
ترجمه تفسیر روایی
جلد چهارم
البرهان
علامه سید هاشم بحرانی
متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری
با مقدمه ابوالحسن عاملی نباطی فتونی
از مشاهیر قرن دوازدهم هجری
مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
کتاب صبح

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر روایی البرهان

علامه سید هاشم بحرانی

متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

جلد چهارم: انعام، اعراف، انفال و توبه

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

کتاب صبح

سرشناسه : بحراني، هاشم بن سليمان، - ۱۱۰۷؟ق.
عنوان قراردادي : البرهان في تفسيرالقرآن .فارسي
مرآ‌ةالانوار و مشكاةالاسرار في تفسيرالقرآن .فارسي
عنوان و نام پديدآور : ترجمه تفسير روايي البرهان / نويسنده هاشم بحراني؛ مترجمان رضا ناظميان، علي گنجيان و صادق خورشا.
مشخصات نشر : تهران: كتاب صبح: نهاد كتابخانه‌هاي عمومي كشور، ۱۳۸۸ -
مشخصات ظاهري : ج.
شابک : ۱۶۰۰۰۰ ريال : دوره : ۲-۲۲-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۱۹۵۰۰ ريال :
ج.۱ : ۵-۲۱-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ج.۲: ۹-۲۳-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ : ؛
ج.۳: ۳-۲۵-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ : ؛ ج.۴: ۰-۲۶-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸
وضعيت فهرست نويسي : فيپا
يادداشت : ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فيپا).
يادداشت : ج.۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فيپا).
يادداشت : كتابنامه.
مندرجات : ج.۱. مقدمه تفسير البرهان/ تاليف ابو الحسن‌ابن‌محمدطاهر عاملي‌بناطي‌فتوني.- ج.۲. سوره حمد و بقره.- ج.۳. البرهان في تفسيرالقرآن/ تاليف هاشم‌بن‌سليمان بحراني.- ج.۴. انعام، اعراف، انفال و توبه / موضوع : تفاسير شيعه -- قرن ۱۲ق.
شناسه افزوده : ناظميان، رضا، ۱۳۴۱ -، مترجم / شناسه افزوده : گنجيان خناري، علي، ۱۳۴۷ -، مترجم
شناسه افزوده : خورشا، صادق، ۱۳۳۳ -، مترجم / شناسه افزوده : شريف، ابو الحسن بن محمدطاهر، - ۱۱۳۸ق. . مرآ‌ةالانوار و مشكاةالاسرار في تفسيرالقرآن / شناسه افزوده : نهاد كتابخانه‌هاي عمومي كشور
رده بندي كنگره : BP ۲ /۹۷/ ب۳ب۴۰۴۱۱۳۸۸/ رده بندي ديويي : ۲۹۷/ ۱۷۲۶
شماره كتابشناسي ملي : ۲۵۷۶۰۹۱

نام کتاب : ترجمه تفسیر روایی البرهان
جلد چهارم: تفسیرسوره‌های انعام، اعراف، انفال و توبه
مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی
مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
ناشر: کتاب صبح با همکاری نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور
نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۹ همراه با ویرایش و صفحه آرایی جدید
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اسوه
شابک: ۰-۲۶-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۲-۲۲-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸

کتاب صبح: تهران ـ سهروردی شمالی ـ خیابان خرمشهر ـ شماره ۱۴ ـ طبقه دوم
صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۳۵۹۴ تلفن: ۸۸۵۰۱۳۳۰ ـ ۰۹۱۹۶۱۴۸۳۰۶
www.ketabroom.ir
Email:ketabesobh@gmail.com
قیمت : ۱۸۰۰۰۰ ریال   قیمت دوره ۹ جلدی: ۱۶۰۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

سوره انعام

سوره انعام مکی است، جزآیه‌های ۲۰ و ۲۳ و ۹۱ و ۹۳ و ۱۱۴ و ۱۴۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ که مدنی است. این سوره ۱۶۵ آیه دارد وپس ازسوره حجرنازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره انعام

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرد که فرمود: سوره انعام یک جا و در یک آن نازل شد و هفتاد هزار فرشته آن را با بانگ تکبیر «الله اکبر» و سرود «لا اله الا الله» و «سبحان الله» مشایعت و همراهی کردند. پس هر کس که این سوره را تلاوت کند، این هفتاد هزار فرشته، تسبیح گوی وی تا روز رستاخیز خواهند بود.[1]

۲) محمد بن یعقوب با سند خود از حسن بن علی بن ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: سوره انعام یک جا نازل شد و هفتاد هزار فرشته آن را همراهی کردند تا این که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شد. پس آن را بزرگ و سترگ و عظیم دارید و به تحقیق که نام خداوند عز و جلّ هفتاد بار در آن آمده است. اگر مردم فضل و فضیلت تلاوت آن را بدانند، هیچ گاه تلاوت آن را رها نخواهند کرد.[2]

۳) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: سوره انعام یکجا نازل شد و هنگامی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت و همراهی کردند. پس آن را بزرگ و گرامی دارید. به درستی که نام خداوند تبارک و تعالی در هفتاد جا از آن آمده است و اگر مردم فضل و فضیلت قرائت آن را بدانند، هرگز تلاوت آن را ترک نخواهند کرد. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: هر کسی که نیازی و حاجتی به خداوند داشته و خواهان برآورده شدن آن باشد، پس باید چهار رکعت نماز همراه با تلاوت سوره فاتحه و سوره انعام بخواند و هنگام نماز و پس از فراغت از تلاوت دو سوره، همواره بگوید: «یا کریم یا کریم یا کریم، یا عظیم یا عظیم یا عظیم، یا اعظم من کل

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۱.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۴۵۵، ح ۱۲.

عظیم، یا سمیع الدعاء، یا من لا تُغیّره الایام و اللیالی، صل علی محمد و آل محمد و ارحم ضعفی و فقری و فاقتی و مسکنتی، فانک اعلم بها منّی، و انت اعلم بحاجتی، یا من رحم الشیخ یعقوب حین رَدّ علیه یوسف قُرّة عینه، یا من رحم ایّوب بعد حلول بلائه، یا من رحم محمداً صلی الله علیه و آله و سلم، و من الیُتم آواه، و نصَره علی جبابرة قریش و طواغیتها، و امکنه منهم، یا مُغیث یا مغیث یا مغیث» یعنی «ای بخشنده، ای بخشنده، ای بخشنده، ای بزرگ، ای بزرگ، ای بزرگ، ای بزرگتر از هر بزرگی، ای شنونده دعا و نیایش، ای کسی که گذر روزان و شبان وی را تغییر و تبدیل نمی‌کند، بر محمد و آل او درود فرست و بر ضعف و ناتوانی‌ام و فقر و تنگدستی‌ام و ذلت و خواری‌ام رحمت فرما، به درستی که تو بیش از من از آن آگاهی و به نیاز من آگاهتری، ای خداوندی که بر شیخ یعقوب رحمت آوردی آن هنگام که نور چشم یوسف را به وی باز گرداندی. ای خداوندی که ایوب را مورد رحمت خود قرار دادی آن هنگامی که گرفتار بلا بود. ای خداوندی که رحمتت را بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستادی و وی را از یتیمی پناه دادی و او را بر ستمگران و گردنکشان قریش یاری دادی و به وی توانایی دادی تا برآنان چیره و پیروز شد. ای مدد رسان، ای نجات دهنده، ای پناه دهنده» و اگراین دعا را چندین بار تکرار کند، به خدا سوگند، خدایی که جان من در دست اوست، چنان چه پس از گزاردن و به جا آوردن این چنین نماز و پس از خواندن این دعا و بعد از تلاوت این سوره، تمام نیاز و حاجت‌های خود را از خداوند عز و جل بخواهی، قطعاً خداوند آنها را از تو دریغ نخواهد کرد و همه خواسته‌ها و حاجت‌های تو را ان شاء الله برآورده خواهد ساخت.[1]

۴) از ابو صالح از ابن عباس روایت شده است که فرمود: هر که سوره انعام را هر شب بخواند، از جمله آسودگان و ایمن شدگان در روز رستاخیز در خواهد آمد و هیچ گاه آتش را با چشمان خود نخواهد دید.[2]

۵) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: سوره انعام به یک باره نازل شد و هفتاد هزار فرشته آن را همراهی کردند تا این که بر حضرت محمد

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۲.

صلی الله علیه و آله نازل شد. پس آن را گرامی و بزرگ دارید و اگر مردم فضل و فضیلت تلاوتش را بدانند، هیچ گاه آن را رها نخواهند کرد.[۱]

۶) «جوامع الجامع» طبرسی از ابی بن کعب، از حضرت پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، روایت کرده است که فرمود: سوره انعام به یک باره بر من نازل شد، در حالی که هفتاد هزار فرشته آن را همراهی می‌کردند و با ضدایی دلنواز، خداوند را تسبیح و ستایش می‌کردند. پس هر کسی که آن را بخواند، آن هفتاد هزار فرشته بر او به تعداد هر آیه از سوره انعام و به مدت یک شبانه روز درود خواهند فرستاد.[۲]

سپس از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام شبیه این روایت را آورد، ولی چنین روایت کرد: تا روز قیامت برای او تسبیح خواهند کرد و صاحب «مفتاح» نیز شبیه آن را روایت کرده است.[۳]

۷) در «مصباح» کفعمی نیز از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر که این سوره را از آغاز تا «تکسبون»[۴] [و آن چه را به دست می‌آورید] بخواند، خداوند عز و جل چهل هزار فرشته را جهت خدمت به وی خواهد گمارد تا به اندازه عبادتشان برای وی تا روز رستاخیز به ثبت برسانند.

سپس می‌گوید: در کتاب «الافراد و الغرائب» چنین آمده است: هر که آن کار را پس از نماز صبح انجام دهد، چهل فرشته بر او نازل می‌شوند و به اندازه عبادتشان، برای وی تا روز رستاخیز به ثبت خواهد رسید.

آن گاه می‌گوید: در کتاب «الوسیط» چنین آمده است: هرکه آن کار را تا هنگامی که به صبح برسد، انجام دهد، خداوند عز و جل هزار فرشته را جهت محافظت و نگهبانی از وی خواهد گمارد و به اندازه اعمالشان تا روز رستاخیز برای وی به ثبت خواهد رسید.[۵]

۸) و از امام صادق علیه السلام روایت شد که فرمود: هر که این سوره را با آب مشک و زعفران بنویسد و آن را به مدت شش روز پیاپی بنوشد، رزق و روزی

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۳.
۲ـ جوامع الجوامع، ص ۱۲۲.
۳ـ مصباح کفعمی، ص ۵۸۲.
۴ـ انعام/۳.
۵ـ مصباح کفعمی، ص ۵۸۲.

بسیار نصیب وی خواهد شد و به کم فهمی و افسردگی و خمودگی دچار نخواهد شد و به خواست خداوند از همه رنج‌ها و دردها شفا خواهد یافت.

تفسیر سوره انعام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱).

[ستایش خدایی را که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد. با این همه، کسانی که کفر ورزیده‌اند (غیر او را) با پروردگار خود برابر می‌کنند.]

۱) از ابن بابویه از پدرش که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از ابوالحسن عبدی، از اعمش، از عبایه بن ربعی، از عبدالله ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شبانه به آسمان صعود داده شد، جبرئیل وی را به رودخانه‌ای رساند که به آن «نور» گویند و آن همان رودخانه و نوری است که این سخن خدای تبارک و تعالی: «جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» بدان اشاره دارد. پس هنگامی که او را به آن رودخانه برد، جبرئیل به وی گفت: ای محمد! به برکت خدای عز و جلّ عبور کن، زیرا که خداوند، بینش و بصیرت تو را نورانی ساخت و راه‌ها را برای تو هموار کرد و گسترانید. به درستی که هیچ کس از این رودخانه عبور نکرده است، نه فرشتگان مقرب درگاه خداوندی و نه پیامبران فرو فرستاده وی. ولی من هر روز یک بار در آن غوطه‌ور می‌شوم و سپس بیرون می‌آیم و بال‌هایم را تکان می‌دهم و هیچ قطره‌ای از بال‌هایم نمی‌افتد، مگر این که خدای تبارک و تعالی از آن قطره فرشته‌ای مقرب بیافریند که دارای بیست هزار

چهره و چهل هزار زبان هستند به طوری که هر زبان با زبانی سخن می‌گوید و زبان دیگر آن را در نمی‌یابد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبور کرد تا این که به حجاب‌ها رسید و تعداد حجاب‌ها پانصد حجاب است. از یک حجاب تا حجاب دیگر، مسافت پانصد سال است. سپس جبرئیل علیه السلام به حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! به پیش رو. حضرت که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: ای جبرئیل! چرا با من نمی‌آیی؟ جبرئیل گفت: اجازه عبور از این جا را ندارم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تا جایی که خدا می‌خواست پیش رفت تا این که آن چه را که پروردگار تبارک و تعالی فرمود، شنید. فرمود: ای محمد! من محمودم و تو محمد هستی. اسم تو را از نام خود برگرفته‌ام، هر کسی که رابطه‌اش را با تو وصل کند، من نیز رابطه‌ام را با او وصل خواهم ساخت و هر که رابطه‌اش را با تو قطع کند، من نیز رابطه خویش را با او قطع خواهم نمود. بر بندگان من نازل شو و با آنان در مورد این کرامتی که من به تو ارزانی داشتم، خبر ده و من پیامبری را نفرستاده‌ام، مگر این که برای وی یاوری (وزیری) قرار داده‌ام و تو رسول منی و علی علیه السلام وزیر (و یاور) تو است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، در حالی که کراهت داشت از این که چیزی را به مردم بگوید، زیرا واهمه داشت که مردمانی که تازه دوره جاهلیت را پشت سر خود گذاشته بودند، او را متهم (به دروغ) سازند تا این که شش روز سپری شد.

پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد. «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِیرٌ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ»[1] [و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می‌شود، ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد که می‌گویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟ تو فقط هشدار دهنده‌ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است.] حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله تا روز هشتم صبر و درنگ کردند و سپس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ

۱ــ هود/۱۲.

إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».[1] [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.] حضرت فرمودند: این تهدیدی است پس از هشدار. من حتما امر پروردگارم تبارک و تعالی را اجرا خواهم کرد، زیرا که نسبت دروغ بستن به من از سوی قومم آسانتر است از این که خداوند کیفر دردناک در دنیا و آخرت بر من وارد کند. ـ گفت: ـ جبرئیل به حضرت علی علیه السلام با لقب امیرالمومنین سلام کرد و حضرت علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! من سخنی را می‌شنوم اما چیزی را نمی‌بینم. فرمود: ای علی! این جبرئیل است که از سوی پروردگارم آمده است و خبر تصدیق آن چه را به من وعده کرده بود، به من رسانده است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکایک اصحابش دستور دادند که به او با لقب امیر مؤمنان سلام کنند. و گفت: ای بلال! به مردم ابلاغ کن که کسی باقی نماند، مگر این که فردا صبح در غدیر خم حضور داشته باشد، مگر این که مریض باشد. هنگامی که صبح فردا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله با گروهی از مردم بیرون آمد، خداوند را ستایش کرد و فرمود: ای مردم! بی‌گمان، خدای تبارک و تعالی مرا با پیامی به سوی شما فرستاده است و من از آن به تنگ آمده‌ام، از ترس این که مبادا به من تهمت بزنید یا نسبت دروغ به من ببندید، تا این که خداوند هشدارهای پیاپی بر من فرو فرستاد، پس تکذیب من از سوی شما آسانتر است از این که خدا مرا کیفر دهد. همانا خداوند تبارک و تعالی مرا به «اسرا» برد و به گوش من رساند و فرمود: ای محمد! من محمودم و تو محمدی. اسمت را از اسم خویش مشتق کرده‌ام، پس هر که رابطه خود را به تو پیوند دهد، من نیز رابطه خود را با او پیوند خواهم زد و هر که با تو قطع رابطه کند، من نیز با او قطع رابطه خواهم کرد، پس به سوی بندگانم فرود آی و خبر این کرامت را که من به تو بخشیدم به آنان ده و من پیامبری را نفرستاده‌ام، مگر این که وزیری و یاوری برای او قرار داده‌ام و تو پیامبر منی و علی علیه السلام یار و وزیر تو است.

سپس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و آن را بالا برد تا جایی که مردم توانستند سفیدی زیر بغل دست هر دو

۱ـ مائده/۶۷.

را ببینند، در حالی که پیش از آن کسی آن را ندیده بود و فرمود: ای مردم! به درستی که خدای تبارک و تعالی مولای من است و من مولای مؤمنان هستم. پس هر که من مولای او بودم، علی نیز مولای او است. خداوندا! هر که او را دوست دارد، دوست بدار و هر که با او دشمنی کند، با او دشمنی کن. و یاری رسان به هر که به او یاری رساند و هر که او را تنها بگذارد، او را تنها بگذار.

تردید کنندگان و منافقان و کسانی که دل‌هایشان بیمار و منحرف است گفتند: ما از این سخن او به خداوند پناه می‌جوییم، این سخن حتمی و (واجب و الزامی) نیست و ما نمی‌پذیریم که علی وزیر او باشد و این به خاطر تعصب او است. اما سلمان و مقداد و ابوذر و عمار بن یاسر گفتند: به خدا قسم، ما هنوز این صحنه را ترک نکرده بودیم که این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»[1] [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم.]

پیامبر صلی الله علیه و آله آن (عبارت را) سه بار تکرار کردند، سپس فرمودند: همانا که کمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار در این پیامی است که من به سوی شما آورده‌ام که ولایت پس از من در علی بن ابی طالب علیه السلام نهفته است.[2]

۲) امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند این آیه را نازل کرد: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ» که در این آیه ردی بود بر سه گروه، هنگامی که فرمود: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» به هر دلایل کسانی پاسخ داده است که گفتند: اشیا را آغازی نیست و آنها ازلی‌اند. سپس فرمود: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ». در این عبارت به ثنویه پاسخ داده است، یعنی کسانی که گفتند: روشنایی و تاریکی است که جهان را تدبیر می‌کنند. سپس فرمود: «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ» و این به منزله پاسخی است به عرب‌های مشرک که گفتند: خدای واقعی، بت‌های ما است. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: «قُلْ

۱ـ مائده/۳.

۲ـ امالی، ص ۲۹، ح ۱۰.

هُوَ اللهُ أحدٌ»[1] [بگو: اوست خدای یگانه] تا آخر آن. و پاسخی بود به هر که ادعا نمود رقیب و همتا در برابر خدا وجـود دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: بگویید: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ»[2] [تنها تو را می‌پرستیم] یعنی خدای واحدی را می‌پرستیم و مانند دهریه نمی‌گوییم: اشیا آغاز ندارند و دایمی‌اند و مانند ثنویه نمی‌گوییم که روشنایی و تاریکی مدبر (امور جهان) هستند و مانند عرب‌های مشرک نمی‌گوییم: بت‌های ما خدایان ما هستند. برای تو شریک قایل نمی‌شویم و کسی را به جز تو به خدایی نمی‌پذیریم. آن گونه که آن کافران می‌گویند و مانند یهودیان و مسیحیان نمی‌گوییم که: تو را فرزند است، سخت پاک و منزه از آن گفته‌ها هستی.[3]

و این حدیث با حدیث دیگری که ان شاء الله خواهد آمد، ارتباط دارد. حدیثی که پیرامون این فرموده خداوند «وَقَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ»[4] [و یهود گفتند: عزیر پسر خداست] است و از سوره برائت می‌باشد.

۳) محمد بن یعقوب: با سند خود از ابن محبوب، از ابو جعفر احول، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به درستی که خدای عز و جلّ، بهشت را قبل از آتش آفریده است و طاعت را پیش از آفریدن معصیت، خلق کرد و رحمت را قبل از خشم و خیر را قبل از شر و زمین را پیش از آسمان و زندگی را قبل از مرگ و خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید.[5]

۴) عیاشی از جعفر بن احمد، از عمرکی بن علی، از عبیدی، از یونس بن عبد الرحمان، از علی بن جعفر، از ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر نمازی دو وقت دارد و وقت روز جمعه، زوال خورشید است. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ

۱ـ اخلاص/۱.
۲ـ فاتحه/۵.
۳ـ تفسیر منسوب به امام عسگری علیه السلام، ص ۵۴۲، ح ۳۲۴.
۴ـ توبه/۳۰.
۵ـ کافی، ج ۸، ص ۱۴۵، ح ۱۱۶.

الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ». فرمود: یعنی این که ظلمت و نور و ستم و عدالت را یکسان و برابر می‌دانند.[1]

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ (۲)﴾

[اوست کسی که شما را از گل آفرید، آن گاه مدتی را (برای شما عمر) مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست. با این همه (بعضی از) شما (در قدرت او) تردید می‌کنید.]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از حلبی، از عبدالله بن مُسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اجل مَقضیّ آن است که حتمی است و خدا آن را قرار داده و حتماً انجام می‌شود، و اجل مُسمّی آن است که در آن تغییر وجود دارد؛ اگر بخواهد جلو می‌اندازد و اگر بخواهد به تاخیر می‌اندازد. ولی اجل حتمی، نه تقدیم در آن وجود دارد و نه تاخیر.[2]

۲) و از همو نقل شده است که: یاسر از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند پیامبری را نفرستاد، مگر با تحریم خمر و این که به بَدا اقرار کند، که خداوند هر چه را بخواهد انجام می‌دهد؛ و این که در میراثش کُندُر باشد.[3]

۳) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بُکیر، از زراره، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی از او پرسیدم: «قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ»، فرمود: آن‌ها دو اجل هستند: اجل حتمی و اجل معلق.[4]

۴) محمد بن ابراهیم نعمانی از احمد بن محمد بن سعید ، از علی بن حسن، از محمد بن خالد اصمّ، از عبدالله بن بکیر، از ثعلب بن میمون، از زراره، از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۴

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴ـ کافی، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۴.

جل: «قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسمًّى عِندَهُ» فرمود: بی گمان، آن‌ها دو اجل هستند: اجل حتمی، و اجل موقوف (معلق). حمران گفت: اجل حتمی چیست؟ فرمود: آن است که خداوند متعال را در آن اراده و مشیئتی است. حمران گفت: من امیدوارم که امر سفیانی (در زمان ظهور) از جمله اجل موقوف باشد! ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: خیر، به خدا سوگند که در زمره اجل حتمی است.[1]

۵ عیاشی از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسمًّى عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ»، روایت کرد که فرمود: اجل غیر مسمی، موقوف (معلق) است، هر چه می‌خواهد از آن مقدم می‌دارد و هر چه می‌خواهد از آن به تاخیر می‌اندازد. اما اجل مسمی (تعیین شده) عبارت است از نزول آن چه می‌خواهد از شب قدر امسال تا شب قدر سال آینده، اتفاق بیفتد. فرمود: این همان فرموده خداوند عز و جل است: «فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»[2] [پس چون اجلشان فرا رسد، نه (می‌توانند) ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش].

۶) از حمران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه از وی پرسیدم: «ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسمًّى عِندَهُ» و ایشان در جواب فرمودند: مسمی، آن چیزی است که برای ملک الموت در آن شب تعیین گردیده است و آن همان فرموده خداوند است: «فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ» و آن عبارت است از آن چه برای ملک الموت در شب قدر تعیین شده است و اما در آن دیگری، اختیار دارد، اگر بخواهد مقدم می‌دارد و اگر بخواهد به تاخیر می‌اندازد.[3]

۷) از حمران نقل شده است که: از امام صادق علیه السلام پیرامون فرموده خداوند: «ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسمًّى عِندَهُ» سئوال کردم. ایشان در جواب فرمودند: دو اجل است: اجلی موقوف (معلق) که خدا هر چه می‌خواهد در مورد آن انجام می‌دهد و اجل حتمی.[4]

۱ـ الغیبة، ص ۲۰۳.
۲ـ اعراف/۳۴، نحل/۶۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۷.

۸) و در روایت حمران از او علیه السلام آمده است: اجل نامسمی نزد او، اجل موقوفی است که هر چه می‌خواهد در آن مقدم می‌دارد و هر چه می‌خواهد به تأخیر می‌اندازد و اما اجل مسمی عبارت است از آن چه در شب قدر معین می‌گردد.[1]

۹) از حصین، از امام صادق علیه السلام در باره این آیه «قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسمًّى عِندَهُ» روایت شده است که فرمود: اجل نخست عبارت است از آن چه به فرشتگان و رسولان و پیامبران وحی شده است و اجل تعیین شده نزد او عبارت است از اجلی که خدا از مخلوقات پنهان داشته است.[2]

﴿وَهُوَ اللهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳)﴾

[و او در آسمان‌ها و زمین خداست، نهان و آشکار شما را می‌داند و آن چه را به دست می‌آورید (نیز) می‌داند.]

۱) ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیی عطار که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از علی خزاز، از مثنی حناط از ابو جعفر ـ گمان دارم منظور محمد بن نعمان باشد ـ روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در مورد فرموده خداوند تبارک و تعالی «وَهُوَ اللّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الأَرْضِ» پرسیدم. فرمود: بدینسان که او در هر مکانی هست. گفتم: با ذات خود؟ گفت: وای بر تو! بدان که مکان‌ها اندازه‌هایی دارند و اگر بگویی: با ذات خویش در جایی است، این مستلزم این است که بگویی: به اندازه‌هایی و جز آن؛ بلکه او از آفریده‌هایش به دور است و بر خلق خویش از لحاظ علم، قدرت، احاطه، تسلط و ملک (تملک) احاطه دارد و علم وی نسبت به آن چه در زمین است، کمتر از علم او به آن چه که در آسمان است، نیست. هیچ چیز از وی دور نمی‌شود و اشیا نزد او از لحاظ علم، قدرت، احاطه، تسلط و ملک یکسان است.[3]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۸.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۹.

۳ـ او حسن به علی بن زیاد بجلی کوفی وشاء خراز است .از مثنی بن حناط روایت کرده و یعقوب بن زید از او روایت کرده است: «رجال نجاشی، ص ۳۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۴ و ص ۶۵».

۲) شیخ مفید در «ارشاد» آورده است: روایت شده است که یکی از احبار یهود نزد ابوبکر آمد و به او گفت: آیا تو خلیفه پیامبر این امت هستی؟ پس به او گفت: ما در تورات می‌خوانیم که خلفای پیامبران عالمترین امت‌های آنان هستند، به من بگو خدا کجا است؟ آیا در آسمان یا در زمین است؟ ابوبکر به وی گفت: او در آسمان بر روی عرش است. آن مرد یهودی گفت: چرا زمین را خالی از او می‌بینم و بر حسب این قول، او در جایی به خصوص وجود دارد و در جاهای دیگر نیست؟ ابوبکر گفت: این سخن زندیقان (کافران) است. برو گم شو و گرنه تو را می‌کشم.

آن عالم یهودی رفت، در حالی که تعجب کرده بود و اسلام را تمسخر می‌کرد. امیر مؤمنان علی علیه السلام به او برخورد و گفت: ای یهودی! من سئوال تو را و پاسخی که به تو داده شد را دانستم. ما می‌گوییم: خدای عز و جلّ مکان را خلق کرد، پس جایی ندارد و از این که در جایی بگنجد منزه است و او در همه جا هست، بی آن که تماسی باشد یا جواری و علم او به آن چه در آنها است، احاطه دارد و هیچ چیز از آنها خالی از تدبیر او نیست و من به تو در مورد این که: آن چه در یکی از کتاب‌های شما آمده است، آن چه را که من ذکر کردم، تصدیق و تایید می‌کند، خبر می‌دهم. پس اگر آن را دریابی، آیا به آن ایمان می‌آوری؟ آن مرد یهودی گفت: بله.

فرمود: آیا در برخی از کتاب‌هایتان این را دیده ای که موسی بن عمران علیه السلام روزی نشسته بود که یکی از فرشتگان مشرق زمین نزد او آمد و حضرت موسی به وی گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از نزد خدای عز و جل. سپس فرشته ای از مغرب زمین نزد وی آمد و از او پرسید: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از آسمان هفتم به سوی تو آمده‌ام، از نزد خداوند متعادل. پس از آن فرشته دیگری نزد او آمد و گفت: از زمین هفتم به سوی تو آمده‌ام، از نزد خدای متعال. موسی علیه السلام گفت: منزه باد خدایی که هیچ جایی از او خالی نمی‌شود و به جایی، نزدیکتر از جای دیگر نیست.

آن مرد یهودی گفت: شهادت می‌دهم خدایی جز الله وجود ندارد، این همان حق است و تو بر حق هستی و شایستگی تو برای خلافت پیامبرت، بیشتر از کسی است که این مقام را غصب کرده است.[۱]

۳) علی بن ابراهیم در مورد تفسیر این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَجَهرَکُمْ» می‌گوید: سرّ، عبارت است از آن چه در درون خود مخفی نموده است و جهر، آن چه آن را اظهار کرده است و کتمان، آن چه به قلبش خطور می‌کند و سپس آن را فراموش کند.[۲]

﴿وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ كَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴) فَقَدْ كَذَّبُواْ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنبَاء مَا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ (۵) أَلَمْ يَرَوْاْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاء عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۶) وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) وَقَالُواْ لَوْلا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الأمْرُ ثُمَّ لاَ يُنظَرُونَ (۸) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ (۹) وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُواْ مِنْهُم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ (۱۰) قُلْ سِيرُواْ فِي الأَرْضِ ثُمَّ انظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۱۱) قُل لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُل لِلّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لاَ رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ (۱۲) وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳) قُلْ أَغَيْرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلاَ يُطْعَمُ قُلْ إِنِّيَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلاَ تَكُونَنَّ

۱ـ ارشاد، ص ۱۰۸.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱ص ۲۰۱.

مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶) وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸)».

[و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان به سویشان نمی‌آمد، مگر آن که از آن روی بر می‌تافتند. * آنان حق را هنگامی که به سویشان آمد تکذیب کردند، پس به زودی (حقیقت) خبرهای آن چه را که به ریشخند می‌گرفتند به آنان خواهد رسید. * آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار امت‌ها را هلاک کردیم؟ (امت-هایی که) در زمین به آنان امکاناتی دادیم که برای شما آن امکانات را فراهم نکرده‌ایم و (باران‌های) آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم و رودبارها از زیر (شهرهای) آنان روان ساختیم، پس ایشان را به (سزای) گناهانشان هلاک کردیم و پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم. * و اگر مکتوبی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می‌کردیم و آنان آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، قطعا کافران می‌گفتند: این (چیزی) جز سحر آشکار نیست. * و گفتند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ و اگر فرشته‌ای فرود می‌آوردیم، قطعا کار تمام شده بود، سپس مهلت نمی‌یافتند * و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتما وی را (به صورت) مردی در می‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم. * و پیش از تو پیامبرانی به استهزا گرفته شدند، پس آن چه را ریشخند می‌کردند گریبانگیر ریشخندکنندگان ایشان گردید. * بگو: در زمین بگردید، آن گاه بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است. * بگو: آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست که رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است. یقینا شما را در روز قیامت که در آن هیچ شکی نیست گرد خواهد آورد. خود باختگان کسانی‌اند که ایمان نمی‌آورند. * و آن چه در شب و روز آرام (و تکاپو) دارد از آن اوست و او شنوای داناست. * بگو: آیا غیر از خدا پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین سرپرستی برگزینم و اوست که خوراک می‌دهد و خوراک داده نمی‌شود بگو: من مامورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است و (به من

فرمان داده شده که) هرگز از مشرکان مباش * بگو: اگر به پروردگارم عصیان ورزم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم. * آن روز کسی که (عذاب) از او برگردانده شود، قطعا (خدا) بر او رحمت آورده و این است همان رستگاری آشکار. * و اگر خدا به تو زیانی برساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست و اگر خیری به تو برساند، پس او بر هر چیزی تواناست]

۱) علی بن ابراهیم در مورد این آیه: «وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ كَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ» تا این آیه «وَأَنْشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ * وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ» می‌گوید: محکم است (یعنی از جمله آیه‌های محکم است).[1]

۲) همو: خداوند عز و جل از زبان قریش فرمود: «وَقَالُواْ لَوْلا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ» یعنی بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، «وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الأَمْرُ ثُمَّ لاَ يُنظَرُونَ» خدای عز و جلّ خبر داد که این آیه اگر بیاید و فرشته (جبرئیل) اگر نازل شود و ایمان نیاورند، هلاک خواهند شد. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از روی مهربانی و رحمت به این امت، از خدا (در مورد برداشتن عذاب) طلب بخشش و گذشت کرد و خداوند حق شفاعت را به وی داد. سپس خداوند فرمود: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ * وَلَقَدِ اسْتُهْزِىءَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُواْ مِنْهُم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ» یعنی عذاب بر آنها نازل شد. سپس فرمود: «قُلْ» به آنان ای محمد! «سِيرُواْ فِي الأَرْضِ ثُمَّ انظُرُواْ» یعنی در قرآن و اخبار (سرگذشت) پیامبران نگاه کنید. «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ».[2]

۳) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید و همگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبدالله بن مسکان، از زید بن ولید خثعمی، از ابو الربیع شامی نقل کرده‌اند که: از امام صادق علیه السلام پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ سِيرُواْ فِي الأَرْضِ ثُمَّ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص۲۰۲.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۲.

انظُروا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الذين مِن قبلهم»[1] پرسیدم. فرمود: منظور او این است که: در قرآن تأمل کنید و بدانید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود و در آن چه به شما خبر داده است، نگاه کنید.[2]

۴) عیاشی: از عبدالله بن ابو یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمودند: «لبسوا علیهم» یعنی «لبس الله علیهم» زیرا که خدا می‌فرماید: «وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ».[3]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس فرمود: «قُلْ» به آنان «لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» «لِلّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی رحمت را بر خود واجب کرده است.[4]

۶) و نیز از وی نقل شده است که گفت: این فرموده خدای متعال: «وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یعنی آن چه که در شب و روز آفریده است، همه از آن خدا است.

سپس خدای عز و جلّ بر آنان محاجه نموده و فرمود: «قل» به آنان «أَغَيْرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» یعنی پدید آورنده آنها است. و این آیه شریفه: «وَهُوَ يُطْعِمُ وَلاَ يُطْعَمُ» تا «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» از آیه‌های محکم است.[5]

«قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادةً قُلِ اللّهِ شَهِيدٌ بِيْنِي وَبَيْنَكُمْ...(۱۹)»

[بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است.]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادةً

۱ـ این گونه در اصل نسخه آمده است و صورت درست آن «قل سیروا فی الارض فأنظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل» است و آن آیه ۴۲ از سوره روم و همچنین «أولم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم» وآن آیه ۹ و آیه ۴۴ از سوره فاطر و آیه ۲۱ از سوره غافر است.

۲ـ کافی، ج ۸، ص ۲۴۹، ح ۳۴۹

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۵، ح ۱۰.

۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۵ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۲.

قُلِ اللَّهِ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُم» فرمود: از این رو است که مشرکان اهل مکه گفتند: ای محمد! خدا پیامبر دیگری غیر از تو نیافته است که بفرستد؟! ما کسی را نمی‌بینیم که گفته‌های تو را باور کند. این امر در آغاز دعوت آن حضرت اتفاق افتاده است، در حالی که ایشان در آن هنگام در مکه بود. گفتند: ما از یهودیان و مسیحیان در مورد تو سئوال کردیم و آنان ادعا کردند که تو در کتاب‌های آنان ذکر نشده‌ای، پس کسی را بیاور که شهادت دهد تو رسول خدایی. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: خدا بین من و شما گواه است.[1]

۲) ابن بابویه: از جعفر بن محمد بن مسرور که خدا از او خشنود باد، از محمد بن جعفر بن بُطه، از گروهی از یارانمان، از محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده است که گفت: حضرت رضا علیه السلام به من فرمود: چه می‌گویی اگر به تو چنین گفته شود: آیا خدای عز و جلّ شیء است یا شیء نیست؟ ـ گفت: ـ گفتم: خدای عز و جلّ ثابت کرد که او شیء است، آن جا که می فرماید: «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهِ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ». و من می گویم: او شیء است اما نه مانند اشیا، زیرا که نفی شیئیت از او مستلزم نفی و ابطال او است. به من فرمود: راست گفتی و نیکو. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: مردم سه دیدگاه در باره توحید دارند: نفی، تشبیه و اثبات بدون تشبیه. قول به نفی جایز نیست و قول به تشبیه جایز نیست، زیرا که چیزی شبیه به خدای تبارک و تعالی نیست و راه درست، همان روش سوم است یعنی اثبات بدون تشبیه.[2]

۳) عیاشی از هشام مشرقی نقل کرده است که گفت: مردی نامه‌ای به ابوالحسن خراسانی علیه السلام نوشت و در آن از معنی توحید پرسید، پس به من فرمود: چه می‌گویی اگر به شما بگویند: در مورد خدا به ما بگو که آیا او شیء است یا شیء نیست؟ ـ گفت:ـ گفتم: همانا خدای عز و جل ثابت کرد که او شیء است و فرمود: «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهِ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» [اما آیا] بگوییم خداوند شیء است مانند اشیاء یا بگوییم: خدا جسم است؟ [نه چنین نمی گوییم] پس فرمود: قولی که نیز مانند این اقوال ضعیف و مردود است این است که گفته شود خدا جسم است اما نه مانند اجسام؛ در حالی که هیچ مخلوقی از مخلوقات شبیه او نیست.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۲.
۲ـ توحید، ص ۱۲، ح۸

گفت: سپس فرمود: مردم سه دیدگاه در باره توحید دارند: نفی، تشبیه و اثبات بدون تشبیه. قول به نفی جایز نیست و قول به تشبیه نیز جایز نیست، زیرا که چیزی شبیه به خدای تبارک و تعالی نیست و روش سوم، اثبات است بدون تشبیه و این از این رو است که او مثبِت (اثبات کننده و آفرینشگر) است و چیزی شبیه او نیست و او همان گونه است که خود توصیف کرده است: احد، صمد و نور.[1]

... وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُل لَّا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹).

[... و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را (که این پیام به او) برسد هشدار دهم. آیا واقعا شما گواهی می‌دهید که در جنب خدا خدایان دیگری است؟ بگو: من گواهی نمی‌دهم. بگو؟ او تنها معبودی یگانه است و بی‌تردید من از آن چه شریک (او) قرار می‌دهید بیزارم.]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابن اذینه، از مالک جهنی نقل می‌کند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در باره فرموده خدای عز و جل: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» چه می‌فرمایید؟ فرمود: در میان آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، هر کسی که به مقام امامت رسیده است، به وسیله قرآن هشدار می‌دهد؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله با قرآن هشدار داد.[2]

همین حدیث را محمد بن یعقوب از احمد بن مهران، از عبدالعظیم، از ابن اذینه، از مالک جهنی روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم... و مشابه همین حدیث را آورده است.[3]

۲) عیاشی: از زراره و حمران، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در مورد این سخن خدای عز و جل: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۵، ح ۱۱.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۲۱.
۳ـ کافی، ج ۱ ص ۳۵۱ ح ۶۱.

لأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» فرمود: منظور او، ائمه پس از او است که آنان به وسیله قرآن به مردم هشدار می‌دهند.[1]

۳) ابو خالد کابلی می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرآنُ لأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» منظور خداوند تبارک و تعالی در «وَمَن بَلَغَ» حقیقت چه چیزی است؟ فرمود: هر که از میان ذریه اوصیا به درجه امامت رسیده است، با قرآن هشدار می دهد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هشدار می‌داد.[2]

۴) از عبدالله بن بکیر، از محمد، از امام باقر علیه السلام در این فرموده خدا «لأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» فرمود: علی علیه السلام از جمله کسانی است که (به مرحله) «بلغ» رسیدند.[3]

۵) سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از احمد بن نضر خزاز، از عبدالرحمان بن ابو نجران، از ابو جمیله مفضل بن صالح اسدی، از مالک جهنی نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرآنُ لأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ» فرمود: ما ائمه با قرآن هشدار می‌دهیم، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هشدار داده است.[4]

۶) ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیی عطار که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از عبدالله بن عامر[5]، از عبدالرحمان بن ابو نجران، از یحیی بن عمران حلبی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از ایشان در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرآنُ لأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» سئوال شد و ایشان فرمود: با هر زبان.[6]

۷) همچنین علی ابن ابراهیم می‌گوید: «أَئِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَةً أُخْرَى» خدا به محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، می‌فرماید: اگر

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۲.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۴.
۴ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۲.
۵ـ ابو محمد عبد الله بن عامر بن عمران بن ابو عمر اشعری، شیخی است از یاران برجسته ما. او از ابن ابی نجران روایت کرده است.« بنگرید به: معجم الرجال الحدیث، ج ۱۰، ص۲۲۸، ۲۲۹».
۶ـ علل الشرایع، ص ۱۵۲، باب ۱۰۵.

شهادت دهند، با آنان شهادت ندهی «قُل لاَ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَـهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ».[1]

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمُ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ (۲۰)»

[کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسد، او (=پیامبر) را می‌شناسد. کسانی که به خود زیان زده‌اند، ایمان نمی‌آورند]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: این آیه در مورد یهودیان و مسیحیان نازل شده است. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» یعنی تورات و انجیل «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمُ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، زیرا که خدای عز و جلّ صفات محمد صلی الله علیه و آله و صفات اصحابش و بعثت او و این که به کجا هجرت می‌کند را در تورات، انجیل و زبور، برای آنان بیان کرده است و این همان فرموده خداست: «مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»[2] [محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصه) آنان اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از (انبوهی) آنان (خدا) کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲ـ فتح/۲۹.

شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.] این صفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و صفت اصحابش در تورات و انجیل است، پس هنگامی که خداوند عز و جل او را به عنوان پیامبر فرستاد، اهل کتاب او را شناختند، همان طوری که خدای جل جلاله فرمود.[1]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: عمر بن خطاب به عبدالله بن سلام گفت: آیا محمد را در کتابتان می‌شناسید؟ گفت: آری، به خدا سوگند، ما او را هنگام دیدنش با صفت‌هایی که خدا برای ما بیان کرده است، می‌شناسیم، همچنان که فرزندان خود را می‌شناسیم، هنگامی که با بچه‌های دیگر مشغول بازی باشند. و ابن سلام این گونه قسم خورد: قسم به خدا، من او را بیش از پسرم می‌شناسم.[2]

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳)».

[و (یاد کن) روزی را که همه آنان را محشور می‌کنیم، آن گاه به کسانی که شرک آورده‌اند، می‌گوییم: کجایند شریکان شما که (آنها را شریک خدا) می‌پنداشتید؟ * آن گاه عذرشان جز این نیست که می‌گویند: به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.]

۱) و نیز علی بن ابراهیم می‌گوید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ * ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ» یعنی دروغ آنان.[3]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از ابن عباس، از حسن بن عبد الرحمان، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قول خدای عز و جل در «وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ». منظور آنان، ولایت علی علیه السلام است.[4]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۶.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳.
۴ـ کافی، ج ۸، ص ۲۸۷، ح ۴۳۲.

۳) علی بن ابراهیم از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام در مورد این فرموده خداوند: «وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» روایت کرده است که یعنی به ولایت علی علیه السلام.[1]

۴) عیاشی از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدا در روز قیامت گذشت می‌کند، گذشتنی که به ذهن کسی خطور نمی‌کند، تا جایی که اهل شرک می‌گویند: «وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ».[2]

۵) ابو معمر سعدی می‌گوید: مردی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من در کتاب فرو فرستاده خدا در شک و تردید افتادم. پس حضرت علی علیه السلام فرمود: مادرت در سوگت بنشیند، چگونه در کتاب فرو فرستاده خدا شک کردی؟ آن مرد گفت: زیرا که من کتاب را در حالی می‌بینم که قسمت‌هایی از آن بخش‌های دیگرش را تکذیب و نفی می‌کند. فرمود: بگو ببینم به چه شک کرده‌ای؟

گفت: زیرا در جایی خداوند می‌فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا»[3] [روزی که روح و فرشتگان به صف می‌ایستند و (مردم) سخن نگویند، مگر کسی که (خدای) رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید.] و در جایی که از آنان استنطاق می‌شود و به حرف زدن و صحبت کردن در می‌آیند، می‌گوید: «وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» و می‌گوید «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا»[4] [روز قیامت، بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می‌کنند] و می‌گوید: «إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ»[5] [این مجادله اهل آتش، قطعا راست است] و می‌گوید: «لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ»[6] [(خدا) می‌فرماید در پیشگاه من با همدیگر مستیزید] و می‌گوید: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۶.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۵.
۳ـ نبا/۳۸.
۴ـ عنکبوت/۲۵.
۵ـ ص/۶۴.
۶ـ ق/۲۸.

يَكْسِبُونَ»[1] [امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بدآن چه فراهم می‌ساختند، گواهی می‌دهند] پس گاهی سخن می‌گویند و گاهی سخن نمی‌گویند، گاهی پوست و دست و پاهایشان را به سخن وا می‌دارد و گاهی سخن نمی‌گویند، مگر کسانی که از طرف خدای رحمان اجازه دارند و سخن درستی بر زبان رانند. ای امیر مؤمنان! (آیا این تناقض) نیست؟

علی علیه السلام به او فرمودند: این (موارد) همه در یک جا رخ نمی‌دهد و جایگاه‌های آنها با یکدیگر متفاوت است، ولی همه آنها در همان روز که اندازه آن پنجاه هزار سال است، اتفاق می‌افتد. خداوند در آن روز آفریده‌ها را در جایی جمع می‌کند که در آن با یکدیگر آشنا می‌شوند و با یکدیگر سخن می‌گویند و برای یکدیگر طلب استغفار و آمرزش می‌کنند و آنان همان کسانی هستند که از پیامبران و از اتباع (اوصیا) ایشان پیروی کرده‌اند و در دار دنیا در انجام کارهای نیک و پارسایی با یکدیگر همکاری کردند. در حالی که اهل معصیت، یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند و آنان از کسانی هستند که معصیت و نافرمانی از آنان دیده شده است و در انجام ظلم و تجاوز در دنیا با یکدیگر همکاری کردند و مستکبران و مستضعفان آنان، یکدیگر را نفرین می‌کنند و به یکدیگر نسبت کفر می‌دهند و همدیگر را تکفیر می‌کنند.

سپس ایشان را در جایی گرد می‌آورند که در آن جا از یکدیگر فرار می‌کنند و این همان فرموده خداست که: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ❁ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ❁ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ»[2] [روزی که آدمی از برادرش ❁ و از مادرش و پدرش ❁ و از همسرش و پسرانش می‌گریزد] کسانی که در دار دنیا برای گسترش ظلم و تجاوز همکاری می‌کردند «لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»[3] [در آن روز هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد]. سپس آنان را در جایی گرد می‌آورند که در آن می‌گریند، تا جایی که اگر این صداها به گوش اهل دنیا برسد، تمامی خلایق را از زندگی عادی خود باز می‌دارد و کوه‌ها را خرد می‌کند، مگر این که

۱ـ یس/۶۵.
۲ـ عبس/۳۴-۳۶.
۳ـ عبس/۳۷.

خدا چیز دیگری اراده کند و آنان آنقدر در حال گریستن باقی می‌مانند تا این که خون گریه کنند.

پس از آن در جایی جمع می‌شوند که در آن استنطاق می‌شوند و به اقرار و حرف زدن واداشته می‌شوند و مورد بازپرسی قرار می‌گیرند، پس می‌گویند: «وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» و به آن چه انجام دادند، اعتراف نمی‌کنند. پس بر دهان‌هایشان مهر زده می‌شود و دست و پا و پوست‌هایشان به سخن واداشته می‌شود، پس به حرف می‌آیند و به هر معصیتی که انجام داده بودند، شهادت می‌دهند. سپس آن مهر از زبان‌هایشان برداشته می‌شود و به پوست و دست و پاهایشان می‌گویند: «لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا» [چرا بر ضد ما شهادت دادید؟] می‌گویند: «أَنطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»[1] [همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده]. سپس در جایی جمعشان می کنند که در آن تمامی مخلوقات استنطاق می‌شوند و هیچ یک از آنان نمی‌تواند سخن گوید، مگر آن که خدای بخشنده به او اجازه دهد و سخن درستی گوید و آنان را در جایی گرد می‌آورند که در آن به نزاع می‌پردازند و بعضی از خلایق در مقابل خلایق دیگر محکوم می‌شوند و منظور از «قول» همین است و همه این (اتفاقات) قبل از حساب انجام می‌گیرد، و هنگامی که محاسبه شروع می‌شود، هر انسانی مشغول اعمال و کارهای خویش می‌گردد و ما بر کت آن روز را از خدا می‌خواهیم.[2]

۶) سلیم بن قیس هلالی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: و اما فرقه هدایت یافته و ایمان‌دار و تسلیم شده و به توفیق رسیده و نجات یافته و ارشاد پذیرفته، همان است که به من ایمان آورده و به امر من سر تسلیم فرود آورده است و از من پیروی کرده است و تولای مرا سرلوحه کار خویش قرار داده و از دشمن من تبرّا جسته است و محبت مرا در دل داشته و بغض و کینه دشمن مرا در سر انباشته است. همان فرقه‌ای که حق من و امامت من و لزوم اطاعت از من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را شناخته است و دچار شک و تردید نشده است، زیرا خداوند تبارک و تعالی، نور شناخت و معرفت حق ما را به دل‌های آنان تابانده است و این دل‌ها را به فضیلت ما آشنا

۱ـ فصلت/۲۱.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۷، ح ۱۶.

ساخته است و به آنها الهام کرده است و دست آنان را گرفته و جزو شیعه ما قرار داده است تا این که دل‌هایشان آرامش یافته و به چنان یقینی رسیده‌اند که حتی برای لحظه‌ای تردید نمی‌کنند که اوصیای پس از من تا روز قیامت، هدایت کننده و هدایت یافته‌اند و آنان همان کسانی‌اند که خدا در بسیاری از آیات قرآن کریم، آنان را قرین خود و پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم ساخته است. خدای عز و جل ما را طاهر و پاکیزه گردانده و به ما عصمت بخشیده و ما را بر خلایق خود، شهید و گواه قرار داده است و به عنوان حجت خود در زمین و حافظان و خزانه داران علم الهی و کان و سرچشمه حکم خداوندی و بازگو و بیان کننده وحی خویش تعیین کرده است. او ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داده است، به طوری که ما هیچ گاه از قرآن جدا نمی‌شویم و قرآن نیز از ما جدا نمی‌شود تا این که بر حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شویم، همان گونه که خود آن حضرت که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمودند.

بنابراین، از میان هفتاد و سه فرقه، آن فرقه تنها فرقه‌ای است که از آتش و از همه فتنه‌ها و گمراهی‌ها و شبهه‌ها رهایی یافته است و آنان به حق اهل بهشتند و آنان هفتاد هزار نفرند و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند و دین و آیین تمامی آن هفتاد و دو فرقه باطل است. آنان یار و یاور آیین شیطان و پیرو ابلیس و یاران او و دشمن خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هستند و خدا و رسولش را به فراموشی سپردند. ایشان دشمنان مؤمنان‌اند و بدون حساب وارد آتش خواهند شد و از خدا و رسولش تبری جسته‌اند و برای خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، شریک قایل شده‌اند و نسبت به او کفر ورزیده‌اند و نادانسته غیر از خدا را پرستیده‌اند، در حالی که گمان می‌کردند که کار خوبی انجام می‌دهند، در روز قیامت می‌گویند: «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ»، «فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَمَا یَحْلِفُونَ لَکُمْ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَیْءٍ أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ الْکَاذِبُونَ».[1-2] [همان گونه که برای شما سوگند یاد می‌کردند، برای او (نیز) سوگند یاد می‌کنند و چنان پندارند که حق به جانب آنهاست. آگاه باش که آنان همان دروغگویانند].

۱ـ مجادله/۱۸.

۲ـ کتاب سلیم بن قیس، ص ۸۶.

و همه این حدیث ان شاء الله در تفسیر این فرموده خداوند عز و جل: «فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ» از سوره مجادله خواهد آمد.

۷) طبرسی می‌گوید، مراد این است: عذر خواستن آنان چیزی نبود، مگر این که گفتند...؛ و این همان معنایی است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[۱]

«وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۵) وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِن يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۲۶)»

[و برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند، و (لی) ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی (قرار داده‌ایم). و اگر هر معجزه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند. تا آن جا که وقتی نزد تو می‌آیند و با تو جدال می‌کنند، کسانی که کفر ورزیدند، می‌گویند: این (کتاب) چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. * و آنان (مردم را) از آن باز می‌دارند و (خود نیز) از آن دوری می‌کنند و (لی) جز خویشتن را به هلاکت نمی‌افکنند و نمی‌دانند.]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: سپس قریش را ذکر کرد و گفت: «وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ» یعنی پوشش را «وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» یعنی کری «وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ» یعنی با تو به نزاع می‌پردازند. «يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» یعنی دروغ‌های اقوام گذشته.[۲]

۲) نیز علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور از این فرموده خدای عز و جل: «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ» بنی هاشم است؛ آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری می‌کردند و قریش را از تعدی به وی منع می‌کردند و خود از او دور می‌شدند؛

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۶.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳.

یعنی از او فاصله می‌گرفتند و در حالی که به او کمک می‌کردند، ایمان نمی‌آوردند.[1]

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷) بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸)»

[و ای کاش (منکران را) هنگامی که بر آتش عرضه می‌شوند، می‌دیدی که می‌گویند: کاش بازگردانده می‌شدیم و (دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌شدیم. * (ولی چنین نیست) بلکه آن چه را پیش از این نهان می‌داشتند، برای آنان آشکار شده است. و اگر هم بازگردانده شوند قطعا به آن چه از آن منع شده بودند برمی‌گردند و آنان دروغگویند.]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» در باره بنی امیه نازل شد.

سپس می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ» یعنی از دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ».[2]

۲) عیاشی از محمد بن مسلم، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه خود فرمودند: پس هنگامی که در برابر آتش قرار داده شدند «فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ».[3]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۸، ح ۱۷.

۳) از عثمان بن عیسی از برخی اصحابش، از همان حضرت (امیرالمؤمنین) علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدا به آبی فرمود: زلال و شیرین باش تا بهشت و اهل طاعتم را از تو بیافرینم و به آبی دیگر فرمود: شور و تلخ باش تا آتش و اهل معصیت خویش را از تو خلق کنم، پس این دو آب را بر گِل جاری و روانه ساخت، سپس مشتی بر گرفت، با این (دست) که دست راست بود و آنان را مانند ذر و ذرات (در عالم ذر) خلق کرد، سپس آنان را بر خودشان شاهد قرار داد: آیا من پروردگار شما نیستم و بر شما است که از من اطاعت کنید؟ گفتند: چرا. پس به آتش گفت: آتش باش؛ که ناگهان به آتشی بر افروخته مبدل شد و به آنان گفت: در آن سقوط کنید. برخی از آنان شتاب کردند و برخی دیگر در سعی خود، کند بودند و برخی در جای خود باقی ماندند و هنگامی که گرمای آن را یافتند و دیدند، بازگشتند و کسی از آنان وارد آن نشد.

سپس مشتی با این (دست) برداشت و آنان را همانند آن دسته، مانند ذر آفرید و آنان را بر خودشان شهادت و گواهی داد، چون شهادت دیگران بر خودشان. و به آنان گفت: در آتش سقوط کنید. برخی از آنان تأمل کردند و برخی دیگر شتاب کردند و برخی در یک چشم به هم زدن عبور کردند. همه آنان در آن سقوط کردند، پس فرمود: سالم از آن خارج شوید و از آن، بی آن که گزندی به آنها برسد، خارج شدند و دیگران گفتند: ای پروردگار ما! ما را ببخش و به ما اجازه ده تا آن چه را انجام دادند ما نیز انجام دهیم. فرمود: شما را بخشیدم و به شما اجازه دادم.

بعضی از آنان شتاب کردند و بعضی از آنان کُندی نشان دادند و برخی جایگاه خود را ترک نکردند، آن گونه که در بار اول انجام دادند و این همان فرموده خداوند است: «وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ».[1]

۴) از خالد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» آنان در اصل ملعون بودند.[2]

۵) از جابر بن عبدالله که رحمت خدا بر او باد (با حذف سند)، روایت شده است که گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را هنگامی که از کوفه بیرون می‌آمد، دیدم. به دنبال او راه افتادم، تا این که به گورستان یهودیان رسید و در وسط آن

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۸، ح ۱۸.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۸، ح ۱۹.

قرار گرفت و ندا سر داد که: ای یهودیان! ای یهودیان! پس از داخل گورهایشان به وی جواب دادند: اطاعت، ای مطلاع ما! یعنی: ای سرور ما!

گفت: چگونه به عذاب (خدا) گرفتار آمدید؟ گفتند: به علت سرکشی و نافرمانی از تو که به منزله هارون هستی؛ ما و آنان که از تو نافرمانی کردند تا روز قیامت در عذاب به سر خواهیم برد.

سپس فریادی بر آورد که نزدیک بود آسمان‌ها شکافته شوند. سپس از آن صحنه هولناک، بی هوش با صورت بر زمین افتادم و هنگامی که به هوش آمدم، امیر مؤمنان را دیدم که بر تختی از یاقوت سرخ نشسته و بر سرش تاجی از جواهر است و حله‌هایی سبز و زرد بر تن دارد و چهره وی مانند قرص ماه می‌درخشد. پس گفتم: سرورم، این ملک، بس عظیم است! فرمود: آری ای جابر! ملک ما از ملک سلیمان فرزند داود بزرگتر است و سلطنت ما از سلطنت او عظیم‌تر است.

سپس بازگشته و وارد کوفه شدیم و من به دنبال او وارد مسجد شدم. ایشان چند گام برداشت، در حالی که می فرمود: قسم به خدا، این کار را نمی‌کنم، نه به خدا این کار هیچ گاه از من سر نزند. گفتم: سرورم با که صحبت می‌کنی؟ و چه کسی را مورد خطاب قرار می‌دهی؟ در حالی که من کسی را نمی‌بینم! ایشان فرمودند: ای جابر! حجاب‌ها دریده شد و من توانستم برهوتی را ببینم و شنبویه و حبتر را دیده‌ام، در حالی که در درون تابوتی در برهوت مورد شکنجه قرار داشتند، پس صدا زدند که: ای ابوالحسن! ای امیر مؤمنان! ما را به دنیا برگردان تا به فضیلت و ولایت تو اقرار و اعتراف کنیم. پس گفتم: قسم به خدا این کار را نمی‌کنم، نه به خدا این کار هیچ گاه از من سر نزند. سپس این آیه را خواندند: «وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» ای جابر! هیچ کسی با وصیت یکی از اوصیای پیامبران مخالفت نکند، مگر این که خدا او را در روز قیامت، نابینا محشور می‌کند و در صحنه‌های قیامت با افتان و خیزان بر زمین می‌خورد.[1]

«وَقَالُواْ إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹) وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُواْ عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُواْ بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰)».

۱ـ تاویل الایات: ج۱ ص ۱۶۳ ح ۲.

[و گفتند: جز زندگی دنیای ما (زندگی دیگری) نیست و برانگیخته نخواهیم شد. * و اگر بنگری هنگامی را که در برابر پروردگارشان باز داشته می‌شوند. (خدا) می‌فرماید: آیا این حق نیست؟ می‌گویند: چرا، سوگند به پروردگارمان (که حق است). می‌فرماید: پس به (کیفر) آن که کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید]

۱) و علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس خدای عز و جل گفتار دهریون را حکایت کرده و فرمود: «وَقَالُواْ إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» پس خداوند فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُواْ عَلَى رَبِّهِمْ» گفت: حکایتی از قول کسی است که روز قیامت را انکار کرده است.[1]

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَاء اللّهِ حَتَّى إِذَا جَاءتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُواْ يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلاَ سَاء مَا يَزِرُونَ (۳۱) وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (۳۲)»

[کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند، قطعا زیان دیدند. تا آن گاه که قیامت بناگاه بر آنان در رسد، می‌گویند: ای دریغ بر ما! بر آن چه در باره آن کوتاهی کردیم. و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند. چه بد است باری که می‌کشند. * و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و قطعا سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟]

۱) علی بن ابراهیم: [اوزارهم] یعنی گناهانشان.[2]

۲) طبرسی از اعمش، از ابو صالح، از ابو سعید، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که در این آیه فرمود: اهل آتش جایگاهشان در بهشت را می‌بینند و می‌گویند: یا حسرتا.[3]

۳) محمد بن یعقوب از ابو عبدالله اشعری، از برخی اصحاب ما در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، روایت کرده است که: امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: ای هشام! سپس اهل عقل و تفکر را پند داد و از آخرت بیم داد، و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص۲۰۴

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص۲۰۴

۳ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰.

فرمود: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ».[1]

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللهِ وَلَقَدْ جَاءكَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ (۳۴)﴾

[به یقین، می‌دانیم که آن چه می‌گویند تو را سخت غمگین می‌کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند. * و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند، ولی بر آن چه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید، و برای کلمات خدا هیچ تغییردهنده‌ای نیست. و مسلما اخبار پیامبران به تو رسیده است.]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از محمد بن ابو حمزه، از یعقوب بن شعیب، از عمران بن میثم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی آیه: «فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ» را بر امیر مؤمنان علیه السلام قرائت کرد. ایشان فرمود: بلی، قسم به خدا او را به شدت تکذیب کردند. اما آیه بدون تشدید یعنی چنین نازل شده است: لایکذبونک، یعنی باطلی را نمی‌آورند که با آن، حق تو را تکذیب کنند.[2]

۲) از همو از محمد بن حسن و دیگران، از سهل، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن حسین، همگی از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابو دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ» فرمود: و لکن آنها بدون این که دلیل و حجتی داشته باشند، انکار می‌کنند.[3]

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۱۲ و تحف العقول، ص ۲۸۲.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۲۰۰، ح ۲۴۱
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۲۳۳، ح ۳.

۳) عیاشی از عمار بن میثم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آیه: «فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» را قرائت کرد. ایشان فرمود: بلی و قسم به خدا به شدت آن را تکذیب کردند و آیه بدون تشدید یعنی چنین نازل شده است: لا یکذبونک، تو را تکذیب نمی‌کنند، یعنی حقی را نمی‌آورند که با آن، حق تو را تکذیب کنند[1].

۴) از حسین بن منذر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در باره این فرموده حق تعالی: «فَإِنَّهُمْ لاَيُكَذِّبُونَكَ».فرمود: نمی‌توانند سخن تو را باطل پندارند[2].

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: همانا این آیه نزد امام صادق علیه السلام قرائت شد، ایشان فرمود: بلی و قسم به خدا به شدت آن را تکذیب کردند و آیه چنین نازل شده است: لا یکذبونک، تو را تکذیب نمی‌کنند، یعنی حقی را نمی‌آورند که با آن حق، تو را باطل کنند[3].

۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص! هر که صبر می‌کند، کم صبر کرده است و هر که بی تابی کند، کم بی‌تابی کرده است. سپس فرمود: بر تو است که در همه امور صبر کنی، زیرا که خداوند، محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد را مبعوث کرد و به او دستور داد که صبر و ملایمت را پیشه خود سازد. و فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»[4] [و بر آن چه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر] و فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»[5] [و نیکی با بدی یکسان نیست. (بدی را) آن چه خود بهتر است دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یکدل می‌گردد] پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبر کرد تا این که تهمت‌های بزرگی را به او نسبت داده‌اند، ایشان به تنگ آمد و خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَلَقَدْ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۸، ح ۲۰.
۲ ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۸، ح ۲۱ .
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص۲۰۴.
۴ـ مزمل/۱۰.
۵ ـ فصلت/۳۴.

نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِمَا یَقُولُونَ»[1] [و قطعا می‌دانیم که سینه تو از آن چه می‌گویند، تنگ می‌شود].

او را تکذیب کردند و به او تهمت زدند و به خاطر این غمگین شد و خدا این آیه را نازل کرد: «وَقَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ یُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیَاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ فَصَبَرُواْ عَلَى مَا کُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا» و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را به صبر ملزم ساخته است، پس آنان شروع کردند به بدگویی و تکذیب خدای تبارک و تعالی؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من در مورد خود، خانواده و ناموسم صبر کردم، اما نمی‌توانم در رابطه با بدگویی به خدا صبر کنم. سپس خدا این آیه‌ها را نازل کرد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَى مَا یَقُولُونَ»[2] [و در حقیقت، آسمان‌ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است، در شش هنگام آفریدیم و احساس ماندگی نکردیم. * و بر آن چه می‌گویند صبر کن]. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در همه احوال، صبر را پیشه خود ساخت.

سپس در مورد ائمه از خاندانش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، بشارت داده است و به صبر توصیف شدند و فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ»[3] [و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند.] و آن گاه امام صادق علیه السلام فرمودند: (جایگاه) صبر نسبت به ایمان، مانند (جایگاه) سر در بدن است. پس خدا او را (به خاطر صبرش) مورد ستایش قرار داده است و این آیه را بر او نازل کرد: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِی إِسْرَآئِیلَ بِمَا صَبَرُواْ وَدَمَّرْنَا مَا کَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَمَا کَانُواْ یَعْرِشُونَ»[4] [وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آن چه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند، ویران کردیم]. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱ـ حجر/۹۷.
۲ـ ق/۳۸-۳۹.
۳ـ سجده/۲۴.
۴ـ اعراف/۱۳۷.

(این آیه) آیه بشارت و انتقام است و خدا (به مسلمانان) اجازه داده است که مشرکان را هر جا که می‌یابند، بکشند. پس خدا آنان را به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستدارانش کشت و در اجر و پاداش صبرش تعجیل کرد، علاوه بر اجر و پاداشی که در آخرت برای او ذخیره کرده است.[1]

۷) ابن بابویه از پدرش، از علی بن احمد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل، از صالح، از علقمه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان به من فرمودند: مگر آنان به او ـ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ـ نسبت دروغ نبسته‌اند، هنگامی که به آنان خبر داد که او رسول خدا است، تا این که خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَى مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا».[2]

«وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاء فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵) إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶) وَقَالُواْ لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّهَ قَادِرٌ عَلَى أَن يُنَزِّلٍ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (۳۷)»

[و اگر اعراض کردن آنان (از قرآن) بر تو گران است، اگر می‌توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی تا معجزه‌ای (دیگر) برایشان بیاوری، (پس چنین کن) و اگر خدا می‌خواست، قطعا آنان را بر هدایت گرد می‌آورد، پس زنهار از نادانان مباش. * تنها کسانی (دعوت تو را) اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند، و (اما) مردگان را خداوند (در قیامت) بر خواهد انگیخت؛ سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوند. * و گفتند: چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است؟ بگو: بی‌تردید، خدا قادر است که پدیده‌ای شگرف فرو فرستد، لیکن بیشتر آنان نمی‌دانند.]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۴.
۲ـ امالی، ص ۹۲، ج ۳.

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ» چنین آمده است: فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیلی علاقه داشت که حارث بن عامر بن عبد مناف اسلام آورد. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، وی را به (اسلام) فراخواند و تلاش کرد تا او اسلام بیاورد، اما شقاوت بر او غالب آمد (توفیق نیافت که مسلمان شود). این امر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گران آمد و خداوند تبارک و تعالی این آیات را نازل کرد: «وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ» تا «نَفَقًا فِي الأَرْضِ» می‌گوید: نفقاً به معنای سَرَباً (روزنه، نقب) است.[1]

۲) علی بن ابراهیم پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «نَفَقًا فِي الأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ» می‌گوید: اگر بتوانی زمین را حفر کنی یا به بالای آسمان روی؛ یعنی نمی‌توانی این کار را بکنی. سپس فرمود: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى» یعنی همه آنان را مؤمن قرار خواهد داد.[2]

۳) همو در مورد این قول خداوند: «فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» می‌گوید: خطاب به پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد است، ولی در حقیقت، مردم را اراده کرده است. سپس فرمود: «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ» یعنی تعقل و تصدیق می‌کنند. «وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ» یعنی باور می‌کنند که مردگان از سوی خدا برانگیخته می‌شوند. «وَقَالُواْ لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ» می‌گوید: آنان نمی‌دانند اگر آیه نازل شود و به آن ایمان نیاورند، هلاک خواهند شد.[3]

۴) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه: «إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَن يُنَزِّلَ آيَةً»: روایت کرده است که فرمود: و در آخر الزمان آیه‌هایی را به شما نشان خواهد داد، از جمله: دابة الأرض، دجّال، نزول عیسی بن مریم علیه السلام و طلوع آفتاب از مغرب.[4]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۵.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۵.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۵.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص۲۰۶.

«وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَإِ اللهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۳۹) قُلْ أَرَأَيْتَكُم إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۴۰) بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاء وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ (۴۱) وَلَقَدْ أَرْسَلنَا إِلَى أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲) فَلَوْلا إِذْ جَاءهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (۴۳)».

[و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند؛ مگر آن که آنها (نیز) گروه‌هایی مانند شما هستند، ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده‌ایم؛ سپس (همه) به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید. * و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، در تاریکی-های (کفر) کر و لالند، هر که را خدا بخواهد گمراهش می‌گذارد؛ و هر که را بخواهد بر راه راست قرارش می‌دهد. * بگو: به نظر شما، اگر عذاب خدا شما را دررسد یا رستاخیز شما را دریابد، اگر راستگویید، کسی غیر از خدا را می‌خوانید؟ * (نه) بلکه تنها او را می‌خوانید، و اگر او بخواهد، رنج و بلا را از شما دور می‌گرداند، و آن چه را شریک (او) می‌گردانید، فراموش می‌کنید. * و به یقین، ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند (پیامبرانی) فرستادیم، و آنان را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم، تا به زاری و خاکساری درآیند. * پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند؟ ولی (حقیقت این است که) دل-هایشان سخت شده، و شیطان آن چه را انجام می‌دادند، برایشان آراسته است.]

۱) علی بن ابراهیم در باره این آیه: «وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم» روایت کرد که فرمود: منظور او، آفریده‌هایی مانند شماست و فرمود: همه آن چه را خلق کرده است، مخلوقاتی مانند شمایند. گفت: «مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ» یعنی: رها نکرده‌ایم «ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ».[1]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱ص ۲۰۶.

۲) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن علاء که رحمت خدا بر او باد، از عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: خداوند عز و جلّ پیامبر ما را قبض روح نکرده است، مگر این که دین را برای او کامل کرده و قرآن را که در آن بیان همه چیز است، نازل کرده است و در آن حلال و حرام، حدود و احکام و تمامی آن چه را مردم به آن نیاز دارند، به طور کامل بیان کرده است. پس خدای عز و جل فرمود: «مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ».[۱]

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور از این سخن پروردگار تبارک و تعالی: «وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ» این است که، آن چه می‌گویی بر آنان پوشیده مانده است.[۲]

۴) علی بن ابراهیم می‌گوید: «مَن يَشَإِ اللّهُ يُضْلِلْهُ» یعنی او را شکنجه می‌دهد. «وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» یعنی برای او بیان می‌کند تا به راه (راست) هدایت شود.[۳]

۵) علی بن ابراهیم از احمد بن محمد، از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه: «الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ» روایت کرد که فرمود: از هدایت کرند؛ یعنی پیام هدایت را نمی‌شنوند و لالند و سخنی نیکو نمی‌گویند. «فِي الظُّلُمَاتِ» یعنی تاریکی‌های کفر «وَمَن يَشَإِ اللّهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» و این پاسخی است بر قدریه این امت و خدا آنان را در روز قیامت با صابئی‌ها، مسیحیان و مجوسیان محشور می‌گرداند و می‌گویند: «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»[۴] [به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.] خداوند می‌فرماید: «انظُرْ كَيْفَ كَذَبُواْ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ»[۵] [ببین چگونه به خود دروغ می‌گویند و آن چه برمی‌بافتند از ایشان یاوه شد] ــ فرمود: ــ پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمودند: بی گمان، برای هر امتی مجوسیانی است و مجوسیان این امت کسانی هستند که می‌گویند: قَدَر (تقدیر الهی) وجود ندارد و به زعم آنان

۱ـ کافی: ج۱ ص۱۵۳ح۱.
۲ـ تفسیر قمی: ج۱ص۲۰۶.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۶.
۴ـ انعام/ ۲۳.
۵ـ انعام/۲۴.

مشیت و قدرت به آنان (برمی‌گردد) و از آنِ آنها است (و آنان خود، مالک سرنوشت خویش هستند).[۱]

۶) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الکریم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه بن علی روایت کرد که: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَإِ اللّهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» پرسیدم. پس امام علیه السلام فرمودند: این آیه در مورد کسانی نازل شده است که اوصیای خودشان را تکذیب کردند «صُمٌّ وَبُكْمٌ» چنان که خدا فرمود: «فِي الظُّلُمَاتِ» کسی که از فرزندان ابلیس باشد، به اوصیا ایمان ندارد و هیچ گاه آنان را باور ندارد و آنان کسانی هستند که خدا آنها را گمراه ساخته است و کسانی که از فرزندان آدم هستند، به اوصیا ایمان می‌آورند. پس آنان «عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ». ـ راوی می‌گوید:ـ و از او شنیدم که می‌فرمود: همه آیات ما را در بطن قرآن تکذیب کردند، زیرا که همه اوصیا را تکذیب کرده‌اند. سپس فرمود: «قل» بگو به آنان ای محمد! «أَرَأَيْتُكُم إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» و پاسخ آنان را داد و فرمود: «بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاء وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ» هنگامی که گزندی به شما برسد، خدا را می‌خوانید، ولی هنگامی که آن گزند از شما برطرف شود، (آن چه را برای او شریک می‌گردانید، فراموش می‌کنید) «تَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ» یعنی بت‌ها را رها می‌کنید.

و این فرموده خدای عز و جل به پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد: «وَلَقَدْ أَرْسَلنَا إِلَى أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» یعنی تا توسل و التماس کنند. سپس فرمود: «فَلَوْلا إِذْ جَاءهُمْ» یعنی چرا در هنگام نازل شدن آن «بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَـكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» ولی چون التماس و توسل نکردند، خدا (نعمت‌های) دنیا را برای آنان جاری کرد و آنان را به عنوان کیفر و عقوبتی در قبال کار بدشان، بی نیاز ساخته است. پس هنگامی که «فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ»[۲] [هنگامی که به آن چه داده شده بودند، شاد گردیدند، ناگهان (گریبان) آنان را

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲ـ انعام/۴۴.

گرفتیم و یکباره نومید شدند] یعنی ناامید شدند. و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی در هنگام مناجات با موسی علیه السلام بود.[1]

۷) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرد که فرمود: در مناجات خدا با موسی علیه السلام چنین آمده است: ای موسی! هنگامی که فقر را در حال آمدن ببینی، پس بگو: خوش آمدی ای شعار و (علامت) شایستگان. و هنگامی که ثروت به سوی تو بیاید، بگو: گناهی است که کیفر آن به زودی خواهد آمد. پس خدا دنیا را برای هیچ کس هموار نسازد مگر به خاطر گناه او، تا این گناه او را به فراموشی و غفلت (از یاد خدا) مبتلا کند، پس توبه نمی‌کند. بنابراین، روی آوردن دنیا به سوی وی، به منزله عقوبت و کیفر آن گناهی است که از او سر زده است.[2]

﴿فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُوٓاْ أَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ (۴۴) فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ (۴۵)﴾

[پس چون آن چه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی (از نعمت‌ها) را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آن چه داده شده بودند شاد گردیدند؛ ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم، و یکباره نومید شدند * پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: از جعفر بن محمد، از عبدالکریم بن عبدالرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از پدرش حمزه روایت شده است که از امام باقر علیه السلام پیرامون این آیه: «**فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ**» سئوال کردم.

فرمودند: و اما این سخن خداوند تبارک و تعالی: «**فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ**» یعنی هنگامی که ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ترک کردند، در حالی که به آن امر شدند «**فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ**» یعنی دولت و (شوکت و نفوذ) آنان

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۶.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۷.

در دنیا و آن چه برای آنان گسترده شده است و اما در این فرموده وی: «حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ» منظور، قیام و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است، به طوری که گویی هیچ گاه شوکت و نفوذی نداشته‌اند. مقصود از کلمه «بَغْتَةً» که در آیه شریفه آمده، همین است. بنابراین خداوند تبارک و تعالی با نازل کردن این آیه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، (ظهور) حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به ایشان خبر داده است.[1]

۲) محمد بن حسن صفار از عبدالله بن عامر، از ابو عبدالله برقی، از حسین بن عثمان، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: و اما گفته او «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» هنگامی که ولایت علی علیه السلام (با وجود دستور خداوند به پیروی از او) «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» یعنی دولت آنان در دنیا و آن چه در آن برای آنان فراهم شده است و اما «حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ» یعنی قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف.[2]

۳) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از فضیل بن عیاض، از ابو عبدالله علیه السلام، روایت کرده است که به ایشان عرض کردم: چه کسی در میان مردم، پارسا است؟ فرمودند: کسی که از ارتکاب کارهایی که خدا حرام کرده است خودداری کند و از (اینان) دوری گزینند. و اگر از شبهه‌ها خودداری نکند، در کارهای حرام گرفتار می‌شود، در حالی که آن را نمی‌شناسد و اگر منکر را ببیند و آن را انکار نکند و زشت نشمارد، در حالی که می‌تواند آن را از بین ببرد، (در این صورت) وی دوست دارد که (مردم) خدا را معصیت کنند و هر که دوست دارد که خدا مورد معصیت قرار گیرد، آشکارا با خداوند دشمنی کرده است و هر که دوست دارد ستمگران باقی و پایدار بمانند، به معنی این است که وی دوست دارد خدا مورد معصیت قرار گیرد و این در حالی

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۷.
۲- بصائر الدرجات، ص ۸۹، ح ۵.

است که خدای تبارک و تعالی خود را به خاطر از بین بردن ستمگران ستایش کرده است «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».[1]

همچنین علی بن ابراهیم از قاسم بن محمد، از ابو عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده است.[2]

۴) ابو جعفر بن جریر طبری: از ابو حسین محمد بن هارون بن موسی، از پدرش، از ابو علی حسن بن محمد نهاوندی، از محمد بن احمد قاشانی، از علی بن سیف، از پدرش، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: سه آیه در مورد بنی فلان نازل شده است: این آیه «حَتَّىَ إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً»[3] [تا آن گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان (ویرانی) ما آمد.] یعنی حضرت قائم علیه السلام با شمشیر «فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ»[4] [و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است] و این فرموده خدای عز و جلّ «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» امام صادق علیه السلام فرمودند: با شمشیر. و این فرموده خدای عز و جلّ «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ»[5] [پس چون عذاب ما را احساس کردند بناگاه از آن می‌گریختند * (هان) مگریزید و به سوی آن چه در آن متنعم بودید و (به سوی) سراهایتان بازگردید. باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید] یعنی حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از بنی فلان می‌پرسد که گنج‌های بنی امیه کجا است.[6]

۵) عیاشی: از امام هادی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: روزی قنبر مولای امیر مؤمنان علیه السلام را نزد حجاج بن یوسف آوردند. حجاج به او گفت:

۱- معانی الاخبار، ص ۲۵۲، ح ۱.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۷.
۳ـ یونس/۲۴.
۴ـ یونس/۲۴.
۵ـ انبیاء/۱۲ـ۱۳.
۶ـ دلائل امامة، ص ۲۴۷.

چه کارهایی برای علی بن ابی طالب علیه السلام انجام می‌دادی؟ گفت: در گرفتن وضو به او کمک می‌کردم. به او گفت: او پس از پایان یافتن وضو چه می‌گفت؟ گفت: این آیه را تلاوت می‌کرد: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». پس حجاج گفت: آیا این آیه‌ها را بر ما تأویل می‌کرد؟ گفت: بلی. گفت: اگر سر[1] (گردن) تو را بزنم چه می‌کنی؟ گفت: در این صورت، من نیکبخت می‌شوم و تو نگون بخت می‌شوی. پس دستور داد او را بکشند.[2]

۶) از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام، پیرامون معنای این آیه «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» روایت شده است که فرمود: یعنی هنگامی که ولایت علی علیه السلام را که به آن امر شده بودند، رها کردند «أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ـ فرمود: ـ در مورد فرزندان عباس نازل شده است.[3]

۷) منصور بن یونس: از ابو عبدالله علیه السلام در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» تا «فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ» روایت شده است که فرمودند: بنی‌امیه به صورت ناگهانی گرفتار شدند و بنی عباس به طور آشکار گرفتار می شوند.[4]

۸) فضیل بن عیاض از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرد که از ایشان پرسیدم: پارسا چه کسی است؟ فرمودند: کسی که از (ارتکاب) کارهایی که خداوند حرام کرده است، خودداری کند و از اینان (احتمالاً منظور حضرت، بنی عباس است) دوری کند. اگر از شبهه‌ها دوری نکند، در حرام گرفتار می‌شود، در حالی که آن را نمی‌شناسد. شخص اگر منکر را ببیند و در حالی که می‌تواند آن را از بین ببرد، آن را زشت نشمارد (نهی از منکر نکند)، در این صورت دوست دارد خدا مورد معصیت قرار گیرد و هر که دوست داشته باشد (مردم) خدا را معصیت کنند، آشکارا

۱ـ علاوه: بالاترین نقطه سر یا گردن.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۲۲.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۲۳.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۰، ح ۲۴.

با خدا دشمنی کرده است و هر که دوست دارد ستمگران باقی بمانند، در این صورت، دوست دارد خدا مورد معصیت قرار گیرد. به درستی که خدای عز و جلّ خود را به خاطراز بین بردن ستمگران ستایش نموده و فرموده است: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».[1]

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُم بِهِ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (۴۶)﴾

[بگو: به نظر شما، اگر خدا شنوایی شما و دیدگانتان را بگیرد و بر دل‌هایتان مهر نهد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آن را به شما باز پس دهد؟ بنگر چگونه آیات خود را (گوناگون) بیان می‌کنیم، سپس آنان روی برمی‌تابند.]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «قل» بگو به قریش «إِنْ أَخَذَ اللّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُم» چه کسی غیر از خدا آن (عذاب را) از شما دور سازد؟ و «ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ» یعنی دروغ می‌گویند.[2]

۲) از او: از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُم» روایت کرد که فرمود: می‌گوید: اگر خدا هدایت را از شما بگیرد «مَنْ إِلَـهٌ غَيْرُ اللّهِ يَأْتِيكُم بِهِ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ» اعراض می‌کنند.[3]

﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ (۴۷)﴾

[بگو: به نظر شما، اگر عذاب خدا ناگهان یا آشکارا به شما برسد، آیا جز گروه ستمگران (کسی) هلاک خواهد شد؟]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۰، ح ۲۵.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۸.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۸.

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: (این آیه) هنگام هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه و اصحابش که در زحمت و درد و بیماری افتادند، نازل شده است. پس آنان از حال خویش به رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، شکایت کردند، پس خدای بلند مرتبه این آیه را نازل کرد: «قُلْ» یعنی بگو به آنان ای محمد «أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ» یعنی در دنیا فقط دچار زحمت وآسیب می‌شوند و اما شکنجه دردناک که موجب هلاک است، فقط متوجه قوم ستمگر است.[1]

﴿قُل لاَّ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللَّهِ وَلاَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلاَ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ (۵۰) وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُواْ إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱)﴾

[بگو: به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است؛ و غیب نیز نمی‌دانم؛ و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. جز آن چه را که به سوی من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم. بگو: آیا نابینا و بینا یکسان است؟ آیا تفکر نمی‌کنید؟ * و به وسیله این (قرآن) کسانی را که بیم دارند که به سوی پروردگارشان محشور شوند هشدار ده؛ (چرا) که غیر او برای آنها یار و شفیعی نیست، باشد که پروا کنند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس فرمود: «قُلْ» به آنان ای محمد! «لاَّ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللَّهِ وَلاَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلاَ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ» خزاین و گنجینه‌های خدا را از آن من نیست و غیب را نمی‌دانم و هر چه می‌گویم از جانب خدا است. سپس فرمود: «هَلْ يَسْتَوِي الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ» یعنی کسی که می‌داند و کسی که نمی‌داند. «أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ» سپس فرمود: «وَأَنذِرْ بِهِ» یعنی قرآن «الَّذِينَ يَخَافُونَ» یعنی امید دارند «أَن يُحْشَرُواْ إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».[2]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۸.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲) طبرسی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: با قرآن هشدار ده کسانی را که به خدایشان امید دارند و رغبت دارند به آن چه که نزد او است نائل شوند، زیرا قرآن شفاعت کننده است و شفاعت آن مورد قبول است.[۱]

﴿وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (۵۲) وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُواْ أَهَؤُلاء مَنَّ اللّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (۵۳) وَإِذَا جَاءكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵۴)﴾.

[و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می‌خوانند در حالی که خشنودی او را می‌خواهند مران. از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست، و از حساب تو (نیز) چیزی بر عهده آنان نیست، تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی. * و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم، تا بگویند: آیا اینانند که از میان ما، خدا بر ایشان منت نهاده است؟ آیا خدا به (حال) سپاسگزاران داناتر نیست؟ * و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند، بگو: درود بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرر کرده که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آن گاه به توبه و صلاح آید، پس وی آمرزنده مهربان است.]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: شأن نزول این آیه این بود که در مدینه گروهی فقیر و مؤمن بودند که به آنان اهل صُفَّه می‌گفتند و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان دستور داده بود که در صفه‌ای قرار گیرند و به آن پناه ببرند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصاً به آنان سرکشی می‌کرد و گاهی غذا برای آنان می‌برد و آنان پیش رسول خدا که سلام و درود خدا

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۰.

بر ایشان باد، در حال رفت و آمد بودند و او نیز با آنان نشست و برخاست می‌کرد و به آنان دلداری می‌داد. اما ثروتمندان و صحابه مرفه‌ای که نزد او می‌آمدند، این رفتار پیامبر را بر نمی‌تافتند و می‌گفتند: آنان را از خود بران.

روزی مردی از انصار نزد رسول خدا آمد و مردی از اهل صفه نزد وی بود و خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله چسبانده بود، در حالی که رسول خدا مشغول صحبت با او بود. آن مرد انصاری در جایی دور از آنان نشست. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به وی گفت: جلوتر بیا. اما این کار را نکرد. پیامبر که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمود: شاید می‌ترسی که مبادا فقر او به تو سرایت کند؟! مرد انصاری گفت: اینها را از خود بران، پس خدا این آیه را نازل کرد: «وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ».[1]

۲) عیاشی از اصبغ بن نباته روایت کرد: حضرت علی علیه السلام بر روی منبر در حال ایراد خطبه نماز جمعه بود که اشعث بن قیس با عجله از روی سر و گردن مردم به سوی او شتافت و گفت: ای امیر مؤمنان! حُمُر (فقرا و تنگدستان) مانع شدند از این که روی تو را ببینم. حضرت علی علیه السلام فرمود: مرا با مردان تنومند فقیر[2] چه کار؟ (چرا من باید آنان را برنجانم؟) آیا قومی را از خود برانم که در ابتدای روز در طلب رزق و روزی خدا خارج می‌شوند و در آخر روز خدا را یاد می‌کنند؟ آیا آنان را از خود برانم تا از جمله ستمگران باشم؟![3]

۳) همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس فرمودند: «وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ» یعنی پولداران را با بی‌نیازی و ثروت در آزمایش قرار داده‌ایم، تا ببینیم چگونه فقرا و نیازمندان را کمک کنند و چگونه وظایف مالی‌شان را نسبت به آنان انجام می‌دهند و فقرا و بیچارگان را مورد آزمایش قرار داده‌ایم تا ببینیم چگونه فقر را تحمل می‌کنند و از آن چه در دست ثروتمندان است، روی‌گردان می‌شوند.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲ـ ضیاطره که مفرد آن ضیطار است به افراد تنومندی که ثروتی ندارند، گفته می‌شود.« النهایه ج ۳، ص ۸۷» از سیاق متن به نظر می‌آید که حمر، مترادف ضیاطره باشد. (مترجمان)

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۳۹۰، ح ۲۶.

«لِيَقُولُواْ» یعنی فقرا «أَهَـٰؤُلَاءِ» آیا این ثروتمندان «مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ».

خداوند تبارک و تعالی رسول خویش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد را ملزم ساخته است که به توبه کنندگانی که کارهای بد را انجام داده‌اند، سپس توبه کردند، سلام گوید. و فرمود: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» یعنی رحمت را برای کسانی که توبه کردند، واجب کرده است و دلیل این امر، این فرموده خدا است: «أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».[1]

۴) محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از جمیل، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که روح به این جا برسد ـ در این هنگام دستش را روی گلویش گذاشت ـ دیگر توبه عالم پذیرفته نمی‌شود، ولی توبه انسان جاهل قبول می‌شود.[2]

۵) طبرسی می‌گوید: گفته شده است که این آیه در مورد توبه کنندگان نازل شده است و این معنا و مضمون از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[3]

۶) عیاشی: از ابو عمر زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خدا رحمت کند بنده‌ای را که قبل از مرگ توبه کند، زیرا که توبه، پلیدی معصیت را پاک می‌کند و از بدبختی و شقاوت هلاکت نجات می‌دهد و خدا آن را برای بندگان شایسته‌اش واجب ساخته است و فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»، «وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا»[4]ـ[5] [و هر کس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت].

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۰.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۳.
۳ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۵.
۴ـ نساء/۱۱۰.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۳۹۰، ح ۲۷.

۷) و از طریق مخالفان، روایتی است که از ابن عباس نقل شده است در باره این آیه: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا» تا آخر آیه. می‌گوید این آیه در مورد علی علیه السلام، حمزه، جعفر و زید نازل شده است.[۱]

﴿وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ (۵۵) قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶) قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (۵۷) قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸)﴾

[و این گونه، آیات (خود) را به روشنی بیان می‌کنیم تا راه و رسم گناهکاران روشن شود. * بگو: من نهی شده‌ام که کسانی را که شما غیر از خدا می‌خوانید بپرستم. بگو: من از هوس‌های شما پیروی نمی‌کنم، وگرنه گمراه شوم و از راه‌یافتگان نباشم. * بگو: من از جانب پروردگارم دلیل آشکاری (همراه) دارم، و (لی) شما آن را دروغ پنداشتید، (و) آن چه را به شتاب خواستار آنید در اختیار من نیست. فرمان جز به دست خدا نیست، که حق را بیان می‌کند، و او بهترین داوران است. * بگو: اگر آن چه را با شتاب خواستار آنید نزد من بود، قطعا میان من و شما کار به انجام رسیده بود، و خدا به (حال) ستمکاران داناتر است.]

۱) همچنین علی بن ابراهیم در باره این آیه می‌گوید: «وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ» یعنی روش آنان، تا هنگامی که آنان را توصیف می‌کنیم، آنان را بشناسی. سپس می‌گوید: «قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ * قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ» یعنی با بینه‌ای که من دارم. «مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» یعنی آیه‌ها و نشانه‌هایی که خواسته‌اند. «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» یعنی بین حق و باطل جدا می‌کند. سپس گفت: «قُلْ» به آنان «لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ

۱ـ تفسیر حبری، ص ۲۶۵، ح ۲۶، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۲۵۴.

بِهِ لَقُضِيَ الأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» یعنی هنگامی که آیه بیاید، هلاک می‌شوید و آن چه بین من و شما است، به پایان می‌رسد.[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند عز و جل به محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: «لَوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»، فرمودند: اگر من مامور بودم که آن چه در سینه‌هایتان مخفی نگه می‌دارید را به شما بگویم و اعلام کنم که همانا آرزوی مرگم را در دل دارید تا پس از من به اهل بیتم ستم کنید، پس شما مانند کسی که خدای عز و جل در باره او فرمود: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لا يُبْصِرُونَ»[2] [مثل آنان همچون کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند، رهایشان کرد] می‌گوید: زمین به نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم درخشان شده است؛ مانند درخشش خورشید. پس خدا محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را به خورشید همانند کرد و وصی را به ماه و این همان فرموده خدای عز و جل است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاء وَالْقَمَرَ نُورًا»[3] [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] و نیز این فرموده: «وَآيَةٌ لَّهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ»[4] [و نشانه‌ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی‌کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند] و نیز این سخن خدای عز و جل: «ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لاَّ يُبْصِرُونَ»[5] [خدا نورشان را برد و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند، رهایشان کرد] یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شده است، پس فضیلت اهل بیت او که سلام و درود خدا بر ایشان باد را ندیده‌اند و این همان فرموده خدای عز و جلّ است که می‌فرماید: «وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَسْمَعُواْ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۰.
۲ـ بقرة/۱۷.
۳ـ یونس/۵.
۴ـ یس/۳۷.
۵ـ بقرة/۱۷.

وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ»[1]-[2] [و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید، نمی‌شنوند و آنها را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند، در حالی که نمی‌بینند].

«وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۵۹)»

[و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او (کسی) آن را نمی‌داند، و آن چه در خشکی و دریاست می‌داند، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر (این که) آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن (ثبت) است.]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: «وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» یعنی عالم غیب «لاَيَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» می‌گوید: وَرَقه: یعنی جنین سقط شده و حبّه: یعنی فرزند و ظُلُمات الارض: یعنی رَحِم‌ها و رَطب: آن چه می‌ماند و زندگی می‌کند و یابس: تصویر بچه ناقص است[3] و تمامی اینها در کتابی روشن ثبت شده است.[4]

۲) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، همه از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران، از عبدالله بن مسکان، از زید بن ولید خثعمی، از ابو ربیع شامی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پیرامون این فرموده خدای عز و جل: «وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَحَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَ لاَرَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» پرسیدم. فرمودند: ورقه: جنین سقط شده و حبّه: فرزند و ظُلُمات الارض: رَحِم‌ها، و

۱ـ اعراف/۱۹۸.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۳۸۰، ح ۵۷۴.
۳ـ ما تغیض الارحام: جنینی است که کمتر از هفت ماه باشد و غیض به معنای جنین سقط شده‌ای است که آفرینش آن کامل نشده است. «القاموس المحیط، ماده غیض»
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۰.

رطب: آن چه زنده می‌ماند و یابس: آن چه که ناتمام از شکم می‌افتد (سقط می‌شود) و تمامی اینها در کتابی روشن ثبت شده است.[1]

۳) ابن بابویه: از محمد بن حسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ابو بصیر روایت کرد که از ایشان پیرامون این فرموده خدای عز و جل: «**وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ**» پرسیدم. فرمودند: ورقه: جنین سقط شده و حبّه: فرزند، و ظلمات الارض: رحمها، و رطب: آن چه زنده می‌ماند و یابس: آن چه که ناتمام از شکم می‌افتد (سقط می‌شود) و تمامی اینها در کتابی روشن ثبت شده است.[2]

۴) عیاشی: از ابو ربیع شامی روایت کرده است که: از ابو عبدالله علیه السلام در مورد این فرموده خدای تبارک و تعالی: «**وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا**» تا «**إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ**» سئوال کردم. فرمودند: ورقه: جنین سقط شده و حبّه: فرزند و ظلمات الارض: رحمها و رطب: آن چه زنده می‌ماند و یابس: آن چه که ناتمام از شکم می‌افتد (سقط می‌شود) و تمامی اینها در کتابی روشن ثبت شده است.[3]

۵) از حسین بن خالد، روایت است که از امام علی علیه السلام در مورد این آیه سئوال کردم: «**وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ**» پس فرمودند: ورقه: جنین سقط شده است، یعنی قبل از این که پدید آید (و کامل شود)، از شکم مادرش می‌افتد (سقط می‌شود).

ـ راوی گوید: ـ پس گفتم: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «**وَلاَ حَبَّةٍ**» یعنی چه؟ فرمودند: منظور، فرزندی است که در شکم مادرش است و پیش از آن که کامل شود، بیفتد و به مرحله زایمان نرسد.

ـ راوی گوید: ـ گفتم: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «**وَلا رَطْبٍ**» یعنی چه؟ فرمودند: یعنی مضغه؛ و مضغه آن است که جنین، قبل از به کمال رسیدن خلقت، یعنی قبل از این که به مرحله دیگر منتقل شود، در رحم جای داده شود. ـ

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۳۸۰، ح ۵۷۴.
۲ـ معانی الأخبار، ص ۲۱۵، ح ۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۲۸.

گفتم:ـ و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلا یَابِسٍ» یعنی چه؟ فرمودند: فرزند کامل.ـ گفتم: ـ و این سخن خدای تبارک و تعالی: «فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» یعنی چه؟ فرمودند: «في إمامٍ مبين».[1] (کتاب در این جا به معنای امام است).

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُم حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ (۶۱)».

[و اوست کسی که شبان گاه، روح شما را (به هنگام خواب) می‌گیرد؛ و آن چه را در روز به دست آورده‌اید می‌داند؛ سپس شما را در آن بیدار می‌کند، تا هنگامی معین به سر آید؛ آن گاه بازگشت شما به سوی اوست؛ سپس شما را به آن چه انجام می‌داده‌اید آگاه خواهد کرد. * و اوست که بر بندگانش قاهر (و غالب) است؛ و نگهبانانی بر شما می‌فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما جانش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی کنند.]

۱) همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» منظور، خواب است. «مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ» یعنی آن چه را در روز انجام داده‌ای و این سخن خدای تبارک و تعالی: «ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ» یعنی آن چه از خیر و شر انجام داده‌ای.[2]

۲) و نیز می‌گوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى» آمده است که فرمود: آن مرگ است. «ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ».

سپس فرمودند: و اما در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُم حَفَظَةً» منظور، فرشتگانی است که شما را حفظ می‌کنند و اعمالتان را ثبت می‌کنند. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» و آنان همان فرشتگانند «وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ» یعنی کوتاهی نمی‌کنند.[3]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۲۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۰.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳) ابن بابویه می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عز و جل: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»[۱] [خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند] و همچنین این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»[۲] [بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می‌ستاند] و آیه «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»[۳] [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند، می‌گیرند] و «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ»[۴] [همانان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که بر خود ستمکار بوده‌اند] و همچنین در باره این فرموده حق تعالی: «وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ»،[۵] [و اگر ببینی آن گاه که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند] سئوال کردند و گفتند: در حالی که ممکن است در همه آفاق، در عرض یک ساعت، آنقدر افراد بمیرند که کسی به جز خدا نمی‌تواند آنها را بشمارد، پس چگونه امکان دارد (که فرشته مرگ بتواند جان همه آنان را بگیرد)؟

امام فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی برای فرشته مرگ یارانی از فرشتگان قرار داده است که قبض روح می‌کنند و جایگاه او مانند جایگاه داروغه‌ای است که یارانی از انسان‌ها (مردم) دارد و آنها را برای انجام کارهایش می‌فرستد. پس فرشتگان، آنها را قبض روح می‌کنند. فرشته مرگ علاوه بر کسانی که خود قبض روح می‌کند، مردمان دیگر را نیز از طریق فرشتگان قبض روح می‌کند و خدای عز و جل نیز از طریق فرشته مرگ، جان ایشان را می‌گیرد.[۶]

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (۶۲)،

[آن گاه به سوی خداوند، مولای بحقشان برگردانیده شوند. آگاه باشید که داوری از آن اوست، و او سریعترین حسابرسان است.]

۱ـ زمر/۴۲.
۲ـ سجده/۱۱.
۳ـ نحل/۳۲.
۴ـ نحل/۲۸.
۵ـ انفال/۵۰.
۶ـ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۲، ح ۳۷۱.

۱) عیاشی از داود بن فَرقد، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: مروان بن حکم وارد مدینه شد، پس روی تختی دراز کشید، (در حالی که یکی از غلامان حسین علیه السلام در آن جا بود) و گفت: «رُدُّوٓاْ إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» ـ فرمود: ـ پس امام حسین به غلامش فرمودند: آن مرد در هنگام ورود چه گفت؟ گفت: بر روی تخت دراز کشید و این آیه را خواند: «رُدُّوٓاْ إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ» تا «الْحَاسِبِينَ». امام حسین علیه السلام فرمودند: آری، به خدا، من و اصحابم به بهشت برگردانده شدیم و او و یارانش به آتش برگردانده شدند.[1]

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵) وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُل لَّسْتُ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ (۶۶) لِّكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷)»

[بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد (و دچار تفرقه سازد) و عذاب بعضی از شما را به بعضی (دیگر) بچشاند. بنگر، چگونه آیات (خود) را گوناگون بیان می‌کنیم، باشد که آنان بفهمند. * و قوم تو آن (=قرآن) را دروغ شمردند، در حالی که آن بر حق است. بگو: من بر شما نگهبان نیستم. * برای هر خبری هنگام (وقوع) است، و به زودی خواهید دانست.]

۱) طبرسی می‌گوید: «مِّن فَوْقِكُمْ» حاکمان ستمگر، «مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» بردگان بد و بی‌خیر. طبرسی می‌گوید: و این معنا و مضمون از امام صادق علیه السلام نقل شده است. «أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا» یعنی: به وسیله دشمنی و تعصبی که میان آنان می‌اندازد، به نزاع و کشمکش می‌پردازند و این همان معنایی است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است. «وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ» همسایگی بد. ـ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۳۰.

گفت:ـ و این همان معنایی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است و مانند همین حدیث در «نهج‌البیان» از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[1]

۲) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِکُمْ» گفته است: منظور از عذاب، حاکم ستمگر است «أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ» یعنی فرومایگان و کسی که بی‌خیر است «أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً» می‌گوید، منظور تعصب است «وَیُذِیقَ بَعْضَکُم بَأْسَ بَعْضٍ» یعنی همسایگی بد. علی بن ابراهیم می‌گوید: این معنا و مضمون از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[2]

۳) و نیز وی نقل کرده است که در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام، در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِکُمْ» چنین آمده است که مراد از این عذاب، دود و فریاد است «أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ» یعنی فرو رفتن زمین «أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً» و آن عبارت است از اختلاف در دین و تهمت زدن به یکدیگر «وَیُذِیقَ بَعْضَکُم بَأْسَ بَعْضٍ» عبارت است از این که شما یکدیگر را خواهید کشت و تمام (این اعمال) در میان اهل قبله (مسلمانان) صورت می‌گیرد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «انظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الآیَاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ * وَکَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَهُوَ الْحَقُّ» یعنی قرآن که قریش آن را تکذیب کردند.

سپس فرمود: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «لِّکُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ» یعنی این که هر خبری حقیقت دارد «وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ». و فرمود: «انظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الآیَاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ» یعنی برای آن که بفهمند. و آن گاه فرمود: «وَکَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَهُوَ الْحَقُّ» یعنی قرآن که قریش آن را تکذیب کردند. و این فرموده خدای عز و جل: «قُل لَّسْتُ عَلَیْکُم بِوَکِیلٍ» «لِّکُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ» یعنی هر خبری وقتی دارد. «وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ».[3]

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۸.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۱.

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۶۸) وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۹) وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰) قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۱)﴾

[و چون ببینی کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن درآیند؛ و اگر شیطان تو را (در این باره) به فراموشی انداخت، پس از توجه، (دیگر) با قوم ستمکار منشین * و چیزی از حساب آنان (=ستمکاران) بر عهده کسانی که پروای (خدا) دارند، نیست. لیکن، تذکر دادن (لازم) است، باشد که (از استهزا) پرهیز کنند. * و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفته است، رها کن؛ و (مردم را) به وسیله این (قرآن) اندرز ده؛ مبادا کسی به (کیفر) آن چه کسب کرده به هلاکت افتد، در حالی که برای او در برابر خدا یاری و شفاعتگری نباشد؛ و اگر (برای رهایی خود) هرگونه فدیه‌ای دهد، از او پذیرفته نگردد. ایناننند که به (سزای) آن چه کسب کرده‌اند به هلاکت افتاده‌اند، و به (کیفر) آن که کفر می‌ورزیدند، شرابی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت. * بگو: آیا به جای خدا چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زیانی و آیا پس از این که خدا ما را هدایت کرده از عقیده خود بازگردیم؟ مانند کسی که شیطان‌ها او را در بیابان از راه به در برده‌اند، و حیران (بر جای مانده) است؟ برای او یارانی است که وی

را به سوی هدایت می‌خوانند که: به سوی ما بیا. بگو: هدایت خداست که هدایت (واقعی) است، و دستور یافته‌ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» یعنی: کسانی که قرآن را تکذیب می‌کنند و به استهزا می‌گیرند. ـ سپس می‌گوید: ـ و اگر شیطان در آن زمان باعث شود که تو دستور من را فراموش کنی، «فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».[1]

۲) علی بن ابراهیم: از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از سیف بن عمیره، از عبد الاعلی بن اعین نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرکه به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید در مجلسی بنشیند که در آن به امام دشنام می‌دهند، یا در آن مجلس، غیبت فردی مسلمانی را می‌کنند. خداوند در کتابش می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».[2]

۳) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر، از پدرش علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: علی بن حسین علیه السلام فرمودند: حق نداری با هر که می‌خواهی، بنشینی، زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».[3] و برای تو جایز نیست که هر چه می‌خواهی بر زبان برانی، زیرا که خدایی که یاد او بزرگ و با شکوه است، می‌فرماید: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ».[4] [و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن]. زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا رحمت فرستد به بنده‌ای که سخن نیکو بگوید و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۱.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۲.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۲.
۴ـ اسراء/۳۶.

بهره برد و یا خاموش شود و در امان ماند. برای تو جایز نیست هر چه را بخواهی بشنوی، زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً»[1]ـ[2] [زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد].

۴) طبرسی: امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که این آیه «فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» نازل شد، مسلمانان گفتند: چه کار کنیم؟ اگر هر گاه که مشرکان قرآن را مورد تمسخر قرار می‌دهند، ما بلند شویم و رهایشان کنیم، پس دیگر هیچ وقت نمی‌توانیم وارد مسجد الحرام شویم و دور بیت الحرام (خانه خدا) طواف کنیم! پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرده است: «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ» و به آنان دستور داده است که تا آن جا که در توانشان هست به آنان تذکر دهند و آنان را آگاه سازند.[3]

۵) علی بن ابراهیم در باره این آیه «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ» می‌گوید: یعنی اهل تقوی و پرهیز به جای آنان که تقوا ندارند، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند. «وَلَكِن ذِكْرَى» یعنی: یادآوری کن. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» تا تقوا را پیشه خود سازند.[4]

۶) عیاشی: از ربعی بن عبدالله، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا» روایت کرد که فرمود: سخن در باره خداست و جدال در باره قرآن «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» ـ فرمود: ـ و از جمله حدیث غیر، سخن قصه‌گویان است.[5]

۷) علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس فرمود: «وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» یعنی: سرگرمی‌ها «وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ» یعنی: تسلیم می‌شود. «بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللّهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاَّ يُؤْخَذْ مِنْهَا» یعنی: روز قیامت، نه فدیه‌ای از این افراد پذیرفته می‌شود و نه چیزی که جلوی عذاب شدن آنان را بگیرد، «أُولَـئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُواْ بِمَا كَسَبُواْ»

۱ـ اسراء/۳۶.

۲ـ علل الشرایع، ص ۳۳۲، ح ۸۰ باب ۳۸۵.

۳ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰.

۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۲، ح ۳۱.

یعنی: با کارهایشان تسلیم شدند. «لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُواْ يَكْفُرُونَ».

فرمود: خداوند تبارک و تعالی به عنوان استدلال علیه بت‌پرستان چنین می‌فرماید: «قُلْ» به آنان «أَنَدْعُو مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ يَنفَعُنَا وَلاَ يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللّهُ» و این فرموده وی: «كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ» یعنی: او را فریب دادند «فِي الأَرْضِ» پس او «حَيْرَانَ» و این سخن خدای متعال: «لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا» یعنی: به ما برگرد، و این، کنایه از ابلیس است. پس خدا به آنان پاسخ داد و فرمود: «قُلْ» به آنان ای محمد: «إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدَىَ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ».[1]

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّوَرِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۳)».

[و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید، و هر گاه که می‌گوید: باش، بی‌درنگ موجود شود؛ سخنش راست است؛ و روزی که در صور دمیده شود، فرمانروایی از آن اوست؛ داننده غیب و شهود است؛ و اوست حکیم آگاه.]

۱) ابن بابویه می‌گوید: پدرم که رحمت خداوند بر او باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی فضال، از ثعلبه بن میمون، از بعضی از اصحاب ما، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام، پیرامون این فرموده خدای تبارک و تعالی: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ». روایت کرده است که فرمود: غیبت آن است که صورت نگرفته و شهادت آن است که صورت گرفته است.[2]

إن شاء الله تعالی، تفسیر صور و دمیدن در آن در سوره زمر خواهد آمد.

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ (۷۴) وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۲.
۲ـ معانی الأخبار، ص ۱۴۶ ح ۱.

(۷۵) فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ (۷۶) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸) إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹) وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰).

[و (یاد کن) هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتان را خدایان (خود) می‌گیری؟ من همانا تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم. * و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد. * پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید؛ گفت: این پروردگار من است. و آن گاه چون غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم. * و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است. آن گاه چون ناپدید شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم. * پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: این پروردگار من است. این بزرگتر است. و هنگامی که افول کرد، گفت: ای قوم من! من از آن چه (برای خدا) شریک می‌سازید بیزارم. * من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم. * و قومش با او به ستیزه پرداختند. گفت: آیا با من در باره خدا محاجه می‌کنید و حال آن که او مرا راهنمایی کرده است؟ و من از آن چه شریک او می‌سازید بیمی ندارم، مگر آن که پروردگارم چیزی بخواهد. علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است. پس آیا متذکر نمی‌شوید؟]

۱) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که خدا از او راضی و خشنود باد: از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که در مجلس مأمون حضور داشتم و علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز نزد وی بودند. مأمون به ایشان گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! شما عقیده داری که پیامبران معصومند؟ فرمود: بلی. پس در مورد برخی از

آیه‌های قرآن که مربوط به پیامبران بود سئوال کرد و از جمله این که به ایشان گفت: این فرموده خدای عز و جل در مورد ابراهیم علیه السلام: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَـٰذَا رَبِّي» را توضیح دهید.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که ابراهیم علیه السلام از نقبی که در آن مخفی شده بود، بیرون آمد، سه گروه از مردم را یافت: گروهی که ستاره زهره را و گروهی که ماه را و گروهی که خورشید را می‌پرستیدند. پس هنگامی که شب بر او سایه انداخت و ستاره زهره را دید، (از روی انکار و طلب علم) گفت: این خدای من است؟! هنگامی که این ستاره افول کرد، گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم، زیرا که افول از صفات حادث است نه چیزی که قدیم است. پس از آن، وقتی که ماه را دید که طلوع کرده است، انکارآمیز و پرسشگرانه گفت: این پروردگار من است؟ زمانی که ماه از دیدگان نهان شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند، از گمراهان خواهم بود.

چون صبح شد و خورشید را دید که درخشان و آشکار است، (از روی انکار و پرسش، نه از روی پذیرش و اقرار) گفت: این پروردگار من است؟! این از زهره و ماه هم بزرگتر است! آن گاه که خورشید غروب کرد، به گروه‌های سه گانه‌ای که زهره، ماه و خورشید را می‌پرستیدند، گفت: «يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ». ابراهیم علیه السلام خواست برای آنان بطلان دینشان را روشن و ثابت کند که پرستش همانند زهره، ماه یا خورشید سزاوار نیست و تنها شایسته ستایش، همانا آفریننده آنها و خالق آسمان‌ها و زمین است. آن چه ابراهیم با آن بر قومش حجت آورد و استدلال کرد، از چیزهایی بود که خداوند عز و جل به او الهام کرده بود. همچنان که می‌فرماید: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ»[1] [و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم]. پس مأمون گفت: آفرین بر تو ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.[2]

۲) محمد بن حسن صفار: از احمد بن محمد، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عبدالله بن مسکان، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره «وَكَذَٰلِكَ

۱ـ انعام/۸۳.

۲ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۵.

نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» فرمود: خدا روزنه‌ای برای حضرت ابراهیم در آسمان‌های هفت‌گانه گشود تا این که توانست بالای عرش را نیز ببیند و روزنه‌ای در زمین‌های هفت‌گانه برای وی گشوده شد و همین کار برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز انجام گرفت و من می‌بینم که این کار برای صاحبتان و ائمه پس از او که سلام و درود خدا بر ایشان باد، نیز انجام می‌گیرد.[1]

۳) از او: از احمد بن محمد، از برقی، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابو بصیر، روایت کرد که فرمود: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم مانند ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان‌ها و زمین را دیده است؟ فرمود: بلی، و نیز به صاحب شما نشان داده شده است.[2]

۴) از او: از محمد، از عبدالله بن محمد بن حجال، از ثعلبه، از عبد الرحیم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که در تفسیر این آیه: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» فرمودند: خداوند زمین را از جا کَند تا ابراهیم، زمین و آن چه بر روی آن است را ببیند و آسمان را از جای کند تا آن را و موجوداتی که در آن هستند و نیز فرشته‌ای که آن را حمل می‌کند و نیز عرش و آن چه بر روی آن قرار دارد را ببیند. همه این چیزها به صاحب شما نیز نشان داده شده است.[3]

۵) محمد بن یعقوب: از بعضی از یاران ما، از احمد بن محمد برقی، در حدیثی مرفوع از جاثلیق (عالم بزرگ مسیحیان) روایت کرده است که وی از امیر مؤمنین علیه السلام سئوال کرد... و آن گاه حدیث را ذکر کرده و می‌گوید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ»،[4] [کسانی که عرش (خدا) را حمل می‌کنند و آنها که پیرامون آنند] آنان عبارتند از عالمانی که خدا بار علمش را بر دوش آنان گذاشته است و هر آن چه خداوند تبارک و تعالی در ملکوت خویش خلق کرده است، از این چهار شئ خارج نمی‌باشد و آن همان ملکوتی است که خدا به بندگان برگزیده‌اش و به

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۱۱۳، ح ۲، باب ۲۰.
۲ـ بصائر الدرجات، ص ۱۱۳، ح ۴، باب ۲۰.
۳ـ بصائر الدرجات، ص ۱۱۲، ح ۱، باب ۲۰.
۴ـ غافر/۷.

خلیل وی علیه السلام نشان داده است. پس فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».[1]

ان شاء الله تمامی متن این حدیث هنگام ذکر عرش خواهد آمد.

۶) و نیز از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن ابو عمیر، از ابو ایوب خزاز، از ابو بصیر، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هنگامی که ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده می‌کرد، ناگهان مردی را دید که در حال ارتکاب زنا بود، پس او را نفرین کرد و آن مرد در جا درگذشت. سپس شخص دیگری را دید (که همان کار را انجام می‌داد)؛ او را نیز نفرین کرد و آن شخص نیز درگذشت. تا این که سه نفر را دید و آنان را نفرین کرد و آنان در اثر نفرین او مُردند. پس خدای عز و جل به وی وحی کرد: ای ابراهیم! دعای تو مستجاب است، اما بندگان مرا نفرین نکن، زیرا که من اگر می‌خواستم، آنان را نمی‌آفریدم. من آفریدگانم را بر سه گروه آفریده‌ام: بنده‌ای که مرا می‌پرستد و شریکی برای من قائل نمی‌شود و من او را پاداش می‌دهم و بنده‌ای که غیر از مرا عبادت می‌کند و نمی‌تواند از کیفر من فرار کند و بنده‌ای که غیر مرا عبادت می‌کند، ولی از پشت او کسانی را بیرون می‌آورم که مرا عبادت می‌کنند.[2]

این حدیث از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو عمیر، از ابو ایوب خزاز، از ابو بصیر، از ابو عبدالله علیه السلام نیز روایت شده است.[3]

۷) علی بن ابراهیم: از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمان، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: زمین و آن چه بر روی آن است و آسمان و آن چه در آن است و فرشته‌ای که آن را حمل می‌کند و عرش و آن که بر روی آن است، از جا کنده شد و همین کار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنین علیه السلام انجام گرفت.[4]

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۲۱۳.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۳۰۵، ح ۴۷۳.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۳.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۳.

۸) در اختصاص شیخ مفید از حسن بن احمد بن سلمة لؤلؤی، از محمد بن مثنی، از پدرش، از عثمان بن زید، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: از ایشان در باره این آیه «وَکَذٰلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» پرسیدم و به زمین نگاه می‌کردم. ایشان دستشان را به سوی آسمان گرفتند و فرمودند: سرت را بالا بگیر. من سرم را بالا بردم و به سقف نگاه کردم، در حالی که روزنه‌ای در آن ایجاد شد تا این که نگاهم به نوری درخشان افتاد، به طوری که نمی‌توانستم به آن نگاه کنم. سپس به من فرمودند: ابراهیم علیه السلام این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده کرد. پس از آن به من فرمود: به زمین نگاه کن. این کار را کردم. فرمود: سرت را بالا بگیر. پس من سرم را بالا گرفتم که ناگهان دیدم سقف در حالت اولیه‌اش می‌باشد.

پس از آن دستم را گرفتند و مرا از خانه‌ای که در آن بودم خارج کردند و وارد خانه‌ای دیگر کردند، پس لباس‌هایی را که بر تن داشتند در آوردند و لباس‌های دیگری پوشیدند و به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. من نگاهم را پایین انداختم. فرمودند: چشمانت را باز نکن. من برای یک ساعت منتظر شدم. سپس فرمودند: آیا می‌دانی الان کجایی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: تو در همان ظلمتی قرار داری که ذوالقرنین از آن عبور کرده است. به ایشان عرض کردم: قربانت گردم، اجازه می‌دهی چشمم را باز کنم تا تو را ببینم؟ فرمودند: باز کن. تو هیچ چیزی را نخواهی شناخت. چشمانم را باز کردم و ناگهان خود را در تاریکی و ظلمتی دیدم که نمی‌توانستم جلوی پایم را ببینم. سپس کمی راه رفتند و ایستادند و فرمودند: تو نزد عین الحیاتی (چشمه زندگانی) ایستاده‌ای که خضر علیه السلام از آن نوشیده بود.

سپس به راه افتادیم و از آن جهان به جهانی دیگر وارد شدیم و در آن راه رفتیم و جهانی را دیدیم که مانند جهان ما دارای ساختمان‌ها و خانه‌ها و مردم بود. سپس به جهان سوم وارد شدیم که مانند جهان اول و دوم بود. تا این که وارد پنج جهان شدیم، سپس به من فرمودند: این ملکوت زمین است و ابراهیم علیه السلام آن را ندیده است. او ملکوت آسمان را دیده بود که از دوازده جهان تشکیل شده است. همه این جهان‌ها مانند همین است که دیدی و هرگاه امامی از ما رحلت کند، امامی دیگر در یکی از این عالم‌ها ساکن می‌شود، تا این که آخرین آنان یعنی امام

قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در عالمی که ما در آن ساکن هستیم، حضور پیدا می‌کند. سپس به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. سپس دستم را گرفت و ناگهان خود را در همان خانه‌ای که از آن خارج شده بودیم، یافتیم. آن لباس‌ها را درآورده و لباس‌های قبلی خود را بر تن پوشیدند و به مجلس قبلی برگشتیم. به او عرض کردم: قربانت گردم، چه وقتی از روز گذشته است؟ فرمودند: سه ساعت.[1]

این حدیث را از محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات»، از حسن بن احمد بن سلمه، از محمد بن مثنی، از عثمان بن زید، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد و گفت: از ایشان در باره این فرموده خدا: «وَكَذَٰلِكَ نُرِي» پرسیدم... تا آخر حدیث، با این اضافه: و تو بر عین الحیاتی (چشمه حیات) ایستاده‌ای که خضر علیه السلام از آن نوشید. پس آب را نوشید و من نیز نوشیدم و از آن جهان بیرون آمدیم، حدیث را تا آخرش آورده است.[2]

۹) امام عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: ای ابوجهل! آیا داستان ابراهیم خلیل علیه السلام را نمی‌دانی، هنگامی که به ملکوت بالا برده شد؟ این سخن پروردگارم بر داستان ابراهیم دلالت دارد: «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» خداوند بینایی او را نیرومند ساخت، هنگامی که او را تا آسمان بالا برد تا جایی که زمین و آن چه بر روی آن است را به طور آشکار دید. سپس نگاه کرد و مرد و زنی را دید که در حال ارتکاب فحشا بودند، پس دعا کرد که هلاک شوند و به هلاکت رسیدند. سپس دو نفر دیگر را دید که آنها نیز در حال ارتکاب فحشا بودند و خواست که آنان را نفرین کند که خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم! دعایت را بر علیه بندگان مرد و زن من متوقف کن، زیرا که من بسیار آمرزنده و مهربان و بسیار شفیق و بردبار هستم و گناهان بندگانم ضرری به من نمی‌رساند و همچنین طاعات آنها سودی به من نمی‌رساند و من با آنان مانند تو با کینه‌توزی رفتار نمی‌کنم. دعایت را بر بندگان مرد و زن من متوقف کن. چرا که تو بنده‌ای هشدار دهنده بیش نیستی و شریک من در اداره مملکت نمی‌باشی و نه بر من و نه بر بندگانم سیطره و تسلط نداری. رابطه بندگانم با من از سه حالت خارج نیست: یا

۱ـ اختصاص ص ۳۲۲.
۲ـ بصائر الدرجات، ص ۳۷۵، باب ۱۳، ح ۴.

این که توبه کرده‌اند و من توبه آنان را پذیرفته‌ام و گناهانشان را بخشیده‌ام و عیب‌های آنان را پوشانده‌ام و یا این که عذابم را از آنان دور ساخته‌ام، زیرا که من می‌دانم که از پشت آنان فرزندانی مؤمن خارج خواهند شد، پس نسبت به پدران کافر، مهربانی نشان می‌دهم و نسبت به مادران کافر، در کیفر دادن تأمل می‌کنم و عذابم را از آنان برمی‌دارم تا آن مؤمن از پشت ایشان بیرون آید. سپس هرگاه که پراکنده شدند، عذابم بر آنان نازل می‌شود و مصیبت از طرف من آنان را احاطه می‌کند و اگر نه این حالت و نه آن حالت صورت گیرد، عذابی را که برای آنان آماده کرده‌ام، بیش از عذابی است که آرزو داری بر آنان نازل شود. ای ابراهیم! عذاب من بر بندگان بر حسب جلال و کبریا و شوکت و عظمت من نازل می‌شود. بندگانم را به من واگذار کن و دخالت نکن، زیرا که من همان جبّار و بردبار، دانا و حکیم هستم و آنان را با علمم تدبیر می‌کنم و قضا و قَدَرم را بر آنان جاری می‌کنم.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: ای ابو جهل! بدان که خدای عز و جل عذاب را از تو دور ساخته است، زیرا که می‌داند از پشت تو فرزندانی پاکیزه به وجود خواهند آمد؛ (یعنی پسر تو عکرمه که امور مسلمین را به عهده خواهد گرفت) و اگر در این مقام، خدا و رسولش را اطاعت کند، نزد خدا دارای مقام والایی خواهد شد، در غیر این صورت، عذاب حتماً بر تو نازل می‌شد.[1]

۱۰) و نیز علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَـٰذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ» یعنی افول کرد و ناپدید شد «قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ».[2]

۱۱) همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: از پدرم، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو عبدالله علیه السلام روایت شده است که فرمود: پدر ابراهیم علیه السلام یعنی آزر، منجم نمرود بن کنعان بود. به وی گفت: من در محاسبات نجومی چنین می‌بینم که در این زمان مردی ظهور می‌کند و این دین را دگرگون می‌کند و به دینی دیگر دعوت می‌کند. نمرود گفت: از کدام سرزمین ظهور خواهد کرد؟ گفت: در این

۱ـ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۵۱۲، ح ۳۱۴.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۳.

سرزمین. خانه نمرود در سرزمین کوثی ربّا بود،[1] پس نمرود به او گفت: آیا به دنیا آمده است؟ آذر جواب داد: خیر. گفت: پس بهتر است مردان را از زنان جدا کنیم. همین کار را انجام دادند. سپس مادر ابراهیم به ابراهیم آبستن شد و آبستنی خویش را اظهار نکرد. هنگامی که زایمان او فرا رسید، گفت: ای آذر! من مریض شدم و می‌خواهم از تو جدا شوم و در آن زمان هرگاه زنی مریض می‌شد، از شوهرش فاصله می‌گرفت. پس خارج شد و در غاری گوشه‌نشینی کرد و ابراهیم علیه السلام را زایید و او را آماده کرد و قنداق بر او بست و در غار گذاشت و به خانه‌اش برگشت و با سنگ در غار را بست. خدا شیر را از انگشت شصت برای وی جاری ساخت و مادرش به او سر می‌زد و نمرود مردی را بر هر زن آبستنی گماشت و هر فرزند پسری را که به دنیا می‌آمد، سر می‌برید. پس مادر ابراهیم پسرش را از مرگ نجات داد و ابراهیم در یک روز به اندازه یک ماه، بزرگ می‌شد، تا این که در این غار، سیزده سال از عمرش گذشت.

پس از گذشت این مدت، مادرش برای دیدن او آمد و هنگامی که خواست از او جدا شود، ابراهیم به وی در آویخت و به مادرش گفت: مادر! مرا از این جا بیرون بیاور. به او گفت: پسرم! پادشاه اگر بداند تو در این زمان به دنیا آمدی، تو را می‌کشد. هنگامی که مادرش بیرون آمد، از غار خارج شد، در حالی که خورشید غروب کرده بود. به ستاره زهره در آسمان نگاه کرد و گفت: این پروردگار من است و موقعی که غروب کرد، گفت: اگر این پروردگار من بود، حرکت نمی‌کرد و افول نمی‌کرد. سپس گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم ـ و آفل یعنی ناپدید شونده ـ . زمانی که به مشرق نگاه کرد، ماه را در حال طلوع دید و گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر و زیباتر است. ولی هنگامی که حرکت کرد و ناپدید شد، ابراهیم گفت: «لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ». موقعی که صبح شد و خورشید طلوع کرد و نورش را دید و دنیا از طلوع آن نورانی شد، گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر و زیباتر است. زمانی که حرکت کرد و ناپدید شد، خداوند، پهنه آسمان‌ها را برای او آشکار کرد تا این که عرش و آن چه بر روی آن است را دید و نیز ملکوت آسمان‌ها و زمین را به وی نشان داد و در این هنگام

۱ـ کوثی ربّا در سرزمین بابل عراق که زادگاه ابراهیم خلیل علیه السلام بود و در همان جا در آتش انداخته شد و مقام وی در آن جا قرار دارد. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۸۷».

گفت: «يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» پس پیش مادرش رفت و مادر، او را وارد خانه کرد و جزو فرزندانش قرار داد.

همچنین از امام صادق علیه السلام در باره این سخن ابراهیم علیه السلام: «هَـذَا رَبِّي» سئوال شد: یعنی چگونه می‌شود ابراهیم ستارگان را با عبارت «هَـذَا رَبِّي» مورد خطاب قرار دهد؟ فرمودند: خیر، کسی که این را امروز بگوید، حکم مشرک را دارد، در حالی که شرک از ابراهیم علیه السلام سر نزده است، بلکه او در جستجوی پروردگارش بود، و در غیر این صورت، شرک است.

هنگامی که مادر ابراهیم، ابراهیم را به خانه‌اش راه داد، آزر به وی نگاه کرد و گفت: این چه کسی است که در سرزمین پادشاه باقی مانده است، در حالی که پادشاه پسران مردم را می‌کشد؟ گفت: این پسر تو است و او را در فلان زمان زاییده بودم، آن زمان که از تو جدا شده بودم. گفت: وای بر تو، اگر پادشاه بداند، جایگاه ما نزد وی از بین خواهد رفت. آزر، صاحب امر و وزیر نمرود بود و برای وی و مردم بت می‌ساخت و این بت‌ها را به فرزندانش می‌داد تا بفروشند و او همواره در بتخانه بود. مادر ابراهیم به آذر گفت: نگران نباش، اگر پادشاه متوجه نشود این پسر ماست، برای ما باقی می‌ماند و اگر متوجه شود، من به جای شما از او دفاع خواهم کرد.

آزر هرگاه به ابراهیم علیه السلام نگاه می‌کرد، مهر او بیشتر در دلش می‌افتاد و بیشتر او را دوست می‌داشت و بت‌ها را به وی می‌داد تا آنها را بفروشد، همان گونه که برادرانش آنها را می‌فروختند. او در گردن این بت‌ها نخ می‌بست و بر زمین می‌کشید و می‌گفت: چه کسی این بت‌های بی‌خبر و بی‌سواد را می‌خرد؟! و آنها را در آب و گل غوطه‌ور می‌کرد و به آنها می‌گفت: بنوشید و بخورید و سخن بگویید. برادرانش داستانش را به پدر گفتند و پدر، او را از این کار نهی کرد، ولی ابراهیم گوش نداد. پس او را در خانه زندانی کرده و اجازه نداد خارج شود. قوم ابراهیم با او محاجه کردند و ابراهیم علیه السلام به آنان گفت: «أَتُحَاجُّونِّي فِي اللّهِ وَقَدْ هَدَانِ» یعنی برای من تبیین کرد: «وَلاَ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلاَّ أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلاَ تَتَذَكَّرُونَ» سپس به آنان گفت: «وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلاَ تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ

أَحَقُّ بِالأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی من به امنیت شایسته‌ترم، چون خدا را عبادت می‌کنم، یا شما که بت‌ها را می‌پرستید؟[1]

۱۲) ابن بابویه می‌گوید: از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که خدا از او راضی و خشنود باد، نقل شده است که گفت: از حمزه ابو القاسم علوی عباسی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که... و حدیث مورد آزمایش قرار دادن ابراهیم علیه السلام توسط خدای عز و جل را ذکر کرده و گفته است: از جمله آن ابتلاها، یقین است و این همان سخن خدای عز و جلّ است که فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» و همچنین شناخت قدیم بودن آفریدگار و توحید او و منزه شمردن او از تشبیه است، زمانی که به ستاره و ماه و خورشید نگاه کرد و با افول هر کدام بر حدوث آنها استدلال کرد و با حدوث آنها بر ایجاد کننده آن استدلال نمود.[2]

و این حدیث طولانی است و ما همه آن را در تفسیر این آیه «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» آورده‌ایم و آن حدیثی حسن است.

۱۳) شیخ با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن صلت، از بکر بن محمد، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: مردی در باره وقت مغرب از ایشان سئوال کرد. فرمودند: خدای عز و جل در کتاب خود به ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا» و این اول وقت است و آخر آن ناپدید شدن شفق است و اول وقت (نماز) عشا، از بین رفتن سرخی و آخر وقت آن تا تاریکی اول شب است، یعنی نیمه شب.[3]

۱۴) طبرسی در کتاب احتجاج، گفتگوی امیرالمؤمنین علیه السلام با یک مرد یهودی را نقل کرده و چنین روایت می‌کند: مرد یهودی به وی گفت: ادعا می‌کنند که عیسی بن مریم در گهواره، در حالی که بچه‌ای کوچک بود، سخن گفت. حضرت علی علیه السلام به او فرمودند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بود؛ او در حالی که دست چپش را بر روی زمین گذاشته بود و دست راستش را به طرف آسمان برده بود و لب‌هایش را به توحید خدا گشوده بود، از شکم مادر زاده شد.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۳.
۲ـ خصال، ص ۳۰۵، ح ۸۴.
۳ـ تهذیب، ج ۲، ص ۳۰، ح ۸۸.

مرد یهودی گفت: ابراهیم با عبرت گیری از معرفت خدای عز و جل به آگاهی رسید و این ایمان است که بر استدلال‌های علمی وی سایه افکنده است.

حضرت علی علیه السلام به وی فرمودند: چنین بود، اما به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نعمت‌های بهتری اعطا شده است. او با عبرت گیری از شناخت خدای عز و جل آگاه شد و بر استدلال‌های علمی وی، ایمان سایه افکنده بود. ابراهیم هنگامی که پانزده سال داشت، آگاه شد، در حالی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هفت ساله بود که گروهی از بازرگانان نصاری آمدند و با کالاهایشان میان صفا و مروه فرود آمدند. برخی از آنان به او نگاه کردند و او را با صفت، خبر بعثت و نشانه‌هایش شناختند و به وی گفتند: ای پسر! اسم تو چیست؟ فرمود: محمد. گفتند: نام پدرت چیست؟ فرمود: عبدالله. گفتند: نام این چیست؟ و با دست‌هایشان به آسمان اشاره کردند. فرمود: آسمان. گفتند: پروردگار آنها کیست؟ فرمود: خدا. سپس جواب تندی به آنان داد و فرمود: آیا می‌خواهید مرا نسبت به خدای عز و جل در شک و تردید بیندازید؟!

وای بر تو ـ ای یهودی ـ آن حضرت با وجود این که قومش کافر بودند، با عبرت پذیری به خدای عز و جل معرفت پیدا کرد و آگاهی یافت. او در حالی «لا اله الا الله» می‌گفت و در میان آنان بود که آنان (اشیاء ارزشمند) را به وسیله تیرهای قرعه تقسیم می‌کردند و بت‌ها را می‌پرستیدند.[1]

۱۵) عیاشی: از ابو بصیر روایت کرده است که: از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ» پرسیدم. فرمودند: نام پدرش، آزر بود.[2]

۱۶) زراره روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» سئوال کردم و ایشان در جواب فرمودند: زمین برای او از جا کنده شد تا این که زمین و آن چه در آن است و آسمان و آن چه در آن است و فرشته‌ای که آن را حمل می‌کند و عرش و آن چه بر روی آن است را دید.[3]

۱ـ احتجاج، ص ۲۱۳، ص ۲۲۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۲، ح ۳۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۳۳.

۱۷) از عبدالرحیم قصیر، از امام باقر علیه السلام، در مورد این فرموده خدا «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، روایت شده است که فرمودند: آسمان‌های هفت‌گانه برای وی از جا کنده شد تا این که آسمان هفتم و آن چه در آن است و همچنین زمین‌های هفت‌گانه و آن چه در آن است را دید و همین کاری که در مورد ابراهیم علیه السلام انجام گرفت، در مورد محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز صورت گرفت و من می‌بینم که همین کار در مورد صاحبتان صورت خواهد گرفت.[1]

۱۸) از زراره، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، در باره این آیه: «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: آسمان‌ها برای او از جا کنده شد تا جایی که عرش و آن چه بر روی آن است را مشاهده کرد. گفت: آسمان‌ها، زمین، عرش و کرسی؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: زمین برای وی شکافته شد تا جایی که زمین را دید و همچنین آسمان و آن چه در آن است و فرشته‌ای که آن را حمل می‌کند و کرسی و آن چه بر روی آن است را نیز دید.[2]

۱۹) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه: «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرمودند: بینایی‌اش آن قدر زیاد شد که در آسمان نفوذ کرد و آن چه در آن است را دید و عرش و آن چه را بالای آن است و زمین و آن چه زیر آن است را مشاهده کرد.[3]

۲۰) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: زمانی که ملکوت آسمان‌ها و زمین به ابراهیم نشان داده شد، التفات کرد، مردی را دید که زنا می‌کرد و آرزوی مرگ او را کرد. آن مرد، در جا از دنیا رفت. سپس مرد دیگری را در همان حالت دید و آرزوی مرگش را کرد و چنین شد، تا این که سه مرد را دید و مرگ آنان را از خدا خواست و آنان نیز در جا هلاک شدند. خدا به وی وحی کرد که ای ابراهیم! دعای تو مستجاب است، بر علیه بندگانم دعا نکن. زیرا که اگر می‌خواستم، آنان را نمی‌آفریدم و من آفریدگانم را بر سه گروه خلق

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۳۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۳۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۳۶.

کرده‌ام: بنده‌ای که مرا عبادت می‌کند و شریکی برای من قایل نمی‌شود، من او را پاداش می‌دهم و بنده‌ای که غیر از مرا می‌پرستد و این بنده نمی‌تواند از من فرار کند و بنده‌ای که غیر از مرا عبادت می‌کند، ولی از پشت او کسی را بیرون می‌آورم که مرا عبادت می‌کند.[1]

۲۱) از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام در مورد ابراهیم علیه السلام موقعی که ستاره را دید، روایت شده است که فرمودند: همانا او در جستجوی پروردگارش بود و کفر نمی‌ورزید و هر که از مردم مانند آن به ذهنش خطور کند، همان حکم را دارد.[2]

۲۲) از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در مورد این سخن ابراهیم صلوات الله علیه: «لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» فرمود: یعنی فراموش کننده عهد و پیمان.[3]

۲۳) از ابان بن عثمان، از کسی که نام وی را ذکر کرده است، از ائمه که سلام و درود خدا بر ایشان باد، روایت شده است که از جمله داستان ابراهیم علیه السلام، این بود که ایشان در زمان نمرود فرزند کنعان به دنیا آمده بود، در حالی که چهار نفر بر زمین حکومت می‌کردند: دو نفر مؤمن و دو نفر کافر: سلیمان بن داود، ذو القرنین، نمرود بن کنعان و بخت النصر. به نمرود گفتند که امسال پسری به دنیا خواهد آمد که موجب هلاکت شما و از بین رفتن دین و بت‌هایتان خواهد شد. نمرود، قابله‌ها را بر زنان گماشت و دستور داد که هر پسری را که در آن سال متولد شود، بکشند. مادر ابراهیم علیه السلام، به جای آن که ابراهیم را در شکم خویش آبستن شود، در پشت خود آبستن شد و هنگامی که وضع حمل کرد، او را در تونلی مخفی کرد و پوششی بر او گذاشت و او بر خلاف دیگر کودکان، بسیار زود بزرگ می‌شد و مادرش به او سرکشی می‌کرد. آن گاه، حضرت ابراهیم علیه السلام از تونل بیرون آمد و ستاره زهره را دید و پیش از آن، ستاره‌ای زیباتر از آن را ندیده بود. او گفت: این پروردگار من است. ولی دیری نگذشت که ماه طلوع کرد و هنگامی که ماه را دید، آن را بزرگ شمرد و گفت: این بزرگتر است، این همان پروردگار من

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۴، ح ۳۷.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۴، ح ۳۸.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۴، ح ۳۹.

است. اما زمانی که افول کرد، گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم. هنگامی که ابراهیم روز را مشاهده کرد و خورشید (را دید) که طلوع می‌کند، گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است از آن چه تا کنون دیده‌ام. اما موقعی که افول کرد، گفت: «لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ». «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».[1]

۲۴) از حجر نقل شده است که گفت: علاء بن سیابه کسی را فرستاد تا از امام صادق علیه السلام پیرامون این فرموده خدا: «هَذَا رَبِّي» بپرسد و این که اگر امروز کسی عین این گفته را بگوید، مشرک است. فرمودند: این سخن ابراهیم علیه السلام از روی شرک نبود، بلکه خواستار خدا و در جستجوی پروردگارش بود و این سخن از غیر وی، شرک است.[2]

۲۵) از محمد بن حُمران نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون این فرموده خدا در مورد داستان ابراهیم علیه السلام: «هَذَا رَبِّي» پرسیدم. فرمودند: از این سخن، (شرک) را اراده نکرده است، بلکه غیر آن چه را که گفته بود، اراده کرده است.[3]

۲۶) ابن فارسی در «روضة الواعظین» و غیر آن، از ابو عمرو و ابو سعید خدری روایت کرده است که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و ابو طُفَیل عامر بن واثله، وارد شدند و در برابر ایشان نشستند، در حالی که ناراحتی بر صورتشان آشکار بود و گفتند: پدر و مادرانمان قربان تو گردند ـ ای رسول خدا! ـ ما از گروهی از مردم در مورد برادر و پسر عمویت چیزهایی را می‌شنویم که باعث ناراحتی ما می‌شود و ما از تو اجازه می‌خواهیم که به آنان پاسخ دهیم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چه می‌توانند در مورد برادرم و پسرعمویم علی بن ابی طالب بگویند؟

آنان گفتند: می‌گویند: چه فضلیتی در پیشی گرفتن علی علیه السلام به اسلام می‌تواند برای او باشد، در حالی که او هنگامی که اسلام آورد، بچه‌ای بیش نبود و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۴، ح ۴۰.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۴۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۴۲.

مانند چنین سخنانی. پس فرمودند: آیا این شما را غمگین می‌سازد؟ گفتند: آری، به خدا. فرمودند: به خدا قسم، از شما می‌پرسم: آیا از کتاب‌های گذشته ندانسته‌اید که ابراهیم علیه السلام را پدرش از پادشاه ستمگر فراری داد و مادرش او را بین چند تا درخت گز شور[1] بر ساحل رودخانه‌ای که آب آن در زمانی مابین غروب خورشید و آمدن شب سرازیر می‌شد، زاد و هنگامی که او را زایید و ابراهیم بر روی زمین قرار گرفت، از زیر مادر برخاست و دست بر صورت و سر خود می‌کشید و لا اله الا الله را زیاد بر زبان جاری می‌ساخت. سپس لباسی را برداشت و با آن بدنش را خشک کرد، در حالی که مادر به او نگاه می‌کرد و از او به وحشت افتاد. سپس شروع کرد به هروله (پویه کردن ـ راه رفتن تند) در برابر مادرش و حال آن که نگاهش به آسمان بود. سپس آن چه خدا در مورد او فرمود، از وی سرزد: «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي» تا «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ».

و شما دانسته‌اید که فرعون، موسی بن عمران علیه السلام را تعقیب می‌کرد و شکم مادران آبستن را می‌شکافت و بچه‌ها را می‌کشت تا موسی علیه السلام را بکشد. پس زمانی که مادرش او را زایید، به او دستور داده شد که او را بردارد و در تابوت بگذارد و تابوت را به دریا بیندازد. او در حالت سرگردانی باقی ماند تا این که موسی علیه السلام با او حرف زد و گفت: مادر، مرا در تابوت بگذار و تابوت را در دریا بینداز. مادرش در حالی که از سخن گفتن او به وحشت افتاده بود گفت: پسرم، می‌ترسم غرق شوی. به او گفت: نترس، خدا مرا به تو برخواهد گرداند. پس آن چه را به او دستور داده شد، انجام داد و موسی در تابوتی که در دریا افتاده بود، باقی ماند تا این که دریا او را به ساحل انداخت و او سالم به مادرش برگردانده شد، در حالی که هیچ غذایی نخورده و هیچ نوشیدنی ننوشیده بود و در پناه (خدا) بود. ـ روایت شده است که مدت باقی ماندن او در تابوت، هفتاد روز بود و روایت شده است که هفت ماه بود ـ و خداوند عز و جل در مورد بچگی و طفولیت حضرت

---

۱ . اثل: درختی است دراز و راست، که عمر را طولانی می‌کند، شاخه‌های بسیار و درهمی دارد و برگ آن ریز است. این درخت دارای چوبی سفت و خوب است که در نزدیکی آب در شنزارها می‌روید « الرائد، ص ۳۳».

موسی علیه السلام چنین فرموده است: «وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي * إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ»[1] [تا زیر نظر من پرورش یابی. * آن گاه که خواهر تو می‌رفت و می‌گفت: آیا شما را بر کسی که عهده‌دار او گردد، دلالت کنم؟ پس تو را به سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود و غم نخورد].

و همچنین داستان عیسی بن مریم را که خدا در باره‌اش چنین فرمود: «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً»[2] [پس از زیر (پای) او (فرشته) وی را ندا داد که غم مدار، پروردگارت زیر (پای) تو چشمه آبی پدید آورده] تا «إِنسِيّاً» و در هنگام ولادت با مادرش سخن گفت و در موقع اشاره مادر به وی گفت: «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً * وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً»[3] [گفتند: چگونه با کسی که در گهواره (و) کودک است، سخن بگوییم؟ * (کودک) گفت: منم بنده خدا. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است. * و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته] تا آخر آیه. پس در هنگام ولادتش، سخن گفت و کتاب و پیامبری به وی اعطا شد و به نماز و زکات، در روز سوم از ولادتش، سفارش شده بود و در روز دوم ولادت با آنان سخن گفت.

و همه شما می‌دانید که خدای عز و جل من و علی علیه السلام را از یک نور آفریده است و ما در پشت آدم در حال تسبیح خدای عز و جل بودیم و تا روزگار عبدالمطلب، صدای تسبیح ما در هر عصر و دورانی، در پشت‌ها و شکم‌ها شنیده می‌شد و نور ما در چهره پدران و مادران ما نمایان می‌شد، تا جایی که نام‌های ما بر روی پیشانیشان به صورت نور نوشته و آشکار بود.

سپس نور ما جدا شد و نصف آن در عبدالله و نصف دیگرش در عمویم ابوطالب قرار گرفت و تسبیح ما از پشت آنان شنیده می‌شد و هنگامی که پدر و عمویم در مجلسی از مجالس قریش حضور می‌یافتند، نور من از پشت پدرم و نور علی از پشت پدرش نمایان بود، تا این که از پشت پدران ما و شکم‌های مادرانمان خارج شدیم.

۱ـ طه/۳۹ـ۴۰.
۲ـ مریم/۲۴.
۳ـ مریم/۲۹ـ۳۱.

حبیب من جبرئیل در هنگام ولادت علی علیه السلام فرود آمد و به من گفت: ای حبیب خدا! خدا به تو سلام می‌رساند و ولادت برادرت علی علیه السلام را به تو تبریک می‌گوید و می‌فرماید: این وقت ظهور و آشکار شدن نبوت تو است و زمان آشکار کردن وحی و پرده برداشتن از رسالت تو است و من به وسیله برادر، وزیر، شبیه و خلیفه تو و کسی که پشت تو را به وسیله او محکم و استوار گردانیدم و نامت را با او بالا بردم، تو را تأیید کرده‌ام. پس با شتاب برخاستم و فاطمه بنت اسد، مادر علی علیه السلام را دیدم که زایمان او نزدیک بود. او در میان زنان بود و قابله‌ها دور وی را گرفته بودند. آن گاه، حبیب من جبریل گفت: ای محمد! پوششی میان او و خویش بینداز و هنگامی که علی علیه السلام را می‌زاید، او را بگیر. پس آن چه را به آن امر شدم، انجام دادم. سپس به من گفت: ای محمّد! دستت را دراز کن، زیرا که او به منزله دست راست تو است (یاور تو است). پس من دستم را به سوی مادرش دراز کردم و ناگهان علی علیه السلام به طرف دستان من متمایل شد و دست راستش را در گوش راستش گذاشته و اذان گفت و طبق آیین حنیفیت (آیین ابراهیم علیه السلام) اقامه خواند و به وحدانیت خدای عز و جل و به پیامبری من شهادت داد. آن گاه به سوی من خم شده و گفت: درود بر تو ای رسول خدا! برادرم، بخوانم؟ پس گفتم: بخوان، قسم به آن که جان من در دست او است، با صحفی (کتاب‌های آسمانی) که خدای عز و جل بر آدم علیه السلام و شیث مسؤلیت آن را به عهده گرفته بود، شروع کرد و آن را از نخستین تا آخرین حرفش خواند، تا جایی که اگر شیث حضور داشت، اقرار می‌کرد که او (یعنی علی علیه السلام) بهتر از او حفظ کرده است. سپس صحیفه‌های موسی و صحیفه‌های ابراهیم و تورات موسی علیه السلام را تلاوت کرد، به طوری که اگر موسی حاضر بود، اقرار می‌کرد که بهتر از او حفظ کرده است. سپس زبور داود علیه السلام را خواند تا جایی که اگر داود حضور داشت، اعتراف می‌کرد که بهتر از او حفظ کرده است. سپس انجیل عیسی علیه السلام را طوری تلاوت کرد که اگر عیسی علیه السلام حضور داشت، اذعان می‌کرد که بهتر از وی حفظ کرده است. سپس قرآن را که خدا بر من نازل کرد، از اولش تا آخرش خواند. من دیدم که او آن را مانند من در این ساعت حفظ کرده است، بی‌آن که حتی آیه‌ای از آن را به گوش او رسانده باشم.

سپس مرا خطاب کرد و من نیز او را خطاب کردم، مانند خطابی که بین پیامبران و اوصیا رد و بدل می‌شود.

سپس به حالت طفولیت برگشت و همین حالت برای یازده امام از نسل وی که سلام و درود خدا بر ایشان باد، صورت گرفت و همه آنان به هنگام ولادت، مانند انبیا رفتار می‌کردند.

پس چرا غمگین می‌شوید و گفته‌های اهل شک و شرک به خدای عز و جل، چه ضرری می‌توانند به شما برساند؟ آیا می‌دانید که من بهترین پیامبران هستم و وصی من بهترین اوصیا است و پدرم آدم علیه السلام، زمانی که دید نام من و نام علی و نام دخترم فاطمه و حسن و حسین و نام فرزندانشان که سلام و درود خدا بر ایشان باد، بر روی ساق (پایه) عرش با نور نوشته شده است، گفت: ای پروردگار و سرورم! آیا مخلوقی را آفریده‌ای که نزد تو عزیزتر از من باشد؟ فرمود: ای آدم! اگر این نام‌ها نبودند، نه آسمانی برمی‌آوردم و نه زمینی می‌گستراندم و نه فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل را می‌آفریدم و نه تو را خلق می‌کردم ای آدم!

هنگامی که آدم علیه السلام از فرمان خدا سرپیچی کرد، به حق ما از او خواست که توبه‌اش را قبول کند و گناهش را بیامرزد. خدا درخواستش را پذیرفت و ما همان کلماتی بودیم که آدم از پروردگارش عز و جل دریافت کرد و توبه او را پذیرفت و گناهش را آمرزید و به وی گفت: ای آدم! مژده می‌دهم به تو که این اسماء از نسل و فرزندان تواند. از آن پس او خدای عز و جل را ستایش کرد و به وسیله ما بر فرشتگان مباهات کرد و این از جمله فضایل ما و فضلیتی است که خدا به ما ارزانی داشت.

پس سلمان و همراهانش برخاستند، در حالی که می‌گفتند: رستگاران ماییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: رستگاران شمایید و بهشت از بهر شما آفریده شده است و آتش برای دشمنان ما و شما آفریده شده است.

تذکر: در باره این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز حدیث در مورد داستان ابراهیم علیه السلام که فرمود: «پدرش او را از پادشاه ستمگر فراری داد و مادرش او را میان چند تا درخت گز شور زاییده است...» و نیز این روایت که در آن چنین آمده است: «حضرت پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: این شما را غمگین ساخته است؟ گفتند: بلی، ای رسول

خدا! فرمودند: به خدا قسمتان می‌دهم، آیا از کتاب‌های پیشین به اطلاع شما رسیده است که پدر ابراهیم خلیل الله علیه السلام، از دنیا رفت در حالی که ابراهیم در شکم مادرش بود و مادر می‌ترسید مبادا نمرود بن کنعان که لعنت خدا بر او باد، او را بکشد؟ زیرا که (نمرود) شکم زنان آبستن را می‌شکافت و فرزندان آنها را می‌کشت. پس مادرش او را آورد و در میان چند تا درخت گز شور در ساحل رودخانه قرار داد و این رودخانه حرزان نام داشت و از غروب خورشید تا آمدن شب به جریان می‌افتاد...» باید گفت که این دو بخش از حدیث، دلیلی است بر این که آزر، پدر واقعی او نبود، چنان که احادیث و قرآن تصریح می‌کنند به این که آزر پس از ولادت او (یعنی ابراهیم علیه السلام) زنده بود و این معنا را روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام تایید می‌کند که می‌فرماید: آزر پدر ابراهیم علیه السلام در تربیت بود (یعنی پدر خوانده وی بود). و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: نام پدرم ابراهیم تارح[1] بود و در قاموس آمده است: که تارح ـ بر وزن آدم ـ پدر ابراهیم خلیل است.

و طبرسی در جوامع الجامع می‌گوید: نسب شناسان اجماع دارند که نام پدر ابراهیم تارح است. وی گفته است: اصحاب ما گفتند: آزر، پدر بزرگ مادری ابراهیم بود. همچنین روایت شده است که وی عموی او بود و نیز گفتند: پدران پیامبر ما صلی الله علیه و آله تا آدم یکتاپرست بودند و از او علیه السلام روایت کردند: خدای عز و جل همچنان ما را از پشت پاکیزگان به رحم زنان پاکیزه منتقل می‌کند.[2]

مؤلف می‌گوید: روایات در باره این موضوع، به خواست خدای عز و جل در باره این فرموده خداوند: «وَتَقَلُّبَکَ فِي السَّاجِدِينَ» خواهد آمد.

و خدای عز و جل پیرامون یعقوب علیه السلام و فرزندانش چنین می‌فرماید: «أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاء إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»[3] [آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید، هنگامی که به پسران خود گفت:

1ـ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۴۲، ح ۳۱.
2ـ جوامع الجوامع، ص ۱۲۹.
3ـ بقرة/۱۳۳.

پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، معبودی یگانه را می‌پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم.] و در این آیه تصریح کرده است که اسماعیل از پدران یعقوب است و در حقیقت عموی وی بود.[1]

و در باره این معنی، حدیثی در ذیل این فرموده خدای عز و جل «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» [ای پروردگار من! مرا (فرزندی) از شایستگان بخش. * پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.] در سوره صافات،[2] خواهد آمد و خداوند سبحان داناتر است.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲)»

[کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان راست ایمنی و ایشان راه‌یافتگانند.]

۱) محمد بن یعقوب با سند خود از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ابو بصیر، روایت کرد که از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ» پرسیدم و ایشان فرمودند: یعنی به شک.[3]

۲) و از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن ابو زاهر، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر،[4] از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده تبارک و تعالی: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ» فرمودند: به آن چه محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از وَلایتِ آورده است (ایمان آورده اند) و آن را با ولایت فلان و فلان در

۱ــ روضة الواعظین، ص ۹۳.

۲ــ آیات ۱۰۰ــ۱۰۱.

۳ــ کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۴.

۴ــ او علی بن حسّان بن کثیر هاشمی است، کتابی در تفسیر دارد و از عمویش عبد الرحمان بن کثیر، بسیار روایت می‌کند. نگاه کنید به: « معجم رجال الحدیث ج ۱۱، ص ۳۱۱».

نیامیخته‌اند و این گونه ایمان در آمیخته با ولایت ایشان، همان درآمیختن با ظلم است.[1]

۳) از او: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در مورد این فرموده خدای عز و جل: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»، فرمودند: آن (ظلم) شرک است.[2]

۴) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیرامون این فرموده خدای تبارک و تعالی: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ» فرمودند: زراره و اصحاب او در زمره این گروه هستند (که ایمانِ خود را با ظلم درنیامیختند).[3]

۵) از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: شیطان در این سن و سال زیادی که دارم به من اصرار کرد تا مرا ناامید کند. امام علیه السلام فرمودند: بگو: ای کافر و ای مشرک! دروغ می‌گویی. من به پروردگارم ایمان دارم و برای او نماز می‌گزارم، روزه می‌گیرم، او را ستایش می‌کنم و ایمانم را با ظلم در نمی‌آمیزم.[4]

۶) از جابر جعفی: از دیگری که حدیث را برای وی روایت کرده است، نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال حرکت بود که سیاهی‌ای را از دور دید. فرمودند: این سیاهی است که انیس و همدم ندارد. هنگامی که نزدیک شد، سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمود: مقصد شما کجا است ای مرد؟ گفت: یثرب. فرمود: در آنجا چه می‌خواهی؟ گفت: محمد را می‌خواهم. فرمودند: من محمدم. گفت: قسم به آن که تو را به حق فرستاده است، از هفت روز پیش چشمم به انسان نیفتاده است و هیچ غذایی نخورده‌ام، مگر همان غذایی که مرکبم می‌خورد.

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به اسلام دعوت کرد و او اسلام آورد. پس مرکب سفرش او را بر زمین انداخت و مُرد و حضرت پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دستور داد غسل و کفن شود و بر وی

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۱۱۴، ح ۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۵، ح۴۳.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۴۴.

نماز گزارد. ـ فرمود:ـ زمانی که در درون قبر قرار داده شد، فرمودند: این مرد از کسانی است که ایمان آورده‌اند و ایمان خودشان را با ظلم در نیامیخته‌اند.[1]

۷) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، روایت کرد که به ایشان عرض کردم: در این آیه: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ» آیا زنا از جمله «ظلم» است؟ فرمودند: به خدا از آنان پناه می‌برم. خیر، بلکه گناه است و اگر بنده از آن توبه کند، خدا توبه او را می‌پذیرد و فرمودند: شخص معتاد به زنا و سرقت و آدم می خواره، مانند بت پرست است.[2]

۸) از یعقوب بن شعیب، از همان امام علیه السلام روایت شده است که در باره این گفته خدا: «وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»، فرمودند: گمراهی و آن چه بالاتر از آن است.[3]

۹) ابو بصیر از امام (صادق) علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: «بِظُلْمٍ» یعنی با شک.[4]

۱۰) از عبدالرحمان بن کثیر هاشمی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در مورد این آیه: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»، فرمودند: به آن چه محمد صلی الله علیه و آله از ولایت آورده است، ایمان آورده‌اند و آن را با ولایت فلانی و فلانی مخلوط نکرده‌اند. زیرا که آن همان لبس به ظلم است و فرمودند: همه ایمان به یکباره از هم گسیخته نمی‌شود و از بین نمی‌رود، بلکه رفته رفته به سوی گمراهی و کفر می‌رود (بخشی از آن در گمراهی و بخشی دیگر در کفر قرار می‌گیرد). عرض کردم: آیا بین گمراهی و کفر درجه‌ای وجود دارد؟ فرمودند: دستگیره ها و دست آویزهای ایمان چه بسیارند![5]

۱۱) از ابوبصیر نقل شده است که در باره این آیه شریفه: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ» از امام صادق علیه السلام سئوال کردم و ایشان فرمودند: ای ابو بصیر! پناه می‌برم به خدای تبارک و تعالی از این که از جمله کسانی باشی که

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۴۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۴۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۴۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۴۸.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۴۹.

ایمانشان را با ظلم در آمیخته‌اند. سپس فرمودند: آنان خوارج و اصحاب ایشان هستند.[1]

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاء إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳)».

[و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات هر کس را که بخواهیم فرا می‌بریم، زیرا پروردگار تو حکیم داناست.]

روایات در مورد معنای این آیه، در تفسیر این گفته خدای عز و جل: «فلما جَنَّ علیهِ اللیلُ رأی کوکباً» قبلاً ذکر شد.

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلاًّ فضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶) وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۸۷) ذَلِكَ هُدَى اللّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (۸۸) أُوْلَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ (۸۹) أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُل لاَّ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ (۹۰)».

[و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست درآوردیم، و نوح را از پیش راه نمودیم، و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند. * و اسماعیل و یسع و

[1] ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۵۰.

یونس و لوط، که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم. * و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را (بر جهانیان برتری دادیم)، و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم. * این، هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد بدان هدایت می‌کند. و اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعاً آن چه انجام می‌دادند از دستشان می‌رفت. * آنان کسانی بودند که کتاب و داوری و نبوت بدیشان دادیم؛ و اگر (اینان= مشرکان) بدان کفر ورزند، بی‌گمان، گروهی (دیگر) را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند. * اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من، از شما هیچ مزدی بر این (رسالت) نمی‌طلبم. این (قرآن) جز تذکری برای جهانیان نیست.]

۱) محمد بن یعقوب: از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن ظریف، از عبدالصمد بن بشیر، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که امام باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو جارود! در باره حسن و حسین علیهما السلام به شما چه می‌گویند؟ گفتم: انکار می‌کنند که آنان پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

فرمودند: به چه چیز بر آنان احتجاج کردی؟ عرض کردم: با این سخن خدای عز و جل در باره عیسی بن مریم علیه السلام: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى» احتجاج کردیم، زیرا که عیسی بن مریم را از نسل نوح علیه السلام معرفی کرده است.

فرمودند: به شما چه گفتند؟ عرض کردم: گفتند: ممکن است پسر دختر از فرزندان شخص باشد، ولی از صُلب (پشت) او نیست. فرمودند: در پاسخ به آنان چه گفته‌اید؟ عرض کردم: با این سخن خدای عز و جل به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کرده‌ایم که فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ»[1] [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم.] سپس فرمودند: چه گفتند؟ عرض کردم: گفتند: عرب‌ها گاهی می‌گویند: «ابناء رجل» پسران یک

۱ـ آل عمران/۶۱.

مرد و ممکن است دیگران بگویند: «ابناؤنا» پسران ما (به هر دو صورت گفته می-شود، ولی صورت دوم از روی مسامحه است).

ـ گفت:ـ سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو جارود! من برهان و دلیل این مسئله را از کتاب خدای عز و جل برای شما بیان می‌کنم که آنان از صلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و این دلیل را فقط کافران رد می‌کنند. عرض کردم: قربانت گردم، این آیه کجا است؟ فرمودند: آن جایی که خدای عز و جل فرمود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ»[1] [بر شما حرام شده است مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان] تا آخر آیه. تا این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ»،[2] [و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند] پس ای ابو جارود! از آنان بپرس، آیا نکاح همسران آنان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال است؟ اگر گفتند: بلی، در این صورت آنان دروغ می‌گویند و مرتکب گناه بزرگی شده‌اند و اگر بگویند: خیر، پس آنان پسران وی و از صلب او هستند.[3]

این حدیث را علی بن ابراهیم نیز در تفسیر خود از پدرش، از ظریف بن ناصح، از عبدالصمد بن بشیر ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای ابو جارود! در باره حسن و حسین علیهما السلام چه می‌گویند؟ و این حدیث را تا آخر آورده است، اما این عبارت اضافی در آن وجود دارد: « عیسی را از نسل ابراهیم قرار داده است» و نیز این اضافه‌ها: «از آنان بپرس ـ ای ابو جارود ـ آیا نکاح با همسران آنان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایز است؟ اگر گفتند: بلی، پس به خدا قسم دروغ می‌گویند و مرتکب گناه بزرگی شدند و اگر گفتند: خیر، به خدا قسم آنان از صلب او هستند و به خاطر صُلب بر او تحریم شدند» و در آن روایت، اختلاف اندکی وجود دارد.[4]

۱ـ نساء/۲۳.

۲ـ نساء/۲۳.

۳ـ کافی، ج ۸، ص ۳۱۷، ح ۵۰.

۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲) و از همو، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از ابو جعفر امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خدای عز و جل در کتابش می‌فرماید: «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلاًّ فضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ*أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» خداوند در این آیه‌ها امر رسالت را به بهترین اهل بیت و بهترین برادران (منظور حسن و حسین علیهما السلام هستند) و نسل ایشان و اگذار کرده است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که فرمود: اگر امت تو نسبت به آن کفر بورزند، ما اهل بیت تو را که سلام و درود خدا بر ایشان باد، به ایمانی (رسالتی) که تو را به آن فرو فرستادیم، می‌گماریم و آنان هرگز به آن کفر نخواهند ورزید. همچنان که ایمانی که پس از تو به اهل بیت تو علیهم السلام خواهیم سپرد را تباه نخواهیم کرد و آن را به علمای امت تو و اولیای امر من پس از تو و اهل استنباط علمی که دروغ، گناه، تقلب، ناسپاسی و ریا در آن راه نیست، خواهیم سپرد.[1]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از محمد بن سنان، از ابو عُیینه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: بر ابو عباس وارد شدم در حالی که مردمان هر یک در جای خود نشسته بودند. پس ایشان که خوان (غذا) در برابرش گسترده بود، دستش را به سوی من دراز کرد و دستم را گرفت و من به سوی او رفتم. اما پایم به گوشه خوان برخورد کرد و به من حالتی دست داد که خدا می‌خواست آن حالت برای من پیش بیاید. خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» به خدا قسم، قومی هستند که نماز را برپا می‌دارند و زکات به جای می‌آورند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.[2]

۴) و از همو: از ابن فضال، از ابو اسحاق ثعلبه بن میمون، از بشیر دهّان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: به خدا قسم، خداوند تبارک

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۱۱۹، ح ۹۲.
۲ـ محاسن، ص ۵۸۸، ح ۸۸.

و تعالی در قرآن، نسبت حضرت عیسی بن مریم را از طرف زنان به ابراهیم علیه السلام رسانده است. ـ سپس فرمودند: ـ «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ» تا: «وَيَحْيَى وَعِيسَى».[1]

۵) محمد بن ابراهیم نعمانی: از احمد بن محمد بن سعید بن عقده روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: یاران صاحب این امر برای وی محفوظند و اگر همه مردم از بین بروند، خدا یارانش را برای او می‌آورد و آنان همان کسانی‌اند که خدای عز و جل در مورد آنان می‌فرماید: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» و نیز همان کسانی‌اند که خدا در باره آنان می‌فرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»[2]ـ[3] [به زودی خدا گروهی (دیگر) را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) با مؤمنان فروتن (و) بر کافران سرفرازند].

۶) عیاشی از محمد بن فضیل، از ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنَا» فرمود: تا آن را در اهل بیت او قرار دهیم «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ» تا آن را در اهل بیت او قرار دهیم. پس امر (رسالت) را در نسل آینده خاندان انبیا، آنان که قبل از ابراهیم و از ابراهیم بودند، قرار داد و به آن امر فرمود.[4]

۷) از بشیر دهّان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: به خدا قسم، خدا در قرآن عیسی بن مریم را به ابراهیم علیه السلام از طرف زنان منسوب کرده است. (نسبت حضرت عیسی بن مریم را از طرف زنان به ابراهیم علیه السلام رسانده است) سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ» تا آخر این دو آیه، و عیسی علیه السلام را ذکر کرده است.[5]

۱ـ محاسن، ص ۱۵۶، ح ۸۸.
۲ـ مائده/۵۴.
۳ـ الغیبة، ص ۲۱۵.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۱.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۲.

۸) از ابو حرب بن ابو اسود روایت شده است که[۱] گفت: حجاج به دنبال یحیی بن مَعمَر فرستاد (و چون حاضر شد به او) گفت: به من خبر رسیده که تو ادعا می‌کنی حسن و حسین علیهما السلام از نسل پیامبرند و این را از کتاب خدا استنباط می‌کنید و من کتاب خدا را از اول تا آخرش خوانده‌ام، ولی این موضوع را نیافته‌ام. گفت: مگر سوره انعام را نمی‌خوانی: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ» تا «وَيَحْيَى وَعِيسَى»؟ مگر عیسی از نسل ابراهیم نبود، در حالی که پدر نداشت؟ گفت: راست می‌گویی.[۲]

۹) از محمد بن عِمران نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی نزد او آمد و گفت: آیا از عیسی بن زید بن علی تعجب نمی‌کنی که ادعا می‌کند فقط در ظاهر امر است که ولایت علی علیه السلام را می‌پذیرد، و ما نمی‌دانیم، شاید او هفتاد خدا به غیر از خداوند را می‌پرستید! راوی گفت: امام فرمودند: من چه کار کنم؟ خداوند عز و جل فرموده است: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» ـ و با دستشان به ما اشاره کردند ـ پس گفتم: به خدا سوگند که ما آن را به خوبی درک کرده و می‌فهمیم.[۳]

۱۰) از عباس بن هلال، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی نزد عبد الله بن حسن آمد و او در سباله[۴] بود. آن مرد در مورد حج از او سئوال کرد و عبدالله بن حسن به او گفت: بفرما این جعفر بن محمد؛ اوست که خود را در این مقام نشانده است (مدعی پاسخ به چنین پرسشهایی است)، از او بپرس. آن مرد به طرف امام جعفر صادق علیه السلام رفت و از او سئوال کرد. حضرت به او فرمودند: من دیدم نزد عبد الله بن حسن بودی، به تو چه گفت؟ گفت: از او پرسیدم و به من دستور داد نزد تو بیایم و گفت: بفرما این جعفر بن محمد؛ اوست که خود را در این مقام نشانده است. پس جعفر علیه السلام فرمودند: بلی، من از کسانی هستم که خدا در کتابش در مورد آنان فرمود: «أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ

۱ـ ابو حرب بن ابو اسود دیلی بصری، ثقه است و گفته شده است که نام وی محجن و یا عطاء بود. در سال صد و هشت درگذشت. «تقریب التهذیب ج ۲ ص ۴۱۰ ت۲۲».

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۳.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۴.

۴ـ بنو سَبّاله: نام قبیله، و سبال: جایی میان بصره و مدینه «ماده سبل» ـ«معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۸۲».

فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ»، هرچه می‌خواهی بپرس. پس آن مرد از وی پرسید و ایشان همه سئوالاتش را پاسخ داد.[1]

۱۱) از ابن سِنان، از سلیمان بن هارون روایت کرده است که: خداوند فرموده است: اگر اهل آسمان و زمین جمع بشوند تا این امر را از جایگاه خود که خدا در آن قرار داده است، بردارند، نخواهند توانست و اگر همه مردم کافر شوند تا این که کسی مؤمن باقی نماند، برای این امر کسانی را خواهد آورد که اهل آن باشند. سپس فرمودند: مگر نمی‌شنوی که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ»[2] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد] تا آخر آیه و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ»؟ سپس فرمودند: که اهل این آیه، همان اهل آن آیه است.[3]

۱۲) ثُمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی در کتابش می‌فرماید: «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ» تا این که می‌فرماید: «أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» تا «بِهَا بِكَافِرِينَ» در این آیه‌ها امر رسالت به بهترین اهل بیت و بهترین برادران (منظور حسن و حسین علیهما السلام هستند) و نسل ایشان واگذار شده است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که فرمود: اگر امت تو نسبت به آن کفر بورزند، می‌گوید: ما اهل بیت تو را که سلام و درود خدا بر ایشان باد، به ایمانی (رسالتی) که تو را به آن فرو فرستادم، می‌گمارم و آنان هرگز به آن کفر نخواهند ورزید. همچنان که ایمانی که پس از تو به اهل بیت تو علیهم السلام خواهم سپرد را تباه نخواهم کرد و آن را به علمای امت تو و اولیای امر من پس از تو و اهل استنباط علمی که دروغ، گناه، تقلب، ناسپاسی و ریا در آن راه نیست، خواهم سپرد.[4]

۱۳) همچنین علی بن ابراهیم روایت کرده است که: منظور خدای عز و جل در «ذَلِكَ هُدَى اللّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُواْ» پیامبرانی هستند که

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۵۵.
۲ـ مائدة/۵۴.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۵۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۵۷.

پیش از این ذکر شدند «لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» سپس فرمود: «أُولَـئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء» یعنی اصحاب او و قریش و کسانی که بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام را انکار کردند «فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» یعنی شیعه امیر مؤمنان علیه السلام. سپس از باب تأدیب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أُولَـئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ» ای محمد! سپس فرمود: «قُل» به قومت «لاَّ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ» یعنی بابت نبوت و قرآن «أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ».[1]

﴿وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاء بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُواْ أَنتُمْ وَلاَ آبَاؤُكُمْ قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱) وَهَـذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلاَتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹۲)﴾

[و آن گاه که (یهودیان) گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده؟ (همان کتابی که) برای مردم روشنایی و رهنمود است، (و) آن را به صورت طومارها درمی‌آورید. (آن چه را) از آن (می‌خواهید) آشکار و بسیاری را پنهان می‌کنید، در صورتی که چیزی که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان، (به وسیله آن) به شما آموخته شد. بگو: خدا (همه را فرستاده)؛ آن گاه بگذار تا در ژرفای (باطل) خود به بازی (سرگرم) شوند. * و این خجسته کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم، (و) کتاب‌هایی را که پیش از آن آمده، تصدیق می‌کند و برای این که (مردم) ام القری (=مکه) و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی. و کسانی که به آخرت ایمان می‌آورند به آن (قرآن نیز) ایمان می‌آورند و آنان بر نمازهای خود مراقبت می‌کنند.]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۶.

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبدالله، از فُضَیل بن یسار، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خدا توصیف پذیر نیست و چگونه توصیف شود، در حالی که در کتابش می‌فرماید: «وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»؟ پس هیچ گاه به اندازه‌ای توصیف نشود، مگر این که بالاتر از این توصیف باشد.[1]

۲) ابن بابویه، از محمد بن محمد بن عصام کلینی نقل کرده است که محمد بن عیسی بن عُبَید برای ما روایت کرد و گفت: از ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام در باره این سخن خداوند عز و جل: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»[2] [و حال آن که روز قیامت، زمین یکسره در قبضه (قدرت) اوست و آسمان‌ها در پیچیده به دست اوست. او منزه است و برتر است از آن چه (با وی) شریک می‌گردانند.] سئوال کردم. ایشان فرمودند: این تعبیر خدای تبارک و تعالی در مورد کسانی است که او را به خلقش تشبیه کردند؛ مگر نمی‌بینی که فرموده است: «وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» یعنی هنگامی که گفتند: همه زمین در روز قیامت در قبضه قدرت او است و آسمان‌ها در پیچیده به دست راست اوست، (قدر و منزلت او را چنان که باید نشناختند). همچنان که خدای عز و جل فرمود: «وَ مَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ» سپس خدای تبارک و تعالی خود را از قبضه (چنگ) و (دست راست) پاک و منزه ساخت و فرمود: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»[3]ـ[4] [او منزه است و برتر است از آن چه (با وی) شریک می‌گردانند.]

۳) و نیز علی بن ابراهیم می‌گوید: «وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» یعنی از طریق توصیف او به صفاتش، نتوانستند به عظمت خدا برسند «إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ» و آنان از قریش و یهودند، پس خدا به آنان پاسخ داد و استدلال کرد و فرمود: «قُلْ» به آنان ای محمد! «مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاء بِهِ مُوسَى نُوراً وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا» یعنی بعضی از آنها را می‌خوانید و

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۱.
۲ـ زمر/ ۶۷.
۳ـ زمر/ ۶۷.
۴ـ توحید، ص ۱۶، ح ۱.

«تخفون کثیراً» بسیاری از اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پنهان می‌کنید «وَعُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُواْ أَنتُمْ وَلاَ آبَاؤُكُمْ قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» یعنی تکذیبی که در ژرفای باطل خود که در آن، به بازی سرگرم بودند.

سپس فرمود: «وَهَـذَا كِتَابٌ» یعنی قرآن «أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی تورات، انجیل و زبور «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» یعنی مکه و از این رو به آن ام القری گفتند که نخستین جایی است که خداوند تبارک و تعالی آن را آفریده است «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ» یعنی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن «وَهُمْ عَلَى صَلاَتِهِمْ يُحَافِظُونَ».[1]

۴) عیاشی، از علی بن اسباط روایت کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: چرا پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، اُمّی نامیده می‌شود؟ فرمود: به مکه منسوب شده است و این از گفته خدای تعالی است که فرمود: «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» و ام القری مکه است و به همین جهت اُمّی گفته شده است.[2]

۵) ابن بابویه می‌گوید: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو عبدالله محمد بن خالد برقی، از جعفر بن محمد صیرفی روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: ای پسر رسول خدا! چرا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امی گفته شده است؟

ایشان فرمودند: مردم چه می‌گویند؟ عرض کردم: ادعا می‌کنند که او از این رو امی نامیده شده است که خواندن را نمی‌دانست. پس فرمودند: دروغ گفته‌اند. لعنت خدا برآنان باد. چگونه ممکن است؛ حال آن که خدا در محکم کتابش می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»[3] [اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد] پس چگونه به آنان چیزی را یاد می‌داد که نمی‌دانست؟! قسم به خدا، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به هفتاد و دو زبان می‌خواند و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۶.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴، ح ۸۶
۳ـ جمعه/۲.

می‌نوشت، ـ و یا به هفتاد و سه زبان ـ و از این رو به او امی گفته شده است، چون از اهل مکه بود و مکه از امهات (مادران) قری (شهرها) بود و این همان گفته خدای عز و جل است که فرمود: «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا».[1]

۶) و نیز از همو: از محمد بن حسن که خدا از او خشنود باد، از سعدی بن عبدالله، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن حسان و غیر او در حدیثی مرفوع از امام باقر علیه السلام روایت شده است که وی گفت، به امام علیه السلام عرض کردم: مردم ادعا می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشتن و خواندن را نمی‌دانست. فرمودند: چگونه ممکن است، در حالی خدای عز و جل فرموده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» پس چگونه کتاب و حکمت را به آنان می‌آموخت، در حالی که خود قادر بر خواندن و نوشتن نبود؟! عرض کردم: پس چرا به او نبی امی گفته شده است؟ فرمودند: به مکه منسوب شده است و این همان فرموده خداست: «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» ام القری، مکه است و لذا به وی امی گفته شده است.[2]

۷) عیاشی از عبدالله بن سنان نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا»، فرمودند: آنان هرچه را می‌خواستند، پنهان می‌داشتند و هر چه را می‌خواستند، آشکار می‌کردند.[3]

۸) و در روایتی دیگر ازامام صادق علیه السلام زوایت شده است که فرمودند: آن را در کاغذ می‌نوشتند، سپس هرچه را می‌خواستند، آشکار می‌کردند و هر چه را می‌خواستند، پنهان می‌داشتند و فرمودند: هر کتابی که نازل شده است، نزد اهل علم است.[4]

۱ـ علل الشرائع، ص ۱۵۱، ح ۱، باب ۱۰۵.
۲ـ علل الشرائع، ص۱۵۲، ح ۲، باب ۱۰۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۵۸.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۵۸.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳) وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴)﴾

[و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد یا می‌گوید: به من وحی شده، در حالی که چیزی به او وحی نشده باشد، و آن کس که می‌گوید: به زودی نظیر آن چه را خدا نازل کرده است نازل می‌کنم؟ و کاش ستمکاران را در گرداب‌های مرگ می‌دیدی که فرشتگان (به سوی آنان) دست‌هایشان را گشوده‌اند (و نهیب می‌زنند:) جان‌هایتان را بیرون دهید؛ امروز به (سزای) آن چه بناحق بر خدا دروغ می‌بستید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می‌یابید. * و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم (اکنون نیز) تنها به سوی ما آمده‌اید، و آن چه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید، و شفیعانی را که در (کار) خودتان، شریکان (خدا) می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم. به یقین، پیوند میان شما بریده شده، و آن چه را که می‌پنداشتید از دست شما رفته است.]

۱) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از یکی آن دو امام علیهما السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل از ایشان پرسیدم: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ». فرمودند: این آیه در مورد ابن ابی سرح که عثمان او را بر مصر گماشت نازل شد و او از جمله کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خون او را در روز فتح مکه مباح کرده بود. او کاتب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و وحی نازل شده بر آن حضرت را می‌نوشت. هنگامی که خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «إنَّ اللّهَ عزیزٌ حکیمٌ»، او چنین نوشت: «انّ الله علیم حکیم» [بی گمان، خداوند دانا و حکیم است]. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: این گونه که تو نوشتی،

نیست، زیرا که خدا عزیز (با عزت) و حکیم است (ان الله عزیز حکیم). ابن ابی سرح به منافقین می‌گفت: من همانند آن چیزی که او در قرآن می‌آورد را از خودم می‌گویم، ولی او به من اعتراض نمی‌کند (کلام مرا تغییر نمی‌دهد). پس خدای تبارک و تعالی این آیه را در مورد او نازل کرد.[1]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی عثمان بود و به مدینه آمده بود. او اسلام آورد و خوش خط بود و هرگاه وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌شد، آن حضرت او را می‌خواست تا آن چه را بر او نازل شده، بنویسد و هرگاه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به وی می‌فرمود: «سَمِيعٌ بَصِيرٌ» سمیع علیم می‌نوشت و هرگاه می‌فرمود: «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» به جای خبیر، بصیر می‌نوشت و میان حرف تاء و یاء فرق می‌گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: او یکی است. پس کافر و مرتد شد و به مکه بازگشت و به قریش گفت: به خدا قسم محمد نمی‌داند چه می‌گوید. من به سیاق گفته‌های او، چیزهایی را می‌گویم و به خاطر آن چه که می‌گویم، به من هیچ اعتراضی نمی‌کند. پس من نیز همان طور که خدا (آیه) نازل می‌کند، (آیه) نازل می‌کنم. خداوند بر پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، این آیه را نازل کرد: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ».

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح کرد، دستور داد تا او (عبدالله بن سعد بن ابی سرح) را بکشند. عثمان در حالی که دست او را گرفته بود، وی را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد بود، آورد و گفت: ای رسول خدا! او را ببخش. رسول خدا لب به سخن نگشود. عثمان گفته اش را تکرار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز هم ساکت ماند. سپس عثمان همان در خواست را تکرار کرد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمود: او را به تو بخشیدم. هنگامی که وی از آن جا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر نگفتم: هر که او را دید، باید او را بکشد؟ مردی

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۰۰، ح ۲۴۲.

گفت: چشمم به شما بود ـ ای رسول خدا ـ (و توقع داشتم) به من اشاره کنید تا او را بکشم. اما رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمودند: پیامبران با اشاره، (کسی را) نمی‌کشند. پس او از جمله طُلَقا (آزاد شدگان) بود.[۱]

۳) عیاشی از حسین بن سعید، از یکی از آن دو امام علیهما السلام، روایت کرده است که در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَوْ قَالَ أُوْحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ» از ایشان پرسیدم. فرمودند: این آیه در مورد ابن ابی سرح که عثمان او را بر مصر گماشته بود، نازل شد و او از جمله کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه، خون آنان را مباح کرده بود. ابن ابی سرح، کاتب وحی بود و آیات نازل شده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌نوشت. هر گاه که خداوند متعال «فَإِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» را بر آن حضرت نازل می‌کرد، او می‌نوشت: فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ . ابن ابی سرح به منافقین می‌گفت: من به سیاق آن چه او می آورد، چیزهایی را می‌گویم، ولی به خاطر آن چه که می‌گویم به من هیچ اعتراضی نمی‌کند. سپس خدا آن آیه‌ها را در مورد او نازل کرد.[۲]

۴) ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که در باره این آیه: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوْحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ» فرمود: منظور کسی است که در حالی که امام علیه السلام حضور دارد، ادعای امامت می‌کند.[۳]

۵) طبرسی آورده است که گفته شده که این آیه در مورد مُسیلَمه هنگامی که ادعای پیامبری کرد، نازل شد و این آیه: «سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ» در مورد عبدالله بن سعد بن ابی سرح نازل شد. چرا که او وحی را برای پیامبر که سلام و درود خدا بر ایشان باد، می‌نوشت و هر گاه به او می‌فرمود: بنویس: «عَلِيماً حَكِيماً» او غَفوراً رَحیماً می‌نوشت و اگر به او می‌گفت: «غَفُوراً رَحِيماً» بنویس، علیماً حکیماً می‌نوشت. سپس مرتد شد و به مکه برگشت و گفت: من مانند آن چه را خدا نازل

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص۲۱۷.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۳۹۹، ح ۵۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۶۰.

کرده است، نازل خواهم کرد. طبرسی می‌گوید: و این روایت از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[1]

۶) و نیز علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس خدای عز و جل آن چه را که دشمنان آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، در هنگام مرگ خواهند دید، حکایت کرد و فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ» یعنی: کسانی که حق آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد را غصب کرده‌اند «فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلآئِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ» فرمودند: یعنی تشنگی «بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» - فرمودند:- آن چه را خدا در باره آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، نازل کرده است، انکار می‌کنید. سپس فرمود: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاء ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاء» و شریکان، ائمه آنانند «لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ» یعنی دوستی و محبت «وَضَلَّ عَنكُم» یعنی باطل شد «مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ».[2]

۷) علی بن ابراهیم، از پدرش و از بعضی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: این آیه در مورد معاویه و بنی‌امیه و شرکاء و ائمه آنان نازل شده است.[3]

۸) عیاشی از سلام، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ»، فرمود: (منظور از عذاب الهون) تشنگی روز قیامت است.[4]

۹) از فُضَیل روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ» فرمود: منظور، تشنگی است.[5]

۱۰) در کتاب صفة الجنة والنار از سعید بن جناح نقل شده است که گفت: از عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزد جُعفی، از امام باقر علیه السلام روایت شده

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۱۱.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۶۱.

۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۶۲.

است که فرمودند: هرگاه خدا بخواهد روح انسانِ کافر را بگیرد، می‌گوید: ای فرشته مرگ! تو و یارانت نزد دشمنم بروید، زیرا من او را مورد آزمایش قرار داده‌ام و این آزمایش را به نیکویی انجام داده‌ام و او را به دارالسلام (جایگاه آرامش) دعوت کردم، اما او نپذیرفت و بر دشنام دادن به من اصرار ورزید. او به من و نعمت‌های من کفر ورزیده و به من بر فراز عرش، دشنام داده است. پس روحش را بگیر تا این که او را با صورت در آتش بیندازی ـ فرمودند: ـ پس فرشته مرگ به سراغ او می‌آید، در حالی که چهره او (یعنی فرشته مرگ) منفور و زشت است و چشمان او مانند برقی است که به سرعت ظاهر می‌شود و صدای او مانند غرش رعد است. رنگ او مانند تکه‌های شب تاریک و نفس او مانند زبانه آتش است. سر او در آسمان زیرین و یک پای او در مشرق و پای دیگرش در مغرب است و گام‌های او در هوا است و او (فرشته مرگ) دارای سیخی است با شاخه‌های بسیار و پانصد فرشته که او را یاری می‌دهند. همراه آنان تازیانه‌هایی از قلب جهنم است که مانند تازیانه‌های دیگر نرم است، ولی از زبانه‌های آتش جهنم ساخته شده است و همراه آنان عبایی از مو و اخگری از اخگرهای جهنم است. سپس فرشته‌ای از خازنان (نگهبانان) آتش بر او وارد می‌شود که به او سحفطائیل می‌گویند و جرعه‌ای از آتش به او می‌نوشاند که بر اثر نوشیدن آن همواره تشنه می‌ماند تا این که وارد آتش شود. هنگامی که به فرشته مرگ نگاه می‌کند، چشم او خیره می‌شود و عقل از سرش می‌پرد، و در این هنگام می‌گوید: ای فرشته مرگ! مرا به دنیا برگردان. ـ فرمود:ـ فرشته مرگ می‌گوید: «كَلاَّ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»[1] [نه چنین است. این سخنی است که او گوینده آن است].

فرمود: سپس می‌گوید: ای فرشته مرگ! مال و اهل و فرزندانم و آن چه را در دنیا داشتم، به که واگذار کنم؟ می‌گوید: برای دیگران بگذار و وارد آتش شو. فرمود: او را با آن سیخ چنان می‌زند که شاخه‌ای از آن نمی‌ماند، مگر این که در یکی از رگ‌ها و مفصل های بدن او فرو می‌رود. سپس او را چنان می‌کِشد که روحش را از جلوی پاهایش می‌کَند تا این که به زانوها برسد و در این هنگام به یارانش دستور می‌دهد که با تازیانه به جانش بیفتند. سپس دستور می‌دهد که این شکنجه را متوقف کنند، ولی بی‌هوشی و شدت مرگ را قبل از خروج روح به او

۱ـ مؤمنون/ ۱۰۰.

می‌چشاند، گویی که او را با هزار شمشیر زده اند و این شکنجه آن قدر شدید و دردناک است که حتی اگر نیروی جن و انس را داشت، باز هم هر رگ او از آن شکنجه شکایت می‌کرد و این شکنجه در دردناکی و پایداری مانند سیخی است که شاخه‌های زیادی دارد و بر پشمی خیس انداخته شده است. سپس او را احاطه می‌کند و چیزی را باقی نمی‌گذارد، مگر این که آن را بکَند و چنین است خروج جان کافر از هر رگ و عضو و مفصل و مو. پس هر گاه روح به کام او رسید، فرشتگان بر صورت و باسن او می‌زنند و به او گفته می‌شود: «أَخْرِجُواْ أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» و این همان گفته خداوند عز و جل است: «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لاَ بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَّحْجُوراً»[1] [روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز برای گناهکاران بشارتی نیست و می‌گویند: دور و ممنوع آید از رحمت خدا] و می‌گویند: ورود به بهشت برای شما اکیداً تحریم شده است.

آن گاه فرمود: روح او خارج می‌شود و فرشته مرگ آن را میان چکش و سندان می‌گذارد، به طوری که سر انگشتانش شکسته می‌شود و چشمان او آخرین چیزی است که از بدن او کنده شده و بیرون آورده می‌شود. پس از آن چنان بوی گندی می‌پیچد که تمامی اهل آسمان از آن آزرده می‌شوند و می‌گویند: لعنت خدا باد بر این روح کافر و گندیده‌ای که از دنیا خارج شده است. خدا او را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان او را لعن می‌کنند. هر گاه که روحش به آسمان زیرین آورده شود، درهای آسمان بر روی او بسته می‌شوند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»[2] [در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از (پذیرفتن) آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی‌گشایند و در بهشت درنمی‌آیند، مگر آن که شتر در سوراخ سوزن داخل شود و بدینسان بزهکاران را کیفر می‌دهیم] و خدا می‌فرماید: روح ایشان را به آنان برگردانید، من

۱ـ فرقان/۲۲.

۲ـ اعراف/۴۰.

ایشان را از آن آفریده‌ام و به آن باز می‌گردانم و بار دیگر، ایشان را از آن خارج می‌کنم.[1]

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ (۹۵) فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶)﴾

[خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. چنین است خدای شما؛ پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟* (هموست که) شکافنده صبح است. و شب را برای آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده. این اندازه‌گیری آن توانای داناست.]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از صالح بن ابو حماد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که خدای عز و جل اراده کرد آدم علیه السلام را بیافریند، جبریل علیه السلام را در نخستین ساعت روز جمعه فرستاد. او دست راستش را مشت کرد که وسعت آن از آسمان هفتم تا آسمان زیرین بود و از هر آسمانی خاکی برداشت. سپس قبضه‌ای دیگر (مشت دیگری) برداشت که وسعت آن از بالاترین زمین هفتم تا دورترین زمین هفتم بود. پس خدای عز و جل به کلمه‌اش دستور داد مشت اول را با دست راستش بگرفت و مشت دیگر را با دست چپش، پس گل را دو نیمه کرد. مشتی از آسمان گرفت و مشتی از زمین ، سپس به آن چه در دست چپش بود، فرمود: از تو پیامبران، انبیا، اوصیا، صدّیقان، مؤمنان و شهدا و کسانی را که می‌خواهم گرامی بدارم، آفریده‌ام. پس برای آنان آن چه گفت و چنان که گفت، واجب شده است. آن گاه به گلی که در دست راستش بود، فرمود: از تو گردنکشان، مشرکان، منافقان و طاغوت‌ها و کسانی که می‌خواهم آنان را خوار و نگون بخت کنم، می‌آفرینم. پس برای آنان آن چه گفت و بر طبق آن چه گفت، واجب شد (نوشته شد). سپس هر دو گِل با هم آمیخته شدند و این همان گفته خدای عز و

۱ـ اختصاص، ص ۳۵۹.

جل است که فرمود: «إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» دانه‌ها که خدا محبت و دوستی‌اش را در آن قرار داده است، گِل مؤمنان است و هسته‌ها گِل کافرانی که از هر خیری دور شده‌اند و خدا آن را نَوَی (هسته) گفته است، چون از حق دور شد و فاصله گرفت.

همچنین خدای عز و جل فرمود: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» حیّ، مؤمن است که گِل آن از گِل انسان کافر خارج می‌شود. و مرده‌ای که از زنده خارج می‌شود، همان کافری است که از گِل مؤمن خارج می‌شود. پس حیّ، مؤمن است و میّت، کافر است و این همان گفته خدای عز و جل است که فرمود: «أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ»[1] [آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده‌اش گردانیدیم] پس مرگ او در نتیجه آمیخته شدن گِل او با گِل انسان کافر بود و زندگی وی هنگامی بود که خدای عز و جل با سخن خویش آنها را از هم جدا ساخت و خداوند عز و جل این چنین، انسان مؤمن را در هنگام تولدش، از تاریکی که در آن وارد شده است، بیرون می‌آورد و سپس به سوی نور و روشنایی می‌بَرد و انسان کافر را پس از ورود به نور و روشنایی به تاریکی می‌بَرد و این همان گفته خدای عز و جل است که فرمود: «لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»[2]_[3] [تا هر که را (دلی) زنده است، بیم دهد و گفتار (خدا) در باره کافران محقق گردد].

۲) عیاشی: از صالح بن سهل، با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» فرمود: حَبّ (دانه) یعنی آن چه دوست دارد (یا آن چه او را دوست دارد) و نَوی (هسته‌ها) آن چه از حق دور شده و آن را نپذیرفته است.[4]

۳) از مفضّل روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد گفته خدا «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» پرسیدم. فرمودند: حَبّ (دانه) یعنی مؤمن و خداوند فرموده است: «وألقيتُ عليكَ مَحَبةً مِني»،[5] [و مهری از خودم بر تو افکندم] و

۱ـ انعام/۱۲۲.
۲ـ یس/۷.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۴، ح ۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۶۳.
۵ـ طه/۳۹.

منظور از نوی (هسته‌ها) انسان کافر است که از حق دور شده و آن را نپذیرفته است.[1]

۴) همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى»، فرمود: حَبّ یعنی آن چه را دوست داشته است (یا آن چه او را یعنی خدا را دوست داشته است) و نَوی یعنی آن چه از حق دور شده است.[2]

۵) و نیز همو، در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» فرمود: حَبّ عبارت است از بیرون آوردن علم از امامان که سلام و درود خدا بر ایشان باد، و نوی آن چه از او دور شده است «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» فرمودند: مؤمن از کافر، و کافر از مؤمن.[3]

۶) و در کتاب نهج البیان: در تفسیر این آیه، امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خارج می‌کند.

۷) همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: در باره این سخن خدای عز و جل: «فَالِقُ الإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» تا گفته او «فَالِقُ الإِصْبَاحِ» فرمود: یعنی روز و روشنایی را پس از تاریکی می‌آورد.[4]

۸) عیاشی: عبدالله بن فضل نوفلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر گاه می‌خواهید حاجت‌های خود را دنبال کنید، آن را در روز دنبال کنید، زیرا که خدا حیا را در چشم‌ها قرار داده است و هرگاه می‌خواهید ازدواج کنید، در شب ازدواج کنید، زیرا که خدا شب را مایه آرامش قرار داده است.[5]

۹) حسن بن علی بن بنت الیاس گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم: به درستی که خدا شب را مایه آرامش و زنان را موجب آرامش قرار داده است و از جمله کارهای مستحب، ازدواج و اطعام کردن (میهمانی دادن) در هنگام شب است.[6]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۶۴.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۶۵
۶ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۶۶.

۱۰) از علی بن عُقبه، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: در هنگام شب ازدواج کنید، چرا که خدا آن را موجب آرامش قرار داده است و حاجت‌های خود را در هنگام شب طلب نکنید، زیرا که شب، تاریک است.[۱]

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷) وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (۹۸) وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۹۹) وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ (۱۰۰) بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱)﴾

[و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید. به یقین ما دلایل (خود) را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان کرده‌ایم * و او همان کسی است که شما را از یک تن پدید آورد. پس (برای شما) قرارگاه و محل امانتی (مقرر کرد) بی‌تردید ما آیات (خود) را برای مردمی که می‌فهمند، به روشنی بیان کرده‌ایم * و اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد. پس به وسیله آن از هر گونه گیاه برآوردیم و از آن (گیاه) جوانه سبزی خارج ساختیم که از آن دانه‌های متراکمی برمی‌آوریم و از شکوفه درخت خرما خوشه‌هایی است نزدیک به هم و (نیز) باغ‌هایی از انگور و زیتون و انار همانند و غیر همانند، خارج نمودیم. به میوه آن چون ثمر دهد و به (طرز) رسیدنش، بنگرید. قطعا در اینها برای مردمی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هاست * و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند با این که خدا آنها را خلق کرده است و برای

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۶۷.

او بی هیچ دانشی پسران و دخترانی تراشیدند. او پاک و برتر است از آن چه وصف می‌کنند * پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است. چگونه او را فرزندی باشد در صورتی که برای او همسری نبوده و هر چیزی را آفریده و اوست که به هر چیزی داناست]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این سخن خدای عز و جل: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُواْ بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» نجوم یعنی آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد. و نیز می‌گوید: و این سخن خداوند عز و جل: «وَهُوَ الَّذِيَ أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ» یعنی: از آدم «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»: مستقر عبارت است از ایمانی که در دلِ انسانْ تا زمان مرگ او پایدار می‌ماند و مُستودع : یعنی کسی که ایمان از او سلب شده است.[1]

۲) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس، از بعضی از یاران ما، از امام علی علیه السلام، روایت کرد که فرمود: خدا انبیا را بنا به نبوت خلق کرده است، پس چیزی جز انبیا نمی‌توانند باشند، و مؤمنان را بنا به ایمان آفریده است پس چیز دیگری جز مومن نمی‌توانند باشند، و ایمان را به گروهی از مردم امانت داده است و اگر بخواهد آن را برای آنان کامل می‌کند، و اگر بخواهد آن را از آنان سلب می‌کند ـ فرمودند ـ و در مورد آنان این (آیه) «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» جاری شده است. و به من فرمودند: فلانی دارای ایمان مستودع بود، و هنگامی که به ما دروغ بست، خدا ایمانش را از او گرفت.[2]

۳) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که گفت: شنیدم ایشان می‌فرمودند: بی گمان خدای عز و جل برای ایمان گروهی را آفریده است که ایمانشان زوال پذیر نیست و گروهی را میان آن دو گروه خلق کرده است، و ایمان را نزد برخی از آنان به امانت گذاشته است. پس اگر بخواهد آن را برای آنان کامل می‌کند و به کمال می‌رساند و اگر بخواهد آن را از

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۴.

آنان بگیرد، آن را می‌گیرد و از جمله آنان فلانی است که ایمانش به امانت گذاشته شده است.[1]

۴) عیاشی، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت گفتم: (منظور از) «وَهُوَ الَّذِيَ أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» چیست؟ فرمودند: مردم شهری که تو در آن هستی چه می‌گویند؟ گفت: گفتم: می‌گویند: مستقر یعنی در رحم و مستودع (به امانت گذاشته شده) یعنی در صُلب.

فرمودند: آنان دروغ می‌گویند، مستقر: یعنی ایمانی که در دل استقرار یافته است و هیچ گاه از آن گرفته نمی‌شود، و مستودع: یعنی ایمانی که برای مدتی به امانت گذاشته می‌شود و سپس از انسان سلب می‌شود، و زبیر از جمله آنان بود.[2]

۵) از جعفر بن مروان نقل شده است که گفت: هنگامی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرد، زبیر شمشیرش را از نیام بیرون کشید و گفت: آن را در نیام قرار نمی‌دهم تا این که با علی علیه السلام بیعت کنم. سپس شمیشرش را برگرفت و با علی علیه السلام جنگید، او از جمله کسانی بود که ایمان نزد وی به امانت گذاشته شد، پس با روشنایی نور آن ایمان حرکت کرد، سپس خدا آن را از او گرفت.[3]

۶) از سعید بن ابی اصبغ نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که در باره این گفته خدای عز و جل: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» از او سئوال شد، و در پاسخ فرمودند: این ایمان در رحم مستقر است و در صلب به امانت گذاشته شده است. ممکن است ایمان نزد او به امانت گذاشته شود، ولی از او گرفته شود. زبیر در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با روشنایی و نور ایمان حرکت می‌کرد تا جایی که شمشیر خود را برگرفت در حالی که می‌گفت: ما با کسی جز علی علیه السلام بیعت نمی‌کنیم.[4]

۷) از محمد بن فضیل، از امام علی علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خداوند تبارک و تعالی: «وَهُوَ الَّذِيَ أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۱.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۶۸.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۶۹.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۷۰.

وَمُسْتَوْدَعٌ»، فرمودند: ایمان مستقر، تا روز قیامت ـ یا تا ابد ـ مستقر می‌ماند، و ایمان مستودع (به امانت گذاشته شده)، خدا آن را قبل از مرگ از انسان سلب می‌کند.[1]

۸) از صفوان نقل شده است که گفت: در حالی که محمد بن خلف نشسته بود امام علی علیه السلام از من سئوال کرد و فرمود: آیا یحیی بن قاسم حَذاء مرده است؟ جواب دادم: بلی، زُرعَه نیز مرده است. پس فرمود: جعفر علیه السلام می‌گفت: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»، مستقر عبارت است از گروهی از مردم که ایمان به آنان داده می‌شود و در دلشان ثابت می‌گردد و مستودع، کسانی هستند که ایمان به آنان داده می‌شود، ولی بعداً از آنان گرفته می‌شود.[2]

۹) از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که در مورد این سخن خداوند تبارک و تعالی: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» از ایشان سئوال شد، ایشان فرمودند: مستقر عبارت است از ایمان ثابت و پایدار، و مستودع عبارت است از ایمان به امانت گذاشته شده.[3]

۱۰) از احمد بن محمد نقل شده است که گفت: امام رضا علیه السلام در میان بنی زُرَیق ایستادند و به من با صدای بلند فرمودند: ای احمد! گفتم: جانم به فدایت بفرمایید. فرمودند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند، مردم سعی کردند نور خدا را خاموش کنند، اما اراده خدا بر این تعلق گرفت که نورش را با امیر مؤمنان علیه السلام کامل کند. هنگامی امام علی علیه السلام وفات یافت، ابن ابی حمزه و یارانش سعی کردند نور خدا را خاموش کنند، اما اراده خداوند بر این تعلق گرفت که نورش را به کمال برساند.

و اهل حق، هنگامی که کسی به آنان ملحق شود، به خاطر آمدن او شادمان می‌شوند و اگر کسی از جمع آنان خارج شود، به خاطر خروج او نا امید نمی‌شوند، چرا که آنان به امرشان یقین دارند. ولی اهل باطل، زمانی که کسی به آنان بپیوندد، به خاطر آمدن او خوشحال می‌شوند، و هر گاه کسی از جمع آنان خارج شود، ناامید می‌شوند، زیرا که آنان نسبت به امرشان شک دارند. خدا می‌فرماید: «فَمُسْتَقَرٌّ

۱ـ تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۷۱.
۲ـ تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۷۲.
۳ـ تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۷۳.

وَمُسْتَوْدَعٌ» ـ گفت: ـ سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: مستقر یعنی (ایمان) پایدار، و مستودع به معنای ایمان به امانت گذاشته شده است.[1]

۱۱) از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: خدا گروهی از مردم را برای ایمانی زوال ناپذیر خلق کرده است و گروهی از مردم را برای کفری زوال ناپذیر خلق کرده است و گروهی را میان آن دو خلق کرده است. ایمان نزد بعضی از آنان به امانت گذاشته شده است و هر گاه بخواهد آن را کامل کند، کامل می‌کند و هرگاه بخواهد آن را از آنان بگیرد، می‌گیرد.[2]

۱۲) شیخ در تهذیب: با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از ابو عاصم یوسف، از محمد بن سلیمان دیلمی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: جانم فدای تو باد، شیعه شما می‌گویند ایمان، مستقر و مستودع است، به من چیزی را بیاموز که اگر بگویم، ایمان خود را با آن به کمال می‌رسانم.

فرمودند: در پایان هر نماز واجب بگو: «رَضیتُ باللهِ رباً، و بمحمّدٍ نبیّاً، و بالإسلام دیناً، و بالقرآن کتاباً، وبالکعبة قِبلةً، وبعليٍّ وليّاً، وإماماً، وبالحَسن والحُسین والأئمة صَلواتُ الله علیهم، اللّهمّ إنّي رَضیتُ بهم أئمّةً فارضَني لهم، إنّک علی کُلّ شيءٍ قدیر».[3]

۱۳) و علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای عز و جل: «وَهُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا» یعنی بر روی هم «وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ» یعنی خوشه «وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ» منظور باغ‌ها است. گفت: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «انظُرُواْ إِلِى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ» یعنی رسیدن آن «إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَجَعَلُواْ لِلّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ» گفت: آنان جن را می‌پرستیدند «وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُواْ لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ» یعنی حقیقت را پوشاندند و [باطلشان را] زینت

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۷۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۷۵.
۳ـ تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۴۱۲.

بخشیده‌اند، پس خدای عز و جل در پاسخ به آنان گفت: «بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنَّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُن لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ».[1]

۱۴) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سدیر صیرفی نقل کرده است که گفت: از حُمران بن أعیَن شنیدم که از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خدای عز و جل «بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» می‌پرسید. امام باقر علیه السلام فرمود: خدای عز و جل با علم خود همه اشیا را ایجاد کرده است بدون این که نمونه‌ای قبل از آن باشد. آسمان‌ها و زمین‌ها را ابداع کرده است در حالی که قبل از آن نه آسمان‌ها بود و نه زمین‌ها. مگر گفته خدا را نمی‌شنوی که می‌گوید: «وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ»؟[2]ـ[3] [و عرش او بر آب بود].

این حدیث را محمد بن صفار نیز در بصائر الدرجات از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سدیر روایت کرد، و گفت: از حمران بن اعین شنیدم که از امام صادق علیه السلام می‌پرسید...و ادامه حدیث.[4]

۱۵) عیاشی از سَدیر نقل کرده است که گفت: از حمران شنیدم که از امام باقر علیه السلام در مورد این گفته خدای عز و جل «بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» می‌پرسید. امام باقر علیه السلام به وی فرمودند: همه اشیا را با علم خود و بدون مثال (نمونه) قبلی ایجاد کرده است و آسمان‌ها و زمین‌ها را ایجاد کرده است در حالی که آسمان‌ها و زمین‌ها قبل از آن وجود نداشتند. آیا این سخن حق تعالی را نمی‌شنوی که فرمود: «وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ».[5] [و عرش او بر آب بود].

لَا تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ (۱۰۳) قَدْ جَاءَکُم بَصَائِرُ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا وَمَا أَنَا عَلَیْکُم بِحَفِیظٍ (۱۰۴) وَکَذَلِکَ نُصَرِّفُ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.
۲ـ هود/۷.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۲.
۴ـ بصائر الدرجات، ص ۱۱۷، ح ۱.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۲، ح ۷۶.

الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۰۵) اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۶) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ (۱۰۷)»

[چشم‌ها او را درنمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است * به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. پس هر که به دیده بصیرت بنگرد، به سود خود او و هر کس از سر بصیرت ننگرد، به زیان خود اوست و من بر شما نگهبان نیستم * و این گونه آیات (خود) را گوناگون بیان می‌کنیم تا مبادا بگویند تو درس خوانده‌ای و تا این که آن را برای گروهی که می‌دانند، روشن سازیم * از آن چه از پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن. هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان * و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند و ما تو را بر ایشان نگهبان نکرده‌ایم و تو وکیل آنان نیستی]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابو نجران، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ». فرمودند: احاطه وهم و خیال است، آیا این کلام وی را «قَدْ جَاءَكُم بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ» نمی‌بینی، و منظور او بینایی چشم نیست «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ» او بَصَر با چشم را اراده نکرده است، «وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» منظور وی نابینایی چشم‌ها نیست، بلکه احاطه وهم است. چنان که گفته می‌شود: فلانی در شعر بینا است، و فلانی در فقه بینا است، و فلانی در لباس بینا است، خدا بزرگتر است از این که با چشم دیده شود.[۱]

این حدیث را ابن بابویه نیز در کتاب (توحید) از پدرش و او محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی با بقیه سند و متن روایت کرده است.[۲]

۲) محمد بن یحیی: از احمد بن محمد، از ابو هاشم جعفری، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است و گفت: از ایشان سئوال کردم که آیا می‌توان خدا را توصیف کرد؟ فرمودند: مگر قرآن نمی‌خوانی؟ گفتم: چرا، فرمودند: مگر این سخن

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۹.
۲ـ توحید، ص ۱۱۲، ح ۱۰.

خدای عز و جل را نخوانده ای که می‌فرماید: «لاَ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ»؟ گفتم: چرا، فرمودند: آیا ابصار را می‌شناسی؟!

گفتم: بلی، فرمودند: چیست؟ گفتم: بینایی چشم‌ها است، فرمودند: توهم دل‌ها از بینایی چشم‌ها بزرگتر است، پس توهم‌ها او را درک نمی‌کنند در حالی که او توهم‌ها را درک می‌کند[1] و این حدیث را ابن بابویه نیز در کتاب توحید از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن صفار، از احمد بن محمد، از ابو هاشم جعفری، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است.[2]

۳) و نیز از وی: از محمد بن ابو عبدالله، از کسی که ذکر کرده است، از محمد بن عیسی، از داود بن قاسم ابو هاشم جعفری نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «لاَ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ» یعنی چه؟ فرمودند: ای ابو هاشم، توهم قلب‌ها دقیق‌تر از بینایی چشم‌ها است، تو ممکن است بتوانی با وَهْمَ خویش، سِند و هند و سرزمین‌هایی را که وارد آنها نشده‌ای درک کنی، ولی با بینایی‌ات نمی‌توانی آنها را درک کنی و توهم قلب‌ها آن را درک نمی‌کند، چه برسد به بینایی چشم‌ها!.[3]

۴) و از همو: از احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، نقل شده است که گفت: ابو قره محدّث[4] از من خواست که او را بر امام رضا علیه السلام وارد کنم. از وی اجازه خواستم و اجازه داد، پس بر او وارد شد و در باره حلال و حرام و احکام سئوال کرد تا این که به توحید رسید. ابو قره گفت: برای ما روایت شده است که خدا رؤیت و کلام را میان دو پیامبر تقسیم کرده است، کلام نصیب موسی، و رؤیت نصیب محمد صلی الله علیه و آله و سلم شد.

امام رضا فرمودند: پس چه کسی از طرف خدا به ثقلین از جن و انس، ابلاغ می‌کند که چشم‌ها او را در نمی‌یابند و علم آنان به او احاطه پیدا نمی‌کند و چیزی مانند او نیست، آیا این ابلاغ کننده، محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟ گفت: بلی. فرمودند: چگونه مردی برای تمامی مردم فرستاده می‌شود و به آنان خبر

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۷۷، ح ۱۰.

۲ـ توحید، ص ۱۱۲، ح ۱۱.

۳ـ کافی، ج ۱، ص ۷۷، ح

۴ـ ابو قره محدث: او موسی بن طارق زبیدی، قاضی شهر زبید است. بنگرید به: الجرح و التعدیل، ج ۸، ص ۱۴۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۴۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۴۹.

می‌دهد که از جانب خدا آمده است و این که او آنان را از جانب خدا به خدا و به دستور خدا دعوت می‌کند و می‌گوید: چشم‌ها او را درک نمی‌کنند و علم آنان به او احاطه پیدا نمی‌کند و چیزی همانند او نیست؟ سپس می‌گوید: من با چشم خود او را دیدم و علم من به او احاطه کرده است و او بر صورت بشر است؟! آیا حیا نمی‌کنند؟! زندیقان نتوانستند این تهمت را به او بزنند که چیزی را از جانب خدا بیاورد و سپس چیز دیگری را برخلاف آن و به صورتی دیگر بیاورد؟!

ابو قره گفت: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخرَى»،[1] [و قطعا بار دیگری هم او را دیده است] امام رضا علیه السلام فرمودند: دنباله این آیه بر آن چه دیده است دلالت می‌کند، آن جا که می فرماید: «مَا كَذَبَ الْفُؤادُ مَا رَأَى»،[2] [آن چه را دل دید انکارش نکرد] قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را که چشمش دید، تکذیب نکرد؛ سپس در مورد آن چه را دیده است خبر داده و فرموده است: «لَقَدْ رَأَى مِن آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»،[3] [به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید] پس آیات خدا غیر از خدا است و خدا فرمود: «وَ لايُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً»[4] [و حال آن که ایشان بدان دانشی ندارند] پس هرگاه چشم‌ها او را می‌بینند، علم نیز به او احاطه می‌کند و معرفت حاصل می‌شود. ابو قره گفت: پس روایات را تکذیب می‌کنید؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: اگر روایات مخالف قرآن باشد، آن را (یعنی روایات را) تکذیب می‌کنم و آن چه مسلمانان بر آن اجماع دارند این است که علم نمی‌تواند به او احاطه کند، و چشم‌ها او را درک نمی‌کند، و چیزی مانند او نیست.[5]

و این حدیث را ابن بابویه نیز در توحید از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یعقوب کلینی، از احمد بن ادریس با بقیه سند و متن روایت کرده است.[6]

۱ـ نجم/۱۳.
۲ـ نجم/۱۱.
۳ـ نجم/۱۸.
۴ـ طه/۱۱۰.
۵ـ کافی، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲.
۶ـ توحید صدوق، ص ۱۱۰، ح ۹.

۵) و از همو: از علی بن محمد، از امام رضا علیه السلام نقل شده است که گفت: فرمودند: بدان ـ خدا خیر را به تو یاد دهد ـ که خدای تبارک و تعالی قدیم است، و قِدم (قدیم بودن) صفت او است و این صفت، انسان عاقل را راهنمایی می‌کند به این که چیزی قبل از او وجود ندارد و چیزی با او در دیمومیّتش (دایم و باقی بودنش) نیست، پس برای ما با اقرار عامه به معجزه این صفت، روشن شده است که چیزی قبل از خدا وجود ندارد و چیزی در بقای خدا، با او نیست و قول آنان که ادعا کردند که چیزی قبل از او یا با او وجود دارد، باطل می‌شود که اگر چیزی در بقای او با او باشد، نمی‌تواند خالق او باشد، زیرا که همچنان با او است. پس چگونه خالق چیزی که همچنان با او است باشد؟ اگر چیزی قبل از او بود، اول، آن شیء خواهد بود، نه این؛ و آن اول، سزاوارتر خواهد بود به این که آفریننده اول با او باشد.

سپس خدای تبارک و تعالی خویش را با نام‌هایی توصیف کرده است که خلق را دعوت کرده است که او را با آنها بخوانند، زیرا که خدا آنان را خلق کرد و آنان را بنده خویش ساخت و مورد آزمایش قرار داد. پس خود را سمیع، بصیر، قادر، ناطق، ظاهر، باطن، لطیف، خبیر، عزیز، حکیم، علیم و همانند آنها خوانده است. هنگامی که کینه توزان و تکذیب کنندگان آن نام‌ها را دیدند و از ما شنیدند که از خدای عز و جل خبر می‌دهیم که چیزی مانند او نیست و چیزی از خلق مانند او نیست، گفتند: به ما خبر بدهید، هنگامی که ادعا کردید که همانند و شبیهی برای خدا نیست، چگونه با او در اسمای حسنی شریک شدید و خود را با همه آنها نام گذاری کردید؟ این کار شما دلالت می‌کند بر این که شما در همه حالت‌های او مانند او هستید، یا در بعضی از آنها، و نه در بعضی دیگر، زیرا که نام‌های طیب، شما را جمع کرده است (در آن مشترک هستید).

در پاسخ به آنان گفته شده است: خدای تبارک و تعالی بر بندگان، بعضی از نام‌های خود را با اختلاف در معانی آنها واجب کرده است، چنان که یک اسم دو معنی مختلف را در خود جمع می‌کند و دلیل این (گفته) قول جایز و رایج نزد مردم است و آن همان است که خدا خلق را با آن مورد خطاب قرار داده است، پس بر حسب عقلشان با آنان سخن گفته است تا حجتی بر تباه کردن آن چه که تباه می‌کنند، بر آنان باشد. ممکن است به انسان: سگ، الاغ، گاو نر، شکر، علقمه و

اسد گفته شود و همه اینها بر حسب تفاوت‌ها و حالت‌هایش است و این نام‌ها بر حسب معانی اصلی آنها اطلاق نشده است، زیرا که انسان، شیر و سگ نیست، پس این معنا را درک کن. رحمت خدا بر تو باد.

و بی گمان، خداوند متعال، عالم نامیده می‌شود؛ البته نه به خاطر آن علم حادثی که توسط آن به اشیا علم پیدا کرده است و از این علم کمک گرفته است تا امور آینده‌اش را حفظ کند و در خلق مخلوقات خود و تباه کردن آن چه که از خلقش به فنا رسانده است، تأمل و عدم شتاب نشان دهد. بلکه منظور، اموری است که اگر به آن امور، علم نداشته باشد و این علم به او کمک نکند، جاهل و ضعیف خواهد بود. همچنان که علمای از مردم، به خاطر علم حادث، به عالم نام گذاری شدند (نام عالم بر آنها نهاده شده است)، چون نسبت به آن جاهل بودند و چه بسا علم به اشیا از آنها جدا شود و به حالت جهل برگردند. اما خداوند از این رو عالم خوانده شده است چون همه اشیاء را می‌داند و چیزی وجود ندارد که نسبت به آن بی اطلاع باشد، پس خالق و مخلوق در نام عالم شریک هستند و هر دو نام عالم را یدک می‌کشند، اما همان گونه که دیدی، معنای علم در آن دو متفاوت است.

پروردگار ما سمیع نام گذاری شده است، نه به خاطر داشتن سوراخی که به وسیله آن صدا را می‌شنود ولی به وسیله آن نمی‌بیند، چنان که ما با سوراخی که توسط آن می‌شنویم، نمی‌توانیم چیزی را ببینیم. خدا خبر داده است که چیزی از صداها بر او مخفی نیست، اما نه به آن شکل که ما نام گذاری شدیم (آن طور که به ما سمیع گفته می‌شود)، زیرا هر دو در نام سمیع مشترک هستیم، ولی معنا مختلف است. بینایی نیز چنین است، اما نه به وسیله سوراخی که توسط آن می‌بیند چنان که ما توسط سوراخی که در ما تعبیه شده است، می‌بینیم و نمی‌توانیم در کاری دیگر از آن استفاده کنیم. اما خداوند، بصیر و بینا است و این بصیرت با معنای بصیرتی که در انسان وجود دارد، برابر نیست. پس ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی).

او قائم است اما نه به معنی ایستادن و استوار بودن بر پا، آن هم با زحمت؛ چنان که اشیاء می‌ایستند، بلکه قائم است و خبر می‌دهد که حافظ است، مانند این که بگوییم: فلان شخص قائم به امر ما است (به عهده می‌گیرد) او خدا است که بر هر نفس بر حسب آن چه را انجام داده، قائم است. قائم در سخن مردم به معنای

باقی نیز هست و نیز قائم به معنای خبر دادن از کفایت و کافی بودن است مانند این گفته تو به فرد دیگر: نسبت به امر بنی فلان قیام کن، یعنی آنها را کفایت کن (امور آنها را به جای آنها انجام ده). این در حالی است که قائم در معنای انسانی به کسی گفته می‌شود که بر روی پا می‌ایستد. پس ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی).

اما لطیف بودن خداوند متعال، از این رو نیست که ضعیف و لاغر و کوچک است، بلکه از روی نفوذ در اشیاء و غیر ممکن بودن درک او است، مانند این که به شخصی بگویی: این امر لطیف‌تر و دقیقتر از آن است که بتوانم درکش کنم، و فلانی در روش خود لطیف شد. گفته او به شما خبر می‌دهد که عقل در درک او دچار ابهام شد و قابل دسترسی نیست و عمیق و لطیف شد و وهم و توهم نمی‌تواند او را درک کند، و خدا چنین است و چنان لطیف شده است که نمی‌توان با حد و حدودی آن را درک کرد، و یا آن را با توصیفی محدود کرد. و لطافت در نزد ما (مفهوم انسانی) عبارت از کوچکی و کمی است. بنابراین ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است.

اما (صفت) خبیر به این معنا است که چیزی از (علم) او خارج نمی‌شود و چیزی را جا نمی‌گذارد، اما نه برای تجربه و نه برای عبرت گرفتن از اشیاء تا تجربه و اعتبار، چیزی را به علم او بیفزاید به طوری که اگر نبود، به آنها علم پیدا نمی‌کرد. زیرا هر که چنین باشد، جاهل است و خدا همچنان نسبت به آن چه خلق می‌کند، خبیر و دانا است، ولی خبیر از مردم (در مفهوم انسانی) کسی است که از روی جهل طلب خبر می‌کند و یاد گیرنده است، بنابراین ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی).

اما در باره (نام) ظاهر باید گفت: به خدا، ظاهر گفته می‌شود، نه از بهر این که او بر اشیاء به وسیله سوار شدن بر آنها و یا نشستن بر آنها و صعود به قله آنها، ظاهر شده است، بلکه از این رو به او ظاهر گفته می‌شود که بر اشیاء غلبه و قدرت دارد؛ مانند این که کسی بگوید: بر دشمنانم ظاهر شدم (غلبه پیدا کردم)، و خدا مرا بر دشمنم ظاهر کرد (پیروز کرد) و از ظفر و پیروزی و غلبه، خبر می‌دهد. و چنین است ظهور خدا بر اشیاء.

وجه دیگر این است که او برای کسی که بخواهد، ظاهر است و چیزی بر او مخفی نیست و این که او تدبیر کننده تمامی مخلوقات است. پس کدام ظاهر، ظاهرتر و واضحتر از خدای تبارک و تعالی است؟! زیرا که تو هر جا بروی، مخلوقاتش را می‌یابی و آثار او در تو به اندازه‌ای است که تو را بی‌نیاز می‌کند. و کسی که از ما ظاهر است، کسی است که خود ظاهر است و با حد و حدودش معلوم است، بنابراین ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای این اسم، متفاوت است (اشتراک لفظی).

اما در باره (نام) باطن، باید گفت که معنی آن، نفوذ در باطن و درون آن به وسیله فرو رفتن در آن نیست. (این صفت) در مورد خدا به معنی نفوذ و فرو رفتن در اشیاء از لحاظ علم، حفظ و تدبیر است؛ مانند این که بگوییم: در «فلان شئ» فرو رفتم؛ یعنی نسبت به همه جزئیات آن آگاهی یافته‌ام و سر درونی‌اش را دانسته‌ام. باطن نزد ما چیزی است که مخفی و مستقر در شئ است. بنابراین ما در داشتن نام، مشترک هستیم، ولی معنای آن نام متفاوت است.

اما نام قاهر به معنای سیطره از طریق سعی و خستگی و چاره‌جویی و مدارا و توطئه نیست، چنان که بندگان یکدیگر را قهر می‌کنند (غلبه می‌کنند)، پس مقهور در میان آنان قاهر می‌گردد و قاهر به مقهور مبدل می‌شود. اما در مورد خدای تبارک و تعالی به این معنی است که همه مخلوقاتش ملازم خواری و ذلت هستند، آن هم نسبت به خالق خویش و این که کمتر می‌توانند چیزی را که خالق برای آنان خواسته است، منع کنند و حتی برای یک چشم به هم زدن از سیطره او خارج نمی‌شوند و چون که به ایشان بگوید: باش، می‌باشند (کُن فیَکُون). اما معنای قاهر در میان ما همان گونه است که بیان نموده و توصیف کردم. پس ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی). و چنین است همه نام‌ها و اگر چه نتوانستیم همه آنها را ذکر کرده و در این جا بیاوریم، اما کافی است از آن چه برایت ذکر کردیم، عبرت بگیری و خداوند تبارک و تعالی به ما و شما ارشاد و توفیق عنایت کند.[۱]

۶) ابن بابویه، از حسن بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب، نقل کرده است که گفت: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در باره این سخن خدای عز و

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۹۳، ح ۲.

جل: «لاَ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ»، فرمودند: توهمات دل‌ها نمی‌تواند او را درک کند، چه برسد به بینایی چشم‌ها؟![1]

۷) و از همو: از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن محمد بن سعید مولی بن هاشم، از منذر بن محمد، از علی بن اسماعیل میثمی، از اسماعیل بن فضل، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون این که آیا خدای تبارک و تعالی در روز معاد دیده می‌شود یا نه پرسیدم؟ فرمودند: سخت پاک و منزه باشد خدای عز و جل از این (ادعا). - ای ابن فضل! - چشم‌ها نمی‌توانند چیزی را درک کنند مگر آن چه رنگ و کیفیت دارد و خدا آفریننده همه رنگ‌ها و کیفیت‌ها است.[2]

۸) عیاشی: از ابو حمزه ثمالی، از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که گفت: از وی شنیدم که می‌گفت: خداوند با وحی محکم خویش توصیف نمی‌شود و پروردگار ما بزرگتر از این است که توصیف شود و چگونه آن که حدی برای آن نمی‌توان قائل شد، توصیف شود، در حالی که اوست که چشمان را درک می‌کند (و بر آنها سیطره دارد) «لاَ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ».[3]

۹) از اشعث بن حاتم، نقل شده است که می‌گوید: ذو الریاستین گفت: به امام علی علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، مرا در باره اختلاف مردم در رؤیت (خدا)، مطلع ساز؛ برخی از آنان می‌گویند: قابل رؤیت نیست. ایشان فرمودند: ای ابو العباس! هر که خدا را بر خلاف آن چه را که خدا خود را توصیف کرده است توصیف کند، بر خدا سخت افترا زده است، چرا که خدا می‌فرماید: «لاَ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ» و این بینایی‌ها با چشم‌ها نیست، بلکه چشم‌هایی است که در دل است. خدا نمی‌تواند مورد توهمات واقع شود و نمی‌توان کیفیت او را درک کرد.[4]

۱ـ امالی، ص ۳۳۴، ح ۲.
۲ـ امالی، ص ۳۳۴، ح ۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۷۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۷۸.

۱۰) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «قَدْ جَاءكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» می‌گوید: منظور کوری نفس است، چون مرتکب معاصی می‌شود. و در این، آیه پاسخی است بر جبریه‌ای که ادعا می‌کنند فعل و اکتساب ندارند.[۱]

۱۱) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ وَلِيَقُولُواْ دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» می‌گوید: قریش به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتند: اخباری را که برای ما می‌آوری، از علمای یهود یاد می‌گیری و آن را مورد بحث قرار می‌دهی.[۲]

۱۲) همو می‌گوید: سخن خدای تبارک و تعالی: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» منسوخ است با این فرموده خدای متعال: «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ»[۳]ـ[۴] [مشرکان را هر کجا یافتید بکشید].

۱۳) و نیز از وی: جبریون به این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا أَشْرَكُواْ» استدلال می‌کنند که ما همه کارها را با مشیت خدا انجام می‌دهیم و دخالتی در آن نداریم ، در حالی که آیه به آن معنا است که اگر خدا بخواهد، تمامی مردم را معصوم قرار دهد به طوری که کسی او را معصیت نکند، این کار را انجام می‌دهد، اما او به آنان امر و نهی کرد و نعمت‌هایی را ارزانی داشت که کاستی ها و نواقص آنان را مرتفع سازد و این همان حجت خدا بر آنان است (یعنی استطاعت)، تا سزاوار ثواب و عقاب باشند، و تا آن چه را خدا از تفضّل (لطف)، آمرزش، رحمت، بخشش و گذشت، گفته است، باور کنند.[۵]

وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿۱۰۸﴾ وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۹.
۳ـ توبه/۵.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۹.
۵ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۹.

لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَ اللهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لاَ يُؤْمِنُونَ (١٠٩) وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (١١٠) وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلاَئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (١١١)».

[و آنهایی را که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی (و) به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم؛ آن گاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و ایشان را از آن چه انجام می‌دادند، آگاه خواهد ساخت * و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید حتما بدان می‌گروند. بگو: معجزات تنها در اختیار خداست و شما چه می‌دانید که اگر (معجزه هم) بیاید باز ایمان نمی‌آورند * و دل‌ها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم (در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند) چنان که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند و آنان را رها می‌کنیم تا در طغیانشان سرگردان بمانند * و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان می‌فرستادیم و اگر مردگان با آنان به سخن می‌آمدند و هر چیزی را دسته دسته در برابر آنان گرد می‌آوردیم، باز هم ایمان نمی‌آوردند، جز این که خدا بخواهد؛ ولی بیشترشان نادانی می‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم نقل کرده است که پدرم این حدیث را از مَسعَده بن صَدَقَه، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام، روایت کرده است. وی می‌گوید: از وی در باره این فرموده پیامبر اکرم که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سئوال شد: همانا شرک نامحسوس‌تر از راه رفتن مورچه بر روی سنگ صاف و سیاه در شب تاریک است. ایشان فرمودند: مؤمنان آن چه را مشرکین به جز خدا عبادت می‌کردند، دشنام می‌دادند و مشرکان به آن چه مؤمنان می‌پرستیدند، بدگویی می‌کردند. پس خدا مؤمنین را از دشنام دادن به خدایانشان نهی کرد تا کفار، خدای مؤمنان را مورد دشنام قرار ندهند و بدین وسیله مؤمنان برای خدای عز و جل نادانسته شریک قائل نشوند. آن گاه فرمودند: «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ».[1]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از اسحاق بن موسی، نقل کرده است که گفت: از برادرم، از عمویم، از پدرم، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرد که فرمود: سه مجلس وجود دارد که خدا از آنها نفرت دارد و خشم خود را بر اهل آن مجالس می‌فرستد، پس با آنها همنشینی نکنید: مجلسی که در آن زبانی حضور دارد که در فتوایش دروغ می‌گوید؛ و مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه و ذکر ما کهنه و فرسوده است؛ و مجلسی که در آن کسانی باشند که (مردم را) از ما روی گردان می‌سازند، در حالی که تو می‌دانی.

ـ گفت:ـ سپس امام صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خدا را تلاوت کردند گویی که در دهان ایشان بود ـ یا گفت: در کف ایشان ـ : «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»، «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»[1] [و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می‌روند، از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند]، «وَلا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ»[2]ـ[3] [و برای آن چه زبان شما به دروغ می‌پردازد مگویید این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ ببندید].

۳) عیاشی: از عمر طَیالِسی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» پرسیدم. ـ گفت: ـ پس فرمود: ای عُمَر! آیا کسی را دیده‌ای که به خدا دشنام دهد؟ گفتم: خدا مرا فدای تو کند، چگونه ممکن است؟ فرمودند: هر که ولی خدا را دشنام دهد، خدا را دشنام داده است.[4]

۴) علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ» یعنی این که پس از مورد آزمایش قرار دادن آنان و ورود آنان به آن عمل. پس خدا این کار را به خویش نسبت داده است و دلیل این که آن (تزیین)،

۱ـ انعام/۶۸.

۲ـ نحل/۱۱۶.

۳ـ کافی، ج ۲، ص ۲۸۰، ح ۱۲.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۷۹.

به علت کار پیشین آنهاست، این سخن خدای عز و جل است: «ثُمَّ إِلَى رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» سپس قول آنان را یعنی قریش را چنین روایت کرده است: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا» پس خدای تبارک و تعالی فرمود: «قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَ اللّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءتْ لاَ يُؤْمِنُونَ» یعنی قریش.[1]

۵) و نیز وی می‌گوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ» می‌فرماید: دل‌های آنان را وارونه می‌کنیم به طوری که قسمت پایین دل‌هایشان بالا باشد و بینایی‌شان را کور می‌کنیم به طوری که نتوانند هدی (هدایت) را ببینند. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: بی گمان، اولین جهادی که به آن مکلف می‌شوید: جهاد با دست، سپس جهاد با زبان‌هایتان، سپس جهاد با قلب‌هایتان است. هر که قلبش معروفی را (کار نیکی) معروف نشناسد و منکری را (کار زشتی را) زشت نشمارد، قلبش وارونه می‌شود به طوری که پایین آن در بالا قرار گیرد، هیچ خیری را نمی‌پذیرد. «كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» یعنی در عالم ذَر و پیمان «وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» یعنی گمراه می‌شوند.[2]

۶) عیاشی: از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از ابو جعفر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ» تا آخر آیه فرمود: این فرموده خداوند: «كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» هنگامی بود که از آنان عهد و پیمان گرفت.[3]

۷) همچنین علی ابن ابراهیم می‌گوید: سپس خدا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت به آن چه در سینه‌هایشان بود، آگاه ساخت و این که آنان موافقند. و فرمود: «وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلآئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً» یعنی به طور آشکار «مَّا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللّهُ» و این نیز از جمله

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۰.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۰.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۸۰.

آیاتی است که جبریون به آن استدلال می‌کنند. و معنای این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللَّهُ» این است که: مگر این که آنان را به ایمان مجبور کند.[1]

«وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (۱۱۲) وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ (۱۱۳) أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۱۴)»

[و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم. بعضی از آنها به بعضی برای فریب (یکدیگر) سخنان آراسته القا می‌کنند و اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس آنان را با آن چه به دروغ می‌سازند واگذار * و (چنین مقرر شده است) تا دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند به آن (سخن باطل) بگراید و آن را بپسندند و تا این که آن چه را باید به دست بیاورند، به دست آورند * پس آیا داوری جز خدا جویم با این که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است و کسانی که کتاب (آسمانی) بدیشان داده‌ایم، می‌دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است پس تو از تردیدکنندگان مباش]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: خدا پیامبری را نفرستاد، مگر این که در امتش «شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ» یعنی این عبارت را به یکدیگر می‌گویند: به سخن پر زرق و برق از روی غروراً و تکبر ایمان نیاورید، چرا که آن وحی، دروغ است.[2]

۲) همو می‌گوید: از پدرم، از حسین بن سعید، از بعضی از محدثان خود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: خدا هیچ پیامبری را نفرستاده

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۰.

است، مگر این که در امتش دو شیطان وجود داشته باشد که او را آزار دهند و مردم را پس از او گمراه کنند. شیطان‌های نوح عبارت بودند از قیطفوص و خرام، و شیطان‌های ابراهیم، مکتل و رزام، و شیطان‌های موسی، سامری و مرعتیبا، و شیطان‌های عیسی، بولس و مرتیون، و شیطان‌های محمد صلی الله علیه و آله و سلم، حَبتر و زُرَیق بودند.[1]

۳) طبرسی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: شیطان‌ها در هنگام دیدار با یکدیگر، آن چه را موجب گمراهی مردم می‌گردد، به یکدیگر القا می‌کنند تا این که از یکدیگر یاد گیرند.[2]

۴) همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ» لتصغی إلیه: یعنی منافقان به سخن او گوش می‌دهند و با زبان خودشان می‌پذیرند، اما دل‌هایشان ایمان نمی‌آورد، «وَلِيَقْتَرِفُواْ» یعنی تا منتظرشوند «مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ» یعنی منتظرند. سپس گفت: «قُلْ» به آنان ای محمد! «أَفَغَيْرَ اللّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنَزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً» یعنی میان حق و باطل جدا می‌کند.[3]

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵) وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ (۱۱۶)»

[و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده‌ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست * و اگر از بیشتر کسانی که در (این سرزمین) می‌باشند، پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. آنان جز از گمان (خود) پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و تخمین نمی‌پردازند]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۰.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۴۰.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از عبدالله بن اسحاق علوی، از محمد بن زید رزامی، از محمد بن سلیمان دیلمی، از ابو حمزه، از ابو بصیر، نقل کرده است که گفت: حج را با ابو عبدالله علیه السلام گزاردیم، آن هم در سالی که فرزندش موسی علیه السلام در آن متولد شد. هنگامی که در (منطقه) اَبواء فرود آمدیم، ایشان سفره غذا را برای ما انداخت و هر گاه به اصحابش غذا می‌داد، به مقدار زیاد و با کیفیت خوب می‌داد.

گفت: ما در حال غذا خوردن بودیم که فرستاده حُمَیده از راه رسید. به وی عرض کرد: حمیده می‌گوید: من خویش را نشناختم و اگر زایمانم فرا برسد، من آن چه را می‌یافتم، می‌یابم و شما به من دستور دادید که پیش از شما این فرزندتان را نبینم (پیش از زایمان، شما را فرا خوانم). پس امام صادق علیه السلام برخاست و با آن فرستاده به راه افتاد و هنگامی که آن جا را ترک می‌کرد، اصحابش به او عرض کردند: خداوند تو را خوشحال کند و ما را فدای تو گرداند، حمیده برای تو چه زاییده است؟ فرمودند: خدا او را سالم نگهدارد، خدا پسری برای من ارزانی داشته است و او بهترین کسی است که خدای عز و جل آفریده است. حمیده در مورد او خبری را به من گفت که فکر می‌کرد من آن را نمی‌دانم، در حالی که بهتر از او می‌دانستم.

گفتم: قربانت گردم، حمیده چه خبری را به شما داده است؟ فرمودند: گفت هنگامی که این پسر متولد شد، دو دستش بر زمین و سرش رو به آسمان بود. من به او خبر دادم که این عمل، نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نشانه وصی پس از اوست.

گفتم: قربانت گردم، این (نشانه) چه ارتباطی با نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه وصی پس از او دارد؟ به من فرمودند: در شبی که نطفه جدم منعقد شد، فرشته‌ای برای پدر جدم جامی را آورد که در آن شرابی رقیق‌تر از آب، نرمتر از کره، شیرین‌تر از عسل، خنک‌تر از یخ و سفیدتر از شیر بود. به او نوشاند و به او دستور جماع (نزدیکی) را داد. ایشان برخاستند و جماع را انجام دادند، سپس نطفه و عُلقه جدم منعقد شد. همان شبی که نطفه پدرم منعقد شد، فرشته نزد جدم آمد و به جدم (همان جام) را که به جد پدرم نوشانیده بود، نوشاند و همان دستور را به وی داد. پس برخاستند و عمل جماع را انجام دادند و نطفه و علقه پدرم منعقد شد.

همان شبی که نطفه من منعقد شد، فرشته‌ای به پیش پدرم آمد و همان جام را که به آنان نوشانیده بود، نوشاند و همان دستور را به وی داد. پس ایشان از جا بلند شدند و عمل جماع را انجام دادند و نطفه و علقه من منعقد شد. همان شبی که نطفه پسرم منعقد شد، فرشته‌ای مانند فرشته‌ای که پیش آنان آمده بود نزد من آمد. پس همان کار را برای من انجام داد که برای آنان انجام داده بود. پس بلند شدم و خدای من می‌داند که من خوشحالم به آن چه خدا به من می‌دهد. پس عمل جماع را انجام دادم و این پسرم به وجود آمد و در برابر شما است و به خدا قسم که او امام شما پس از من است.

نطفه امام از آن چه که به تو گفتم تشکیل شده است و هر گاه نطفه به مدت چهار ماه در رحم قرار می‌گیرد و روح در آن ایجاد می‌شود، خداوند تبارک و تعالی فرشته‌ای را می‌فرستد که حَیَوان نام دارد که پس بر روی بازوی راستش این آیه را نوشته است: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَ مُبَدِّلِ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» و هنگامی که از شکم مادرش بیرون می‌آید، دو دستش بر روی زمین، و سرش به سوی آسمان قرار دارد. بالا بردن سرش به سوی آسمان از این رو است که ندا دهنده‌ای از وسط عرش از جانب پروردگار عزت از افق برین با نامش و نام پدرش ندا می‌دهد و می‌گوید: ای فلانی پسر فلانی، ثابت و پایدار می‌شوی و به خاطر هدف بزرگی که تو را برای آن آفریده‌ام، تو برگزیده من از مخلوقات من هستی و جایگاه راز من و محرم علم من و امین من در وحی‌ام و خلیفه من در زمین هستی و رحمتم را برای تو و برای کسانی که از تو پیروی می‌کنند، واجب کردم و بهشتم را به آنان بخشیدم و ایشان را در جوار خویش سکنی دادم. قسم به عزت و جلالم، بر کسانی که با تو دشمنی کنند، شدیدترین عذابم را نازل می‌کنم، حتی اگر رزق و روزیم را برای او در دنیا گسترش بدهم. هر گاه که صدا ـ صدای کسی که ندا می‌دهد ـ باز ایستاد، به او جواب می‌دهد، در حالی که دست‌هایش را بر روی زمین گذاشته است و سرش را به طرف آسمان بالا برده است و می‌گوید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»[1] [گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و دانشوران (نیز گواهی می‌دهند که) جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی

۱ـ عمران/۱۸.

نیست] ـ فرمود: ـ پس هرگاه آن (آیه را) گفت، خدا علم اول و علم آخر را به او می‌دهد، و شایسته دیدار روح در شب قدر می‌شود. گفتم: قربانت گردم، مگر روح جبرئیل نیست؟ فرمودند: روح بزرگتر از جبرئیل است. جبرئیل از فرشتگان است ولی روح مخلوقی بزرگتر از فرشتگان است، مگر خدای تبارک و تعالی نمی‌فرماید که: «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ»؟[1] [در آن [شب] فرشتگان با روح].

مانند این حدیث از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن حسن، از مختار بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر روایت شده است.[2]

۲) و نیز از محمد بن یعقوب: از از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از حسن بن راشد، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: خداوند تبارک و تعالی هرگاه قصد داشته باشد امام را بیافریند، به یکی از فرشتگان دستور می‌دهد که جرعه‌ای از آب از زیر عرش بردارد، آن را به پدرش می‌نوشاند و از آن (آب) امام آفریده می‌شود. او به مدت چهل روز و یک شب در شکم مادرش باقی می‌ماند و صدا را نمی‌شنود، سپس سخن را می‌شنود. و چون متولد شود، خدا آن فرشته را می‌فرستد و میان چشم‌هایش (این آیه) را می‌نویسد: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلاً لاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پس هر گاه امامی که قبل از او بوده است رحلت کند، برای او مناره‌ای از نور برافراشته می‌شود و به وسیله آن اعمال بندگان را می‌بیند و از همین روست که خدا بر خلقش احتجاج می‌کند (چرا که حجت را بر آنان تمام کرده است).[3]

۳) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از یونس ابن ظبیان، نقل کرده است که گفت، از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: خدای عز و جل هرگاه بخواهد امام را از امام خلق کند، فرشته‌ای را می‌فرستد و این فرشته جرعه‌ای از آب زیر عرش بر می‌دارد. سپس آن را در امام قرار می‌دهد ـ یا گفت: می‌دهد ـ و امام آن را می‌نوشد و به مدت چهل

۱ـ قدر/۴.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۲.

روز در رحم باقی می‌ماند در حالی که سخن را نمی‌شنود، سپس سخن را می‌شنود. پس هر گاه که مادرش او را زایید، خدا آن فرشته را که آن جرعه را برداشته بود، می‌فرستد و بر روی بازوی راستش (این آیه را) می‌نویسد: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ» پس هر گاه به این امر قیام کرد، خدا در هر شهری مناره‌ای برای او برافراشته می‌سازد که به وسیله آن اعمال بندگان را نظاره کند.[1]

۴) و از همو: از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن محجوب، از ربیع بن محمد مسلی، از محمد بن مروان، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: امام در شکم مادرش می‌شنود و هرگاه که متولد شد میان شانه‌هایش این (آیه) نوشته می‌شود: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» هرگاه که امر (مقام امامت) به وی واگذار گردید، خدا برای او ستونی از نور قرار می‌دهد که با آن اعمال اهل هر شهر را نظاره می‌کند.[2]

۵) و از همو: از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن دَرّاج، نقل شده است که گفت: بیش از یک نفر از اصحاب ما روایت کردند که می‌گفتند: در باره امام سخن نگویید، زیرا که امام سخن را می‌شنود در حالی که در شکم مادرش قرار دارد. هر گاه که او را زایید، فرشته میان چشم‌هایش (این آیه را) می‌نویسد: «وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»، و هنگامی که امر (امامت را) به عهده گرفت، در هر شهر مناره‌ای از نور برای او برافراشته می‌شود که از آن اعمال بندگان را نظاره می‌کند.[3]

۶) و از همو: از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد خالد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از محمد بن مروان، نقل شده است که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام این آیه را این چنین تلاوت فرمودند: «وَتَمَّتْ کَلِمَةَ رَبِّکَ الحُسنی صِدْقًا وَعَدْلاً» پس گفتم: قربانت گردم، آن را (به این صورت) می‌خوانیم: «وَتَمَّتْ کَلِمَتَة رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً» پس فرمودند: همانا در این آیه، کلمه حُسنی وجود دارد.[4]

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۴.
۳ـ کافی، ج ۸، ص ۲۰۵، ح ۶.
۴- کافی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۲۴۹.

۷) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم این حدیث را برای من از پدرم، از ابن ابو عمیر، از ابن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر گاه خدا امام را در شکم مادرش می‌آفریند، بر روی بازوی راستش (این آیه) نوشته می‌شود «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».[1]

۸) و از همو، روایت شده است که پدرم این حدیث را برای من از حمید بن شعیب، از حسن بن راشد، نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه خدا (بخواهد) امام را خلق کند، جرعه‌ای از زیر عرش از آب ابرهای (پر باران) بر می‌دارد و آن را به یکی از فرشتگان می‌دهد. او به پدرش می‌نوشاند و (از آن آب) امام آفریده می‌شود و هنگامی که به دنیا می‌آید، خدا آن نوشته را برای امام می‌فرستد و میان چشم‌هایش (این آیه را) می‌نویسد: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پس هر گاه که آن امامی که قبل از او بوده است رحلت کرد، برای وی مناره‌ای برافراشته می‌شود که توسط آن اعمال بندگان را نظاره کند، و از این رو (خدا) به وسیله او بر خلقش اتمام حجت می‌کند.[2]

۹) عیاشی از یونس بن ظبیان نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام این (حدیث) را شنیدم: هر گاه خدا بخواهد امامی از امام متولد شود و به وجود آید، هفت برگ از بهشت برای وی آورده می‌شود و آنها را قبل از جماع می‌خورد ـ فرمودند: ـ زمانی که نطفه‌اش در رحم بسته می‌شود، سخنان را در شکم مادرش می‌شنود و هنگامی که او را می‌زاید، ستونی از نور برای وی میان آسمان و زمین برافراشته می‌شود، «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً». امام صادق علیه السلام فرمودند: وَشّاء هنگامی که این حدیث روایت شد، گفت: (این حدیث) را از من روایت نکنید.[3]

۱۰) از یونس بن ظبیان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هنگامی که خدا می‌خواهد روح امامی را بگیرد و امام دیگری را پس از وی بیافریند، قطره‌ای را از زیر عرش به زمین فرود می‌آورد و آن را بر روی

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۱.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۸۱.

ثمره‌ای ـ یا یکی از حبوبات ـ می‌اندازد. فرمودند: خدا از آن قطره، نطفه‌ای در صلب خلق می‌کند، سپس آن نطفه به رحم منتقل می‌شود و چهل روز در آن می‌ماند و پس از گذشت این چهل روز، صداها را می‌شنود و پس از چهار ماه بر روی بازوی راستش این آیه نوشته می‌شود: «وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَ مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» و هرگاه پای بر زمین بگذارد، حکمت نصیب وی می‌گردد و به بردباری و متانت زینت داده می‌شود و جامه هیبت و شکوه بر تن او پوشانده می‌شود و برای او چراغی از نور قرار داده می‌شود که به وسیله آن (درون انسان‌ها را) می‌شناسد و اعمال بندگان را می‌بیند.[1]

۱۱) همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: خدای عز و جل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَإِن تُطِعْ أَکْثَرَ مَن فِی الأَرْضِ یُضِلُّوکَ عَن سَبِیلِ اللّهِ» یعنی تو را در مورد امام، سرگردان می‌کنند، زیرا که آنان در مورد او اختلاف دارند «إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ یَخْرُصُونَ» یعنی بدون علم و از روی حدس و گمان سخن می‌گویند.[2]

﴿فَکُلُوا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ إِن کُنتُم بِآیَاتِهِ مُؤْمِنِینَ (۱۱۸) وَمَا لَکُمْ أَلاَّ تَأْکُلُوا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَکُم مَّا حَرَّمَ عَلَیْکُمْ إِلاَّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ وَإِنَّ کَثِیرًا لَّیُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ (۱۱۹) وَذَرُوا ظَاهِرَ الإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِینَ یَکْسِبُونَ الإِثْمَ سَیُجْزَوْنَ بِمَا کَانُوا یَقْتَرِفُونَ (۱۲۰) وَلاَ تَأْکُلُوا مِمَّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَى أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّکُمْ لَمُشْرِکُونَ (۱۲۱)﴾.

[پس اگر به آیات او ایمان دارید، از آن چه نام خدا (به هنگام ذبح) بر آن برده شده است بخورید * و شما را چه شده است که از آن چه نام خدا بر آن برده شده است نمی‌خورید، با این که (خدا) آن چه را بر شما حرام کرده، جز آن چه بدان ناچار

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۸۲.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۱.

شده‌اید برای شما به تفصیل بیان نموده است و به راستی بسیاری (از مردم دیگران را) از روی نادانی با هوس‌های خود گمراه می‌کنند. آری پروردگار تو به (حال) تجاوزکاران داناتر است * و گناه آشکار و پنهان را رها کنید. زیرا کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، به زودی در برابر آن چه به دست می‌آوردند، کیفر خواهند یافت * و از آن چه نام خدا بر آن برده نشده است، مخورید؛ چرا که آن قطعا نافرمانی است و در حقیقت، شیطان‌ها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند و اگر اطاعتشان کنید، قطعا شما هم مشرکید]

۱) عیاشی از عمر بن حنظله، نقل کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ» روایت کرده است که: و اما (در باره مجوس باید گفت که) مجوس از اهل کتاب نیستند و اما یهودیان و مسیحیان، اگر بسمله (بسم الله الرحمن الرحیم) بگویند، اشکالی ندارد.[1]

۲) از محمد بن مسلم، نقل شده است که گفت: از او در باره مردی که حیوان را ذبح می‌کند و لا اله الا الله می‌گوید، یا تسبیح، یا تکبیر می‌گوید پرسیدم و ایشان فرمودند: همه این (واژگان) از نام‌های خدا است.[2]

۳) از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره حیوانی که به دست زن و پسربچه ذبح می‌شود، پرسیدم که آیا می‌توان آن را خورد؟ فرمودند: بلی، اگر زن مسلمان باشد و نام خدا را بر زبان آورد، ذبیحه وی حلال است و اگر پسر بچه، توانایی ذبح کردن را دارد و نام خدا را بر زبان آورد، ذبیحه وی حلال است و اگر مرد مسلمان باشد، اما فراموش کند بسم‌الله بگوید، خوردن (حیوانی را که ذبح شده است) در صورت عدم شک در او، اشکالی ندارد.[3]

۴) از حمران، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره حیوان ذبح شده توسط ناصبی و یهودی چنین می‌فرمایند: تا نام خدا از او را

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۸۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۸۴.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۸۵.

نشنیده‌ای، از ذبیحه او نخور، مگر این سخن خدای تبارک و تعالی را نشنیده‌ای که فرمود: «وَلاَ تَأْكُلُواْ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ».[1]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: «فَكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» گفت: از حیوانات ذبح شده. سپس گفت: «وَمَا لَكُمْ أَلاَّ تَأْكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ» یعنی برای شما تبیین کرد «إِلاَّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيراً لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ».

و نیز می‌گوید: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَذَرُواْ ظَاهِرَ الإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُواْ يَقْتَرِفُونَ»، یعنی منظور از ظاهر گناه، معصیت‌ها است و منظور از باطن یعنی شرک و شک در دل. و این سخن خدای تبارک و تعالی «بِمَا كَانُواْ يَقْتَرِفُونَ» یعنی انجام می‌دادند.[2]

۶) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ تَأْكُلُواْ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» منظور، حیوانات کشته شده توسط یهودیان و مسیحیان است و آن چه بر طبق (احکام) اسلام ذبح نشود. سپس می‌گوید: «وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَآئِهِمْ» یعنی وحی دروغ و فسق و فجور به اولیای آنان از انسان‌ها و آنان که از آنان اطاعت می‌کنند «لِيُجَادِلُوكُمْ» یعنی تا با شما نزاع کنند. «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ».[3]

۷) عیاشی: از داود بن فرقد، نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، قربانت گردم، من در کنار قبری نماز می‌خواندم که ناگهان مردی از پشت سرم گفت: «أَتُرِيدُونَ أَن تَهْدُواْ مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ»[4] [آیا می‌خواهید کسی را که خدا در گمراهی‌اش وا نهاده است به راه آورید] «وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُواْ»[5] [با این که خدا آنان را به (سزای) آن چه انجام داده‌اند سرنگون کرده است]. گفت: به او رو کردم ـ پس از این که این آیه را برای من تأویل کرد و من نمی‌دانم چه کسی بود ـ و من می‌گفتم: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۸۶.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۲.
۴ـ نساء/۸۸.
۵ـ نساء/۸۸.

أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» که ناگهان (متوجه شدم) که وی هارون بن سعد است.[1] ـ گفت:ـ امام صادق علیه السلام خندیدند و سپس فرمودند: پس به خواست خدا، تو درست پاسخ دادی ـ یا فرمودند: سخن درستی گفتی ـ [2]

«أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۱۲۳) وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِندَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (۱۲۴)»

[آیا کسی که مرده(دل) بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی-هاست و از آن بیرون آمدنی نیست. این گونه برای کافران آن چه انجام می‌دادند، زینت داده شده است * و بدین گونه در هر شهری گناهکاران بزرگش را می‌گماریم تا در آن به نیرنگ پردازند (ولی) آنان جز به خودشان نیرنگ نمی‌زنند و درک نمی‌کنند * و چون آیتی برایشان بیاید، می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا این که نظیر آن چه به فرستادگان خدا داده شده است به ما (نیز) داده شود. خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به (سزای) آن که نیرنگ می‌کردند، در پیشگاه خدا خواری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از برید، نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» چنین فرمودند: مرده‌ای که چیزی را نمی‌داند

۱ـ هارون بن سعد عجلی کوفی، زیدی بود. بنگرید به «معجم رجال حدیث، ج ۷، ص ۱۱۵و ج ۱۹، ص ۲۲۶».

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۵، ح ۸۷.

«نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» یعنی امامی که به آن اقتدا می‌کند «كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» ـ فرمودند: ـ کسی که امام را نمی‌شناسد.[1]

۲) و علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» می‌گوید: یعنی نسبت به حق و ولایت نادان است، پس او را به آن هدایت کردیم «وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» نور یعنی ولایت «كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» یعنی در ولایت کسانی دیگر غیر از امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد «كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ».[2]

۳) عیاشی: از بُرَید عِجلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»، فرمودند: میّت: کسی است این مقام [امامت] را نمی‌شناسد ـ فرمودند: ـ آیا می‌دانی «میّتاً» یعنی چه؟ گفت: گفتم: قربانت گردم، خیر. فرمودند: میّت: کسی است که چیزی را نمی‌داند «فَأَحْيَيْنَاهُ» با این امر «وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» ـ فرمودند: ـ مانند این مردمی که امام را نمی‌شناسند.[3]

۴) و در روایتی دیگر، از برید عجلی، نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» پرسیدم. فرمودند: میّت: کسی است که این مقام را نمی‌شناسد، یعنی این امر را «وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً» یعنی امامی که به او اقتدا می‌کند، یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام، گفتم: پس این سخن خداوند: «كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» یعنی چه؟ فرمودند (در حالی که با دستش اشاره می‌کرد): این مردمی که چیزی را نمی‌دانند.[4]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجَرِمِيهَا» یعنی رؤسا (رئیسان) «لِيَمْكُرُواْ فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلاَّ بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» یعنی خود مکر و توطئه می‌کنند، زیرا که خدا آنان را به سبب (این مکر) شکنجه می‌دهد «وَإِذَا جَاءتْهُمْ آيَةٌ قَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۱۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۲.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۵، ح ۸۸.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۵، ح ۸۹.

أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ» ـ گفت:ـ اکابر (رؤسا) گفتند: ما ایمان نمی‌آوریم مگر این که مانند پیامبران وحی و کلام خدا بر ما نازل شود. خدای تبارک و تعالی فرمود: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُواْ يَمْكُرُونَ» یعنی خدا را در نهان معصیت می‌کنند.[1]

۶) عیاشی: از صفوان، از ابن سنان، نقل کرده است که گفت: از وی شنیدم که می فرمود: شما سزاوارترین مردم به ورع و پارسایی هستید؛ از بیماران عیادت کنید و جنازه‌ها را تشییع کنید. مردم به فلان جا و فلان جا رفتند، اما شما به جایی رفتید که خدا رفته است، «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».[2]

﴿فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاء كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ (۱۲۵) وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶) لَهُمْ دَارُ السَّلاَمِ عِندَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (۱۲۷) وَيَوْمَ يِحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُم مِّنَ الإِنسِ وَقَالَ أَوْلِيَآؤُهُم مِّنَ الإِنسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِيَ أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلاَّ مَا شَاء اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۲۸) وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ (۱۲۹) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُواْ شَهِدْنَا عَلَى أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُواْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَافِرِينَ (۱۳۰) ذَلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ (۱۳۱) وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُواْ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۳۲) وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِن بَعْدِكُم مَّا يَشَاء كَمَآ أَنشَأَكُم مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ (۱۳۳) إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لآتٍ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ (۱۳۴)﴾

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۵، ح ۹۰.

[کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند. چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد * و راه راست پروردگارت همین است. ما آیات (خود) را برای گروهی که پند می‌گیرند به روشنی بیان نموده‌ایم * برای آنان نزد پروردگارشان سرای عافیت است و به (پاداش) آن چه انجام می‌دادند، او یارشان خواهد بود * و (یاد کن) روزی را که همه آنان را گرد می‌آورد (و می‌فرماید) ای گروه جنیان! از آدمیان (پیروان) فراوان یافتید و هواخواهان آنها از (نوع) انسان می‌گویند: پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم. (خدا) می‌فرماید: جایگاه شما آتش است در آن ماندگار خواهید بود، مگر آن چه را خدا بخواهد (که خود تخفیف دهد) آری پروردگار تو حکیم داناست * و این گونه برخی از ستمکاران را به (کیفر) آن چه به دست می‌آوردند، سرپرست برخی دیگر می‌گردانیم * ای گروه جن و انس! آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از دیدار این روزتان به شما هشدار دهند؟ گفتند ما به زیان خود گواهی دهیم (که آری آمدند) و زندگی دنیا فریبشان داد و بر ضد خود گواهی دادند که آنان کافر بوده‌اند * این (اتمام حجت) بدان سبب است که پروردگار تو هیچ گاه شهرها را به ستم نابوده نکرده، در حالی که مردم آن غافل باشند * و برای هر یک (از این دو گروه) از آن چه انجام داده‌اند (در جزا) مراتبی خواهد بود و پروردگارت از آن چه می‌کنند غافل نیست * و پروردگار تو بی‌نیاز و رحمتگر است. اگر بخواهد شما را می‌برد و پس از شما هر که را بخواهد جانشین (شما) می‌کند. همچنان که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورده است * قطعا آن چه به شما وعده داده می‌شود، آمدنی است و شما درمانده کنندگان (خدا) نیستید]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از محمد بن حمران، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: هر گاه خدای عز و جل خیری را برای بنده خود بخواهد، نقطه‌ای از نور در قلبش قرار می‌دهد و گوش دلش را باز می‌کند و فرشته‌ای را برای او می‌گمارد که او را (به راه راست) هدایت می‌کند و هر گاه بدی را برای بنده‌ای

بخواهد، نقطه‌ای سیاه در دلش ایجاد می‌کند و گوش دلش را مسدود می‌کند و شیطانی را بر او می‌گمارد که او را گمراه کند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاء».[1]

و این حدیث را ابن بابویه نیز در «توحید» از پدرش از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش با بقیه سند و متن روایت کرده است.[2]

۲) و از همو: از بعضی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: به درستی که دل در درون انسان به تکاپو می‌افتد تا حق را بیابد، پس هرگاه که آن را یافت، آرامش گیرد. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: «فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاء».[3]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از فضاله، از ابو مغرا، از ابو بصیر، از خیثمه عبدالرحمن جعفی نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: همانا دل، تا زمانی که حق را نیافته است از جایگاه خود بیرون افتاده و به طرف حنجره وارونه می‌شود، اما آن گاه که حق را بیابد، آرامش می‌گیرد. سپس انگشتان خویش را جمع کرده و این آیه را خواندند: «فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَ مَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا».[4]

۴) ابن بابویه می‌گوید: عبدالواحد بن محمد بن عَبدوُس عطار در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دو، این حدیث را برای ما روایت کرد و گفت: علی بن محمد بن قُتیبه، از حمدان بن سلیمان نیشابوری برای من نقل کرد که از علی بن موسی الرضا علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل سئوال کردم: « فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ» و ایشان فرمودند: کسی را که خدا می‌خواهد او را با ایمان خویش در دنیا به سوی بهشت و خانه کرامت خود در آخرت هدایت کند،

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۲.
۲ـ توحید، ص ۴۱۵، ح ۱۴.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۵.
۴ـ محاسن، ص ۲۰۲، ح ۴۱.

سینه وی را برای تسلیم به خدا و اعتماد بر او و اطمینان به پاداشی که وعده داده است، می‌گشاید تا این که او (به خدای خویش) اطمینان پیدا کرده و آرامش یابد. و هر که را که می‌خواهد به خاطر کفری که به خدا ورزیده و معصیت وی را در دنیا مرتکب شده است، از بهشت خویش و خانه کرامتش در آخرت گمراه سازد، سینه‌اش را تنگ می‌کند تا این که در کفر خود شک کند و قلبش در نتیجه اعتقادش مضطرب و پریشان شود تا این به این حالت درآید که: «**كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ**».[1]

۵) و از همو نقل شده است که گفت: از پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی فضال، از ثعلبة بن میمون، از زراره، از عبدالخالق بن عبد ربه نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «**وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ**» پرسیدم و ایشان فرمودند: گاه سینه ممکن است تنگ باشد، ولی دارای روزنه‌ای باشد که توسط آن بشنود و ببیند و حَرَج یعنی دلی که سربسته است و دریچه‌ای در آن وجود ندارد که به وسیله آن صداها را بشنود و اشیاء را ببیند.[2]

۶) عیاشی: از ابو جمیله، از عبدالله بن ابو جعفر علیه السلام،[3] از برادرش امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: به راستی که قلب در درون انسان، اضطراب و نگرانی از خود نشان می‌دهد و در جستجوی حق است، اگر به آن رسید، آرامش می‌گیرد. سپس این آیه را خواندند: «**فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ**».[4]

۷) از سلیمان بن خالد نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: خدا هر گاه خیری را برای بنده‌ای بخواهد، در قلبش نقطه‌ای

۱ـ معانی الاخبار، ص ۱۴۵، ح ۲.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۱۴۵، ح ۱.
۳. عبدالله فرزند امام محمد باقر علیه السلام، از اصحاب برادرش امام صادق علیه السلام شناخته شده است و از راویان احادیث او است و ابو جمیله مُفَضَّل بن صالح از وی روایت کرده است. بنگرید به: «معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۸۶ و ۳۱۰».
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۹۲.

سفید ایجاد می‌کند و گوش‌های قلبش را می‌گشاید و فرشته‌ای را بر وی می‌گمارد که او را هدایت کند و هرگاه برای بنده خویش، بدی را اراده کند، نقطه ای سیاه در قلبش ایجاد می‌کند و گوش‌های قلبش را می‌بندد و شیطانی را بر وی می‌گمارد که او را گمراه کند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ».[1]

این حدیث را سلیمان بن خالد، از آن حضرت چنین روایت کرده است: «نقطه‌ای از نور» و نگفته است: «نقطه‌ای سفید».

۸) از ابو بصیر از خیثمه نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: همانا دل، تا زمانی که حق را نیافته است از جایگاه خود بیرون افتاده و به طرف حنجره‌اش وارونه می‌شود، اما آن گاه که حق را بیابد، آرامش می‌گیرد. سپس انگشت‌هایش را به هم بسته و این آیه را خواندند: «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا».[2]

۹) و از همو نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام به موسی بن أشیَم[3] فرمود: آیا می‌دانی حَرَج چیست؟ گفت: خیر. پس انگشتان دستش را به هم بست و فرمود: مانند چیز سربسته است که هیچ چیزی وارد آن نمی‌شود و از آن خارج نمی‌شود.[4]

۱۰) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «کَذَلِکَ یَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ» فرمودند: (رجس) یعنی شک.[5]

۱۱) و در کتاب «اختصاص»: از محمد بن عیسی بن عبید، از نضر بن سوید، از علی بن ابو صامت، از ادیم بن حُرّ نقل شده است که گفت: موسی ابن اشیم از امام صادق علیه السلام (در حالی که من حاضر بودم) در باره آیه‌ای از کتاب خدا

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۹۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۹۴.
۳ـ موسی بن اشیم از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود، سپس در مذهب خَطّابیه درآمد، و به ابو الخَطّاب پیوست. بنگر: معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۱۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۹۴.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۹۵.

پرسید. ایشان پاسخ دادند و هنوز از این مجلس خارج نشده بود که مردی آمد و در مورد همان آیه سئوال کرد و پاسخی به او دادند برخلاف پاسخی که به موسی بن اشیم گفته بودند، بود. سپس ابن اشیم گفت: از این پاسخ‌های ضد و نقیض، سخت به شک افتادم گویی که قلبم با چاقو تکه تکه می‌شد و عرض کردم: ما از ابو قتاده در شام جدا شدیم در حالی که حتی در یک حرف مثلاً واو و مشابه آن، دچار اشتباه نمی‌شد، و اکنون نزد کسی آمده‌ایم که مرتکب این همه اشتباهات می‌شود؟!

من در این حال بودم که مردی دیگر نزد وی آمد و در باره همان آیه از ایشان پرسید. پاسخی را دادند غیر از پاسخی که به من داده بودند و برخلاف پاسخی که به مرد بعد از من دادند. سپس از من فاصله گرفتند و من متوجه شدم که این کار را عمداً انجام دادند. چیزی با خودم می‌گفتم و امام صادق علیه السلام به من رو کردند و فرمودند: ای ابن اشیم! فلان کار و فلان کار را انجام نده. منظور امام چیزی بود که به خود گفته بودم. آن گاه فرمودند: ای ابن اشیم! خدا به سلیمان بن داود، صلاحیت داده و گفته است: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[1] [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی‌شمار ببخش یا نگاه دار] و به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم اختیار داد و فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[2] [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید] پس اختیاری را که به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم داد، به ما نیز داده است: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» ای ابن اشیم! آیا می‌دانی حَرَج چیست؟ گفتم: خیر، پس در حالی که انگشت‌هایشان را به هم بستند، فرمودند: آن (حرج) عبارت است از شئ سربسته‌ای که چیزی از آن بیرون نمی‌آید و چیزی وارد آن نمی‌شود.[3]

۱۲) و نیز علی ابن ابراهیم در تفسیر خود می‌گوید: حَرَج: چیزی است که راه ورود ندارد و ضَيِّق: چیزی است که راه ورود تنگی دارد، گویی که به زحمت به طرف آسمان صعود می‌کند. گفت: مانند درختی که دور آن درخت‌های بسیاری

۱ـ ص/۳۹.

۲ـ حشر/۷.

۳ـ اختصاص، ص ۳۳۰.

است و نمی‌تواند شاخه‌هایش را به این طرف و آن طرف دراز کند، پس به طرف آسمان بالا می‌رود و به آن جرجه گویند.[1]

۱۳) همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَهَـٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا» یعنی: راه روشن «قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» و این سخن خدای عز و جل: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِندَ رَبِّهِمْ» یعنی در بهشت، و سلام: امنیت، عافیت و خوشحالی است.

و ان شاء الله توضیحات بیشتری در هنگام تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «وَاللَّهُ يَدْعُوَ إِلَى دَارِ السَّلَامِ»[2] [و خدا (شما را) به سرای سلامت فرا می‌خواند] در سوره یونس، خواهد آمد.

سپس فرمود: «وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» یعنی خدای عز و جل ولیّ آنان است؛ یعنی به آنان سزاوارتر است. و در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَيَوْمَ يِحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُم مِّنَ الإِنسِ وَقَالَ أَوْلِيَآؤُهُم مِّنَ الإِنسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ» فرمود: هر که قومی را دوست داشته باشد، از آنان است، حتی اگر از سنخ آنان نباشد. فرمود: این سخن خدای عز و جل: «رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِيَ أَجَّلْتَ لَنَا» یعنی: قیامت. و در باره این سخن خدای تبارکً و تعالی: «وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ» فرمود: هر که را که اولیای آنان را دوست بدارد (و از آنان پیروی و اطاعت کند)، سرپرست آنان می‌کنیم (ولایت می‌دهیم)؛ پس در روز قیامت در کنار آنان قرار می‌گیرند.[3]

۱۴) محمد بن یعقوب: از محمد بن عیسی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند: خدا هیچ گاه از ظالم انتقام نمی‌گیرد، مگر به وسیله انتقام از ظالمی دیگر و این همان فرموده خدای عز و جل است: «وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا».[4]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۲.
۲ـ یونس/۲۵.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۲.
۴ـ کافی، ج ۲، ص ۲۵۱، ح ۱۹.

۱۵) و علی بن ابراهیم می‌گوید: خدای عز و جل استدلالی را بر علیه جن و انس در روز قیامت ذکر کرده و می‌فرماید: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَـذَا قَالُواْ شَهِدْنَا عَلَى أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُواْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَافِرِينَ».

و نیز علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای عز و جل: «ذَلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ» یعنی به کسی ظلم نمی‌کند، مگر پس از این که آن چه را به آنان می‌فرستد بیان کند و اگر ایمان نیاورند، هلاک می‌شوند. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُواْ» یعنی آنان را بر حسب اعمالشان درجاتی است «وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ». و این سخن خدای عز و جل: «إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لآتٍ» یعنی: (غافل نیست) از قیامت و پاداش و کیفر «وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ».[1]

«وَجَعَلُواْ لِلّهِ مِمِّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالأَنْعَامِ نَصِيباً فَقَالُواْ هَـذَا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَـذَا لِشُرَكَآئِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلاَ يَصِلُ إِلَى اللّهِ وَمَا كَانَ لِلّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَآئِهِمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ» (۱۳۶)

[و (مشرکان) برای خدا از آن چه از کشت و دام‌ها که آفریده است سهمی گذاشتند و به پندار خودشان گفتند: این ویژه خداست و این ویژه بتان ما. پس آن چه خاص بتانشان بود به خدا نمی‌رسید، (ولی) آن چه خاص خدا بود به بتانشان می‌رسید. چه بد داوری می‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: عرب‌ها هر گاه چیزی را می‌کاشتند، می گفتند: این برای خداست، و این برای خدایان ماست. هر گاه آن کاشته خود را آبیاری می‌کردند و آب از آن چه برای خدا بود به آن چه برای بت‌ها بود، نفوذ و سرایت می‌کرد، راه آن را نمی‌بستند و می‌گفتند: خدا بی‌نیازتر است. اما هر گاه آب از آن چه برای بت‌ها بود در آن چه برای خدا بود، نفوذ می‌کرد، راه آن را می‌بستند و می‌گفتند: خدا بی‌نیازتر است. اگر هم چیزی از آن چه برای خدا بود بر آن چه برای

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۳.

بت‌ها بود، می‌افتاد، آن را برنمی‌گرداندند و می‌گفتند: خدا بی‌نیازتر است. اگر چیزی از آن چه برای بت‌ها بود در چیزی که برای خدا بود، می‌افتاد آن را برمی‌گردانیدند و می‌گفتند: خدا بی‌نیازتر است، پس خداوند متعال در باره رفتار آنان، این آیه را بر پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد و رفتار و گفتار ایشان را در آن حکایت کرد: «وَجَعَلُواْ لِلّهِ مِمِّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُواْ هَـذَا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَـذَا لِشُرَكَآئِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلاَ يَصِلُ إِلَى اللّهِ وَمَا كَانَ لِلّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَآئِهِمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ».

طبرسی نیز مشابه آن چه را در معنای آیه ذکر کردیم، از علی بن ابراهیم نقل کرده است. سپس گفت: و این همان معنایی است که از ائمه ما که سلام و درود خدا بر آنان باد، روایت شده است.[۱-۲]

«وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلاَدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُواْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (۱۳۷)»

[و این گونه برای بسیاری از مشرکان، بتانشان کشتن فرزندانشان را آراستند تا هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند و اگر خدا می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس ایشان را با آن چه به دروغ می‌سازند رها کن]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: یعنی: نیاکانشان کشتن فرزندانشان را برای آنان زیبا جلوه داده‌اند «لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُواْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ» یعنی آنان را فریب می‌دهند و دینشان را بر آنان مشتبه می‌سازند «وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ».[۳]

«وَقَالُواْ هَـذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لاَّ يَطْعَمُهَا إِلاَّ مَن نّشَاء بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لاَّ يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاء عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِم بِمَا كَانُواْ يَفْتَرُونَ (۱۳۸) وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۳.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۶۹.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۴.

شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۳۹) قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللهُ افْتِرَاءً عَلَى اللهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۴۰)»،

[و به زعم خودشان گفتند: اینها دام‌ها و کشتزارهای ممنوع است که جز کسی که ما بخواهیم، نباید از آن بخورد و دام‌هایی است که (سوار شدن بر) پشت آنها حرام شده است و دام‌هایی (داشتند) که (هنگام ذبح) نام خدا را بر آنها نمی‌بردند. به صرف افترا بر (خدا) به زودی (خدا) آنان را به خاطر آن چه افترا می‌بستند، جزا می‌دهد * و گفتند: آن چه در شکم این دام‌هاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است و اگر (آن جنین) مرده باشد، همه آنان (از زن و مرد) در آن شریکند. به زودی (خدا) توصیف آنان را سزا خواهد داد. زیرا او حکیم داناست * کسانی که از روی بی‌خردی و نادانی فرزندان خود را کشته‌اند و آن چه را خدا روزیشان کرده بود از راه افترا به خدا حرام شمرده‌اند، سخت زیان کردند. آنان به راستی گمراه شده و هدایت نیافته‌اند]

۱) علی بن ابراهیم، در باره این سخن خدای عز و جل: «وَقَالُواْ هَـٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ» می‌گوید: حجر: یعنی حرام شده است «لاَّ يَطْعَمُهَا إِلاَّ مَن نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ» آن را بر گروهی تحریم می‌کردند «وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا» یعنی: شتر ماده‌ای که پنج بار زائیده است و شتر نذر شده و شتر ماده‌ای که ده بار زائیده و شتری که مدت طولانی نزد صاحبش مانده به طوری که صاحبش آن را بعد از ده بار زاییدن رها کرده است.

سپس علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَـٰذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ» می‌گوید: آنان جنینی را که از شکم چهارپایان در می‌آوردند، بر زنان تحریم می‌کردند، ولی اگر مرده بود، مردان و زنان آن را می‌خوردند. خدای عز و جل گفتارشان را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکایت کرد و فرمود: «وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَـٰذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ».[1]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲) و علی بن ابراهیم می‌گوید: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلاَدَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» یعنی بدون فهم (و درک) «وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللهُ» و آنان قومی بودند که فرزندانشان را از ترس گرسنگی می‌کشتند و این عبارت بر این سخن خدای عز و جل «وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلاَدِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ»[۱] [و این گونه برای بسیاری از مشرکان بتانشان کشتن فرزندانشان را آراستند] عطف شده است. پس خداوند فرمود: «وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاَقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم»[۲-۳] [و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید؛ ماییم که به آنها و شما روزی می‌بخشیم].

«وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۱۴۱)»

[و اوست کسی که باغ‌هایی با داربست و بدون داربست و خرمابن و کشتزار با میوه‌های گوناگون آن و زیتون و انار شبیه به یکدیگر و غیر شبیه پدید آورد. از میوه آن چون ثمر داد بخورید و حق (بینوایان از) آن را روز بهره‌برداری از آن بدهید، (ولی) زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست ندارد]

علی بن ابراهیم می‌گوید: باغ‌ها.[۴]

۱) علی بن ابراهیم نقل کرده است که: خدا در روز و وقت درو، از هر زمینی مشتی از محصولات را برای فقرا و بیچارگان واجب و تعیین کرد و همچنین از میوه چینی درخت خرما و در خرمای (چیده شده) و همچنین هنگام بذر پاشیدن.[۵]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از شعیب عقرقوفی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»

۱ـ انعام/۱۳۷.
۲ـ اسراء/۳۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۴.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۴.
۵ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۴.

سئوال کردم و ایشان فرمودند: مقداری از (حبوبات) خوشه‌های باقی مانده بر زمین که جمع و برداشت شده است و مشتی از خرمایی که مقدار آن پیش بینی شده است. گفت: از ایشان پرسیدم، پس از بردن به خانه، آیا می‌شود آن را به مساکین داد؟ فرمودند: خیر. سخاوتمندتر آن است که قبل از این که آن را به خانه‌اش ببرد، آن را بدهد.[1]

۳) و از همو: از احمد بن ادریس، از برقی، از سعد بن سعد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که که از وی سئوال شد: اگر فقرا در هنگام درو حاضر نباشند، چه کار کنند؟ گفت: چیزی بر او نیست.[2]

۴) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از معاویه بن شریح، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گفت: در کشت، دو حق واجب است: حقی که بر شما واجب است و حقی را که می‌دهی. عرض کردم: چه چیزی بر من واجب است؟ و چه چیزی باید بدهم؟ فرمودند: اما چیزی که بر شما واجب است، یک دهم و نصف یک دهم است و اما چیزی را که باید بدهی، این سخن خدای عز و جل است: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» یعنی از برداشت هر درو پس از درو دیگر و همواره این را تکرار می‌کرد: مقداری از هر پُشته درو، مقداری از هر پُشته درو، تا این که تمام شود.[3]

۵) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» نقل شده است که همگی گفتند: امام باقر علیه السلام فرمودند: این صدقه است به این صورت که مشتی از برداشت را پس از مشتی از برداشت به فقیر می‌دهد و از برداشت خرما، دو مشت از هر برداشت، پس از دو مشت از هر برداشت، تا این که تمام شود و به نگهبان دست مزدی مشخص می‌دهی و از درختان خرما (گونه‌های بی‌ارزش از خرما را) رها می‌کنی و برای نگهبان یک و دو و سه خوشه از خوشه‌های خرما روی دیوار نگهداشته می‌شود.[4]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۵.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۵.
۳ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۴، ح ۱.
۴ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۵، ح ۲.

۶) و از همو: از بعضی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: شاخه‌های درختان را در هنگام شب نبُرید و در هنگام شب درو نکن و در هنگام شب قربانی نکن و در هنگام شب بذر نپاش، چرا که اگر این کار را در شب انجام دهی، آدم‌های قانع و معتر (فقیر عبوری) پیش تو نخواهند آمد.

گفتم: قانع و مُعتَر، چه کسانی هستند؟ فرمودند: قانع: کسی که به آن چه که به او می‌دهی قناعت می‌کند و مُعتَر: یعنی کسی که عبور می‌کند و از تو طلب کمک می‌کند و اگر شب هنگام درو کنی، کسی از تو طلب کمک نخواهد کرد و این همان فرموده خدای عز و جل است: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» در هنگام درو؛ یعنی مشتی پس از مشت دیگر در هنگام درو. و اگر دانه‌های آن جدا شد، پس دو مشت پس از دو مشت و همچنین هنگام رسیدن ثمره‌ها و میوه‌ها و همچنین هنگام بذر پاشیدن و در شب بذر نپاش؛ زیرا که از بذر، همان مقداری را باید بدهی که از درو می‌دهی.[1]

۷) و از همو: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از ابان، از ابو مریم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» فرمودند: (یعنی) مقداری از برداشت را در روز درو می‌دهی، اگر در بیدر انباشته شود. و اگر در پیمانه قرار گیرد، یک دهم و نصف یک دهم داده می‌شود.[2]

۸) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابو نصر، از امام علی علیه السلام نقل شده است که گفت: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُواْ» از ایشان پرسیدم. فرمودند: پدرم علیه السلام می فرمود: از مصادیق اسراف در هنگام درو و میوه چینی این است که مرد با هر دو مشتش صدقه بپردازد. پدرم هر گاه یکی از غلامانشان را می دید که با هر دو مشتش صدقه می‌دهد، با صدای بلند به وی می‌گفت: مشتی پس از مشتی از برداشت و انباشته‌ای پس از انباشته‌ای از خوشه‌های حبوبات جمع شده، بده.[3]

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۵، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۵، ح ۴.
۳ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۶.

۹) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از مُرازم، از مُصادِف نقل شده است که گفت: با امام صادق علیه السلام در یکی از زمین‌هایش بودم و کشاورزان درحال جمع کردن و برداشت محصول بودند. مردی فقیر آمد و طلب کمک کرد. گفتم: خدا روزیت دهد. فرمودند: ساکت باش، شما حق ندارید این کار را بکنید تا این که سه تا مشت از برداشت را بدهید. پس اگر دادید، هر چه بدهید برای شما است، و هر چه ندادید، برای شما است.[1]

۱۰) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از هشام بن مثنی، نقل شده است که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ» پرسید و ایشان فرمودند: فلانی فرزند فلان انصاری ـ نام او را ذکر کرد ـ کِشت داشت و هر گاه درو می‌کرد و برداشت را جمع می‌کرد، همه آن چه را درو کرده بود به عنوان صدقه می‌داد و خود و خانواده‌اش بی‌نصیب می‌ماندند. خدای عز و جل این عمل را اسراف خوانده است.[2]

۱۱) عبدالله بن جعفر حِمیَری در کتاب خود قُرب الإسناد: از احمد بن ابو نصر نقل کرده است که گفت: از وی ـ یعنی امام رضا علیه السلام ـ در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُواْ» پرسیدم که چه چیزی اسراف است؟ فرمودند: آنان که پیش از شما بودند، این گونه قرائت می‌کردند؟ عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: دهان را در هنگام تلفظ (حرف) حاء باز کن ـ عرض کردم: حَصَادِهِ ـ و پدرم می فرمود: از مصادیق اسراف در هنگام درو و میوه چینی، این است که انسان با همه دو مشتش صدقه دهد و پدرم هر گاه در صحنه‌های درو حاضر می‌شد و می‌دید که یکی از غلامانش با هر دو مشتش صدقه می‌دهد، با صدای بلند به او می‌فرمود: با یک دست بده؛ مشتی پس از مشتی و انباشته‌ای پس از انباشته‌ای از خوشه‌ها. شماها آن را بیدر (خرمن) می‌نامید.[3]

۱۲) عیاشی از حسن بن علی، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ» سئوال

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۵.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۵۵، ح ۵.
۳ـ قرب الاسناد، ص ۱۶۲.

کردم. فرمودند: از مقدار انباشته (پشته) و دو مشت که به فقرای حاضر می‌دهی و فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از درو کردن در هنگام شب نهی کرد.[1]

۱۳) از هاشم بن مُثَنّی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» یعنی چه؟ فرمودند: به هر که در هنگام درو کردن حاضر باشد بده، چه مشرک باشد چه غیر مشرک.[2]

۱۴) از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» پرسیدم. فرمودند: به مسلمانان حاضر هنگام درو بده، و اگر کسی حاضر نبود مگر یک فرد مشرک، به او نیز بده.[3]

۱۵) از معاویه بن مَیسَره نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: در کشت، دو حق واجب است: حقی که بر تو واجب است و حقی که می‌دهی؛ اما (حقی که) بر تو واجب است، یک دهم و نصف یک دهم است، و اما حقی را که می‌دهی، همانا که خداوند در مورد آن می‌فرماید: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»، از انباشته می دهید، پس از آن نیز از انباشته می دهید تا این که (درو) تمام شود.[4]

۱۶) و در روایت عبدالله بن سنان، از وی علیه السلام نقل شده است که فرمودند: از آن به فقرا و بیچارگانی که حاضر باشند می‌دهی، حتی اگر یک مشرک حاضر باشد (به او نیز می‌دهی).[5]

۱۷) از زراره و حمران بن اعین و محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره گفته خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»،

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۹۶ و ۹۷.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۹۸.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۹۹.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۱۰۰.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۱۰۱.

فرمودند: از آن انباشته پس از انباشته‌ای و از خوشه‌های گندم مشتی پس از مشتی دیگر می‌دهی.[1]

۱۸) از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»، فرمودند: این حقی است که با صدقه فرق می‌کند و از آن به بیچارگان، مشتی پس از مشتی می‌دهد و از محصولات درو و چیده شده، مشت مشت می‌دهد تا این که تمام شود و برای شخص چیننده، دستمزدی مشخص پرداخت می‌کند و خرمای بی‌ارزش و نامرغوب رها می‌شود و چیده نمی‌شود و آن چه از خوشه‌ها یکی دو تا سه تا که بر روی دیوار می‌ماند، برای نگهبان به عنوان دستمزد مراقبت و محافظتی که انجام داده است، گذاشته می‌شود.[2]

۱۹) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام، روایت شده است که فرمودند: درو کردن و چیدن را نمی‌شود در هنگام شب انجام داد، زیرا که خدا می‌فرماید: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» فرمودند: فلانی فرزند فلان انصاری ـ از وی نام برده است ـ کشت داشت و در هنگام چیدن محصول، همه آن را به عنوان صدقه می‌داد و خود و خانواده‌اش بی‌بهره می‌ماندند. خدا این کار او را اسراف خوانده است.[3]

۲۰) از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام در باره اسراف در درو کردن و چیدن روایت شده است که فرمودند: مرد اگر با همه دو مشت خود صدقه دهد اسراف کرده است و هر گاه پدرم در صحنه درو حاضر می‌شد و یکی از غلامانش را می‌دید که با همه دو مشت خود صدقه می‌دهد، با صدای بلند به او می‌گفت: با یک دست، مشت مشت و انباشته‌ای پس از انباشته ای از خوشه‌ها را بده.[4]

۲۱) سماعه، از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده حق تعالی روایت کرده است که: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» فرمود: حق او روز درو بر تو واجب است و آن از زکات نیست. مشتی پس از مشتی و انباشته‌ای پس از انباشته ای از

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۱۰۲.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۱۰۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۱۰۴.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۱۰۵.

خوشه‌ها به درخواست کننده کمک می‌کنی. محصول را در شب درو نکن و همچنین از چیدن خرما در شب بپرهیز. همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «يَوْمَ حَصَادِهِ»، پس اگر در شب درو کنی، هیچ کسی حاضر نخواهد بود تا درخواست کمک کند و همچنین در شب قربانی نکن.[1]

۲۲) از سَماعه، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از پیامبر اکرم که سلام و درود خدا بر ایشان باد، روایت شده است که وی از چیدن خرما در شب و درو کردن کشت در شب کراهت داشتند. زیرا که خدا می‌فرماید: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» گفتند: ای پیامبر خدا! چه حقی بر آن واجب است؟ فرمودند: مقداری از آن را به بیچاره و درخواست کننده کمک بده.[2]

۲۳) از جراح مداینی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» فرمودند: مقداری از آن را به بیچارگانی که نزد تو حاضرند، می‌دهی. با دستت مشت مشت می‌دهی تا این که تمام شود.[3]

۲۴) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: درو کردن و چینش را نمی‌شود در شب انجام داد، چرا که خدا می فرماید: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»، و حقی که بر آن محصول واجب است، مقداری از خوشه‌های حبوبات است.[4]

۲۵) از محمد حلبی، از امام صادق، از امام باقر، از علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین روایت شده است که به قهرمان خود (مسئول مالی) فرمودند (پس از این که به وی خبر رسید که او چیدن خرما را از آخر شب شروع کرده است): این کار را نکن، مگر نمی‌دانی که رسول خدا صل صلی الله علیه و آله و سلم از درو کردن و چیدن در شب نهی کرده است؟ و می‌فرمودند: به درخواست کننده از انباشته‌های خوشه‌ها را می‌دهی و این حق وی در روز درو کردن است.[5]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۰۶.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۰۷.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۰۸.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۰۹.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۱۰.

۲۶) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» پرسیدم چگونه (این حق) پرداخت می‌شود؟ فرمودند: با دستت خوشه‌ها را برمی‌داری و می‌دهی و خدا آن را حق نامیده است. ـ گفت:ـ گفتم: و حق آن در روز درو کردن چیست؟ فرمودند: خوشه‌هایی را به اهل خاصه (شیعه) که نزد تو حاضر هستند، می‌دهی.[1]

۲۷) از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»، پرسیدم که چگونه این حق داده می‌شود؟ فرمودند: با دستت انباشته خوشه‌ها را می‌گیری و به اشخاص بیچاره یکی پس از دیگری می‌دهی تا این که (برداشت محصول) تمام شود و در هنگام بریدن و جمع کردن و چیدن، مشت مشت می‌دهی تا این که تمام می‌شود.[2]

۲۸) از ابو جارود زیاد بن مُنذر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کردند: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» و فرمودند: انباشته خوشه‌ها را از جاهای مختلف یکی پس از دیگری جمع آوری می‌کنی و به اشخاص بیچاره می‌دهی.[3]

«وَمِنَ الأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۱۴۲)»

[و (نیز) از دام‌ها حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم‌دهنده را (پدید آورد) از آن چه خدا روزیتان کرده است بخورید و از پی گام‌های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است]

۱) علی بن ابراهیم: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمِنَ الأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا» فرمود: منظور او لباس و فرش (پلاس) است «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» تفسیر آن در سوره بقره آمده است.[4]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۱۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۱۲.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۵.
۴ـ کافی، ج ۸، ص ۲۸۳، ح ۴۲۷.

﴿ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۱۴۳) وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۴۴)﴾.

[هشت فرد (آفرید و بر شما حلال کرد) از گوسفند دو تا و از بز دو تا. بگو: آیا (خدا) نرهای (آنها) را حرام کرده یا ماده را یا آن چه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راست می‌گویید از روی علم به من خبر دهید. * و از شتر دو و از گاو دو. بگو: آیا (خدا) نرهای (آنها) را حرام کرده یا ماده‌ها را یا آن چه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است. آیا وقتی خداوند شما را به این (تحریم) سفارش کرد حاضر بودید؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد تا از روی نادانی مردم را گمراه کند؟ آری خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی‌کند]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن ابو عبدالله، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از اسماعیل جعفی و عبدالکریم بن عمرو و عبدالحمید بن ابو دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: نوح علیه السلام جفت‌های هشتگانه را که خدای عز و جل در باره آن گفته است: «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ»، «وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» در کشتی حمل کرد. از گوسفندان دو جفت برداشت: جفت اهلی که مردم آن را پرورش می‌دهند و جفت دیگر عبارت بود از گوسفندان وحشی (قوچ وحشی) که در کوه‌ها زندگی می‌کنند و خدا شکار آنها را حلال نموده است. از بز دو جفت برداشت: جفت اهلی که مردم پرورش می‌دهند و جفت دیگر عبارت بود از آهوان که در بیابان‌ها زندگی می‌کنند. از شتران دو جفت: شترهای خراسانی و عربی. از گاو دو جفت: جفت اهلی که مردم پرورش می‌دهند و جفت دیگر گاو وحشی و هر پرنده پاکیزه چه وحشی و چه اهلی. سپس زمین در آب غرق شد.[1]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابراهیم بن محمد، از سلمی، از داوود رَقّی نقل شده است که گفت: یکی از خوارج از من در مورد این آیه‌ها: «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَيَيْنِ»، «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» پرسید که خدا از آنها چه چیزی را حلال و چه را حرام کرده است؟ من پاسخی برای آنان نداشتم. در سالی که در حج بودم، نزد امام صادق علیه السلام آمدم و آن مسئله را به وی گفتم. فرمودند: «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» خدای تعالی در هنگام قربانی کردن در مِنی: گوسفند و بز اهلی را حلال کرده است و قربانی کردن گوسفند و بز کوهی را حرام کرده است و اما (در باره) این سخن خدای عز و جل: «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» (باید گفت:) پس خدای تبارک و تعالی در هنگام قربانی کردن، شتران اصیل (نژاد) را حلال کرده است و اما غیر اصیل را حرام کرده است و گاوهای اهلی را برای قربانی کردن حلال دانسته است و گاوهای کوهی را حرام کرده است. پس به طرف آن مرد راه افتادم و این پاسخ را به وی گفتم. گفت: این چیزی(پاسخی) است که شتران از حجاز آوردند.[1]

۳) شیخ مفید در کتاب اختصاص: از محمد بن حسن صفار و حسن بن مثیل، از ابراهیم بن هاشم، از ابراهیم بن محمد، از سلمی، از داود رقی نقل کرده است که گفت: یکی از خوارج در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» تا: «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» از من پرسید که خدا کدام یک از آنها را حلال کرده است و کدام یک را حرام کرده است؟ گفت: من پاسخی برای وی نداشتم. پس در هنگام حج نزد امام صادق علیه السلام آمدم و عرض کردم: فدایت شوم، مردی از خوارج در مورد فلان و فلان مسئله از من پرسید. ایشان فرمودند: خدای عز و جل در هنگام قربانی کردن در مِنی، شتران اصیل و گرامی نژاد را حلال و شتران غیر اصیل (و دو رگه) را حرام نموده است و گاوهای اهلی را حلال و کوهی را حرام دانسته است و این همان گفته خدای تبارک و تعالی است: «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ». ـ گفت:ـ پس به طرف آن مرد به راه افتادم و این پاسخ را به او گفتم. وی گفت: این چیزی است که شتران از حجاز آوردند.[2]

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۸۳، ح ۴۲۷.
۲ـ اختصاص، ص ۵۴.

۴) عیاشی: از ایوب ابن نوح ابن دَرّاج نقل کرده است که گفت: از امام هادی علیه السلام در باره گاو میش پرسیدم و به او خبر دادم که اهل عراق می‌گویند که این حیوان، مسخ شده است. (انسانی که بر اثر نفرین خدا به حیوان مبدل شده است.) فرمودند: مگر این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» را نشنیدی؟! و به ابوالحسن علیه السلام پس از آمدن من از خراسان نامه‌ای نوشتم و از او در مورد گفته ایوب در باره گاومیش پرسیدم. ایشان این عبارت را برای من نوشتند: آن همان است که به شما گفته است.[1]

از داود رقی نقل شده است که گفت: یکی از خوارج پیرامون این آیه در کتاب خدا «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» از من سئوال کرد و حدیث یاد شده را با اندکی اختلاف ذکر کرده است.[2]

۵) از صفوان جَمّال نقل شده است که گفت: تجارت من به مصر بود و دوستی از خوارج در آن بود. در هنگام سفرم برای حج نزد من آمد و به من گفت: آیا از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»، «وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» چیزی را شنیدی که در آن مشخص کند کدام حلال و کدام حرام است؟

گفتم: چیزی را در این باره از ایشان نشنیده‌ام. به من گفت: تو قصد داری به آن جا بروی و من دوست دارم از ایشان در مورد این مسئله بپرسی. ـ گفت:ـ پس من حج را گزاردم و نزد امام صادق علیه السلام آمدم و از ایشان مسئله آن مرد خارجی را پرسیدم. به من فرمودند: از گوسفندان و بز، کوهی را حرام کرده است و اهلی را حلال کرده است ـ یعنی در هنگام قربانی کردن ـ و از شتران، شتران اصیل را حلال کرده است و از گاو، گاو وحشی را، حلال شناخته است و گاوهای کوهی را حرام دانسته است و از شتران، شتران غیر اصیل و دو رگه را ـ برای قربانی کردن ـ حرام کرده است.

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۱۱۴.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۱۱۵.

گفت: پس از ترک آن جا، برای وی یعنی مرد خارجی، آن پاسخ را بازگو کردم و او گفت: اگر جد وی آن همه خون نمی‌ریخت، من از امامی دیگر غیر از وی پیروی نمی‌کردم.[1]

۶) و از علی بن ابراهیم در باره معنای آن دو آیه نقل شده است که فرمود: این حیواناتی است که خدا در کتابش در این آیه: «وَأَنْزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ».[2] [و برای شما از دام‌ها هشت قسم پدید آورد] حلال کرده است. سپس در این آیه تفسیر کرده و چنین فرموده است: «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ»، «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» و در باره این سخن خدای عز و جل: «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ» فرمودند: منظور او اهلی و کوهی است «وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» منظور وی اهلی و وحشی کوهی است «وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» یعنی اهلی و وحشی کوهی «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ» یعنی غیر اصیل و اصیل. پس خدا این (گونه حیوانات) را حلال کرده است.[3]

﴿قُل لاَّ أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۴۵)﴾

[بگو در آن چه به من وحی شده است بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد، هیچ حرامی نمی‌یابم، مگر آن که مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند یا (قربانی‌ای که) از روی نافرمانی (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی (به خوردن آنها) ناچار گردد. قطعا پروردگار تو آمرزنده مهربان است]

۱) علی بن ابراهیم گفت: گروهی به این آیه «قُل لاَّ أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۱۱۶.
۲ـ زمر/۶.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۵.

رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» استدلال کردند و این آیه را چنین تأویل کردند که چیزی جز اینها حرام نیست و همه حیوانات را حلال شناخته‌اند: میمون، سگ، حیوانات درنده، گرگ، شیر، قاطر، الاغ و چهار پایان و ادعا کردند که همه آنها حلال است به خاطر این که خدای عز و جل فرموده است: «قُل لاَّ أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ» و در این مسئله مرتکب اشتباه آشکاری شدند. این آیه پاسخی است بر آن چه را عرب‌ها حلال و یا حرام کردند، زیرا که آنان بر خود برخی چیزها را حلال و برخی دیگر را حرام می‌کردند. خدای عز و جل گفته آنان را حکایت کرد و فرمود: «وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاء»[1] [و گفتند آن چه در شکم این دام‌هاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است و اگر (آن جنین) مرده باشد، همه آنان (از زن و مرد) در آن (شریکند)]. پس هر گاه جنین (حیوان) زنده می‌افتاد، مردان می‌توانستند آن را بخورند در صورتی که بر زنان حرام بود، و اگر مرده بود، هم مرد و هم زن آن را می‌خوردند، و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاء» است.[2]

۲) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از محمد بن ابو عمیر، از ابن اذینه، از زراره نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره حکم خوردن مار ماهی پرسیدم. فرمودند: مار ماهی چیست؟ پس آن را برای ایشان توصیف کردم. فرمودند: «قُل لاَّ أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ» تا آخر آیه، سپس فرمودند: خدا در قرآن چیزی از حیوانات را حرام نکرده است مگر خوک و خوردن هر چیز دریایی که پوستی مانند کاغذ ندارد (پولک)، مکروه است و حرام نیست.[3]

۳) و از همو: از حسین بن سعید، از عبدالرحمان بن ابو نجران، از عاصم بن حُمید، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره

۱ـ انعام/۱۳۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۵.
۳ـ تهذیب، ج ۹، ص ۵، ح ۱۵.

مار ماهی، ماهی کولومه و ماهی‌های بی پوست پرسیدم که آیا خوردن آنها حرام است؟

پس به من فرمودند: ای محمد! این آیه را که در سوره انعام است بخوان: «قُل لاَّ أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا»، ـ گفت: آن را تا آخرش خواندم.ـ فرمودند: حرام آن چیزی است که خدا و رسولش در کتابش حرام کرده است، اما ممکن است آنان [مردم و مخالفین] از چیزهایی روی گردان شوند و ما نیز از آنها روی‌گردان می‌شویم.[1]

۴) عیاشی: از حَریز، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: از وی در مورد پرندگان شکاری و حیوانات وحشی سئوال شد تا این که حیواناتی مانند خارپشت، خفاش، الاغ، قاطر، اسب ذکر شد. فرمودند: چیزی حرام نیست مگر آن چه را خدا در کتابش حرام کرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر مسلمانان را از خوردن گوشت الاغ نهی کردند و علت نهی این است که مبادا مرکب‌هایشان را از بین ببرند. در حقیقت، الاغ حرام نیست. آن گاه فرمودند: این آیه‌ها را بخوان: «قُل لاَّ أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ».[2]

۵) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: اصحاب مُغیره برای من می‌نوشتند که از ایشان در باره ماهی اسپیله (یا اسپیلی) و مار ماهی و ماهی کولومه و آن چه بی پوست است، سئوال کنم که آیا خوردن آنها حرام یا حلال است؟ گفت: از ایشان در مورد آنها پرسیدم. فرمودند: ای محمد! این آیه را در سوره انعام بخوان: «قُل لاَّ أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ» ـ گفت: ـ آن را تا آخر خواندم. فرمودند: حرام همان است که خدا در کتابش حرام کرده است؛ اما آنان [مردم و مخالفین] از چیزهایی روی‌گردان می‌شوند و ما نیز از آنها روی گردان می‌شویم.[3]

۶) از زُراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره ماهی اسپیله پرسیدم. فرمودند: ماهی اسپیله چیست؟ آن را برای ایشان توصیف کردم.

۱ـ تهذیب، ج ۹، ص ۶، ح ۱۶.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۱۱۷.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۱۱۸.

فرمودند: «قُل لاَّ أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ» تا آخر آیه، سپس فرمودند: خدا چیزی از حیوانات را در قرآن حرام ندانسته است مگر خوک و هر حیوانی در دریا که پوست نداشته باشد، خوردن آن مکروه است. گفتم: پوست چیست؟ فرمودند: آن چه که مانند کاغذ است؛ و حرام نیست، بلکه مکروه است.[1]

«وَعَلَى الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلاَّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِمْ وِإِنَّا لَصَادِقُونَ (۱۴۶) فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلاَ يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷) سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَاء اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَ آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم حَتَّى ذَاقُواْ بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إَلاَّ تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹) قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِن شَهِدُواْ فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰) قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَكُم مِّنْ إمْلاَقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلاَ تَقْرَبُواْ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱)».

[و بر یهودیان هر (حیوان) چنگال‌داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست یا آن چه با استخوان درآمیخته است. این (تحریم) را به سزای ستم‌کردنشان به آنان کیفر دادیم و ما البته راستگوییم * (ای پیامبر)! پس اگر تو را تکذیب کردند بگو: پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است و (با این حال) عذاب او از گروه مجرمان بازگردانده نخواهد شد * کسانی که شرک آوردند، به زودی خواهند

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۲، ح ۱۱۹.

گفت: اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را (خودسرانه) تحریم نمی‌کردیم. کسانی هم که پیش از آنان بودند همین گونه (پیامبران خود را) تکذیب کردند تا عقوبت ما را چشیدند. بگو: آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید * بگو برهان رسا ویژه خداست و اگر (خدا) می‌خواست قطعا همه شما را هدایت می‌کرد * بگو گواهان خود را که گواهی می‌دهند به این که خدا اینها را حرام کرده بیاورید. پس اگر هم شهادت دادند تو با آنان شهادت مده و هوس‌های کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند و (معبودان دروغین را) با پروردگارشان همتا قرار می‌دهند، پیروی مکن * بگو: بیایید تا آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم. چیزی را با او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر احسان کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید. ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت چه علنی آن و چه پوشیده‌اش نزدیک مشوید و نفسی را که خدا حرام گردانیده جز به حق مکشید. اینهاست که (خدا) شما را به (انجام دادن) آن سفارش کرده است. باشد که بیندیشد]

۱) عیاشی: از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام، فرمودند: بر بنی اسرائیل هر چه که دارای ناخن باشد و چربی ها، حرام شده است «إِلاَّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ».[1]

۲) علی بن ابراهیم گفت: گفته خدای عز و جل: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ» یعنی یهودیان که خدا بر آنان گوشت پرندگان و چربی را ـ با وجود این که دوست داشتند ـ حرام کرده است، مگر چربی‌ای که در پشت گوسفندان یا در پهلوی آنها است، آن هم در صورتی که خارج از شکم باشد و این همان گفته خداوند عز و جل است که فرمود: «حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلاَّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا» یعنی در پهلوها «أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِمْ وِإِنَّا لَصَادِقُونَ» و معنای گفته وی «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِمْ» این است که پادشاهان بنی اسرائیل فقرا را از خوردن گوشت پرندگان و چربی‌ها منع می‌کردند. خدا آن را به سبب تجاوز آنان بر فقرا تحریم کرده است.

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۲، ح ۱۲۰.

سپس خدا به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلاَ يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ» و فرمود: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَ آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم حَتَّى ذَاقُواْ بَأْسَنَا» ای محمد! «قُلْ» به آنان «هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إَلاَّ تَخْرُصُونَ»، سپس فرمود: «قُلْ» به آنان «فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ».[1]

۳) شیخ در امالی نقل کرده است که گفت: محمد بن محمد ـ یعنی شیخ مفید ـ از ابوالقاسم جعفر بن محمد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مَسعَده بن زیاد نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» سئوال شد و شنیدم که فرمودند: خدای تبارک و تعالی در روز قیامت به بنده‌اش می‌گوید: بنده من! آیا عالم بودی؟ اگر بگوید: بلی، به او می‌گوید: چرا به آن چه که می‌دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید: بی‌اطلاع بودم، به او می گوید: چرا مشغول یادگیری نشدی تا به آن عمل کنی؟ پس بر او اتمام حجت کند و این همان حجت بالغه است.[2]

۴) عیاشی: از حسین نقل کرده است که گفت: از ابوطالب قمی شنیدم که از سَدیر روایت می‌کرد که امام صادق علیه السلام فرمودند: ما حجت بالغه هستیم بر هر چه در پایین آسمان و روی زمین است.[3]

۵) علامه حلی در کشکول، از احمد بن عبدالرحمان ناوردی، در روز جمعه از ماه رمضان، سال سیصد و بیست نقل کرده است که گفت: از مولایم امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» سئوال کردم و امام صادق علیه السلام فرمودند: حجت بالغه یعنی حجتی که به جاهلان اهل کتاب می‌رسد، و با جهل خود از آن باخبر می‌شوند، آن گونه که عالم با علم خود آن را می داند، زیرا که خدای عز و جل بزرگوارتر و عادل‌تر است از این که کسی را بدون حجت مورد شکنجه قراردهد. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۶.
۲ـ امالی، ج ۱، ص ۸.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۲، ح ۱۲۱.

لَهُم مَّا يَتَّقُونَ»[1] [و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایتشان نمود بی‌راه بگذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند، برایشان بیان کرده باشد].

سپس امام صادق علیه السلام شروع کرد به روایت این حدیث: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نکردند، مگر پس از اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار، و خدا بر پیامبرش در منطقه کُراع الْغمیم[2] این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»[3] [ای پیامبر، آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای] زیرا که پیامبر خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، از مرتد شدن منافقین که دشمنی با علی علیه السلام را پنهان می‌داشتند، می‌ترسیدند. هنگامی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تمام شدن حجة الوداع به غدیر خم رسیدند، به ایراد خطبه برای مهاجرین و انصار پرداخته و خطاب به آنان پس از ستایش خدا فرمودند: ای گروه مهاجران و انصار! آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: به خدا قسم بلی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار فرمودند که خدایا، خود شاهد باش. سپس فرمودند: ای علی! علی علیه السلام جواب دادند: اطاعت ای رسول خدا. پس فرمودند: برخیز! زیرا که خدا به من دستور داده است که پیام و رسالت‌های او را در باره تو ابلاغ کنم و جبرییل آن را از طرف خدا نازل کرده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»[4] [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای]. پس حضرت علی علیه السلام برخاست و رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، دست او را گرفته و بازویش را بالا بردند تا این که مردم سفیدی زیر بغلش را دیدند. سپس فرمودند: هر که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست. خدایا هر که او را دوست می‌دارد، دوست بدار و با هر کسی که با او دشمن است، دشمنی کن و به آن که به او یاری

۱ـ توبه/۱۱۵.

۲. کراع الغمیم: جایی است در حجاز میان مکه و مدینه و آن دره‌ای‌ست در مقابل عفان به فاصله هشت مایل. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۴۳».

۳ـ مائده/۶۷.

۴ـ مائده/۶۷.

می‌رساند، یاری برسان و تنها بگذار کسی را که او را تنها می‌گذارد. عمر بن خطاب اولین کسی از مهاجرین و انصار بود که برخاست، و گفت: خوشا به حالت ای علی! تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. آن گاه جبرئیل نازل شد و این آیه را فرود آورد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»[1] [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم] بنابراین خداوند متعال در امروز، دین خود را برای شما مهاجرین و انصار، توسط علی علیه السلام تکمیل کرد و نعمت خویش را بر شما تمام نمود. پس به او گوش کنید و از او اطاعت کنید تا رستگار شوید و بدانید که مثل علی علیه السلام در بین شما مانند کشتی نوح است که هر که سوار آن شود نجات می‌یابد و هرکه از آن جا بماند، در دریای گمراهی غرق می‌شود و هرکه از آن پیشی گیرد از دین خارج می‌شود و مثل علی علیه السلام در بین شما مانند حِطّه در میان بنی اسرائیل است؛ هر که وارد آن شود امنیت و نجات می‌یابد و هر که از آن جا بماند به هلاکت می‌رسد و دچار گمراهی می‌گردد.

پس روزی سخت‌تر از آن روز، بر منافقین نگذشته است و منافقین در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کینه‌توزی نسبت به علی علیه السلام معروف بودند. به دنبال آن، خدا این آیه را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ ❁ وَلَوْ نَشَاء لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ»[2] [آیا کسانی که در دل-هایشان مرضی هست پنداشتند که خدا هرگز کینه آنان را آشکار نخواهد کرد؟ ❁ و اگر بخواهیم، قطعا آنان را به تو می‌نمایانیم. در نتیجه ایشان را به سیمای (حقیقی‌شان) می‌شناسی و از آهنگ سخن به (حال) آنان پی خواهی برد و خداست که کارهای شما را می‌داند]. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ»[3] [و خدا از همداستانی آنان آگاه است] این سر و این راز، دشمنی با علی علیه السلام است. مردم در آن گفته رسول

۱ـ مائده/۳.

۲ـ محمد/۲۹ـ۳۰.

۳ـ محمد/۲۶.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره علی علیه السلام دچار فتنه و آشوب شدند و داد سخن دادند و سخن‌های بسیاری گفتند.

زمانی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آن جا را به قصد مدینه ترک کرد، در میان اصحابش سخنرانی کرده و فرمود: به درستی که خدای عز و جل علی علیه السلام را به سه ویژگی اختصاص داده است که به کسی از اولین و آخرین نداده است، این ویژگی‌ها را بشناسید: او صدّیق اکبر (راستگوی بزرگ)، فاروق اعظم (جدا کننده بزرگ میان حق و باطل) است و خدا به وسیله او دین را تایید کرده و به اسلام عزت بخشیده و به پیامبر شما یاری رسانده است. عمر بن خطاب از جا برخاست و گفت: این سه ویژگی که خدا به علی ارزانی داشته است و به کسی از پیشینیان و متاخران نداده است، چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند متعال به علی علیه السلام برادری مانند پیامبر شما محمد خاتم انبیا را داده است و کسی برادری مانند مرا ندارد و او را به همسری مانند فاطمه اختصاص داده است و کس دیگری را به همسری مانند او مختص نساخته است و او را به دو پسر مانند حسن و حسین علیهما السلام سروران جوانان اهل بهشت مختص کرده است در صورتی که کسی پسرانی مانند آن دو را ندارد، پس آیا همتایی برای وی می‌شناسید، آیا شبیهی برای او سراغ دارید؟

همانا جبرییل در روز احد بر من نازل شد و گفت: ای محمد! گوش بده: شمشیری نیست مگر ذوالفقار و جوانمردی نیست مگر علی. و به اطلاع من رسانده است که هیچ شمشیری مانند شمشیر علی علیه السلام نیست و هیچ جوانمردی مانند علی نیست و پیش از آن در روز جنگ بدر فرشته‌ای که به آن رضوان می‌گویند، از آسمان زیرین ندا در داده بود که هیچ شمشیری مانند شمشیر ذوالفقار نیست و هیچ جوانمردی مانند علی نیست. همانا علی علیه السلام سرور متقین و امام مؤمنان است و راهبر بزرگواران اصیل است و کسی از قریش با او دشمنی نمی‌کند، مگر این که حرام‌زاده باشد و کسی از عرب‌ها با او دشمنی نمی‌کند، مگر این که فرزند سفاح باشد و کسی از سایر مردم با او دشمنی نمی‌کند، مگر این که بدبخت باشد و کسی از میان زنان با او دشمنی نمی‌کند، مگر این که سَلَقلَقیّه باشد.[1]

۱ـ سلقلیقه یعنی زنی که که از مقعدش خونریزی و حیض کند « القاموس المحیط، ماده سلق».

به درستی که خدای عز و جل علی علیه السلام را برای مردم در میان مهاجرین و انصار و نیز میان خدای متعال و خلق او قرار داده است. پس هر که او را بشناسد و از او اطاعت کند مؤمن است و هر که نسبت به او جاهل باشد و از او اطاعت نکند و دشمنی نکند با کسی که با او دشمنی کند، گمراه است، پس ای گروه‌های مسلمانان! آیا ایمان آوردید؟ (سه بار این گفته را تکرار کردند). آنان گفتند: ایمان آوردیم و تسلیم شدیم ای رسول خدا. آنان با زبانشان ایمان آوردند و در قلبشان کفر ورزیدند، پس خدا این آیه را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاَ يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»،[1] [ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند تو را غمگین نسازند. از آنان که با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده بود] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را در حضور اصحابشان گفتند: ای علی! کسی از اصحابم تو را دوست ندارد، مگر این که مؤمن و متقی (پرهیزگار) باشد و کسی با تو دشمنی نمی‌کند مگر این که منافق بدبخت باشد و تو ـ ای علی ـ و شیعه تو از جمله رستگاران در روز قیامت هستید و شیعه تو در روز قیامت در حالی که صورت‌هایشان درخشان است از حوض خواهند نوشید، در حالی که پیروان دشمنت در حالی نزد حوض گرد هم خواهند آمد که چهره‌هایشان سیاه است. تو شیعه‌ات را از آن آب می‌نوشانی و دشمنت را محروم می‌کنی. پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» با موالات علی علیه السلام و دشمنی با علی «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»[2] [(در آن) روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد. اما سیاهرویان (به آنان گویند) آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ به سزای آن که کفر می‌ورزیدید (این) عذاب را بچشید * و اما سپیدرویان همواره در رحمت خداوند جاویدانند].

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن پیام را رساند، منافقان گفتند: همانا، محمد از این رو بازوی علی را بالا می‌برد و آیه‌های قرآن را یکی

۱ـ مائده/۴۱.

۲ـ آل عمران/۱۰۶ـ۱۰۷.

پس از دیگری بر ما تلاوت می‌کند که ما را گمراه کند و او را بر ما ترجیح و برتری دهد. سپس شب هنگام گرد هم آمدند و گفتند: محمد ما را از دینی که در جاهلیت بر آن بودیم، منحرف ساخته و فریب داده است. او به ما گفت: «هر که لا اله الا الله بگوید، آن چه برای ماست برای او و آن چه بر ماست بر او خواهد بود» و اکنون برخلاف این وعده، عمل کرده است. پیامبر در سخنرانی خود گفت: «من سرور فرزندان آدم هستم بی آن که افتخار کنم»، و ما این گفته را تحمل کردیم. سپس گفت: «علی سرور عرب‌ها است»، سپس او را بر همه جهانیان از پیشینیان و متاخران ترجیح داد و گفت: «علی بهترین بشر است و هرکه این را نپذیرد، کافر است». سپس گفت: «فاطمه سرور زنان جهانیان است». و گفت: «حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشتند». و گفت: «حمزه، سرور شهیدان است و جعفر ذو الجناحین است و با این بال‌ها در بهشت با فرشتگان هر جایی که بخواهد، پرواز می‌کند و عباس ـ عموی او ـ تو بر تارک پیشانی (بین دو چشمان) او می‌درخشد و همتای پدرش است و کار سقایت (آب دادن) را در دنیا به عهده دارد و بنی شیبه، عهده‌دار کلیدداری (کعبه)اند». او صفات خیر و جایگاههای فضیلت و شرافت را در دنیا و آخرت در خویش و به ویژه در اهل بیت خویش جمع کرده است و ما را از پیروان خود و پیروان خاندان خود قرار داده است.

نضر بن حارث فهری گفت: فردا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرد هم آیید تا من بیایم و آن چه را که او در آغاز اسلام به ما وعده داده بود، خواستار شوم و آن چه را که می‌گوید، بررسی کنم و سپس به احتجاج با او می‌پردازیم. آنان به هنگام صبح این کار را انجام دادند. نضر بن حارث آمد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و گفت: ای رسول خدا! اگر تو سرور فرزندان آدم هستی و برادر تو سرور عرب‌هاست و دخترت سرور زنان جهان و دو پسرت حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت و عموی تو حمزه سرور شهدا و پسر عموی تو ذوالجناحین با ملائکه هر جا که می‌خواهد، پرواز می‌کند و عموی تو بر تارک پیشانی (بین دو چشمان) تو می‌درخشد و همتای پدرت است، و بنی شیبه کلیددار (کعبه)اند، پس برای سایر قریش و عرب‌ها چه می‌ماند؟ تو در آغاز اسلام به ما گفته بودی که اگر به دعوت شما ایمان بیاوریم، آن چه برای تو است برای ما و آن چه بر تو است بر ما خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرش را برای مدت طولانی پایین انداخت، سپس سرش را بالا گرفت و فرمود: قسم به خدا، این من نیستم که این را برای آنان خواسته‌ام، بلکه خداست (که این شرافت را به آنها داده است)، گناه من چیست؟! پس از آن نضر بن حارث آن جا را ترک کرد، در حالی که می‌گفت: خدایا اگر این حق است و از نزد توست، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر ما نازل کن. خداوند متعال گفته نضر بن حارث را جواب گفت و این آیه نازل شد: «وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ» تا «وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ»[1] [(ولی) تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند ... و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند] نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال نضر بن حارث فهری فرستاد و او را احضار کرد و آن آیه را بر او تلاوت کرد. وی گفت: ای رسول خدا! من همه آن گفته‌ها را پنهان داشته بودم. فقط من و کسانی که شرافت و فضیلت در دنیا و آخرت را که برای خاندانت قرار داده‌ای، برای آنان قرار نداده‌ای، از آن راز آگاه بودیم. پس خدا آن چه را پنهان داشتیم آشکار کرده است. من از شما درخواست می‌کنم که به من اجازه دهی تا مدینه را ترک کنم، چرا که دیگر طاقت ماندن در آن را ندارم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نصیحت کرد و گفت: پروردگارت کریم و بزرگوار است. اگر صبر پیشه کنی، خدا تو را از موهبت‌های خویش محروم نخواهد کرد. پند مرا بپذیر و تسلیم شو، زیرا که خدا خلقش را با انواع ناملایمات می‌آزماید و از هر که می‌خواهد، این ناملایمات را می‌کاهد و خلق و امر از آن او است و عطایای او بس بزرگ است و نیکی او گسترده است. اما نضر بن حارث نپذیرفت و از او اجازه گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه داد.

او به خانه‌اش رفت و بر مرکبش سوار شد، در حالی که خشمگین بود و می‌گفت: خدایا، اگر این از جانب تو باشد، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر من نازل کن. هنگامی که از مدینه خارج شد، ناگهان خدای تبارک و تعالی پرنده‌ای فرستاد که سنگ بزرگی در چنگال داشت و آن را بر سرش فرو فرستاد و و در داخل مغزش فرو رفت و از شکمش خارج شد و بر پشت

۱ـ انفال/۳۳.

مرکوبش افتاد و از شکمش بیرون آمد و به دنبال آن، شترش دچار اضطراب شد و بر زمین افتاد و نضرین حارث، بی جان از پشت آن سقوط کرد. سپس خدای عز و جل این آیه‌ها را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ❁ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ❁ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ»[1] [پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید ❁ که اختصاص به کافران دارد (و) آن را بازدارنده‌ای نیست ❁ (و) از جانب خداوند صاحب درجات (و مراتب) است].

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال منافقانی که شب هنگام با نضر بن حارث گرد هم آمده بودند، فرستاد و این آیه را برآنان تلاوت کرد و فرمود: به نزد صاحب خویش فهری بروید و به او نگاه کنید. آنان هنگامی که او را دیدند شروع به ولوله و گریه کردند و گفتند: هر که با علی علیه السلام دشمنی کند و این دشمنی را آشکار کند، علی با شمشیر خود او را می‌کشد و هر که از مدینه به خاطر دشمنی با علی خارج شود، خدا آن چه را که می‌بینیم بر او نازل می‌کند. قسم به خدا، هر گاه به مدینه بازگردیم، عزیزترین افراد آن شهر، خوارترین پیروان علی علیه السلام را مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و مانند آنان (یعنی مستضعفان شیعه) را اخراج خواهند کرد.

خداوند متعال آن چه را که آنان گفتند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم، وحی نمود و هنگامی که به مدینه رفتند، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به آنان اطلاع داد. آنان به دروغ به خدا سوگند خوردند که آن سخن را نگفته‌اند و خدا این آیه را در باره آنان نازل کرد: «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ» [به خدا سوگند می‌خورند که (سخن ناروا) نگفته‌اند در حالی که قطعا سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند]، به ظاهر گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: ما به خدا و رسولش در آن چه به اطاعت علی علیه السلام به ما دستور داده شده، ایمان آورده و تسلیم شده‌ایم. «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ» [و بر آن چه موفق به انجام آن نشدند، همت گماشتند]، از کشتن پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، در شب عَقَبه و اخراج شیعیان ضعیف از مدینه از روی دشمنی با علی علیه السلام و کینه‌توزی با او «وَمَا نَقَمُواْ إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ» [و به عیبجویی برنخاستند مگر (بعد از) آن که خدا و

۱ـ معارج/۱ـ۳.

پیامبرش از فضل خود آنان را بی‌نیاز گردانیدند] با شمشیر علی علیه السلام در جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فتوحات او «فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيْراً لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ عَذَاباً أَلِيماً فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ»[1] [اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می‌کند و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت]. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن آیه را خواند، گفتند: ای رسول خدا! ما توبه کردیم. اما با زبان توبه کردند، نه در دل‌هایشان.

زمانی که مجدداً گرد هم آمدند و گفتند: ما در مورد علی و اهل بیتش و پیروانش چیزی را پنهان نمی‌داریم، مگر این که خدا برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آشکار می‌کند و او آن را برای ما می‌خواند؛ محمد که سلام و درود خدا بر او باد، بر ما خطبه ایراد کرد. او در سخنان خود گفت: ای مردم! هیچ پیامبری از پیامبران نبود، مگر این که پس از آن پیامبر، پیامبری منسوخ شده است. اگر مُلکی در آخرت نداریم و از شیعه علی علیه السلام نیز نیستیم، کاش که ما بهره‌ای از این مُلک (در دنیا) داشتیم. ما در ظاهر نشان می‌دهیم که علی را دوست داریم و به او ایمان داریم تا او یار و پشتیبان ما در دنیا باشد وگر نه ما به او ایمان نداریم. در آسمان نیز نیازی به او نیست؛ نه به علی و نه به غیر از او. محمد به ما می‌گوید که مُلک پس از او برای کسی از امتش به کمال نمی‌رسد، مگر این که از علی اطاعت کند و به او یاری رساند. در این هنگام خدا بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را نازل کرد: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ»[2] [آیا آنان نصیبی از حکومت دارند (اگر هم داشتند) (چیزی) به مردم نمی‌دادند] یعنی علی و شیعه وی «نَقِيراً ۞ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا»[3] [نقطه پشت هسته خرمایی ۞ بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم] چنان که به محمد و آل محمد در دنیا و آخرت ارزانی داشته‌ایم «فَمِنْهُم

۱ـ توبه/۷۴.
۲ـ نسا/۵۳.
۳ـ نسا/۵۴.

مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»[1] [پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس است].

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ایراد خطبه پرداخت و به آنان فرمود: ای گروه‌های مهاجرین و انصار! اصحاب مرا چه شده است که هر گاه ابراهیم و آل (خاندان) ابراهیم نزد آنان ذکر شوند، چهره‌هایشان نورانی می‌گردد و دل‌هایشان شادمان می‌شود و هر گاه محمد و خاندانش برای آنان ذکر می‌شوند، چهره‌هایشان دگرگون می‌شود و سینه‌هایشان به تنگ می‌آید؟ به درستی که خدای عز و جل چیزی را به ابراهیم و آل ابراهیم نداده است، مگر این که به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین نیز مانند آن را داده است و ما در حقیقت، آل ابراهیم هستیم.

همانا خدا هیچ پیامبری را برنگزیده است، مگر این که خاندان آن پیامبر را نیز برگزیده است و در میان آنان درستکاران و شهدا و شایستگان را قرار داده است. این جبرئیل است که آن چه را که از امر آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، توهم کردید و آن را مخفی نگاه داشتید و در میان خود پنهان و آشکار کردید، از سوی پروردگارم برای من تلاوت می‌کند. سپس این آیه را بر آنان تلاوت کرد: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا» پس آنان به خدا قسم دروغین یاد کردند که آنان در میانشان پنهان و آشکار نکردند. پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»[2] [گواهی می‌دهیم که تو واقعا پیامبر خدایی و خدا (هم) می‌داند که تو واقعا پیامبر او هستی و خدا گواهی می‌دهد که مردم دو چهره، سخت دروغگویند] یعنی: ای رسول خدا! اگر نزد آنان (در جلسه آنان) بودی، به خدا قسم دروغین یاد نمی‌کردند «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»[3-4]

۱ـ نسا/۵۵.

۲ـ منافقون/۱.

۳ـ منافقون/۲ـ۳.

۴ـ الکشکول فیما جری علی آل الرسول (مجموعه‌ای از آن چه بر آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشت) از سید حیدر بن علی آملی، ص ۲۰۷ ـ ۲۱۵.

[سوگندهای خود را (چون) سپری بر خود گرفته و (مردم را) از راه خدا باز داشته‌اند راستی که آنان چه بد می‌کنند * این بدان سبب است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته و در نتیجه بر دل‌هایشان مهر زده شده و (دیگر) نمی‌فهمند].

۶) علی بن ابراهیم آورده است که: «فَلَوْ شَاءَ» خدا «لَهَدَاكُمْ» یعنی: شما را بر یک امر جمع می‌کرد، اما شما را بر اختلاف قرار داده است، سپس گفت: «قُلْ» ای محمد، به آنان «هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَـذَا» و این عبارت بر این سخن خدای عز و جل: «وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ»[1] [و گفتند آن چه در شکم این دام‌هاست] معطوف است. سپس فرمود: «فَإِن شَهِدُواْ فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ». سپس به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قُلْ» به آنان «تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا».[2]

۷) عیاشی: از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم؛ در حالی که به متکای خود تکیه داده بود، آیه‌های محکمی را از سوره انعام که چیزی آنها را منسوخ نکرده است، خواند و فرمود: این سوره را هفتاد هزار فرشته همراهی کرده است: «قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا».[3]

۸) از عمرو بن ابی مِقدام، از پدرش، از علی بن الحسین صلوات الله علیه نقل شده است که در باره این آیه: «الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ»، فرمودند: منظور از ما ظهر: ازدواج با زن پدر، و منظور از ما بطن زنا است.[4]

۹) علی بن ابراهیم: در این سخن خدای عز و جل: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» گفت: منظور از والدین: رسول خدا و امیر مؤمنان صلوات الله علیهما است.[5]

۱۰) همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خداوند: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَكُم مِّنْ إمْلاَقٍ» تا «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». همه این آیه‌ها از جمله آیات محکمات است.[6]

۱ـ انعام/۱۳۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۲، ح ۱۲۲.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۱۲۳.
۵ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۶.
۶ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۷.

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳) ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَاماً عَلَى الَّذِيَ أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاء رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُواْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) أَن تَقُولُواْ إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَآئِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُواْ لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يَصْدِفُونَ (۱۵۷)».

[و (بدانید) این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و از (راه‌های دیگر) که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد، پیروی مکنید. اینهاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است. باشد که به تقوا گرایید * آن گاه به موسی کتاب دادیم برای این که (نعمت را) بر کسی که نیکی کرده است، تمام کنیم و برای این که هر چیزی را بیان نماییم و هدایت و رحمتی باشد. امید که به لقای پروردگارشان ایمان بیاورند * و این خجسته کتابی است که ما آن را نازل کردیم. پس از آن پیروی کنید و پرهیزگاری نمایید. باشد که مورد رحمت قرار گیرید * تا نگویید کتاب (آسمانی) تنها بر دو طایفه پیش از ما نازل شده و ما از آموختن آنان بی‌خبر بودیم * یا نگویید اگر کتاب بر ما نازل می‌شد، قطعا از آنان هدایت یافته‌تر بودیم .اینک حجتی از جانب پروردگارتان برای شما آمده و رهنمود و رحمتی است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را دروغ پندارد و از آنها روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می‌گردانند، به سبب (همین) اعراضشان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این سخن خدای عز و جل: «وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» منظور از صراط مستقیم، امام است «فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ» یعنی غیر امام «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» یعنی در امام از هم جدا و دچار اختلاف می‌شوید.[1]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲) سپس علی بن ابراهیم از حسن بن علی، از پدرش، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ»، فرمودند: سبیل، ما هستیم، پس هر که [از پیروی ما] امتناع کرد، اینها سُبُل اند.[1]

۳) محمد بن حسن صفّار: از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» پرسیدم. فرمودند: به خدا قسم آن (صراط مستقیم) علی علیه السلام است، به خدا سوگند صراط و میزان، او است.[2]

۴) عیاشی: از بُرَید عِجلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» آیا می‌دانی منظور از «صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: ولایت علی علیه السلام و اوصیا است که سلام و درود خدا بر آنان باد. فرمودند: و آیا می‌دانی منظور از «فَاتَّبِعُوهُ» چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه. فرمودند: و آیا می‌دانی منظور از «وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: قسم به خدا ولایت فلانی و فلانی است. آن گاه فرمودند: آیا می‌دانی منظور از «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» عرض کردم: خیر. فرمودند: یعنی از راه علی علیه السلام.[3]

۵) از سعد، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره آیه: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» فرمودند: صراطی را که نشان داده است، صراط آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، است.[4]

۶) ابن فارسی در روضه آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره این آیه: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۷.
۲ـ بصائر الدرجات، ص ۸۹ ح ۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۱۲۴.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۱۲۵.

عَن سَبِيلِهِ»، فرمودند: از خدا درخواست کردم که آن را برای علی علیه السلام قرار دهد و همان کار را کرد.[1]

۷) شرف الدین در تأویل آیات باهره می‌گوید: تاویل آن، همان است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذکر کرده است. گفت: پدرم از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ». فرمودند: راه امامت «فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ» یعنی راه‌های دیگر غیر از آن «ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».[2]

۸) سپس شرف الدین می‌گوید: علی بن یوسف بن جُبیر در کتاب «نهج الایمان» چینن آورده است که: صراط مستقیم در این آیه همان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. هنگامی که ابراهیم ثقفی آن حدیث را در کتابش روایت کرد و با سند خود، آن را به ابو بَرزَه اسلمی رساند، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ»، فرمودند: از خدا درخواست کردم که این فضیلت را برای علی علیه السلام قرار دهد، پس همین کار را کرده است.[3]

مؤلف گوید: ابن شهر آشوب این حدیث را با اسناد خود به ابو برزه اسلمی در مناقب از ابراهیم ثقفی روایت کرده و گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند... و عین این حدیث را نقل کرده است.[4]

۹) ابن شهرآشوب: از ابن عباس نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت می‌کرد در حالی که علی علیه السلام در برابر او و مردی در سمت راست و مردی دیگر در سمت چپش بودند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: جهت راست و چپ موجب گمراهی است و راه درست، همان جاده راه راست است. سپس با دست خود اشاره کرد و فرمودند: «وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ».[5]

۱ـ روضة الواعظین، ص ۱۰۶.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۹.
۳ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۱۰.
۴ـ مناقب، ج ۳، ص ۷۲.
۵ـ مناقب، ج ۳، ص ۷۴.

۱۰) از جابر بن عبد الله نقل شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحابش را نزد خود گرد هم آورد و در حالی با دست خود به علی علیه السلام اشاره می‌کردند فرمودند: «وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ».[1]

۱۱) و همچنین علی بن ابراهیم می‌گوید: «ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی: تا تقوی پیشه کنید. سپس گفت: «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِيَ أَحْسَنَ» یعنی: کتاب برای او به کمال رسیده است بر اثر کار نیکوی او «وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاء رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ» از آیات محکم است.

و نیز می‌گوید: و این سخن خداوند تبارک و تعالی: «وَهَـذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ» یعنی قرآن «مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُواْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» یعنی تا مورد رحمت قرار گیرد.

و این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَن تَقُولُواْ إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَآئِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ» یعنی: یهود و مسیحیان، و ما از آموختن آنان بی خبر بوده ایم.

و این فرموده خدای عز و جل: «أَوْ تَقُولُواْ لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ» یعنی: قریش. آنان گفتند: اگر کتاب بر ما نازل می‌شد، هدایت ما بیشتر از آنان می‌بود و بیشتر اطاعت می‌کردیم «فَقَدْ جَاءكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ» یعنی قرآن «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا» یعنی: از آن مانع شده است «سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا» یعنی: دفع می‌کنند و از آیه‌های ما مانع می‌شوند «سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يَصْدِفُونَ».[2]

«هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيهُمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ (۱۵۸)».

۱ـ مناقب، ج ۳، ص ۷۴.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۷.

[آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید. (اما) روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت (پدید) آید، کسی که قبلا ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد. بگو: منتظر باشید که ما (هم) منتظریم]

۱) علی بن ابراهیم: از پدرم، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ» فرمودند: این آیه به این صورت: أو اکتسبت، نازل شده است. «ْ فِی إِیمَانِهَا خَیْراً قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ »، فرمودند: هنگامی که خورشید از مغرب طلوع کند، در آن هنگام، هر که ایمان بیاورد، این ایمان برای او بی‌فایده است.[1]

۲) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از حمدان بن سلیمان، از حکم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ» یعنی در روز میثاق «أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْراً»، فرمودند: اقرار به انبیا و اوصیا و به ویژه امیر مؤمنان علیه السلام. فرمودند: ایمان هیچ کس به او سودی نمی‌رساند، چون جان از وی سلب شده است.[2]

۳) ابن بابویه گفت: پدرم که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ» چنین فرمودند: آیات عبارتند از: ائمه و آیه منتظره: یعنی قائم علیه السلام. پس در آن روز ایمان برای هیچ کس فایده‌ای در برنخواهد داشت، زیرا که قبل از قیام وی با شمشیر، ایمان نیاورده بود، گرچه به پدرانش علیه السلام ایمان آورده بود.[3]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۸.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۸۱.
۳ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۶، باب ۳۳، ح ۶.

۴) و از همو: از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی که رحمت خدا بر او باد، از جعفر بن محمد بن مسعود، وحید بن محمد بن نعیم سمرقندی، از محمد بن مسعود عیاشی، از علی بن محمد بن شُجاع، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از علی بن حمزه، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا» چنین فرمودند: یعنی خروج قائم منتظر علیه السلام از بین ما است. سپس فرمودند: ای ابو بصیر! خوشا به حال پیروان قائم ما، که در انتظار ظهور وی در زمان غیبت و پیرو او در زمان ظهورش هستند. آنان اولیای خدایند که هیچ ترسی بر آنان نیست و نه دچار نگرانی و غمگینی می‌شوند.[1]

۵) احمد بن محمد بن خالد برقی: از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مسلی، از عبدالله بن سلیمان عامری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: زمین نمی‌تواند بدون حجت باشد؛ حجتی که حلال و حرام را می‌شناسد و به راه خدا دعوت می‌کند و حجت از زمین منقطع نمی‌شود مگر برای مدت چهل روز قبل از روز قیامت. پس هر گاه که حجت برداشته می‌شود، در توبه بسته می‌شود و دیگر ایمان برای هیچ کسی فایده نخواهد داشت. کسی که قبل از برداشته شدن حجت ایمان نیاورده باشد. آنان اشرار خلق خدا هستند و آنانند که قیامت بر علیه آنان برپا می‌شود.[2]

۶) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب «مناقب فاطمه سلام الله علیها» از أبو حسین محمد بن هارون بن موسی، از پدرش، از ابو علی محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر حِمیری، از ایوب بن نوح، از ربیع بن محمد مُسلی، از عبدالله بن سلیمان عامری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هیچ گاه زمین از حجت خالی نمی‌شود؛ حجتی که حلال و حرام را می‌شناسد و مردم را به راه خدا فرا می‌خواند و این حجت از زمین منقطع نمی‌شود، مگر برای چهل روز قبل از روز قیامت. پس هر گاه که حجت برداشته شود، در توبه بسته می‌شود و ایمان برای نفس (انسان) مثمر ثمر نخواهد بود. زیرا که این نفس قبل از برداشته

۱ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳۴ ح ۵۴، ینابیع المودة ص ۴۲۲.

۲ـ محاسن، ص ۲۳۶، ح ۲۰۲.

شدن حجت، ایمان نیاورده بود و آنان بدترین خلق خدا هستند و آنانند که قیامت بر علیه آنان بر پا خواهد شد.[1]

۷) عیاشی: از مسعده بن صدقه، از ابو جعفر محمد، از پدرش، از جدش که سلام و درود خدا بر آنان باد، نقل کرده است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: نزدیک است که عمل از مردم منقطع شود (تلاش ایشان سودی نبخشد) و در توبه به روی آنان بسته شود «لاَیَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا».[2]

۸) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا»، فرمودند: از جمله نشانه‌های زمان مفید نبودن ایمان، طلوع خورشید از مغرب، خروج دابه (چهار پا)، دود، و مردی که اصرار بورزد در حالی که عمل ایمان را انجام نداده است، می‌باشد. سپس آیه‌ها و نشانه‌های دیگر پشت سر هم می‌آیند.[3]

۹) از حفص بن غیاث، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که گفت: مردی از امام باقر علیه السلام در باره جنگ‌های امیرمؤمنان علیه السلام پرسید. (سئوال کننده از دوستداران ما بود.) ـ وی گفت:ـ امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با پنج شمشیر فرستاده است: سه تا از آنها از نیام بیرون شده‌اند و تا پایان جنگ در نیام قرار نمی‌گیرند و جنگ هیچ گاه به پایان نمی‌رسد، مگر پس از طلوع خورشید از مغرب. پس هرگاه خورشید از مغرب طلوع کرد، تمامی مردم در آن روز ایمان خواهند آورد و آن گاه «لاَیَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا».[4]

۱۰) از ابو بصیر: از یکی از دو امام علیهما السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا»، فرمودند: مؤمن گناهکار،

۱ـ دلائل الامامة، ص ۲۲۵.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۱۲۶.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۱۲۷.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۱۲۸.

کثرت گناهانش و کم بودن حسناتش، میان او و ایمان حایل شده است. پس خیری را از ایمانش به دست نیاورده است.[1]

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ (۱۵۹)﴾

[کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستی. کارشان فقط با خداست. آن گاه به آن چه انجام می‌دادند، آگاهشان خواهد کرد]

۱) علی بن ابراهیم، در باره این سخن خدای تبارک و تعالی «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ» گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شدند و گروه گروه شدند.[2]

۲) علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا»، فرمودند: به خدا قسم، قوم از دینشان جدا شدند.[3]

۳) عیاشی: کُلیب صَیداوی آورده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا» پرسیدم. فرمودند: علی علیه السلام این آیه را این گونه می‌خواندند: «فارقوا دينهم». و فرمودند: به خدا قسم، قوم از دینشان جدا شدند.[4]

﴿مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۰)﴾

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۱۲۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۸.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۸.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۱۳۰.

[هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود]

۱) محمد بن یعقوب: از بعضی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از برقی، از قاسم بن محمد، از عیص، از نجم بن حطب، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر که نیت کرد روزه بگیرد، سپس نزد برادرش بیاید و او از وی درخواست کند که نزد او افطار کند، پس باید افطار کند و موجب خوشحالی و شادمانی او شود، زیرا که خداوند تبارک و تعالی اجر ده روز روزه را برای وی منظور خواهد کرد و این همان سخن خدای عز و جل است که می‌فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».[۱]

۲) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از وی در باره روزه در حال اقامت سئوال شد. ایشان فرمودند: سه روز در هر ماه: پنجشنبه از جمعه (یک هفته)، و چهارشنبه از جمعه، و پنجشنبه از جمعه‌ای دیگر و فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود: روزه گرفتن ماه صبر و سه روز از هر ماه، نگرانی و پریشانی در سینه انسان را از بین می‌برد و روزه گرفتن سه روز از هر ماه، برابر با صیام الدهر (روزه‌داری در همه عمر) است. خدای عز و جل می‌فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».[۲]

۳) و از همو: از بعضی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابو نضر نقل شده است که گفت: از امام علی السلام در مورد چگونگی روزه در ماه سئوال کردم. فرمودند: سه روز در ماه یعنی در هر ده روز یک روز است. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».[۳]

۴) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از نضر، از یحیی حلبی، از ابن مسکان، از زراره نقل کرده است که گفت: در حالی که من حاضر بودم، از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۲.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۹۳، ح ۶.
۳ـ کافی، ج ۴، ص ۹۳، ح ۷.

أَمْثَالِهَا» سئوال شد که آیا برای اینان که این امر [ولایت] از آنان شناخته نیست، جاری است؟ فرمودند: آن، ویژه مؤمنان است.

به او عرض کردم: خدا تو را نگهدارد، پس کسی که روزه گرفته و نماز خوانده و از کارهای حرام اجتناب ورزیده و پرهیزکاری وی نیکو بوده است و این امر را نمی شناسد و دشمنی نمی ورزد، چه می‌شود؟ فرمودند: خدا آنان را با رحمت خود وارد بهشت می‌کند.[1]

۵) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: علی بن الحسین صلوات الله علیهما می‌فرمودند: وای بر کسی که یکان‌های (یک‌های) وی بر اعشار (یک دهم‌های) او غلبه کرده است. عرض کردم: منظورتان چیست؟ فرمودند: مگر نشنیدی خدای عز و جل می‌گوید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَةِ فَلاَ يُجْزَى إِلاَّ مِثْلَهَا»؟ اگر بنده یک حسنه انجام دهد، ده حسنه برای وی نوشته می‌شود و اگر یک عمل بد انجام بدهد، یک عمل بد برای او به ثبت می‌رسد. به خدا پناه می‌بریم از کسی که در یک روز ده سیئه از او سر بزند در حالی که یک حسنه هم نداشته باشد تا حسناتش بر سیئاتش غلبه کند.[2]

۶) شیخ در امالی: از احمد بن هارون قاضی، از محمد بن جعفر بن بُطه، از احمد بن اسحاق بن سعد[3]، از بکر بن محمد، از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام ، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: مردم در نماز جمعه سه جایگاه دارند: مردی که با سکوت و آرامش (حضور قلب) در برابر امام، نماز جمعه را می‌گزارد و این عمل او به منزله کفاره از گناهانش از یک جمعه تا جمعه دیگر به اضافه سه روز است، زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» و مردی که با سر و صدا و پریشانی و نگرانی، نماز جمعه را به جا می‌آورد؛ پس بهره وی از نماز، همین قدر بیش نیست. و مردی که در نماز جمعه حاضر شده است، ولی در حالی

۱ـ محاسن، ص ۱۵۸، ح ۹۴.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۲۴۸، ح ۱.
۳ـ احمد بن اسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری، از بکر بن محمد ازدی روایت کرده است. «بنگرید به: معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷».

که امام مشغول ایراد خطبه است برمی‌خیزد و شروع به نماز خواندن می‌کند. این مرد از جمله کسانی است که هر گاه از خدای عز و جل طلب اجر و پاداش کند، خدا اگر بخواهد، به او اجر و پاداش می‌دهد و اگر بخواهد، محرومش می‌کند.[1]

۷) عیاشی: از سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: هر که سه روز در ماه روزه گیرد و به او گفته شود: آیا تو همه ماه را روزه‌ای؟ پس بگوید: بلی، راست گفته است. زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «**مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا**».[2]

۸) زراره و حمران و محمد بن مسلم: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که گفتند: از ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «**مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا**» پرسیدم که آیا در مورد مسلمانانی که ایمانشان ضعیف است، نازل شده است؟ فرمودند: خیر، بلکه در باره همه مؤمنان نازل شده است و بر خدا حق است که آنان را مورد رحمت خویش قراردهد.[3]

۹) حسین بن سعید، با سند خود در حدیثی مرفوع از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: روزه گرفتن ماه صبر، و سه روز در هر ماه، موجب از بین رفتن نگرانی‌های سینه انسان است و روزه گرفتن سه روز در هر ماه، برابر با روزه گرفتن همه عمر است «**مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا**».[4]

۱۰) از برخی اصحاب ما، از احمد بن محمد نقل شده است که از وی سؤال کردم: در باره روزه مستحب چه کار باید بکنیم؟ گفت: روزه‌داری در سه روز از هر ماه: پنجشنبه اول ماه، و چهارشنبه وسط ماه، و پنجشنبه آخر ماه، و چهارشنبه میان دو پنجشنبه، خدای عز و جل می‌فرماید: «**مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا**» و سه روز در هر ماه، برابر با روزه گرفتن همه عمر است.[5]

۱ـ امالی، ج ۲، ص ۴۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۳۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۳۲.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۳۳.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۳۴.

۱۱) از علی بن عمار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: « مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» از جمله آن، روزه گرفتن سه روز از هر ماه است.[۱]

۱۲) محمد بن عیسی گفت: در روایت شریف، از محمد بن علی علیه السلام روایت شده است که ـ و من هرگز محمدی مانند وی ندیده‌ام (یعنی پیرو دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم)ـ فرمودند: منظور خدا از حسنه: ولایت ما اهل بیت و سیئه: دشمنی با ما اهل بیت است که سلام و درود خدا بر آنان باد.[۲]

۱۳) از محمد بن حکیم، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: هرکه نیت روزه کند سپس نزد برادرش بیاید و او از وی درخواست کند که نزدش افطار کند، پس افطار کند و موجب خوشحالی وی شود، بابت آن روزه، ده روز برای او منظور می‌شود، و این همان فرموده خداوند تبارک و تعالی است: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَةِ فَلاَ يُجْزَى إِلاَّ مِثْلَهَا».[۳]

۱۴) از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی در نسل آدم سه ویژگی قرار داده است: یکی آنکه اگر کسی از آنان قصد کند حسنه‌ای را انجام دهد، اما آن را انجام ندهد، برای او حسنه نوشته می‌شود و هر که قصد انجام حسنه را داشته باشد و آن را انجام بدهد، ده حسنه برای وی ثبت می‌شود. و هر که قصد ارتکاب سیئه‌ای را داشته باشد، اما آن را مرتکب نشود، برای او نوشته نمی‌شود؛ اما اگر آن را مرتکب شود، یک سیئه برای وی به ثبت می‌رسد و نیز این ویژگی که زمان توبه را برای آنان تا رسیدن روح به حنجره قرار داده است. ابلیس گفت: پروردگارا! برای آدم سه ویژگی قرار دادی، برای من نیز سه ویژگی قرار بده. خداوند تبارک و تعالی فرمود: برای تو این ویژگی‌ها را قرار دادم که هر گاه فرزندی از آدم به وجود آید، فرزندی از تو نیز به وجود آید. و اینکه مانند جریان خون در رگ‌ها، در درون آنان قرار گیری. و اینکه

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۳۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۳۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۳۷.

سینه‌هایشان قرارگاه و منزل تو قرار گیرد. پس ابلیس گفت: پروردگارا! این ویژگی‌ها برایم بس است.[1]

۱۵) از زراره، از همان امام علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه شریفه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» فرمودند: هر که آن دو نفر را ذکر کند و در هر صبح بر آنان لعنت بفرستد، خدا هفتاد حسنه برای او می‌نویسد و ده سیئه از او پاک می‌کند و او را ده درجه بالا می‌برد.[2]

۱۶) از عبدالله حلبی، از امام صادق علیه السلام، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمودند: روزه گرفتن ماه صبر و سه روز از هر ماه، نگرانی‌های سینه را از بین می‌برد و روزه گرفتن سه روز از هر ماه (برابر با) روزه گرفتن همه عمر است، خدا می‌فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».[3]

۱۷) علی بن حسن آورده است: در کتاب اسحاق بن عمر، در کتاب پدرم یافتم که از کسی که نامش را نمی‌دانم، از ابن یَسار، از پدرش، از امام صادق علیه السلام شنیده است که فرمودند: ای یسار! آیا می‌دانی، روزه گرفتن سه روز یعنی چه؟ ـ گفت: ـ گفتم: فدایت شوم، نمی‌دانم. فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام وفاتش، (روزه گرفتن) روز پنجشنبه از اول ماه، و چهارشنبه در وسط هر ماه و پنجشنبه در آخر ماه را به ارمغان آورده است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» است. او همه عمرش را روزه‌دار بود. سپس فرمودند: من به روزه‌دار خیلی غبطه می‌خورم، زیرا که او در حال اطاعت از خدا است و در حالی که به غذا و خوردنی و نوشیدنی اشتها دارد، وارد شامگاه می‌شود! به درستی که روزه به بدن یاری می‌رساند (تقویت می‌کند) و از آن حفاظت و مراقبت می‌کند.[4]

۱۸) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از وی شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزه می‌گرفت، تا جایی

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۳۸.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۳۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۴۰.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۴۱.

که به وی گفته شد افطار کند. پس افطار کرد تا آن که به وی امر به روزه شد، سپس مانند روزه داود علیه السلام، یک روز در میان روزه گرفت و در حالی که سه روز از ماه را روزه می‌گرفت، قبض روح شد. ـ و فرمود:ـ این روزه‌ها برابر با روزه همه دهر (تمام عمر) است و وحر را از بین می‌برد. حماد گفت: وحر چیست؟ حضرت فرمود: وحر به معنای وسوسه است. من گفتم: آنها چه روزهایی هستند؟ فرمود: اولین پنجشنبه هر ماه و اولین چهارشنبه وسط ماه و آخرین پنجشنبه ماه. گفتم: چرا این روزها برای روزه انتخاب شده است؟ فرمود: زیرا هر گاه قرار بود بر هر یک از امت‌های پیشین، عذاب نازل شود، در این روزهای ترسناک نازل می‌شد.[1]

«قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۶۱) قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۲) لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱۶۳) قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۵)»

[بگو: آری، پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است. دینی پایدار، آیین ابراهیم حق‌گرای و او از مشرکان نبود * بگو: در حقیقت نماز من و (سایر) عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است * (که) او را شریکی نیست و بر این (کار) دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمانم * بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم با این که او پروردگار هر چیزی است؟ و هیچ کس جز بر زیان خود (گناهی) انجام نمی‌دهد و هیچ باربرداری بار (گناه) دیگری را برنمی‌دارد. آن گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان خواهد بود. پس ما را به آن چه در آن اختلاف می‌کردید، آگاه خواهد کرد * و اوست کسی که شما را در

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۸۹، ح ۱.

زمین جانشین (یکدیگر) قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد. تا شما را در آن چه به شما داده است، بیازماید. آری پروردگار تو زودکیفر است و (هم) او بس آمرزنده مهربان است]

۱) علی بن ابراهیم: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» حنیفیّت همان (اصول) دهگانه هستند که ابراهیم علیه السلام آنها را آورد.[1]

۲) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از عبدالله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در این سخن خدای عز و جل: «حَنِيفاً مُسْلِماً»[2] [حق گرایی فرمانبردار بود]، فرمود: خالص و با اخلاص، که هیچ اثری از عبادت بت‌ها در آن نیست.[3]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از یونس بن عبد الرحمان، از عبدالله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «حَنِيفاً مُسْلِماً» فرمود: خالص و با اخلاص که هیچ چیزی آن را آلوده نمی‌کند.[4]

۴) عیاشی: از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حنیفیت، چیزی را باقی نگذاشته است، حتی چیدن ناخن و گرفتن شارب و ختنه کردن نیز از آن جمله است.[5]

۵) از جابر جعفی، از امام جواد علیه السلام روایت شده است که فرمود: هیچ احدی از امت ما به دین ابراهیم ایمان نمی‌آورد مگر ما و شیعه ما.[6]

۶) از طلحة بن زید، از جعفر بن محمد، از پدرش، از اجدادش که سلام و درود خدا بر آنان باد، از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا خدای عز و جل خلیل خویش را به

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۸.
۲ـ آل عمران/۶۷.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۱.
۴ـ المحاسن، ص ۲۵۱، ح ۲۶۹.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۴۲.
۶ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۴۳.

عنوان حنیفی مخلص برانگیخت و او را به گرفتن شارب و چیدن ناخن و زدن موی زیر بغل و روی عانه و ختنه کردن امر کرد.[1]

۷) از عمر بن ابو میثم نقل شده است که گفت: از حسین بن علی صلوات الله علیهما شنیدم که می‌فرمود: هیچ کس جز ما و شیعه ما جزء امت ابراهیم نیست و سایر مردم از آن دور و بری هستند.[2]

۸) علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای عز و جل: «قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لاَ شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» سپس فرمود: «قُلْ» به آنها بگو ای محمد: «أَغَيْرَ اللّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلاَ تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَيْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» یعنی هیچ کس گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد.[3]

۹) ابن بابویه از احمد بن محمد بن هیثم عجلی و احمد بن حسن قطّان و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مُکتّب و عبدالله بن محمد صائغ و علی بن عبدالله ورّاق که خداوند از آنان خشنود باد. از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از ابو معاویه، از اعمش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در حالی که آن حضرت شرایع و بنیان‌های دین را توصیف می‌کرد، فرمود: خداوند هیچ چیزی را بیشتر از تلاش و طاقت انسان به او تکلیف نمی‌کند و اعمال بندگان، مخلوق تقدیر هستند نه مخلوق تکوین، و خداوند، خالق هر چیزی است. ما نه به جبر اعتقاد داریم و نه به تفویض. خدای عز و جل سالم را در عوض بیمار اخذ نمی‌کند (گناه شخص گناهکار را به پای فرد بی‌گناه نمی‌نویسد) و فرزندان بشر را به گناه پدرانشان عذاب نمی‌کند، همان گونه که در کتاب محکم خود می‌فرماید: «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» و خدای عز و جل فرمود: «وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»[4] [و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست] و برای خدای تبارک و تعالی شایسته است که عفو کند و برتری دهد و زیبنده او نیست که ظلم کند. خدای عز و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۴۴

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۴۵.

۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۴ـ نجم/۳۹.

جل بر بندگان خویش واجب نمی‌کند تا از شخصی اطاعت کنند که می‌داند موجب گمراهی و ضلالت آنان می‌شود. پروردگار، کسی را که می‌داند کفر خواهد ورزید و به جای خداوند متعال، شیطان را عبادت می‌کند، برای رسالت خویش انتخاب نمی‌کند و از میان بندگانش برنمی‌گزیند و فقط انسان معصوم و پاک را انتخاب می‌کند.[1]

۱۰) و نیز از همو، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی[2] از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از عبدالسلام بن صالح هروی نقل کرده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: در باره حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده: هنگامی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج کند، نسل و ذریه قاتلان امام حسین علیه السلام را به واسطه آن چه پدرانشان انجام دادند به قتل می‌رساند، چه می‌گویید؟ فرمود: بله، همین طور است.

عرض کردم: پس معنای این سخن خدای عز و جل: «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» چیست؟ آن حضرت فرمود: خدای بلند مرتبه در تمامی سخنان خویش راست می‌گوید و لکن طوایفی که پدرانشان امام حسین علیه السلام را به قتل رساندند، از اعمال پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می‌کنند و کسی که به کاری راضی باشد، مثل کسی است که آن کار را انجام داده باشد. اگر شخصی در مشرق کشته شده باشد و شخصی دیگر در مغرب زمین از آن قتل راضی باشد، نزد خدای عز و جل شریک قتل محسوب می‌شود و اگر هنگامی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج کند، آنان را به قتل برساند، به این دلیل است که آنان به عمل پدرانشان راضی بودند. راوی گفت: به آن حضرت عرض کردم: امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف که از خاندان شماست، خروج خویش را با چه کسانی آغاز می‌کند؟ فرمود: با بنی شیبه آغاز می‌کند و دستان ایشان را قطع می‌کند، زیرا آنان سارقان خانه خدای عز و جل هستند.[3]

۱ـ توحید، ص ۴۰۶، ح ۵. الخصال، ص ۶۰۳، ح ۹.

۲ـ احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از استادان و مشایخ صدوق است و شیخ صدوق از وی بسیار روایت کرده است. بنگرید به: «معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۲۰».

۳ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۷، باب ۲۸، ح ۵. علل الشرائع، ص ۲۶۸، باب ۱۶۴، ح ۱.

۱۱) و علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای عز و جل: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» یعنی در قدر و مال «لِّيَبْلُوَكُمْ» تا شما را بیازماید «فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ».[1]

۱۲) عیاشی: از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نمی‌گوییم یک درجه است؛ چرا که بی گمان، خدا می‌فرماید: درجات است؛ بعضی بالاتر از بعضی دیگر است. همانا مردمان با اعمال خویش بر یکدیگر برتری پیدا می‌کنند.[2]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۴۶.

سوره اعراف

مکی است به جز آیه‌های ۱۶۳ تا پایان آیه ۱۷۰ که مدنی است و ۲۰۶ آیه دارد که بعد از سوره ص نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره اعراف

۱) ابن بابویه: با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که سوره اعراف را در هر ماه بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که نه ترسی خواهند داشت و نه حزن و اندوهی. اگر هر جمعه آن را بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که حساب از او برداشته می‌شود. آگاه باشید که در این سوره، آیات محکم وجود دارد و خواندن آن را ترک نکنید، زیرا که در روز قیامت گواهی می‌دهد که چه کسی آن را خوانده است.[1]

۲) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: کسی که سوره اعراف را بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که نه ترسی خواهند داشت و نه حزن و اندوهی. اگر هر جمعه آن را بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که حساب از او برداشته می‌شود.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باشید که در آن آیات محکم وجود دارد و خواندن و تلاوت و قیام (عمل بر مقتضای آن) بر آن را ترک نکنید، زیرا که در روز قیامت به کسی که آن را خوانده است، نزد خداوند تبارک و تعالی گواهی می‌دهد.[2]

۳) و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: کسی که این سوره را بخواند، خداوند در روز قیامت میان او و ابلیس پرده‌ای قرار می‌دهد و دوست حضرت آدم خواهد بود و کسی که با گلاب و زعفران آن را بنویسد و بر خود بیاویزد، تا زمانی که بر او آویخته است، به اذن خدای تعالی هیچ حیوان درنده و هیچ دشمنی به او نزدیک نمی‌شود.[3]

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۱.

تفسیر سوره اعراف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«المص (۱)»

[الف لام میم صاد]

۱) ابن بابویه می‌گوید: ابو حسن هارون زنجانی در آن چه که برای من به خط علی بن احمد بغدادی وراق نوشت، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: معنای «المص» این است که من خداوند توانا و راستگو هستم.[1]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: از پدرم، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از محمد بن قیس، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: حُیی بن اخطب و برادرش ابو یاسر ابن اخطب و گروهی از یهودیان اهل نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و به وی عرض کردند: آیا «الم» از جمله آن چه است که بر تو نازل شده است؟ فرمودند: بلی. گفتند: آیا جبرئیل آن را از طرف خدا بر تو نازل کرده است؟ فرمودند: بلی. گفتند: خداوند قبل از تو پیامبرانی را فرستاده است و ما کسی غیر از شما را سراغ نداریم که در باره مدت حکومت و روزی امت خویش خبر داده باشد (پیشگویی کرده باشد). حضرت فرمودند: آن گاه حُیی ابن اخطب به سوی اصحابش برگشت و به آنان گفت: حرف الف یک، لام سی، میم چهل است و مجموع آن هفتاد و یک سال است. عجبا از کسی که به دینی گرایش پیدا کند که مدت حکومت و روزی امت آن هفتاد و یک سال است. حضرت در ادامه فرمودند: سپس به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و

۱ـ معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.

گفت: ای محمد! آیا آیه‌ای جز آن هست؟ فرمودند: بلی. گفت: بگو. فرمودند: «المص» گفت: این آیه سنگین‌تر و درازتر است؛ حرف الف یک، لام سی، میم چهل، و صاد نود، پس مجموع آن صد و شصت و یک سال است. سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: آیا جز این وجود دارد؟ فرمودند: بلی. گفت بگو. فرمودند: «الر»[1] گفت: این سنگین‌تر و طولانی‌تر است؛ الف یک، لام سی و را دویست، آیا جز این هست؟ فرمودند: بلی، گفت: بگو. فرمودند: «المر»[2] گفت: این طولانی‌تر و سنگین‌تر است؛ الف یک، لام سی، میم چهل و را دویست است، سپس گفت: آیا جز این هست؟ فرمودند: بلی. گفت: امر تو بر ما مشتبه شده است و ما نمی‌دانیم چه چیزی به تو عطا شده است. سپس آن جا را ترک کردند. سپس ابویاسر به برادرش حیی گفت: تو چه می‌دانی، شاید محمد این و بیش از این را جمع کرده باشد!

امام باقر علیه السلام فرمودند: از این آیه‌ها برخی محکم نازل شده است که امّ الکتاب هستند و برخی متشابه و این آیه‌ها در وجوهی دیگر، غیر از آن چه که حیی و ابو یاسر و اصحاب آنان تأویل کردند، جاری می شوند.[3]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی: از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابو اسماعیل سراج، از خیثمة بن عبدالرحمان جعفی نقل کرده است که گفت: ابو لبید بحرانی این حدیث را برای من نقل کرد که: مردی در مکه نزد امام باقر علیه السلام آمد و از وی چند مسئله پرسید و ایشان جواب دادند. (سپس آن حدیث را ذکر کرد تا این که گفت:) به او گفت: «المص» چیست؟ ـ ابو لبید گفت:ـ ایشان جوابی دادند که من آن را فراموش کردم. آن مرد بیرون آمد. امام صادق علیه السلام به من فرمودند: این تفسیر ظاهری (این آیات) قرآن است، آیا مایلی که تفسیر آن را در بطن و باطن قرآن به تو بگویم؟

عرض کردم: آیا برای قرآن بطن و ظهر وجود دارد؟ فرمودند: بلی، به درستی که کتاب خدا را ظاهر و باطن و مُعاین و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و سنت و امثال و فصل و وصل و حروف و تصریف است. هر که ادعا کند کتاب خدا مبهم

۱ـ یونس/۱، هود/۱، و یوسف و ابراهیم/۱ و حجر/۱.
۲ـ رعد/۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۹.

است، هلاک شده است و دیگران را نیز هلاک کرده است. سپس فرمود: این را حفظ کن: الف یک، لام سی، میم چهل، و صاد نود است. گفتم: این می‌شود یکصد و شصت و یک. فرمود: ای ابو لبید! هر گاه سال صد و شصت و یک فرا رسد، خداوند حکومت را از قومی سلب خواهد کرد.[1]

۴) محمد بن علی بن بابویه گفت: از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی که خداوند از وی خشنود باد، از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی، از پدرش نقل کرده است که گفت: از احمد بن احمد، از علی بن سلیمان بن خصیب، از یک راوی ثقه، از ابو جمعه رحمة بن صدقه نقل شده است که گفت: مردی زندیق از بنی امیه نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: منظور از این سخن خدای عز و جل: «المص» در کتابش چیست و چه حلال و حرامی در آن است و چه چیز سودمندی برای مردم در آن وجود دارد؟ ـ گفت:ـ امام صادق علیه السلام خشمگین شد و فرمود: وای بر تو، ساکت باش! الف یک، لام سی، میم چهل و صاد نود است. مجموع آنها چقدر است؟ آن مرد گفت: صد و شصت و یک است. حضرت علیه السلام فرمودند: هر گاه سال صد و شصت و یک به اتمام برسد، حکومت یاران تو نیز به اتمام خواهد رسید. ـ گفت: ـ پس ما منتظر شدیم و هنگامی که سال صد شصت و یک پایان یافت، در روز عاشورا سیاه جامگان و سیاه پرچمان یعنی عباسیان وارد کوفه شدند و ملک و حکومت آنان (بنی امیه) از بین رفت.[2]

۵) عیاشی از ابو جمعه رحمة بن صدقه نقل کرده است که گفت: مردی زندیق از بنی امیه نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: منظور خدا از «المص» در کتابش چیست و چه حلال و حرامی در آن است و چه چیز سودمندی برای مردم در آن وجود دارد؟

ـ گفت: ـ امام صادق علیه السلام خشمگین شد و فرمود: وای بر تو، ساکت باش! الف یک، لام سی، میم چهل و صاد نود است. مجموع آنها چقدر است؟ آن مرد گفت: صد و شصت و یک است. حضرت علیه السلام فرمودند: هر گاه سال صد و شصت و یک به اتمام برسد، حکومت یاران تو نیز به اتمام خواهد رسید. ـ

۱ـ محاسن، ص ۲۷۰، ح ۳۶۰.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۲۸، ح ۵.

گفت:ـ ما منتظر شدیم و هنگامی که سال صد شصت و یک پایان یافت، در روز عاشورا سیاه جامگان و سیاه پرچمان یعنی عباسیان وارد کوفه شدند و حکومت آنان از بین رفت[1].

۶) خیثمه جعفی: از ابو لبید مخزومی چنین روایت کرد که امام باقرعلیه السلام فرمودند: ای ابو لبید! دوازده نفر از فرزندان عباس به حکومت خواهند رسید و پس از روز هشتم، چهار نفر از آنان کشته خواهند شد؛ یکی از آنان به بیماری عفونت در دهان همراه با ورم مبتلا می‌شود و این بیماری او را از پای در می‌آورد، و آنان گروهی‌اند که عمرهایشان و نیز مدت حکومتشان کوتاه است و رفتار آنان ناشایسته است و از جمله آنان آن مردک فاسق است که به هادی، ناطق و غاوی ملقب می‌شود. ای ابولبید! به درستی که در حروف مقطعه قرآن، علم فراوانی است. همانا خدای تبارک و تعالی «الم ❁ ذَلِکَ الْکِتَابُ»[2] [الف لام میم ❁ این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست] را نازل کرده است، پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیام کرد تا این که نور وی چیره شد و کلمه او پای گرفت و در هنگامی متولد شد که از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود.

سپس فرمودند: و بیان این مسئله در کتاب خدا در حروف مقطعه است، هنگامی که آنها را بدون تکرار بشماری؛ و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست که روزهای آن سپری شود، مگر این که قائمی از بنی هاشم در هنگام پایان یافتن آن ظاهر شود.

و فرمودند: الف یک، لام سی، میم چهل، و صاد نود است و مجموع آنها صد و شصت و یک می‌باشد، سپس قیام حسین بن علی علیه السلام صورت گرفت. «الم ❁ اللَّهُ»[3] [الف لام میم ❁ خداست] هنگامی که مدت او به پایان رسید، قائم فرزندان عباس به هنگام «المص» ظاهر شد و قائم ما در هنگام پایان یافتن آن (و رسیدن) به «الر» قیام می‌کند. این مسئله را درک کن و نسبت به آن آگاه باش و آن را مخفی کن.[4]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷، ح ۲

۲ـ بقره/۱ـ۲.

۳ـ آل عمران/۱ـ۲.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸ ح ۳.

«كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلاَ يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ (۳) وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءهَا بَأْسُنَا بَيَاتاً أَوْ هُمْ قَآئِلُونَ (۴) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءهُمْ بَأْسُنَا إِلاَّ أَن قَالُواْ إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵) فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (۶) فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ (۷) وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِآيَاتِنَا يِظْلِمُونَ (۹) وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَّا تَشْكُرُونَ (۱۰) وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلآئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ (۱۱)».

[کتابی است که به سوی تو فرو فرستاده شده است. پس نباید در سینه تو از ناحیه آن تنگی باشد تا به وسیله آن هشدار دهی و برای مؤمنان پندی باشد * آن چه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید و جز او از معبودان (دیگر) پیروی مکنید. چه اندک پند می‌گیرید! * و چه بسیار شهرها که (مردم) آن را به هلاکت رسانیدیم و در حالی که به خواب شبانگاهی رفته یا نیمروز غنوده بودند، عذاب ما به آنها رسید * و هنگامی که عذاب ما بر آنان آمد، سخنشان جز این نبود که گفتند: راستی که ما ستمکار بودیم * پس قطعا از کسانی که (پیامبران) به سوی آنان فرستاده شده‌اند، خواهیم پرسید و قطعا از (خود) فرستادگان (نیز) خواهیم پرسید * و از روی دانش به آنان گزارش خواهیم داد و ما (از احوال آنان) غایب نبوده‌ایم * و در آن روز سنجش (اعمال) درست است. پس هر کس میزان‌های (عمل) او گران باشد، آنان خود رستگارانند * و هر کس میزان‌های (عمل) او سبک باشد، آنانند که به خود زیان زده‌اند؛ چرا که به آیات ما ستم کرده‌اند * و قطعا شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم (اما) چه کم سپاسگزاری می‌کنید * و در حقیقت، شما را خلق کردیم. سپس به صورتگری شما پرداختیم. آن گاه به فرشتگان گفتیم:

برای آدم سجده کنید. پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای عز و جل: «کِتَابٌ أُنزِلَ إِلَیْکَ» خطاب به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است «فَلاَ یَکُن فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِّنْهُ» یعنی ضیق و تنگنا «لِتُنذِرَ بِهِ وَذِکْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ» سپس خدای عز و جل به مردم فرمود: «اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء» به جز محمد «قَلِیلاً مَّا تَذَکَّرُونَ».[1]

۲) عیاشی: از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه‌ای فرمودند: خداوند می‌فرماید: «اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء قَلِیلاً مَّا تَذَکَّرُونَ» پس در پیروی از آن چه که برای شما از جانب خدا آورده است، رستگاری بزرگ و عظیمی است و در ترک آن، اشتباهی آشکار است.[2]

۳) علی بن ابراهیم: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَکَم مِّن قَرْیَةٍ أَهْلَکْنَاهَا فَجَاءهَا بَأْسُنَا» یعنی شکنجه ما «بَیَاتًا» در شب «أَوْ هُمْ قَائِلُونَ» یعنی نیمروز. و این سخن خدای عز و جل: «فَمَا کَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءهُمْ بَأْسُنَا إِلاَّ أَن قَالُواْ إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ» محکم است.[3]

۴) و از همو: این سخن خدای عز و جل: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ» یعنی این که از پیامبران در باره رسالتی که بر دوش آنان گذاشته شده است، سئوال می‌شود. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَنَقُصَّنَّ عَلَیْهِم بِعِلْمٍ وَمَا کُنَّا غَآئِبِینَ» یعنی کارهای آنان زیر نظر ما بود. و این سخن خدای عز و جل: «وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» یعنی مجازات بر حسب کارهای نیک یا بد؛ و این همان سخن خداست: «فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَأُوْلَـئِکَ الَّذِینَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُم بِمَا کَانُواْ بِآیَاتِنَا یِظْلِمُونَ قَلِیلاً مَّا تَشْکُرُونَ * ثُمَّ صَوَّرْنَاکُمْ» گفت: ائمه را که سلام و درود خدا بر آنان باد انکار می‌کنند.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۹.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹، ح ۴.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۰.

و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» یعنی مختلف و گوناگون «قَلِيلاً مَّا تَشْكُرُونَ» یعنی خدا را شکر نمی‌کنید.
علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ» یعنی شما را در صلب و پشت مردان آفریده‌ایم «ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ» در رحم‌های زنان. سپس می‌گوید: و پسر مریم در صلب و پشت مرد، صورتگری نشد، بلکه این کار در رحم زن صورت گرفت؛ اگر چه در صلب و پشت پیامبران آفریده شده بود. او به آسمان برده شد، در حالی لباس پشمی بر تن داشت.[1]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: از احمد بن محمد، از جعفر بن عبدالله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این سخن خدای عز و جل: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ» فرمودند: اما «خَلَقْنَاكُمْ» به صورت نطفه، سپس علقه، پس از آن مضغه، سپس استخوان، سپس گوشت. و اما «صَوَّرْنَاكُمْ» یعنی چشم، بینی، گوش، دهان، دست‌ها، و پاها و مانند آنها را بیافرید و سپس زشت، زیبا، تنومند، دراز، کوتاه و غیره را قرار داد.[2]

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ (۱۲)»

[فرمود: چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن یقطین، از حسین بن میاح، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: همانا ابلیس خود را با آدم مقایسه کرد و گفت: «خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» و اگر جوهری را که خدای عز و جل آدم علیه السلام را از آن آفریده است با آتش مقایسه می‌کرد، به این نتیجه می‌رسید که نور و درخشش آن جوهر، از آتش بیشتر است.[3]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۰.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۰.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۱۸.

۲) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن عبدالله عقیلی، از عیسی بن عبدالله قرشی نقل شده است که گفت: ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السلام آمد، و امام به او فرمودند: ای ابو حنیفه! به من گفته‌اند که تو قیاس می‌کنی؟ گفت: بلی. فرمودند: قیاس مکن، زیرا که اول کسی که قیاس کرد، ابلیس بود، هنگامی که گفت: «خَلَقْتَنِي مِن نَّار وَخَلَقْتَهُ مِن طِين» و آتش را با گل مقایسه کرد و اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه کرده بود، برتری و فاصله و فرق بین این دو نور و صفای یکی از آنها بر دیگری را درک می‌کرد.[1]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از حماد بن عیسی، از بعضی از اصحاب او نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمودند: وای بر تو، ابلیس اول کسی بود که به قیاس روی آورد و آن هنگامی بود که به سجده بر آدم امر شد و گفت: «خَلَقْتَنِي مِن نَّار وَخَلَقْتَهُ مِن طِين».[2]

۴) عیاشی: از داود بن فرقد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: فرشتگان گمان می‌کردند که ابلیس از آنان است، اما خدای عز و جل می‌دانست که او از آنان نیست، پس خدای عز و جل تعصب او را آشکار نمود و ابلیس گفت: «خَلَقْتَنِي مِن نَّار وَخَلَقْتَهُ مِن طِين».[3]

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۸)».

[گفت: پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای (فریفتن) آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست * آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۲۰.
۲ـ محاسن، ص ۲۱۱، ح ۸۰.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۵.

یافت * فرمود: نکوهیده و رانده از آن (مقام) بیرون شو که قطعا هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهم کرد]

۱) محمد بن یعقوب: از ابن محبوب، از حَنان و علی بن رئاب، از زراره نقل کرده است که گفت: به او (امام باقر علیه السلام) عرض کردم: این سخن خدای عز و جل: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» یعنی چه؟ ـ زراره گفت:ـ امام باقر علیه السلام فرمودند: ای زراره! تردیدی نیست که ابلیس به کمین تو و اصحاب تو نشسته است و از گمراه کردن دیگران فارغ شده است.[۱]

۲) احمد بن محمد بن خالد برقی: از ابن محبوب، از حنان بن سدیر و علی بن رئاب، از زراره نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: معنای این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» چیست؟

امام باقر علیه السلام فرمودند: ای زراره! ابلیس در کمین تو و اصحاب تو نشسته و از گمراه کردن دیگران فارغ شده است.[۲]

۳) عیاشی: از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: منظور از صراطی که ابلیس گفت: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِم وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» علی علیه السلام است.[۳]

۴) از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ـ تا ـ شَاكِرِينَ» سئوال کردم و ایشان فرمودند: ای زراره! ابلیس قصد تو و اصحاب تو را دارد و از گمراه کردن دیگران فارغ شده است.[۴]

۵) طبرسی: از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در معنای این آیه: «مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ» فرمود: امر آخرت را برای آنان آسان می‌کنم «وَمِنْ خَلْفِهِمْ» به

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۱۴۵، ح ۱۱۸.
۲ـ محاسن، ص ۱۷۱، ح ۱۳۸.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۷.

آنان دستور می‌دهم اموال را جمع‌آوری کنند و حقوق را از این اموال نپردازند تا برای ورثه آنان باقی بماند «عَنْ أَيْمَانِهِمْ» دینشان را با آراستن گمراهی و زیبا نشان دادن شبهه‌ها تباه می‌کنم «عَن شَمَآئِلِهِمْ» از طریق ترغیب آنان به لذت‌ها و چیره کردن شهوت‌ها بر دل‌های آنان.[1]

۶) علی بن ابراهیم: در معنای این آیه روایت کرده است که: و اما «بَيْنِ أَيْدِيهِمْ» منظور از جانب آخرت است و به آنان خبر خواهم داد که نه بهشت و نه آتش و نه بعث و نشور در کار خواهد بود. امّا «خَلْفِهِمْ» می‌گوید: از جانب دنیای آنان، به آنان دستور می‌دهم مشغول جمع‌آوری مال باشند و به آنان امر می‌کنم که اموالشان را به هیچ یک از ارحام و خویشاوندان نرسانند و حقی از آن را ندهند و به آنان دستور می‌دهم به ذریه و فرزندانشان زیاد ندهند و آنان را از تباه شدن اموالشان بیم می‌دهم. اما معنای «عَنْ أَيْمَانِهِمْ» این است که شیطان می‌گوید: (از جانب دینشان) اگر گمراه باشند این گمراهی را برای آنان زیبا نشان می‌دهم، و اگر در راه درست باشند، آن قدر تلاش می‌کنم تا آنها را از این راه راست خارج سازم؛ و اما معنای «عَن شَمَآئِلِهِمْ» این است که شیطان می‌گوید: از ناحیه لذت‌ها و شهوت‌ها؛ خدا می‌گوید: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ». [و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت][2] ـ[3]

۷) علی بن ابراهیم می‌گوید: و اما در این سخن خدای عز و جل: «اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُومًا مَّدْحُورًا» منظور از مذؤوم: معیوب و منظور از مدحور: رانده شده است، یعنی کسی که در جهنم انداخته شده است.[4]

﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۹) فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۲۸.
۲ـ سبا/۲۰.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۱.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۱.

سَوْءَاتِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (۲۱)».

[و ای آدم! تو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیر و از هر جا که خواهید بخورید، (ولی) به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد * پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آن چه را از عورت‌هایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز (برای) آنکه (مبادا) دو فرشته گردید یا از (زمره) جاودانان شوید * و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعا از خیرخواهان شما هستم]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای عز و جل: «وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلاَ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَـذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» همان گونه است که خداوند فرموده است: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَـذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا» یعنی برای آن دو سوگند خورده «إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ».[1]

۲) سپس علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم این حدیث را به صورت مرفوع برای من روایت کرد و گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد بهشت سئوال شد که آدم در بهشت دنیا بود یا آخرت؟ ایشان فرمودند: در بهشت دنیا بود و در آن خورشید و ماه طلوع می‌کرد و اگر از بهشت آخرت بود، هیچ گاه آدم از آن اخراج نمی‌شد و هیچ گاه ابلیس وارد آن نمی‌شد. فرمودند: خدا او را در بهشت مسکن داد، اما او از روی جهل و نادانی به درخت نزدیک شد. پس خدای تبارک و تعالی او را اخراج کرد، زیرا که طوری آفریده شده بود که دوام نمی‌یافت، مگر با امر و نهی و غذا و لباس و مسکن و ازدواج و نمی‌توانست آن چه را به او سود و یا آسیب می‌رساند باز شناسد، مگر با احکامی که خدا تعیین می‌کند. پس ابلیس نزد وی آمد و به او گفت: همانا اگر از این درختی که خدا شما را از خوردن آن نهی کرد، بخورید، به دو فرشته مبدل خواهید شد و تا ابد در بهشت خواهید ماند و اگر از این درخت نخورید، خدا شما را از بهشت خارج خواهد کرد. او برای آنان سوگند یاد کرد که

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۱.

از روی صداقت آنان را نصیحت می‌کند، همان گونه که خدای عز و جل از زبان او گفته است: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَـذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ». آدم گفته او را پذیرفت و باور کرد و او و همسرش از آن درخت خوردند و همان نتیجه‌ای را که خدا آنها را از آن بر حذر داشت، صورت گرفت و عورت آنان آشکار شد و لباسی را که خدا از لباس‌های بهشت بر تن آنان کرده بود بر زمین افتاد و سراسیمه خود را با برگ درختان بهشت پوشاندند. پس ندایی از جانب خداوند به آنان رسید که: «أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ»[1] آنان همان گونه که خدای عز و جل فرموده بود، گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[2] و خدا به آنان فرمود: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»[3] ـ گفت: ـ تا روز قیامت.

امام فرمود: آدم بر صفا فرود آمد، و از این رو به آن صفا گفته‌اند چون صفوه (برگزیده) خدا بر آن فرود آورده شد و حوا بر مروه فرود آمد و از این رو به آن مروه گفته شده است چون مرأه (زن) بر روی آن فرود آورده شد. آدم به مدت چهل بامداد سجده‌کنان و گریان در حسرت بهشت باقی ماند. سپس حضرت جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: ای آدم! مگر خدا تو را با دست خود نیافریده است و از روح خود در تو ندمیده است و ملائکه را به سجود برای تو وادار نکرده است؟ گفت: چرا. گفت: مگر به تو دستور نداده است که از درخت نخوری؟ چرا از دستور او سرپیچی کردی؟ گفت: ای جبرییل! ابلیس برای من به خدا سوگند خورد که راستگو و پند دهنده من است و من فکر نمی‌کردم که آفریده‌ای وجود دارد که به دروغ به خدا قسم بخورد.[4]

۳) همو: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هنگامی که آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، جبرییل علیه السلام بر وی نازل شد و به وی گفت: ای آدم! مگر خدا تو را با دست خویش نیافرید و از روحش در تو ندمید و

۱ـ اعراف/۱

۲ـ اعراف/۲۳

۳ـ اعراف/۲۴

۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۳.

فرشتگان خود را به سجده برای تو وادار نکرد و بنده خویش حوا را همسر تو قرار نداد و تو را در بهشت سکنا نداد و آن را در اختیار تو نگذاشت و به طور مستقیم (شفاهی) تو را از خوردن از آن درخت نهی نکرد؟ اما تو از این درخت خوردی و از دستور خدا سرپیچی کردی؟ آدم علیه السلام گفت: ای جبرییل! همانا ابلیس برای من به خدا سوگند خورد که در نصحیت به من راستگو است و گمان نمی‌بردم که کسی از آفریدگان خدا به دروغ، به خداوند قسم بخورد.[1]

.فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۲) قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۲۴).

[پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید. چون آن دو از (میوه) آن درخت (ممنوع) چشیدند، برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن (برگ‌های درختان) بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟ * گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلما از زیانکاران خواهیم بود * فرمود: فرود آیید که بعضی از شما دشمن بعضی (دیگرید) و برای شما در زمین تا هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از ابن ابو عمیر، از بعضی از اصحابش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا»، فرمودند: عورت آنان برای آنان آشکار نبود، اما آشکار شد؛ یعنی در داخل بدن قرار داشت.[2]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۱.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲) و در مورد این فرموده خدای عز و جل: «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ» گفت: یعنی عورت‌های خویش را با آن می‌پوشانند «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» پس همان گونه که خدای عز و جل حکایت کرد، گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و خدا فرمود: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» یعنی آدم و ابلیس «وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» یعنی تا روز قیامت.[1]

۳) عیاشی: از موسی بن محمد بن علی از برادرش امام هادی علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: درختی که خدا آدم و همسر وی را از خوردن میوه آن نهی کرده بود، درخت حسادت و رشک بود. خداوند از او خواسته بود که به کسانی که خدا آنان را بر او و بر آفریدگانش برتری داد، با چشم حسادت نگاه نکند. اما خداوند تبارک و تعالی در این زمینه، اراده و عزیمتی در او نیافت.[2]

۴) از جمیل بن دراج از بعضی از یاران ما، از یکی از آنان نقل شده است که گفت: از امام علیه السلام پرسیدم: خدا چگونه آدم را به خاطر نسیان و فراموشی مورد مؤاخذه قرار داده است؟ فرمودند: وی دچار فراموشی نشده بود و چگونه فراموش می‌کرد، در حالی که به او مرتب یادآوری می‌کرد و ابلیس به وی می‌گفت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَـذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ».[3]-[4]

۵) مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام در حدیثی مرفوع از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، روایت کرده است که: هنگامی که موسی علیه السلام از بهر مسئله نماز به آسمان عروج کرده بود، از پروردگار خود درخواست کرد که او را نزد پدرش آدم ببرد. خدا خواسته او را برآورده کرد و موسی علیه السلام به آدم گفت: ای آدم! تو همان کسی هستی که خدا با دست خود تو را آفرید و از روح خویش در تو دمید و فرشتگان را به سجده برای تو وادار کرد و بهشت خویش را در اختیار تو قرار داد و تو را در جوارش مسکن داد و رو در رو با تو سخن گفت، سپس تو را از خوردن از یک درخت نهی کرد؟ اما تو نتوانستی صبر

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۲.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۸
۳ـ اعراف/۲۰
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۹.

کنی تا این که به خاطر خوردن آن به زمین فرود آورده شدی. تو نتوانستی خود را از خوردن میوه آن باز داری و ابلیس تو را وسوسه کرد و تو از وی اطاعت کردی، پس تو بودی که به خاطر معصیت خویش، ما را از بهشت اخراج کردی.

آدم علیه السلام گفت: پسرم، با پدرت در باره آن چه از این درخت متحمل شده است، مهربان باش. ای پسرم! دشمنم از روی مکر و فریب با من رفتار کرد و برای من به خدا قسم خورد که در مشورت با من راست می‌گوید. او از روی تظاهر به نصیحت، به من گفت: ای آدم! من از حال و وضع تو غمگینم. گفتم: چگونه؟ گفت: من به تو و به نزدیک بودن با تو انس گرفته بودم و تو در حال ترک آن چه در آن به سر می‌بری و انتقال یافتن به آن چه که از آن کراهت داری، هستی. به او گفتم: چاره چیست؟ گفت: چاره کار نزد تو است. آیا تو را به درخت جاودان و ملک فنا ناپذیر رهنمون سازم؟ تو و همسرت از این درخت بخورید و در نتیجه در بهشت تا ابد با من خواهید بود. او برای من به دروغ سوگند خورد که در نصیحت به من راست می‌گوید و من ـ ای موسی ـ گمان نمی‌بردم کسی وجود دارد که به دروغ به خدا سوگند بخورد. پس سوگند او را باور کردم و این عذر من بود. ای پسرم! به من بگو، آیا در آن چه خدا بر تو نازل کرده است دیده‌ای که گناه من قبل از آفریدن من وجود داشته است؟

موسی علیه السلام به او گفت: روزگاری طولانی قبل از آفریدن تو. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پس آدم در محاجه بر موسی فائق آمد. حضرت این عبارت را سه بار تکرار کرد.[۱]

۶) از عبدالله ابن سنان نقل شده است که گفت: در حالی که من حاضر بودم، از حضرت امام صادق علیه السلام سئوال شد: چه مدتی آدم و همسرش در بهشت باقی ماندند تا این که گناهشان باعث اخراج آنها از بهشت شد؟

فرمودند: به درستی که خدای تبارک و تعالی روح خویش را در آدم در هنگام زوال خورشید در روز جمعه دمید و سپس همسرش را از دنده‌های پایین (سینه‌اش) بیافرید، سپس فرشتگان خود را به سجده برای او وادار کرد و از همان روز در بهشتش جای داد. به خدا قسم، تنها شش ساعت از آن روز در بهشت نگذشته بود که از فرمان خدا سرپیچی کرد. خدا حکم اخراج آنان را پس از غروب آفتاب

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۱۰.

صادر کرد. آنان شب را در بهشت بیتوته نکردند ولی تا صبح روز بعد در بهشت بودند. سپس عورت آنان برایشان آشکار شد و پروردگار به آنان ندا کرد و فرمود: مگر شما را از آن درخت نهی نکردم؟! آدم علیه السلام از پروردگارش احساس شرم کرد و برای او اظهار خضوع نمود و گفت: پروردگارا! ما به خود ستم کردیم و به گناهمان اقرار کردیم، ما را ببخش. خدا به آنان گفت: از آسمان‌هایم به سوی زمین فرود آیید، چرا که آدم‌های گناهکار نه در بهشتم و نه در آسمان‌هایم همجوار من نمی‌شوند.

سپس حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: آدم علیه السلام هنگامی که از درخت خورد، به یاد آورد که خدا او را از آن نهی کرده بود، پس احساس پشیمانی کرد و خواست که از آن درخت دور شود، اما آن درخت سرش را گرفت و به طرف خود کشید و به او گفت: چرا قبل از خوردن از من فرار نکردی؟[1]

۷) از برخی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه: «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا» فرمودند: «عورت آنان برای آنان آشکار نبود، اما آشکار شد» یعنی در داخل بدن آنان قرار داشت.[2]

«یَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۲۶) يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۷)»

[ای فرزندان آدم! در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و (برای شما) زینتی است (ولی) بهترین جامه (لباس) تقوا است. این از نشانه‌های (قدرت) خداست. باشد که متذکر شوند * ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد، چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند.

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴، ح ۱۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵، ح ۱۲.

در حقیقت او و قبیله‌اش شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند]

۱) عیاشی: از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «يَا بَنِي آدَمَ»، فرمودند: خطاب در این آیه به عامه مردم است.[1]

۲) علی بن ابراهیم: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىَ ذَلِكَ خَيْرٌ» فرمودند: لباس تقوی لباس سفید است.

۳) همو گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا»، فرمودند: منظور از لباس، لباسی که می‌پوشند و منظور از ریاش، متاع (اثاث) و مال است و اما لباس تقوی، عفاف و پاکدامنی است. همانا برای انسان عفیف و پاکدامن عورتی آشکار نمی‌شود حتی اگر برهنه باشد، اما انسان گناهکار، عورتش آشکار است حتی اگر لباس بر تن داشته باشد. خدای عز و جل می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىَ ذَلِكَ خَيْرٌ» یعنی عفاف و پاکدامنی بهتر است «ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» و این سخن خدای عز و جل: «يَا بَنِي آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» از جمله آیه‌های محکم است.[2]

﴿وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءنَا وَاللّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (۲۸)﴾

[و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟]

۱) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءنَا وَاللّهُ أَمَرَنَا بِهَا» یعنی کسانی که بت‌ها را پرستیدند. سپس

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵، ح ۱۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۲.

خدا به آنان پاسخ داد و فرمود: «قُلْ» به آنان «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».[1]

۲) محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن منصور نقل کرده است که گفت: از امام علیه السلام در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: آیا تا به حال کسی را دیده‌ای که ادعا کند خدای عز و جل ما را به زنا یا شرب خمر یا چیزی از کارهای حرام، امر کرده است؟ گفتم: خیر.

فرمودند: پس این فاحشه و گناه بزرگی که ادعا می‌کنند خدای عز و جل ما را به آن فرمان داده است، چیست؟ عرض کردم: خدای عز و جل و ولی او داناترند. امام فرمودند: این ادعا از سوی ائمه ظلم و ستم مطرح شده است. آنان ادعا کردند که خدای عز و جل به آنان دستور داده است که قومی را امام خود قرار دهند که خدا به قرار دادن آنان به عنوان امام امر نکرده است. خدا به آنان پاسخ رد داده است و به ما خبر داده است که بر او دروغ بسته‌اند. خدای عز و جل این کار آنها را فاحشه خوانده است.[2]

این حدیث را محمد بن یعقوب: از عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابی وهب، از محمد ابن منصور نقل کرده است که گفت: از وی پرسیدم... و این حدیث را ذکر کرده است و در پایان آن گفته: پس خبر داده است که آنان بر وی دروغ بسته‌اند، و این کارشان را فاحشه خوانده است.[3]

۳) عیاشی: از مسعده ابن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: هر که ادعا کند خدا به گناه و فحشا امر کرده است، بر خدای عز و جل دروغ بسته است و هر که ادعا کند که خیر و شر، بدون اراده الهی است، خدا را از سلطنت و تسلط خود خارج ساخته است و هر که ادعا کند گناهان، بدون نیروی خدا انجام

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۲.
۲ـ بصائر الدرجات، ص ۴۹، بابا ۱۶، ح ۴.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۹.

گرفته است، بر خدا دروغ بسته است و هر که بر خدا دروغ ببندد، خدا او را وارد آتش می‌کند.[1]

۴) از محمد بن منصور، از عبد صالح (امام موسی بن جعفر) علیه السلام نقل شده است که گفت: از آن حضرت در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً» تا «أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: آیا تا به حال کسی را دیده‌ای که ادعا کند خدای عز و جل ما را به زنا و خوردن شراب و چیزی از این کارهای حرام، امر کرده است؟ گفتم: خیر. گفت: پس این فاحشه‌ای که ادعا می‌کنند خدا ما را به آن دستور داده است، چیست؟ گفتم: خدا و ولی‌اش داناتر است. گفت: این ادعا از جانب ائمه ظلم و ستم مطرح شده است، آنان ادعا کردند که خدای عز و جل آنان را به قرار دادن آنها به عنوان امام امر فرموده است، پس خدا به آنان پاسخ داده و به ما خبر داده است که آنان بر او دروغ بسته‌اند و این کارشان را فاحشه خوانده است.[2]

۵) از ابوبصیر نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هر که ادعا کند که خدا به فحشا امر می‌کند، بر خدا دروغ بسته است. و هر که ادعا کند که خیر و شر به دست خود او است، بر خدا دروغ بسته است.[3]

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲۹)﴾

[بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است و (این که) در هر مسجدی روی خود را مستقیم (به سوی قبله) کنید و در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اید، وی را بخوانید. همان گونه که شما را پدید آورد (به سوی او) برمی‌گردید]

۱) علی بن ابراهیم: «قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» یعنی به عدل.[4]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵، ح ۱۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵، ح ۱۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۱۶.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۲.

۲) شیخ در تهذیب: از علی بن حسن طاطری، از ابن ابو حمزه، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت، از ایشان در مورد این سخن خدای عز و جل: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» پرسیدم و ایشان فرمودند: این همان قبله است.[۱]

۳) از همو: با سند خود از محمد بن علی محبوب، از احمد، از حسن بن علی فضال، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» پرسیدم. فرمودند: مساجدی بنا شده است، پس به آنان امر شده است به سوی مسجد الحرام (کعبه) نماز بخوانند.[۲]

۴) عیاشی: از ابو بصیر، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: به سوی قبله.[۳]

۵) از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: مساجدی بنا شده است و به آنان امر شده است، در هنگام نماز رو به مسجد الحرام بایستند.[۴]

۶) ابوبصیر، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: یعنی به سوی قبله که در آن عبادت بت‌ها انجام نمی‌گیرد و عبادت در آن فقط برای خدا است.[۵]

۷) از حسین بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: یعنی ائمه علیهم السلام.[۶]

۱ـ تهذیب، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۳۴.
۲ـ تهذیب، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۳۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۱۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۱۹.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۲۰.
۶ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۱۸.

﴿فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ (۳۰)﴾

[(در حالی که) گروهی را هدایت نموده و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است. زیرا آنان شیاطین را به جای خدا دوستان (خود) گرفته‌اند و می‌پندارند که راه‌یافتگانند]

۱) علی بن ابراهیم: «کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ» یعنی در روز قیامت «فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» یعنی عذاب بر آنها حتمی شده است.[1]

۲) و نیز علی بن ابراهیم می‌گوید: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» فرمودند: هنگامی که آنان را آفرید، آنان را به صورت مؤمن و کافر، بدبخت و سعادتمند آفرید و به همین صورت در روز قیامت برخی هدایت شده و برخی گمراه باز خواهند گشت. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ» منظور قدریه‌ای هستند که به قدر اعتقاد ندارند و ادعا می‌کنند که بر هدایت و گمراهی قادرند و این اختیار را خودشان در دست دارند؛ اگر بخواهند هدایت می‌شوند و هر گاه بخواهند گمراه می‌شوند. آنان مجوس این امتند. دشمنان خدا دروغ می‌گویند، مشیت و قدرت از آن خدا است «کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ» هر که او را بدبخت آفریده است، بدبخت به سوی او باز خواهد گشت و هر که در هنگام خلقت او را سعادتمند آفریده است، به این صورت به سوی ما باز خواهد گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: بدبخت آن است که در شکم مادرش بدبخت بوده است و سعادتمند کسی است که در شکم مادرش از سعادت و خوشبختی برخوردار بوده است.[2]

۳) ابن بابویه گفت: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن عبدالله بن مهران کرخی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو اسحاق لیثی نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۲.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۲.

السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ» فرمود: یعنی به جای ائمه حق، ائمه ظلم و ستم را برگزیدند، «وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ».[۱]

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱)﴾

[ای فرزندان آدم! جامه خود را در هر نمازی برگیرید و بخورید و بیاشامید (ولی) زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد این سخن خدای عز و جل: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: در دو عید و روز جمعه.[۲]

این حدیث را همچنین شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.[۳]

۲) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که در این سخن خدای عز و جل: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: از جمله آن، شانه زدن در هر نماز است.[۴]

۳) شیخ: با اسناد به علی بن حاتم، از حسن بن علی، از پدرش، از فضاله، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر که در نماز جماعت مردم در دو عید حاضر نشده است، غسل کند و خود را معطر کند و تنها نماز بخواند، همان گونه که در نماز جماعت می‌خواند و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، یعنی در دو عید و جمعه.[۵]

۱ـ علل الشرائع، ص ۲۳۲، ح ۸۱، باب ۳۸۵.
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۴۲۴، ح ۸
۳ـ تهذیب، ج ۳، ص ۲۴۱، ح ۶۴۷.
۴ـ کافی، ج ۶، ص ۴۸۹، ح ۷.
۵ـ تهذیب، ج ۳، ص ۱۳۶، ح ۲۹۷.

۴) از همو: با اسناد به محمد بن علی بن محبوب از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام مانند آن روایت شده است و چنین افزوده است: در روز عرفه، مردم در شهرهای بزرگ بدون امام گرد هم می‌آیند و خدای عز و جل را عبادت می‌کنند.[1]

۵) و از همو: با اسناد به محمد بن احمد بن داود، از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد بن یحیی، از مردی، از زبیر بن عقبه، از فضال بن موسی نهدی، از علاء بن سیابه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: یعنی غسل کردن به هنگام دیدار با هر امام.[2]

۶) ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه به صورت مرسل آورده است که: از امام رضا علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» سئوال شد و ایشان فرمودند: از جمله آن، شانه زدن در هنگام هر نماز است.[3]

۷) از همو، از اسماعیل بن منصور بن احمد قصار در فرغانه نقل شده است که گفت: از ابو عبدالله محمد بن قاسم بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام احمد انصاری ابو علی، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از عبدالرحمان بن حجاج، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیرامون این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: شانه زدن روزی می‌آورد و مو را زیبا می‌کند و حاجت را بر آورده می‌سازد و آب پشت را زیاد می‌کند و بلغم را از میان می‌برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قسمت زیر ریش را چهل بار و بالای آن را هفت بار شانه می‌زد و می‌فرمودند: شانه زدن هوش را افزایش می‌دهد و بلغم را از بین می‌برد.[4]

۱ـ تهذیب، ج ۳، ص ۱۳۶، ح ۲۹۸.
۲ـ تهذیب، ج ۶، ص ۱۱۰، ح ۱۹۷.
۳ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۵، ح ۳۱۹.
۴ـ خصال، ص ۲۶۸، ح ۳.

۸) عیاشی: از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: منظور لباس است.[۱]

۹) از حسین بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدا: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: منظور، ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.[۲]

۱۰) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» پرسیدم و ایشان فرمودند: در شامگاه عرفه.[۳]

۱۱) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور شانه زدن در هنگام هر نماز است، چه نماز واجب و چه نماز مستحب.[۴]

۱۲) عمار نوفلی از پدرش نقل کرده است که گفت: از امام علی علیه السلام شنیدم که فرمودند: شانه زدن موجب از بین رفتن وبا است و گفت: امام صادق علیه السلام در مسجد شانه‌ای داشتند که هر گاه از نماز فارغ می‌شدند، با آن شانه می‌زدند.[۵]

۱۳) از محاملی، از بعضی از اصحابش، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: لباس‌ها در دو عید و جمعه‌ها.[۶]

۱۴) از خیثمة بن ابی خیثمه نقل شده است که گفت: حسن بن علی علیه السلام هر گاه برای نماز آماده می‌شد، بهترین لباس‌هایش را می‌پوشید. به وی می‌گفتند: ای پسر رسول خدا! چرا بهترین لباس‌هایت را بر تن می‌کنی؟ می‌فرمود:

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۲۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۲۲.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷، ح ۲۴.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷، ح ۲۵.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷، ح ۲۶.
۶ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷، ح ۲۷.

همانا خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد، خود را برای خدا زیبا می‌کنم و او می‌گوید: «خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ»، پس دوست دارم بهترین لباس هایم را بپوشم.[1]

۱۵) طبرسی، در تفسیر این آیه از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: برای نماز در روزهای جمعه و عید، خود را با همان آرایشی که نزد شما معمول است، آرایش دهید.[2]

۱۶) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش و تعدادی از اصحابمان، از احمد بن محمد، همگی از عثمان بن عیسی، از اسحاق بن عبدالعزیز، از بعضی اصحاب، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که به او عرض کرد: گاهی برای ما اتفاق می‌افتد که در راه سفر به مکه باشیم و بخواهیم محرم شویم، شیر به خود می‌مالیم و هر زمان که نوره (داروی نظافت) همراه ما نیست خود را با آرد می‌مالیم و من از این کار سخت در شک و تردید افتاده‌ام؟ فرمودند: آیا از اسراف می‌ترسی؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: در چیزهایی که بدن را اصلاح می‌کند اسرافی نیست و من خودم گاهی دستور می‌دهم آرد سفید را با روغن آغشته کنند و آن را به خود می‌مالم. اسراف فقط در چیزهایی است که مال را تباه می‌کند و به بدن آسیب می‌رساند.

عرض کردم: پس صرفه‌جویی چیست؟ فرمودند: این که نان و نمک را بخوری در حالی که می‌توانی غیر از آن را بخوری. عرض کردم: میانه‌روی چیست؟ فرمودند: نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن، گاهی از این می‌خوری و گاهی از آن.[3]

۱۷) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از سلیمان بن صالح نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حداقل میزان اسراف که از آن نهی شده است، چیست؟ فرمودند: این که لباس مهمانی ات را که آبروی تو را حفظ می کند، در غیر

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۲۹.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۴۴.
۳ـ کافی، ج ۴، ص ۵۳، ح ۱۰.

مهمانی (برای کار) بپوشی و دور ریختن بقیه آب لیوان و خوردن خرما و دور انداختن هسته‌های آن به این طرف و آن طرف.[1]

۱۸) و از همو: از تعدای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جامورانی، از حسن بن علی بن حمزه، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمار نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مؤمن می‌تواند ده پیراهن داشته باشد؟ فرمودند: بلی. عرض کردم: بیست تا!؟ فرمودند: بلی، عرض کردم: سی تا!؟ فرمودند: بلی، این اسراف نیست، بلکه اسراف آن است که لباس مهمانی ات را در غیر مورد آن بپوشی و استفاده کنی.[2]

۱۹) عیاشی: از ابان بن تغلب نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا فکر می کنی خداوند به کسانی که نزد او کرامت دارند، روزی می‌دهد و روزی را از کسانی که نزد وی خوار و ذلیل هستند، باز می‌دارد؟ مال مال خدا است و آن را نزد انسان به صورت ودیعه و امانت می‌گذارد و به آنان اجازه داده است که در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار شدن میانه‌روی کنند و بقیه را به فقرای مؤمنان ببخشند تا به آنان سر و سامان دهند. پس هر که این کار را انجام دهد، هر چه می‌خورد و می‌نوشد و بر آن سوار می‌شود و با آن ازدواج کند، حلال است و بقیه بر او حرام است ـ سپس فرمودند: ـ «وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» آیا مردی را دیده‌ای که خدا مالی را نزد او به امانت گذاشته است تا با آن اسبی به قیمت ده هزار درهم بخرد، در حالی که اسبی به قیمت بیست درهم برای او کافی است؟! و کنیزکی را می‌خرد با هزار دینار، در حالی که کنیزکی به قیمت بیست دینار برای وی کافی است؟ و فرمودند: «وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»[3]

۲۰) از هارون بن خارجه نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که از مردم چیزی را بخواهد، حال آن که روزی آن روز را دارد، از جمله مسرفان محسوب می‌شود.[4]

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۵۶، ح ۱۰.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۴۴۱، ح ۴.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۲۳.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷، ح ۲۸.

۲۱) علی بن ابراهیم، در تفسیر این آیه می‌گوید: مردمی وجود داشتند که برهنه دور خانه خدا به طواف می‌پرداختند، مردان در روز و زنان در شب. خدا به آنان دستور داده است که لباس بپوشند و آنان چیزی را جز قوت (حداقل غذا) نمی‌خوردند. خدا به آنان امر کرده است که بخورند و بیاشامند و اسراف نکنند و گفت: در دو عید و روزهای جمعه، مردم غسل کنند و لباس‌های سفید بپوشند. و نیز در تفسیر این آیه روایت شده است: شانه زدن هنگام هر نماز.[۱]

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲)﴾

[(ای پیامبر)! بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو: این (نعمت‌ها) در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت (نیز) خاص آنان می‌باشد. این گونه آیات (خود) را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان می‌کنیم]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از یحیی بن ابو علاء، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام، عبدالله بن عباس را به سوی ابن کواء و اصحابش فرستاد در حالی پیراهنی نازک و حله بر تن داشت. هنگامی او را دیدند گفتند: ای ابن عباس! تو نزد ما بهترین ما هستی، چرا این لباس را بر تن داری؟! گفت: این آیه اولین چیزی است که با شما به وسیله آن محاجه می‌کنم «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» و (همچنین) خدای عز و جل فرمود: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ».[۲-۳]

۲) از همو: از تعدادی از اصحاب ما نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام آمدم در حالی که ردایی از خز و طیلسان بر تن داشتم، پس به من نگاه کرد. گفتم: قربانت گردم، ردایی از خز و طیلسان بر تن دارم، نظرتان چیست؟

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۳.
۲ـ اعراف/۳۱
۳ـ کافی، ج ۶، ص ۴۴۱، ح ۶.

فرمودند: خز اشکال ندارد. عرض کردم: قسمت زیرین آن خز است. فرمودند: در خز اشکالی نیست، زیرا که امام حسین علیه السلام در حالی زخمی شدند که بر تن او ردایی از خز بود. سپس فرمودند، عبدالله ابن عباس هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام او را به نمایندگی از خود به خوارج فرستاد تا برای مذاکره در برابر آنان قرار گیرد، بهترین لباس‌هایش را پوشید و خود را با بهترین عطرش معطر ساخت و بهترین مرکوب‌هایش را سوار شد. پس خارج شد و برای مذاکره در برابر آنان قرار گرفت . آنان گفتند: ای ابن عباس! در حالی که تو بهترین ما هستی با لباس جباران و گردنکشان و مرکوب‌هایشان، به سراغ ما آمده ای؟! پس ابن عباس این آیه را برای آنان خواند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ». من می‌پوشم و خود را زینت می‌دهم، زیرا که خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد، به شرطی که حلال باشد.[1]

۳) و نیز همو گفت: از علی بن محمد بن بندار، از احمد بن ابو عبدالله، از محمد بن علی، نقل شده است که روزی سفیان ثوری در مسجد الحرام گذر می‌کرد و ابوعبدالله علیه السلام را دید در حالی که بر تن او لباس‌هایی گرانقیمت و زیبا بود. گفت: به خدا قسم، نزد او می‌روم و او را سرزنش می‌کنم. به او نزدیک شد و گفت: ای پسر رسول خدا! به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند این لباس را نپوشیده بود و همچنین علی و نه هیچ کدام از پدرانت.

امام صادق علیه السلام به او فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان فقر و قحطی به سر می‌برد. وی بر حسب شرایط اقتصادی آن زمان و توانایی خویش، امرار معاش می‌کرد. ولی نعمت‌های دنیا پس از آن روزگار، فراوان شد. شایسته‌ترین مردم برای استفاده از این نعمت‌ها، نیکان آن مردم هستند ـ سپس این آیه را خواندند ـ «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» ما شایسته‌ترین کسی هستیم که از آن چه خدای عز و جل به وی عطا فرموده است بردارد. ولی من ـ ای ثوری ـ لباسی را که اکنون بر تن می‌بینی، برای مردم می‌پوشم سپس دست سفیان را به طرف خود کشید و لباس زبرین را بالا زد و لباس زیرین را نشان داد که خشن بود. ایشان فرمودند: این را برای خود می‌پوشم و آن چه را دیده‌ای برای مردم. سپس لباس سفیان را کنار زد و معلوم شد که ظاهر آن خشن و

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۴۴۲، ح ۷.

درون آن نرم است. آن گاه فرمودند: این لباس خشن را برای مردم پوشیدی و لباس نرم را برای خودت پوشیده‌ای تا راحت و آسوده باشی[1].

۴) و از همو: از از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد بن اشعری، از ابن قداح نقل شده است که گفت: روزی امام صادق علیه السلام به من تکیه کرده بود ـ یا گفت: بر پدرم ـ عباد ابن کثیر بصری او را دید در حالی که بر تن او لباس‌هایی نرم و زیبا بود. گفت: ای ابو عبدالله! تو از خاندان رسالت هستی و پدرت چنین و چنان بود؛ چرا این گونه لباس‌های نرم و گران قیمت را بر تن می‌کنی؟ چرا لباس‌هایی پست‌تر از این لباس را نمی‌پوشی؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «وای بر تو ـ ای عباد ـ «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» خدای عز و جل هنگامی که بر بنده خود نعمتی را ارزانی بدارد، دوست دارد آن را بر او ببیند و اشکالی در این کار نیست... تا آخر حدیث.[2]

۵) و از همو: از گروهی، از سهل بن زیاد، از حسن بن علی وشاء، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: فدایت شوم، چقدر مردم از کسی که غذایی با کیفیت بد می‌خورد و لباسی با کیفیت بد می‌پوشد و اظهار خواری می‌کند، خوششان می آید! فرمودند: مگر نمی‌دانی یوسف علیه السلام پیامبر بود و فرزند پیامبر بود، اما با وجود این، قباهای ابریشمی دارای دکمه‌های زرین بر تن می‌کرد و در مجالس آل فرعون برای داوری و قضاوت می‌نشست؟ مردم به لباس‌هایش احتیاج نداشتند، بلکه به عدلش نیازمند بودند. در حقیقت چیزی که در امام مورد نیاز است، این است که راستگو باشد و هر گاه وعده دهد، این وعده را عملی کند و هر گاه قضاوت کند، در این قضاوت عادل و دادگر باشد و خدا هیچ گاه غذا و نوشیدنی حلال را تحریم نمی‌کند، بلکه حرام را چه کم و چه زیاد، حرام دانسته است، و خدا می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ».[3]

۶) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عبدالله بن احمد، از علی بن نعمان، از صالح بن حمزه، از ابان بن مصعب، از یونس بن ظبیان

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۴۴۲، ح ۸.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۴۴۳، ح ۱۳
۳ـ کافی، ج ۶، ص ۴۵۳، ح ۵.

یا ـ معلی بن خُنَیس ـ نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از این زمین چه بهره‌ای داری؟ ایشان لبخند زدند و فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او دستور داد که با انگشت شصت خود هشت رود در زمین ایجاد کند که این رودها از آن جمله است: سیحون و جیحون که همان رودخانه بلخ است و خشوع که همان رودخانه شاش است و مهران یعنی رودخانه هندوستان و نیل در مصر و دجله و فرات. پس هر چه این رودخانه‌ها آب می‌دهد یا می‌گیرد از آن ما است و هر چه برای ماست، برای شیعیان ما نیز هست و دشمن ما را از آن بهره نیست، مگر آن که به ناحق گرفته است، (مُلک) ولیّ ما (یعنی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) وسیع‌تر است از آن چه میان زمین و آسمان است، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» که از آنها به ناحق گرفته شده است «خَالِصَةً» برای آنان «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» بدون غصب.[1]

۷) و از همو: از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از حسن بن علی وشاء، از امام رضا علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمودند: علی بن حسین علیه السلام در زمستان جبه و جامه خز و عرقچین خز می‌پوشید و در تابستان می‌فروخت و بهای آن را به عنوان صدقه می‌داد، سپس می‌گفت: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ».[2]

۸) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم بن عتیبه نقل شده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام آمدم در حالی که در خانه‌ای مجهز بود و بر تن او پیراهنی خیس و روپوشی رنگ‌آمیزی شده بود و این رنگ‌آمیزی بر شانه او اثر گذاشته بود، پس به نگاه کردن به خانه و قیافه وی مشغول شدم. فرمودند: ای حکم! در مورد آن چه می‌بینی، چه می‌گویی؟ عرض کردم: چه می‌توانم بگویم در حالی که شما را با این قیافه می‌بینم؟ این کار را در میان ما فقط نوجوانان انجام می‌دهند. فرمودند: ای حکم! «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»؟! این از جمله نعمت‌هایی است که خدا برای

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۴۵۱، ح ۴.

بندگان خود اختصاص داده است. و اما این خانه‌ای را که می‌بینی، خانه زن است و من تازه ازدواج کرده‌ام و خانه عروس باید این چنین باشد.[1]

۹) محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری: از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حضرت رضا علیه السلام در حدیثی مفصل روایت کرده است که ـ تا این که گفت:ـ به من فرمودند: در باره لباس خشن چه می‌گویی؟ عرض کردم: به من خبر رسیده است که حسن علیه السلام لباس خوب می‌پوشید و امام صادق علیه السلام لباس جدید را می‌گرفت و دستور می‌داد تا آن را در آب قرار دهند. به من فرمودند: بپوش و خود را آراسته کن، زیرا که علی بن حسین علیه السلام جبه خز به قیمت پانصد درهم و جامه خز به قیمت پنجاه دینار می‌پوشید. آن را در زمستان بر تن می‌کرد و پس از پایان زمستان، آن را می‌فروخت و بهای آن را صدقه می‌داد و این آیه را خواندند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ».[2]

۱۰) شیخ در امالی آورده است که: از ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان که رحمت خدا بر او باد، از ابو حسن علی بن محمد بن حُبیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبدالله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابوسیف، از فضیل بن خُدیج، از ابو اسحاق همدانی نقل شده است که گفت: هنگامی که امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب علیه السلام، محمد ابن ابی بکر را بر مصر و توابع آن گماشت، به وی نامه فرستاد و به او دستور داد که آن را برای اهل مصر بخواند و به توصیه‌های او در نامه عمل کند، و این متن نامه است:

«بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده خدا، امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب به مردم مصر و محمد ابن ابی بکر ـ و تمام حدیث را ذکر کرد و از جمله آن: ـ و بدانید ـ ای بندگان خدا ـ پرهیزگاران هم به خیر عاجل (زود رس) و هم به خیر آجل (با تأخیر) دست یافته‌اند و با اهل دنیا در دنیای خودشان شریک شدند. اما اهل دنیا در آخرتشان با آنان شریک نشده‌اند. خداوند آنان (پرهیزگاران) را در برخورداری از نعمت‌های دنیا، مادامی که در دنیا به سر می‌برند اختیار داده است و آنان را بی‌نیاز ساخته است، خدای عز و جل می‌گوید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ

۱ـ کافی، ج ۶، ص ۴۴۶، ح ۱.

۲ـ قرب الاسناد، ص ۱۵۷.

لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، آنان به بهترین وجه در دنیا سکنی گزیده‌اند و از بهترین خوراک‌های آنْ خورده‌اند، پس با اهل دنیا در دنیای خودشان شریک شدند و از خوراک‌های پاکیزه‌ای که اهل دنیا می‌خورند، آنان نیز می‌خورند و از نوشیدنی‌های پاکیزه‌ای که اهل دنیا می‌نوشند، آنان نیز می‌نوشند و از بهترین زنانی که آنان با آنها ازدواج می‌کنند، برای خود می‌گزینند و فردا در همسایگی خدا به سر خواهند برد و از او درخواست نعمت خواهند کرد و او نیز به آنان ارزانی خواهد داشت و دعوت آنان را خواهد پذیرفت و بهره آنان از لذت‌ها را نخواهد کاست. پس ای بندگان خدا! هر که عقل و خرد دارد، به این نعمت‌ها مشتاق است، و برای تحصیل آن باید تقوای خدا را پیشه خود سازد. و لاحول و لا قوه الا بالله.

ای بندگان خدا! هر گاه پرهیزگار شوید و به پیامبرتان از طریق رعایت حق اهل بیتش که سلام و درود خدا بر آنان باد، وفادار ماندید، (در این صورت) او را به بهترین وجه می‌پرستید و به بهترین وجه سپاسگزاری خواهد کرد و به بهترین صورت صبر و سپاس را انجام خواهید داد و بهترین سعی و کوشش را مبذول خواهید کرد و حتی اگر نماز دیگران از نماز شما طولانی‌تر و روزه آنها از شما بیشتر باشد، اما باز پرهیزگاری شما نسبت به خدا بیشتر است و نصیحت شما برای اولیای امور فزونتر خواهد بود.[1]

این حدیث طولانی است که بسیاری از آن را در این سخن خدای عز و جل در سوره هود ذکر کردیم: «وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّـيِّئَاتِ»[2] [و در دو طرف روز (=اول و آخر آن) و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار زیرا خوبی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برد. این برای پندگیرندگان پندی است].

۱۱) عیاشی: از حکم بن عتیبه روایت کرده است که: روزی امام باقر علیه السلام را دیدم در حالی که ردایی سرخ بر تن وی بود. به او خیره شدم. ایشان

۱ـ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۵، امالی شیخ مفید، ص ۲۶۳، ح ۳.
۲ـ هود/۱۱۴.

فرمودند: ای ابو محمد! اشکالی در این کار نیست، سپس این آیه را خواندند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ».[1]

۱۲) از وشاء، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمودند: علی بن حسین علیه السلام جبه و جامه خز و عرقچین می‌پوشید و سپس جامه را می‌فروخت و بهای آن را به عنوان صدقه می‌داد و می‌فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ».[2]

۱۳) از یوسف بن ابراهیم نقل شده است که: نزد امام صادق علیه السلام آمد در حالی که جبه خز و طیلسان خز بر تن او بود. ایشان به من نگاه کردند. گفتم: فدایت شوم، در باره جبه و جامه خز و طیلسان خز که تن من هست، چه می‌گویی؟ فرمودند: اشکالی نیست. گفتم. قسمت زیرین آن خز است. فرمودند: اشکالی نیست، حسین بن علی علیه السلام هنگامی که زخمی شد، جبه خز بر تنش بود. سپس فرمودند: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام عبدالله بن عباس را به نمایندگی از خود به نزد خوارج فرستاد، بهترین لباس‌هایش را پوشید و خود را با بهترین عطر معطر ساخت و بر بهترین مرکوبش سوار شد. سپس به دیدار آنان رفت و با آنان به مذاکره پرداخت. آنان گفتند: ای ابن عباس! در حالی که تو بهترین مردم هستی، چرا با لباس و مرکوب جباران و گردنکشان نزد ما آمدی؟! سپس ایشان این آیه را «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» خواندند و گفتند: من بهترین لباس‌ها را می‌پوشم و خود را می‌آرایم، زیرا که خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد، اما باید از حلال باشد.[3]

۱۴) از عباس بن هلال شامی، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: گفتم: قربانت شوم، مردم از کسی که خوراک با کیفیت پایین را می‌خورد و لباس با کیفیت پایین را می‌پوشد و اظهار تواضع و خشوع می‌کند، سخت در تعجبند! فرمودند: مگر نمی‌دانی که یوسف پسر یعقوب پیامبر بود و پدرانش نیز پیامبر بودند، با این حال قباهای ابریشمی که دکمه‌هایش زرین بود، می‌پوشید و در مجالس آل فرعون برای قضاوت و داوری می‌نشست؟ مردم به لباسش نیازمند

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۳۰.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۳۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۳۲.

نبودند، بلکه به عدل و دادگریش نیاز داشتند و همانا نیاز مردم به امام در این است که راستگو باشد و به وعده‌اش عمل کند و در قضاوت و داوری‌اش عادل باشد. خدا هیچ گاه خوراک و نوشیدنی حلال را حرام نکرده است، بلکه حرام را چه کم و چه زیاد باشد، حرام دانسته وفرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ».[1]

۱۵) از احمد بن محمد، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که فرمودند: علی ابن الحسین علیه السلام گاهی لباسی با قیمت پانصد دینار و جامه‌ای با قیمت پنجاه دینار را می‌پوشید و زمستان خود را با آن سپری می‌کرد و هر گاه زمستان به سر می‌رسید، آن را می‌فروخت و بهای آن را صدقه می‌داد.[2]

۱۶) و از عمر بن علی، از پدرش امام سجاد علیه السلام روایت شده است که که ایشان عبای ابریشمی را با پنجاه دینار می‌خرید و هنگامی که تابستان فرا می‌رسید، آن را به عنوان صدقه می‌بخشید و اشکالی در این کار نمی‌دید و این آیه را می‌خواند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ».[3]

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۳)

[بگو: پروردگار من فقط زشتکاری‌ها را چه آشکارش (باشد) و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و (نیز) این که چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده و این که چیزی را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید]

۱) شیخ: با سند خود از برقی، از نضر بن سوید، از حلبی، از عمرو بن ابو مقدام، از پدرش، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند:

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹، ح ۳۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹، ح ۳۴.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰، ح ۳۵.

«الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» منظور از ما ظهر، ازدواج با زن پدر و منظور از ما بطن، زنا است.[1]

۲) محمد بن یعقوب: از عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور نقل شده است که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد این سخن خدای عز و جل: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» پرسیدم. فرمودند: همانا قرآن را ظاهر و باطن است. همه آن چه را خدا در قرآن حرام دانسته، ظاهر است و باطن آن ائمه جور هستند و همه آنچه را خدا در قران حلال دانسته، ظاهر است و باطن آن، ائمه حق هستند.[2]

۳) و از همو: از ابو علی اشعری، از عده‌ای از اصحاب ما و علی بن ابراهیم از پدرش، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: در این سخن خدای عز و جل: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»، «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» یعنی زنای آشکار و برافراشتن پرچم‌هایی که زنان بدکار و فاحشه در جاهلیت برمی‌افراشتند. و «وَمَا بَطَنَ» منظور، ازدواج با زنان پدران است. قبل از این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری مبعوث شود، در میان مردم چنین مرسوم بود که هر گاه مردی از دنیا می‌رفت و زن وی باقی می‌ماند، پسر آن مرد با او ازدواج می‌کرد در صورتی که کنیزک نداشت. خدای عز و جل این کار را تحریم کرد. و اما منظور از «الإِثْمَ» همان شراب است.[3]

۴) عیاشی: از محمد بن منصور نقل کرده است که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» سئوال کردم. فرمود: به درستی که قرآن را ظاهر و باطنی است و ظاهر آن، هر چه را که خدا در کتابش حرام کرده است و باطن آن عبارت است از ائمه ظلم و پیشوایان ستم. و ظاهرش عبارت است از هر چه که خدا در کتاب خود حلال دانسته است و باطن آن عبارت است از ائمه حق که سلام و درود خدا بر آنان باد.[4]

۱ـ تهذیب، ج ۷، ص ۴۷۲، ح ۱۸۹۴.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۱۰.
۳ـ کافی، ج ۶، ص ۴۰۶، ح ۱.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰، ح ۳۶.

۵) علی بن حمزه گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هیچ کس نیست که از خدای تبارک و تعالی غیرتمندتر باشد، و چه کسی غیرتمندتر از آن است که فواحش را چه ظاهر و چه باطن حرام دانسته است؟![1]

۶) علی بن یقطین می‌گوید: مهدی از ابوالحسن علیه السلام در باره خمر (شراب) پرسید که آیا در کتاب خدا تحریم شده است؟ زیرا مردم نهی را (یعنی کارهایی که از آنها نهی شده است) می‌شناسند ولی تحریم را (یعنی کارهایی که حرام دانسته شده‌اند) نمی‌شناسند. ابو الحسن علیه السلام به او فرمودند: بلی، تحریم شده است. گفت ای ابوالحسن! در چه جایی از کتاب خدا تحریم شده است؟ فرمودند: آن جا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ». و اما در این سخن خدای تبارک و تعالی: «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» منظور زنای آشکار و برافراشتن پرچم‌هایی است که زنان فاحشه در جاهلیت بر می‌افراشتند. و در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا بَطَنَ» منظور زنانی است که پدران با آنها ازدواج کردند. زیرا که در دوران قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، هرگاه مردی می‌مرد و زنی از او باقی می‌ماند، پس از وی پسرش در صورتی که کنیزکی نداشت با او ازدواج می‌کرد. خداوند این کار را تحریم کرده است؛ و اما این سخن خدای عز و جل «الإِثْمَ» منظور از آن شراب است، و خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»[2] [در باره شراب و قمار از تو می‌پرسند. بگو در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است] پس منظور از اثم در کتاب خدا، شراب است و منظور از میسر نرد است و گناه آن همان طوری که گفت، بزرگ است. اما مراد از این سخن خداوند متعال: «الْبَغْيَ»، زنا به صورت مخفی است. سپس مهدی گفت: به خدا قسم که این حکم، فتوایی هاشمی است (یعنی از جانب مردی از بنی هاشم صادر شده است).[3]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰، ح ۳۷.
۲ـ بقره/۲۱۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰، ح ۳۸.

مؤلف گوید: این حدیث قبلاً به طور مسند از طریق محمد ابن یعقوب در باره این سخن خدای عز و جل: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ» از سوره بقره آمده است.

۷) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» ائمه ظلم و پیشوایان ظلم و ستم نیز از آن جمله هستند و مراد از «وَالإِثْمَ» شراب است. «وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِکُواْ بِاللّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» و این پاسخی است به کسی که بدون علم و اطلاع چیزی در باره دین خدا بگوید و به غیر از حکم خدا به قضاوت بپردازد. پس همان گناهی را متحمل می‌شود که کسی که به خدا شرک بورزد و کارهای حرام و فواحش را حلال بداند، آن گناه را متحمل می‌شود. بنابراین نسبت دادن یک حکم به خدا بدون آگاهی یافتن به این معانی و نکته‌ها حرام است.[1]

«وَلِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ (۳۴) یَا بَنِی آدَمَ إِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِّنکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ (۳۵) وَالَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُواْ عَنْهَا أُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۳۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ کَذِبًا أَوْ کَذَّبَ بِآیَاتِهِ أُوْلَئِکَ یَنَالُهُمْ نَصِیبُهُم مِّنَ الْکِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُواْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا وَشَهِدُواْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کَانُواْ کَافِرِینَ (۳۷) قَالَ ادْخُلُواْ فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِکُم مِّن الْجِنِّ وَالإِنسِ فِی النَّارِ کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَکُواْ فِیهَا جَمِیعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لأُولاَهُمْ رَبَّنَا هَؤُلاء أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَلَکِن لاَّ تَعْلَمُونَ (۳۸) وَقَالَتْ أُولاَهُمْ لأُخْرَاهُمْ فَمَا کَانَ لَکُمْ عَلَیْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا کُنتُمْ تَکْسِبُونَ (۳۹)».

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۳.

[و برای هر امتی اجلی است. پس چون اجلشان فرا رسد، نه (می‌توانند) ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش * ای فرزندان آدم! چون پیامبرانی از خودتان برای شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، هر کس به پرهیزگاری و صلاح گراید، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین می‌شوند * و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند و از (پذیرش) آنها تکبر ورزیدند، آنان همدم آتشند (و) در آن جاودانند * کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا آیات او را تکذیب کند؟ اینان کسانی هستند که نصیبشان از آن چه مقرر شده به ایشان خواهد رسید تا آن گاه که فرشتگان ما به سراغشان بیایند که جانشان بستانند، می‌گویند: آن چه غیر از خدا می‌خواندید، کجاست؟ می‌گویند: از (چشم) ما ناپدید شدند و علیه خود گواهی می‌دهند که آنان کافر بودند * می‌فرماید در میان امت‌هایی از جن و انس که پیش از شما بوده‌اند داخل آتش شوید. هر بار که امتی (در آتش) درآید، همکیشان خود را لعنت کند تا وقتی که همگی در آن به هم پیوندند. (آن گاه) پیروانشان در باره پیشوایانشان می‌گویند: پروردگارا! اینان ما را گمراه کردند. پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده (خدا) می‌فرماید: برای هر کدام (عذاب) دو چندان است، ولی شما نمی‌دانید * و پیشوایانشان به پیروانشان می‌گویند: شما را بر ما امتیازی نیست. پس به سزای آن چه به دست می‌آوردید، عذاب را بچشید]

۱) عیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ» فرمودند: او است که برای فرشته مرگ (اجل را) تعیین می‌کند.[۱]

مؤلف گوید: روایات در مورد این آیه و یا این معنی در این کلام خدای عز و جل « ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِندَهُ» [آن گاه مدتی را (برای شما عمر) مقرر داشت و ا جل حتمی نزد اوست] از سوره انعام، ذکر شده است.

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای عز و جل: «وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا» از جمله آیات محکم است و این سخن خدای تبارک و تعالی «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُوْلَـئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ» یعنی مجازات گناهانی که در کتاب ما ذکر شد، به آنان می‌رسد. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «قَالُواْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ قَالُواْ ضَلُّواْ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱، ح ۳۹.

عَنَّا» یعنی باطل شدند. ـ فرمودند:ـ و این کلام خداوند: «قَالَ ادْخُلُواْ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّن الْجِنِّ وَالإِنسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُواْ فِيهَا جَمِيعًا» یعنی گرد هم آمدند: و این کلام خداوند «أُخْتَهَا»: یعنی (امتی) که بعد از آن آمده است، در بت پرستی از آنان پیروی کرده است. و مراد از این سخن خدای عز و جل: «قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لأُولاَهُمْ رَبَّنَا هَـؤُلاء أَضَلُّونَا» پیشوایان ظلم و ستم است.[1]

۳) طبرسی در باره این سخن خدای عز و جل: «رَبَّنَا هَـؤُلاء أَضَلُّونَا» نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: مراد از آن ائمه و پیشوایان ظلم و ستم هستند.[2]

۴) علی بن ابراهیم می‌گوید: در باره این سخن خدای عز و جل: «فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ» خداوند فرمود: «لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَـكِن لاَّ تَعْلَمُونَ» سپس این را نیز فرمود: «وَقَالَتْ أُولاَهُمْ لأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ» این را از روی شماتت گفتند.[3]

۵) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از عده‌ای از اصحاب ما، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ»[4] [و جز تباهکاران ما را گمراه نکردند] فرمودند: هنگامی که به راه و روش آنان مردم را دعوت کردیم. و این همانند سخن خدای تبارک و تعالی در باره آنان به هنگام جمع کردن آنان برای وارد کردن آنان به آتش است که می‌فرماید: «وَقَالَتْ أُخْرَاهُمْ لأُولاَهُمْ رَبَّنَا هَـؤُلاء أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ» و این سخن خدای تبارک و تعالی: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُواْ فِيهَا جَمِيعًا» برخی از آنان از برخی دیگر تبری جستند و همدیگر را لعن و نفرین کردند؛ یعنی برخی از آنان می‌خواهند بر برخی دیگر در محاجه پیروز شوند به این امید که فلاح و رستگاری پیدا کنند تا از عذاب بزرگی که بر آنان نازل شده است، نجات

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۴.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۵۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۴.
۴ـ شعرا/۹۹.

یابند. اما آن هنگام، نه هنگام امتحان و نه آزمایش و نه پذیرفتن عذر و نه موقع نجات و رهایی است.[1]

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (۴۰) لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۴۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۴۲) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳).

[در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از (پذیرفتن) آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی‌گشایند و در بهشت درنمی‌آیند، مگر آن که شتر در سوراخ سوزن داخل شود و بدینسان بزهکاران را کیفر می‌دهیم * برای آنان از جهنم بستری و از بالایشان پوشش‌هاست و این گونه بیدادگران را سزا می‌دهیم * و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، هیچ کسی را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم. آنان همدم بهشتند (که) در آن جاودانند * و هر گونه کینه‌ای را از سینه‌هایشان می‌زداییم. از زیر (قصرهای)شان نهرها جاری است و می‌گویند: ستایش خدایی را که ما را بدین (راه) هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد، ما خود هدایت نمی‌یافتیم. در حقیقت، فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند و به آنان ندا داده می‌شود که این همان بهشتی است که آن را به (پاداش) آن چه انجام می‌دادید، میراث یافته‌اید]

۱) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» می‌گوید: پدرم از فضاله، از ابان بن عثمان، از ضریس، از امام باقر

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۲۶، ح ۱.

علیه السلام این حدیث را روایت کرد که فرمودند: این آیه در باره طلحه و زبیر نازل شده است و جمل در آیه جمل آنان است.[1]

۲) عیاشی: از منصور بن یونس، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ»، فرمودند: در مورد طلحه و زبیر نازل شده است و آنان بودند که باعث جنگ جمل شدند[2].

۳) و از سعید بن جناح: از عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام ـ در حدیث گرفتن روح کافر ـ روایت شده است که فرمودند: روح او خارج می‌شود و فرشته مرگ آن را میان چکش و سندان قرار می‌دهد. پس سر انگشتانش را جدا می‌کند و در پایان چشم‌هایش را می‌شکافد. بویی گند از آن می‌پیچد که همه دوزخیان از آن ناراحت می‌شوند و می‌گویند: لعنت خدا باد بر این روح کافر بدبویی که از دنیا خارج شده است. خدا و لعنت کنندگان آن را لعنت و نفرین می‌کنند و هر گاه روح وی به آسمان زیرین آورده می‌شود، درهای آسمان به روی او بسته می‌شود و این همان گفته خداوند تبارک و تعالی است: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» خدای عز و جل می‌فرماید: آن را به او برگردانید. «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» [از این (زمین) شما را آفریده‌ایم در آن شما را بازمی‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم].[3-4]

و این روایت در گفته خدای عز و جل: «أَخْرِجُواْ أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ» [(جان‌هایتان) را بیرون دهید امروز، به (سزای) آن چه بناحق بر خدا دروغ می‌بستید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید] آیه از سوره انعام، در پیش ذکر شده است.[5]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱، ح ۴۰.

۳ـ طه/۵۵.

۴ـ اختصاص، ص ۳۶۰.

۵ـ از تفسیر آیه‌های ۹۳ـ۹۴.

۴) و علی بن ابراهیم می‌گوید: دلیل این که بهشت جاودان در آسمان است این سخن خدای عز و جل است: «لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»، و دلیل بر این که آتش در زمین قرار دارد، سخن خدای تبارک و تعالی: «وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً * أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً * فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً»[1] [و انسان می‌گوید آیا وقتی بمیرم، به راستی زنده (از قبر) بیرون آورده می‌شوم * آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را قبلاً آفریده‌ایم و حال آنکه چیزی نبوده است * پس به پروردگارت سوگند که آنها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت و در حالی که به زانو درآمده‌اند، آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد] در سوره مریم است و معنای «حَوْلَ جَهَنَّمَ» دریای پیرامون دنیا است که به آتش مبدل می‌شود، و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»[2] [دریاها آنگه که جوشان گردند] سپس خدا آنان را پیرامون جهنم احضار می‌کند و صراط از زمین تا بهشت کشیده می‌شود. و این سخن خداوند متعال: «جِثِيّاً» یعنی بر زانوهایشان. سپس فرمود: «وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً»[3] یعنی در زمین، هنگامی به آتش مبدل شود.[4]

۵) طبرسی: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اما اعمال و ارواح مؤمنان به آسمان برده می‌شود و درهای آسمان برای آنان باز می‌شود. اما عمل و روح انسان کافر بالا برده می‌شود و هنگامی که به آسمان می‌رسد، فرشته‌ای این ندا را سر می‌دهد که: او را به سجین پایین ببرید. و آن دره‌ای است در حضر موت که به آن برهوت می‌گویند.[5]

۶) مفید در اختصاص: از ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی نقل شده است که گفت: از سعید بن جناح از عوف بن عبدالله ازدی، از عده‌ای از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر گاه خدای تبارک اراده کند بنده مؤمن خود را قبض روح کند،

۱ـ مریم/۶۶ـ۶۸.
۲ـ تکویر/۶.
۳ـ مریم/۷۲.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۴.
۵ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۵۴.

می‌گوید: ای فرشته مرگ! تو و یارانت به طرف بنده‌ام بروید، چون خود را وقف راه من کرده است. روح وی را برایم بیاورید تا او را نزد خود راحت کنم. فرشته مرگ با چهره‌ای زیبا و لباس‌های پاکیزه و بوی خوش می‌آید، پس دم در می‌ایستد بی‌آن که از دربانی اجازه گیرد و یا حجابی یا پرده‌ای را بدرد و یا دری را بشکند و همراه او پانصد فرشته از یاران او هستند، در حالی که مقادیر زیادی از ریحان، ابریشم سفید و مشک بسیار عالی همراه آنان است. آنان می‌گویند: سلام بر تو ای ولی خدا، به تو بشارت می‌دهیم که پروردگار به تو سلام می‌رساند و او از تو راضی و خرسند است و شما را بشارت می‌دهیم به آسایش و ریحان و بهشت مملو از نعمت‌ها.

ـ فرمودند:ـ روح یعنی راحت و آسایش از دنیا و مصیبت‌های آن و ریحان یعنی رایحه‌های گوناگون بهشت. پس ریحان بر چانه‌اش قرار داده می‌شود و بوی خوش آن به روحش می‌رسد و همچنان در راحت و آسایش به سر می‌برد تا این که روحش (از بدن) خارج شود. سپس رضوان خازن بهشت پیش او می‌آید و به او جرعه‌ای از بهشت می‌نوشاند که نه در قبرش و نه در روز قیامت دچار تشنگی شود تا این که سیراب وارد بهشت می‌شود. سپس می‌گوید: ای فرشته مرگ! روحم را برگردان تا روحم بدنم را و بدنم روحم را ستایش کند. ـ گفت:ـ فرشته مرگ می‌گوید: هر کدام از شما بر صاحبش ثنا و ستایش گوید. روح می‌گوید: ای بدن! خدا جزای خیر به تو دهد، تو در اطاعت از خدا پیشرو و در معصیت خدا کُند بودی، خدا بهترین اجر و ثواب را به تو دهد و سلام بر تو تا روز قیامت. بدن نیز به روح مانند آن عبارت‌ها را می‌گوید. ـ فرمودند:ـ سپس فرشته مرگ با صدای بلند به روح می‌گوید: ای روح پاکیزه! دنیا را در حالی که مؤمن و مورد رحمت خدا و شادمان هستی، ترک کن ـ فرمودند: ـ فرشتگان با مهربانی با او رفتار کردند و سختی‌ها را بر او آسان نمودند و راه‌های ورود به بهشت را برای وی هموار کردند و سرنوشت او، زندگی جاودانه شده است.

ـ فرمودند: ـ هر گاه روح به کام برسد، فرشتگان محافظی که همراه او هستند می‌گویند: ای فرشته مرگ! نسبت به دوست ما مهربان باش و با ملایمت با او رفتار کن، او بهترین برادر و همنشین بود و هیچ گاه کارهایی که موجب خشم خداوند است را بر ما دیکته نکرد. هر گاه روحش از بدنش جدا شود، مانند یک درخت

خرمای سفید خارج می‌شود و در تکه مشک سفید و در همه ریحان‌های بهشت قرار داده می‌شود و به طور محکم کار گذاشته می‌شود و فرشته‌های قبض کننده روح به طرف آسمان زیرین بالا می‌برند. سپس درهای بهشت به روی او باز می‌شود و دربانان به او می‌گویند: درود خداوند بر بدنی که این روح در آن قرار داشته است، کارهای نیک او به نظر ما می‌رسید و صدای زیبای او در هنگام تلاوت قرآن به سمع ما می‌رسید.

ـ فرمودند:ـ پس درهای آسمان و دربانان به خاطر جدایی از او به گریه می‌افتند و می‌گویند: پروردگارا، این بنده تو عملی صالح داشت و ما صدای شیرین او را در هنگام (تلاوت قرآن) می‌شنیدیم. و می‌گویند: خدایا! به جای او بنده صالح دیگری برای ما بفرست که آن چه را به گوش ما می‌رسانید، او نیز به گوش ما برساند. خدا هر چه می‌خواهد انجام می‌دهد. سپس او را به جایی که مورد استقبال همه فرشتگان آسمان است بالا می‌برند و برای او شفاعت و طلب مغفرت می‌کنند و خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: رحمت من بر این روح پاکیزه. ارواح مؤمنان از او مانند استقبال از کسی که از او دور بوده‌اند، استقبال می‌کنند و به یکدیگر می‌گویند: این روح را تا به هوش آمدنش، رها کنید، چرا که او از رنج و سختی عظیمی خارج شده است. آن گاه که استراحت کرد، به سوی او می‌شتابند و شروع به پرسیدن سئوال از او می‌کنند و می‌گویند فلانی و فلانی چه می‌کردند. اگر با خبر شوند که او مرده است به گریه می‌افتند و انا لله و انا الیه راجعون [ما برای خدا، و به سوی خدا باز خواهیم گشت] می‌گویند و می‌گویند: مادر هاویه‌اش (تعبیری قرآنی از جهنم) او را برده است. انا لله و انا الیه راجعون. حضرت فرمودند: خداوند می‌گوید: آن را به او(زمین) بر گردانید، چرا که من ایشان را از آن خلق کردم و ایشان را به آن باز می‌گردانم و بار دیگر، ایشان را از آن بیرون خواهم آورد.[1]

۷) علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای عز و جل: «لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ» یعنی جاهایی «مِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ» یعنی آتشی که آنان را می‌پوشاند. ـ می‌گوید:ـ و این سخن خدای عز و جل: «لاَ نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا» یعنی آن چه را می‌توانند انجام دهند. و این سخن خدای عز و جل: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ» یعنی دشمنی‌ای که از سینه آنان بیرون کشیده خواهد شد؛ یعنی از مؤمنان ـ در بهشت ـ

۱ـ اختصاص، ۳۴۵.

هنگامی که وارد آن می‌شوند. چنان که خدا می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَـذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَن تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ».[1]

۸) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد،[2] از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از ابن هلال،[3] از پدرش، از ابو سفاتج، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَـذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» فرمودند: در روز قیامت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه از فرزندان وی فرا خوانده می‌شوند و برای حسابرسی از مردم گماشته می‌شوند. هر گاه شیعه آنان، ایشان را ببینند می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَـذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» یعنی: خداوند ما را به وسیله ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه از فرزندان وی که سلام و درود خدا بر آنان باد، هدایت نموده است.[4]

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴).

[و بهشتیان دوزخیان را آواز می‌دهند که ما آن چه را پروردگارمان به ما وعده داده بود درست یافتیم. آیا شما (نیز) آن چه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟ می گویند: آری. پس آواز دهنده‌ای میان آنان آواز درمی‌دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از محمد بن فضیل، از ابوالحسن علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: مؤذن: امیر مؤمنان صلوات الله علیه است که اذانی را سر می‌دهد که همه آفریدگان آن را می‌شنوند و دلیل این ادعا، سخن خدای عز و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲ـ حسین بن محمد عامر اشعری، از مشایخ شیخ کلینی است و از معلی روایت می‌کند. «معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۳.»

۳ـ احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان انباری، شیخ معلی است و از احمد بن هلال نقل می‌کند. بنگرید به: «معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۸۶».

۴ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳۳.

جل در سوره برائت است: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ».[1] امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: اذان مردم، من بودم.[2]

۲) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عمر حلال نقل کرده است که گفت: از ابوالحسن علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» پرسیدم. فرمودند: مؤذن همان علی ابن ابی‌طالب امیرمؤمنان علیه السلام است.[3]

۳) ابن بابویه گفت: از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن یحیی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام ترک نهروان این خطبه را ایراد فرمودند. زیرا به او خبر رسیده بود که معاویه به وی دشنام می‌دهد و از او خرده می‌گیرد و اصحابش را به قتل می‌رساند، سپس به ایراد خطبه پرداختند، تا این جا که گفتند: مؤذن در دنیای آخرت منم. خدای عز و جل می‌فرماید: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» و آن موذن، من هستم. و نیز می‌فرماید: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِه» و آن اذان، من هستم.[4]

۴) عیاشی: از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» فرمودند: مؤذن همان امیر مؤمنان علیه السلام است.[5]

۵) طبرسی می‌گوید: حاکم ابو قاسم حسکانی، با سند خود از محمد بن حنفیه، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من آن مؤذن هستم.[6]

۶) از همو: با سند خود از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: علی علیه السلام در کتاب خدا اسم‌هایی دارد که مردم آنها را نمی‌شناسند، و از آن جمله است این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ» و اوست که در

۱ـ توبه/۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۵ ینابیع المودة، ص ۱۰۱.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۷۰.
۴ـ معانی الاخبار، ص ۵۹، ح ۹، ینابیع المودة، ص ۱۰۱.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱، ح ۴۱، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۳۶۳
۶ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۵۹، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۲۶۲، ینابیع المودة، ص ۱۰۱.

میان مردم اذان سر می‌دهد و می‌گوید: لعنت خدا بر کسانی باد که ولایت مرا تکذیب کردند و حقم را پایمال کردند.[1]

۷) ابن فارسی در روضه می‌گوید: امام باقرعلیه السلام این آیه را تلاوت کردند: «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» و فرمودند: مؤذن (حضرت) علی علیه السلام است.[2]

«وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْاْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاء أَصْحَابِ النَّارِ قَالُواْ رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۷) وَنَادَى أَصْحَابُ الأَعْرَافِ رِجَالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُواْ مَا أَغْنَى عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸) أَهَؤُلاء الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لاَ يَنَالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹) وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰)»

[و میان آن دو (گروه) حایلی است و بر اعراف مردانی هستند که هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می‌شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده (ولی بدان) امید دارند، آواز می‌دهند که سلام بر شما * و چون چشمانشان به سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند: پروردگارا! ما را در زمره گروه ستمکاران قرار مده * و اهل اعراف مردانی را که آنان را از سیمایشان می‌شناسند ندا می دهند (و) می‌گویند: جمعیت شما و آن (همه) گردنکشی که می کردید به حال شما سودی نداشت * آیا اینان همان کسان نبودند که سوگند یاد می‌کردید که خدا آنان را به رحمتی نخواهد رسانید (اینک) به بهشت درآیید؛ نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید * و دوزخیان بهشتیان را آواز می‌دهند که از آن آب یا از آن

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۵۹، ینابیع المودة، ص ۱۰۱.
۲ـ روضة الواعظین، ص ۱۱۸.

چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید. می‌گویند: خدا آنها را بر کافران حرام کرده است]

۱) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبد الرحمان اصم، از هیثم بن واقد، از مُقرّن نقل کرده است که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمودند: ابن کواء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و به او عرض کرد: ای امیر مؤمنان! تفسیر آیه «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» چیست؟ فرمودند: ما بر روی اعراف هستیم و ما یارانمان را با سیمای ایشان می‌شناسیم و ما اعراف هستیم و خدای عز و جل شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت ما. ما اعراف هستیم که خدا در روز قیامت ما را بر روی صراط نگاه می‌دارد. هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن کس که ما را شناخته و ما او را شناخته‌ایم و هیچ کس وارد آتش نمی‌شود، مگر کسی که ما را انکار کرده و ما نیز او را انکار کرده‌ایم.

به درستی که خدای تبارک و تعالی اگر بخواهد، می‌تواند مردم را با خود آشنا سازد تا این که حدود او را بشناسند و از در او به او رجوع کنند. خدا ما را به عنوان باب (در) و صراط و راه و دروازه ورود به درگاه او قرار داده است. هر که از ولایت ما منحرف شود و یا دیگران را بر ما ترجیح دهد، همانا او از صراط و راه راست منحرف است. کسانی که مردم به آنان پناه بردند، یکسان نیستند و نیز یکسان نیست این که مردم به چشمه‌های گل آلود که همدیگر را خالی و تهی می‌کنند، بروند یا این که به سوی ما بیایند. کسی که به سوی ما بیاید به سوی چشمه‌های صاف و زلالی رفته است که به امر پروردگار جاری است. چشمه‌هایی که هیچ گاه پایان‌پذیر نیست و همواره جاری است.[1]

۲) و نیز از همو، از برخی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از سلیم مولی طربال، از هشام، از حمزه بن طیار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: مردم شش گروهند. ـ گفت:ـ عرض کردم: آیا به من اجازه می‌دهی بنویسم؟ فرمودند: بلی. عرض کردم: چه بنویسم؟ فرمودند: بنویس و آن حدیث را ذکر کردند تا این که فرمودند: و اصحاب اعراف را نیز بنویس. عرض کردم: اصحاب اعراف کدامند؟ فرمودند: آنان قومی هستند که

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۹؛ ینابیع المودة، ص ۱۰۲.

کارهای نیک و بد آنان یکسان و مساوی است. و خدا اگر آنان را وارد آتش کند، به علت گناهانشان است و اگر آنان را وارد بهشت کند، با رحمت خود این کار را می‌کند.

و من تمامی این حدیث را در تفسیر این سخن خدای عز و جل: «إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» ذکر کردم.[1]

۳) و نیز از همو، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بُکیر و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی از زراره نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: در باره اصحاب اعراف چه می‌گویی؟ عرض کردم: آنان یا مؤمن و یا کافرند. سپس فرمودند: به خدا قسم آنان نه مؤمنند و نه کافر و اگر مؤمن بودند مانند مؤمنان وارد بهشت می‌شدند و اگر کافر بودند مانند کافران وارد آتش می‌شدند. آنان قومی‌اند که حسنات و سیئات آنان مساوی‌اند و در اعمالشان کم آورده‌اند و آنان همانان هستند که خدای عز و جل گفته است.

عرض کردم: آیا آنان اهل بهشت هستند یا آتش؟ فرمودند: آنان را در جایی که خدا رها کرده است، رها می‌کنم. عرض کردم: آیا آنان را به خدا موکول می‌کنی؟ فرمودند: بلی، من آنان را به حکم خدا موکول می‌کنم. چنان که خدا آنان را به مشیت خود موکول کرده است؛ اگر بخواهد، آنان را با رحمت خود وارد بهشت می‌کند و اگر بخواهد، آنان را به علت گناهانشان به سوی آتش سوق می‌دهد و به آنان ستم نکرده است. عرض کردم: آیا کافر وارد بهشت می‌شود؟ فرمودند خیر. عرض کردم: آیا کسی غیر از کافر وارد آتش می‌شود؟ ـ گفت:ـ فرمودند: خیر، مگر این که خدا بخواهد. ای زراره! من می‌گویم: اگر خدا خواست، ولی تو نمی‌گویی، اگر خدا خواست. تو اگر بزرگ شوی برمی‌گردی و گره هایت گشوده می‌شود.[2]

۴) ابن بابویه می‌گوید: از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن یحیی در بصره، از مغیره بن محمد نقل شده است که گفت: از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از امام باقر علیه

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۴۰۴، ح ۱.

السلام، از امام علی علیه السلام روایت شده است که در خطبه‌ای که کمی پیش به آن اشاره شده است، فرمودند: ما اصحاب اعراف هستیم، من و عمویم و برادرم و پسر عمویم. قسم به خدای شکافنده دانه‌ها و هسته‌ها، دوستداران ما هیچ گاه وارد آتش نمی‌شوند و دشمنان ما هیچ گاه وارد بهشت نمی‌گردند. خدای عز و جل می‌فرماید: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ».[1]

۵) سعد بن عبدالله در بصائر الدرجات از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از عبد الرحمان بن ابو هاشم، از ابو سلمه سالم بن مکرم جمال،[2] از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» فرمودند: آن مردان ما هستیم، ما ائمه می‌دانیم چه کسانی وارد آتش می‌شوند و چه کسانی وارد بهشت می‌شوند؛ چنان که شما مردان قبایلتان را می‌شناسید. پس نیکان و بدکاران آنها از هم باز شناخته می‌شوند.[3]

۶) و نیز همو: از احمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل صیرفی، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام و اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» فرمودند: آنان همان ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، می‌باشند.[4]

۷) و نیز از همو: از ابو جوزاء بن منبه بن عبدالله تمیمی، از حسین بن علوان کلبی، از سعد بن طریف، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این آیه: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» پرسیدم.

فرمودند: ای سعد! منظور از اعراف، آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند. هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آنان را می‌شناسد و آنان نیز او را می‌شناسند و هیچ کس وارد آتش نمی‌شود، مگر کسی که آنان را انکار

۱ـ معانی الاخبار، ص ۵۹، ح ۹.

۲ـ او سالم بن مکرم جمّال است و کنیه او ابو خدیجه است. امام صادق علیه السلام کنیه ابا سلمه را به او داد. بنگرید به: «معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص »۲۲.

۳ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۱.

۴ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۲.

کرده است و آنان نیز او را انکار کردند و اعراف آنانند و خدا شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت ایشان.[1]

۸) و نیز از همو: از احمد و عبدالله ابنی محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب خزاز، از بُرید بن معاویة عجلی نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد این فرموده خدای عز و جل سئوال کردم: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاً بِسِيمَاهُمْ» و ایشان فرمودند: در باره این امت نازل شده است و مراد از رجال: ائمه علیهم السلام از آل محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هستند. عرض کردم: منظور از اعراف چیست؟ فرمودند: صراطی است میان بهشت و آتش. هر کسی که یکی از ائمه ما برای او که یکی از مؤمنان گنهکاراست، شفاعت کند، رهایی می‌یابد و هر کسی که برای وی شفاعت نکنند، در آتش سقوط خواهد کرد.[2]

۹) و نیز از همو: از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حسین بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته نقل شده است که گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم. مردی آمد و به وی گفت: ای امیرمؤمنان، تفسیر: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاً بِسِيمَاهُمْ» چیست؟ امام علی علیه السلام به وی فرمودند: اعراف ما هستیم که یارانمان را با نشانه‌هایشان می‌شناسیم. اعراف ما هستیم که خداوند متعال جز از راه معرفت ما شناخته نمی‌شود. اعراف ما هستیم که در روز قیامت میان بهشت و آتش نگهداشته می‌شویم (گماشته می‌شویم) و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن که ما را شناخته است و ما نیز او را شناخته‌ایم و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن که ما را انکار کرده است و ما نیز او را انکار کرده‌ایم. چرا که خدای عز و جل اگر بخواهد، خود را برای مردم معرفی می‌کند تا این که حدود او را بشناسند و از باب او به او رجوع کنند. اما وی ما را درب، صراط، راه و دروازه ورود به خود قرار داده است.[3]

۱۰) و نیز از همو: از علی بن محمد بن علی بن سعد اشعری، از حمدان بن یحیی، از بشیر بن حبیب، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که از ایشان

۱ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۲.
۲ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۲.
۳ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۲.

پیرامون این فرموده خدای عز و جل: «وَبَیْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ»، سئوال شد. فرمودند: آن عبارت است از حصاری میان بهشت و آتش و بر آن محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و علی و حسن و حسین و فاطمه و خدیجه کبری که سلام و درود خدا بر آنان باد، گماشته شده‌اند. پس ندا در می‌دهند که: دوستداران ما کجایند؟ شیعه ما کجایند؟ شیعیان به سوی آنان می‌آیند و آنان را با نام‌هایشان و اسامی پدرانشان می‌شناسند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که: «یَعْرِفُونَ كُلاً بِسِيمَاهُمْ» پس دست آنان را می‌گیرند و آنان را از صراط عبور می‌دهند و وارد بهشت می‌کنند.[1]

۱۱) و از همو: از معلی بن محمد بصری، از ابو فضل مدائنی، از ابو مریم انصاری، از منهال بن عمرو، از زر بن حبیش نقل شده است که گفت: از امیر مؤمنان صلوات الله علیه شنیدم که فرمود: هنگامی که انسان وارد قبرش می‌شود، دو فرشته نزد او می‌آیند که نامشان منکر و نکیر است. پس اولین سئوالی که از او می‌پرسند، در مورد پروردگارش است و سپس از پیامبرش و سپس از ولیّ او. هر گاه پاسخ داد، نجات می‌یابد و اگر بازماند و سرگردان شد، آن دو فرشته او را شکنجه می‌دهند. مردی گفت: حال کسی که پروردگار و پیامبرش می‌شناسد، اما ولی‌اش را نشناسد، چه می‌شود؟ فرمودند: «مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لاَ إِلَى هَـؤُلاء وَلاَ إِلَى هَـؤُلاء وَمَن يُضْلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً»[2] پس او همان کسی است که راه نجات ندارد.

به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ولی خدا کیست؟ فرمودند: ولی شما در این زمان علی علیه السلام و پس از وی وصی او است و برای هر زمانی عالمی است که خدا به وسیله او بر بندگان اتمام حجت می‌کند تا مانند گمراهانی که قبل از آنان بودند نباشند؛ گمراهانی که وقتی از پیامبرانشان جدا شدند (وفات یافتند) گفتند: «رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَى»[3] به علت گمراهی که از آنان سر زده است و آن، جهالت و نادانی آنان نسبت به آیه‌ها است؛ آیه‌هایی که اوصیایند. خدای عز و جل به آنان چنین پاسخ داده: «قُلْ كُلٌّ

۱ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۳.
۲ـ نسا/۱۴۳.
۳ـ طه/۱۳۴.

مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى»[1] [بگو: همه در انتظارند. پس در انتظار باشید. زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است] بلکه تربصشان به این صورت بود که گفتند: ما از شناخت اوصیا بی‌نیازیم تا این که امامی را بشناسیم. پس خدا به این وسیله آنان را می‌شناسد.

بنابراین، اوصیا همان اصحاب صراطند و بر آن گماشته می‌شوند و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته‌اند و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن که آنان را انکار کرده است و آنان نیز او را انکار کرده‌اند؛ زیرا که آنان عارفان خدای عز و جل هستند و خدا آنان را هنگام بستن عهد و پیمان، با آنان آشنا ساخته است و آنان را در کتابش توصیف کرده است. خدای عز و جل فرموده است: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ». آنان شاهد بر اولیایشان هستند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان گواه است و برای آنان از بندگان عهد و پیمان طاعت گرفت. پس پیامبری‌اش بر آنان جاری شده است. و این همان فرموده خدای عز و جل است: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَـؤُلاءِ شَهِيداً * يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الأَرْضُ وَلاَ يَكْتُمُونَ اللّهَ حَدِيثاً»[2][3].

۱۲) و نیز از همو: از احمد بن حسین بن علی فضال، از علی بن اسباط، از احمد بن حنان، از بعضی از اصحابش، از کسی که برای او روایت کرده است، از اصبغ بن نباته، از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: قسم به خدا، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به علی علیه السلام گفت: ای علی! تو و اوصیای پس از من ـ یا گفت: پس از تو ـ اعرافند و خداوند شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت تو. اعراف کسانی هستند که کسی از شما وارد بهشت نمی‌شود، مگر کسی که او را شناخته است و او نیز شما را شناخته است، و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر کسی که او شما را انکار کرده است و شما نیز او را انکار کرده‌اید.[4]

۱ـ طه/۱۳۵.

۲ـ نسا/۴۱ـ۴۲.

۳ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۳.

۴ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۴، ینابیع المودة، ص ۱۰۲.

۱۳) و از همو: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از بعضی از یاران او، از سعد بن طریف نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» به چه معناست؟ فرمودند: ای سعد! آنان اعرافند و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته‌اند و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن کسی که آنان را انکار کرده است و آنان نیز او را انکار کرده‌اند و آنان اعراف‌اند؛ یعنی خدا شناخته نمی‌شود، مگر از راه معرفت و شناخت آنان. کسی که پناه آورندگان به او پناه بردند و کسی که از راه و روش مردم تبعیت می‌کند، یکسان نیستند. مردم به چشمه‌ای گل آلود روی آوردند که در همدیگر سرازیر و خالی می‌شوند.

اما کسی که به آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، روی آورده است، به چشمه‌ای صاف و زلال که با علم خدا جاری است و پایان پذیر نیست و هیچ گاه خشک نمی‌شود، روی آورده است. اگر خدا بخواهد، راه خویش را به آنان نشان می‌دهد تا این که از دری که معین کرده است، به خدا مراجعه کنند. خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، را به عنوان در ورود به خویش قرار داده است و این همان فرموده خداست: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَـكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» [نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید است، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در (ورودی) آن‌ها درآید].[۱]-[۲]

۱۴) و نیز از همو: از محمد بن حسین بن خطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره اعراف پرسیدم که چه کسانی هستند؟ فرمودند: آنان با کرامت‌ترین آفریدگان نزد خدای تبارک و تعالی هستند.[۳]

۱۵) و از همو: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در

۱ـ بقره/۱۸۹.
۲ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۴.
۳ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۴.

باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاً بِسِيمَاهُمْ» سئوال کردم. فرمودند: آنان ائمه اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند وآنان دری از یاقوت سرخ بر حصار بهشت هستند و هر امامی از ما، آن چه را پس از اوست، می‌شناسد. پس مردی گفت: معنای: آن چه پس از اوست، چیست؟ فرمودند: از قرنی که در آن به سر می‌برد تا قرنی که گذشته است.[1]

۱۶) و از همو: از معلی بن محمد بصری، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبد الرحمان اصم، از هیثم بن واقد، از مقرن نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: ابن کواء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد... تا پایان حدیث. و این (حدیث) در حدیث‌های نخست از طریق محمد بن یعقوب آمده است.[2]

۱۷) و از همو: از احمد بن حسین کنانی، از عاصم بن محمد محاربی، از یزید بن عبدالله خیبری، از محمد بن حسین بجلی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاً بِسِيمَاهُمْ» فرمودند: اصحاب اعراف ما هستیم. هر که ما را می‌شناسد، سرنوشت او بهشت است و هر که ما را انکار کند، سرنوشت او آتش است.[3]

۱۸) علی بن ابراهیم، گفت: از پدرم، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از بُرید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اعراف تپه‌هایی میان بهشت و آتش است و رجال، ائمه علیهم السلام هستند که با شیعیانشان بر روی اعراف می‌ایستند و مؤمنان بدون حساب به بهشت هدایت می‌شوند. ائمه به شیعه خود که مرتکب گناه شده‌اند، می‌گویند: به برادرانتان در بهشت نگاه کنید که چگونه بی‌حساب به بهشت هدایت می‌شوند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» سپس به آنان گفته می‌شود: به دشمنانتان در آتش نگاه کنید و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاء أَصْحَابِ النَّارِ قَالُواْ رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَنَادَى أَصْحَابُ الأَعْرَافِ رِجَالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ» در آتش «قَالُواْ مَا أَغْنَى عَنكُمْ

۱ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۵.
۲ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۵.
۳ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۵.

جَمْعُكُمْ» در دنیا «وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ» سپس به آن عده‌ای از دشمنانشان که در آتش هستند، می‌گویند: آیا اینان شیعه و برادران منند که شما در دنیا قسم می‌خوردید که آنان مورد رحمت خدا قرار نخواهند گرفت؟ سپس ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، به شیعه خود می‌گویند: «ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ» سپس «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ».[1]

۱۹) طبرسی می‌گوید: در مورد (رجال) که این جا آمده است، اختلاف است و چندین قول وجود دارد ـ تا این که گفت: ـ امام باقر علیه السلام فرمودند: آنان آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند. کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته‌اند و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن کسی که آنان را انکار کرده است و آنان نیز او را انکار کرده‌اند.[2]

۲۰) و نیز طبرسی گفته است: امام صادق علیه السلام فرمودند: اعراف عبارت است از تپه‌هایی میان بهشت و آتش و بر آن هر پیامبری و هر خلیفه پیامبری با گناهکاران از اهل زمانه خود می‌ایستند، چنان که صاحب و فرمانده ارتش با سربازان ضعیف خود می‌ایستد، و نیکوکاران به بهشت هدایت می‌شوند. آن خلیفه (جانشین) به گناهکارانی که با او ایستاده‌اند می‌گوید: به برادران نیکوکارتان نگاه کنید که چگونه به بهشت هدایت شدند، پس گناهکاران بر آنان سلام می‌کنند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَنَادَوْاْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ».

سپس خدای سبحانه تعالی خبر داده است «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» که آنان (یعنی گناهکاران) وارد بهشت نمی‌شوند و چشم طمع دارند که خدا آنان را با شفاعت پیامبر و امام وارد بهشت کند و این گناهکاران به اهل آتش نگاه می‌کنند و می‌گویند: «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». سپس اصحاب اعراف که عبارت از پیامبران و جانشینانشان هستند، برخی از دوزخیان را صدا می‌زنند و آنان را سرزنش می‌کنند: «مَا أَغْنَى عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهَـؤُلاء الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ» یعنی: آیا اینان همان مستضعفینی هستند که شما آنان را تحقیر می‌کردید و

۱ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۳۱.

۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۶۱.

با دنیایی که داشتید بر آنان مباهات می‌کردید؟ سپس به دستور خدا به این مستعضفان می‌گویند: «ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ».[1]

۲۱) و نیز طبرسی می‌گوید: حاکم ابوالقاسم حسکانی با سند خود از اصبغ بن نباته نقل کرده است که گفت: نزد علی علیه السلام نشسته بودم که ابن کواء نزد وی آمد و از او در باره این آیه سئوال کرد و ایشان فرمودند: وای بر تو ای ابن کواء، این ما هستیم که در روز قیامت میان بهشت و آتش می‌ایستیم. هر که ما را یاری کرد، ما او را با نشانه‌اش می‌شناسیم و او را وارد بهشت می‌کنیم و هر که از ما متنفر بود، ما او را با نشانه‌اش می‌شناسیم و وارد آتش می‌کنیم.[2]

۲۲) و شیبانی در معنای این آیه می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: رجال در این جا ائمه از آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند که بر اعراف پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارند و مؤمنان را با نشانه خودشان می‌شناسند. هر که آنان را شناخت، او را می‌شناسند و وارد بهشت می‌کنند و هر که آنان را انکار کرد و آنان او را انکار کردند، وارد آتش می‌کنند.

۲۳) عیاشی: از مسعده بن صدقه، از جعفر بن محمد، از پدرش، از پدر بزرگش، از امام علی علیهم السلام روایت کرد که فرمودند: من راهبر مؤمنان هستم و من نخستین پیشروان و خلیفه رسول پروردگار جهانیان و تقسیم کننده بهشت و آتش و من صاحب اعراف هستم.[3]

۲۴) از هلقام، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» پرسیدم که منظور از «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ» چیست؟ فرمودند: مگر شما اشخاصی خبره و دانا از قبایلتان تعیین نمی‌کنید تا اشخاص شایسته را از ناشایسته تشخیص دهند؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: همانا ما هستیم آن مردانی که هر دو گروه را با نشانه‌های خاص خودشان می‌شناسند.[4]

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۶۱.

۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۶۲، تفسیر فرات، ص ۴۸، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۲۵۶، ینابیع المودة، ص ۱۰۲.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱، ح ۴۲.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱، ح ۴۳.

۲۵) از زاذان، از سلمان نقل شده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیش از ده بار شنیدم که به علی علیه السلام می‌فرمودند: ای علی، تو و اوصیای پس از تو اعراف میان بهشت و آتش هستید و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن کسی که شما را شناخته است و شما نیز او را شناخته‌اید و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر آن کسی که شما را انکار کرده است و شما نیز او را انکار کرده‌اید.[1]

۲۶) از سعید بن طریف، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در مورد این آیه: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاً بِسِيمَاهُمْ» فرمودند: ای سعد! آنان آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد هستند و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته‌اند و کسی وارد آتش نمی‌شود، مگر کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را انکار کرده‌اند.[2]

۲۷) از طیار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که گفت: به او عرض کردم: اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی هستند که حسنات و سیئاتشان مساوی شده است، پس اگر خدا آنان را وارد بهشت کرد، با رحمت خویش این کار را کرده است و اگر آنان را شکنجه داد، به آنان ظلم نکرده است.[3]

۲۸) از کرام نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هر گاه روز قیامت فرا رسد، هفت گنبد از نور و روشنایی که از یاقوت سبز و سفید تشعشع می‌کند، برافراشته می‌شود. در هر گنبد، امام زمان آن قرار دارد، در حالی که اهل زمانش، چه نیکان و چه بدکاران باشند، دور او گرد هم می‌آیند تا این که پشت دروازه بهشت قرار گیرند. سپس صاحب اولین گنبد نظری می‌کند و به وسیله این نظر، اهل ولایتش را از دشمنانش جدا می‌کند. سپس به سوی دشمنانش می‌آید و می‌گوید: آیا شما هستید که قسم خوردید رحمت خدا شامل حال آنان نمی‌شود؟! آن گاه به اصحاب خویش می‌گوید: بی هیچ ترس و بیمی وارد بهشت شوید. در این هنگام چهره ظالم سیاه می‌گردد و این در حالی که یاران امام از آنجا عبور می‌کنند و به سوی بهشت روانه می‌شوند و می‌گویند: «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». هر گاه اهل گنبد دوم به تعداد کم کسانی که وارد بهشت می‌شوند و تعداد

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲، ح ۴۴، ینابیع المودة، ص ۱۰۲.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲، ح ۴۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲، ح ۴۶.

زیاد کسانی که به آتش وارد می‌شوند، نگاه می‌کنند، می‌ترسند و واهمه دارند که مبادا وارد بهشت نشوند و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» است.[1]

۲۹) از ثمالی نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» سئوال شد. امام باقر علیه السلام فرمودند: ما اعراف هستیم و نمی‌توان خدا را شناخت مگر به وسیله شناخت ما و ما اعراف هستیم و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر کسی که ما را شناخته است و ما نیز او را شناخته‌ایم. کسی وارد آتش نمی‌گردد، مگر آن کسی که ما را انکار کرده است و ما نیز او را انکار کرده‌ایم. اگر خدا می‌خواست خویش را به مردم معرفی کند، این کار را می‌کرد، اما او ما را سبب و راه و در ورود به خود قرار داده است.[2]

۳۰) و از طریق مخالفان: (تفسیر ثعلبی) در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» از ابن عباس نقل کرده است که گفت: اعراف، موضعی است بلند از صراط و عباس، حمزه، علی بن ابی طالب و جعفر ذوالجناحین در کنار آن گماشته می‌شوند و آنان شیعه خود را با سفیدی صورتشان و دشمنانشان را با سیاهی چهره‌شان می‌شناسند.

۳۱) محمد بن یعقوب: از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثابت بن دینار ثمالی و ابو منصور، از ابو ربیع نقل کرده است که گفت: با امام باقر علیه السلام به حج رفتم[3] در سالی که هشام بن عبد الملک به همراه نافع غلام عمر بن خطاب در حج بودند. نافع، امام باقر علیه السلام را آن هنگامی که در رکن خانه خدا بودند و مردم دور او را گرفته بودند، دید. او به هشام بن عبدالملک رو کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! آن مردی که مردم نزدیک است که به خاطرش زیر پاها له شوند، کیست؟ گفت: او پیامبر اهل کوفه است. او محمد بن علی است. گفت: حتما به سوی او خواهم رفت و سئوال‌هایی را بر او

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲، ح ۴۷.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳، ح ۴۸.

۳ـ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۲۵۷ و ۲۵۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۶۹؛ ینابیع المودة، ص ۱۰۲.

مطرح می‌کنم که کسی نتواند به آن پاسخ دهد، مگر این که پیامبر باشد یا فرزند پیامبر، و یا وصی پیامبر. گفت: برو و از او سئوال کن، شاید که او را خجلت زده کنی. نافع آمد و در همان حال که (از شدت ازدحام) بر روی شانه مردم سوار بود، در برابر امام باقر علیه السلام قرار گرفت و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده‌ام و حلال و حرام این کتب را شناخته‌ام. من آمده‌ام تا سئوال‌هایی را مطرح کنم که کسی نمی‌تواند پاسخ دهد مگر اینکه پیامبر یا وصی پیامبر یا فرزند پیامبر باشد. ـ گفت:ـ امام باقر علیه السلام سرش را بالا برده و فرمودند: از هر چه می‌خواهی بپرس. گفت: به من بگو، چند سال میان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله فاصله وجود دارد؟ فرمودند: آیا بر حسب قول تو بگویم یا بر حسب قول خودم؟ گفت: هر دو. فرمودند: پانصد سال بر حسب قول من و ششصد سال بر حسب قول تو.

گفت: در باره این فرموده خدای عز و جل به پیامبرش: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»[1] [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو، آیا در برابر (خدای) رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته‌ایم] به من بگو که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسی پرسیدند در حالی که بین او و عیسی پانصد سال فاصله بود؟ امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا»[2] [منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبآن گاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست] و از جمله آیاتی که خداوند تبارک و تعالی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم هنگام بردن وی به بیت المقدس نشان داد این بود که خدای عز و جل پیشینیان و متاخران انبیا و پیامبران را محشور ساخت، سپس به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که اذان گوید. جبرئیل دوبار اذان گفت و دو بار اقامه کرد و در اذان خود گفت: «حیّ علی خیر العمل». سپس محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمد و نماز جماعت گزارد و هنگام ترک آن جا به آنان فرمودند: به چه

۱ـ زخرف/۴۵.
۲ـ اسرا/۱.

شهادت می‌دهید و چه را عبادت می‌کنید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که خدایی جز الله نیست، یکتا است و شریکی ندارد و تو پیامبر خدا هستی، خدا از ما بر این شهادت دادن عهد و پیمان گرفته است. نافع گفت: راست گفته‌ای ای ابو جعفر، اکنون در باره این فرموده خدای عز و جل: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»[1] [آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا (باز هم) ایمان نمی‌آورند] به من بگو. فرمودند: خدای تبارک و تعالی هنگامی که آدم را به زمین پایین آورد، آسمان‌ها به هم چسبیده بود و چیزی را نمی‌باراند و زمین به هم چسبیده بود (یک تکه بود) و چیزی را نمی‌رویانید و هنگامی که خدای عز و جل توبه آدم علیه السلام را پذیرفت، به آسمان دستور داد. ابرها در آسمان پدید آمد. سپس به آن دستور داد که باران ببارد. و به زمین دستور داد که درختان را برویاند و میوه‌های خود را بدهد و رودخانه‌ها در آن جاری شد. قبل از آن رتق (به هم چسبیدگی) بود و پس از آن فتق است.

نافع گفت: راست گفته‌ای ای پسر رسول خدا! تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»[2] [روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها (به غیر این آسمان‌ها) مبدل گردد] را به من بگو. کدام زمین در آن روز دگرگون خواهد شد؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: سرزمینی است که به صورت تکه نانی باقی خواهد ماند و از آن خواهند خورد تا خدای عز و جل از کار حساب فارغ شود. نافع گفت: آیا آنان به خورد و خوراک سرگرم خواهند شد؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا آنان در آن روز سرگرم‌تر خواهند بود یا هنگامی که در آتش باشند؟ گفت: بلکه هنگام قرار گرفتن آنان در آتش. فرمودند: قسم به خدا آنان سرگرم نخواهند شد و هر گاه غذا بخواهند، زقوم (درختی که میوه آن بسیار تلخ و ناگوار است) به خورد آنان خواهند داد و هر گاه درخواست نوشیدنی بکنند، آنان از حمیم (آب گرم جوشان و بسیار پرچرک) نوشانده خواهند شد.

سپس گفت: راست می‌گویی ای پسر رسول خدا. اکنون فقط یک مسئله مانده است. فرمودند: آن چیست؟ گفت: به من بگو که خدای تبارک و تعالی کی بود؟

۱ـ انبیا/ ۳۰.

۲ـ ابراهیم/ ۴۸.

فرمودند: وای بر تو، خدا کی نبوده است که به تو بگویم: کی بوده است. پاک و منزه باد آن که همچنان یکتا و صمد بود و خواهد ماند و همسری و فرزندی را برای خویش قرار نداده است. سپس فرمودند: ای نافع! اکنون جواب سئوالات مرا بده. گفت: چیست؟ فرمودند: در باره اصحاب نهروان چه می‌گویی؟ اگر بگویی که امیر مؤمنان به حق آنان را کشت، در این صورت مرتد شده ای و اگر بگویی آنان را از روی باطل کشت، در این صورت کافری. ـ گفت: ـ نافع آن جا را ترک کرد در حالی که می‌گفت: به خدا قسم که تو به حق، داناترین مردم هستی. پس به سوی هشام بازگشت و او به وی گفت: چه کار کردی؟ گفت: مرا با سخنان تو کاری نیست. به خدا او به حق داناترین مردم است و او به حق فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و اصحاب، حق دارند او را به عنوان پیامبر بشناسند.[1]

علی بن ابراهیم این حدیث را در تفسیر این آیه، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از ابو ربیع روایت کرد که گفت: مراسم حج را با امام باقر علیه السلام در سالی که هشام بن عبدالملک برای حج آمده بود و نافع مولای عمر بن خطاب با وی بود، گزاردم... و آن حدیث را آورد.[2]

در روایت محمد بن یعقوب اضافه‌هایی وجود دارد. در روایت علی بن ابراهیم در گفته نافع به امام باقر علیه السلام آمده است: در باره گفته خدای عز و جل: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» به من بگو: در آن روز کدام زمین و کدام آسمان دگرگون خواهد شد؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: به یک تکه نان سفید که از آن خواهند خورد تا این که خدا از محاسبه آفریدگان فارغ شود. نافع گفت: آیا آنان از خوردن دست خواهند کشید؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا در آن روز مشغول‌تر خواهند بود یا هنگامی که در آتش باشند؟ نافع گفت: هنگامی که در آتش باشند. فرمودند: خدا فرموده است: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ» آنان از فکر خوردن و نوشیدن بیرون نخواهند شد زیرا که آنان غذا طلب خواهند کرد و طعام زقوم به آنان داده خواهد شد و طلب نوشیدنی خواهند کرد و شراب حمیم به آنان داده خواهد شد. پس گفت: راست گفته‌ای... تا آخر حدیث.

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۹۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۶.

۳۲) و ابن طاوس در کتاب «الدروع الواقیه» آورده است که: در حدیث آمده است که اهل آتش هنگامی که وارد آتش می‌شوند و شکنجه و حوادث ترسناک آن را می‌بینند و عذاب و عقوبت آن را در می‌یابند ـ چنان که امام زین‌العابدین علیه السلام می‌فرماید: تو در باره آتشی که حتی کسی را که از او عاجزانه التماس کند، باقی نمی‌گذارد و نمی‌تواند از عذاب کسی که به او متوسل می‌شود و تسلیم او می‌گردد، بکاهد، چه می‌دانی در باره آتشی که ساکنان خود را به داغ‌ترین و شدیدترین انتقام‌ها و شکنجه‌ها می‌اندازد! ـ متوجه می‌شوند که بهشتیان در پاداش بزرگ و نعمت‌های ماندگار به سر می‌برند، پس امیدوار می‌شوند که به آنان غذا یا نوشیدنی دهند تا قسمتی از عذاب دردناکشان کم شود، چنان که خدای عز و جل در کتاب گرامی خویش می‌فرماید: «**وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ**» ـ فرمودند: ـ به مدت چهل سال به آنان پاسخ داده نمی‌شود و سپس با زبان تحقیر آمیز و با توهین به آنان پاسخ می‌دهند که: «**إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ**».

فرمودند: آنان خازنان آتش را می‌بینند، در حالی که ناظر مصیبت‌های وارده به آنان هستند و امیدوار می‌شوند، به هر طریقی فرجی را نزد آنان بیابند. چنان که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ»[1] [و کسانی که در آتشند به نگهبانان جهنم می‌گویند، پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را به ما تخفیف دهد] ـ فرمودند: ـ به مدت چهل سال به آنان پاسخ داده نمی‌شود ـ بعد از این که ناکام و ناامید شدند به آنان پاسخ می‌دهند: «فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»[2] [پس بخوانید (ولی) دعای کافران جز در بیراهه نیست].

ـ فرمودند:ـ هر گاه از خازنان جهنم نا امید می‌شوند، به مالک رئیس خازنان مراجعه می‌کنند، به امید این که او آنان را از آن خفت و خواری نجات دهد، چنان که خدای عز و جل می فرماید: «وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ» و به مدت چهل سال به آنان پاسخ داده نمی‌شود، در حالی که در عذاب و شکنجه به سر

۱ـ غافر/۴۹.
۲ـ غافر/۵۰.

می‌برند. سپس به آنان پاسخ می‌دهند، چنان که خدای عز و جل در کتاب مکنون خویش می‌فرماید: «قَالَ إِنَّكُم مَّاكِثُونَ»[1] [پاسخ دهد، شما ماندگارید].

۳۳) عیاشی: از ابراهیم بن عبدالحمید، از یکی از آن دو امام علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: همانا اهل آتش، تشنه می‌میرند و تشنه وارد قبرهایشان می‌شوند و تشنه محشور می‌شوند و تشنه وارد جهنم می‌شوند. پس خویشاوندانشان را در بهشت به آنان نشان می‌دهند و به آنان می‌گویند: مقداری از آب یا روزی را که خدا به شما داده است، به ما دهید.[2]

۳۴) از زهری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: روز «تناد» یعنی روزی که اهل آتش، بهشتیان را صدا می‌زنند که مقداری از آب یا روزی را که خدا به شما داده است، به ما دهید.[3]

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۱) وَلَقَدْ جِئْنَاهُم بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳) إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۵۴)».

[همانان که دین خود را سرگرمی و بازی پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان کرد پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می‌کردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می‌بریم * و در حقیقت، ما برای آنان کتابی آوردیم که آن را از روی دانش روشن و شیوایش ساخته‌ایم و برای گروهی

۱ـ زخرف/۷۷.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳، ح ۴۹.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴، ح ۵۰.

که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است * آیا (آنان) جز در انتظار تاویل آنند؟ روزی که تاویلش فرا رسد، کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند: حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند. پس آیا (امروز) ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند یا (ممکن است به دنیا) بازگردانیده شویم تا غیر از آن چه انجام می‌دادیم انجام دهیم؟ به راستی که (آنان) به خویشتن زیان زدند و آن چه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند * در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش (جهانداری) استیلا یافت. روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبد می‌پوشاند و (نیز) خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند (پدید آورد). آگاه باش که (عالم) خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان]

۱) علی بن ابراهیم: خدای عز و جل فرموده است: «الَّذِينَ اتَّخَذُواْ دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَـذَا» یعنی آنان را رها می‌کنیم و نسیان نزد خدای عز و جل، برابر با ترک و رها کردن است.[۱]

۲) ابن بابویه: با سند خود از ابو معمر سعدانی، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَـذَا» فرمودند: مراد او از نسیان این است که او آنان را پاداش نداده است. چنان که اولیای خود را پاداش داده است؛ اولیایی که در دنیا از او اطاعت کردند و به یاد او بودند؛ کسانی که به او ایمان آوردند و در غیب از او بیم داشتند.[۲]

محمد بن یعقوب کلینی می‌گوید: از علی بن محمد معروف بعلان، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقام،[۳] از قاسم بن مسلم، از برادرش نقل شده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ»[۴-۵] پرسیدم. فرمودند: همانا هیچ گاه از خدای تبارک و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۸.
۲ـ توحید، ص ۲۵۹، ح ۵.
۳ـ محمد بن محمد بن عصام کلینی. بنگرید به «معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۹۹.»
۴ـ آن را در معانی الاخبار، ص ۹۶، و عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۲۰، ص ۱۹۵، ح ۱ بنگرید.
۵ـ توبه/۶۷.

تعالی فراموشی و سهو سر نمی‌زند، بلکه کسی که مخلوق محدث (حادث) است دچار فراموشی و غفلت می‌شود. مگر این سخن خدای عز و جل را نشنیده‌ای که فرموده است: «وَ مَا کَانَ رَبُّکَ نَسِيّاً»[1] و در حقیقت، او کسانی را که وی و دیدار روز قیامت را فراموش کرده‌اند، مجازات می‌کند، به این صورت که آنان را دچار خودفراموشی می‌کند. آنجا که فرموده است: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»[2] و این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَـذَا» یعنی آنان را رها می‌کنیم، چنان که آنان دیدار این روز را فراموش کردند.

۴) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» (این آیه) از جمله آیاتی است که تأویل آنها پس از تنزیل آشکار می‌شود. فرمودند: آن تاویل در هنگام قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و روز قیامت صورت خواهد گرفت «يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ» یعنی: آن را رها کردند «قَدْ جَاءتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاء فَيَشْفَعُواْ لَنَا» و فرمودند: این روز قیامت است: «أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي کُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم» یعنی از آنان باطل شد «مَّا کَانُواْ يَفْتَرُونَ».

و فرمودند: این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» یعنی در شش وقت و زمان «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» یعنی با قدرت خویش بر عرش بالا رفت «يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا» یعنی سریعاً.[3]

۵) صاحب کتاب «ثاقب المناقب» حدیثی را از ابو هاشم جعفری، از محمد ابن صالح ارمنی نقل کرده و گفته است: به ابو محمد حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: معنای این فرموده خدای عز و جل: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ»[4-5] را به من بگو. فرمودند: امر از آن خدا است پیش از این که امر کند و پس از این که امر کند به آن چه می‌خواهد. با خود گفتم: این، تاویل این فرموده خدای عز و جل

۱ـ مریم/۶۴.
۲ـ حشر/۱۹.
۳ـ توحید، ص ۱۵۹، ح ۱.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۸.
۵ـ روم/۴.

است که می‌فرماید: «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». پس ایشان به طرف من آمد و فرمود: همان گونه است که تو با خودت گفتی «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».[1]

﴿ادْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۵۵) وَلاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)﴾

[پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد * و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «ادْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» یعنی در آشکار و نهان، و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» یعنی اصلاح آن (زمین) به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام صورت گرفت، اما مردم به سبب ترک امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان او، آن را تباه ساختند.[2]

۲) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن علی، از ابن مسکان، از مُیَسّر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم: منظور از این سخن خدای عز و جل: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا» چیست؟ فرمودند: ای میسر! همانا که زمین تباه و فاسد بود، پس خدای عز و جل به وسیله پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم آن را اصلاح کرد و فرمود: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا».[3]

۳) عیاشی: از میسر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا» فرمودند: همانا که زمین تباه و فاسد بوده است و خدا به وسیله پیامبرش صلی الله علیه و آله

۱ـ الثاقب فی المناقب، ص ۵۶۴، ح ۵۰۲.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۸.
۳ـ کافی، ج ۸، ص ۵۸، ح ۲۰.

و سلم آن را اصلاح نموده است. سپس فرمود: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا».[1]

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۵۷) وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸)﴾

[و اوست که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم و از هر گونه میوه‌ای (از خاک) برآوریم. بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می‌سازیم. باشد که شما متذکر شوید * و زمین پاک (و آماده) گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید و آن (زمینی) که ناپاک (و نامناسب) است (گیاهش) جز اندک و بی‌فایده برنمی‌آید. این گونه آیات (خود) را برای گروهی که شکر می گزارند، گونه‌گون بیان می کنیم]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ» تا «کَذَلِکَ نُخْرِجُ الْموْتَی» دلیلی است بر برانگیخته شدن (بعث و نشور)، و آن پاسخی است به زندیقان (منکران وجود خدا). و نیز می‌گوید: و این فرموده خدای عز و جل: «وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» مثال و تشبیهی است برای ائمه صلوات الله علیهم، که علم آنان به اجازه خدا است «وَالَّذِی خَبُثَ» و (این) مثالی است برای دشمنان ایشان «لاَ یَخْرُجُ» علم آنان «إِلاَّ نَکِداً» یعنی کدر و فاسد.[2]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳، ح ۵۱.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۸.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹)﴾

[همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم]

داستان هود، نوح، شیب و لوط علیه السلام به خواست خدا در سوره هود خواهد آمد.

﴿أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹)﴾

[آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را هشدار دهد؟ و به خاطر آورید زمانی را که (خداوند) شما را پس از قوم نوح جانشینان (آنان) قرار داد و در خلقت بر قوت شما افزود. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید. باشد که رستگار شوید]

۱) محمد بن حسن صفار: از حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد و محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبد الرحمان، از هیثم بن واقد، از ابو یوسف بزاز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: ایشان این آیه را خواندند: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ» و فرمودند: آیا معنای آلاء الله را می دانی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: آن بزرگترین نعمت‌های خداوند متعال بر آفریدگان خویش است و آن ولایت ما است.[۱]

﴿قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ (۷۱)﴾

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۹۱، باب ۱۲، ح ۳.

[گفت، راستی که عذاب و خشمی (سخت) از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است. آیا در باره نام‌هایی که خود و پدرانتان (برای بت‌ها) نامگذاری کرده‌اید و خدا بر (حقانیت) آنها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می‌کنید؟ پس منتظر باشید که من (هم) با شما از منتظرانم]

۱) عیاشی: از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از او شنیدم که می‌فرمودند: صبر و انتظار فرج چه نیکو است! آیا سخن بنده شایسته خدا را نشنیده‌ای که فرمود: «فَانتَظِرُواْ إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ».[۱]

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُواْ مِن قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُواْ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُواْ إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵) قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُواْ إِنَّا بِالَّذِیَ آمَنتُمْ بِهِ کَافِرُونَ (۷۶)﴾

[سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ گفتند: بی‌تردید ما به آن چه وی بدان رسالت یافته است، مؤمنیم * کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آن چه شما بدان ایمان آورده‌اید، کافریم]

۱) ابن بابویه می‌گوید: محمد بن حسن بن احمد بن ولید که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن حسن صفار و سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از زید شحام، نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: صالح پیامبر علیه السلام مدت زمانی را در میان قومش نبود و هنگامی که از آنان دور شد، مردی میانسال و خوش اندام بود که شکمی افتاده و ریشی بلند داشت. اما زمانی که برگشت، شکم او فرو رفته و گونه‌هایش لاغر و جمع شده بود و قامتی متوسط داشت. بنابراین قومش او را نشناختند. هنگامی که به نزد آنان برگشت، آنان سه طبقه (گروه) بودند: گروهی منکر او شدند و هیچ گاه حاضر به بازگشت نبودند و گروهی نسبت به او در حالت شک و تردید بودند و گروهی ایمان داشتند و بر

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳، ح ۵۲.

یقین بودند. پس حضرت صالح علیه السلام از گروه شکاک و دو دل (گروه دوم) شروع کرد. به آنان گفت: من صالح هستم. آنان او را تکذیب کردند و به وی دشنام دادند و از خود دور ساختند و گفتند: ما از تو به خدا برائت می‌جوییم. شمایل و (قیافه) صالح با تو فرق می‌کرد. ـ فرمودند:ـ پس از آن به طرف منکران رفت، اما آنان نیز به گفته او گوش ندادند و سخت از او اظهار تنفر کردند.

سپس به طرف گروه سوم راه افتاد. آنان اهل یقین بودند. به آنان گفت: من صالح هستم. گفتند: به ما نشانه‌ای نشان بده که ما شک نکنیم که تو همان صالح هستی. ما شک نداریم که خدای تبارک و تعالی که آفریدگار است، به هر صورتی که می‌خواهد، آفریدگان خویش را دگرگون می‌کند و نشانه‌های قائم در هنگام قیام او به اطلاع ما رسیده است و آنها را بررسی کردیم. بی گمان، خبر هنگامی نزد ما صحیح است که از آسمان آمده باشد. صالح علیه السلام به آنان گفت: من همان صالح هستم که ماده شتر را برای شما آورده بودم. گفتند: راست می‌گویی و آن همان شتری است که در حال بررسی آن هستیم. بگو نشانه آن چیست؟ گفت: آن شتر در یک روز آب می‌خورد و شما در روزی دیگر. گفتند به خدا و به آن چه از جانب خدا آورده‌ای، ایمان آوردیم و آن گاه خدای تبارک و تعالی فرمود: «أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ». اهل یقین گفتند: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» و شک کنندگان و منکران گفتند: «إِنَّا بِالَّذِيَ آمَنتُمْ بِهِ كَافِرُونَ».

عرض کردم: آیا در آن روز عالمی در میان آنان بود؟ فرمودند: خدا عادل‌تر است از این که زمین را بدون عالمی رها کند که این عالم به خدای عز و جل راهنمایی کند. این قوم پس از خارج شدن و برانگیخته شدن صالح به مدت هفت روز امامی را نمی‌شناختند. اما آنان با آن مقداری که از دین خدا نزد آنان بود، متفق القول و یکپارچه بودند. هنگامی که صالح علیه السلام ظاهر شد، دور او را گرفتند. در حقیقت، داستان حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز مانند داستان صالح علیه السلام است.[1]

۲) عیاشی: از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید: قوم صالح چگونه به هلاکت رسیدند؟ فرمود: ای محمد! همانا صالح شانزده ساله

۱ـ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۳۷، ح ۶.

بود که در میان قومش برانگیخته شد. در میان آنان زندگی کرد تا این که به سن صد و بیست سال رسید. اما آنان دعوت او را اجابت نکردند. ـ فرمودند: ـ و آنان هفتاد بت داشتند که آنها را می‌پرستیدند و از پرستش خدا روی گردان بودند و اعراض می‌کردند و هنگامی که صالح رفتار آنان را دید، گفت: ای قوم! من به سوی شما برانگیخته شدم در حالی که شانزده ساله بودم و اکنون صد و بیست ساله‌ام و من دو امر را به شما پیشنهاد می‌کنم و اگر بخواهید، از من سئوال کنید تا من از خدایم سئوال کنم و او به شما و به سئوال‌هایتان پاسخ دهد و اگر بخواهید، از خدایان شما سئوال کنم. اگر به این سئوالات پاسخ دادند، من شما را ترک خواهم کرد. زیرا در این صورت هم من از شما متنفر خواهم شد و هم شما از من. گفتند: این پیشنهاد عادلانه‌ایست ای صالح. آنان روزی را تعیین کردند که این کار را انجام دهند.

فرمود: آنان در آن روز در حالی که بت‌هایشان را بر پشت خویش حمل می‌کردند، بیرون آمدند. سپس غذا و نوشیدنی‌هایشان را آماده کردند و پس از خوردن و نوشیدن، او را فرا خواندند و گفتند: ای صالح! بپرس. صالح بت بزرگشان را صدا زد و گفت: نامش چیست؟ آنان نامش را گفتند. او را با نام صدا کرد. اما پاسخ نداد. صالح گفت: چرا جواب نمی‌دهد؟ به او گفتند: بت دیگر را صدا کن.

سپس همه آنها را با نام‌های خودشان صدا زد، اما هیچ کدام جواب ندادند. پس گفت: ای قوم! با چشم خود دیدید، من بتان شما را فرا خواندم، اما هیچ کدام از آنان پاسخ مرا ندادند. اکنون شما از من سئوال کنید تا خدایم را دعوت کنم تا همین الان پاسخ شما را بدهد. آنان به سوی بت‌هایشان آمدند و به آنها گفتند: چرا جواب صالح را نمی‌دهید؟ اما پاسخی ندادند. گفتند: ای صالح، دور شو و بگذار کمی با بت‌هایمان باشیم. ـ فرمودند: ـ سپس زیراندازها و فرش‌هایشان را کنار زدند و لباس‌هایشان را بیرون آوردند و خود را در خاک غلطانیدند و خاک را بر سرهایشان پاشیدند و به بت‌هایشان گفتند: اگر امروز به صالح پاسخ ندهید، کار ما به افتضاح و رسوایی خواهد کشید.

ـ فرمود: ـ سپس او را صدا زدند و گفتند ای صالح! بیا و از آنها بپرس. صالح دوباره آمد و از آنها سئوال کرد. اما جوابی ندادند. گفتند: حقیقت امر این است که صالح می‌خواست جواب او را بدهند. ـ فرمود: ـ پس به آنان گفت: ای قوم! روز در حال سپری شدن است و خدایان شما تا به حال به من پاسخ نداده‌اند. پس از

من بپرسید تا خدایم را دعوت کنم و او نیز پاسخ شما را همین الآن دهد. ـ فرمودند: ـ هفتاد مرد از بزرگان و شخصیت‌های برجسته آنان خود را به عنوان نماینده به صالح معرفی کردند و گفتند: ای صالح! ما از شما می‌پرسیم. گفت: آیا همه اینان شما را تأیید می‌کنند؟ گفتند: بلی هر گاه اینان پاسخ شما را دهند، پاسخ ما نیز همان است. گفتند: ای صالح، ما از شما می‌پرسیم و هر گاه پروردگارت پاسخت را داد، ما از تو پیروی خواهیم کرد و به تو پاسخ مثبت خواهیم داد و همه اهالی قریه ما با تو بیعت می‌کنند. صالح گفت: هر چه می‌خواهید از من بپرسید. آنان گفتند: کنار آن کوه ـ که در نزدیکی آنان بود ـ برویم تا از تو سئوال کنیم.

صالح به راه افتاد و آنان نیز با او به راه افتادند و هنگامی که به آن کوه رسیدند گفتند: ای صالح! از پروردگارت بخواه که همین الان از این کوه یک شتر ماده سرخ و بور پر مو که از حاملگی و آبستنی آن شش ماه گذشته است ـ و در روایت محمد بن نصیر چنین آمده است: سرخ و بور و میان پهلوهایش یک میل فاصله است ـ بیرون بیاورد. صالح گفت: از من چیزی خواسته‌اید که برای من سخت است، اما برای پروردگارم آسان است. پس این حاجت را از خدا خواست. کوه به گونه‌ای شکافته شد که عقل‌ها در هنگام شنیدن صدایش در شگفت ماند و نزدیک بود از جا کنده شود و بپرد ـ فرمود: ـ کوه مانند یک زن حامله در هنگام زایش، دچار اضطراب و تکان شد. آن گاه به طور ناگهانی سر آن شتر ماده از آن شکاف بیرون آمد و به محض این که تمامی گردنش بیرون آمد، شروع به نشخوار کرد. سپس سایر بدنش بیرون آمد و بر روی زمین ایستاد. آنان هنگامی که این صحنه را دیدند، گفتند: ای صالح! چه زود پروردگارت در خواست تو را برآورده کرد! از او بخواه که بچه‌اش را نیز بیرون بیاورد. ـ فرمودند: ـ پس این را نیز از خدا خواست. آن شتر ماده بچه‌اش را بیرون انداخت و آن بچه شروع به حرکت کرد و دور و بر مادرش چرخید و حضرت صالح به آنان گفت: ای قوم! آیا چیزی مانده است؟ گفتند: خیر. به سوی قوم برویم تا آن چه را دیدیم برای آنان بازگوییم تا به تو ایمان بیاورند.

فرمودند: آنان برگشتند و هنوز آن هفتاد نفر به قومشان نرسیده بودند که شصت و چهار نفر از آنان مرتد شدند و گفتند: این کار صالح، جادو بود. اما شش نفر از آنان بر ایمان خود باقی ماندند و گفتند: آن چه را دیده‌ایم، حق است. پس

جر و بحث در میان آن افراد به درازا کشید و برگشتند، در حالی که صالح را تکذیب می‌کردند، مگر آن شش نفر. پس از آن نیز یک نفر از آن شش نفر دچار شک و تردید شد و از جمله کسانی بود که دست و پای شتر ماده را پی کرد.

محمد بن نصیر در حدیثی که روایت کرد، این عبارت‌ها را اضافه کرد: سعید بن یزید به من گفت که وی کوهی را که شتر ماده از آن بیرون آمد، در شام دیده است و دیده که چگونه پهلوی آن شتر ماده در کوه تاثیر گذاشته و در آن خطی ایجاد کرده است و نیز کوه دیگری را دید که فاصله‌اش با آن کوه یک میل است.

مؤلف گوید: ـ ان شاء الله ـ این حدیث با سند خود در سوره هود خواهد آمد و این داستان از طریق محمد بن یعقوب روایت شده است.

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۷۸)﴾

[آن گاه زمین‌لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند]

۱) از جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از منطقه حجر هنگام غزوه تبوک گذر کرد، به اصحاب خویش فرمودند: هرگز احدی وارد این روستا نشود و هیچ گاه از آب آن نخورید و بر این قوم که عذاب خدا بر آنان نازل شده است وارد نشوید، مگر این که گریان باشید از این که به گرفتاری و مصیبت آنان گرفتار شوید.

سپس فرمودند: اما بعد؛ از پیامبرتان درخواست نکنید که آیه‌ها و نشانه‌ها را برای شما نشان دهد. قوم صالح از پیامبرشان خواستند که آیه‌ای به آنان نشان دهد. خدا شتر ماده‌ای را برای آنان فرستاد. این شتر ماده از یک طرف کوه وارد می‌شد و از طرف دیگر بیرون می‌آمد و در روزی که آب خوردن، نوبت او بود، از آب آنان می‌خورد ـ و جایی را که بچه آن شتر ماده از کوه کوچک و دور افتاده بالا رفت، به آنان نشان داد ـ ولی آنان از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند و آن را کشتند. خدا هر کس از آنان را که در مشرق و مغرب زمین زیر آسمان بود به هلاکت رساند، مگر یک مرد به نام: ابو رغال و او همان ابو ثقیف است و در حرم (پناه و بارگاه) خدا بود و حرم خدا، او را از عذاب خدا حفظ کرد. هنگامی که از حرم خدا بیرون آمد، دچار همان سرنوشت شد و به خاک سپرده شد و شاخه‌ای از طلا

با وی به خاک سپرده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبر ابو رغال را به آنان نشان داد. قوم، یعنی همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شمشیرهای خودشان قبر او را نبش کردند و آن شاخه طلا را از زیر خاک بیرون آوردند. سپس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر خود را با تکه‌ای پارچه پوشانید و به سرعت آن دره را پشت سرگذاشت.[1]

«وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ (۸۰) إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۸۱)».

[و لوط را (فرستادیم)، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشتی را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟* شما از روی شهوت به جای زنان با مردان درمی‌آمیزید. آری شما گروهی تجاوز کارید]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر، از یکی از آن دو امام علیهما السلام روایت کرده است که در باره سخن لوط علیه السلام: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ»[2] [و (یاد کن) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت شما به کاری زشت می‌پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن (کار) بر شما پیشی نگرفته است] فرمودند: همانا ابلیس در ظاهری زیبا نزد آنان آمد و لباس زنانه به تن داشت. او نزد گروهی از جوانانشان آمد و به آنان دستور داد که با او آمیزش جنسی کنند. او می‌دانست که اگر او از آنان بخواهد که با آنان آمیزش کند، نمی‌پذیرند. پس از آنان خواست که با خود او این کار را بکنند. هنگامی که با او آمیزش کردند، این کار را لذت بخش یافتند. آن گاه آنان را ترک کرد و آنها را به همدیگر واگذار کرد.[3]

۲) عیاشی: از یزید بن ثابت نقل کرده است که گفت: مردی از امیر مؤمنان علیه السلام سئوال کرد: آیا جایز است با زنان از پشت (دبر) جماع کرد؟ فرمودند:

۱ــ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۷.
۲ــ عنکبوت/۲۸.
۳ــ کافی، ج ۵، ص ۵۴۴، ح ۴.

تو آدمی فرو مایه شدی، خدا تو را خوار کند. مگر این سخن خدای تبارک و تعالی را نشنیده‌ای: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ».[1]

۳) از عبدالرحمان بن حجاج نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در مورد جماع از دبر (پشت) با زنان چنین فرمودند: من آیه‌ای در قرآن را سراغ ندارم که این کار را حلال کرده باشد، مگر یک آیه: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاءِ».[2]

﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۸۲) فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۸۳) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۸۴)﴾

[ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید. زیرا آنان کسانی‌اند که به پاکی تظاهر می‌کنند * پس او و خانواده‌اش را غیر از زنش که از زمره باقیماندگان (در خاکستر مواد گوگردی) بود، نجات دادیم * و بر سر آنان بارشی (از مواد گوگردی) بارانیدیم. پس ببین فرجام گنهکاران چسان بود].

۱) از ابن عباس روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا آن کسی را که از غیر سروران خود اطاعت کند و آن کسی را که حد فاصل و مرز زمین را تغییر دهد و آن کسی را که از راه راست، کور و گمراه شود و آن کسی را که پدر و مادرش را لعن و نفرین کند و آن کسی را که برای غیر از خدا حیوان را ذبح و قربانی کند و آن کسی را که با حیوان عمل جنسی انجام دهد و آن کسی را که کار قوم لوط را انجام دهد، لعن و نفرین می‌کند. و سه بار این جمله را تکرار کردند.[3]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶، ح ۵۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶، ح ۵۶.
۳ـ الدر المنثور، ج ۳، ص ۴۹۷.

۲) از جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یکی از شدیدترین نگرانی‌های من این است که امت من کار قوم لوط را انجام دهند.[۱]

۳) از ابن عباس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرکسی را یافتید که کار قوم لوط را انجام می‌دهد، چه فاعل باشد چه مفعول، او را بکشید.[۲]

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (۸۵)»

[و به سوی (مردم) مدین برادرشان شعیب را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما هیچ معبودی جز او نیست. در حقیقت شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمانه و ترازو را تمام نهید و اموال مردم را کم مدهید و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید. این (رهنمودها) اگر مؤمنید، برای شما بهتر است]

۱) عیاشی، از یحیی بن مساور همدانی، از پدرش نقل کرده است که گفت: مردی از اهل شام نزد امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: آیا تو علی بن حسین هستی؟ فرمودند: بلی، گفت: آیا پدر تو بود که مؤمنان را کشت؟ علی بن حسین گریه کردند و سپس چشم‌هایشان را خشک کردند و فرمودند: وای بر تو، چگونه اطمینان یافتی که پدرم مؤمنان را کشته است؟ گفت: از روی این گفته وی: برادران ما به ما تجاوز کردند، پس ما به خاطر این تجاوزشان با آنان جنگیدیم. امام فرمودند: وای بر تو، مگر قرآن را نمی‌خوانی؟ گفت: بلی. فرمودند: خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»، «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»[۳] [و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم)] پس آنها برادران دینی آنان بودند یا

۱ـ الدر المنثور، ج ۳، ص ۴۹۷.
۲ـ الدر المنثور، ج ۳، ص ۴۹۷.
۳ـ هود/۶۱.

برادران عشیره‌ای؟ آن مرد به وی گفت: بلکه برادران عشیره‌ای آنان. فرمودند: پس اینان برادران عشیره‌ای‌شان هستند نه دینی. (چگونه ممکن است آنان را بکشد؟) گفت: تو گره از کار من گشوده‌ای، خداوند گره تو را بگشاید.[1]

«وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۷) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (۸۸) قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِيهَا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (۸۹)».

[و اگر گروهی از شما به آن چه من بدان فرستاده شده‌ام، ایمان آورده و گروه دیگر ایمان نیاورده‌اند. صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند (که) او بهترین داوران است * سران قومش که تکبر می‌ورزیدند، گفتند: ای شعیب! یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد یا به کیش ما برگردید. گفت: هر چند کراهت داشته باشیم؟ * اگر بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده (باز) به کیش شما برگردیم، در حقیقت به خدا دروغ بسته‌ایم و ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم، مگر آنکه خدا پروردگار ما بخواهد (که) پروردگار ما از نظر دانش بر هر چیزی احاطه دارد. بر خدا توکل کرده‌ایم. بار پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی]

۱) از ابن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه شعیب را یاد می‌کرد، می‌فرمود: «او خطیب و سخنور پیامبران است.» به خاطر رفتار نیک وی با قومش آن گاه که ایشان را به (رسالت خویش) فرا

[1] ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳، ح ۵۳.

می‌خواند و نیز برخورد خوب او با قومش، آن گاه که دست رد بر سینه او زدند و او را تکذیب کردند و وی را به سنگسار و تبعید از سرزمینشان تهدید کردند.[1]

۲) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: و اما شعیب، همانا که او به مدین فرستاده شد، در حالی که آن شهر بیش از چهل خانه نداشت.[2]

۳) و امیر مؤمنان علیه السلام هر گاه که در جنگ، رو در روی دشمن قرار می‌گرفت، می‌فرمود: خداوندا، قلب‌ها پراکنده شده و گردن‌ها کشیده شده و نگاه‌ها خیره مانده و قدم‌ها روی گردان شده (در مسیر دیگری گام نهاده) و بدن‌ها لاغر شده است. خدایا، نهفته، آشکار شده است و دیگ‌های(کانون‌های) کینه‌ها به جوش آمده است. خدایا! ما به پیشگاه تو از نبودن پیامبرمان و انبوهی دشمن‌مان و اختلاف خواسته‌ها و هوس‌هایمان، شِکوه می‌کنیم. پروردگارا! گره اختلاف ما با قوممان را به حق بگشا و تو بهترین گشایندگان هستی.[3]

۴) راوندی در قصص انبیا از ابن بابویه نقل کرده است که گفت: از ابو عبدالله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان برواذی، از ابو علی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن مُنبه یمانی روایت شده است که گفت: همانا شعیب و ایوب صلوات الله علیهما و بلعم باعورا از فرزندان خاندانی بودند که هنگام سوزاندن ابراهیم و نجات وی به او ایمان آورده بودند و با وی به سوی شام هجرت کردند. حضرت ابراهیم دختران لوط را به ازدواج آنان در آورد. هر پیامبری که قبل از بنی اسرائیل و پس از ابراهیم صلوات الله علیه آمد، از نسل این خاندان هستند. خدا شعیب را برای اهل مدین فرستاد و آنان نه از تیره شعیب و نه از قبیله وی بودند؛ بلکه یکی از امت‌هایی بودند که خداوند عز و جل، شعیب صلوات الله علیه را به سوی آنان فرستاد، آن هنگامی که پادشاهی ستمگر بر آنان حکومت می‌کرد و کسی از پادشاهان معاصرش یارای مقابله با او را نداشت و آنان کم فروشی می‌کردند و حق مردم را ادا نمی‌کردند. علاوه بر این که به خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبرش را تکذیب می‌کردند و قومی سرکش بودند و هر گاه برای خودشان کالاها را پیمانه و

۱ـ الدر المنثور، ج ۳، ص ۵۰۱

۲ـ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۱۱، باب ۲۲، ح ۲

۳ـ نهج البلاغه، ص ۳۷۳، خطبه ۱۵.

یا وزن می‌کردند، این کار را به طور کامل انجام می‌دادند. آنان در آسایش زندگی می‌کردند. آن پادشاه به آنان دستور داد که غذا را احتکار و پیمانه و ترازوهایشان را کم کنند و شعیب به آنان نصیحت می‌کرد. آن پادشاه او را احضار کرد و به او گفت: در باره کاری که انجام می‌دهم چه می‌گویی؟ آیا تو راضی هستی یا ناراضی؟ شعیب گفت: خداوند عز و جل به من وحی کرد که هر گاه پادشاهی کاری همچون کار تو را انجام دهد، به او پادشاه فاجر و تبهکار گویند.

آن پادشاه، او را تکذیب کرد و او و قومش را از شهر خود بیرون کرد و خدای عز و جل از زبان آنان فرمود: «لَنُخْرِجَنَّکَ یَا شُعَیْبُ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِن قَرْیَتِنَا» شعیب به پند و نصیحت آنان پرداخت. آنان گفتند: ای شعیب! «أَصَلَاتُکَ تَأْمُرُکَ أَن نَّتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِی أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ»[1] [آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آن چه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم] سپس آنان او را با تبعید از سرزمینش مورد اذیت قرار دادند. خدا گرما و ابر را بر آن شهر مسلط کرد تا این که از گرما به تنگ آمدند. سپس به مدت نه روز در آن حالت باقی ماندند و آبشان داغ شد به طوری که نمی‌توانستند از آن بخورند. پس به یکی از باغاتشان رفتند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که: «وَأَصْحَابُ الْأَیْکَةِ» و خدا ابری سیاه بر سر آنان بر افراشت و آنان زیر سایه آن گرد آمدند. آن گاه خدا آتشی از آن ابر به سوی آنان فرستاد و همه آنان را سوزاند و کسی از آنان نجات نیافت. و این همان فرموده خدای عز و جل است: «فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ»[2] [عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت]. هر گاه نام شعیب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می‌شد، می‌گفتند: او سخنور پیامبران در روز قیامت است. هنگامی که قوم شعیب گرفتار آن عذاب شدند، شعیب و ایمان آورندگان به مکه رفتند و در آن تا زمان مرگشان باقی ماندند و روایت درست این است که شعیب علیه السلام از آن جا بیرون آمد و به مدین رفت و در آن اقامت گزید و در آن جا ابن عمران صلوات الله علیهما با وی ملاقات کرد.[3]

۱ـ هود/۸۷.
۲ـ شعرا/۱۸۹.
۳ـ قصص الانبیاء، ص ۱۴۶، ح ۱۵۹.

﴿ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوا وَّقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹۵)﴾

[آن گاه به جای بدی (=بلا) نیکی (=نعمت) قرار دادیم تا انبوه شد. پس در حالی که بی خبر بودند، به ناگاه (گریبان) آنان را گرفتیم]

۱) ابن بابویه می‌گوید: از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم مکتب که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن جعفر اسدی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن غراب، از خیر الجعافر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از پدرش که سلام و درود خدا بر آنان باد، روایت کرده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سبیل‌ها را کوتاه و ریش‌ها را طولانی کنید و خود را شبیه به مجوسیان نکنید. ـ کسایی گفت: کلمه «تعفی» یعنی طولانی و افزون گردد.ـ خدای عز و جل گوید: «حَتَّىٰ عَفَوا» یعنی فزونی یافتند.[1]

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶)﴾

[و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعا برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم. ولی تکذیب کردند. پس به (کیفر) دستاوردشان (گریبان) آنان را گرفتیم]

۱) از موسی طائفی نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نان را گرامی دارید، چه خدا آن را از برکات آسمان فرو فرستاده است و از برکات زمین بیرون آورده است.[2]

۱ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۱، ح ۱.
۲ـ الدر المنثور، ج ۳، ص ۵۰۶.

﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۹۹) أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (۱۰۱) وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (۱۰۲)﴾

[آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند (با آنکه) جز مردم زیانکار (کسی) خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند * مگر برای کسانی که زمین را پس از ساکنان (پیشین) آن به ارث می‌برند، باز ننموده است که اگر می‌خواستیم آنان را به (کیفر) گناهانشان می‌رساندیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهادیم تا دیگر نشنوند * این شهرهاست که برخی از خبرهای آن را بر تو حکایت می‌کنیم. در حقیقت پیامبرانشان دلایل روشن برایشان آوردند. اما آنان به آن چه قبلا تکذیب کرده بودند (باز) ایمان نمی‌آوردند. این گونه خدا بر دل‌های کافران مهر می‌نهد * و در بیشتر آنان عهدی (استوار) نیافتیم و بیشترشان را جدا نافرمان یافتیم]

۱) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «أَفَأَمِنُواْ مَكْرَ اللَّهِ»، می‌گوید: مکر از جانب خدا، عذاب و شکنجه است.[1]

۲) عیاشی از صفوان جمال نقل کرده است که گفت: پشت سر امام صادق علیه السلام نماز گزاردم، ایشان به زمین چشم دوخت و سپس فرمودند: خدایا، مرا از مکر خودت در امان نگذار. سپس با صدای آشکار فرمودند: «فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ».[2]

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: و این فرموده خدای عز و جل: «أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الأَرْضَ» آیا تبیین نکرده است «مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ» تا آخر آیه. سپس فرمودند: «تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ» ای محمد «مِنْ أَنبَآئِهَا» یعنی از اخبار آن «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ مِن قَبْلُ» یعنی در عالم نخستین و در عالم ذر. و فرمودند: آنان در دنیا به آن چه که در عالم ارواح (ذر) (قبل از آفرینش)

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۸.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶، ح ۵۸.

تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آورند و این پاسخی است به کسانی که عهد و پیمان را در عالم ارواح (ذر) منکر شدند.[1]

۴) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفی و عقبه، همگی از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: خدای عز و جل خلایق و آفریدگان را آفرید، پس کسانی را که دوست داشت، از آن چه که دوست می‌داشت، آفرید. از جمله چیزهایی که دوست می‌داشت گل بهشت بود و چیزهایی را که دوست می‌داشت، از این گل آفریده است. کسانی را که از آنان متنفر بود، از چیزهایی که او از آنها متنفر بود، بیافرید و چیزهایی را که از آنها تنفر داشت، از آتش آفرید. سپس آنان را در زیر سایه‌ها (ظلال) فرستاد. عرض کردم: ظلال چیست؟ فرمودند: مگر سایه خودت را زیر آفتاب به عنوان یک شیء نمی‌بینی، حال آن که شیء نیست؟ سپس پیامبران را از میان آنان فرستاد. آنان مردم را به ایمان به خدای عز و جل دعوت کردند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»[2] [و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده است؟ مسلما خواهند گفت خدا. پس چگونه (از حقیقت) بازگردانیده می‌شوند] سپس آنان را به سوی ایمان به پیامبران دعوت کردند. برخی ایمان آوردند و برخی منکر شدند. سپس آنان را به سوی ولایت ما دعوت کردند. به خدا قسم، کسی به آن (ولایت) ایمان آورد که (ما را) دوست داشت و کسی آن را منکر شد که (با ما) دشمنی داشت و این همان سخن خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» است، سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: تکذیب در آن جا نیز وجود داشت.[3]

گفت: این حدیث را ابن بابویه در علل از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، با بقیه سند و متن روایت کرده است.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۸.
۲ـ زخرف/۸۷.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۸، ح ۳، علل الشرائع، ص ۱۴۴، ح ۳، باب ۹۷.

۵) علی بن ابراهیم: این فرموده خدای عز و جل: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ» یعنی آن عهد و پیمانی را که در عالم ارواح (ذر) از آنان گرفتیم، در دنیا به آن وفادار نبودند «وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ».[1]

۶) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن حکم نقل کرده است که گفت: به امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم که من در شک و تردید هستم. ابراهیم علیه السلام گفت: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»[2] [پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟] و من دوست دارم چیزی مانند آن را به من نشان دهی. ایشان چنین نوشتند: همانا ابراهیم ایمان داشت اما دوست داشت ایمان او افزونتر گردد و تو در شک و تردید هستی و آدمِ شکاک بی‌خیر است. شک در صورتی جایز است که یقین حاصل نشده باشد، پس هر گاه یقین حاصل شود، شک جایز نیست. ـ و نوشت:ـ همانا خدای عز و جل می فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» و فرمودند: در مورد شک کننده نازل شده است.[3]

۷) عیاشی از ابوذر نقل کرده است که گفت: به خدا قسم، از کسانی که خدا از آنان عهد و پیمان گرفت، هیچ کسی به جز اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گروهی اندک از شیعه آنان صادق و وفادار به عهد نبوده است و این همان فرموده خداست که: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» [ولی بیشتر مردم نمی‌گروند].[4]ـ[5]

۸) و از همو، نقل شده است که حسین ابن حکم واسطی گفت: به بعضی از بندگان شایسته در باره حالت شکی که به من دست داده است، نوشتم. فرمودند: شک در صورتی درست و به جا است که در مورد چیزهایی ناشناخته باشد و هر گاه یقین حاصل شود، شک جایز نیست. خداوند می‌فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۸.
۲ـ بقره/۲۶۰.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۱.
۴ـ رعد/۱.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶، ح ۵۹.

مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» و این آیه در باره شک کنندگان نازل شده است.[1]

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۰۳)﴾

[آن گاه بعد از آنان موسی را با آیات خود به سوی فرعون و سران قومش فرستادیم، ولی آنها به آن (آیات) کفر ورزیدند. پس ببین فرجام مفسدان چگونه بود!]

۱) عیاشی: از عاصم بصری در حدیثی مرفوع نقل کرده است که: همانا فرعون هفت شهر ساخته بود تا از موسی در امان باشد. او کسانی را به نگهبانی و سختگیری گماشت و شیری را قرار داد تا از او در برابر موسی حفاظت کند. ـ فرمود: ـ خدا موسی علیه السلام را به سوی فرعون فرستاد و او وارد شهر شد. هنگامی که شیرها او را دیدند، دم‌هایشان را تکان دادند و پا به فرار گذاشتند. او به هیچ شهری وارد نشد، مگر این که دروازه‌اش برای او باز شد تا این که به شهری که کاخ فرعون در آن قرار داشت، رسید. پس پشت در کاخ نشست، در حالی که جلیقه پشمین بر تن داشت و عصایش همراه او بود. هنگامی که حاجب بیرون آمد، موسی علیه السلام به او گفت: از فرعون اجازه ورود بگیر. حاجب به او اعتنا نکرد. موسی علیه السلام به وی گفت: من پیامبر و فرستاده خداوند جهانیانم ـ فرمود: ـ پس در آن حالت برای مدتی طولانی باقی ماند و مرتب اجازه ورود می‌خواست. هنگامی که برای ورود اصرار ورزید، حاجب به وی گفت: آیا پروردگار جهانیان کسی دیگر غیر از تو را نیافت که بفرستد؟ پس موسی خشمگین شد و در را با عصای خویش کوبید. هیچ دری میان او و فرعون باقی نماند، مگر این که باز شد تا این که فرعون که در مجلس بود، به او نگاه کرد و گفت: او را وارد کنید.

فرمود: موسی علیه السلام وارد شد در حالی که فرعون زیر گنبدی بسیار بلند نشسته بود که ارتفاع آن هشتاد ذرع بود. فرمود: موسی علیه السلام گفت: من

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷، ح ۶۰.

فرستاده پروردگار جهانیان به سوی تو هستم. فرعون گفت: آیه‌ای را نشان ده، اگر واقعاً راستگو هستی. موسی عصایش را بر زمین انداخت و این عصا دو شاخه داشت و ناگهان به ماری مبدل شد و یکی از دو شاخه بر زمین افتاده بود و شعبه دیگر بالای گنبد بود. فرعون به درون آن نگاه کرد در حالی که آتش در آن شعله‌ور بود. آن مار به سوی فرعون آمد و فرعون از شدت ترس، خود را خیس کرد و فریاد زد: ای موسی! آن را بردار.[1]

«قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱)».

[گفتند او و برادرش را بازداشت کن و گردآورندگانی را به شهرها بفرست]

۱) عیاشی: از یونس بن ظبیان نقل کرده است که گفت: امام علیه السلام فرمود: روزی که موسی و هارون علیه السلام بر فرعون وارد شدند، در مجلس او فرزندی حرام‌زاده وجود نداشت و همه همنشینان او فرزند ازدواج (حلال‌زاده) بودند و اگر حرام‌زاده‌ای در میانشان بود، دستور کشتن آن دو [موسی و هارون] را صادر می‌کرد. پس گفتند: «أَرْجِهْ وَأَخَاهُ» و به وی دستور دادند که عجله نکند و در این امر نظر کند. سپس امام علیه السلام دست خود را بر سینه‌اش گذاشت و گفت: و ما نیز چنین هستیم، کسی با ما دشمنی نمی‌کند، مگر حرام‌زاده‌ها.[2]

۲) از موسی بن بکر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: شهادت می‌دهم که مرجئه بر دین کسانی هستند که گفتند: «أَرْجِهِ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ»[3]-[4] [او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست].

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷)».

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷، ح ۶۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۶۲.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۶۳.
۴ـ شعرا/۳۶

[و به موسی وحی کردیم که عصایت را بینداز. پس (انداخت و اژدها شد) و ناگهان آن چه را به دروغ ساخته بودند، فرو بلعید]

۱) عیاشی: از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: عصای موسی از آن آدم بود، سپس به شعیب و پس از آن به موسی بن عمران منتقل شد و آن عصا ترسناک بود و آن چه را به دروغ انجام می‌دادند، می‌بلعید و آن چه را به انجام آن دستور داده می‌شد، انجام می‌داد و میان آن، دو شاخه می‌شد که یکی در زمین و دیگری در سقف قرار می‌گرفت و فاصله میان آنها چهل ذرع (گز) بود و آن چه را به دروغ انجام می‌دادند، با زبان خود می‌بلعید.[1]

۲) مفید در اختصاص: از احمد بن محمد بن یحیی عطار، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیسابوری نقل کرده است که گفت: از عبدالله بن محمد یمانی، از منیع، از مجاشع، از معلی، از محمد بن فیض، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: عصای موسی از آن آدم بود و سپس به شعیب و پس از آن به موسی منتقل شد و اکنون نزد ما است و من آن را از قبل می‌شناختم و این عصا هنوز سبز است، به گونه‌ای که گویی تازه از درخت جدا شده است. هر گاه از آن خواسته شود، سخن می‌گوید و برای قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف آماده شده است و با آن همان کاری را انجام خواهد داد که موسی انجام می‌داد و دیگران را به وحشت می‌اندازد و آن چه را به دروغ، به خدا می‌بندند، در کام خود فرو می‌برد و دستورات صادره را انجام می‌دهد. پس هنگامی که این عصا آمد، آن چه را به دروغ به خدا نسبت می‌دادند، می‌بلعید و برای آن دو شاخه باز شده بود که یکی در زمین و دیگری در سقف بود و فاصله میان آنها چهل ذراع (بازو) بود و با زبان خود کارهای باطل آنان را می‌بلعید.[2]

۳) محمد بن یعقوب گفت: از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمودند: نسبت به آن چه به آن امید نداری، امیدوارتر به آن چه به آن امید داری، باش ـ تا این که فرمودند: ـ و جادوگران فرعون بیرون آمدند تا عزت را برای فرعون بخواهند، اما مؤمن بازگشتند.[3]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۶۴.
۲ـ اختصاص، ص ۲۶۹.
۳ـ کافی، ج ۵، ص ۸۳، ح ۳، به صورت مسند.

«وَ قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱۲۷)»

[و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و (موسی) تو و خدایانت را رها کند؟ (فرعون) گفت: بزودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگاه می‌داریم و ما بر آنان مسلطیم]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: فرعون بت‌ها را می‌پرستید، سپس ادعای ربوبیت کرد. فرعون گفت: «سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» یعنی غالبیم.[۱]

«قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸)»

[موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جویید و پایداری ورزید که زمین از آن خداست. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و فرجام (نیک) برای پرهیزگاران است]

۱) محمد بن یعقوب: از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام این نوشته را یافته‌ایم: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» من و اهل بیتم وارث زمین شدیم و ما متقیان هستیم و همه زمین از آن ما است. هر که زمینی از زمین‌های مسلمانان را احیا و آباد کرد، خراج آن را باید به یکی از ائمه اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، بپردازد و هر چه از آن بخورد برای اوست و اگر آن را ترک یا خراب کند و پس از او مردی دیگر از مسلمانان بگیرد و آن را آباد و زنده کند، به آن (زمین) شایسته‌تر است از کسی که آن را ترک کرده است. او نیز باید خراج آن را به یکی از ائمه اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، بدهد و هر چه از آن بخورد برای او است تا این که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف که از اهل بیتم است، با شمشیر ظهور کند و آنها را در

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۹.

اختیار بگیرد و تحت کنترل خود درآورد و آنان را از آن جا بیرون کند؛ همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مالک آن شده بود و از آن محافظت می‌کرد. البته به جز زمین‌هایی که در دست شیعه ما است. این سرزمین‌ها را به آنان (شیعیان) به صورت اقطاع می‌دهد و آن را در دست خودشان باقی می‌گذارد.[1]

۲) از همو: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از صالح بن حمزه، از پدرش، از ابوبکر حضرمی نقل شده است که گفت: هنگامی که امام باقر علیه السلام به شام نزد هشام بن عبدالملک برده شد و پشت در کاخ او قرار گرفت، به اصحابش و به کسانی که از بنی امیه و دیگران در مجلس او بودند، گفت: وقتی مرا در حال سرزنش محمد بن علی دیدید و سپس دیدید که سکوت کردم، هر یک از شما به سوی او بیاید و او را سرزنش کند.

سپس دستور ورود ایشان را داد. هنگامی که امام باقر علیه السلام بر او وارد شد، با دست خود گفت: السلام علیکم و به همه آنان سلام کرد. سپس نشست. هشام به خاطر ترک سلام بر وی به عنوان خلیفه و نشستن او بدون اجازه، خشمگین‌تر شده و سرزنش کنان به سوی او آمد و سخنانی گفت از جمله این که: ای محمد بن علی! شما همچنان در حال برانگیختن اختلاف میان مسلمانان و دعوت برای خودتان و ادعای امامت از روی نابخردی و نادانی هستید و او را سخت مورد سرزنش قرار داد. هنگامی که ساکت شد، مردان حاضر در مجلس یکی پس از دیگری سرزنش کنان نزد وی آمدند. هنگامی که این قوم ساکت شدند، حضرت علیه السلام از جا بلند شدند و سپس فرمودند: ای مردم! به کجا می‌روید؟ و به کجا سوق داده می‌شوید؟ پیشینیان شما نیز به وسیله ما هدایت شدند؛ خدا پسینیان شما را نیز به ما ختم می‌کند. اگر برای شما حکومتی زودرس باشد، حکومت آینده و به تاخیر افتاده از آن ما خواهد بود و حکومتی پس از حکومت ما نخواهد بود. زیرا که عاقبت از آن ما خواهد بود: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

هشام دستور داد که امام را زندانی کنند و هنگامی که زندانی شد، (با زندانیان) سخن گفت و هیچ کس در زندان نماند، مگر این که او را بوسید و با او اظهار دوستی کرد. زندانبان نزد هشام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من می‌ترسم که اهل شام بین تو و این تخت خلافت مانع شوند (بر علیه حکومت تو بشورند).

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۱.

سپس داستان او را برای وی باز گفت و هشام دستور داد او و اصحابش را با پیک به مدینه بازگردانند و دستور داد که در بازار ظاهر نشود و آنان را از غذا و نوشیدنی باز داشت. به مدت سه روز راه رفتند بی‌آن که غذا و آبی همراه آنان باشد تا این که به دروازه مدین رسیدند. این دروازه نیز به روی آنان بسته شد و اصحابش از گرسنگی و تشنگی اظهار ناراحتی کردند. ـ گفت:ـ آن حضرت از کوهی بالا رفت که بر آنان مشرف بود و با صدای بلند فرمود: ای اهالی این شهر ستمگر! من بقیة الله هستم و خدا می‌فرماید: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ»[1] [اگر مؤمن باشید باقیمانده (حلال) خدا برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم].

در میان آنان پیرمردی بود. پیرمرد نزد آنان آمد و گفت: ای قوم! به خدا قسم این دعوت و پیام شعیب پیامبر است. به خدا قسم اگر بازارها را برای این مرد نگشایید، عذاب خدا شما را از بالاو از پایین پاهایتان فرا خواهد گرفت. این بار مرا باور کنید و دیگر هر چه می‌خواهید تکذیبم کنید؛ چرا که من از روی اخلاص شما را نصیحت می‌کنم. ـ گفت:ـ آنان زود بازارها را برای محمد بن علی علیه السلام و اصحابش گشودند. پس خبر آن پیرمرد به هشام ابن عبدالملک رسید و به دنبالش فرستاد و او را احضار کرد، اما کسی نمی‌داند با او چه کاری کرد.[2]

۳) عیاشی: از عمار ساباطی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: «إِنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ» آن چه که برای خدا است، برای رسولش نیز هست و آن چه برای رسول او است، برای امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز هست.[3]

۴) از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمودند: ما در کتاب علی علیه السلام این نوشته را «إِنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» یافته‌ایم. زمین به من و اهل بیتم به ارث رسیده است و متقیان ما هستیم و همه زمین از آن ما است. هر که زمینی را از زمین‌های مسلمانان را احیا و آباد کرد، خراج آن را باید به یکی از ائمه اهل بیتم علیهم السلام بپردازد و آن چه

۱ـ هود/۸۶.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۹۲، ح ۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۶۵

را از آن (زمین) خورد برای او است. و اگر آن را پس از آبادی، ترک و خراب کرد و مردی دیگر از مسلمانان پس از وی آن را گرفت و آباد و احیا کرد، او به آن زمین، از کسی که آن را ترک کرده است، شایسته‌تر است. البته باید خراج آن را به امام از اهل بیتم بپردازد و آن چه را که از حاصل آن می‌خورد، برای او است تا این که قائم از اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، با شمشیر ظاهر شود و آن را مالک شود و از آن محافظت کند و او را از آن خارج کند. همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را صاحب شده و از آن محافظت کرده بود، مگر آن چه در دست شیعه ما است. قائم آن را به آنان اقطاع (تیول) می‌دهد و زمینی را به خودشان واگذار می‌کند.[1]

«قَالُوا أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۲۹) وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۳۰) فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِندَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳۱) وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۱۳۳) وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴)».

[(قوم موسی) گفتند: پیش از آن که تو نزد ما بیایی و (حتی) بعد از آن که به سوی ما آمدی مورد آزار قرار گرفتیم. گفت: امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین (آنان) سازد. آن گاه بنگرد تا چگونه عمل می‌کنید * و در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم. باشد که عبرت گیرند * هنگامی که نیکی (و نعمت) به

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۶۶.

آنان روی می‌آورد، می‌گفتند: این برای (شایستگی) خود ماست و چون گزندی به آنان می‌رسید، به موسی و همراهانش شگون بد می‌زدند. آگاه باشید که (سرچشمه) بدشگونی آنان تنها نزد خداست (که آنان را به بدی اعمالشان کیفر می‌دهد) لیکن بیشترشان نمی‌دانستند * و گفتند: هر گونه پدیده شگرفی که به وسیله آن ما را افسون کنی، برای ما بیاوری ما به تو ایمان آورنده نیستیم * پس بر آنان طوفان و ملخ و کنه ریز و غوک‌ها و خون را به صورت نشانه‌هایی آشکار فرستادیم و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند * و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد، گفتند: ای موسی! پروردگارت را به عهدی که نزد تو دارد، برای ما بخوان. اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتما به تو ایمان خواهیم آورد و بنی‌اسرائیل را قطعا با تو روانه خواهیم ساخت].

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: ایمان آورندگان به موسی علیه السلام گفتند: ما قبل از آمدن تو، به وسیله قتل فرزندانمان مورد آزار قرار می‌گرفتیم و همچنین پس از آمدن تو. زیرا فرعون آنان را به خاطر ایمانشان به موسی زندانی کرد. «قَالَ» موسی: «عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» مراد از نظر، یعنی می‌بیند چگونه رفتار خواهند کرد. نظر را به جای رؤیت قرار داده است. و در این فرموده خدای عز و جل: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَونَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّن الثَّمَرَاتِ» مراد از سنین، سال‌های قحطی است، هنگامی که خدا طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون بر آن نازل کرد. و اما در این فرموده خدای عز و جل «فَإِذَا جَاءتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَـذِهِ» حسنه در این جا یعنی صحت و سلامتی و امنیت و فراخی زندگی است «وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ» سیئه این جا گرسنگی و ترس و بیماری است «يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَمَن مَّعَهُ» یعنی موسی و همراهانش را به فال بد می‌گیرند.

فرمودند: این فرموده خدای عز و جل: «وَقَالُواْ مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِن آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلاَتٍ فَاسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» هنگامی که جادوگران و کسانی که از مردم به او ایمان آوردند سجده کردند، هامان به فرعون گفت: همانا مردم به موسی ایمان آورده‌اند. نگاه کن چه کسی به دین موسی گرویده است و او را زندانی کن. پس تمامی ایمان آورندگان به او از بنی اسرائیل را در زندان افکند.

موسي نزد او آمد و گفت: بني اسرائيل را به حال خودشان رها کن. اما فرعون این کار را نکرد. خدا در آن سال طوفان را بر آنان فرستاد و خانه‌هایشان را ویران کرد تا این که به سوی صحرا بیرون آمدند و خیمه و چادر زدند. فرعون به موسی علیه السلام گفت: پروردگارت را دعا کن تا این طوفان را متوقف کند تا من بنی اسرائیل و یارانت را آزاد کنم. موسي علیه السلام پروردگارش را دعا کرد و طوفان را متوقف ساخت و فرعون خواست که بني اسرائیل را آزاد کند، اما هامان به او گفت: اگر بني اسرائیل را آزاد کني، موسي بر تو غلبه خواهد یافت و ملک تو را از بین خواهد برد. پس به حرف او گوش داد و بنی اسرائیل را آزاد نساخت.

خداوند در سال دوم ملخ را بر آنان فرستاد، پس هر چه از کشت و درخت بود را از بین برد تا این که نزدیک بود که مو و ریش‌هایشان را نیز بکند و لباس از تن آنها درآورد. فرعون سخت از این حادثه نا امید شد و گفت: ای موسی! پروردگارت را دعا کن تا شر این ملخ را از ما کوتاه کند تا من بنی اسرائیل و یارانت را آزاد کنم. موسي علیه السلام به درگاه پروردگارش دعا کرد. پروردگار نیز ملخ را متوقف کرد، اما هامان نگذاشت که او بنی اسرائیل را آزاد کند. خداوند در سال سوم شپش را بر آنان نازل کرد و بر اثر آن، کشت ایشان از میان رفت و دچار قحطی و گرسنگی شدند. فرعون به موسی گفت: اگر شپش را از ما دفع کنی، من دست از سر بنی اسرائیل برخواهم داشت. موسی به درگاه پروردگارش دعا کرد تا این که شپش از میان رفت. ـ فرمود:ـ نخستین چیزی را که خدا در آن زمان آفرید، شپش بود، اما فرعون بني اسرائیل را آزاد نکرد. سپس خداوند پس از آن قورباغه ها را بر آنان نازل کرد تا جایی که در خورد و خوراکشان نیز یافت می‌شد و گفته می‌شود: که آن قورباغه‌ها از دبر (مقعد) و گوش و بینی‌هایشان نیز بیرون می‌آمد. آنان سخت از این عذاب در رنج بودند. آن گاه نزد موسی علیه السلام آمدند و گفتند: خدای را دعا کن تا این قورباغه‌ها را از ما دور سازد؛ در این صورت ما به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد. موسی علیه السلام به درگاه پروردگارش دعا کرد و این عذاب را نیز از آنان برداشت. هنگامی که نپذیرفتند که بنی اسرائیل را آزاد کنند، خدا آب نیل را به خون تبدیل کرد، به طوری که هر شخص قبطی آن را به صورت خون می‌دید و شخص اسرائیلی آن را به صورت آب می‌دید. هر اسرائیلی که از آن می‌خورد، به آب مبدل

می‌شد و هنگامی که شخص قبطی از آن می‌خورد، به خون مبدل می‌شد. قبطی به اسرائیلی می‌گفت: آب را در دهانت بگذار و پس از آن در دهانم بریز. هنگامی که آب را در دهان قبطی می‌ریخت، به خون مبدل می‌شد. آنان سخت از این حالت در رنج و عذاب بودند. به موسی علیه السلام گفتند: به خدا قسم، اگر خدا ما را از شر این خون رها کند، ما بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد.

هنگامی که خدا آن خون را از میان برد، به وعده خودشان عمل نکردند و بنی اسرائیل را آزاد نکردند. خدا نیز رجز را بر آنان فرو فرستاد و منظور از رجز، یخ است و تا آن روز آن را ندیده بودند و بسیاری در نتیجه آن جان باختند و سخت در عذاب و رنج ماندند. عذابی بر آنان نازل شده بود که قبلاً نمی‌شناختند: «قَالُواْ يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ». موسی به درگاه پروردگارش دعا کرد و آن یخ را متوقف کرد و او بنی اسرائیل را آزاد ساخت. هنگامی که آنان را آزاد کرد، گرد موسی علیه السلام جمع شدند و او از مصر خارج شد و کسانی که از فرعون فرار کرده بودند به وی پیوستند و این خبر به فرعون رسید. هامان به او گفت: من تو را از آزاد کردن بنی‌اسرائیل نهی کردم و اکنون می‌بینی چگونه نزد او گرد هم آمدند. فرعون سخت ناراحت شد و از همه شهرها نیرو جمع کرد و برای تعقیب موسی بیرون آمد.[1]

۲) طبرسی: در باره معنای رجز، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که به یخی سرخ رنگ مبتلا شدند که قبلاً آن را ندیده بودند. پس در نتیجه آن هلاک شدند و سخت در رنج و عذاب افتادند. زیرا به چیزهایی مبتلا شدند که قبلاً ندیده بودند. طبرسی نیز این داستان را در مجمع البیان[2] ذکر کرده است. و گفته است: این حدیث را علی بن ابراهیم با سند خود، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است.[3]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۹.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۴۰.
۳ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۴۳.

۳) عیاشی: از سلیمان، از رضا علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ»، فرمودند: رجز یعنی یخ، ـ سپس فرمود: ـ خراسان سرزمین (رجز) برف است.[1]

۴) ابو یعقوب راوی تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام آیاتی داشتند که با آیات و نشانه‌های موسی علیه السلام برابری کند؟ امام علیه السلام فرمودند: علی علیه السلام خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و آیه‌های رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، همان آیه‌های علی علیه السلام و آیه‌های علی علیه السلام همان آیه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله است و هیچ آیه‌ای نیست که خدای عز و جل به موسی علیه السلام و یا دیگر انبیا داده باشد، مگر این که به مانند آن و یا بزرگتر از آن را به محمد که سلام و درود خدا بر او باد نیز داده است.

اما (در باره) عصایی که موسی علیه السلام داشت و به افعی مبدل شد و آن چه را جادوگران از چوب دستی و طناب‌هایشان نشان دادند، بلعیده بود، (باید گفت) محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از آن را داشت. گروهی از یهودیان نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از وی سئوال کردند و به بحث و مجادله با او پرداختند. هر چه آنان آوردند، پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، چیزی را برایشان آورد که آنان را دچار شگفتی کرد. آنان به وی گفتند: ای محمد! اگر واقعاً پیامبر هستی، پس عصایی مانند عصای موسی را برای ما بیاور. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: چیزی را که برای شما آورده‌ام (قرآن) بزرگتر از عصای موسی است؛ زیرا پس از من تا روز قیامت ماندگار خواهد ماند و با همه دشمنان و مخالفان رو به رو خواهد شد و هیچ کس از آنان نمی‌تواند سوره‌ای از آن را مورد معارضه قرار دهد و مانند آن را بیاورد. ولی عصای موسی از بین رفت و نزد او باقی نماند که مورد آزمایش قرار گیرد. آن طور که قرآن مورد آزمایش قرار گرفته است. وانگهی من چیزی را برایتان می‌آورم که بزرگتر از عصای موسی است. گفتند: بیاور. فرمود: عصای موسی در دست او بود و آن را می‌انداخت. پس آن دسته از قبطیان که کافر بودند، می‌گفتند: موسی در به کار بردن عصای خود، حیله و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹، ح ۶۸.

نیرنگ اعمال می‌کند. اما خداوند چوب را برای محمد به اژدها تبدیل خواهد کرد به طوری که دست او با آن چوب‌ها تماس پیدا نمی‌کند و آن را زیر نظر نمی‌گیرد. وقتی به خانه‌های خود بازگشتید و امشب در تجمع‌گاهتان در آن خانه گرد آمدید، خدای عز و جل همه ستون‌های چوبی سقف‌های آن خانه را به اژدها مبدل خواهد کرد و این ستون‌ها بیش از صد ستون است و زَهره (صفرای) چهار نفر از شما خواهد ترکید و سایرین تا صبح فردا بی‌هوش خواهند افتاد و یهودیان نزد شما خواهند آمد و داستان را برای آنان باز خواهید گفت. ولی آنان شما را باور نخواهند کرد. سپس آن مارها در میان آنان ظاهر می‌شوند و چشم‌هایشان پر از مار خواهد شد، همچنان که شب قبل برای شما اتفاق افتاد. سپس گروهی از آنان خواهند مرد و گروهی دچار دیوانگی و اضطراب خواهند شد و بیشترشان بی‌هوش می‌شوند.

امام علیه السلام فرمودند: قسم به آن کسی که خدا او را به حق به پیامبری فرستاده است، همه آن قوم به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، خندیدند ، بی‌آن که به او احترام بگذارند یا او را بزرگ دارند. آنان به همدیگر می‌گفتند: به آن چه ادعا کرده است نگاه کنید که چگونه از جایگاه خود بالاتر رفته است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر الان می‌خندید، فردا گریه خواهید کرد، و از آن چه که به شما خبر می‌دهم و مشاهده می‌کنید، دچار حیرت و سرگردانی خواهید شد. هان! هر که از شما از مشاهده آن اتفاق در ترس و وحشت بیفتد و از مرگ در هراس افتد، بگوید: خدایا! به محمد مصطفی و علی مرتضی و اولیایشان که هر که امرش را برای آنان تسلیم کند، نجات می‌یابد، قسمت می‌دهم که به من بر آن چه می‌بینم قوت قلب دهی. اگر اشخاص مورد علاقه‌تان که آنان را دوست می‌دارید و می‌خواهید زنده بمانند، بمیرند، این دعا را برای آنان بخوانید تا خدای عز و جل آنان را زنده کند و قوت قلب دهد.

پس آنان آن جا را ترک کردند و در آن جایگاه گرد هم آمدند و شروع کردند به تمسخر محمد که سلام و درود خدا بر او باد و گفته وی مبنی بر این که آن ستون‌ها به اژدها مبدل خواهد شد. آنان صدای جنبشی در سقف شنیدند و ناگهان آن ستون‌ها به اژدها تبدیل شدند در حالی که سرهایشان را به سمت دیوار پیچیدند و به سمت آنان به حرکت در آمدند تا آنان را ببلعند. هنگامی که به آن قوم رسیدند، از آنان روی گردانیدند و به طرف آن چه که در خانه از خمره و کوزه و هاون و

صندلی و چوب و نرده بود، حرکت کردند تا آنها را ببلعند و بخورند. پس به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته بود، مبتلا شدند و چهار نفر از آنان مردند و گروهی دچار اضطراب شدند و گروهی از مرگ به وحشت افتادند. پس همان دعای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، را خوائدند و دل‌هایشان پایدار و استوار و قوی شد. برخی از آنان برای چهار نفری که مردند، دعا کردند و سپس زنده شدند. هنگامی که این صحنه را دیدند، گفتند: این دعا مستجاب است و به درستی که محمد راستگو است؛ اگر چه برای ما سخت است که او را باور کنیم و از وی پیروی کنیم. چرا آن دعا را نخوانیم تا دل‌های ما به او ایمان بیاورد و او را باور کند و از اوامر و نواهی او اطاعت کند؟ سپس آن دعا را خواندند و خدای عز و جل دل‌های آنان را به ایمان متمایل و خوشایند ساخت و کفر را در دل‌هایشان منفور کرد. پس به خدا و رسولش ایمان آوردند. هنگامی که صبح فرا رسید، یهودیان آمدند و ستون‌ها دوباره به اژدها مبدل شدند، چنان که بودند. یهودیان آن را مشاهده کردند، پس متحیر و سرگردان شدند و بدبختی بر آنان چیره و غالب شد.

فرمود: و اما ید (ید بیضا) نیز برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ بلکه هزار بار بهتر از آن را داشت. آن حضرت که سلام و درود خدا بر او باد، دوست می‌داشت که حسن و حسین علیه السلام پیش او بیایند و آنان نزد دایه‌شان بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تاریکی شب آنان را صدا می‌زد و می‌فرمود: ای ابو محمد! ای ابو عبدالله! نزد من بیایید. با وجود فاصله دور آنان، پس از این که صدایش به گوش آنان می‌رسید، می‌آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشت سبابه‌اش را (به این صورت) از در خارج می‌کرد و آن انگشت برای آنان زیباتر و بهتر از ماه و خورشید می‌درخشید. آنان می‌آمدند و سپس انگشت به حالت قبلی برمی‌گشت. هر گاه حاجتش از ملاقات و سخن گفتن با آنان برآورده می‌شد، می‌فرمود: به جای قبلی خود برگردید؛ و با سبابه‌اش (به این صورت) همه جا را نورانی می‌کرد، در حالی که این سبابه زیباتر و بهتر از ماه خورشید می‌درخشید و آنان را احاطه می‌کرد و از آنان تا برگشت به جای قبلی محافظت می‌کرد. سپس انگشت ایشان به رنگ معمول خود برمی‌گشت.

اما (در باره) طوفانی که خدا برای قبطی‌ها فرستاد، خدای عز و جل مانند آن را برای قوم مشرکان به عنوان نشانه‌ای برای محمد که سلام و درود خدا بر او باد،

فرستاده بود. ـ فرمودند:ـ مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به او ثابت ابن ابی اقلح[1] می‌گفتند در یکی از غزوه‌ها مردی از مشرکان را کشت و زن آن مرد نذر کرد که در جمجمه قاتل شوهرش شراب بخورد. هنگامی که در جنگ احد آن حوادث برای مسلمانان اتفاق افتاد، ثابت بر روی تپه‌ای کشته شد و مشرکان آنجا را ترک کردند و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد و اصحابش سرگرم به خاک سپردن یارانش بود. آن زن نزد ابوسفیان آمد و از او درخواست کرد که کسی را به جایگاه آن مرد کشته شده بفرستد تا سرش را ببرد و برای او بیاورد تا بدین وسیله به نذر خود وفا کند و در جمجمه‌اش شراب بخورد. مژده قتل او قبلاً توسط یکی از بردگانش به وی رسیده بود. پس او را آزاد کرد و به او کنیزکی بخشید. سپس این درخواست را از ابو سفیان کرد و او نیز دویست نفر از افراد نترس را در تاریکی شب فرستاد تا سر او را ببرند و برای آن زن بیاورند. آنان به راه افتادند. پس بادی آمد و آن مرد (ثابت) را به سرازیری دره برد و آنان او را تعقیب کردند تا سرش را ببرند. آن گاه باران شدیدی باریدن گرفت و آن دویست نفر را غرق کرد و کسی نتوانست اثری را نه از آن مرد مقتول و نه از آن دویست نفر پیدا کند. بدین وسیله، خدا آن زن کافر را از آن چه می‌خواست بازداشت. این حادثه بزرگتر از طوفان بود و به عنوان آیه و نشانه‌ای برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم محسوب می‌شود.

اما (در باره) ملخی که بر بنی اسرائیل فرستاده شد، (باید گفت) که خدا بزرگتر از آن را نسبت به دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد. چرا که خدا ملخی را فرستاد که خود مشرکان را خورد؛ در صورتی که ملخ موسی، مردان قبطی را نخورد، بلکه کشت آنان را خورد. حکایت آن بدین صورت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از سفرهایش به سوی شام بود در حالی که دویست نفر از یهودیان این منطقه، او را در هنگام ترک مکه و بازگشت به آن تعقیب می‌کردند و قصد کشتن او را داشتند زیرا می‌ترسیدند که دولت یهود به دست او از بین برود. پس قصد قتل او را کردند؛ اما چون همراه کاروان بود، جرأت

۱ـ عاصم بن ثابت بن ابی اقلح انصاری، از انصار نخستین و اولیه بود. او کشته شد و دبر (باد غربی) از او حمایت کرد و نگذاشت مشرکان مکه به او برسند و به همین روی، حَمِيّ الدَّبر نامیده شد.« الاصابه، ج ۴، ص۳، ت ۴۳۴۰».

نکردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه می‌خواست قضای حاجت کند به جایی دور، پشت درختان انبوه یا خرابه‌ای و یا صحرا می‌رفت. آن حضرت روزی برای قضای حاجت بیرون آمد و دور شد و مشرکان او را تعقیب کردند و دور او را گرفتند و شمشیرهایشان را برای قتل ایشان بیرون کشیدند. خدای عز و جل از زیر پای محمد که سلام و درود خدا بر او باد، از زیر شن‌ها، ملخ‌های بسیاری بیرون آورد. ملخ‌ها به آنان هجوم آوردند و بدین ترتیب مشرکان به ملخ‌ها سرگرم شده و از حضرت بازماندند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قضای حاجت کرد، به کاروان برگشت در حالی که ملخ‌ها هنوز مشغول خوردن آنان بودند. کاروانیان به وی گفتند: ای محمد! آن گروهی که به دنبال تو افتادند را چه شده است؛ چرا هیچ کدام از آنان برنگشتند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آمده بودند تا مرا بکشند، اما خدا ملخ را بر آنان فرستاد. کاروانیان آمدند و دیدند که برخی از آنان به هلاکت رسیده و برخی دیگر نزدیک است بمیرند و ملخ‌ها سرگرم خوردن آنان هستند. همچنان به آنان نگاه می‌کردند تا این که ملخ‌ها همه اجسادشان را خورده و چیزی را باقی نگذاشتند.

اما در باره شپش، باید گفت که خدا قدرتش را برای دشمنان محمد صلی الله علیه و آله به وسیله شپش نیز نشان داده است. داستان به این ترتیب است که هنگامی که دعوت ایشان در مدینه گسترش یافت و مقام و جایگاه او در پرتو رسالت بالا رفت، روزی برای اصحابش در باره آزمایش و امتحان انبیا علیه السلام توسط خدا و از صبرشان در اطاعت از او سخن می‌گفتند. ایشان می‌فرمودند: همانا میان رکن و مقام، قبر هفتاد پیامبر وجود دارد و آنان بر اثر آسیبی که به سبب گرسنگی و شپش به آنان رسید، درگذشتند. برخی از منافقین یهود و بعضی از شیاطین کافر قریش این خبر را شنیدند و در محفل خود به توطئه و دسیسه پرداختند و به توافق رسیدند که محمد که سلام و درود خدا بر او باد را یافته و او را با شمشیرهای خود بکشند تا دروغ نگوید. آنان که تعدادشان دویست نفر بود، توطئه چیدند که او را به هنگام بیرون آمدن از مدینه محاصره کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی تنها بیرون آمد. آن قوم شروع به تعقیب او کردند. در همین هنگام، یکی از آنان در لباس‌های خود شپش دید. سپس بدن و پشتش شروع به خارش کرد. او خجالت کشید و از یارانش فاصله

گرفت. یکی دیگر از مشرکان نیز در لباسش شپش دید. او هم دور شد. این ماجرا همین طور ادامه یافت تا این که همه آنان متوجه شدند که بدنشان شپش گذاشته است. سپس برگشتند. شپش آن قدر زیاد شد که بر آنان چیره شد و حلق آنان را فراگرفت و دهان‌های آنان بسته شد و غذا و آب در دهان‌هایشان فرو نمی‌رفت و به این ترتیب، همه آنان طی دو ماه مردند. برخی از آنان در مدت پنج روز و برخی در ده روز یا کمتر و یا بیشتر هلاک شدند. هنوز دو ماه نگذشته بود که همه آنان بر اثر شپش و گرسنگی و تشنگی جان سپردند. این بود آن شپشی که خدا بر دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان نشانه فرستاد.

اما در باره قورباغه‌ها نیز باید گفت که خدا مانند آن را برای دشمنان محمد که سلام و درود خدا بر او باد، فرستاد و آن هنگامی بود که خواستند ایشان را بکشند. البته خداوند تبارک و تعالی آنان را به وسیله موش به هلاکت رساند. حکایت به این صورت بود که دویست نفر که برخی از آنان از کفار عرب و برخی یهودی و برخی از عامه مردم بودند، در موسم حج گرد هم آمدند و با خود گفتند: حتماً محمد را خواهیم کشت. پس به طرف مدینه به راه افتادند. وقتی چند منزل را سپری کردند، ناگهان آبی را در برکه‌ای یافتند که از آبی که حمل می‌کردند، گواراتر بود. پس آن چه از آب که همراهشان بود را بر زمین ریختند و مشک‌هایشان را با آن آب پر کردند و آن جا را ترک کردند تا به زمینی رسیدند که موش و قورباغه در آن بسیار بود. در آن جا فرود آمدند و بار سفر و شترهایشان را در همان مکان گذاشتند. قورباغه‌ها و موش‌ها به جان مشک‌هایشان افتادند و آنها را سوراخ کردند و آب آنها در آن زمین سنگلاخی ریخت. مدتی نگذشت که احساس تشنگی کردند، ولی آبی همراه آنان نبود. پس به طرف حوض‌هایی که از آن آب برداشته بودند برگشتند و دیدند که موش‌ها و قورباغه‌ها قبل از آنها به آن جا رسیده‌اند و آبراهه‌هایی ایجاد کرده و آب آن برکه‌ها در آن زمین سنگلاخ فرو رفته است. آنان بر زمین افتادند و از یافتن آب ناامید شدند. نشانه‌های مرگ بر آنان ظاهر شد و هیچ کس از آنان رهایی نیافت، مگر یک نفر از آنان که همچنان بر زبان خود و بر شکم خود، نام محمد که سلام و درود خدا بر او باد، را می‌نوشت و می‌گفت: « ای پروردگار محمد و آل محمد! من از آزار رساندن به محمد صلی الله علیه و آله و سلم توبه کردم. پس به حق محمد و آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد،

گرفتاری مرا برطرف کن». او نجات یافت و خدا تشنگی را از او دور ساخت. کاروانی به وی رسید و کاروانیان او را آب دادند و متاع قوم و شترهای آنان بردند. شتران بر تحمل تشنگی از مردان کاروان صبورتر بودند. آن مرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آن شتران و اموال را به او بخشید.

اما در باره خون، باید گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی حجامت کرد و خون خارج شده از خود را به ابو سعید خدری داد و به او فرمود: آن را دور انداز. اما وی آن را خورد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به وی فرمود: با آن چه کردی؟ گفت: ای رسول خدا! آن را خوردم. فرمود: مگر به تو نگفتم دور بیانداز؟ گفت: آن را در جایی که کسی نبیند مخفی کردم. رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مبادا که دیگر چنین کاری بکنی. بدان که خداوند تبارک و تعالی، گوشت و خون تو را بر آتش حرام کرد؛ چون با گوشت و خون من درآمیخته است. در این هنگام، چهل نفر از منافقین شروع به تمسخر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند و می‌گفتند: او ادعا کرده که خدری را از آتش رها کرده است زیرا خونش با خون او مخلوط شده است. او دروغگویی بیش نیست و ما خون او را کثیف می‌دانیم. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: به خدا قسم، خدا آنان را با خون شکنجه خواهد کرد و آنان را با آن به هلاکت خواهد رساند، اگر چه قبطیان با آن نمردند. مدت زیادی نگذشته بود که به خونریزی دایمی از بینی و ریزش خون از دندان‌های آسیای خود مبتلا شدند و غذاها و نوشیدنی‌هایشان با خون مخلوط می‌شد و آن را می‌خوردند. به مدت چهل بامداد در این حالت شکنجه و عذاب باقی ماندند تا این که در نهایت، به هلاکت رسیدند.

اما در باره سنین (سال‌های قحطی) و کمبود میوه باید گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبیله مضر را نفرین کرد و فرمود: خدایا! عذابت را بر مضر شدت ببخش و بر آنان سال‌های قحطی مانند سال‌های یوسف بفرست. پس خدای تبارک و تعالی آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد. از اطراف برای آنان مواد غذایی می‌آمد، ولی هر گاه آن را می‌خریدند، پیش از این که به خانه‌هایشان برسانند می‌گندید و فاسد می‌شد و اموالشان از بین می‌رفت و نفع و فایده‌ای

در غذای خویش نمی‌یافتند، تا این که بحران قحطی و گرسنگی شدید، سخت به آنان آزار و آسیب رساند تا جایی که مجبور شدند سگ‌های مرده را بخورند. آنان استخوان‌های مردگان را می‌سوزاندند و می‌خوردند و کارشان به جایی رسید که قبرهای مردگان را نبش کردند و آنان را خوردند. حتی گاهی اوقات، زنان، بچه‌های خودشان را می‌خوردند، تا این که گروه‌هایی از رؤسای قریش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! تو با مردان دشمنی؛ این زنان و بچه‌ها و حیوانات چه گناهی کرده‌اند؟ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: شما بابت کارتان مورد مجازات قرار گرفته‌اید و بچه‌ها و حیوانات شما هدف عذاب نیستند؛ هر گاه خدا بخواهد، خسارت آنان را با همه منافع در دنیا و آخرت جبران خواهد کرد. خداوند تبارک و تعالی خسارت آنان را جبران خواهد کرد و مضر را خواهد بخشید و آن گاه گفت: خدایا! گرفتاری آنان را برطرف کن. خرمی و آسایش و رفاه به آنان بازگشت و این همان گفته خدای عز و جل در مورد آنان است؛ در جایی که نعمت‌های او را بر آنان بر می‌شمرد و می‌فرماید: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ»[1]ـ[2] [باید خداوند این خانه را بپرستند همان (خدایی) که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد].

اما حکایت کاستن (طَمس) اموال را نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت که در تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ»[3] [پروردگارا اموالشان را نابود کن و آنان را دل‌سخت گردان]، خواهد آمد.

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷) وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ

۱ـ قریش/۳ـ۴.
۲ـ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۴۱۰، ح ۲۸۰ـ۲۸۷.
۳ـ یونس/۸۸.

لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸) إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹) قَالَ أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۴۰) وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۱۴۱)».

[و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند، (بخش‌های) باختر و خاوری سرزمین (فلسطین) را که در آن برکت قرار داده بودیم، به میراث عطا کردیم و به پاس آن که صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آن چه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند، ویران کردیم * و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم تا به قومی رسیدند که بر (پرستش) بت‌های خویش همت می‌گماشتند. گفتند: ای موسی! همان گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما (نیز) خدایی قرار ده. گفت: راستی شما نادانی می‌کنید * در حقیقت آن چه ایشان در آنند، نابود (و زایل) و آن چه انجام می‌دادند، باطل است * گفت: آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم با این که او شما را بر جهانیان برتری داده است؟ * و (یاد کن) هنگامی را که شما را از فرعونیان نجات دادیم که شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده باقی می‌گذاشتند و در این برای شما آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود]

۱) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» می‌گوید: یعنی بنی اسرائیل؛ هنگامی که خدای عز و جل فرعون را به هلاکت رساند، زمین و آن چه از آن فرعون بود را به ارث بردند. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا» یعنی رحمت نسبت به موسی علیه السلام برای آنان به کمال رسید «وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» یعنی آثار و تاکستان‌ها و کاخ‌ها.

اما این فرموده خدای عز و جل: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ» یعنی هنگامی که خدا فرعون و اصحابش را غرق کرد و موسی علیه السلام و اصحابش از دریا عبور کردند، قوم موسی به قومی رسیدند که

مشغول پرستیدن بت‌ها بودند. به موسی گفتند: «یَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَـهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» موسی گفت: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَـؤُلاء مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ * قَالَ أَغَيْرَ اللّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَـهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَونَ يَسُومُونَكُمْ سُوَءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءكُمْ وَفِي ذَلِكُم بَلاء مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ» علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه‌ها از جمله آیه‌های محکم است.[1]

۲) ابن شهر آشوب نقل کرده است که هنگامی که راس الجالوت به علی علیه السلام گفت: هنوز سی سال از رحلت پیامبرتان نگذشته بود که شمشیر به روی یکدیگر کشیدید. حضرت فرمودند: شما هم هنوز پاهایتان از آب دریا خشک نشده بود که به موسی علیه السلام گفتید «اجْعَل لَّنَا إِلَـهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ».[2]

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلاَ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (۱۴۲)»

[و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا آن که وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد و موسی (هنگام رفتن به کوه طور) به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشینم باش و (کار آنان را) اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن]

۱) محمد بن یعقوب: از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن اسماعیل، از بعضی از یارانش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی دنیا را در شش روز آفرید. سپس این شش روز را از سایر روزهای سال جدا کرد. سال برابر با سیصد و پنجاه و چهار روز است و ماه شعبان هیچ گاه کامل نمی‌شود و ماه رمضان هیچ گاه کاستی نمی‌پذیرد و فریضه نمی‌تواند ناقص باشد، همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ»[3] [تا شماره (مقرر) را تکمیل کنید] و ماه شوال بیست و نه روز است و ذی‌العقده سی

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۱.
۲ـ مناقب، ج ۲، ص ۴۶.
۳ـ بقره/۱۸۵.

روز است و خدای عز و جل می‌فرماید: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» و ذی الحجه بیست و نه روز و محرم سی روز است، سپس ماه‌های پس از آنها یک ماه کامل و دیگری ناقص است.[1]

۲) طبرسی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: موسی علیه السلام به قومش گفت: من سی روز در بین شما نیستم.تا بر آنان سخت نگیرد. سپس آن مدت را ده روز افزایش داد و در این کار خلف وعده نیست. زیرا که اگر چهل شب تأخیر می‌کرد، قبل از آن سی شب تأخیر کرده بود.[2]

۳) عیاشی، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدا: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ» فرمودند: در ده شب از ذی الحجه‌ای که ناقص است (بیست و نه روز است) تا این که به ماه شعبان رسید، پس گفت: ناقص است و به اتمام نمی‌رسد.[3]

۴) از فضیل بن یسار نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، وقتی را در باره آنان تعیین کن. فرمودند: همانا علم خدا با علم تعیین کنندگان زمان اختلاف دارد؛ مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: تا چهل شب و نه موسی و نه بنی اسرائیل آن ده شب را نمی‌دانستند. اما هنگامی که با آنان سخن گفت، گفتند: موسی دروغ گفته است و خلف وعده کرده است. پس اگر این موضوع برای شما روایت شد، بگویید: خدا و رسولش راست گفتند؛ که در این صورت، دو پاداش نصیب شما می‌شود.[4]

۵) از فضیل بن یسار، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هنگامی که موسی خواست بیرون آید تا با پروردگارش خلوت کند، به آنان سی روز وعده داد. هنگامی که خدا ده شب به آن سی شب اضافه کرد، قومش گفتند: موسی خلف وعده کرد و آن کاری را کردند که کردند.[5]

و از محمد بن علی ابن حنیفه نیز مانند این حدیث روایت شد.

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۷۸، ح ۲.

۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۴۹.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹، ح ۶۹.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹، ح ۷۰.

۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰، ح ۷۱.

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۴۳) قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)».

[و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر. پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید. چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت: تو منزهی، به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم * فرمود: ای موسی! تو را با رسالت‌ها و با سخن گفتنم (با تو) بر مردم (روزگار) برگزیدم. پس آن چه را به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش]

۱) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که خداوند از او خشنود باد، نقل کرده است که از پدرم، از حمدان بن سلیمان نیسابوری، از علی بن محمد بن جهم نقل شده است که گفت: در مجلس مأمون حضور داشتم در حالی که امام رضا علیه السلام نزد او بود. مأمون به او گفت: ای پسر رسول خدا! مگر نمی‌گویی که پیامبران معصومند؟ فرمود: بلی. سپس از ایشان در باره برخی از آیه‌های قرآن در مورد پیامبران سئوال کرد. از جمله این سئوال که معنای این گفته خدای عز و جل: چیست؟ «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» چگونه کلیم الله موسی ابن عمران علیه السلام از خدا طلب رؤیت کرد، حال آن که می‌دانست نمی‌توان خدا را دید؟

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: کلیم الله موسی بن عمران علیه السلام می‌دانست که خدای عز و جل را نمی‌توان با چشم‌ها دید، اما آن گاه که خدای عز و جل با او سخن گفت و او را مقرب درگاهش قرار داد، نزد قومش بازگشت و به آنان خبر داد که خدای عز و جل با او سخن گفته و او را به خود نزدیک ساخته و با او مناجات کرده است. آنان گفتند: ما به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر این که سخنش را بشنویم چنان که تو شنیدی. تعداد آن قوم هفتصد هزار نفر بود. هفتاد

هزار نفر از میان آنان برگزید و سپس هفت هزار نفر از میان آنان را انتخاب کرد و از میان آنان هفتصد نفر را و در نهایت هفتاد مرد برای میقات پروردگارش برگزید وآنان را به طور سینا برد و در دامنه کوه مسکن داد. موسی علیه السلام از طور بالا رفت و از خدای تبارک و تعالی درخواست کرد که با او سخن گوید و سخنش را به سمع آنان برساند. خدای عز و جل با او سخن گفت و سخنش را از بالا و پایین و چپ و راست و پشت و جلو شنیدند. زیرا که خدای عز و جل آن را در درخت پدید آورد. سپس آن را از آن درخت خارج کرد تا آن را از همه جهات شنیدند. اما آنها به او گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مبنی بر این که سخنی را که شنیده‌ایم، سخن خدا بوده است، مگر این که خدا را به طور آشکارا ببینیم. هنگامی که این خواسته بزرگ را بر زبان آوردند و استکبار ورزیدند و گردنکشی کردند، خدای عز و جل صاعقه‌ای را فرستاد و در نتیجه، آنان را به سبب ظلم و ستمشان مجازات کرد و آنان به هلاکت رسیدند.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! به هنگام مراجعت، اگر بنی اسراییل گفتند: تو آنان را بردی و به قتل رساندی؛ زیرا که در ادعای مناجات با خدای عز و جل راستگو نبودی، به آنان چه بگویم؟ خداوند آنان را زنده کرد و با او فرستاد. آنان گفتند: تو اگر از خدا بخواهی که او را ببینی، خواهد پذیرفت و در این صورت، به ما خواهی گفت که خدا چگونه است و ما او را آن طور که شایسته است، خواهیم شناخت. موسی علیه السلام گفت: ای قوم! همانا خدا با چشم‌ها دیده نمی‌شود و دارای کیفیت نیست، بلکه با آیه‌ها و نشانه‌ها و آثارش شناخته می‌شود. آنان گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از او این حاجت را بخواهی.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! تو گفته بنی اسرائیل را شنیدی و تو به مصلحت آنان داناتری. پس خدای عز و جل به او فرمود: ای موسی! آن چه را آنان طلب کردند، تو از من طلب کن. من تو را به علت نادانی‌شان مورد مؤاخذه قرار نخواهم داد. آن گاه موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَـٰكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ» در حالی که سقوط خواهد کرد «فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» به یکی از نشانه‌هایش «جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ» می‌گوید: من به شناخت خود از تو از نادانی

قومم برگشتم (من نیز آنان را نادان می‌دانم) «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» از آنان. زیرا تو دیده نمی‌شوی. پس مامون گفت: آفرین بر تو ای ابوالحسن.[1]

۲) و نیز ابن بابویه می‌گوید: از پدرم که خداوند از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نخعی قاضی نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا» پرسیدم. فرمودند: کوه در دریا فرو ریخت و هنوز در حال فرو ریختن است.[2]

۳) و نیز ابن بابویه می‌گوید: از هارون بن موسی، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از هشام نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم، هنگامی که معاویة بن وهب و عبد الملک بن اعین نزد وی آمدند. معاویه ابن وهب به وی عرض کرد: ای پسر رسول خدا! در باره حدیثی که می‌گویید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را دید، چه می‌گویی و در کدام صورت او را دیده است؟ و نیز در باره حدیثی که روایت کرده‌اند که مؤمنان، پروردگارشان را در بهشت می‌بینند، بگو که چگونه می‌بینند؟ حضرت علیه السلام تبسم کردند. سپس فرمودند: ای معاویه! چه قدر ناشایست است که انسان پس از گذشت هفتاد یا هشتاد سال، در حالی که در مملکت خدا و از نعمت‌های او بهره‌مند است، خدا را چنان که شایسته است، نشناسد؟

سپس فرمودند: ای معاویه! همانا محمد که سلام و درود خدا بر او باد، پروردگار تبارک و تعالی را با چشم ندیده است. رؤیت بر دو وجه است: رؤیت قلب و رؤیت چشم. هر که منظورش رؤیت قلب باشد، ادعای او درست است و هر که منظورش رؤیت با چشم باشد، دروغ گفته است و به خداوند و آیاتش کفر ورزیده است؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که خدا را به خلقش تشبیه کند، کافر است.

پدرم، از پدرش، از حسین بن علی علیه السلام برای من چنین نقل کرده است که از امیر مؤمنان علیه السلام سئوال شد: ای برادر رسول خدا! آیا پروردگارت را

۱ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۱.
۲ـ توحید، ص ۱۲۰، ح ۲۳.

دیده‌ای؟ فرمودند: چگونه کسی را عبادت کنم که او ندیده‌ام؟ چشم‌ها عیان و آشکار او را مشاهده نکرده‌اند، بلکه دل‌ها و قلب‌ها به وسیله حقایق ایمان دیده‌اند. اگر چنین باشد که فرد مؤمن با چشم خویش پروردگارش را ببیند، می‌توان گفت، هر که دیدن و رؤیت او جایز است، مخلوق است و هر مخلوقی باید خالق داشته باشد. در این صورت، او را موجود و مخلوق قرار داده‌ای و هر که او را به مخلوقات خود تشبیه کند، برای خدا شریک قائل شده است. وای بر آنان، مگر گفته خدای عز و جل را نشنیدند: «لاَ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»[1] [چشم‌ها او را درنمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است] و گفته خداوند تبارک و تعالی به موسی علیه السلام: «لَن تَرَانِي وَلَـكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا» بلکه در حقیقت، بخشی از نور او بر کوه درخشید، همانند نوری که از سوراخ سوزن خارج می‌شود. و زمین سخت به لرزه در آمد و کوه‌ها تکان شدیدی خوردند و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد. هنگامی که به خود آمد و خداوند روحش را به او بازگرداند، گفت: خدایا تو پاک و منزهی، توبه کردم از گفته کسی که ادعا کرد که تو قابل دیدن هستی و به همان شناخت خویش نسبت به تو برگشتم که چشم‌ها نمی‌توانند تو را درک کنند و من اول کسی هستم که به تو ایمان می‌آورد و اولین اقرار کنندگان به این که تو می‌بینی، اما دیده نمی‌شوی و این که تو در منظر اعلی هستی.

سپس فرمودند: همانا معرفت و شناخت پروردگار و اقرار به بندگی او، بهترین و واجب‌ترین فریضه بر انسان است و حد معرفت این است که خدا را از طریق شریک قرار ندادن برای او بشناسد و این که شبیه و همتایی ندارد و این که بداند که او قدیم، ثابت، موجود و نامفقود و توصیف شده‌ای است که شبیه یا نظیر یا باطل‌کننده‌ای برای او قابل تصور نیست «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ»[2] [چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا] و پس از او معرفت و شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سلم و گواهی و شهادت به پیامبری او است و کمترین شناخت نسبت به پیامبر، اقرار به پیامبری او است و این که کتاب یا امر یا نهی که

۱ـ انعام/۱۰۳.

۲ـ شوری/۱۱.

از طرف او آمده است، در حقیقت از جانب خدا آمده است و پس از او معرفت و شناخت امامی است که باید به او در نعت و صفت و اسم وی در سختی و آسانی اقتدا کند. حداقل شناخت امام این است که بدانیم که او در همه چیز با پیامبر صلی الله علیه و آله برابر است، جز پیامبری، و این که او وارث پیامبر است و اطاعت از وی به منزله اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و نیز به منزله تسلیم به خداوند در همه امور و ارجاع به او و عمل به دستور او است؛ و این که بداند، امام پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، علی ابن ابی‌طالب و پس از او حسن، سپس حسین بن علی، و پس از علی فرزندش محمد و پس از محمد، فرزندش جعفر و پس از جعفر، فرزندش موسی و پس از موسی، فرزندش علی و پس از علی، فرزندش محمد و پس از محمد، فرزندش علی و پس از علی، فرزندش حسن و پس از او حجت است که از فرزندان حسن سلام الله علیهم اجمعین می‌باشد.

سپس فرمودند: ای معاویه! در این امر، اصلی را برای تو قرار دادم و طبق آن عمل کن و اگر بر آن چه که بر آن بودی، می‌مردی، هلاک می‌شدی و در بدترین حالت و شرایط بودی. قول کسانی که ادعا کردند که خدای عز و جل با چشم قابل رؤیت است، تو را فریب ندهد. بلکه آنان قول عجیب‌تر از این قول را نیز گفته‌اند، مگر ایشان آن کار مکروه را به آدم علیه السلام نسبت نداده‌اند و مگر آن نسبت‌های ناشایست را به ابراهیم علیه السلام نداده‌اند؟ مگر نسبت قتل را در داستان پرنده، به داود علیه السلام نداده‌اند؟ مگر ماجرای زلیخا را به یوسف صدیق نسبت نداده‌اند؟ مگر به موسی علیه السلام آن نسبت‌های ناشایست را نداده‌اند؟ مگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داستان زید را نسبت نداده‌اند؟ مگر به علی ابن ابی طالب علیه السلام داستان قطیفه را نسبت نداده‌اند؟ آنان از دادن این نسبت‌ها قصد داشتند اسلام را مورد سرزنش قرار دهند تا به گذشته خود بازگردند. اما خدای تبارک و تعالی چشم‌هایشان را کور کرد، همچنان که دل‌هایشان را کور کرده است. پاک و منزه باد خدا از آن نسبت‌های دروغین.[1]

۴) و نیز از ابن بابویه نقل شده است که گفت: از محمد بن علی بن محمد بن حاتم معروف به کرمانی، از ابو عباس احمد بن عیسی وشاء بغدادی، از احمد بن

۱ـ کفایة الاثر، ص ۲۵۶.

طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی، از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ولی امر و فرزند حسن علیه السلام روایت شده است که گفت: گفتم: ـ ای سرورم! ـ علت این که مردم نمی‌توانند امامی را برای خودشان برگزینند، چیست؟ فرمودند: امامی مصلح یا مفسد؟ عرض کردم: مصلح. فرمودند: آیا در حالی که کسی نمی‌داند در باره صلاح و فساد، چه چیزی به ذهن دیگران خطور می‌کند، جایز است مفسد را برگزینند؟ عرض کردم: بلی.

فرمودند: اکنون علت را به عنوان برهانی برای تو می‌آورم که عقل تو به آن اطمینان یابد. در باره پیامبرانی که خدای عز و جل ایشان را برگزید و کتاب را بر آنان نازل کرد و آنان را به وسیله وحی و عصمت تایید کرد، با من بگوی؛ زیرا که آنان شخصیت‌های برجسته امت‌ها هستند و آنان را مایه هدایت قرار داد، مانند موسی و عیسی علیه السلام. اگر بخواهند امامی برگزینند، آیا جایز است با وجود رجحان عقل و کمال علمی که داشتند، امامی منافق برگزینند در حالی که گمان می‌برند که او مؤمن است؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: موسی با وجود این که با خدا سخن گفت و با وجود این که عقل و عملش به کمال رسیده بود و وحی بر او نازل می‌شد، هفتاد نفر از کسانی که در ایمان و اخلاصشان شک و شبهه نداشت را از میان شخصیت‌های قوم و لشکر خویش برای میقات پروردگارش برگزید، در حالی که در میان آنان منافقانی نیز بودند. خدای عز و جل می‌فرماید: «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِّمِيقَاتِنَا»[1] [و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید] پس چون به این نتیجه رسیدیم که کسی را که خدا برای پیامبری برگزیده است، افسد را و نه اصلح را انتخاب کرده است در حالی که گمان می‌برد اصلح است و نه افسد، دریافتیم که انتخاب و گزینش، مختص کسی است که درون سینه‌ها را و آن چه را در وجدان و سرشت انسان‌ها مخفی است، می‌داند. و این که بهترین پیامبران که اهل صلاح را قصد داشتند، اهل فساد را برگزیدند، در گزینش مهاجرین و انصار خطری (ملامتی) نیست.[2]

۱ـ اعراف/۱۵۵.

۲ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۱۵، ح ۲۱.

۵) محمد بن حسن صفار: از بعضی از اصحاب ما، از احمد بن محمد سیاری، از احمد بن محمد، از ابو محمد عبید بن ابو عبدالله فارسی و غیر او، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: همانا کروبیان، قومی از شیعه ما و از خلق نخستین می‌باشند و خدا آنان را بهشت عرش قرار داده است و اگر یک نور از آنان بر اهل زمین می‌تابید، برای آنان کافی بود. سپس فرمودند: وقتی که موسی علیه السلام آن خواسته‌ها را از پروردگارش طلب کرد، خداوند تبارک و تعالی به یکی از کروبیان دستور داد و او در کوه، متجلی شد و آن را در هم کوبید.[1]

۶) عیاشی: از ابو بصیر، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: آن گاه که موسی از پروردگارش تبارک و تعالی خواست تا او را ببیند: «قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَـٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» ـ فرمود: ـ هنگامی که موسی از کوه بالا رفت، درهای آسمان گشوده شد و فرشتگان گروه گروه آمدند، در حالی که در دستشان ستون و بالای سرشان نور و روشنایی بود و گروه گروه از کنار او رد می‌شدند و می‌گفتند: ای فرزند عمران! پا بر جا باش، چرا که تو حاجتی بس بزرگ خواسته‌ای. ـ فرمود:ـ موسی همچنان ایستاده بود تا این که پروردگار جل جلاله متجلی شد؛ پس کوه را در هم کوبید و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد. هنگامی که خدا روح را به او باز گرداند، به هوش آمد «قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».[2]

۷) ابن ابی عمیر گفت: تعدادی از اصحاب ما برای من روایت کردند که آتش او را احاطه کرد تا از صحنه هولناکی که دیده بود، فرار نکند.

و گفت: همین مرد از برخی موالی او چنین روایت کرد: شایسته است که سه روز صبر کنیم تا مطمئن شویم آیا شخص صاعقه زده، مرده است یا خیر و یا این که پیش از آن، حالش روشن شود، زیرا ممکن است روح به بدن او بازگردد.[3]

۸) از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا موسی ابن عمران علیه السلام هنگامی که از پروردگارش خواست تا به او نگاه کند، خدا با وی قرار گذاشت که در جایی بنشیند. پس به فرشتگان

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۸۲، ح ۲.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰، ح ۷۲.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰، ح ۷۳.

دستور داد گروه گروه همراه با برق و رعد و باد و صاعقه‌ها از کنار وی عبور کنند. هر گاه دسته‌ای از کنار وی رد می‌شد، لرزه بر تن او می‌افتاد، و سرش را بالا می‌برد و سئوال می‌کرد: آیا پروردگارم در میان شما است؟ به او پاسخ می‌دادند که او در حال آمدن است. ای فرزند عمران! تو امری بس بزرگ را طلب کرده‌ای.[1]

۹) از حفص بن غیاث نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره این گفته خدا: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ موسَى صَعِقًا» فرمود: کوه و دریا فرو ریخت و تا به حال در حال فرو ریختن است.[2]

۱۰) در روایتی دیگر چنین آمده است که آتش موسی را احاطه کرد تا از آن صحنه ترسناکی که دید، فرار نکند. و نیز فرمود: هنگامی که موسی بی‌هوش بر زمین افتاد، جان باخت و وقتی که خدا روحش را به او بازگرداند، به هوش آمد و گفت: «سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».[3]

۱۱) علی بن ابراهیم: همانا خدای عز و جل به موسی وحی کرد: من تورات و الواح را تا چهل روز بر تو نازل خواهم کرد: و این چهل روز، همه ماه ذی القعده و ده روز از ذی الحجه است. موسی به اصحابش گفت: همانا خدای تبارک و تعالی به من وعده داده است که تورات و الواح را در این سی روز بر من نازل کند. خدا به وی دستور داد که نگوید: «تا چهل روز» تا به تنگ نیایند. سپس موسی علیه السلام به میقات (وعده‌گاه) رفت و هارون را در بنی اسرائیل جانشین خود کرد. هنگامی که آن مدت از سی روز تجاوز کرد و موسی علیه السلام برنگشت، خشمگین شدند و خواستند که هارون را بکشند. آنان گفتند: موسی به ما دروغ گفت و فرار کرد. پس به پرستش گوساله پرداختند. هنگامی که روز دهم ذی حجه فرا رسید، خداوند تبارک و تعالی الواح و احکام و اخبار و سنت‌ها و داستان‌های مورد نیاز ایشان را بر موسی علیه السلام نازل کرد. هنگامی که خدا تورات را بر وی نازل کرد و با او سخن گفت، موسی گفت: «رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ» و خدا به او چنین وحی کرد «لَن تَرَانِي» یعنی توانایی انجام این کار را نداری «وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» ـ فرمود:ـ پس خدا حجاب را برداشت

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰، ح ۷۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱، ح ۷۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱، ح ۷۶.

و موسی به کوه نگاه کرد و کوه در دریا فرو ریخت و هنوز در حال فرو ریختن است. فرشتگان نازل شدند و درهای آسمان گشوده شد. خدا به فرشتگان چنین وحی کرد: مراقب باشید موسی فرار نکند. فرشتگان نازل شدند و دور موسی علیه السلام را گرفتند و گفتند: ای فرزند عمران! مقاومت کن، چرا که تو امری بس بزرگ از خدا خواسته‌ای. چون موسی به کوه نگاه کرد که فرو می‌ریخت و فرشتگان را دید که فرود می‌آمدند، با صورت بر زمین افتاد و از ترس خدا و صحنه هولناکی که دید، جان باخت. خدا روح را به وی باز گرداند و او سرش را بالا آورد و به هوش آمد و گفت: «سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَيْکَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی اولین کسی که باور کرد که تو قابل رؤیت نیستی. خدای عز و جل گفت: «يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُکَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالاَتِي وَبِکَلاَمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُکَ وَکُن مِّنَ الشَّاکِرِينَ» و جبرییل چنین او را فرا خواند: ای موسی! من جبرئیل، برادر تو هستم.[1]

«وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (۱۴۵) سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِن يَرَوْاْ كُلَّ آيَةٍ لاَّ يُؤْمِنُواْ بِهَا وَإِن يَرَوْاْ سَبِيلَ الرُّشْدِ لاَ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَإِن يَرَوْاْ سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَكَانُواْ عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۴۶)»

[و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم. پس (فرمودیم): آن را به جد و جهد بگیر و قوم خود را وادار کن که بهترین آن را فرا گیرند. به زودی سزای نافرمانان را به شما می‌نمایانم * به زودی کسانی را که در زمین بناحق تکبر می‌ورزند از آیاتم روی گردان سازم (به طوری که) اگر هر نشانه‌ای را (از قدرت من) بنگرند، بدان ایمان نیاورند و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند. این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشته و غفلت ورزیدند]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۱) عیاشی: از ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره جفر چنین فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی در الواحی که بر موسی علیه السلام نازل کرد، بیان و توضیح همه چیز وجود داشت، اعم از کارهایی که رخ داده و آنها که تا روز قیامت رخ خواهد داد. هنگامی که ایام موسی به سر رسید، خدا به وی وحی کرد که الواح را که زبرجدی از بهشت بود، به عنوان امانت و ودیعه در کوهی قرار دهد که به آن زینت می‌گویند. موسی به این کوه آمد و کوه شکافته شد و او الواح را به صورت پیچیده در آن قرار داد و سپس کوه بسته شد و آن را در دل خود جای داد. آن امانت همچنان در دل کوه بود تا این که خدا پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری بر انگیخت. کاروانی از یمن آمد و کاروانیان می‌خواستند با پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، دیدار کنند. هنگامی که به کوه رسیدند، کوه از هم شکافته شد و الواح به صورت پیچیده چنان که موسی قرار داده بود، بیرون آمد. پس آن گروه آن را برداشتند و هنگامی که در دستشان قرار گرفت، خدا ترس و وحشت را در دل‌هایشان انداخت و نمی‌توانستند به آن نگاه کنند و پیوسته از آن بیم داشتند تا این که آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند. خدا جبرییل را نزد پیامبرش که سلام و درود خدا بر او باد، فرو فرستاد و داستان آن گروه و آن چه را برای آنان اتفاق افتاده بود، تعریف کرد. هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، بر وی سلام کردند و او بلافاصله از آنان در مورد آن چه را یافتند، پرسید. آنان گفتند: از کجا می‌دانی ما چه را یافته‌ایم؟ فرمود: پروردگارم به من گفت و آن الواح است. گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو رسول خدا هستی.

پس الواح را بیرون آوردند و به وی دادند. او به آن نگاه کرد و آن را خواند که به زبان عبرانی (عبری) بود. سپس امیر مؤمنان علیه السلام را فرا خواند و فرمود: این را بگیر، چرا که علم اولین و آخرین در آن است و آن الواح موسی است و پروردگارم به من دستور داد که آن را به تو دهم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! من نمی‌توانم آن را بخوانم. فرمود: همانا جبرییل به من فرمود که به تو دستور دهم امشب آن را بخوانی. پس (علی علیه السلام) آن را زیر سرش قرار داد. هنگامی که صبح فرا رسید، خدا هر چیزی را که در آن بود، به او آموخته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او دستور داد که نسخه‌ای از

آن را آماده کند. حضرت آن را در پوست میش نوشت که همان جفر است و علم نخستینیان و پیشینیان در آن است و آن نزد ما است و عصای موسی نیز نزد ما است و ما وارث انبیا که درود خدا بر همه آنان باد، هستیم.[1]

ـ گفت:ـ امام باقر علیه السلام فرمودند: آن صخره‌ای که الواح موسی در زیر درختی در آنجا قرار داشت، در دره‌هایی قرار دارد که به فلان نام معروف است.

۲) محمد بن حسن صفار: از علی بن خالد، از یعقوب، از عباس بن وراق، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان، از لیث مرادی و او از سدیر، حدیثی را روایت کرده است که چنین می‌گوید: نزد امام علیه السلام آمدم و عرض کردم: لیث مرادی از شما حدیثی را روایت کرد. فرمودند: چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم، حدیث یمانی است. فرمود: بلی، درست است. نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن نزد ما آمد و امام از او در باره یمن سئوال کرد و او شروع کرد به سخن گفتن. پس امام باقر علیه السلام به وی فرمود: آیا فلان خانه و فلان خانه را می‌شناسی؟ گفت: بلی، آن را دیده‌ام. پس از آن امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا تخته سنگی را که در آن جا، در فلان جا و فلان جاست می‌شناسی؟ گفت: بلی، دیده‌ام. سپس آن مرد به امام گفت: من تا به حال کسی را داناتر از شما به اماکن مختلف ندیده‌ام. هنگامی که آن مرد برخاست، امام باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو فضل! آن تخته سنگ، همان تخته سنگی بود که موسی در آن جا خشمگین شد و الواح را بر زمین انداخت. آن مقداری که از تورات از بین رفته است را آن تخته سنگ در خود نگه داشته است. هنگامی که خدا رسولش را صلی الله علیه و آله و سلم برانگیخت، به او تقدیم کرد و آن نزد ما است.[2]

۳) و از همو: از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از حَبه عُرَنی نقل کرده است که گفت: از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که فرمود: یوشع بن نون، وصی موسی بن عمران بود و الواح موسی از زبرجد سبز بود. هنگامی که موسی علیه السلام به خشم آمد، الواح را از دستش بر زمین انداخت و قسمتی از آن خرد شد و قسمتی باقی ماند و

ـــــــــــــ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱، ح ۷۷.
۲ـ بصائر الدرجات، ص ۱۴۰، باب ۱۰، ح ۷.

قسمتی به آسمان رفت. آن گاه که خشم موسی فرو نشست، به یوشع بن نون گفت: آیا توضیح و تفسیر آن چه در الواح است، نزد تو است؟

گفت: بلی، پس همچنان گروهی پس از گروه دیگر آن را بر ارث می‌بردند تا این که به دست سه گروه از یمن افتاد و خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در تهامه برانگیخت و این خبر به آنان رسید. آنان گفتند: این پیامبر چه می‌گوید؟ گفته شد: از شراب و زنا نهی می‌کند و به اخلاق نیکو و حُسن همسایگی دستور می‌دهد. گفتند: او به آن چه در دست ما است، از ما شایسته‌تر است. پس به توافق رسیدند که فلان ماه نزد وی بیایند. خدا بر جبرئیل علیه السلام وحی کرد که نزد پیامبر علیه السلام برود و آن خبر را به وی برساند. جبرئیل نزد او آمد و گفت: فلانی و فلانی و فلانی آن چه را در الواح بود به ارث بردند؛ و الواح موسی علیه السلام و آنان در فلان ماه و در فلان شب نزد تو خواهند آمد.

فرمودند: حضرت آن شب را در انتظارشان بود. پس آن کاروان از راه فرا رسید و در خانه‌اش را زدند در حالی که می‌گفتند: ای محمد! گفت: بلی ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان. کتابی را که از یوشع فرزند نون، وصی موسی فرزند عمران به ارث برده‌اید کجا است؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست و او یکتا است و هیچ شریکی ندارد و تو رسول خدا هستی. به خدا قسم، از هنگامی که به دست ما افتاد، هیچ کس قبل از تو به آن آگاهی نیافته است. ـ فرمودند:ـ پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، آن را گرفت و آن کتابی ظریف به زبان عبرانی بود. آن را به من داد و من آن را زیر سرم قرار دادم. هنگامی که صبح شد، دیدم که کتابی گرانقدر به زبان عربی است و علم آن چه را خدا از هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین تا روز قیامت خلق کرده است در آن وجود دارد. پس آن را دانستم.[1]

۴) و از همو: از معاویة بن حکیم، از محمد بن سعید بن غزوان، از مردی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: مردی از اهل بلخ نزد او آمد و امام به او فرمود: ای خراسانی! آیا فلان دره را می‌شناسی؟ عرض کرد: بلی. فرمود:

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۱۴۳، باب ۱۱، ح ۶.

آیا شکافی را در آن دره با فلان مشخصه می‌شناسی؟ گفت: بلی. فرمود: دجال از این شکاف بیرون خواهد آمد.

سپس مردی از اهل یمن نزد وی آمد و به وی فرمود: ای یمانی! آیا فلان راه کوهستانی و فلان راه را می‌شناسی؟ گفت: بلی. فرمودند: آیا درختی را در آن راه با فلان مشخصه می‌شناسی؟ گفت: بلی. فرمود: آیا تخته سنگی را زیر آن درخت می‌شناسی؟ گفت: بلی. فرمود: آن همان سنگی است که الواح موسی علیه السلام را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نگاه داشت.[1]

۵) علی بن ابراهیم: در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ» می‌گوید: یعنی همه چیزهایی که آفریده شد. و می‌گوید: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ» یعنی با قوت قلب «وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا» یعنی به بهترین احکامی که در آن است.[2]

۶) محمد بن حسن صفار: از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن عمر، از عبد الله بن ولید بن سمان نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای عبدالله! شیعه در باره علی علیه السلام و موسی و عیسی چه می‌گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم، از کدام ویژگی آنان از من می‌پرسی؟ فرمودند: در باره علم از تو پرسیدم. آنان در فضیلت، با یکدیگر یکسان هستند. گفت: عرض کردم: فدایت شوم، چه می‌توانم در باره آنان بگویم.

سپس فرمودند: به خدا او از آنان داناتر است. ـ سپس فرمودند: ـ ای عبدالله! مگر نمی‌گویند: علی علیه السلام همان علمی را دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: پس با این حجت با آنان محاجه کن. همانا خدای تبارک و تعالی به موسی فرمود: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ» و دانستیم که تمام امر را برای او بیان نکرده است. اما خدای تبارک و تعالی در سوره نحل به محمد که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۱۴۴، باب ۱۱، ح ۷.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۲.

هَـٰؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» [و تو را (هم) بر این (امت) گواه آوردیم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است][1] ـ[2]

به خواست خدا، برخی احادیث در این باره در سخن خدای عز و جل: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» در سوره نحل خواهد آمد.

۷) علی بن ابراهیم می‌گوید: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» یعنی قومی گناهکار برای شما خواهند آمد و حکومت از آن آنان خواهد بود.[3]

۸) عیاشی: از محمد بن سابق بن طلحه انصاری نقل کرده است که گفت: از جمله گفته‌های هارون به موسی علیه السلام هنگامی که امام را نزد او آوردند، این بود که پرسید: این چه خانه‌ایست؟ فرمود: این خانه فاسقان است. گفت: و این آیه را خواندند: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِن يَرَوْاْ كُلَّ آيَةٍ لاَّ يُؤْمِنُواْ بِهَا وَإِن يَرَوْاْ سَبِيلَ الرُّشْدِ لاَ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً» سپس هارون به وی گفت: این خانه برای کیست؟ فرمودند: برای شیعه ما مایه چشم روشنی و برای دیگران فتنه است. گفت: چرا صاحب این خانه، منزل خویش را بازپس نمی‌گیرد؟ فرمود: هنگامی که از او گرفته شد آباد بود و او آن را نمی‌گیرد، مگر این که آباد باشد.[4]

۹) و علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» یعنی قرآن را از کسانی که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، دور می‌سازم. می‌گوید: هنگامی که ایمان و صدق و وفا و کار نیک را ببینند، آن را به عنوان راه زندگی قرار نمی‌دهند و هر گاه شرک و زنا و معصیت‌ها را بینند، آن را می‌پذیرند و به آن عمل می‌کنند.[5]

۱ـ نحل/۸۹.
۲ـ بصائر الدرجات، ص ۲۲۲، باب ۵، ح ۳.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۲
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۷۸.
۵ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۲.

«وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَلِقَاء الآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (۱۴۷)»

[و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ پنداشتند، اعمالشان تباه شده است. آیا جز در برابر آن چه می‌کردند، کیفر می‌بینند؟]

۱) علی بن ابراهیم: در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَلِقَاء الآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» می‌گوید: این آیه، محکم است.[1]

«وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّهُ لاَ يُكَلِّمُهُمْ وَلاَ يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَكَانُواْ ظَالِمِينَ (۱۴۸) وَلَمَّا سُقِطَ فَي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْاْ أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّواْ قَالُواْ لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹)»

[و قوم موسی پس از (عزیمت) او از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت. آیا ندیدند که آن (گوساله) با ایشان سخن نمی‌گوید و راهی بدانها نمی‌نماید؟ آن را (به پرستش) گرفتند و ستمکار بودند * و چون انگشت ندامت گزیدند و دانستند که واقعا گمراه شده‌اند، گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشاید، قطعا از زیانکاران خواهیم بود]

۱) عیاشی: از محمد بن ابو حمزه، از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام صادق علیه السلام، روایت کرد که فرمودند: خدای تبارک و تعالی هنگامی که به موسی اطلاع داد که قومش مشغول پرستش گوساله‌ای که صدا در می‌آورد، هستند، چونان کسی که دیده باور نکرد و هنگامی که آنان را دید، سخت خشمگین شد و الواح را از دست خود بر زمین انداخت. امام صادق علیه السلام فرمودند: دیدن با چشم، بر شنیدن برتری دارد.[2]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۷۹.

۲) و علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ» یعنی هنگامی که موسی نزد آنان آمد و گوساله را سوزاند «قَالُواْ لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».[۱]

«وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِيَ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُواْ يَقْتُلُونَنِي فَلاَ تُشْمِتْ بِيَ الأعْدَاء وَلاَ تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰)»

[و چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت، گفت: پس از من چه بد جانشینی برای من بودید. آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید؟ و الواح را افکند و (موی) سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید. (هارون) گفت: ای فرزند مادرم! این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده]

۱) طبرسی: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: رحمت خدا بر برادرم موسی علیه السلام باد؛ کسی که چیزی را می‌شنود، مانند کسی نیست که چیزی را می‌بیند. همانا خدا فتنه قومش را به او خبر داد و او دانست که آن چه را خدا به او خبر داده، صحت و حقیقت دارد ولی با این حال الواح را در دست داشت. او هنگامی که نزد قومش بازگشت و آنان را دید، به خشم آمد، و الواح را بر زمین انداخت.[۲]

۲) حمزة بن محمد علوی، از احمد بن محمد بن سعید، از فضل بن خباب جمحی، از محمد بن ابراهیم حمصی، از محمد بن احمد موسی طائی، از پدرش از ابن مسعود نقل کرده است که ـ در حدیثی ـ امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: داستان من شبیه داستان برادرم هارون است، آن جا که به برادرش گفت: «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُواْ يَقْتُلُونَنِي» پس اگر گفتی آنان او را ضعیف نشمردند و قصد کشتن او را نداشتند، در این صورت کفر ورزیده‌اید، و اگر بگویید او را ضعیف

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۲.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۶۴.

شمردند و قصد کشتن او را داشتند و از این رو اقدامی علیه آنان نکرد، پس وصی معذورتر است.[1]

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ (۱۵۲)﴾

[آری، کسانی که گوساله را (به پرستش) گرفتند، به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید و ما این گونه دروغ‌پردازان را کیفر می‌دهیم]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از سفیان بن عُیینة، از سُدّی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: بنده، ایمان خود را به خدا به مدت چهل روز خالص نمی‌گرداند ـ یا گفت: چه نیکو است اگر بنده‌ای، ذکر خدای عز و جل را برای چهل روز خالص گرداند ـ مگر این که خدای عز و جل او را زهد نسبت به دنیا دهد و درد دنیا و دوای آن را به او بیاموزد و حکمت را در دل او ریشه‌دار کند و زبانش را به آن جاری سازد. ـ سپس این آیه را تلاوت فرمودند: ـ «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ» پس صاحب بدعتی را نمی‌بینی، مگر این که ذلیل باشد و شخصی را که به خدای عز و جل و رسولش، و اهل بیت او که سلام و درود خدا بر آنان باد، افترا می‌بندد را نمی‌بینی، مگر این که خوار و ذلیل باشد.[2]

۲) عیاشی: از داود بن فرقد نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: حاجتی برای من پیش آمد و به خاطر آن به مسجد رفتم ـ و هر گاه حاجتی برای من پیش آید، چنین می‌کنم ـ هنگامی که در شبستان مشغول نماز خواندن بودم، ناگهان مردی بالای سرم ظاهر شد. گفتم:از کجایی؟ گفت: از اهل کوفه‌ام. گفت: گفتم: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از قبیله اسلم. گفتم: از چه فرقه‌ای؟ گفت: از زیدیه‌ام. گفت: گفتم: ای اسلمی! چه کسی را از آنان می‌شناسی؟ گفت:

۱ـ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۹، باب ۱۲۲، ح ۷.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۱۴، ح ۶.

بهترین و سرورترین و عاقل‌ترین و با فضیلت‌ترین آنان را هارون ابن سعد می‌دانم. گفتم: ای اسلمی، او پیشوای کسانی است که عجل (گوساله) را می‌پرستیدند. مگر این فرموده خدای عز و جل را نشنیده‌ای که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» زیدی واقعی محمد بن سالم است که فروشنده نی است.[1]

«وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاء مِنَّا إِنْ هِيَ إِلاَّ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَتَهْدِي مَن تَشَاء أَنتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (۱۵۵) وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاء وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (۱۵۶)».

[و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید و چون زلزله آنان را فرو گرفت، گفت: پروردگارا! اگر می‌خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌ساختی. آیا ما را به (سزای) آن چه کم‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌کنی؟ این جز آزمایش تو نیست. هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می‌کنی. تو سرور مایی. پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی. * و برای ما در این دنیا نیکی مقرر فرما و در آخرت (نیز) زیرا که ما به سوی تو بازگشته‌ایم. فرمود: عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند، مقرر می‌دارم]

۱) عیاشی: از حارث بن مغیره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به ایشان عرض کردم: عبدالله بن عجلان به هنگام بیماری‌ای که سبب مرگش شد می‌گفت که او نمی‌میرد، ولی درگذشت. فرمودند: خدا گناهانش را

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۸۲.

نیامرزد، کجا رفت؟ همانا موسی هفتاد مرد از قومش را برگزید و هنگامی که به عذاب رجفه (لرزش) مبتلا شدند، گفت: پروردگارا! به داد یارانم برس. خداوند گفت: همانا من به جای آنان قومی بهتر در اختیار تو قرار خواهم داد. موسی علیه السلام گفت: من آنان را شناخته‌ام و بوی آنان را یافته‌ام (یعنی به آنان عادت کرده‌ام و دلم برای آنان تنگ شده است) فرمود: خدا آنان را به صورت پیامبر برانگیخت.[1]

و مانند این حدیث از ابان بن عثمان، از حارث نیز روایت شده است؛ فقط او آورده است: هنگامی که صاعقه آنان را گرفت... و کلمه رجفه (لرزش)[2] را ذکر نکرده است. روایات مربوط به این فرموده خدای عز و جل: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» پیشتر آمده است.

۲) ابن بابویه، از محمد بن علی بن حاتم معروف به کرمانی، از ابو عباس احمد بن عیسی وشاء بغدادی، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی ــ در حدیثی طولانی ــ از (حضرت) قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف روایت کرده است که عرض کردم: سرورم، به من بگو از علتی که مردم را از انتخاب امام برای خودشان مانع می‌شود؟ فرمودند: امام مصلح یا مفسد؟ عرض کردم: مصلح. فرمودند: آیا جایز است مفسد را انتخاب کنند با وجود این که هیچ کس نمی‌تواند آن چه را از صلاح یا فساد در ذهن دیگران خطور می‌کند، بداند؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: پس علت واقعی را اکنون همراه برهان برای تو می‌آورم. ــ در روایتی دیگر: آن را برای تو با برهان تقویت کردم ــ تا عقل تو به این برهان اطمینان یابد. در باره پیامبرانی که خدای عز و جل برگزید و کتاب‌های آسمانی را بر آنان نازل کرد و آنان را به وسیله وحی و عصمت تایید کرد، و آنان مشاهیر امت‌های خود هستند و نسبت به اختیار صحیح، از آنان هدایت شده‌ترند، مانند موسی و عیسی علیهما السلام، برای من بگو، آیا با کمال رسیدن عقل و خرد و علمشان، جایز است هنگامی که بخواهند امامی را برگزینند، انسان منافق را برگزینند در حالی که گمان می‌برند که او مومن است؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: موسی کلیم الله با وجود خرد و علم کاملش و نازل شدن وحی بر او، از بزرگان قومش و فرماندهان ارتش خویش، هفتاد مرد را برای میقات (وعدگاه)

۱ــ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴، ح ۸۳.
۲ــ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴، ح ۸۴.

پروردگارش برگزید و آنان از جمله کسانی بودند که شکی در ایمان و اخلاقشان نداشت؛ اما او منافقان را برگزید. خدای عز و جل فرموده است: «وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِّمِيقَاتِنَا» تا این جا که «لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»[1] [تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد] «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ»[2] [صاعقه آنان را فرو گرفت] پس هنگامی که دیدیم کسی که خدا او را به پیامبری برگزیده است، به جای آن که اصلح را انتخاب کند، افسد را برگزیده است، دریافتیم که گزینش فقط از آن کسی است که درون سینه‌ها و سرشت‌ها و نهادها را می‌داند و نیز دریافتیم، حال که پیامبران برگزیده به هنگام گزینش اهل صلاح، اهل فساد را برمی‌گزینند، در گزینش مهاجرین و انصار، ملامتی بر آنان نیست.[3]

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: همانا موسی علیه السلام هنگامی که به بنی اسرائیل گفت: خدا با من سخن می گوید و مناجات می کند، سخن او را باور نکردند. پس به آنان گفت: از میان شما کسانی را برمی‌گزینم که با من بیایند تا سخن خدا را بشنوند. آنان هفتاد نفر از بهترینشان را برگزیدند و با موسی به وعده‌گاه رفتند. موسی علیه السلام نزدیک شد و با پروردگارش به مناجات پرداخت و خدای تبارک و تعالی با وی سخن گفت. سپس موسی علیه السلام به اصحابش گفت: بشنوید و نزد بنی اسرائیل به آن گواهی دهید. گفتند: «لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» [تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد]. از او بخواه تا برای ما ظاهر شود. پس خدای عز و جل صاعقه‌ای فرو فرستاد و آنان سوختند و این همان گفته اوست که می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»[4] [و چون گفتید: ای موسی! تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. و در حالی که می‌نگریستید، صاعقه شما را فرو گرفت * سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که شکرگزاری کنید]. این آیه در

۱ـ بقره/۵۵.
۲ـ نسا/۱۵۳.
۳ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۱، ح ۲۱.
۴ـ بقره/۵۵ـ۵۶.

سوره بقره است و بقیه آن در سوره اعراف است. پس نصف آیه در سوره بقره و نصف دیگرش این جا در سوره اعراف است.

هنگامی که موسی دید چگونه اصحابش به هلاکت رسیدند، غمگین شد و گفت: «رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا» زیرا که موسی علیه السلام گمان برد که آنان بر اثر گناهان بنی اسرائیل به هلاکت رسیدند. پس گفت: «إِنْ هِيَ إِلاَّ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ * وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَـذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَـا إِلَيْكَ» پس خدای تبارک و تعالی فرمود: «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَـاةَ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ».[1]

۴) عیاشی از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هنگامی که موسی علیه السلام با پروردگارش مناجات کرد، خدای تبارک و تعالی به وی وحی کرد که ای موسی! من قومت را مورد آزمایش قراردادم. گفت: ای پروردگارم! به چه چیزی؟ گفت: به وسیله سامری که از زیورآلاتشان گوساله ساخت.

گفت: پروردگارا! از زیورآلاتشان می‌توان آهو یا مجسمه یا گوساله ساخت، پس چگونه آنان را فریب داده است؟ گفت: برای آنان گوساله‌ای را ساخت و آن را به صدا وا داشت. گفت: پروردگارا! چه کسی آن را به صدا درآورد؟ فرمود: من. آن گاه موسی گفت: «إِنْ هِيَ إِلاَّ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ».[2]

۵) از محمد بن ابو حمزه، از کسانی که نامشان را ذکر کرده است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ»[3][و قوم موسی پس از (عزیمت) او از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت] فرمود: موسی گفت: پروردگارا! چه کسی گوساله را به صدا درآورد؟

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴، ح ۸۵.
۳ـ اعراف/۱۴۸.

خداوند فرمود: من آن را به صدا درآوردم. موسی گفت: «إِنْ هِيَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَتَهْدِي مَن تَشَاء».[1]

۶) از ابن مُسکان، از وَصّافی،[2] از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: از جمله مناجات خدا با موسی این بود که گفت: پروردگارا! سامری گوساله را ساخت، پس چه کسی آن را به صدا در آورد؟ خدا به وی وحی کرد: ای موسی! آن امتحان و آزمایش من است، پس در باره آن از من سئوال نکن.[3]

۷) از اسماعیل بن عبد العزیز، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: آن جا که موسی گفت: تو پدر حکما و خردمندان هستی.[4]

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷)»

[همانان که از این فرستاده پیامبر درس نخوانده که (نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند. (همان پیامبری که) آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از (دوش) آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است، پیروی کردند، آنان همان رستگارانند]

۱) محمد بن یعقوب: با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۷۹.

۲ـ او عبدالله بن ولید وصافی است. وی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است و ابن مسکان نیز از او روایت کرده است. «معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۸۷».

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۸۰.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۸۰.

يَجدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ» ـ تا این سخن خدای تبارک و تعالی ـ: «وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» فرمودند: نور در این جا امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام هستند.[1]

۲) و از همو، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حماد بن عثمان، از ابو عبیده حذاء نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره استطاعت و گفته مردم پرسیدم. پس این آیه را تلاوت کردند: «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ»[2] [در حالی که پیوسته در اختلافند * مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است] و فرمودند: ای ابو عبیده! مردم در گزینش قول درست در اختلافند و همه آنان به هلاکت خواهند رسید.

ـ می‌گوید:ـ گفتم: در باره این فرموده خداوند متعال: «إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ» چه می‌گویید؟ فرمودند: آنان شیعه ما هستند و آنان را برای رحمت خویش آفریده است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که: «وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» ـ می‌گوید:ـ برای اطاعت از امام و رحمتی که خداوند در باره آن می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»[3] [رحمتم همه چیز را فرا گرفته است] یعنی علم امام و علم او ـ که از علم او است ـ همه چیز احاطه کرده است. آنان شیعه ما هستند، سپس فرمود: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»[4] [و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند، مقرر می‌دارم] یعنی پرهیز از ولایت غیر امام و اطاعت از وی. سپس فرمود: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ» یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصی و قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را که در هنگام قیامش آنان را به معروف امر می‌کند و از منکر نهی می‌کند و منکر کسی است که فضل امام را انکار کرده باشد «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» یعنی دریافت علم از اهلش «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ» و منظور از خبائث، قول مخالفان است «وَيَضَعُ عَنْهُمْ

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۵۰، ح ۲.
۲ـ هود/۱۱۸ـ۱۱۹.
۳ـ اعراف/۱۵۶.
۴ـ اعراف/۱۵۶.

إِصْرَهُمْ» عبارت است از گناهانی که قبل از شناخت فضیلت امام مرتکب می‌شدند «وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» اغلال یعنی آن چه را که در باره انکار فضیلت امام می‌گفتند در حالی که به آنان امر نشده بود. هنگامی که فضیلت امام را شناختند، گناهانشان را بخشید. «اصر» همان گناه است و جمع آن آصار است.

سپس به آنان نسبت داده و فرموده است: «فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ» یعنی به امام ایمان آوردند «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» یعنی آنان که از پرستیدن بت‌ها و طاغوت اجتناب ورزیدند و منظور از جبت و طاغوت، فلان و فلان و فلان است و عبادت، عبارت از اطاعت مردم از آنان است. سپس فرمود: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ»[1] [به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید] سپس آنان را پاداش داده است. و فرمود: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ»[2] [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است] و امام آنان را به قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و ظهور او و کشتن دشمنان ایشان و به رهایی در آخرت و ورود بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل راستگوی او که سلام و درود خدا بر آنان باد، در کنار حوض بشارت می‌دهد.[3]

۳) علی بن ابراهیم در معنای این آیه می‌گوید: خدا فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فضیلت پیروان او را ذکر کرد و فرمود: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» یعنی باری که بر دوش بنی اسرائیل بود و آن عبارت بود از این که خدا غسل و وضو با آب را بر آنان واجب کرد و تیمم را برای آنان جایز ندانست و نماز را برای آنان تجویز نکرد، مگر در صومعه‌ها و کنیسه‌ها و محراب‌ها و هر گاه یکی از آنان مرتکب گناه می‌شد، زخمی عمیق به خود وارد می‌کرد و بدین وسیله، دیگران متوجه می‌شدند که او گناه کرده است و هر گاه ادرار به بدنشان می‌رسید، آن ناحیه را می‌بریدند و غنیمت برای آنان حلال نبود. پس رسول خدا این تحریم‌ها را از امتش برداشت. سپس فرمود: «فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ»

۱ـ زمر/۵۴.
۲ـ یونس/۶۴.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۸۳.

یعنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ» یعنی امیر مؤمنان علیه السلام «أُولَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» خداوند تبارک و تعالی پیمان رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد را از پیامبران گرفت که به امت‌هایشان خبر دهند و او را یاری کنند. آنان او را با سخن یاری دادند و امت‌هایشان را به این کار مکلف کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز خواهد گشت و آنان نیز برخواهند گشت و او را در دنیا یاری خواهند کرد.[1]

۴) عیاشی: از علی بن اسباط نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: چرا پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، امی نامگذاری شده است؟ فرمودند: به مکه منسوب شده است، و این با استناد به این فرموده خدای عز و جل: «لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا»[2] [تا آن که مکه و آن که پیرامون آن است را بیم دهی] است و ام القری مکه است. پس به این سبب به او امیّ گفتند.

۵) از ثُمالی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «يَجِدُونَهُ» فرمودند: یعنی یهود و نصاری صفت محمد و نامش را در کتاب‌هایشان می‌یابند «مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ».[3]

۶) از ابو بصیر نقل شده است که امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ» فرمودند: نور، همان علی علیه السلام است.[4]

۷) طبرسی: در معنای این آیه گفته است که همانا او به ام القری یعنی مکه منسوب است و این همان معنایی است که از امام باقر علیه السلام[5] روایت شده است و پیشتر، روایات پیرامون این موضوع در سوره انعام ذکر شده است.

۸) شیخ: با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از داود بن فرقد، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر گاه به یکی از بنی اسرائیل قطره‌ای از ادرار می‌رسید، گوشت خود را با قیچی می‌برید.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۳.
۲ـ شوری/۷.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴، ح ۸۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵، ح ۸۷.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵، ح ۸۸

خدا به اندازه فاصله میان آسمان و زمین بر شما آسان گرفته است و آب را برای شما پاک نموده است، پس ببینید چگونه خواهید بود؟[1]

۹) در نهج البیان: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: کدام یک از آفریدگان ایمانش عجیب‌تر و شگفت آورتر است؟ گفتند: فرشتگان. فرمودند: فرشتگان نزد پروردگارشان هستند، چرا ایمان نیاورند؟ گفتند: پیامبران. گفتند: به پیامبران وحی می‌شود، چرا ایمان نیاورند؟ گفتند: پس حتما ما هستیم. فرمودند: من در میان شما هستم، چرا ایمان نیاورید؟ همانا آنان قومی هستند که پس از شما خواهند بود. آنان نوشته‌ای را در کاغذ می‌بینند و به آن ایمان می‌آورند، و این معنای گفته خداست: «وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»[2]

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸)﴾

[بگو ای مردم! من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم. همان (خدایی) که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست. هیچ معبودی جز او نیست که زنده می‌کند و می‌میراند. پس به خدا و فرستاده او که پیامبر درس نخوانده‌ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد، بگروید و او را پیروی کنید. امید که هدایت شوید]

۱) ابن بابویه: از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از ابو حسن علی بن حسین برقی، از عبدالله بن جبله، از معاویة بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدرش، از جدش حسن بن علی بن ابو طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آمدند و گفتند: ای محمد! آیا تو ادعا می‌کنی که پیامبر خدایی و به تو وحی می‌شود، چنان که به موسی ابن عمران وحی می‌شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مدتی ساکت شدند و سپس فرمودند: بلی، من سرور فرزندان آدم هستم بی آن که افتخاری باشد و من خاتم پیامبران و امام

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۷۳.

۲ـ تهذیب، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۱۰۶۴.

متقیان و رسول پروردگار جهانیانم. گفتند: به سوی چه کسی؟ به سوی عرب یا عجم، یا به سوی ما؟ خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا».[1]

﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹)﴾

[و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند]

۱) عیاشی: از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» فرمودند: قوم موسی، اهل اسلامند.[2]

۲) از مُفضَّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر گاه قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، بیست و هفت مرد از پشت کوفه خارج خواهد کرد؛ پانزده نفر از قوم موسی که به حق داوری می‌کنند و از آن منحرف نمی‌شوند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مالک اشتر.[3]

۳) از ابو صهبا بکری روایت شده است که گفت: شنیدم علی بن ابی‌طالب علیه السلام راس الجالوت و اسقف نصاری را فرا خواند و فرمود: از شما سئوالی دارم و من به آن از شما داناترم، پس آن را کتمان مکنید. ای راس الجالوت! قسم به کسی که تورات را بر موسی نازل کرد و آنان را با گز انگبین و بلدرچین طعام داد و در میان دریا راهی خشک برایشان گشود و از سنگ طور دوازده چشمه برایشان جوشاند و برای هر قبیله از بنی اسرائیل چشمه‌ای بود، مرا آگاه کن که بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفت: یک فرقه. فرمود: قسم به خدا که جز او خدایی نیست، دروغ گفتی. بلکه به هفتاد و یک فرقه

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۷۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵، ح ۸۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵، ح ۹۰.

تقسیم شدند و همگی به جز یک فرقه در آتشند؛ خدای عز و جل می‌فرماید: «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» پس این امت هستند که نجات می‌یابند.[1]

۴) طبرسی: آنان قومی از پشت سرزمین چین هستند و میان آنان و چین دره‌ای جاری از شن است و آنان (شریعت موسی) را تغییر نداده و دگرگون نکرده‌اند. طبرسی می‌گوید: و این حدیثی است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[2]

«وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰)»

[و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم و به موسی وقتی قومش از او آب خواستند، وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته سنگ بزن. پس از آن دوازده چشمه جوشید. هر گروهی آبشخور خود را بشناخت و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم و گز انگبین و بلدرچین بر ایشان فرو فرستادیم. از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم بخورید. و بر ما ستم نکردند لیکن بر خودشان ستم می‌کردند]

۱) علی بن ابراهیم، در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا» فرمود: یعنی آنان را از یکدیگر جدا کردیم.[3]

۲) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از ابو سعید خراسانی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: امام باقر علیه السلام فرمودند: هر گاه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در مکه قیام کند و بخواهد که به سوی کوفه برود، منادی او

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵، ص ۹۱.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۷۶.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۵.

این ندا را سر خواهد داد: هان! کسی از شما خوراک و نوشیدنی با خود به همراه نبرد. او سنگ موسی بن عمران علیه السلام را که به اندازه بار شتر است، حمل می‌کند. در منزلی فرود نمی آید، مگر این که چشمه‌ای از آن جاری گردد و هر که گرسنه باشد سیر خواهد شد و هر که تشنه است، سیراب خواهد شد. آن توشه با آنان خواهد بود تا این که در نجف، در پشت کوفه فرود بیایند.[1]

۳) و از همو: از احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمودند: الواح موسی علیه السلام نزد ما است و عصای موسی نزد ما است و ما وارثان پیامبران هستیم.[2]

و این آیه و آیه‌های پس از آن در سوره بقره آمده است.

«وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۶۴) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۱۶۶)»

[و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان جویا شو. آن گاه که به (حکم) روز شنبه تجاوز می‌کردند. آن گاه که روز شنبه آنان ماهی‌هایشان روی آب می‌آمدند و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی‌آمدند. این گونه ما آنان را به سبب آن که نافرمانی می‌کردند، می‌آزمودیم * و آن گاه که گروهی از ایشان گفتند: برای چه قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است یا آنان را به عذابی

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۲.

سخت عذاب خواهد کرد، پند می‌دهید؟ گفتند: تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگاری کنند * پس هنگامی که آن چه را بدان تذکر داده شده بودند از یاد بردند، کسانی را که از (کار) بد باز می‌داشتند، نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند به سزای آنکه نافرمانی می‌کردند به عذابی شدید گرفتار کردیم * و چون از آن چه از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند، به آنان گفتیم: بوزینگانی رانده شده باشید]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: (قریه ای که در این آیه آمده است) قریه‌ای است که از آن بنی اسرائیل بود. این قریه در نزدیکی دریا قرار داشت و آب هم در حالت مد و هم در حالت جزر در آن جاری بود. آب وارد رودخانه‌ها می‌شد و ماهی از دریا خارج می‌شد(و به رودخانه می‌آمد) تا این که آب به انتهای کشت و زرع ایشان می‌رسید و خدا شکار ماهی را در روز شنبه بر آنان حرام کرده بود و آنان تورهایشان را در شب یکشنبه در رودخانه‌ها می‌انداختند تا با آنها ماهی بگیرند و ماهی در روز شنبه بیرون می‌آمد و در روز یکشنبه بیرون نمی‌آمد. این همان فرموده خداست که فرمود: «إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَيَوْمَ لاَ يَسْبِتُونَ لاَ تَأْتِيهِمْ» پس دانشمندان آنها، آنان را از این کار نهی می‌کردند، اما مردم به نصحت آنان عمل نمی‌کردند. پس به بوزینه و خوک مسخ (تبدیل) شدند و علت این که شکار (ماهی) در روز شنبه برآنان تحریم شده بود، این بود که روز جمعه عید همه مسلمانان و دیگران بود. یهودیان با آنان مخالفت کردند و گفتند: عید ما روز شنبه است. پس خدا شکار در روز شنبه را بر آنان حرام کرد و به بوزینه و خوک تبدیل شدند.[1]

۲) و علی بن ابراهیم می‌گوید: از پدرم، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام این را یافته‌ایم که قومی از اهل أیلَه، از قوم ثمود بودند و آن شهری است که در ساحل دریای سرخ در نزدیکی شام قرار دارد. ماهی‌ها در روز شنبه بیرون می‌آمدند تا خداوند، اطاعت آنان را در آن امر مورد آزمایش قرار دهد. ماهی‌ها در روز شنبه در میان آنان و در برابر درهایشان، در رودخانه‌ها و جویبارهایشان برای آنان ظاهر می‌شدند و آنان ماهی‌ها را می‌گرفتند و می‌خوردند.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۵.

سپس برای مدت طولانی که خدا می‌دانست، این کار را تکرار می‌کردند و احبار (علما) آنها را از این کار باز نمی‌داشتند و آنان را از گرفتن آن ماهی‌ها منع نمی‌کردند.

سپس شیطان به گروهی از آنان چنین القا کرد: در حقیقت، شما از خوردن ماهی در روز شنبه نهی شدید نه از گرفتن آنها. پس آنان ماهی‌ها را در روز شنبه می‌گرفتند و در روزهای دیگر می‌خوردند. گروهی از آنان گفتند: شنبه آنها را می‌گیریم و از فرمان خدا سرپیچی کردند و گروهی دیگر از آنان که هدایت شده بودند،گفتند: ما شما را از عقوبت و کیفر خدا نهی می‌کنیم که مبادا خلاف فرمانش را مرتکب شوید. گروهی دیگر کناره گرفتند و سکوت اختیار کردند و آنان را نصیحت نکردند و به گروهی که آنان را نصیحت می‌کردند، گفتند: چرا قومی را پند می‌دهید که خدا آنان را به هلاکت خواهد رساند یا به عذابی شدید دچار خواهد کرد؟ گروه نصیحت کننده گفتند: «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».

خدای عز و جل فرمود: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» یعنی هنگامی که آن چه را به آن نصیحت شدند، رها کردند، گناه و معصیت را ادامه دادند. پس گروهی که آنان را نصیحت کردند، گفتند: به خدا قسم، ما در این شهری که در آن خدا را معصیت می‌کنید، همراه شما نخواهیم بود؛ از ترس این که مبادا عذاب بر شما نازل شود و ما را همراه شما فرا گیرد.

گفت: سپس آنان از ترس نازل شدن عذاب بر آنان، از شهر خارج شدند. آنان نزدیک شهر فرود آمدند و زیر آسمان، شب را به صبح رساندند. هنگامی که اولیای خدا که از فرمان خدا اطاعت کرده بودند، وارد صبح شدند، حرکت کردند تا ببینند چه بر سر اهل معصیت آمده است. به طرف دروازه شهر به راه افتادند، دروازه شهر قفل شده بود. آن را کوبیدند، اما کسی به آنان جواب نداد و صدایی از کسی به گوش نمی‌رسید. نردبانی بر حصار شهر گذاشتند و مردی از آنان را به بالای آن فرستادند. او به شهر نگاه کرد و ناگهان چشمش به بوزینه‌هایی در حال زوزه کشیدن افتاد. آن مرد به همراهانش گفت: ای قوم! به خدا من چیز عجیبی را می‌بینم! گفتند: چه می‌بینی؟ گفت: می‌بینم که قوم ما به بوزینه‌هایی مبدل شده‌اند که در حال زوزه کشیدن هستند و دم دارند، پس در را شکستند. آن گروه (بوزینگان)

نسبت خویش را با آن انسان‌ها را تشخیص دادند، اما انسان‌ها نسبت خود را با بوزینه‌ها تشخیص نمی‌دادند. آن قوم به بوزینه‌ها گفتند: مگر ما شما را نهی نکردیم؟

سپس علی علیه السلام فرمودند: قسم به آن که دانه را شکافت و روح را آفرید؛ من انساب آن گروه را از این امت می‌شناسم و آنان نمی‌توانند این را انکار کرده و یا تغییر دهند، بلکه آن چه را به آن امر شدند، رها کردند و پس از آن، آنان با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و خدای عز و جل فرمود: «فَبُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»[1] پس خدا فرمود: «أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ».[2]

۳) امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: علی بن حسین علیه السلام فرمود: آنان قومی بودند که در ساحل دریا زندگی می‌کردند و خدا و پیامبرانش آنان را از ماهیگیری در روز شنبه نهی کرده بودند. آنان حیله کردند که آن چه را خدا حرام کرده است برای خودشان حلال کنند. آنان شکاف‌هایی را ایجاد کردند و راه‌هایی را احداث کردند که ماهی‌ها از این راه‌ها به حوض‌هایی که کنده بودند وارد شوند و نتوانند از آن حوض‌ها بیرون بیایند تا به رودخانه برگردند.

ماهی‌ها در روز شنبه در امان خدا در حرکت بودند و وارد آن شکاف‌ها شدند تا به حوض‌ها و جویبارها رسیدند. هنگامی که شامگاه آن روز فرا رسید، خواستند به آب‌های عمیق برگردند تا از ماهیگیرها در امان باشند، اما به علت مسدود شدن راه، نتوانستند. پس آنها را در روز یکشنبه می‌گرفتند و می‌گفتند: ما در روز شنبه ماهی نگرفتیم، بلکه در روز یکشنبه ماهی گرفتیم و این دشمنان خدا دروغ گفتند، بلکه آنها را از حوض‌هایی که در روز شنبه احداث کرده بودند، می‌گرفتند تا این که درآمد و ثروتشان از این کار زیاد شد و از نعمت زنان و غیره برخوردار بودند و تعداد مردم آن شهر به هشتاد هزار نفر و اندی می‌رسید و هفتاد هزار نفر از آنان این کار را می‌کردند. سایرین با آنان مخالفت می‌کردند. همچنان که خدا این داستان را چنین بازگو کرده است: «وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ». گروهی به پند دادن و نهی از آن کار پرداختند و آنان را از عذاب خدا بیم دادند و از انتقام عذاب شدید خدا برحذر داشتند. ایشان به وعظ و پندشان چنین جواب دادند: «لِمَ

۱ـ مومنون/۴۱.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۶.

تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ» به گناه‌هایشان به وسیله عذاب اصطلام (از بین بردن و ریشه کن کردن) «أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا». نهی کنندگان جواب دادند، «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ» ما به امر به معروف و نهی از منکر مکلف شدیم. ما از منکر نهی می‌کنیم تا خدا مخالفت ما با آنان و کراهت و تنفر ما را از اعمالشان بداند. گفتند: «وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» ما آنان را پند می‌دهیم، شاید پند و نصیحت در آنان مؤثر واقع شود و از این معصیت خودداری کنند و از عقوبت و مجازات آن برحذر باشند. خدای عز و جل می‌فرماید: «فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ» یعنی منحرف شدند و اعراض کردند و از پذیرفتن نهی و نصیحت روی گردان شدند «قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ» یعنی از خیر دور انداخته و برکنار شدند. ـ فرمودند:ـ هنگامی که آن ده هزار نفر و اندی دیدند که آن هفتاد هزار نفر نصیحت آنان را نمی‌پذیرند و به بیم دادن آنان اعتنا نمی‌کنند، از آنان کناره‌گیری کردند و به دهکده‌ای دیگر در نزدیکی دهکده‌شان رفتند و گفتند: ما کراهت داریم از این که عذاب خدا در حالی بر آنان نازل شود که ما در میان آنان باشیم.

یک شب بر آنان گذشت و خدای عز و جل همه آنان را به بوزینه تبدیل کرد و دروازه شهر همچنان بسته بود و کسی از آن خارج و یا وارد نمی شد. این خبر به اهل دهکده‌های دیگر رسید، پس به طرف آنان راه افتادند و از دیوارهای شهر بالا رفتند و به آنان نگاه کردند و دیدند که همه آنان از مرد و زن به بوزینه تبدیل شده‌اند و سخت در حال تکاپو هستند و در یکدیگر می‌لولیدند. این بینندگان، آشنایان و بستگان و دوستانشان را می‌شناختند و به برخی از آنان چنین می‌گفتند: ای مرد! تو فلانی هستی؟ ای زن! تو فلانی هستی؟ پس اشکی از چشم ایشان سرازیر می‌شد و با سر جواب می‌دادند که: بلی. آنان همچنان به مدت سه روز در آن حالت بودند. سپس خدای عز و جل باران و باد را بر آنان فرستاد و آنان را به طرف دریا راند و پس از سه روز، هیچ انسان مسخ شده‌ای باقی نماند و در حقیقت، آن چه را از این حیوانات که شکل و هیئت آنها را دارد، اشباحی بیش نیستند و نه عین آن مسخ شده‌ها و نه از نسل آنان. امام سجاد علیه السلام فرمودند: همانا خدای عز و جل آنان را به خاطر ماهیگیری مسخ کرده است. پس حال کسی که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشت و حرمتشان را زیر پا گذاشت، چگونه خواهد

بود!؟ همانا خدای عز و جل گر چه آنان را در دنیا مسخ نکرده است، اما عذابی که در آخرت برای آنان آماده شده، چندین برابر آن مسخ خواهد بود.[1]

۴) ابن بابویه می‌گوید: از پدرم که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از عبدالله بن مغیره، از طلحه شامی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» فرمودند: آنان سه گروه بودند: گروهی که به آنان امر شد و آنان امر الهی را پذیرفتند، پس رهایی یافتند و گروهی که به آنان فرمان رسید، اما نپذیرفتند و به مورچه مسخ (تبدیل) شدند و گروهی که فرمان الهی را نپذیرفتند و به دیگران هم فرمان ندادند، پس به هلاکت رسیدند.[2]

۵) محمد بن یعقوب: با سند خود از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از عبدالله بن مغیره، از طلحة بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ» فرمودند: آنان سه گروه بودند: گروهی که به آنان امر شد و آنان امر الهی را پذیرفتند، پس رهایی یافتند و گروهی که به آنان فرمان رسید، اما نپذیرفتند و به مورچه مسخ (تبدیل) شدند و گروهی که فرمان الهی را نپذیرفتند و به دیگران هم فرمان ندادند، پس به هلاکت رسیدند.[3]

۶) طبرسی: دو فرقه به هلاکت رسیدند و فرقه نهی کننده نجات یافت. این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شد.[4]

۷) عیاشی: از اَصبغ بن نُباته، از علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که فرمودند: شهری در ساحل دریا بود. آنان به پیامبرشان گفتند: اگر تو راستگو باشی، خدا ما را به ماهی جرّیث مبدل کند. ناگهان آن شهر، شب هنگام وسط دریا غرق شد و هر کدام از آنان به ماهی جرّیث تبدیل شد، به طوری که سوار در دهان آن ماهی وارد می‌شد.[5]

۱ـ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۶۸، ح ۱۳۶ـ۱۳۷.
۲ـ خصال، ص ۱۰۰، ح ۵۴.
۳ـ کافی، ج ۸، ص ۱۵۸، ح ۱۵۱.
۴ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۸۳.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۹۲.

۸) از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: در کتاب امیر مؤمنان علیه السلام این نوشته را یافتیم که قومی از اهل اَیله از قوم ثمود بودند و ماهی‌های زیادی در روز شنبه در دریا ظاهر می‌شدند تا بدین وسیله خدای تبارک و تعالی طاعتشان را مورد آزمایش قرار دهد. ماهی‌ها در روز شنبه، در میان آنان و در برابر درهایشان در رودخانه‌ها و جویبارهایشان پدیدار می‌شدند و آنان شروع به گرفتن و خوردن آنها می‌کردند و تا مدت زیادی در این حالت بودند و بزرگان و علما، آنان را از صید ماهی نهی نمی‌کردند. سپس شیطان به گروهی از آنان این گونه وسوسه کرد که در حقیقت شما در روز شنبه از خوردن ماهی نهی شده‌اید، نه از صید آن. آنها در روز شنبه ماهی‌ها را صید می‌کردند و در سایر روزها آنها را می‌خوردند. گروهی از آنان گفتند: هم اکنون آنها را صید هم می کنیم. گروهی از آنان به سمت راست متمایل شدند و گفتند: از خدا بترسید، همانا شما را از عقوبت و مجازات خدا نهی کردیم تا مبادا برخلاف دستورش عمل کنید. گروهی از آنان نیز به سمت چپ گرایش پیدا کردند و سکوت اختیار کرده و آنان را نصیحت نکردند. و گروهی که آنان را نصیحت نکرده بودند، گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا».

و گروهی که آنان را پند دادند گفتند: «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» خدا فرمود: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ» یعنی هنگامی که آن چه را به آن نصیحت شدند، رها کردند و به معصیت ادامه دادند. گروهی که آنان را نصیحت کردند، گفتند: به خدا قسم، در شهری که در آن از فرمان الهی سرپیچی کردید با شما همراه نمی‌شویم و شب را به صبح نمی‌رسانیم، از ترس این که مبادا عذاب بر شما نازل شود. آنان در نزدیکی شهر فرود آمدند و زیر آسمان شهر، شب را به صبح رساندند. هنگامی که صبح برای اولیای خدا که از امر خدا اطاعت کردند، فرا رسید، بیرون آمدند تا ببینند سرنوشت اهل معصیت چه شده است. به سمت دروازه شهر رفتند، اما بسته بود. دروازه را کوبیدند، اما کسی جواب نداد و صدایی را از کسی نشنیدند. نردبانی بر حصار شهر قرار دادند و یکی از آنان را به بالا رفتن وادار کردند. آن شخص از بالا به شهر نگاه کرد و ناگهان چشمش به تعدادی بوزینه که در حال زوزه کشیدن بودند، افتاد و به اصحابش گفت: ای قوم! به خدا من صحنه عجیبی را می‌بینم! گفتند: چه می‌بینی؟ گفت: من این قوم را به صورت بوزینه‌هایی در حال زوزه

کشیدن می‌بینم که دارای دم هستند. ـ فرمود: ـ در را شکستند و وارد شهر شدند. آن بوزینه‌ها خویشاوندان خود را از میان آن انسان‌ها شناختند، اما انسان‌ها خویشاوندان خویش را از میان بوزینه‌ها نشناختند. آن قوم به بوزینه‌ها گفتند: مگر ما شما را نهی نکردیم؟!

ـ فرمود: ـ امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: قسم به آن که دانه را شکافت و روح را آفرید، من نسب‌هایشان را در این امت می‌شناسم و نمی‌توانند انکار کنند و آن را تغییر دهند، بلکه آن چه را به آن امر شدند رها کردند و میانشان اختلاف افتاد. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»[1] و نیز فرمود: «أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ».[2]

۹) و از همو، از علی بن عُقبه، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: یهودیان به خودداری از ماهیگیری در روز جمعه امر شدند، اما آنان در روز شنبه خودداری کردند.[3]

۱۰) از اَصبغ روایت شده است که علی علیه السلام فرمودند: دو امت از بنی اسرائیل مسخ شدند: امتی که کارشان در دریا بود، به ماهی تبدیل شدند و امتی که در خشکی کار می‌کردند، به مارمولک مسخ شدند.[4]

۱۱) از هارون بن عبدالعزیز حدیثی روایت شده است که آن را به یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام اسناد داده و گفته است: قومی نزد امیرالمؤمنین در کوفه آمدند و به وی عرض کردند: ای امیر مؤمنان! آیا ماهی (مسخ شده) در بازارهای ما به فروش می‌رسد؟ امیر مؤمنان لبخند زدند و فرمودند: برخیزید تا چیز عجیبی را به شما نشان دهم و در مورد وصی خود چیزی را نگویید مگر این که خیر باشد. آنان با او برخاستند و به ساحل دریا رفتند. حضرت در دریا آب دهان انداخته و چند کلمه گفتند. ناگهان یک ماهی بیرون آمد که سرش بالا و دهانش باز بود. امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: تو که هستی؟ وای برتو و بر قومت؟ گفت: ما از اهالی قریه‌ای هستیم که در ساحل دریا بودیم. چرا که خدای

۱ـ مومنون/۴۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۹۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۹۴.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۹۵.

تبارک و تعالی در کتابش می‌فرماید: «إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً» ...تا آخر آیه؛ خداوند، ولایت شما را بر ما عرضه کرد، اما ما از آن پیروی نکردیم و خدا ما را مسخ کرد و اکنون برخی از ما در خشکی و برخی در دریا پراکنده‌ایم. آنهایی که در دریا هستند به صورت ماهی و آنهایی که در خشکی زندگی می‌کنند به صورت بوزینه هستند. ـ گفت:ـ سپس امیر مؤمنان علیه السلام به ما رو کرده و فرمودند: آیا سخن آن ماهی را شنیدید؟ گفتیم به خدا قسم بلی. فرمودند: قسم به آن که محمد که سلام و درود خدا بر او باد، را به پیامبری برانگیخته است، این ماهی مانند زنانتان حیض می‌شود.[1]

۱۲) از طلحه بن زید، از امام صادق، از پدرش علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ»، فرمودند: قوم بنی اسرائیل به سه فرقه تقسیم شدند: فرقه‌ای که آن گناه را انجام نداد و کناره‌گیری کرد و فرقه‌ای که باقی ماندند و مرتکب گناه نشدند و فرقه‌ای که مرتکب گناه شدند. فقط فرقه‌ای که آن گناه را انجام نداد، از عذاب رهایی یافت.

امام صادق علیه السلام فرمود: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: سرنوشت آنان که باقی ماندند و مرتکب گناه نشدند چه بود؟ امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسید که آنان به مورچه تبدیل شدند.[2]

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۶۷) وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۶۸) فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُواْ الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الأدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَدَرَسُواْ مَا فِيهِ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۹۶.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۹۷.

وَالدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (۱۶۹) وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ إِنَّا لاَ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۱۷۰)»

[و (یاد کن) هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت که تا روز قیامت بر آنان (= یهودیان) کسانی را خواهد گماشت که بدیشان عذاب سخت بچشانند. آری پروردگار تو زود کیفر است و همو آمرزنده بسیار مهربان است * و آنان را در زمین به صورت گروه‌هایی پراکنده ساختیم. برخی از آنان درستکارند و برخی از آنان جز این‌اند و آنها را به خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم. باشد که ایشان بازگردند * آن گاه بعد از آنان جانشینانی وارث کتاب (آسمانی) شدند که متاع این دنیای پست را می‌گیرند و می‌گویند: بخشیده خواهیم شد و اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد، (باز) آن را می‌ستانند. آیا از آنان پیمان کتاب (آسمانی) گرفته نشده که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند؟ با این که آن چه را که در آن (کتاب) است آموخته‌اند و سرای آخرت برای کسانی که پروا پیشه می‌کنند بهتر است. آیا باز تعقل نمی‌کنید؟ * و کسانی که به کتاب (آسمانی) چنگ درمی‌زنند و نماز برپا داشته‌اند، (بدانند که) ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ» یعنی با علم پروردگارت «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ» در باره یهودیان نازل شد و هیچ گاه حکومت نخواهند کرد.[1]

۲) طبرسی: و بر آنان شدیدترین عذاب را به وسیله قتل و گرفتن جزیه (خراج) از آنان نازل خواهد کرد و این همان معنایی است که از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[2]

۳) و علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الأَرْضِ» یعنی آنان را جدا کردیم «مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ» یعنی آنان را آزمایش کردیم «بِالْحَسَنَاتِ» یعنی فراخی زندگی و امنیت «وَالسَّيِّئَاتِ» فقر و بیچارگی و سختی «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» یعنی تا برگردند. و نیز می-

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۷.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۸۵.

گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُواْ الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَـذَا الأدْنَى» یعنی آن چه از دنیا برای آنان اتفاق می‌افتد. «وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَدَرَسُواْ مَا فِيهِ» یعنی آن را تباه کردند. سپس خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَالدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ * وَالَّذِينَ يُمَسَّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ إِنَّا لاَ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ».[1]

۴) و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَالَّذِينَ يُمَسَّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ»... تا آخر آیه، فرمود: این آیه در باره آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، و شیعه آنان نازل شد.[2]

۵) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از یونس بن عبد الرحمان، از ابو یعقوب اسحاق بن عبدالله، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: همانا خدا بندگان خویش را به دو آیه از کتابش مختص کرده است تا چیزی را نگویند تا این که آن را بدانند و آن چه را نمی‌دانند، رد نکنند. خدای عز و جل فرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ» و فرمود: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».[3-4]

۶) عیاشی: از اسحاق بن عبدالعزیز، از ابو الحسن امام علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: همانا خدا بندگان خویش را به دو آیه از کتابش اختصاص داده است و آن این است که آن چه را می‌دانند تکذیب نکنند یا چیزی نگویند که نمی‌دانند و این آیه را خواندند: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» وفرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ».[5]

۷) از اسحاق، امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خدا خلق را به دو آیه از کتابش اختصاص داده است: این که چیزی را به خدا نسبت ندهند، مگر از روی علم و چیزی را رد نکنند، مگر از روی علم. خدای عز و جل

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۷.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۷.
۳ـ یونس/۳۹.
۴ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۸.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۹، ح ۹۸.

می‌فرماید: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ» و فرمود: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».[1]

«وَإِذ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّواْ أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱)»

[و (یاد کن) هنگامی را که کوه (طور) را بر فرازشان سایبان‌آسا برافراشتیم و چنان پنداشتند که (کوه) بر سرشان فرو خواهد افتاد (و گفتیم:) آن چه را که به شما داده‌ایم به جد و جهد بگیرید و آن چه را در آن است به یاد داشته باشید. شاید که پرهیزگار شوید]

۱) طبرسی در احتجاج از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: مولای ما امام باقر علیه السلام در حرم نشسته بود در حالی که گروهی از پیروانش دور او بودند. در همین زمان، ناگهان طاوس یمانی با گروهی از یارانش آمد و به امام باقر علیه السلام گفت: آیا به من اجازه می‌دهی از تو سئوال کنم؟ فرمودند: به تو اجازه دادیم پس بپرس. او چند سئوال مطرح کرد و آن حضرت به او جواب دادند. از جمله سئوالات او این بود که گفت: به من بگو کدام پرنده بود که یک بار به پرواز درآمد و قبل یا بعد از آن به پرواز در نیامده بود و خدا آن را در قرآن ذکر کرده است؟ فرمودند: طور سینا، خدای عز و جل آن را برای بنی اسرائیل پرواز داد و آنان را زیر بال و در سایه خود گرفت و در آن انواع عذاب بود تا این که تورات را پذیرفتند و این همان گفته خدای عز و جل است: «وَإِذ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّواْ أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ».[2]

۲) علی بن ابراهیم در معنای این آیه نقل کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که خدا تورات را بر بنی اسرائیل نازل کرد، آن را نپذیرفتند. پس خدا کوه طور سینا را بالای سرشان برد. موسی علیه السلام به آنان

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۹، ح ۹۹.

۲ـ احتجاج، ص ۳۲۸.

گفت: اگر آن را نپذیرید، کوه بر شما می‌افتد. پس آن را پذیرفتند و سرهایشان را پایین آوردند.[1]

۳) عیاشی: از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به وی عرض کردم: آیا نمازگزار می‌تواند در نماز، دستش را بر بازویش بگذارد؟ فرمود: اشکالی نیست؛ همانا بنی اسرائیل هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید نماز را مانند مردگان به جا می‌آوردند. خداوند این آیه را بر پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نازل کرد: آن چه را به تو دادم، محکم انجام ده و هر گاه وقت نماز فرا رسد، آن را با تحمل و قوت ادا کن. سپس آن را در طلب روزی ذکر کرده است: هر گاه به دنبال روزی رفتی، آن را قوی و محکم طلب کن.[2]

۴) و در روایت اسحاق بن عمار آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ»، پرسیدم که آیا منظور قوت بدن‌ها یا قوت دل‌ها است؟ فرمودند: هر دو.[3]

از محمد ابن ابو حمزه، از برخی اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» فرمودند: «سجود» و قرار دادن دست‌ها بر زانوها در نماز در حال رکوع.[4]

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱۷۲)».

[و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این (امر) غافل بودیم]

۱) محمد بن یعقوب از عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۷.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۹، ح ۱۰۰.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۰، ح ۱۰۱.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۰، ح ۱۰۲.

برخی از قریش به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گفتند: به چه چیزی از سایر پیامبران سبقت گرفتی که به عنوان آخر و خاتم آنان مبعوث شدی؟

فرمودند: من اولین کسی بودم که به خدا ایمان آورد و هنگامی که خدا از پیامبران عهد و پیمان گرفت و آنان را بر خود گواه گرفت، من اولین اجابت کننده بودم. آن گاه که فرمود: مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله. من اولین پیامبری بودم که گفت: بله. پس من در اقرار به خدا از آنان پیشی گرفتم.[1]

و مانند این حدیث در جایی دیگر، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[2]

۲) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابن اُذینه، از زراره نقل کرده است که مردی از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى»... تا آخر آیه سئوال کرد. پس در حالی که پدرش می‌شنید گفت: پدرم این حدیث را به من گفت که خدای عز و جل مشتی از خاکی که آدم علیه السلام از آن آفریده شد را برداشت. سپس آب شیرین و زلال را بر آن ریخت و به مدت چهل بامداد آن را رها کرد. بعد آب شور و بد مزه را برآن ریخت و آن را به مدت چهل بامداد رها کرد. هنگامی که گِل رسیده شد، آن را گرفت و به شدت آن را مالید؛ پس مانند ذره (مورچه) از چپ و راست بیرون آمدند و به همه آنان دستور داد که در آتش بیفتند. اصحاب یمین وارد شدند و برای آنان به خنکی و امنیت تبدیل شد و اصحاب شمال از ورود به آن خودداری کردند.[3]

۳) و از همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: از آن حضرت در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ»[4] [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک‌گیرندگان (برای) او] پرسیدم. فرمودند: فطرت

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۶.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۸، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۵، ح ۲.
۴ـ حج/۳۱.

حنیفیت، یعنی همان سرشتی که خدا مردم را طبق آن آفریده است و خلق خدا تغییرپذیر نیست. و فرمود: آنان را بر شناخت خویش آفرید.

زراره می‌گوید: از او در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَى»... تا آخرآیه، پرسیدم. فرمودند: خدا نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. آنان مانند ذره بیرون آمدند. سپس آنان را به خود آشنا ساخت و خود را به آنان شناساند وگرنه کسی خدا را نمی‌شناخت. و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر آدمیزادی بر اساس فطرت متولد می‌شود؛ یعنی بر اساس شناخت به این که خدای عز و جل آفریدگار او است و این آیه بر همین موضوع دلالت دارد: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»[1]ـ[2] [و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ مسلما خواهند گفت خدا].

۴) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسماعیل، از محمد بن اسماعیل، از سعدان بن مسلم، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سئوال شد: چگونه از فرزندان آدم سبقت گرفتی؟ فرمودند: همانا من اولین کسی هستم که به پروردگار اقرار کرد. خدا عهد و پیمان را از پیامبران گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که: مگر من خدای شما نیستم؟ گفتند: بله. من اولین کسی بودم که جواب مثبت داد.[3]

۵) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از عده‌ای از اصحابش، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه جواب دادند در حالی که ذره بودند؟ فرمودند: در آنان چیزی را نهاده است که اگر از آنان سئوال کنند، می‌توانند جواب دهند؛ یعنی در روز میثاق.[4]

۱ـ لقمان/۲۵، زمر/۳۸.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۴.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۹، ح ۳.
۴ـ کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱.

۶) و از همو: از علی بن براهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از وی در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»[1] [با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است] سئوال کردم که آن فطرت چیست؟ فرمودند: آن، اسلام است. خدا آنان را هنگامی که از آنها عهد و پیمان گرفت و بر اساس توحید آفرید، پرسید: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و در میان آنان هم مؤمن و هم کافر بود.[2]

۷) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از داود عجلی، از زراره، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی هنگامی که آفریدگان را آفرید، آبی زلال و آبی شور و بد مزه نیز آفرید. سپس این دو آب با هم آمیخته شدند. خداوند مقداری گل از سطح زمین برداشت و آن را محکم مالید. سپس به اصحاب یمین در حالی که آنان مانند ذره (مورچه‌ها) حرکت می‌کردند، گفت: در صلح و آرامش به بهشت بروید. به اصحاب شمال نیز گفت: به آتش بروید و برایم مهم نیست. و سپس فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ و آیا این محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده من و این علی علیه السلام امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد و از اولوا العزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده من و علی امیر مؤمنان علیه السلام و اوصیای پس از او، اولیای امر و حافظان علم من هستند و به وسیله مهدی علیه السلام دینم را تقویت می‌کنم و زمینم را پاک می‌گردانم و حکومتم را آشکار می‌کنم و به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و از روی اختیار و اجبار عبادت می‌شوم. گفتند: پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم و آدم آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزیمت برای این پنج نفر در مهدی علیه السلام رسوخ یافت. اما آدم عزم و همتی در اقرار به آن نداشت و این همان سخن خدای عز و جل است: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»[3] [و به یقین پیش

۱ـ روم/ ۳۰.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۲.
۳ـ طه/ ۱۱۵.

از این با آدم پیمان بستیم (ولی آن را) فراموش کرد و برای او عزمی (استوار) نیافتیم] فرمودند: در حقیقت او شامل (فراموش کرد) می‌شود. سپس به آتش دستور داد که برافروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: وارد آن شوید، ولی از آن ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: وارد آن شوید، پس وارد آن شدند و برای آنان خنک و مایه آرامش بود. اصحاب شمال گفتند: پروردگارا! ما را ببخش. فرمود: من شما را بخشیدم، بروید و وارد آن شوید، اما ترس و وحشت از آن در دل آنان افتاد و در آنجا بود که اطاعت و ولایت و معصیت ثابت شد.[1]

۸) و از همو: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از ابو عمیر، از عبد الرحمان حذاء، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: علی بن حسین علیه السلام اشکالی در عزل [انزال کردن مرد در خارج از رحم زن هنگام جماع] نمی‌دید، سپس این آیه را خواندند: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» پس هر چیزی که خدا از آن پیمان گرفت، از عزل خارج و مصون است [و بالاخره به دنیا خواهد آمد] ، حتی اگر بر روی صخره‌ای ستبر باشد.[2]

۹) و از همو: از علی بن ابراهیم، از یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از ابو ربیع قزاز، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: چرا به امیر مؤمنان علیه السلام، امیر مؤمنان گفته شده است؟ فرمودند: خدا او را نامگذاری کرده است و در کتابش چنین نازل کرد: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، رسول من، و علی علیه السلام، امیر مؤمنان است.[3]

۱۰) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، و محمد بن حسین بن ابو خطاب، و یعقوب بن یزید، از همگی آنان، از ابن ابو عمیر، از ابن اُذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از او در باره

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۶، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۵۰۴، ح ۴.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۴.

گفته خدای عز و جل: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ»[1] [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک‌گیرندگان (برای) او] پرسیدم. فرمودند: آن همان فطرتی است که خدا مردم را بر اساس آن آفریده است و آفرینش خدا تغییر پذیر نیست. آن گاه فرمودند: آنان را بر اساس معرفت آفریده است. زراره گفت: از او در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» تا آخر آیه پرسیدم. فرمودند: از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت بیرون آورده است. آنان مانند ذرات بیرون آمدند و آنان را با خود آشنا ساخت و آفرینش خویش را به آنان نشان داد و اگر این کار را نمی کرد، کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت. سپس فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: هر آدمی بر اساس فطرت آفریده می‌شود؛ یعنی بر اساس شناخت این که خدای عز و جل آفریدگار او است ـ و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» است. [و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، بی تردید خواهند گفت خداوند][2]ـ[3]

۱۱) از علی بن ابراهیم نقل شده است که گفت: از پدرم، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن سنان نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: اولین پیامبری که در گفتن بلی، از دیگران پیشی گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ چرا که نزدیکترین آفریدگان به خدای تبارک و تعالی بود؛ در جایی که جبرییل در هنگام عروج به آسمان به وی گفت: ای محمد! جلو برو، چرا که تو در جایی قدم گذاشته‌ای که کسی قبلاً قدم نگذاشته است، نه فرشته مقرّب و نه پیامبر مرسل؛ و اگر روح و جانش از آن جا نبود، نمی‌توانست به آن برسد. پس فاصله‌اش از خدا چنان بود که خدا فرمود: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»[4] [تا (فاصله‌اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] بلکه نزدیکتر. پس هنگامی که امر از خدا خارج شد به اولیایش منتقل شد.

۱ـ حج/۳۱.
۲ـ لقمان/۲۵، زمر/۳۸.
۳ـ توحید، ص ۳۳۰، ح ۹.
۴ـ نجم/۹.

امام صادق علیه السلام فرمودند: آن پیمان از آنان برای اقرار به ربوبیت خدا و نبوت پیامبرش و امامت برای امیر مؤمنان و ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، گرفته شد. خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیامبر شما و علی امام شما و امامان هدایتگر، امامان شما نیستند؟ گفتند: بلی شهادت می‌دهیم. خدای تبارک و تعالی فرمود: «أَن تَقُولُواْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ» یعنی تا در روز قیامت نگویند «إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ» پس ربوبیت اولین چیزی بود که خدای عز و جل از پیامبران در مورد آن پیمان گرفت و این همان سخن اوست که فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثَاقَهُمْ» و همه انبیا را ذکر کرد و او را بهترین آنان قرار داد. پس فرمود: «وَمِنکَ» ای محمد! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقدم شد؛ چرا که او بهترین آنان است «وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِیمَ وَمُوسَى وَعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ»[1] [و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم]. آنان پنج پیامبر برگزیده و برتر هستند که رسول الله صلی علیه و آله و سلم برترین آنان است. سپس از انبیا در ایمان به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، و یاری دادن به امیر مؤمنان علیه السلام پیمان گرفت و فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّیْنَ لَمَا آتَیْتُکُم مِّن کِتَابٍ وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءکُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَکُمْ» [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آن چه را با شماست، تصدیق کرد] یعنی رسول خدا «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»[2] [قطعا به او ایمان می‌آورید و او را یاری می‌کنید] یعنی امیر مؤمنان علیه السلام. و به امت‌های شما خبر او و خبر ولی‌اش از امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد را داده است.[3]

۱۲) و از همو نقل شده است که می‌گوید: پدرم از ابن ابو عمیر، از عبدالله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: « لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»[قطعا به او ایمان می‌آورید و او را یاری می‌کنید] پرسید و ایشان فرمودند: خدا پیامبری را پس از آدم نفرستاد، مگر این که به دنیا برمی‌گردد و جنگ می‌کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام را یاری می‌دهد. خدا برای رسولش از

۱ـ احزاب/۷.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۴۸.
۳ـ آل عمران/۸۱.

انبیا نیز پیمان گرفت و فرمود: «قُلْ» بگو، ای محمد! « آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ» آن چه به «وَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» داده شده است.[۱-۲]

۱۳) و نیز از همو نقل شده است که: پدرم، از ابن ابو عمیر، از ابن مسکان روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» پرسیدم وگفتم: آیا این عینی بود؟ فرمود: بلی، پس معرفت ثابت شد و آن صحنه را به فراموشی سپردند و آن را به یاد خواهند آورد و اگر این نبود، کسی آفریدگار و روزی دهنده را نمی‌شناخت. گروهی با زبان خود در عالم ذر اقرار کردند، اما با دل ایمان نیاوردند، پس خدا فرمود: «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ».[۳-۴]

۱۴) احمد بن محمد بن خالد برقی: از حسن بن علی بن فضال، از ابن بکیر، از زراره نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى»، پرسیدم. فرمودند: معرفت در دل آنان ثابت شد و صحنه را فراموش کردند و روزی آن را به یاد خواهند آورد و اگر آن صحنه نبود، کسی آفریدگار و رازق خود را نمی‌شناخت.[۵]

۱۵) و از همو: از احمد بن محمد بن ابو نصر، از رفاعه بن موسی نخاس، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» فرمودند: « بلی، خداوند متعال حجت را بر همه آفریدگان خود

۱ـ آل عمران/۸۴.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸.
۳ـ یونس/۷۴.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۹.
۵ـ محاسن، ص ۲۴۱، ح ۲۲۵.

تمام کرده است. خداوند در روز گرفتن پیمان، از آنان پیمان گرفت ـ دستش را مشت کرد و فرمود این چنین ـ.[1]

۱۶) محمد بن حسن صفار: از احمد بن محمد، از حسن بن موسی، از علی بن حسان، از عبد الرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره گفته خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ» فرمودند: خدا، نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. پس آنان مانند مورچه‌ها بیرون آمدند و آنان را با خویش آشنا ساخت و اگر این آشنایی نبود، کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت. سپس فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَى» و این که محمد که سلام و درود خدا بر او باد، فرستاده من و علی امیر مؤمنان علیه السلام خلیفه من است.[2]

۱۷) شیخ در امالی، از گروهی، از ابو مفضل، از ابو نصر لیث بن محمد بن نصر بن لیث بلخی، از احمد بن عبد الصمد بن مزاحم هروی، در سال دویست و نود و یک، از دایی‌ام عبدالسلام بن صالح ابو صلت هروی، از عبد العزیز بن عبد الصمد قمی بصری، از ابو هارون عبدی، از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: عمر بن خطاب در هنگام خلافت خویش، مراسم حج را انجام داد و هنگامی که طواف را آغاز کرد و در جوار حجرالاسود قرار گرفت، آن را بوسید و گفت: من تو را می‌بوسم در عین حال که می‌دانم تو سنگی بیش نیستی و هیچ ضرر و نفعی نمی‌رسانی. این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که تو را گرامی می‌داشت و اگر او را در حال بوسیدنت نمی‌دیدم، تو را نمی‌بوسیدم.

فرمودند: و در میان حجاج، علی ابن ابو طالب علیه السلام حضور داشت، پس فرمود: بلکه آن یعنی حجرالاسود، ضرر و نفع دارد. گفت: ای ابو الحسن! بر چه اساس این را می‌گویی؟ فرمود: بر اساس کتاب خدای عز و جل. گفت: من گواهی می‌دهم که به کتاب خدای عز و جل علم داری. دلیل آن در کجای کتاب خدا است؟ فرمود: این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَى» و به من اطلاع شما می‌رسانم که خدای سبحان هنگامی که آدم را آفرید، بر پشتش دست کشید و ذریه

۱ـ محاسن، ص ۲۴۲، ح ۲۲۹.

۲ـ بصائر الدرجات، ص ۸۳، باب ۷، ح ۶.

او را از پشتش به صورت ذره (مورچه) درآورد و عقل را به عنوان حجت بر آنان واجب کرد و از آنان اقرار گرفت که او پروردگار و آنان بندگانند. آنان به ربوبیت او اقرار کردند و بر خود به عبودیت و بندگی گواهی دادند و خدای عز و جل می‌داند که آنان در آن امر مراتب گوناگونی دارند. پس نام‌های بندگانش را در کاغذ نوشت و در آن روز این حجر (سنگ) چشم و لب و زبان داشت. به او گفت: دهانت را باز کن. پس دهانش را باز کرد و آن کاغذ را در درون آن قرار داد. سپس به آن گفت: برای کسی که تو را زیارت کند، در روز قیامت به این زیارت گواهی ده.

هنگامی که آدم علیه السلام فرود آمد، با این سنگ فرود آمد و در این جایگاه و رکن (گوشه) قرار داده شد و فرشتگان این خانه را قبل از آفرینش آدم از جانب خدای عز و جل زیارت می‌کردند. سپس آدم و نوح آن را زیارت کردند. سپس ویران شد، بی‌آن که آن سنگ کهنه و فرسوده شود. آن گاه آن سنگ در کوه ابو قبیس[1] به امانت قرار داده شد. هنگامی که ابراهیم و اسماعیل خانه خدا و پایه‌های آن را بازسازی کردند و آن سنگ را با وحی خدای عز و جل از ابو قبیس بیرون آوردند، آن را در این جایی که در این رکن می‌شناسیم قرار دادند. حجر الاسود از سنگ‌های بهشت است و هنگامی که به زمین فرو فرستاده شد، رنگ آن به رنگ مروارید و به سفیدی آن بود و شفافی آن مانند شفافیت یاقوت و روشنایی آن بود، اما دستان کافران و مشرکانی که با قربانی‌هایشان آن را لمس می‌کردند، آن را سیاه کرد. پس عمر گفت: ای ابو الحسن! زنده نباشم در میان امتی که تو در آن زندگی نکنی.[2]

۱۸) سید رضی در کتاب خصائص با اسنادی که به اصبغ بن نباته منتهی می‌شود، نقل کرده است که گفت: ابن کواء روزی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و وی در سئوالات خود بسیار اصرار و سختگیری می‌کرد. او گفت: ای امیر مؤمنان! در باره خدای عز و جل به من بگویید، آیا قبل از موسی با کسی از فرزندان آدم سخن گفته بود؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: همانا خدا با همه آفریدگانش چه نیک کردار و چه بد کردار، سخن گفته است و آنان نیز به وی پاسخ دادند. گفت: درک این سخن امیر مؤمنان علیه السلام برای ابن کواء سخت بود و نتوانست آن را

۱ـ ابو قبیس، نام کوهی است مشرف بر مسجد مکه. « معجم البلدان، ج۴، ص ۳۰۸»

۲ـ امالی، ج ۲، ص ۹۰.

بفهمد. پس گفت: چگونه؟ فرمودند: مگر کتاب خدا را آن جا که به پیامبرش می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» نمی‌خوانی؟ خداوند سخنش را به گوش آنان رساند و آنان به وی پاسخ دادند؛ چنان که در سخن پروردگار می‌شنوی ای ابن کواء: «قَالُواْ بَلَى» سپس به آنان فرمود: همانا من خدا هستم و کسی جز من خدا نیست و من همان بخشنده مهربان هستم. سپس آنان به اطاعت و ربوبیت اقرار کردند و پیامبران و انبیا و اولیا را مشخص کرد و به آفریدگان دستور داد که از آنها اطاعت کنند. آنان به عهد و پیمان وی اقرار کردند و خداوند از آنان بر خودشان گواهی گرفت و فرشتگان را بر آنان گواه قرار داد تا این که در روز قیامت نگویند: «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ».[1]

۱۹) ابن بابویه، از علی بن احمد بن موسی که خداوند از او خشنود باد، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی را روایت کرده است که در آن فرمودند: خدای عز و جل به همه ارواح فرزندان آدم فرمود: «أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» و محمد صلی الله علیه و آله و سلم اولین کسی بود که بلی گفت و با گفتن بلی، قبل از دیگران، سرور اولین و آخرین و بهترین انبیا و پیامبران شده است.[2]

۲۰) عیاشی: از رفاعه نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» پرسیدم. فرمودند: « بلی، خدا حجت را بر تمامی آفریدگانش در روز پیمان تمام کرد و این گونه پیمان گرفت» و دستش را مشت کرد.[3]

۲۱) و از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه پاسخ دادند در حالی که در عالم ذر بودند؟ فرمودند: «آن چه از

۱ـ خصائص امیرالمومنین، ص ۸۷.
۲ـ خصال، ص ۳۰۸، ح ۸۴.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۰، ح ۸۰۳.

ایشان پرسیده شد جواب دادند، زیرا در ایشان قرار داده شده بود»، یعنی در روز میثاق.[1]

۲۲) و از عبیدالله حلبی، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: عمر در سال حج، در هنگام خلافت خویش حج را برگزار کرد. سپس مهاجرین و عبدالله بن جعفر و انصار حج را برگزار کردند و علی علیه السلام درآن سال با حسن و حسین علیهما السلام و به همراه عبدالله بن جعفر حج را انجام دادند. ـ فرمود: ـ هنگامی که عبدالله محرم شد، ازار و ردای مُمَشَّقین را پوشیده بود ـ یعنی رنگ‌آمیزی شده به گِل سرخ ـ عمر به او نگاه می‌کرد، در حالی که لبیک می‌گفت و بر تنش ازار و ردا بود و همراه با علی علیه السلام راه می‌رفت. عمر پشت سر آنان گفت: این چه بدعتی است که در حرم انجام می‌دهید؟ علی علیه السلام به او رو کردند و به وی فرمودند: ای عمر! شایسته نیست که کسی سنت را به ما بیاموزد. عمر گفت: راست گفته‌ای ای ابو الحسن! به خدا قسم من نمی‌دانستم که شما هستید.

ـ گفت:ـ این یکی از برخوردها در آن سفرشان بود. هنگامی که وارد مکه شدند، دور خانه خدا به طواف پرداختند. عمر حجرالاسود را بوسید و گفت: به خدا قسم، می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی و هیچ گونه زیان و سودی نمی‌رسانی و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را نبوسیده بود، من نیز تو را نمی‌بوسیدم. علی علیه السلام به وی فرمود: ای ابو حفص! چنین مکن؛ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، اگر آن را می‌بوسید، چیزی را می‌دانست و اگر نمی‌دانست، آن را نمی‌بوسید. اگر قرآن را می‌خواندی، تاویل آن را می‌دانستی، آن چنان که دیگران می‌دانند و در می‌یافتی که این سنگ، زیان و سود می‌رساند و دارای چشم و لب و زبانی سخنگو می‌باشد و برای کسی که آن را زیارت می‌کند، به این زیارت گواهی می‌دهد.

عمر گفت: به من بگو کجای کتاب خدا این حقیقت وجود دارد، ای ابو الحسن!؟ علی صلوات الله علیه فرمودند: این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا» هنگامی که به ربوبیت و این که آنان بندگان هستند اقرار کردند،

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۰، ح ۱۰۴.

خدا از آنان عهد زیارت خانه‌اش را گرفت و سپس خدا ورقی نازکتر از آب آفرید و به قلم فرمود: زیارت آفریدگانم از خانه‌ام را بنویس. قلم زیارت بنی آدم را در آن کاغذ نوشت. سپس به حجر گفته شد: دهانت را بازکن. پس آن را باز کرد و کاغذ را در دهانش قرار داد. سپس به حجرگفت: این پیمان را حفظ کن و برای بندگانم به زیارت گواهی بده. حجر اطاعت کنان از خدا (از بهشت) فرود آمد.

ای عمر! مگر در هنگام بوسیدن حجر نمی‌گویی اکنون من امانتم را ادا کرده‌ام و به پیمانم وفا کرده‌ام تابه این زیارت برایم گواهی دهی؟ عمر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که بلی. علی علیه السلام به وی فرمودند: از فایده‌های حجر، همین است.[1]

۲۳) از حلبی روایت شده است که گفت: از ایشان پرسیدم: چرا خدا عملِ بوسیدن حجرالاسود را قرار داد؟ فرمودند: خدا هنگامی که از فرزندان آدم عهد و پیمان گرفت، حجر را از بهشت فرا خواند و به وی دستور داد که پیمان را در درون خودش قرار دهد. پس برای کسی که آن را ببوسد، شهادت می دهد.[2]

۲۴) از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: برخی از قریشیان به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، گفتند: به چه چیزی (چگونه) از پیامبران سبقت گرفته‌ای، در حالی که به عنوان آخرین و خاتم آنان فرستاده شده‌ای؟ فرمودند: همانا من نخستین اقرار کنندگان به پروردگارم بودم و نخستین کسی بودم که هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر خودشان شاهد قرار داد و گفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: بلی. من اولین کسی بودم که بلی گفت. پس به اقرار به ربوبیت خدا از آنان پیشی گرفتم.[3]

۲۵) از زراره نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ» تا «قَالُواْ بَلَى» پرسیدم و ایشان فرمودند: محمد که سلام و درود خدا بر او باد، اولین کسی بود که گفت: بلی.

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۱، ح ۱۰۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۱، ح ۱۰۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱۰۷.

عرض کردم: آیا این رؤیت، با چشم بود؟ فرمودند: معرفت را در دل‌هایشان جای داد وآن پیمان را فراموش کردند و بعداً آن را به یاد خواهند آورد و اگر این نبود، کسی آفریدگار و رازق خویش را نمی‌شناخت.[1]

۲۶) از زراره، از مردی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ» سئوال کرد و ایشان در حالی که پدرشان گوش می‌دادند، فرمودند: پدرم این حدیث را به من روایت کردند که خدای عز و جل مشتی از خاکی که آدم را از آن آفرید، برداشت. پس آب شیرین و زلال را بر آن ریخت و آن را به مدت چهل بامداد رها کرد. سپس آب شور و بد مزه را بر روی آن ریخت وآن را به مدت چهل بامداد رها کرد. هنگامی که آن گِل رسید (پخته شد)، خدای تبارک و تعالی آن را گرفت و محکم به هم زد، این چنین و ـ کف دستش را باز کرد ـ پس خشک شد و فرزندان آدم مانند مورچه از سمت راست و چپش[2] به حرکت درآمدند. به همه آنان دستور داد که وارد آتش شوند. اصحاب یمین وارد آتش شدند، اما آتش به جایی خنک و امن تبدیل شد و اصحاب شمال از ورود به آن سرباز زدند.

۲۷) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» پرسیدم که آیا با زبان‌هایشان گفتند؟ فرمود: بلی، و نیز با دل‌هایشان.

عرض کردم آنان در آن روز چه بودند؟ فرمود: از آنان در حد کفایت آفرید.[3]

۲۸) از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ» تا «أَنفُسِهِمْ»، پرسیدم و ایشان فرمودند: خدا نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورده است. آنان مانند مورچه بیرون آمدند. سپس آنان را با خویش آشنا کرد و خود را به آنان شناساند و اگر این نبود، کسی پروردگارش را نمی‌شناخت و این همان سخن خدای

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱۰۸.

۲ـ علامه مجلسی در بحار می‌گوید: این سخن امام علیه السلام: من یمینه و شماله؛ یعنی از سمت راست و چپ فرشته مامور به انجام این کار، یا این که مراد، سمت راست و چپ عرش است، و یا این که یمین را برای جهتی که یمین و برکت دارد، استعاره کرده است، در حالی سمت چپ برعکس آن است (بی برکت و نعمت است). « بحار الانوار ج۵، ص۲۵۸»

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۱۰.

تبارک و تعالی است: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» [و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، مسلما خواهند گفت خدا].[1-2]

۲۹) از زراره نقل شده است که از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که از ایشان در باره «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا »، پرسیدم: فرمود: شناخت در قلب‌هایشان ثبت شد و صحنه را فراموش کردند و بعداً آن را به یاد خواهند آورد و اگر آن چنان نبود، هیچ کسی پروردگار و رازق خویش را نمی‌شناخت.[3]

۳۰) از جابر نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: از چه وقت به امیر مؤمنان، امیر مؤمنان گفته شده است؟ فرمودند: به خدا قسم این آیه «وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ» بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است و همانا محمد که سلام و درود خدا بر او باد، رسول خدا، پیامبر شما است و علی علیه السلام امیر مؤمنان است و خدا او را امیر مؤمنان نامگذاری کرده است.[4]

۳۱) از جابر نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: ای جابر! اگر نادانان می‌دانستند چه موقعی علی علیه السلام امیر مؤمنان نامگذاری شد، حق او را انکار نمی‌کردند. گفت: فدایت شوم، کی نامگذاری شد؟ فرمودند: این سخن خدای تبارک و تعالی که فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا» و این که پیامبر شما رسول خدا، و علی امیر مؤمنان است. سپس به من فرمودند: ای جابر! به خدا قسم، محمد صلی الله علیه و آله و سلم این چنین آن را آورد.[5]

۳۲) از ابن مُسکان، از برخی اصحابش، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: همانا امتم در هنگام گرفتن پیمان بر من عرضه شدند. علی علیه السلام اولین کسی بود که به من

۱ـ لقمان/۲۵، زمر/۳۸.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۱۱.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۱۲.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۱۳.

۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۴، ح ۱۱۴.

ایمان آورد و مرا در هنگام بعثت باور داشت و او صدیق اکبر است (راستگوی بزرگ) و جدا کننده است که میان حق و باطل جدایی می‌اندازد.[1]

۳۳) از اصبغ ابن نباته، از علی علیه السلام روایت شده است که گفت: ابن کواء پیش ایشان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! به من بگویید آیا خدای تبارک و تعالی، قبل از موسی با کسی از فرزندان آدم سخن گفت؟ امام علی علیه السلام فرمودند: همانا خدا با همه آفریدگانش چه خوب و چه بد سخن گفت و به وی پاسخ دادند. این پاسخ برای ابن کواء سنگین بود و نتوانست آن را درک کند. به وی عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آن چگونه بود؟ حضرت به وی فرمود: مگر کتاب خدا را آن جا که به پیامبرش می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» را نمی‌خوانی؟ پس او سخنش را به گوش آنان رساند و ایشان به او پاسخ دادند، همان گونه که می‌شنوی در این کلام خدای عز و جل ای ابن کواء: «قَالُواْ بَلَى» سپس به آنان گفت: همانا من خدا هستم و خدایی جز من نیست و من همان بخشنده مهربانم و به اطاعت و ربوبیت وی اقرار کردند و پیامبران و انبیا و اولیا را مشخص کرد و آفریدگان را به فرمانبرداری از آنان فرمان داد. پس در پیمان خود به این اقرار کردند و فرشتگان در هنگام اقرار به آنان گفتند: «شَهِدْنَا» بر شما ای فرزندان آدم «أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ».[2]

۳۴) ابو بصیر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من در باره ذرّ هنگامی که خدا از آنان بر خودشان گواهی گرفت، خبر دهید که آنان گفتند: بلی، اما برخی از آنان خلاف آن را عمل کردند. گفتم: آنان چگونه توانستند پاسخ دهند در آن جا که به آنان گفته شد: آیا من پروردگارتان نیستم؟ فرمود: همانا خدا چیزی را در آنان قرار داد که اگر از آنان بپرسد، جواب می‌دهند.[3]

۳۵) صاحب کتاب الثاقب فی المناقب: از ابو هاشم جعفری نقل کرده است که گفت: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که محمد بن صالح ارمنی از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ» تا

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۴، ح ۱۱۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۴، ح ۱۱۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۴، ح ۱۱۷.

آخر آیه پرسید. فرمودند: آن معرفت را در آنان استوار کرد و آن صحنه را از یاد بردند، اما به یاد خواهند آورد و اگر چنین نبود، کسی آفریدگار و رازق خویش را نمی‌شناخت. ابو هاشم گفت: سخت شگفت‌زده شدم از این که خداوند چگونه ولیّ خویش را بزرگ داشته و مقام والایی را برای او در نظر گرفته است. امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: این امر عجیب‌تر و بزرگتر است از آن چه که از آن شگفت‌زده شدی ای ابو هاشم! چه می‌گویی در باره کسانی که اگر کسی آنان را بشناسد، خدا را شناخته و اگر انکار کند، خدا را انکار کرده است و تا ولایتشان را تصدیق نکند و به معرفت و شناخت ایشان یقین نداشته باشد، نمی‌تواند مؤمن باشد؟[1]

۳۶) و از طریق اهل سنت در کتاب فردوس از ابن شیرویه روایت شده که در حدیثی مرفوع که آن را به حذیفه یمانی اسناد داده، آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر مردم می‌دانستند چه موقعی علی علیه السلام امیر مؤمنان نامگذاری شد، فضیلت او را انکار نمی‌کردند. او در حالی که آدم بین روح و بدن قرار داشت، امیر مؤمنان نامیده شد. خدای عز و جل فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَى» و فرشتگان گفتند: بلی. پس خدای تبارک و تعالی فرمود: من پروردگار شما هستم و محمد که سلام و درود خدا بر او باد، پیامبر شما و علی علیه السلام ولیّ و امیر شما است.[2]

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶)»

۱ـ الثاقب فی المناقب، ص ۵۶۷، ح ۵۰۸.
۲ـ فردوس، ج ۳، ص ۳۵۴، ح ۵۰۶۶.

[و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت. آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد * و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله آن (آیات) بالا می‌بردیم، اما او به زمین (=دنیا) گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است (که) اگر بر آن حمله‌ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی، (باز هم) زبان از کام برآورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را (برای آنان) حکایت کن. شاید که آنان بیندیشند]

۱) علی بن ابراهیم: در باره این سخن خدای عز و جل: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِيَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» فرمود: همانا این آیه در مورد بلعم بن باعُورا نازل شد که از بنی اسرائیل بود.[1]

۲) سپس علی بن ابراهیم: در باره این فرموده خدای عز و جل می‌گوید: از پدرم، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که: خدا اسم اعظم را به بلعم بن باعورا داد و با آن دعا می‌کرد و دعایش اجابت می‌شد. پس به طرف فرعون متمایل شد. هنگامی که فرعون به هنگام تعقیب موسی علیه السلام و یارانش از مقابل وی گذر کرد، فرعون به بلعم گفت: خدا را بخوان تا موسی و یارانش را به دست ما بسپارد. بلعم سوار الاغش شد تا به دنبال موسی و یارانش بیفتد، اما الاغش سرباز زد و بلعم شروع به زدن الاغ کرد. خدای عز و جل آن الاغ را به سخن وا داشت و گفت: وای بر تو، چرا مرا می‌زنی؟ آیا می‌خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا موسی و گروهی از مؤمنان را به چنگ بیاوری؟! پس آن قدر آن را زد تا از پای درآمد. در نتیجه، آن اسم از زبانش جدا شد و این فرموده خداوند به همین موضوع اشاره دارد: «فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَـكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ» و این مثلی است که خدا آن را زده است.

سپس امام رضا علیه السلام فرمودند: از میان حیوانات، فقط سه حیوان وارد بهشت می‌شوند: الاغ بلعم، سگ اصحاب کهف، و گرگ. دلیل ورود گرگ به این جمع این است که پادشاهی ستمگر مردی داروغه را فرستاد تا گروهی از مؤمنان را جمع کرده و آنان را شکنجه دهد. این مرد داروغه، پسری داشت که سخت مورد

---

۱ ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۹

علاقه‌اش بود و آن گرگ آمد و پسرش را خورد. مرد داروغه، سخت ناراحت شد. خدا گرگ را وارد بهشت کرد، چون آن مرد داروغه را غمگین ساخت.[1]

۳) عیاشی: از سلیمان لَبّان نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا می‌دانی مَثَل مغیرة بن سعید چیست؟ گفت: عرض کردم خیر. فرمودند: مَثَل او مَثَل بلعم است که به وی اسم اعظم داده شد، آن جا که خدای عز و جل می‌فرماید: «آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ».[2]

۴) و در نهج البیان: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: همانا خالد بن ولید در اُحد و غیر از آن همان کارهایی را انجام داد که در جاهلیت انجام داده بود. هنگامی که اسلام آورد (اسلام او از روی نفاق بود) و مرتد شد، در دوران ابوبکر، بنی حنیفه را اسیر کرد و اموالشان را گرفت و مالک ابن نویره را کشت و پس از قتل او، زنش را بر خود حلال نمود. عمر بن خطاب کار او را زشت شمرد و او را تهدید کرد و به او گفت: اگر تا دوران من زنده بمانی، من تو را به جرم (قتل) او محکوم خواهم کرد. عمر از اسرای بنی حنیفه، کسی را نگرفت و گفت: آنان مسلمانند.

۵) طبرسی: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی خدای عز و جل: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِيَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: در اصل این آیه در باره بلعم بن باعورا است. سپس خداوند تبارک و تعالی آن را به عنوان مثلی برای هر کسی از اهل قبله (مسلمانان) که هوا و هوس خویش را بر هدایت الهی ترجیح می‌دهد، قرار داده است.[3]

«مَن يَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۷۸)».

[هر که را خدا هدایت کند، او راه‌یافته است و کسانی را که گمراه نماید، آنان خود زیانکاراند]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۹.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۱۱۸.
۳ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۹۵.

۱) از جابر نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه‌اش فرمود: خدای را سپاس و ثنا می‌گویم به آن چه که شایسته او است. سپس فرمود: هر که را خدا هدایت کند، هیچ کس او را گمراه نمی‌کند و هر کس را که گمراه کند، هیچ کس نمی‌تواند او را هدایت کند. همانا درست‌ترین سخن، کتاب خدا است و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بدترین امور، امور نوظهور است و هر امر نوظهور، بدعت است و در هر بدعت گمراهی است و هر گمراهی در آتش است. پس فرمود: من در حالی برانگیخته شدم که (فاصله زمانی تا) روز قیامت مانند (فاصله میان) این دو تا است.[1]

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَ يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لاَ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹)»

[و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم، (چرا که) دل‌هایی دارند که با آن (حقایق را) دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. (آری) آنها همان غافل ماندگانند]

۱) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَـئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَـئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» می‌گوید: یعنی آفریده‌ایم.[2]

۲) و از همو نقل شده است که گفت: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا» می‌فرماید: خدا بر دل‌هایشان مهر زد. پس تعقل نمی‌کنند و نمی‌فهمند «وَلَهُمْ أَعْيُنٌ» یعنی: بر آنها پوششی است در برابر هدایت «لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ

۱ــ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۹۵.

۲ــ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۰.

آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا» یعنی بر گوش‌هایشان مهر زده و هیچ گاه هدایت را نمی‌شنوند.[1]

«وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَآئِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (۱۸۰)»

[و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد. پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی می‌گرایند، رها کنید. زودا که به (سزای) آن چه انجام می‌دادند، کیفر خواهند یافت]

۱) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» می‌گوید: اسمای حسنی یعنی رحمان و رحیم.[2]

۲) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد اشعری، و محمد بن یحیی، همگی از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» فرمودند: قسم به خدا، اسمای حسنی ما هستیم و خدا عمل کسی از بندگان را نمی‌پذیرد، مگر با معرفت و شناخت نسبت به ما.[3]

۳) عیاشی: از محمد بن ابو زید رازی، از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر گاه بلایی بر شما نازل شد، برای گرفتن حاجت از خدای عز و جل، از ما کمک بگیرید و این همان سخن خدای متعال است که می‌فرماید: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» ـ می‌گوید: ـ امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم، اسمای حسنی ما هستیم و خدا عمل کسی را نمی پذیرد جز با شناخت ما.[4]

شیخ مفید در اختصاص می‌گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: هر گاه بلای سختی بر شما نازل شد، برای حاجت گرفتن از خدای عز و جل، از ما کمک

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۰.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۰.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۴.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۱۱۹.

بگیرید و این همان این سخن خدای تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا». [۱]

۴) ابن بابویه می‌گوید: از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن ابو عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرم، از حنان ابن سدیر نقل شده است که وی از امام صادق علیه السلام در مورد عرش و کرسی سئوال کرد و این حدیث را تا این جا ذکر کرد: پس برای او شبیه و مانند و همتا نیست و اسمای حسنی برای او است و کسی به آن نامگذاری نمی‌شود و این همان اسمایی است که خداوند تبارک و تعالی آن را در قرآن چنین توصیف کرد: «فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَآئِهِ» از روی جهل و بدون علم، پس کسی که اسمای او را بدون علم انکار کند، بی‌آن که بداند، مشرک است و به او کفر می‌ورزد، در حالی که گمان می‌برد که کار نیکی را انجام می‌دهد. از همین روست که فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» [۲] [و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، جز این که (با او چیزی را) شریک می‌گیرند] پس آنان هستند که نام‌های او را بدون علم و آگاهی انکار می‌کنند و آنها را در جای خودشان قرار نمی‌دهند. [۳]

این حدیث طولانی است و ـ ان شاء الله ـ همه آن در این سخن خدای عز و جل: «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» [۴] [پروردگار عرش بزرگ است] در سوره نحل خواهد آمد.

۵) مفید در اختصاص: از محمد بن علی بن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن ابو نجران، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! در باره علی ابن ابی طالب علیه السلام چه می‌گویید؟ فرمودند: او خود من است. عرض کردم: پس در باره حسن و حسین علیهما السلام چه می‌گویید؟ فرمودند: آنان جان من

۱ـ اختصاص، ص ۲۵۲.
۲ـ یوسف/۱۰۶.
۳ـ توحید، ص ۳۲۱، ح ۱.
۴ـ نمل/۲۶.

هستند. و مادرشان فاطمه سلام الله علیها، دختر من است و هر چه او را ناراحت می‌کند، مرا نیز ناراحت می‌کند و هر چه موجب خوشحالی او است، موجب خوشحالی من نیز هست. خدا را گواه می‌گیرم که با کسی که با آنان می‌جنگد، در جنگم و با کسی که به صلح با آنان رفتار می‌کند، در صلحم. ای جابر! اگر بخواهی خدا را بخوانی و دعایت را مستجاب کند، با نام‌های آنان دعا کن؛ زیرا که نام ایشان، دوست داشتنی‌ترین نام‌ها نزد خدای عز و جل است.[1]

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱)»

[و از میان کسانی که آفریده‌ایم، گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق داوری می‌نمایند]

۱) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور از آنان، امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.[2]

۲) عیاشی: از حُمران، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» فرمودند: آنان امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.[3]

۳) و محمد ابن عَجلان از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آنان ما هستیم.[4]

۴) از ابوصهباء بکری،[5] نقل شده است که می‌گوید: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: قسم به خدایی که جانم در دست او است، این امت به هفتاد و

۱ـ اختصاص، ص ۲۲۳.

۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۱۳.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۱۲۰.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۱۲۱.

۵ـ او صُهَیب بکری بصری است که به او مدنی نیز می‌گویند. کنیه او ابو الصهبا است و مولای ابن عباس می‌باشد. « تهذیب الکمال، ص ۱۳، ح ۲۴۱».

سه فرقه منشعب خواهند شد که همگی در آتشند، مگر یک فرقه «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» پس این فرقه از این امت است که نجات می‌یابد.[1]

۵) از یعقوب بن یزید نقل شده است که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام در باره این آیه شریفه: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»، فرمود: یعنی امت محمد صلی الله و آله و سلم.[2]

۶) ابن شهر آشوب: از ابو معاویه ضریر، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرده است که در این فرموده خدای عز و جل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا» منظور، امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» یعنی ای محمد! پس از تو به حق دعوت خواهند کرد «وَبِهِ يَعْدِلُونَ» در خلافت پس از تو و مراد از امت، عَلَم در خیر است. برای این که خدای عز و جل می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ»[3] [به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا (و) حقگرای بود] یعنی شخصیتی برجسته و مشهور در خیر بود.[4]

۷) طبرسی: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: آنان (امت) ما هستیم.[5]

۸) و از همو نقل شده است که می‌گوید: ربیع بن انس گفته است که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، این آیه را تلاوت کرده و فرمودند: همانا از امتم گروهی بر حقند تا این که عیسی بن مریم فرود بیاید.[6]

۹) و از ابن جُریج،[7] از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: آن (این آیه) برای امت من است که به حق می‌گیرند و به حق می‌دهند و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۱۲۲.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۱۲۳.
۳ـ نحل/۱۲۰.
۴ـ مناقب، ج ۳، ص ۸۴.
۵ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۰.
۶ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۰.
۷ـ عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج، حافظ و مفسّر قرآن است. بنگرید به زندگی نامه وی در: «سیر اعلام النبلاء، ص ۶، ت ۳۲۵».

مانند آن، به قومی که در میان شما هستند، داده شده است «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ».[1] [2]

۱۰) کشف الغمه از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به من فرمودند: همانا در تو شباهتی به عیسی وجود دارد. چه، قومی او را دوست می‌داشتند و در آن (دوستی) به هلاکت رسیدند و قومی او را دشمن می‌داشتند و در(دشمنی با) او به هلاکت رسیدند. منافقان گفتند: آیا جز عیسی بن مریم مَثَلی را برای او می‌پذیرد!؟ پس این آیه: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» نازل شد.[3]

۱۱) از زاذان، از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: این امت به هفتاد و سه فرقه منشعب می‌شود، که هفتاد و دو فرقه از آنها در آتشند و یک فرقه در بهشت است. و آنها کسانی هستند که خدای تبارک و تعالی در باره آنان فرمود: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» حضرت فرمود: آنان من و شیعه‌ام هستیم.[4]

و این حدیث را پیشتر از عیاشی در تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ» از سوره مائده آوردیم.

۱۲) و از طریق مخالفان، موفق ابن احمد، با سند خود از ابوبکر احمد بن موسی ابن مردویه، از احمد بن محمد سری، از منذر بن محمد بن منذر، از پدرم، از عمویم حسین بن سعید، از پدرم،[5] از ابان بن تغلب، از فضل، از عبد الملک همدانی، از زاذان، از علی علیه السلام که خدا از او خشنود باد روایت کرده است که فرمودند: این امت به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهند شد که هفتاد و دو فرقه از آنان در آتش و یک فرقه در بهشت است و آنان همان کسانی‌اند که خداوند در

۱ـ اعراف/۱۵۹.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۰.
۳ـ کشف الغمه: ج ۱، ص ۳۲۱.
۴ـ کشف الغمه: ج ۱، ص ۳۲۱.
۵ـ او سعید بن ابی جهم قابوسی لخمی است. نجاشی می‌گوید: احادیث بسیاری را از ابان بن تغلب روایت کرده است. « رجال نجاشی، ص ۱۷۹، ت ۴۷۲».

حقشان چنین گفت: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» و آنان من و شیعه‌ام هستیم.[1]

۱۳) ابن بابویه در امالی: با سند خود از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریه او هستند. پس عرض کردم: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ فرمودند: امامان اوصیا که سلام و درود خدا بر آنان باد. عرض کردم: عترت او چه کسانی هستند ؟ فرمود: اصحاب عبا هستند.

عرض کردم: امت او کدام است؟ فرمودند: مؤمنانی که به آن چه که از جانب خدای عز و جل آورده است، ایمان دارند و به ثقلین چنگ زدند. ثقلینی که به چنگ زدن به آنان مامور شدند: کتاب خدا و عترت او یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند که خدا ناپاکی را از آنان دور ساخته و آنان را نیکو و پاکیزه نموده است و آن دو (کتاب و عترت) پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به عنوان خلیفه و جانشین بر امت هستند.[2]

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۱۸۳) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱۸۴)»

[و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی‌دانند گریبانشان را خواهیم گرفت * و به آنان مهلت می‌دهم که تدبیر من استوار است * آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد. او جز هشداردهنده‌ای آشکار نیست]

۱) محمد بن یعقوب: از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن جندب، از سفیان بن سمط نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خدا هر گاه خیری را برای بنده خود بخواهد و این عبد مرتکب گناهی شده باشد، او را پس از آن به مصیبتی دچار می‌کند و او را به یاد استغفار و طلب آمرزش می‌اندازد و هر گاه برای بنده‌ای بدی و شر بخواهد و این

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۲۳۷.

۲ـ امالی، ص ۲۰۰، ح ۱۰.

بنده مرتکب گناهی شده باشد، نعمتی را برای او فراهم می‌آورد تا استغفار و طلب آمرزش را فراموش کند و در گناه زیاده‌روی کند و این همان سخن خدای عز و جل است: «وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ» به وسیله نعمت‌ها در هنگام معصیت‌ها.[1]

۲) و همو: از عده‌ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بعضی از یارانش نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد استدراج سئوال شد. فرمود: او بنده‌ای است که مرتکب گناه می‌شود و خداوند تبارک و تعالی به او مهلت می‌دهد و نعمت را برای او تجدید می‌کند تا استغفار از گناهان را از یاد او ببرد. پس او مستدرج است، از آن جا که نمی‌داند.[2]

۳) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعة بن مهران نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ» پرسیدم. فرمودند: استدراج عبارت است از این که بنده مرتکب گناه می‌شود و همراه آن نعمت نیز به وی داده می‌شود و این نعمت، او را از استغفار از آن گناه باز می‌دارد.[3]

۴) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: چه بسا افراد مغروری که فریب نعمت‌های خدا را خورده‌اند، و چه بسا مستدرجانی که به وسیله پوشش خدا بر آنان، به گناهان کشیده می‌شوند و چه بسا کسانی هستند که فریب ستایش مردم از آنان را خورده‌اند.[4]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» یعنی عذاب من شدید است. سپس می‌گوید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُواْ» یعنی

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۳.
۴ـ کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۴.

قریش «مَا بِصَاحِبِهِم» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «مِّن جِنَّةٍ» یعنی او چنان که می‌پندارید، دیوانه نیست «إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ مُّبِينٌ».[1]

در فضیلت تفکر

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: قلبت را به وسیله تفکر آگاه ساز و پهلویت را از شب دور ساز (یعنی از خوابیدن زیاد در شب، خودداری کن) و از خدایی بترس که پروردگار توست.[2]

۲) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی از اصحابش، از ابان، از حسن صیقل نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این حدیثی که مردم روایت می‌کنند: یک ساعت تفکر بهتر از نماز در یک شب است، پرسیدم و گفتم: چگونه باید تفکر کند؟ فرمودند: وقتی از کنار خرابه یا خانه‌ای می‌گذرد، بگوید: ساکنان تو کجایند، سازندگان تو کجایند؟ چرا سخن نمی‌گویی؟[3]

۳) و از همو: از عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از بعضی افراد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: بهترین عبادت، تفکر پیوسته درباره خدا و قدرت اوست.[4]

۴) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلاد نقل شده است که گفت: از امام رضاعلیه السلام شنیدم که فرمودند: عبادت به فراوانی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت، تفکر در امر آفرینش توسط خدای عز و جل است.[5]

۵) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از اسماعیل بن سهل، از حماد، از ربعی نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: امیر

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۰.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۲.
۴ـ کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۳.
۵ـ کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۴.

مؤمنان علیه السلام فرمودند: همانا تفکر، انسان را به نیکی و عمل به آن دعوت می‌کند.[1]

﴿أَوَلَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵) مَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۸۶) يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۷)﴾

[آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است، ننگریسته‌اند و این که شاید هنگام مرگشان نزدیک شده باشد. پس به کدام سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟ * هر که را خداوند گمراه کند، برای او هیچ رهبری نیست و آنان را در طغیانشان سرگردان وا می‌گذارد * از تو در باره قیامت می‌پرسند (که) وقوع آن چه وقت است؟ بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است. جز او (هیچ کس) آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند. (این حادثه) بر آسمان‌ها و زمین گران است و جز ناگهان به شما نمی‌رسد. (باز) از تو می‌پرسند، گویا تو از (زمان وقوع) آن آگاهی. بگو: علم آن تنها نزد خداست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور از این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَنْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ» هلاکت آنان است «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ» یعنی بعد از قرآن «يُؤْمِنُونَ» یعنی باور می‌کنند. و می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «مَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» یعنی به نفس خویش واگذار می‌کند. و می‌گوید: و اما این سخن خدای عز و جل: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» قریشیان، عاص بن وائل سهمی و نضر بن حارث بن کلده و عقبة بن ابو محیط را به نجران فرستادند تا برخی مسائل را از علمای یهود بیاموزند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بپرسند. از جمله آن مسایل این بود که: از محمد که سلام و درود خدا بر او باد، بپرسید: قیامت چه موقعی رخ

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۵.

خواهد داد؟ اگر علم آن را ادعا کند، بدانید که دروغگو است، زیرا که خدا کسی را از هنگام قیامت مطلع نساخته است، نه فرشتگان مقرب درگاه و نه پیامبران فرستاده شده را. هنگامی که از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سئوال کردند که: روز قیامت کی اتفاق خواهد افتاد؟ خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي لاَ يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لاَ تَأْتِيكُمْ إِلاَّ بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا» یعنی نسبت به آن نادان هستند «قُلْ» به آنان ای محمد! «إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللّهِ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ».[1]

«قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا إِلاَّ مَا شَاءَ اللّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸)»

[بگو جز آن چه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می‌دانستم، قطعا خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید. من جز بیم‌دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: یعنی برای خود صحت و سلامت اختیار می‌کردم.[2]

۲) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن سنان، از خلف بن حماد، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» فرمودند: منظور، فقر است.[3]

۳) حسین بن بسطام، در کتاب طب الائمه علیهم السلام: با سند خود از جابر بن یزید نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا خدای عز و جل در کتابش فرمود: «وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» منظور، فقر است.[4]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۰.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۱.
۳ـ معانی الاخبار، ص ۱۷۲، ح ۱.
۴ـ طب الائمة: ص ۵۵.

۴) عیاشی: از خلف بن حماد، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: همانا خدا در کتاب خویش می‌فرماید: «وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» منظور، فقر است.[1]

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَّعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَّنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۸۹) فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰)»

[اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد. پس چون (آدم) با او (حوا) درآمیخت، باردار شد؛ باری سبک و (چندی) با آن (بار سبک) گذرانید و چون سنگین بار شد، خدا، پروردگار خود را خواندند که اگر به ما (فرزندی) شایسته عطا کنی، قطعا از سپاسگزاران خواهیم بود * و چون به آن دو (فرزندی) شایسته داد، در آن چه (خدا) به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند و خدا از آن چه (با او) شریک می‌گردانند، برتر است]

۱) ابن بابویه، از تمیم از عبدالله قرشی که خدایش از او خشنود باد، از پدرم، از حمدان بن سلیمان نیسابوری، از علی بن محمد بن جهم نقل کرده است که گفت: در مجلس مأمون حضور داشتم در حالی که امام رضا علیه السلام نزد وی بود. مأمون به او گفت: ای فرزند رسول خدا! مگر نمی‌گویی که پیامبران معصومند؟ فرمود: بلی. ـ و این حدیث را ذکر کرد تا جایی که گفت: ـ مأمون به وی گفت: پس معنای این سخن خدای عز و جل: «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلاَ لَهُ شُرَكَاء فِيمَا آتَاهُمَا» چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: همانا حوا برای آدم علیه السلام پانصد شکم زاییده بود و در هر بار آبستنی، یک پسر و یک دختر. آدم علیه السلام و حوا با خدای عز و جل عهد کردند و از او چنین خواستند: «لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً» فرزندان سالم از بیماری و نقص عضو. آن چه خدا به آنان ارزانی داشت، دو گروه بودند: گروهی پسر و گروهی دختر.

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۱۲۴.

پس این دو گروه برای خداوند متعال در آنچه که خدا به آنان داد شریک قرار دادند و مانند آدم و حوا خدا را سپاسگزاری نکردند. خدای عز و جل می‌فرماید: «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» مأمون گفت: شهادت می‌دهم که تو به حق فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی.[1]

«أَيُشْرِكُونَ مَا لاَ يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۱۹۱) وَلاَ يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَلاَ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ (۱۹۲) وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاء عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳) إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴) أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُواْ شُرَكَاءكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاَ تُنظِرُونِ (۱۹۵) إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶) وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ (۱۹۷) وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَسْمَعُواْ وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ (۱۹۸) خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹)».

[آیا موجوداتی را (با او) شریک می‌گردانند که چیزی را نمی‌آفرینند و خودشان مخلوقند؟ * و نمی‌توانند آنان را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند * و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید، از شما پیروی نمی‌کنند. چه آنها را بخوانید یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است * در حقیقت کسانی را که به جای خدا می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند. پس آنها را (در گرفتاری‌ها) بخوانید؛ اگر راست می‌گویید باید شما را اجابت کنند * آیا آنها پاهایی دارند که با آن راه بروند یا دست‌هایی دارند که با آن کاری انجام دهند یا چشم‌هایی دارند که با آن بنگرند یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟ بگو: شریکان خود را بخوانید، سپس در باره من حیله به کار برید و مرا مهلت مدهید * بی‌تردید سرور من آن خدایی

۱ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۱.

است که قرآن را فرو فرستاده و همو دوستدار شایستگان است * و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند * و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید، نمی‌شنوند و آنها را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند * گذشت پیشه کن و به (کار) پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَيُشْرِكُونَ مَا لاَ يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ» خداوند به محاجه با کافران پرداخت و فرمود: «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلآ أَنفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ» تا این فرموده خدای عز و جل: «وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» سپس خدا رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را ادب کرد و فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ».[1]

۲) ابن بابویه می‌گوید: از علی بن احمد بن محمد که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن ابو عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از مبارک چاکر امام رضا علیه السلام، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمودند: مؤمن نیست کسی که سه خصلت در او نباشد: سنتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از ولی‌اش. اما سنت از پروردگارش عبارت است از پنهان داشتن راز. خدای عز و جل می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ»[2] [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند * جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت] و اما سنت از پیامبرش، مدارا با مردم است، چه اینکه خدای عز و جل، پیامبرش را که سلام و درود خدا بر او باد، به مدارا با مردم فرمان داده و گفته است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»، و اما سنت از ولی او عبارت است از صبر در هنگام سختی و تنگدستی؛ خدای عز و جل می‌فرماید: «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَـئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَـئِكَ هُمُ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۳.
۲ـ جن/۲۶ـ۲۷.

الْمُتَّقُونَ»[1] [و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند. آنانند کسانی هستند که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند].

و از همو: نقل شده است که گفت: از پدرم که خداوند از او خشنود باد، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از حارث بن دهان، چاکر امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: از امام رضا علیه السلام مانند آن را شنیدم.[2]

۳) شیخ در کتاب مجالس می‌گوید: از حسین بن عبیدالله، از ابو محمد هارون بن موسی، از محمد بن علی بن معمر، از حمدان بن معافی، از حمویه بن احمد، از احمد بن عیسی علوی نقل شده است که امام صادق علیه السلام به من فرمودند: گاهی صاحب حاجتی پیش من می‌آید، پس برای برآورده کردن آن می‌شتابم تا مبادا صاحب آن از آن بی نیاز شود. بدان که نیکی‌های دنیا و آخرت در سه حرف از کتاب خدای عز و جل نهفته است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» و تفسیر آن این است، با کسی که با تو قطع رابطه کرد، رابطه برقرار کنی و از کسی که به تو ستم کرده است، بگذری و به کسی که تو را محروم ساخته است، بخشش کنی.[3]

۴) عیاشی: از حسن بن علی بن نعمان، از پدرش، از کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده است روایت کرده است که ایشان فرمودند: همانا خدا، رسولش که درود خدا بر او و خاندانش باد را ادب کرده است. پس فرمود: ای محمد! «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»، فرمود: از آنان آن چه را ظاهر و آسان است بگیر و عفو (بخشش) حد میانه است.[4]

۵) از عبد الاعلی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» فرمود: با ولایت «وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» فرمود: (عنها) یعنی از ولایت.[5]

۱ـ بقره/۱۷۷.
۲ـ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۹.
۳ـ خصال، ص ۸۲، ح ۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۱۲۶.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۱۲۷.

﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰)﴾

[و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر؛ زیرا که او شنوای داناست]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: اگر از سوی شیطان، چیزی و وسوسه‌ای در دل تو حاصل شد، پس به خدا پناه ببر که او شنوا و دانا است.[۱]

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ (۲۰۱) وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (۲۰۲) وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِن رَّبِّي هَٰذَا بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳)﴾

[در حقیقت، کسانی که (از خدا) پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد (خدا را) به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند * و یارانشان آنان را به گمراهی می‌کشانند و کوتاهی نمی‌کنند * و هر گاه برای آنان آیاتی نیاوری، می‌گویند: چرا آن را خود برنگزیدی؟ بگو: من فقط آن چه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم این (قرآن) رهنمودی است از جانب پروردگار شما و برای گروهی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است]

۱) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از ثعلبة بن میمون، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» سئوال کردم. فرمودند: هنگامی که بنده قصد ارتکاب گناهی را می‌کند، خدا را به یاد می‌آورد و از آن گناه توبه می‌کند. پس این همان فرموده اوست: «تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ»[۲]

۲) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از پدرش، از ابن مغیره، از ابو صباح کنانی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: از جمله سخت‌ترین اعمالی که بندگان انجام می‌دهند این است که با دیگران با عدل و انصاف رفتار کنند، برادرانشان باشند و در هر حال به یاد

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۳.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۷.

خدا باشند. ـ گفت:ـ عرض کردم خدا تو را حفظ کند، ذکر خدا در هر حال چگونه باید باشد؟ فرمودند: در لحظه‌ای که می‌خواهید مرتکب معصیت شوید، خدا را به یاد بیاورید، چرا که این همان سخن خدای عز و جل: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» است.[1]

و از همو نقل شده است که می‌گوید: مانند این حدیث، از محمد بن علی ماجیلویه که خداوند از او خوشنود باد، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از ابو صباح کنانی، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[2]

۳) عیاشی، از زید بن ابو اسامه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» پرسیدم. فرمودند: منظور گناهی است که بنده می‌خواهد مرتکب شود، اما خدا را به یاد می‌آورد و آن را رها می‌کند.[3]

۴) از علی ابن ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» پرسیدم که طائف چیست؟ فرمودند: آن چیزی است که که بنده قصد دارد آن را مرتکب شود، اما خدا را به یاد می‌آورد و حقیقت را می‌بیند و از آن کار خودداری می‌کند.[4]

۵) ابو بصیر از همو روایت کرده است که فرمودند: منظور این است که انسان بخواهد مرتکب گناهی شود، اما خدا را به یاد می‌آورد و آن گناه را رها می‌کند.[5]

۶) علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ» یعنی هنگامی که شیطان آنان را به یاد معصیت‌ها اندازد و آنان را به ارتکاب آن وا دارد، خدا را به یاد می‌آورند «فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ * وَإِخْوَانُهُمْ» از جنیان «يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لاَ يُقْصِرُونَ» یعنی در گمراه

۱ـ معانی الاخبار، ص ۱۹۲، ح ۲.
۲ـ خصال، ص ۱۳۱، ح ۱۳۸.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۱۲۸.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۲۹.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۳۰.

کردن آنان دریغ نمی‌ورزند «وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُواْ» قریش «لَوْلاَ اجْتَبَيْتَهَا» و پاسخ آن در سوره انعام[1] است، در این سخن خدای عز و جل: «قُلْ» به آنان ای محمد! «لَوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» یعنی از آیه‌ها و نشانه‌ها «لَقُضِيَ الأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»، و نیز این فرموده او در سوره بنی اسرائیل:[2] «وَمَا نُرْسِلُ بِالآيَاتِ إِلاَّ تَخْوِيفاً».[3]

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴)».

[و چون قرآن خوانده شود گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید. امید که بر شما رحمت آید]

۱) ابن بابویه در کتاب الفقیه: با سند خود، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: اگر پشت امام بودی، چیزی را در دو رکعت اول قرائت نکن و به قرائت او گوش ده و چیزی را در دو رکعت آخر قرائت نکن؛ چه خدای عز و جل می‌فرماید: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» یعنی در فریضه پشت امام «فَاسْتَمِعُواْ لَهُ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» و دو رکعت آخر از دو رکعت اول تبعیت می کند.[4]

۲) شیخ در تهذیب: از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره مردی که امام جماعت گروهی می‌شود، در حالی که تو او را در نمازی که قرائت در آن باید با صدای بلند باشد، نمی‌پسندی؟ فرمودند: در هنگامی که تلاوت کتاب خدا را می‌شنوی، باید سکوت کنی. به ایشان عرض کردم: اما او به مشرک بودن من گواهی می‌دهد؟ فرمودند: اگر خدا را معصیت کند، تو از خدا اطاعت کن. من مجددا همین سئوال را مطرح کردم، اما به من اجازه ندادند.

ـ گفت:ـ به وی عرض کردم: پس در خانه‌ام نماز می‌گزارم و سپس به او ملحق می‌شوم؟ فرمودند: تو در این امر مخیّر هستی. ـ و فرمودند: ـ همانا علی علیه

۱ـ در آیه ۵۸.
۲ـ در آیه ۵۸.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۳
۴ـ من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۲۵۶، ح۱۱۶۰

السلام در حال ادای نماز صبح بودند که ابن کوّا در حالی که پشت سر ایشان بود، این آیه را خواند: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[1] [و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی، حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد]. علی علیه السلام به جهت احترام به قرآن گوش دادند تا این که ابن کوا از تلاوت آن فارغ شد. سپس به قرائت برگشتند. ابن کوا تلاوت آیه را تکرار کرد و علی علیه السلام این بار هم گوش دادند. ابن کوا باز هم قرائت را تکرار کرد. علی علیه السلام گوش دادند و آن گاه فرمودند: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»[2] [پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری وا ندارند] سپس قرائت سوره را به پایان رساندند و به رکوع رفتند.[3]

۳) عیاشی: از زراره نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» در فریضه نماز، پشت امام «فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».[4]

۴) از زراره نقل شده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: در هنگام نماز و غیر آن باید به قرآن گوش داد و اگر قرآن پیش تو خوانده شود، گوش دادن و سکوت بر تو واجب می‌شود.[5]

۵) از ابو کَهمس، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ابن کواء پشت امیر مؤمنان علیه السلام این آیه را خواند: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[6] [اگر شرک ورزی، حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد] پس امیر مؤمنان سکوت کردند.[7-8]

۱ـ زمر/۶۵.
۲ـ روم/۶۰.
۳ـ تهذیب، ج ۳، ص ۳۵، ح ۱۲۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۳۱.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۳۲.
۶ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۳۲.
۷ـ زمر/۶۵.
۸ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۳۳.

۶) طبرسی می‌گوید: در باره زمانی که واجب است به قرآن گوش داده شود، اختلاف است. گفته شده است: در هنگام نماز مخصوصاً پشت سر امام جماعت، هنگامی که قرائتش را می‌شنوی. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که فرمودند: باید به قرآن چه در نماز و یا غیر از آن گوش داد. از عبدالله بن ابو یَعفور، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: هنگامی که قرآن قرائت می‌شود، آیا بر کسی که آن را بشنود واجب است که گوش دهد؟ فرمودند: بلی. هنگامی که قرآن تلاوت می‌شود، باید سکوت کرده و گوش فرا دهی.[۱]

«وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵) إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶)»

[و در دل خویش پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس، بی‌صدای بلند یاد کن و از غافلان مباش * به یقین کسانی که نزد پروردگار تو هستند از پرستش او تکبر نمی‌ورزند و او را به پاکی می‌ستایند و برای او سجده می‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: «وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً» می‌گوید: در ظهر و عصر.[۲]

۲) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از زراره، از یکی از آن دو علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: فرشته فقط چیزی را که می‌شنود، می‌نویسد و خدای عز و جل فرمود: «وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً» و هیچ کس جز خدای عز و جل به جهت بزرگی‌اش، پاداش ذکری که در درون انسان است را نمی‌داند.[۳]

۳) و از همو: از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال در حدیثی مرفوع روایت شده است که فرمود: خدای عز و جل به عیسی علیه

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۱۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۳.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۴.

السلام فرمود: ای عیسی! مرا در نفس خود ذکر کن، تا من نیز در نفس خویش تو را ذکر کنم و مرا نزد یارانت به یاد آور تا من تو را نزد جمعی به یاد بیاورم که از جمع آدمیان بهتر است. ای عیسی! قلبت را برای من نرم کن و در خلوت‌ها مرا بسیار یاد کن و بدان که خوشحالی‌ام در این است که دو انگشت سبابه‌ات را به نشانه ترس و رغبت به طرف آسمان ببری و تکان دهی، و در این امر زنده باش نه مرده (با اعتقاد قلبی و طراوت).[1]

۴) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حسین بن مختار، از علاء بن کامل نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: «وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» به هنگام شامگاه این دعا را بخوان: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، و یمیت و یحیی، و هو علی کل شئ قدیر(خدایی جز خدا نیست، یکتا است و شریک ندارد، مُلک و ستایش از آن او است، زنده می‌کند و می‌میراند و او است که بر همه چیز توانا است).

ـ گفت:ـ عرض کردم: خیر در دست او است؟ فرمودند: همانا خیر در دست او است، اما ده بار چنان که می‌گویم بگو: و اعوذ بالله السمیع العلیم حین تطلع الشمس و حین تغرب الشمس (و پناه می‌بریم به خدای شنوا و دانا، هنگام طلوع خورشید و در هنگام غروب آن).[2]

۵) حسین بن سعید در کتاب زهد: از حماد، از حَریز، از زراره، از یکی از آن دو، امام صادق یا امام باقر علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: فرشته چیزی را جز آن که می‌شنود، نمی‌نویسد. خدای عز و جل می‌فرماید: «وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً» ـ فرمودند: ـ کسی جز خدای عز و جل پاداش آن ذکر را نمی‌داند.[3]

۶) عیاشی: از زراره، از یکی از دو امام صادق یا امام باقر علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: فرشته چیزی را نمی‌شنود، جز آن که می‌خواهد بشنود و خدا فرمود: «وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً» ـ فرمودند: ـ کسی

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۸۳، ح ۱۷.
۳ـ کتاب الزهد، ص ۵۳، ح ۱۴۴.

جز خدا پاداش آن ذکر را به جهت عظمتش در درون بنده نمی‌داند. و فرمودند: هر گاه پشت امام جماعت بودی، به او گوش ده و در درونت تسبیح خدا را بگو.[1]

۷) از ابراهیم بن عبد الحمید نقل شده است که در حدیثی مرفوع روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً» یعنی در حالت استکانت (ذلت) «وَخِيفَةً» یعنی از روی ترس از عذاب او «وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی بدون جهر در قرائت «بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» یعنی: در اول صبح و شامگاه.[2]

۸) از حسین بن مختار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» فرمودند: در هنگام شام چنین می‌گویی: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، و یمیت و یحیی، و هو علی کل شئ قدیر (خدایی جز خدا نیست، یکتا است و شریک ندارد، مُلک و ستایش از آن او است، زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و او است که بر همه چیز توانا است).

عرض کردم: آیا نیکی به دست اوست؟ فرمودند: در دست او است، اما چنان که به تو می‌گویم، ده بار بگو: و اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب أن یحضرون، إن الله هو السمیع العلیم (و پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از وسوسه‌های شیطان‌ها. و ای پروردگار، پناه می‌برم به تو از این که حاضر شوند، همانا خدا شنوا و دانا است). ده بار در هنگام طلوع خورشید، و ده بار در هنگام غروب این ذکر را بگو.[3]

۹) محمد بن مروان، از یکی از اصحابش نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: و أستعیذُ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله ان یحضرون، ان الله هو السمیع العلیم (پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شیطان رانده شده و پناه می‌برم به خدا از این که حاضر شوند، همانا خدا شنوا و دانا است.) و بگو: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، و یمیت

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۳۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۳۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۸، ح ۱۳۶.

و یحیی، و هو علی کل شئ قدیر (خدایی جز خدا نیست، یکتا است و بی‌شریک است، ملک و ستایش از آن اوست، زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند، و بر همه چیز توانا است.) پس مردی به وی عرض کرد: آیا واجب است؟ فرمودند: بلی، واجب است؛ اما محدود به اوقاتی است. آن را ده بار قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آفتاب می‌گویی و اگر چیزی از آن فراموش شد، آن را در شب یا روز قضا کن.[1]

۱۰) طبرسی: در معنای آیه، از زراره، از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: معنای آن این است که هر گاه پشت امام جماعت بودی و به او اقتدا کردی، گوش ده و در درونت تسبیح خدا را بگو؛ یعنی در هنگام عدم جهر امام در قرائت.[2]

۱۱) و علی بن ابراهیم، در معنای این آیه می‌گوید: در اول صبح و نیمه روز «وَلاَ تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ * إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ» یعنی انبیا و پیامبران و امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، «لاَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ».[3]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۸، ح ۱۳۷.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۲۰.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۳.

سوره انفال

سوره انفال مدنی است، به جز آیه ۳۰ تا پایان آیه ۳۶ که مکی هستند و آیات آن ۷۵ آیه است که بعد از سوره بقره نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره انفال

۱) ابن بابویه: با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر که سوره انفال و سوره برائت را در هر ماه تلاوت کند، هیچ گاه نفاق و دو رویی به سراغ او نمی‌آید و از شیعه امیر مؤمنان علیه السلام خواهد بود.[۱]

۲) شیخ: با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از محمد بن علی، از ابو جمیله، از محمد بن حسن، از پدرش، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: در سوره انفال، بریدن بینی است (یعنی این سوره موجب ذلت و خواری دشمنان است).[۲]

۳) عیاشی: از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از راوی شنیدم که فرمودند: هر که سوره برائت و انفال را در هر ماه بخواند، هیچ گاه دچار نفاق و دورویی نمی‌شود و به حق شیعه امیر مؤمنان علیه السلام خواهد بود و در روز قیامت با شیعه او از سفره‌های بهشت خواهد خورد تا این که مردم از روز حساب فارغ شوند.[۳]

و در روایت دیگری از همو: هرکه در هر ماه بخواند، هیچ گاه به نفاق و دورویی مبتلا نمی‌گردد و از شیعیان راستین امیر مؤمنان علیه السلام خواهد بود.[۴]

۴) محمد بن مسلم، گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: در سوره انفال، به خاک مالیدن بینی (دشمنان) است.[۵]

۱ـ ثواب الاعمال، ص ۱۳۴.
۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۳۷۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۱.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۲.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۳.

۵) و از کتاب خواص القرآن: از پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، روایت شده که فرمودند: هر که این سوره را بخواند، در روز قیامت شفاعت کننده او خواهم بود و به برائت وی از نفاق گواهی خواهم داد و به تعداد همه منافقان، برای او حسنه نوشته می‌شود. هر که آن را بنویسد و به خود آویزان کند، هیچ گاه در برابر حاکم قرار نمی‌گیرد، مگر این که حقش را بگیرد و حاجتش را برآورده سازد و کسی به او تجاوز نمی‌کند و کسی با او جدال نمی‌کند، مگر این که بر او غلبه یابد و در حالت خوشحالی او را ترک می‌کند و این سوره برای او حفاظی خواهد بود.

تفسیر سوره انفال

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَیْنِکُمْ وَأَطِیعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۱).

[(ای پیامبر)! از تو در باره غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده (او) دارد. پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید]

۱) طبرسی در جوامع الجامع می‌گوید: ابن مسعود و امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام این آیه را این گونه قرائت کرده‌اند: یسألونک الانفال (انفال را از تو طلب می‌کنند).[1]

۲) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که در باره این سخن خدای تبارک وتعالی: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفَالِ»، فرمودند: هر که بمیرد در حالی که مولا نداشته باشد، اموال او از انفال محسوب می شود.[2]

۳) و از همو: از عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از رفاعه، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام در باره

۱ـ جوامع الجامع، ص ۱۶۴.
۲ـ کافی، ج ۷، ص ۱۶۹، ح ۴.

مردی است که می میرد در حالی که نه وارثی دارد و نه مولایی، روایت شده است که فرمودند: او از مصادیق این آیه: «**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ**» است.[1]

۴) و از همو: از عده‌ای از اصحاب، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همگی، از ابن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: کسی که می‌میرد در حالی که نه وارثی از خویشاوندان دارد و نه مولایی که جریره (گناه و خسارت) او را تضمین کند، اموال او از انفال محسوب می شود.[2]

۵) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: انفال یعنی: هر زمینی که اسبان و سواران آن را با جنگ فتح نکرده‌اند، یا (زمین) قومی که صلح کردند یا قومی که خودشان تسلیم شدند. همه زمین‌های بایر و درون دشت‌ها از آن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، و از آن امام پس از او است که هر جایی که بخواهد، آن را قرار می‌دهد.[3]

۶) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر که بمیرد در حالی که وامی در گردن او باشد، وام او و فرزندان او بر گردن ما است و هر که بمیرد و مالی را بر جای بگذارد، این مال به ورثه او می‌رسد و هر که بمیرد در حالی که مولایی نداشته باشد، ، اموال او از انفال محسوب می شود.[4]

۷) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمودند: انفال عبارت است از هر زمین یا سرزمینی که اهل آن از بین رفته باشند و هر زمینی که اسبان و سواران آن را با جنگ فتح نکرده‌اند؛ بلکه صلح کردند و بدون جنگ و خونریزی تسلیم شدند. فرمودند: قله‌های کوه‌ها و درون دره‌ها و بیشه‌ها و هر زمین بایری که صاحب نداشته باشد، برای او ـ یعنی والی [معصوم] ـ است و صوافی

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۱۸.
۲ـ کافی، ج ۷، ص ۱۶۹، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۳.
۴ـ کافی، ج ۷، ص ۱۶۸، ح ۱.

ملوک یعنی آن چه را که پادشاهان، بدون این که غصبی در کار باشد، در دست داشته‌اند و به خودشان اختصاص داده بوده‌اند نیز برای اوست، زیرا غصب به صاحبش برگردانده می شود و او (والی) وارث هر کسی است که وارث نداشته باشد و زندگی بیچارگان را تامین می‌کند.[1]

۸) و از همو: از از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابو حمزه، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: انفال، نفل (بخشیدن) است و سوره انفال موجب به خاک مالیدن بینی‌ها است.[2]

۹) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از شعیب، از ابو صباح نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ما قومی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب کرده است. انفال از ما است و برگزیده اموال از آن ما است.[3]

۱۰) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن ابو عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ما قومی هستیم که خدای عز و جل اطاعت از ما را واجب کرده است، انفال از ما است و برگزیده اموال از آن ما است و راسخان در علم ما هستیم. ما هستیم که مورد حسادت قرار گرفتیم آن جا که خدای عز و جل می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» [بلکه مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می‌ورزند].[4-5]

۱۱) محمد بن حسن صفار: از یعقوب بن زید، از ابن ابو عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو صباح کنانی نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ابو صباح! ما قومی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب کرده است و انفال از آن ما است...[6] و حدیث را چنان که در پیش گفته شد، آورده است.

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۵، ح ۴.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۶، ح ۶.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۱۷.
۴ـ نساء/۵۴.
۵ـ کافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۶.
۶ـ بصائر الدرجات، ص ۱۹۹، باب ۱۰، ح ۱.

۱۲) شیخ: از علی بن حسن فضال، از محمد بن حسین، از ابن ابو عمیر، از سیف بن عمیر، از ابو صباح کنانی نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ما قومی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب کرده است و انفال از آن ما است[1]... وحدیث را چنان که در پیش گفته شد، آورده است.

۱۳) از همو: از علی بن حسن فضال، از حماد، از حریز، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: گفت: به وی عرض کردم، خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ» چه می‌فرماید؟

فرمودند: انفال از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم است و آن عبارت است از هر زمینی که صاحبان آن زمین، آن را ترک کرده‌اند بی آن که توسط اسب سواران یا پیاده‌گان یا سواران مورد حمله قرار گیرد. پس آن نفل (بخششی) است بر خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او باد.[2]

۱۴) و از همو: از علی بن حسن فضال، از محمد بن سالم، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ـ در باره غنیمت ـ فرمودند: خمس آن جدا می‌شود و مابقی میان کسانی که در جنگ شرکت داشته اند و عهده دار جنگ بوده اند، تقسیم می‌شود و اما در مورد فیء و انفال، باید گفت که آن به طور خالص برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.[3]

۱۵) و نیز همو: با سند خود از علی بن حسن فضال، از ابراهیم بن هاشم، از حماد بن عیسی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که وی از امام شنیده است که فرمود: انفال، عبارت است از زمین ویران شده‌ای که درآن خونی ریخته نشده است یا زمین قومی که با آنان صلح شده و تسلیم شده‌اند و همه زمین‌های بایر و یا درون دره‌ها، همه این‌ها مصداق فیء است و انفال از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم است. پس هر چه برای خدا است،

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۲، ح ۳۶۷.
۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۲، ح ۳۶۸.
۳ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۲، ح ۳۶۹.

برای پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، نیز هست و هر جا بخواهد قرار دهد، قرار می‌دهد.[۱]

۱۶) و از همو: از علی بن حسن فضال، از محمد بن علی، از ابو جمیله، از محمد بن حسن، از پدرش، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره انفال سئوال کردم و آن حضرت فرمودند: زمینهایی که صاحبانش از بین رفته‌اند و در غیر این صورت، انفال از آن ما است. نیز فرمودند: در سوره انفال به خاک مالیدن بینی‌ها است. و فرمودند: (انفال) آن چیزی است که خدا به رسولش از اهل قری (ساکنان شهرها) بخشیده است و نیز هر آن چه که به وسیله اسبان و سواران فتح نکرده‌اید. اما خداوند پیامبرانش را بر هر که می‌خواهد، مسلط می‌کند. و فرمودند: فیء عبارت است از اموالی که در آن خونی ریخته نشده و قتلی صورت نگرفته است و انفال نیز مانند آن است و در واقع این به منزله آن است.[۲]

۱۷) و نیز همو: با سند خود از سعد بن عبد الله، از ابو جعفر، از محمد بن خالد برقی، از اسماعیل بن سهل، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبد الله، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: شنیدم که از امام صادق علیه السلام در باره انفال سوال شد. فرمودند: هر آبادی‌ای که اهل آن از بین رفتند یا آن را ترک کرده‌اند از آن خدای عز و جل است؛ نصف آن میان مردم تقسیم می‌شود و نصف آن برای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، است. پس آن چه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هست، برای امام علیه السلام نیز هست.[۳]

۱۸) و از همو: از سعد بن عبدالله، از ابو جعفر، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران نقل شده است که گفت: در باره انفال از ایشان پرسیدم و فرمودند: هر زمین متروک و یا چیزی که از آن پادشاهان بوده، به طور خالص برای امام است و مردم را از آن سهمی نیست. ـ و فرمودند ـ : و از جمله آن، « بحرین» است که به وسیله اسبان و سواران فتح نشده است.[۴]

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۳۷۰.
۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۳۷۱.
۳ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۳۷۲.
۴ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۳۷۳.

۱۹) و نیز همو: با سند خود از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از رفاعة بن موسی، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر که بمیرد و مولایی نداشته باشد، از مصادیق این آیه شریفه است: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ».[۱]

۲۰) و نیز همو: با سند خود از علی بن حسن، از سندیّ بن محمد، از علاء، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: فیء و انفال عبارت است از زمینی که در آن خونریزی نشده و با آن قوم، صلح کرده و تسلیم شده‌اند و نیز زمین خراب یا درون دره‌ها. همه این‌ها از مصادیق فیء است و برای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. هر چه برای خدا باشد، برای رسولش نیز هست و می‌تواند هر جایی که بخواهد آن را قرار دهد و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام علیه السلام می‌رسد.

خدای تبارک و تعالی فرموده است: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلاَ رِكَابٍ»[۲] [و آن چه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید (شما برای تصاحب آن) اسب یا شتری بر آن نتاختید]. ـ پس فرمود: ـ آیا نمی‌بینی که آن همان است که در آیه پیشین آمده است و اما این سخن خدای تبارک و تعالی: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى»[۳] [آن چه خدا از (دارایی) ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید] که این به منزله غنیمت است. پدرم علیه السلام این را می‌فرمود. و برای ما چیزی جز دو سهم از آن نیست: سهم پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و سهم خویشاوندان. سپس ما در آن چه باقی مانده است، با مردم شریکیم.[۴]

۲۱) و نیز همو: با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از سندیّ بن محمد، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: انفال از نفل(بخشش) گرفته شده است و در سوره انفال، به خاک مالیدن بینی‌ها است.[۵]

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۳۷۴.
۲ـ حشر/۶.
۳ـ حشر/۷.
۴ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۳۷۶.
۵ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۹، ح ۴۱۵.

۲۲) و نیز همو: با سند خود از حسن بن محمد بن سماعة، از حسین بن هاشم، از ابن مسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که این آیه: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الأنفَالِ» را خواندند و سپس فرمودند: هر که از دنیا برود، در حالی که مولی و ورثه‌ای نداشته باشد، پس اموال او جزء انفال است.[1]

۲۳) و از همو: با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: کسی که بمیرد و وارثی از خویشاوندانش و مولایی که جریره (گناه و خسارت) او را تضمین کند، نداشته باشد، پس مالش از انفال است.

۲۴) و از همو: با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، از محمد بن زیاد، از رفاعه، از ابان بن تغلب نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که از دنیا برود در حالی که مولا و ورثه نداشته باشد، وی از مصادیق این آیه است: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الأنفَالِ».[2]

۲۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از فضالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از اسحاق بن عمار نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره انفال پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور از آن، آبادی‌هایی است که ویران شده و اهل آن، آن جا را ترک کرده‌اند؛ پس آن برای خدا و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، است و هر آن چه از آن پادشاهان است، برای امام است و زمین متروک و زمینی را که به وسیله اسبان و سواران جنگی، فتح نشده و هر زمینی که صاحب ندارد و نیز معادن از آن جمله است (به امام تعلق دارد). هر که از دنیا برود و مولایی نداشته باشد، بهره‌ای از انفال ندارد.

و فرمودند: این آیه در روز بدر هنگامی که مردم فرار کردند، نازل شد و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سه گروه بودند: گروهی نزدیک خیمه پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، بودند. گروهی که برای غارت، حمله کردند. و گروهی که دشمن را تعقیب کردند و آن‌ها را به اسارت گرفته و غنیمت گرفتند. هنگامی که غنیمت‌ها و اسرا را جمع کردند، انصار در باره اسرا اظهار نظر می‌کردند. خدای تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «مَا کَانَ لِنَبِیٍّ أَن یَکُونَ لَهُ

۱ـ تهذیب، ج ۹، ص ۳۸۶، ح ۱۳۷۹.

۲ـ تهذیب، ج ۹، ص ۳۸۶، ح ۱۳۸۰.

أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»[1] [هیچ پیامبری را سزاوار نیست که (برای اخذ سَر بَها از دشمنان) اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند. شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست ناپذیر حکیم است]. هنگامی که خدا اسرا و غنیمت‌ها را برای آنان مباح کرد، سعد بن مُعاذ سخن گفت. (او از جمله کسانی بود که نزدیک خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت.) او گفت: ای رسول خدا! چیزی که ما را از تعقیب دشمن تو باز داشت، روی گردانی از جهاد یا ترس از دشمن نبود، بلکه ترسیدیم اگر خیمه تو را ترک کنیم، خیل مشرکان بر تو هجوم آورند. تعدادی از مهاجرین و انصار نزد خیمه موضع گرفتند و هیچ کس از آنان به شک نیفتاد و مردم ـ ای رسول خدا! ـ بسیار و غنیمت‌ها کم بود. اگر این‌ها را به اینان بدهی، برای اصحابت چیزی نمی‌ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تقسیم غنیمت‌ها و اشیایی که از کشته شدگان باقی مانده بود در میان جنگجویان، بیم داشت و چیزی به کسانی که نزد خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موضع گرفته بودند، نمی‌رسید. پس میان آنان اختلاف افتاد تا این که از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سؤال کردند و گفتند: این غنیمت‌ها برای چه کسانی است؟ خداوند این آیه را نازل کرد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» پس مردم بازگشتند در حالی که نصیبی از غنیمت نگرفتند. خداوند این آیه را نازل کرد: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»[2] [و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان (او) و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است] سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غنیمت‌ها را میان آنان تقسیم کرد. سعد بن ابی وقاص گفت: ای رسول خدا! آیا برای سوار کار شجاع قوم که از دفاع می‌کند، همان مقداری است که به جنگجوی ضعیف می‌دهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مادرت در سوگت بنشیند، مگر غیر از این است که شما به وسیله ضعیفان پیروز می‌شوید؟

۱ـ انفال/۶۷.

۲ـ انفال/۴۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر، خمس را نگرفتند و آن را میان اصحابشان تقسیم کردند. ولی در غزوه‌های بعدی پس از بدر، خمس می‌گرفتند و این آیه: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الأَنفَالِ» پس از پایان یافتن جنگ بدر نازل شد. این موضوع در آغاز سوره آمده و پس از آن، بیرون آمدن پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برای جنگ را ذکر کرده است.[1]

۲۶) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره انفال پرسیدم. فرمودند: هر آبادی که اهل آن از بین بروند، یا آن را ترک کنند، نَفَل است (مفرد انفال) که نصف آن میان مردم تقسیم می‌شود و نصف دیگرش از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.[2]

۲۷) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: انفال عبارت است از سرزمین‌هایی که توسط اسبان و سواران (با جنگ) فتح نشده‌اند.[3]

۲۸) از عبدالله ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره انفال سئوال کردم. فرمودند: آبادی‌هایی که اهل آن، آن را ترک کردند و به هلاک رسیدند و در نتیجه ویران شد. این‌ها برای خدای تبارک و تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم است.[4]

۲۹) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمودند: همانا فیء و انفال عبارت است از زمینی که خونریزی در آن صورت نگرفته باشد و یا اهل آن با مسلمانان صلح کرده باشند، یا تسلیم شده باشند و زمین متروکه یا درون دره‌ها. همه این‌ها مصداق فیء است و برای خدا و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و هر چه برای خدا هست، برای رسولش نیز هست و می‌تواند آن را هر جا بخواهد قرار دهد و پس از پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برای امام علیه السلام است.[5]

۳۰) از بشیر دهان نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا خدا اطاعت از ما را در کتاب خویش واجب کرده است و مردم

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۴.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۵.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۶.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۷.

نمی‌توانند نسبت به ما جاهل باشند و برگزیده اموال و انفال و کرامات قرآن، برای ما است.[1]

۳۱) از ابو ابراهیم نقل شده است که گفت: از ایشان در باره انفال پرسیدم. فرمودند: هر زمینی که اهل آن از بین رفته باشند، انفال است و برای ما است.[2]

۳۲) از ابو اسامه زید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره انفال سئوال کردم و ایشان فرمودند: هر زمین متروکه و هر زمینی که به وسیله اسبان و سواران فتح نشده باشد.

و در روایتی دیگر چنین افزوده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله برآن غلبه یافته است.[3]

۳۳) از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: انفال از آن ما است. پرسیدم: انفال چیست؟ فرمودند: از جمله آن، معادن و بیشه‌ها و هر زمینی است که مالک ندارد و هر زمینی که اهل آن از بین رفته‌اند. و همه این‌ها برای ما است.[4]

۳۴) و در روایتی دیگر از آن دو، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر کسی که از دنیا برود و مولی و ورثه نداشته باشد، از مصادیق این آیه است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ».[5]

۳۵) و در روایت ابن سنان آمده است که فرمودند: انفال عبارت است از آبادی‌ای که اهل آن کوچ کردند و از بین رفتند و ویران شد. پس آن، از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم است.[6]

۳۶) و در روایت ابن سنان و محمد جلبی، از همو علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر که از بین برود در حالی که مولی نداشته باشد، ، اموال او از انفال محسوب می شود.[7]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۸.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۱۰.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۱۱.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۱۲.
۶ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۱۳.
۷ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۱۴.

۳۷) و در روایت زراره، از همو روایت شده است که فرمودند: آن (انفال) عبارت است از هر زمینی که اهل آن بی‌آن که مورد حمله قرار گیرد، کوچ کنند. پس آن نفل است و برای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.[1]

۳۸) از ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که گفت: شنیدم که در باره پادشاهانی که مردم را اقطاع (ارباب و رعیتی) می‌دهند می‌فرمود: آن از مصادیق فیء و انفال و شبیه آن است.[2]

۳۹) و در روایتی دیگر، از ثمالی نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تعالی پرسیدم: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ»، فرمود: آن از آن پادشاهان نیست، بلکه از آن امام است.[3]

۴۰) از سماعة بن مهران نقل شده است که گفت: از ایشان در باره انفال پرسیدم. فرمودند: هر زمین متروکه و اشیایی که از آن پادشاهان است، مخصوص امام است و مردم را بهره‌ای از آن نیست. ـ فرمود ـ : و از جمله آن «بحرین» است که به وسیله جنگ فتح نشده است.[4]

۴۱) از بشیر دهان نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم در حالی که خانه از اهل آن پر بود. به ما فرمودند: شما ما را دوست می‌داشتید، در حالی که مردم با ما دشمن بودند و با ما رابطه برقرار کردید، در حالی که مردم از ما بریدند. و ما را شناختید، در حالی که مردم ما را انکار کردند و آن همان حق است و همانا خدا پیش از این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان پیامبر برگزیند، بنده خویش قرار داده بود و همانا علی علیه السلام بنده‌ای است که برای خدا نصیحت کرد و خدا نیز او را نصیحت کرد و خدا را دوست داشت و خدا نیز او را دوست داشت. محبت و دوستی ما در کتاب خدا آشکار است. برگزیده اموال از آن ما است و انفال از آن ما است و ما قومی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب کرده است و همانا شما کسانی را امام خود قرار می‌دهید که مردم در شناختن آنان معذور نیستند و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: هر که از دنیا

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۱۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۱۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۱۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۱۸.

برود در حالی که امامی نداشته باشد که از او پیروی کند، مرگ او مانند مرگ در جاهلیت است. اطاعت بر شما واجب است، چرا که شما یاران علی علیه السلام را دیده‌اید.[1]

۴۲) از ثمالی روایت شده است که از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنْفَالِ» پرسیدم و ایشان فرمودند: هر چه از آن پادشاهان است، برای امام است. عرض کردم: اما آنان آن چه را در دست دارند به فرزندان و زنان و خویشاوندان و اشراف خود، به صورت اقطاع می‌دهند، تا این که از خواجگان نیز یاد شد. هر چه را می‌گفتم، می‌فرمود: و آن نیز از آن ما است. تا این که فرمودند: از آن اموال، (مبلغی را) که بین یک درهم تا صد هزار است، عطا می‌کند. سپس فرمودند: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ»[2]ـ[3] [(گفتیم) این بخشش ماست، (آن را) بی‌شمار ببخش یا نگاه دار]

۴۳) از داود بن فرقد نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما خبر رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زمین-هایی که رودخانه فرات را مشروب می‌ساخت، به علی علیه السلام اقطاع داده بود؛ (آیا چنین است)؟ فرمود: بلی، از آن چه را که فرات مشروب می‌ساخت، (تعجب می‌کنید)؟ انفال بسیار بیشتر است از آن چه که فرات را آبیاری می‌کند. عرض کردم: انفال چیست؟ فرمود: درون دره‌ها و قله کوه‌ها و بیشه‌ها و معادن و هر زمینی که به وسیله جنگ فتح نشده و هر زمین مرده‌ای که اهل آن، آن را ترک کرده‌اند و اقطاع پادشاهان و زمین‌هایی را که پادشاهان می‌بخشیدند.[4]

۴۴) از ابو مریم انصاری نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنْفَالِ قُلِ الأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»، سئوال کردم. فرمود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسول است. عرض کردم: سهم خدا برای کیست؟ فرمود: برای مسلمانان است.[5]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۱۹.
۲ـ ص/۳۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۴، ح ۲۰.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۴، ح ۲۱.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۴، ح ۲۲.

در فضیلت اصلاح امور میان مردم

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حماد بن ابو طلحه، از حبیب اَحول نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: صدقه‌ای وجود دارد که خدا آن را دوست دارد و آن اصلاح بین مردم است در هنگام نزاع و اختلاف و نزدیک ساختن آنان به یکدیگر، هنگامی که از یکدیگر دور می‌شوند.[۱]

از همو: با سند خود از محمد بن سنان، از حذیفة بن منصور، از امام صادق علیه السلام، مانند همین حدیث روایت شده است.

۲) و از همو، با سند خود، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: بی گمان، اگر دو نفر را با هم آشتی دهم، برای من بهتر است از این که دو دینار صدقه دهم.[۲]

۳) و از همو: با سند خود از ابن سنان، از ابو حنیفه سائق حاجّ نقل شده است که گفت: مفضّل در حالی نزد ما آمد که من و پدر زنم (یا برادر زنم) بر سر ارثیه‌ای در حال مشاجره بودیم. مدتی به ما نگاه کرد، سپس به ما گفت: ما آمدیم، و با چهار صد درهم ما را آشتی داد. ایشان این مبلغ از پول خویش را به ما داد و هنگامی که هر طرف از طرف دیگر اطمینان یافت، گفت: این پول از من نیست، بلکه امام صادق علیه السلام به من دستور دادند، هر گاه دو نفر از اصحاب ما در باره چیزی به نزاع بپردازند، آنان را از مال ایشان آشتی دهم. پس این پول مال امام صادق علیه السلام است.[۳]

۴) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از ابن سنان، از مفضل نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر بین دو تن از شیعیان ما نزاع و درگیری رخ دهد، آن را با مال من به صلح و آشتی مبدل کن.[۴]

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۱۶۷، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۱۶۷، ح ۴.
۴ـ کافی، ج ۲، ص ۱۶۷، ح ۳.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶)»

[مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود، دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند * همانان که نماز را به پا می‌دارند و از آن چه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند * آنان هستند که حقا مؤمنند. برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود * همان گونه که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد و حال آن که دسته‌ای از مؤمنان سخت کراهت داشتند * با تو در باره حق بعد از آن که روشن گردید، مجادله می‌کنند. گویی که آنان را به سوی مرگ می‌رانند و ایشان (بدان) می‌نگرند]

۱) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» تا آخر آیه‌ها، می‌گوید: همانا این آیه‌ها در باره امیر مؤمنان علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد نازل شد.[1]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: پس از آن، انفال و تقسیم غنیمت‌ها و بیرون آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ را ذکر کرده و سپس فرموده است: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ * يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ» و علت نزول این آیه، آن بود که کاروانی برای قریش به سوی شام به راه افتاد که اموال قریشیان در آن بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش دستور داد تا بیرون بیایند و آن را بگیرند و به آنان خبر داد که خدا یکی از این دو را وعده داده است: یا کاروان را و یا قریش را، اگر به ایشان دست یابند. سپس همراه سیصد و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۵.

سیزده نفر بیرون آمد و هنگامی که به بدر نزدیک شد، ابوسفیان در کاروان بود. هنگامی که به او خبر رسید رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، بیرون آمده تا به کاروان حمله کند، سخت در هراس افتاد و راه شام را رد پیش گرفت و هنگامی که به منطقه بُهره رسید، ضمضم خزاعی را با ده دینار اجیر کرد و شتری جوان در اختیارش قرار داد و به او گفت: به طرف قریش برو و به آنان خبر ده که محمد و گرایندگان به دین او از اهل یثرب بیرون آمدند تا به کاروان شما حمله کنند؛ به فریاد کاروان برسید. ابوسفیان همچنین به او سفارش کرد که شتر ماده‌اش را زخمی کند و گوش آن را ببرد تا خون از آن بریزد. وانگهی لباسش را از جلو و از عقب پاره کند و چون وارد مکه شد، چهره‌اش را به طرف پشت شتر کند و با صدای بلند بگوید: ای آل غالب! ای آل غالب! به داد کاروان حامل مشک و پارچه برسید. به داد کاروان برسید (دو بار)، اما گمان نمی‌برم که بتوانید به آن برسید، زیرا که محمد و گروندگان به دینش از اهل یثرب بیرون آمدند تا به کاروان شما حمله کنند.

ضمضم با عجله به طرف مکه راه افتاد. عاتکه دختر عبدالمطلب سه روز قبل از آمدن ضمضم در خواب دیده بود که گویی یک نفر سوار وارد مکه شده است، در حالی که فریاد می‌زد: ای آل غالب! ای آل غالب! صبح زود به قتلگاه‌هایتان بشتابید. آن سوار در بامداد روز سوم، به کوه ابو قُبیس رسید و سنگی را از آن برداشت و آن را از کوه رها کرد. و خانه‌ای از خانه‌های قریش را نگذاشت مگر این که تکه‌ای از آن به آن جا رسید و از پایین دره مکه خون جاری شده بود. پس در حالت ترس و وحشت از خواب بلند شد و خبر این خواب را به عباس رساند. عباس به عتبة بن ربیعه خبر داد و عتبه گفت: این مصیبتی است که قریش را فرا خواهد گرفت.

خبر این خواب در میان قریش شایع شد و به ابوجهل رسید. او گفت: عاتکه این خواب را ندیده است، او پیامبر دیگری در میان بنی عبد المطلب است. قسم به لات و عُزّی، سه روز به انتظار خواهیم نشست، اگر آن چه را دیده راست باشد که هیچ و اگر غیر از آن بود، نامه‌ای خواهیم نوشت و در آن اعلام می‌کنیم که بنی هاشم دروغگوترین خانواده‌های عرب اعم از زن و مرد می‌باشند. هنگامی که یک روز گذشت، ابو جهل گفت: این یک روز که سپری شد. هنگامی که روز بعد فرا

رسید، ابوجهل گفت: دو روز گذشت. هنگامی که روز سوم سپری شد، ضمضم آمد و در دره مکه فریاد زد: ای آل غالب! ای آل غالب! به داد کاروان حامل مشک و پارچه برسید (دو بار) و گمان نمی‌کنم که بتوانید به آن برسید، چه محمد و گروندگان جوان به دین او از اهل یثرب بیرون آمدند تا به کاروان حامل بهترین اموالتان حمله کنند.

مردم مکه به داد و فریاد پرداختند و برای بیرون آمدن برای جنگ آماده شدند. سُهیل بن عمرو و صفوان ابن امیر و ابو بختری ابن هشام و منبّه و نبیه پسران حجاج و نوفل بن خُویلد، بلند شدند و گفتند: ای گروه‌های قریش! به خدا قسم مصیبتی بزرگتر از این مصیبت بر شما نازل نشده است که محمد و پیروان او از اهل یثرب به کاروان حامل اموال گرانبهای شما حمله کنند. به خدا قسم، همه مردان و زنان قریشی در این کاروان از بیست درهم گرفته تا بیشتر، سهیم هستند و در این کاروان اموالی دارند و طمع و چشم داشتن محمد به اموال شما و بستن راه تجارت بر شما، موجب خفت و خواری شما است، پس بیرون بیایید.

صفوان بن امیه پانصد دینار جهت لشکر کشی پرداخت و سهیل بن عمرو نیز همین مبلغ را پرداخت کرد و کسی از بزرگان قریش نماند، مگر این که مبلغی پول را پرداخت کرد. آنان مرکب‌هایشان را چه سرکش و چه رام، برای حرکت آماده کردند در حالی که خشمگین بودند. چنان که خدای عز و جل فرمود: «خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِم بَطَراً وَرِئَاء النَّاسِ»[1] [از خانه‌هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و (مردم را) از راه خدا باز می‌داشتند]. عباس بن عبدالمطلب و نوفل بن حارث و عقیل بن ابوطالب با آنان بیرون آمدند و کنیزکان آواز خوان را با خود آوردند و شراب می‌خوردند و بر سنج می‌کوبیدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با سیصد و سیزده مرد جنگجو بیرون آمد و هنگامی که به مسافت یک شب به بدر نزدیک شد، عدی ابن ابو زغباء و بسبس بن عمرو را برای گرفتن اطلاعات در باره کاروان فرستاد. آنان به آب بدر رسیدند و شترهایشان را در آن جا پی کردند و از آب نوشیدند. در آن جا دو زن در حال مشاجره بر سر یک درهم بودند. یکی از آنان گفت: کاروان قریش دیروز در فلان جا فرود آمد و فردا این جا فرود خواهد آمد و من برای آنان کار می‌کنم و

۱ـ انفال/۴۷.

درهم تو را به تو خواهم داد. فرستادگان به سوی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، بازگشتند وآن چه را شنیده بودند به وی باز گفتند. ابو سفیان با کاروان آمد و هنگامی که نزدیک بدر رسید، از کاروان سبقت گرفت و به تنهایی حرکت کرد تا این که به چاه‌های بدر رسید. مردی از قبیله جُهَینه آن جا بود که به او مَجدی جُهَنی می‌گفتند. به او گفت: ای مجدی! آیا از محمد و یارانش خبرداری؟ گفت: خیر. گفت: قسم به لات و عزی، اگر خبر محمد را از ما پنهان کنی! قریش تا ابد دشمن تو خواهد ماند، زیرا که همه قریشیان چیزی در این کاروان دارند، از بیست درهم به بالا، پس از من پنهان مکن.

گفت: به خدا قسم خبری از محمد ندارم. محمد و یارانش با بازرگانان چه کار دارند. فقط من امروز دو نفر سوار دیدم که این جا آمدند و از این آب نوشیدند و شترانشان را در این جا فرود آوردند و بازگشتند و من نمی‌دانم چه کسانی بودند. ابوسفیان به جایگاه بستن شترانشان آمد و فضله شتران را با دستش خورد کرد. در آن هسته‌ای یافت و گفت: این علف یثرب است. به خدا قسم آنان جاسوسان محمد بودند. شتابان برگشت و دستور داد که کاروان را به سوی ساحل دریا ببرند و راه را ترک کردند و با سرعت و شتاب راه افتادند.

جبرییل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و به وی خبر داد که کاروان فرار کرد و قریش آمده است تا از کاروانش دفاع کند و به او دستور جنگ و وعده پیروزی را داد. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، در صَفرا [1] فرود آمده بود. ایشان دوست داشت انصار را مورد آزمایش قرار دهد زیرا که به آنان در شهر خودشان، به وی وعده یاری و نصرت داده بودند. به آنان خبر داد که کاروان فرار کرده و قریش برای دفاع از کاروان در حرکت است و خدا مرا به جنگ با آنان دستور داده است. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ترس و وحشت افتادند و ترسی بزرگ بر دل آنان مستولی گشت. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: نظرتان چیست؟ ابوبکر از جا برخاست و گفت: ای رسول خدا! این قریش است و غرور و خودبینی آن. از هنگامی که کفر ورزیده است، هیچ گاه ایمان نیاورده است و از هنگامی که عزت یافته، هیچ گاه ذلیل و

۱ـ دشتی است از مناطق اطراف مدینه که دارای درخت خرما و کشت بسیاری است و فاصله آن با بدر یک منزل است « معجم البلدان، ج۳، ص ۴۱۲».

خوار نشده است، و هیچ گاه در لباس جنگ بیرون نیامده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بنشین. پس نشست و ایشان فرمودند: به من بگویید، چاره چیست؟ عمر به پا خاست و مانند سخنان ابو بکر را تکرار کرد و ایشان فرمودند: بنشین.

سپس مقداد که رحمت خدا بر او باد از جای بلند شد و گفت: ای رسول خدا! این قریش است و غرور و خودبینی آن. و ما به تو ایمان آورده‌ایم و تو را تصدیق کرده‌ایم و گواهی دادیم که آن چه را از نزد خدا آورده‌ای، حق است. به خدا قسم اگر به ما دستور دهی در میان اخگر سوزان یا خارها راه برویم، با شما راه می‌رویم و آن چه را که بنی اسرائیل به موسی گفتند: «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»[1] [تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم] را به تو نمی‌گوییم؛ بلکه می‌گوییم: تو و پروردگارت به جنگ بروید و ما همراه شما می‌جنگیم. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برای او دعای خیر کرد و او نشست.

سپس فرمودند: نظرتان را به من بگویید. سعد ابن معاذ از جا برخاست و گفت ـ ای رسول خدا! ـ پدر و مادرم فدایت شوند، گویی می‌خواهی نظر ما را بدانی. فرمودند: بلی. گفت: شاید برای امری بیرون آمده‌ای که دستور انجام غیر از آن را یافته‌ای؟ فرمودند: بلی. گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، ای رسول خدا، ما به تو ایمان آورده‌ایم و تو را تصدیق کرده‌ایم. به هر چه می‌خواهی به ما دستور ده و هر چه را می‌خواهی از اموال ما بردار و هر چه را می‌خواهی از آن باقی بگذار. چیزی که از آن بر می‌داری، برای من دوست داشتنی‌تر است از آن چه که وا می‌نهی. به خدا اگر دستور دهی وارد این دریا شویم، همراه شما وارد می‌شویم. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برای او دعای خیر کرد. سپس سعد گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت شوند، به خدا قسم من قبلاً این راه را طی نکرده بودم و آشنایی با آن ندارم و ما در مدینه قومی را به جا گذاشتیم که در جهاد در کنار شما از آنان قوی‌تر نیستیم و اگر می‌دانستند که جنگ در پیش است در شهر نمی‌ماندند. ما شتران را برای تو آماده می‌کنیم و به مصاف دشمن می‌رویم. چه ما در هنگام کارزار ثابت قدم هستیم و در هنگام جنگ به یاری شما می‌شتابیم و ما امید داریم که خدا

۱ـ مائده/۲۴.

چشم تو را به وسیله ما روشن کند. اگر چیزی که دوست داری حاصل شود، آن همان چیزی است که می‌خواهیم و اگر اتفاق دیگری بیفتد، بر شترت می‌نشینی و به قوم ما می‌پیوندی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یا این که خدا اتفاقات دیگری را پدید بیاورد. گویی کشته شدن فلانی و فلانی را در این جا و این جا و کشته شدن ابو جهل و عتبة بن ربیعه و شیبة بن ربیعه و منبّه و نبیه پسران بنی حجاج را می‌بینم، چرا که خداوند تبارک و تعالی، یکی از این دو پیروزی را (یا به دست آوردن کاروان و یا دست یافتن به قریش) به من وعده داده است و خدا هیچ گاه خلف وعده نمی‌کند. سپس جبرییل علیه السلام با این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد: «کَمَا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَیْتِکَ بِالْحَقِّ» تا: «وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ».[1]

پس از آن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، دستور حرکت دادند تا این که در هنگام شام در کنار چاه بدر فرود آمدند و آن همان عدوه شامیه بود. سپس قریش آمد و در عدوه یمانی فرود آمد و بردگان خویش را فرستاد تا از آب بردارند. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را گرفتند و اسیر کردند و به آنان گفتند: شما که هستید؟ گفتند: ما بردگان قریشیم. گفتند: کاروان کجا است؟ گفتند: خبری از آن نداریم. پس شروع به زدن آنان کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بودند و پس از اتمام نماز فرمودند: اگر حقیقت را به شما بگویند، آنان را می‌زنید و اگر به شما دروغ بگویند، آنان را رها می‌کنید! آنان را نزد من بیاورید. پس آنان را آوردند. به آنان فرمودند: شما که هستید؟ گفتند: ای محمد! ما برده قریشیم. فرمود: تعداد آنان چند است؟ گفتند: از تعدادشان چیزی نمی‌دانیم. فرمود: چند تا شتر در روز می‌کشند؟ گفتند: نه تا ده شتر. فرمود: نهصد تا هزار نفرند. فرمود: چه کسانی از بنی هاشم در بین آنان هستند؟ گفتند: عباس بن عبدالمطلب و نوفل ابن حارث و عقیل بن ابوطالب. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، دستور داد آنان را زندانی کنند و این خبر به قریش رسید و به شدت به هراس افتادند.

عتبة بن ربیعه با ابو بختری ابن هشام ملاقات کرد و به او گفت: این تجاوز را می‌بینی؟ به خدا قسم من جای پایم را نمی‌بینم. ما برای دفاع از کاروانمان بیرون

۱ـ انفال /۵ـ۸.

آمدیم و این کاروان نجات یافته است و اکنون برای ظلم و تجاوز آمده‌ایم. به خدا قوم متجاوز هیچ گاه رستگار نمی‌شوند. من دوست داشتم همه اموال بنی عبد مناف از بین برود و ما این راه را ترویم. سپس ابو بختری به وی گفت: تو از سروران قریش هستی؛ به میان مردم برو و خسارت کاروانی را که محمد به آن حمله کرد، با ابن حضری به گردن بگیر. چرا که او هم پیمان شما است. عتبه گفت: تو این پیشنهاد را بر من عرضه می‌کنی و ما جز در مورد ابن حنظله ـ یعنی ابوجهل ـ اختلاف نداریم. به سوی او برو و به او خبر ده که من خسارتی را که محمد به آن حمله کرد و خون ابن حضری را به گردن می‌گیرم.

ابو بختری گفت: به خیمه او رفتم و دیدم که سپری را بیرون آورده بود. به او گفتم: همانا ابو ولید مرا با نامه‌ای از جانب خود فرستاده است. ابوجهل به خشم آمد و سپس گفت: عتبه کسی غیر از تو را نیافت؟ به وی گفتم: به خدا قسم اگر کسی دیگر غیر از او مرا می‌فرستاد، نمی‌آمدم. ابو ولید، سرور قبیله است. بار دیگر به خشم آمد و گفت: می‌گویی سرور قبیله؟!

گفتم: من می‌گویم و همه قریش می‌گویند که او خسارت کاروان را و آن چه را محمد در منطقه نخله گرفته است، به همراه خون ابن حضری به گردن گرفت. پس گفت همانا عتبه زبان درازترین مردم و سخنورترین آنان است و برای محمد تعصب می‌ورزد. چه او از بنی عبد مناف و پسرش همراه او است و می‌خواهند روحیه مردم را تضعیف کنند. نه، به خدا قسم او را رها نمی‌کنیم، حتی اگر در یثرب به وی حمله کنیم و آنان را اسیر کنیم و آنان را به زور وارد مکه کنیم. باید این خبر بین همه عرب‌ها منتشر شود تا کسی که مورد تنفر ماست، از تجارتمان جلوگیری نکند.

خبر تعداد بسیار زیاد قریش به اصحاب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، رسید. پس سخت در وحشت افتادند و گریستند و کمک خواستند. خدا این آیه را به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».[1]

۱ـ انفال/ ۹ـ۱۰.

هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، وارد شامگاه شد و شب او را فرا گرفت، خدا خواب را بر اصحابش مسلط کرد و خدای تبارک و تعالی آب را برآنها فرود فرستاد و فرود آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جایی بود که پاها درآن استوار نمی‌شد (زمین شنزار بود). پس خدا باران را بر آنان فرو فرستاد و زمین را به وسیله آن سفت نمود و این همان فرموده خدای عز و جل است: «إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاء مَاء لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ»[1] و این از آن رو بود که برخی اصحاب پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، محتلم شدند «وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ».[2] باران نازل شده بر قریش مانند آب جاری شده از مشک، فراوان بود. ولی بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صورت نم بود، به طوری که زمین را سفت نمود و ترس شدیدی در دل قریشیان افتاد. آنان به نوبت نگهبانی می‌کردند و از حمله شبانه در هراس بودند.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود را فرستاد و به آنان فرمود: در میان قوم نفوذ کنید و خبرهایشان را برایم بیاورید. آنان در میان سربازهایشان گشت زدند و فقط حالت ترس و وحشت را در میان آن‌ها دیدند، به طوری که چون اسب می‌خواست شیهه بکشد، لب زیرین خود را ثابت نگاه می‌داشت (یعنی از ترس این که دشمن بفهمد، سر و صدای زیادی به راه نمی‌انداخت). در این میان، شنیدند که منبه بن حجاج این شعر را می سرود:

گرسنگی نمی گذارد شب را بخوابیم

گریزی نیست جز این که بمیریم یا بمیرانیم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به خدا قسم آنان سیر بودند، اما از شدت ترس، این شعر را گفتند و این خداست که ترس و وحشت را در دل آنان انداخته است همچنان که خدای عز و جل فرمود: «سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ».[3] هنگامی که صبح شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحابش را آماده کرد و در ارتش او دو مادیان بود: مادیان زبیر بن عوام و مادیان

۱ـ انفال/۱۱.

۲ـ انفال/۱۱.

۳ـ انفال/۱۲.

مقداد. و در ارتش او هفتاد شتر بود که به نوبت سوار آنها می‌شدند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد و علی بن ابی طالب علیه السلام و مرثد بن ابو مرثد غنوی به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند و این شتر از آن مرثد بود. اما در ارتش قریش چهار صد مادیان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحابش را در برابر خود آماده جنگ ساخت و فرمود: نگاه‌هایتان را پایین بیندازید و آغاز کننده جنگ نباشید و هیچ کس لب به سخن نگشاید.

هنگامی که قریشیان، تعداد کم یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند، ابوجهل گفت: آنان عددی (أكلة رأس ـ غذای یک نفر) نیستند و اگر ما بردگان خود را برای جنگ با آنان بفرستیم، آنان را با دست از بین خواهند برد. عتبة بن ربیعه گفت: آیا کمین و نیروی کمکی برای آنان می‌بینی؟ سپس عمر بن وهب جمحی را فرستاد و او سوار دلاوری بود. وی با مادیان خویش دور ارتش رسول خدا صلی الله علیه و آله گشتی زد، سپس به سوی دره رفت و از آن جا نگاه کرد و به سوی قریش برگشت و گفت: آنان کمین و نیروی کمکی ندارند، اما شتران آبکش یثرب، مرگ را با خود آورده‌اند، مگر نمی‌بینید که لال و گنگ هستند و حرف نمی‌زنند و چگونه مانند مارها به خود می‌پیچند و پناهی جز شمشیرهایشان ندارند؟ من گمان می‌برم که آنان فرار نخواهند کرد، مگر این که کشته شوند. پس نظرتان را ارائه دهید. ابوجهل گفت: تو دروغ می‌گویی و ترس به دلت راه یافته و هنگامی که شمشیرهای اهل یثرب را دیده‌ای، زهره ترک شده‌ای[1].

هنگامی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، شمار زیاد قریش و نیرو و قدرت ایشان را دیدند، به شدت ترسیدند. خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر رسول خویش نازل کرد: «وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ»[2] و خدا می‌دانست که آنان هیچ گاه به صلح متمایل نمی‌شوند و آن را نمی‌پذیرند، بلکه خدای سبحان می‌خواست دل‌های اصحاب پیامبر را آرام کند و قوت ببخشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیکی به قریش فرستاد و گفت: ای قریش! من از این که جنگ را با شما آغاز کنم به شدت متنفرم. بگذارید با دیگر قبایل عرب

۱ـ انتفخ سَحرک یعنی ششهایت باد کرده است و این تعبیر کنایه از ترس است (مترجمان)
۲ـ انفال/۶۱.

بجنگم و اگر راست بگویم، در چشمان شما والاترینم و اگر دروغگو باشم، گرگان (راهزنان) عرب به حساب من خواهند رسید. پس برگردید.

عتبه گفت: به خدا قسم، قومی که این پیشنهاد را رد کنند، هیچ گاه رستگار نمی‌شوند. سپس بر شتری سرخ رنگ سوار شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او نگاه کرد، در حالی که در میان ارتش قریش در حال حرکت بود و آنان را از جنگ باز می‌داشت. ایشان فرمودند: اگر خیری نزد کسی باشد، نزد صاحب آن شتر سرخ است و اگر از وی اطاعت کنند، برمی‌گردند و سر عقل می‌آیند. عتبه آمد در حالی که می‌گفت: ای گروه قریش! گرد هم آیید و با یکدیگر مشورت کنید. سپس در میان آنان سخنرانی کرد و گفت: گشاده دستی و برکت و فراخی، روزی شمایان باد[1]. ای گروه قریش! فقط امروز به حرفم گوش دهید و تا ابد از من سرپیچی کنید. به مکه برگردید و شراب بنوشید و زنان زیبا را در آغوش گیرید، چرا که محمد رابطه خویشاوندی با شما دارد و او پسر عموی شما است. فقط کاروانی را که در نخله از شما گرفته و همچنین خون ابن حضرمی را از او می‌خواهید. او هم‌پیمان من است و من باید او را مهار کنم (من قادر هستم او را مهار کنم). هنگامی که ابوجهل این سخن را شنید به خشم آمد و گفت: همانا عتبه زبان درازترین و سخنورترین مردم است و اگر قریشیان با سخنان او برگردند، او تا ابد سرور و آقای قریش خواهد بود. سپس گفت: ای عتبه! تو شمشیرهای فرزندان عبدالمطلب را دیده‌ای و ششهایت باد کرده است (یعنی ترسیده‌ای) و تو اکنون مردم را به بازگشت دستور می‌دهی در صورتی که ما انتقام و خونخواهی خویش (کسی که باید از او انتقام بگیریم) را با چشمان خود دیده‌ایم. عتبه از شتر خود پیاده شد و به ابو جهل حمله کرد، در حالی که ابو جهل بر مادیان سوار بود. او موی سر ابوجهل را گرفت و مردم گفتند: او را می‌کشد. پس مادیان او را پی کرد و گفت: آیا کسی مانند من ترس به دل راه می‌دهد، و قریش خواهد دانست چه کسی پست‌تر و بزدل است و کدام یکی از ما قومش را به فساد در رای کشانده است. کسی به جز من و تو به سوی مرگ حتمی و منحوس نمی‌رود. سپس گفت:

این است گناه من و قدرت انتخاب نیز در آن است

۱ـ «یُمن مع رَحب و رَحب مع یُمن» به نظر می‌آید که عرب‌ها در جاهلیت از این تعبیر برای آغاز کردن سخن استفاده می‌کردند که بعدها بسم الله الرحمن الرحیم جای آن را گرفت (مترجمان).

و هر گناهکار دست به دهان خویش دارد

(یعنی مسئولیت کارش را خود می‌پذیرد و به گردن می‌گیرد)

سپس موی سر ابوجهل را گرفت و شروع به کشیدن کرد. مردم دور او تجمع کردند، و گفتند: ای ابو ولید بر حذر باش، خدا را خدا را؛ روحیه مردم را خراب مکن و آنان را دلسرد نگردان و از چیزی نهی نکن که آغاز کننده‌اش خودت باشی. و ابوجهل را از دست او نجات دادند.

سپس عتبه به برادرش شیبه و پسرش ولید نگاه کرد و گفت: پسرم برخیز! سپس برخاست و زره پوشید و برای وی کلاه خود خواستند که به اندازه سرش باشد، اما برای سر بزرگ او کلاه‌خودی نیافتند. با دو عمامه سر خود را پوشاند و شمشیری را گرفت و او و برادرش و پسرش جلو آمدند و با صدای بلند گفت: ای محمد! همتایان ما را از قریش بیرون بیاور. سه نفر از انصار یعنی عَوذ و معوّذ و عوف از بنی عفراء بیرون آمدند. عتبه گفت: شما که هستید، نسبت خود را بگویید تا شما را بشناسیم؟ گفتند: ما فرزندان عفراء هستیم، یاران خدا و یاران رسول او صلی الله علیه و آله و سلم. گفت: برگردید، ما شما را نمی‌خواهیم، بلکه همتایان ما از قریش را می‌خواهیم. رسول خدا به دنبال آنان فرستاد تا برگردند. آنان برگشتند و دوست نداشت که حمله اول با انصار باشد. آنان برگشتند و در جایگاههای خودشان قرار گرفتند.

سپس رسول خدا ص صلی الله علیه و آله و سلم به عبیدة بن حارث ابن عبد المطلب که هفتاد سال عمر داشت نگاه کرد و به وی فرمود: برخیز ای عبیده! او با شمشیر در برابر رسول خدا برخاست. سپس به حمزه ابن عبد المطلب نگاه کرد و فرمود: برخیز عمو! و سپس به امیر مؤمنان علیه السلام نگاه کرد و به او فرمود: برخیز ای علی! و علی علیه السلام کوچکترین آنان بود. پس با شمشیرهایشان در برابر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، برخاستند و فرمود: حقتان را که خدا برای شما قرار داده است، بگیرید، چرا که قریش با غرور و تکبرش آمده است و می‌خواهد نور خدا را خاموش نماید و خدا اصرار دارد که نورش کامل شود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای عبیده! تو با عتبه بجنگ و به حمزه فرمود: با شیبه بجنگ و به علی علیه السلام فرمودند: با ولید بن عتبه بجنگ. سپس پیش رفتند تا این که به قوم قریش رسیدند. عتبه گفت: شما که

هستید؟ خودتان را معرفی کنید تا شما را بشناسیم. عبیده گفت: من عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب هستم. عتبه گفت: تو همتایی بزرگوار هستی. اینان که هستند؟ گفتند: حمزه ابن عبد المطلب و علی ابن ابو طالب. پس گفت: همتایان بزرگواری هستند، خدا لعنت کند هر که ما و شما را در این موضع قرار داده است. سپس شیبه به حمزه گفت: تو که هستی؟ گفت: من حمزه ابن عبد المطلب، شیر خدا و شیر رسولش هستم. شیبه به وی گفت: تو در برابر شیر هم‌پیمانان قرار گرفته‌ای، پس ای شیر خدا، حمله‌ات را به ما نشان ده.

پس عبیده به عتبه حمله کرد و ضربه‌ای بر او وارد کرد که سرش را با آن از هم شکافت و عتبه پای عبیده را زد و آن را برید و هر دو بر زمین افتادند. حمزه به شیبه حمله کرد و با شمشیرهایشان به مبارزه پرداختند تا این که این شمشیرها لب پَر شدند و هر کدام از آنان، ضربه طرف دیگر را با زره دفع می‌کرد و امیر مؤمنان علیه السلام به ولید بن عتبه حمله کرد و شانه‌اش را زد و شمشیر از زیر بغلش درآمد. ـ علی علیه السلام فرمود:ـ ولید دست راست بریده‌اش را برداشت و آن را بر سرم کوبید تا جایی که گمان بردم آسمان بر روی سرم افتاد. سپس حمزه و شیبه درگیر شدند. مسلمانان گفتند: ای علی! مگر نمی‌بینی چگونه این سگ، نفس عمویت را بریده است؟ علی علیه السلام به وی حمله کرد و گفت: عمو، سرت را پایین بیاور. حمزه بلندتر از شیبه بود. حمزه سرش را در سینه‌اش فرو برد و آن گاه علی علیه السلام ضربه‌ای به سر شیبه وارد آورد که آن را به دو نیم کرد. سپس به طرف عتبه که هنوز جان داشت، به راه افتاد و او را خلاص کرد. حمزه و علی علیه السلام عبیده را حمل کردند تا این که پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند. رسول خدا به او نگاه کرد و بغض گلویش را گرفت. عبیده گفت: پدر و مادرم فدایت شوند ای رسول خدا! آیا من شهید نیستم؟ فرمودند: بلی تو نخستین شهید اهل بیتم هستی. سپس فرمودند: اگر عمویت زنده بود، می‌دانست که من شایسته‌ترینم به آن چه که او گفت. عبیده گفت: کدام عمو از عموهایم را می‌گویی؟ فرمود: ابوطالب آن جا که می‌گوید:

قسم به خانه خدا، شما دروغ می‌گویید، چون ما برای دفاع از او بجنگیم و پیکار کنیم، محمد هیچ گاه شکست نمی‌خورد.

و هیچ گاه او را تسلیم شما نمی‌کنیم، مگر پس از این که پیرامون او کشته شویم و فرزندان و همسرانمان را فراموش کنیم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مگر پسرش را نمی‌بینی که مانند شیر دلاور نزد خدا و رسولش می‌جنگد و پسر دیگرش در سرزمین حبشه در حال جهاد در راه خدا است. عبیده گفت: ای رسول خدا! آیا در این حالت بر من خشمگین شدی. فرمودند: من بر تو خشمگین نشدم، بلکه عمویم را به یاد آورده‌ام و دلم به خاطر آن گرفت.

ابوجهل به قریش گفت: عجله نکنید و ناسپاسی نکنید چنان که فرزندان ربیعه به وسیله اهل یثرب بر شما تکبر ورزیدند. آنان را مانند چهار پایان بکشید و سر ببرید. از قریشیان شروع کنید و آنان را غافلگیر کنید تا این که آنان را وادار کنیم وارد مکه شوند و آنان را با گمراهی‌ای که داشتند آشنا سازیم. گروهی از جوانان قریش در مکه به اسلام گرویده بودند. پدرانشان آنان را زندانی کردند و با قریشیان به سوی بدر بیرون آمدند، در حالی که شک و تردید داشتند. از جمله آنان قیس بن ولید بن مغیره و ابو قیس بن فاکه و حارث بن ربیعه و علی بن امیة بن خلف و عاص بن منبّه بودند. هنگامی که دیدند تعداد یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اندک است، گفتند: اینان بیچاره‌اند، دینشان آنان را فریفته است و الان کشته خواهند شد. خدا این آیه را بر رسول خویش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: **«إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَـٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»**[1] و ابلیس که لعنت خدا بر او باد، به صورت سراقة بن مالک در آمد و به آنان گفت: من یار شما هستم، پرچمتان را به من دهید. پس به او دادند. ابلیس شیاطین خود را آورد تا به وسیله آنها اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بترساند و هراس را بر آنان مجسم سازد و ترس و وحشت در دل آنان بیاندازد. قریشیان آمدند در حالی که ابلیس پیشاپیش آنان بود و پرچم در دست او بود. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به او نگاه کرده و فرمودند: نگاه‌هایتان را پایین بیاورید و لب‌هایتان را گاز بگیرید (یعنی مقاومت کنید و ثابت قدم باشید) و شمشیرهایتان را بیرون نیاورید، مگر این که به شما اجازه دهم.

۱ـ انفال/۴۹.

سپس دستش را به سوی آسمان بالا برده و فرمودند: پروردگارا! اگر این گروه اندک از بین برود، کسی تو را پرستش نخواهد کرد و اگر بخواهی مورد پرستش قرار نگیری، مورد پرستش قرار نخواهی گرفت. سپس برای چند لحظه‌ای بی‌هوش شد. پس به هوش آمد و در حالی که عرق را از صورتش خشک می‌کرد، فرمود: این جبرییل است که آمده و برای شما هزار نفر از فرشتگان صف کشیده را با خود آورده است. ـ گفت:ـ پس نگاه کردم و ناگهان ابری سیاه که دارای برقی درخشان بود، بر روی ارتش رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سایه افکند و هاتفی که می‌گفت: ای حیزوم بیا، ای حیزوم بیا. پس از آن صدای به هم خوردن سلاح را از هوا شنیدیم و ابلیس به جبرییل علیه السلام نگاه کرد و عقب نشست و پرچم را بر زمین انداخت. منبّه بن حجاج با او گلاویز شد و گفت: وای بر تو ای سراقه! مردم را دلسرد می‌کنی و روحیه آنان را خراب می‌کنی؟ ابلیس لگدی به سینه او زد و سپس گفت: من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از شما می‌ترسم و این همان فرموده خدای عز و جل است که می‌فرماید: «وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لاَ غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لاَ تَرَوْنَ إِنِّيَ أَخَافُ اللّهَ وَاللّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»[1] سپس خدای عز و جل فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُواْ الْمَلآئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُواْ عَذَابَ الْحَرِيقِ».[2]

سپس جبرییل به ابلیس حمله کرد و او را تعقیب کرد تا این که ابلیس در دریا غوطه‌ور شد و گفت: پروردگارا! به وعده‌ات را نسبت به من عملی کن و مرا تا روز قیامت زنده نگاهدار.

در حدیث آمده است که ابلیسدر حالی که پا به فرار می‌گذاشت، به جبرییل علیه السلام رو کرد، و گفت: آیا نظرتان در باره فرصتی که به ما دادید، تغییر یافت؟ به امام صادق علیه السلام گفته شد: آیا می ترسید او را بکشد؟ فرمودند: خیر. بلکه نزدیک بود به او ضربه‌ای بزند که روز قیامت موجب ننگ او باشد.

خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر رسول خویش که سلام و درود خدا بر او باد، نازل کرد: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي

۱ـ انفال/۴۸.

۲ـ انفال/۵۰.

فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ»[1] علی بن ابراهیم می‌گوید: بنان یعنی سر انگشتان، چرا که قریش با همه تکبر و خودبینی آمده بود و قصد داشت نور خدا را خاموش نماید، اما خدا اصرار دارد نورش را به کمال برساند. ابوجهل از میان دو لشگر بیرون آمد و گفت: خدایا! همانا محمد صله رحم را بریده است و چیزی را برای ما آورده که نمی‌شناسیم. وی را امروز به هلاکت برسان. خداوند این آیه را بر رسول خویش نازل کرد: «إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَاءكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُواْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُواْ نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ».[2]

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشتی از سنگریزه برداشت و بر چهره‌های قریش پاشید و فرمود: تنگ باد بر این چهره‌ها. خدا بادی را برانگیخت و به سوی قریش فرستاد و شکست در میان آنان افتاد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: خدایا! نگذار فرعون این امت، ابوجهل بن هشام نجات یابد. پس هفتاد نفر از آنان کشته شدند و هفتاد نفر به اسارت درآمدند و عمرو بن جموح به مصاف ابوجهل رفت. عمرو به ران ابوجهل ضربه‌ای زد، و ابوجهل ضربه‌ای به دست عمرو زد و آن را از بازو جدا کرد به طوری که به تکه‌ای از پوست آویزان شد. عمرو به وسیله پایش را روی دست بریده‌اش گذاشت و به بالا پرید تا این که آن تکه پوست قطع شد و دستش جدا شد. عبدالله بن مسعود گفت: به ابوجهل رسیدم در حالی که در خون خویش می‌غلتید. گفتم: خدا را سپاس می‌گویم که تو را رسوا کرده است. او سرش را بالا آورد و گفت: خدا برده پسر مادر برده را رسوا کرد. وای بر تو، عاقبت از آن کیست؟ گفتم: برای خدا و رسولش است و من تصمیم دارم تو را بکشم و پایم را روی گردنش گذاشتم. پس گفت: ای شبان بی مقدار! تو پایت را جایی گذاشته‌ای که نباید بگذاری. قسم به خدا امروز هیچ چیزی شدیدتر و سخت‌تر از کشته شدن من توسط تو نیست. شایسته است که کسی از پاکیزگان یا مردی از هم‌پیمانان، مرا بکشد. پس کلاه خود او را کندم و او را کشتم و سرش را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردم و عرض کردم: ای رسول خدا! مژده باد تو را، این سر ابوجهل بن هشام است. پس به نشانه تشکر از خدا سجده کردند

۱ـ انفال/۱۲.
۲ـ انفال/۱۹.

و سپس ابو بشر انصاری، عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابو طالب را اسیر کرد و آنان را نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آورد. رسول خدا به وی گفت: آیا کسی برای غلبه بر آنان به تو کمک کرد؟ گفت: بلی، مردی با لباس سفید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او از فرشتگان بود. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به عباس فرمودند: خودت و برادر زاده‌ات را نجات ده. عباس گفت: ای رسول خدا! من اسلام آورده بودم، اما قوم از من کراهت داشتند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: خدا به اسلام تو داناتر است و اگر آن چه را می‌گویی حق باشد، خدا به تو پاداش می‌دهد و اما ظاهراً تو بر علیه ما بودی. سپس فرمود: ای عباس! شما با خدا دشمنی کردید و خدا نیز با شما دشمنی کرد. سپس فرمودند: خودت و برادر زاده‌ات را نجات ده. عباس چهل اونس طلا با خود آورده بود. پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آن را به غنیمت گرفت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عباس فرمود: خودت را نجات ده، گفت: ای رسول خدا! آن را به عنوان فدیه‌ام حساب کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خیر. آن چیزی است که خدا از تو به ما رسانده است. فدیه آزادی خود و برادرزاده‌ات را بده. عباس گفت: به جز پولی که از دستم رفت، پولی ندارم. فرمود: داری! پولی را که نزد ام فضل در مکه گذاشتی و به او گفتی: اگر اتفاقی برایم بیفتد آن را بین خودتان تقسیم کنید. و سپس به او گفت: مرا رها کن و من با کف دستم (گدایی) از مردم می‌خواهم که کمکم کنند. پس خدا این آیه را بر رسول خویش نازل کرد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الأَسْرَى إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»[1] سپس فرمود: «وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ» در باره علی علیه السلام «فَقَدْ خَانُواْ اللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».[2]

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به عقیل فرمود: ای ابو یزید! همانا خدا ابوجهل ابن هشام و عتبة بن ربیعه و شیبة بن ربیعه و منبّه و نبیه پسران بنی حجاج و نوفل بن خویلد را کشت و سهیل بن عمرو، نضر بن حارث بن کلده و عقبة بن ابو معیط و فلانی و فلانی اسیر شدند. عقیل گفت: در تهامه کسی توانایی

۱ـ انفال/ ۷۰.

۲ـ انفال/ ۷۱.

رقابت با شما را ندارد و اگر تعداد زیادی از قوم را کُشتی، بر شانه‌های ایشان سوار شو. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سخن او لبخند زدند.

تعداد کشته‌شدگان در بدر هفتاد نفر و تعداد اسرا نیز هفتاد نفر بودند و امیر مؤمنان علیه السلام بیست و هفت نفر را کشت و کسی را به اسارت نگرفت. سپس اسرا را جمع کردند و آنان را با طناب‌هایی به هم بستند و پیاده آنان را بردند و غنیمت‌ها را جمع‌آوری کردند و از اصحاب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نه نفر کشته شده بودند و سعد بن خیثمه که از بزرگان بود، از جمله آنان بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن جا را ترک کرد و به هنگام غروب آفتاب در أثیل[1] فرود آمد که فاصله آن با بدر شش میل بود. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به عقبة بن ابی معیط و نضر بن حارث بن کلده، در حالی که به یک طناب بسته شده بودند نگاه کرد. نضر به عقبه نگاه کرد و گفت: ای عقبه! من و تو حتماً کشته خواهیم شد. گفت: توسط قریش! گفت: بلی، زیرا که محمد به ما نگاهی کرد که در آن تصمیم بر قتل را دیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی! نضر و عقبه را نزد من بیاور. نضر مردی زیبا و پر مو بود. علی علیه السلام آمد و موی سر او را گرفت و او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کشید. نضرگفت: ای محمد! تو را به رحم و رابطه خویشاوندی قسمت می‌دهم که مرا به عنوان مردی از قریش مجازات کنی و اگر خواستی آنان را بکشی؛ مرا نیز بکش و اگر خواستی آنان را در برابر فدیه آزاد کنی! با من نیز چنین کن. اگر آنان را آزاد کردی! مرا نیز آزاد کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: رحمی بین من و تو نیست، خدا رحم را با اسلام برید. ای علی! او را بیاور وگردنش را بزن. پس علی علیه السلام او را آورد و گردنش را زد. عقبه گفت: ای محمد! مگر نگفتی که: «لا تُصبر قریش!» یعنی قریشیان در اسارت کشته نمی‌شوند؟ حضرت فرمود: مگر تو از قریش هستی! بلکه تو از اهل صفوریه هستی،[2] تو در تولد، از پدرت که به او منسوبی بزرگتری، ای علی! او را بیاور و گردنش را بزن. پس او را جلو آورد و گردنش را زد.

۱ـ جایی است نزدیک مدینه و در آن جا چشمه‌ای است متعلق به خانواده جعفر ابن ابو طالب، میان بدر و دره صفرا که به آن ذو أثیل گویند. « معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۵».

۲ـ صفوریه، شهری درااردن، نزدیک طبریه. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۵»

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نضر و عقبه را کشت، انصار از کشته شدن همه اسرا بیم داشتند. پس برخاستند و نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آمدند و گفتند: ای رسول خدا! ما هفتاد نفر کشتیم و هفتاد نفر را اسیر کردیم و آنان قوم و اسرای تو بودند. ای رسول خدا! آنان را به ما واگذار کن و از آنان فدیه بگیر و آزادشان کن. پس خدا این آیه را نازل کرد: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَّوْلاَ كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلاَلاً طَيِّبًا»[1] پس به ایشان اختیار داد که فدیه را بگیرند و آنان را آزاد کنند و به آنان شرط کرد که از آنان در سال آینده تعدادی کشته می‌شوند که برابر با تعداد کسانی که مبلغ فدیه را از آنان می‌گیرند، است و آنان پذیرفتند. هنگامی که جنگ احد در گرفت، هفتاد مرد از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کشته شدند. کسانی که از یارانش باقی ماندند گفتند: ای رسول خدا! این چه سرنوشتی است که به آن مبتلا شدیم، در صورتی که ما را به پیروزی وعده می‌کردی؟ خدای عز و جل این آیه را بر آنان نازل کرد: «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا» [آیا چون به شما (در نبرد احد) مصیبتی رسید، (با آن که در نبرد بدر) دو برابرش را (به دشمنان خود) رساندید] یعنی در بدر هفتاد نفر کشتید و هفتاد نفر به اسارت گرفتید «قُلْتُمْ أَنَّى هَـذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنْفُسِكُمْ»[2] [گفتید: این (مصیبت) از کجا (به ما رسید)؟ بگو: آن از خود شما (و ناشی از بی انضباطی خودتان) است] در نتیجه آن چه را شرط کرده بودید.[3]

«وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸)»

۱ـ انفال/۶۷ـ۶۹.

۲ـ آل عمران/۱۶۵.

۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۵.

[و (به یاد آورید) هنگامی را که خدا یکی از دو دسته (کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان) را به شما وعده داد که از آن شما باشد و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد، (ولی) خدا می‌خواست حق (=اسلام) را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه‌کن کند * تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند. هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند]

۱) عیاشی: از محمد بن یحیی خثعمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ» فرمودند: چنگال و سلاحی که در جنگ است.[1]

۲) و علی بن ابراهیم می‌گوید: حدیث به تفسیر آیاتی که نوشته نشده است، پرداخته و این فرموده خدای عز و جل را تفسیر می‌کند که می‌فرماید: «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ» وی می‌گوید: منظور کاروان است یا قریش. و نیز می‌گوید: و در این فرموده خدای عز و جل: «وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ» ذات شوکه یعنی جنگ. می‌فرماید: کاروان را می‌خواهید نه جنگ را. و در این آیه: «وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» منظور از کلمات، ائمه است که سلام و درود خدا بر ایشان باد.[2]

۳) عیاشی: از جابر نقل کرده است که گفت از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر این آیه شریفه: «وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» پرسیدم. امام باقر علیه السلام فرمودند: این آیه تفسیر باطنی دارد که همان چیزی است که خداوند می‌خواهد، ولی آن را هنوز انجام نداده است. اما منظور از این سخن خدای تبارک و تعالی: «يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» آن است که حق آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد را احقاق کرده و آن را ثابت و محقق می‌کند. و در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «بِكَلِمَاتِهِ» فرمودند: کلمات او در باطن، علی علیه السلام است. و این سخن خدای تبارک و تعالی «وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» منظور از کافران، بنی امیه است که خدا خواست ریشه آنان را از بین ببرد. و این فرموده خدای عز و جل: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ» یعنی حق آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۴، ح ۲۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۹.

باد، را در هنگام قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف احقاق می‌کند. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ» یعنی حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف هنگامی که قیام می‌کند، باطل بنی امیه را ابطال خواهد کرد. و این همان سخن اوست که: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ».[1]

«إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (۹)»

[(به یاد آورید) زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبیدید. پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد]

۱) طبرسی: گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که تعداد بسیار مشرکان و تعداد اندک مسلمانان را دید، رو به قبله ایستاد و فرمود: خدایا! وعده‌ات را در باره من محقق ساز. خدایا! اگر این گروه از بین برود، دیگر در زمین عبادت نخواهی شد. پس همچنان دعا می‌کرد و دستش را به سمت آسمان دراز کرده بود، تا این که عبایش از شانه‌اش افتاد. خداوند این آیه را نازل کرد: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ» ...تا آخر آیه. طبرسی می‌گوید: و این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[2]

۲) ابن شهر آشوب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عریش فرمودند: خدایا اگر این گروه اندک را از بین ببری، دیگر مورد پرستش قرار نخواهی گرفت. پس این آیه نازل شد: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ» سپس بیرون آمد در حالی که می‌فرمود: جمع کافران شکست خواهند خورد و پا به فرار خواهند گذاشت. خدا او را با پنج هزار فرشته آماده جنگ، یاری رساند و آنان را در چشم مشرکان بسیار نشان داد و تعداد مشرکان را در چشم آنان کم جلوه داد. پس این آیه نازل شد: «وَهُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى»[3] [آن گاه که شما بر دامنه نزدیکتر (کوه) بودید و آنان در دامنه دورتر (کوه)] یعنی در برابر دره و پشت تپه شنی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر دامنه نزدیکتر (کوه) بود. علی علیه السلام و ابن عباس در باره این سخن

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۴، ح ۲۴.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۳۶.
۳ـ انفال/۴۲.

خدای تبارک و تعالی: «مُسَوِّمِينَ»[1] [نشاندار] چنین گفته‌اند: بر سر آنان عمامه‌هایی سفید بود که آن را بر شانه‌هایشان انداخته بودند.[2]

«إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ»(۱۱)،

[(به یاد آورید) هنگامی را که (خدا) خواب سبک آرامش بخشی که از جانب او بود، بر شما مسلط ساخت و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند و وسوسه شیطان را از شما بزداید و دل‌هایتان را محکم سازد و گام-هایتان را بدان استوار دارد]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از پدر بزرگش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: آب باران بنوشید که بدن را پاک می‌کند و بیماری‌ها را دور می‌سازد. خدای عز و جل می فرماید: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ».[3]

و احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، با بقیه سند و متن، شبیه این حدیث را نیز روایت کرد.[4]

۲) عیاشی: از جابر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان مفهوم باطنی این آیه را پرسیدم: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ». فرمودند: منظور از آسمان در باطن آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منظور از آب، علی علیه السلام است که خدا او را از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، قرار داده است. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ» یعنی هر که از علی علیه السلام پیروی کند، خدا ناپاکی را از او دور می‌سازد و قلبش را

۱ـ آل عمران/۱۲۵.
۲ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۸۸.
۳ـ کافی، ج ۶، ص ۳۸۷، ح ۲.
۴ـ محاسن، ص ۵۷۴، ح ۲۵.

تقویت می‌کند. اما مراد از این سخن خداوند: «وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ» علی علیه السلام است؛ هر که از علی علیه السلام تبعیت کند، خدا قلبش را به وسیله علی علیه السلام استوار می‌سازد؛ و بر ولایتش ثابت قدم می‌ماند.[1]

۳) از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ» فرمودند: شکی که به مردم راه می‌یابد، به ما راه نمی‌یابد.[2]

۴) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش، از پدرانش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، روایت شده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: آب آسمان را بنوشید، چرا که بدن را پاک می‌کند و بیماری‌ها را دفع می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاء مَاء لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ»».[3]

ابن بابویه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: پدرم، از اجدادش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، از امیر مؤمنین علیه السلام... و مانند همین حدیث را نقل کرد.[4]

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَمَن يُشَاقِقِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳) ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ (۱۵) وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاء حَسَناً إِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللّهَ مُوهِنُ كَيْدِ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۲۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۲۷.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۲۸.
۴ـ خصال، ص ۶۳۶.

الْكَافِرِينَ (۱۸) إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُوا نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹)».

[هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس فراز گردن‌ها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید * این (کیفر) بدان سبب است که آنان با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند و هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، قطعا خدا سخت کیفر است * این (عذاب دنیا) را بچشید و (بدانید که) برای کافران عذاب آتش خواهد بود * ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه (در میدان نبرد) به کافران برخورد کردید که (به سوی شما) روی می‌آورند به آنان پشت مکنید * و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند، مگر آنکه (هدفش) کناره‌گیری برای نبردی (مجدد) یا پیوستن به جمعی (دیگر از همرزمانش) باشد، قطعا به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است و چه بد سرانجامی است * و شما آنان را نکشتید؛ بلکه خدا آنان را کشت و چون (ریگ به سوی آنان) افکندی تو نیفکندی؛ بلکه خدا افکند (آری خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند) و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید. قطعا خدا شنوای داناست * (ماجرا) این بود و (بدانید که) خدا نیرنگ کافران را سست می‌گرداند * (ای مشرکان) اگر شما پیروزی (حق) را می‌طلبید، اینک پیروزی به سراغ شما آمد (و اسلام پیروز شد) و اگر (از دشمنی) باز ایستید، آن برای شما بهتر است و اگر (به جنگ) برگردید، ما هم بر می‌گردیم و (بدانید) که گروه شما هر چند زیاد باشد هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد و خداست که با مؤمنان است]

۱) عیاشی از محمد بن یوسف روایت کرده است که گفت: پدرم برایم نقل کرد که از امام باقر علیه السلام پرسیدم که وحی در این آیه چگونه است: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ»؟ فرمودند: به وسیله الهام.[1]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یعنی با خدا و رسول او دشمنی کردند. سپس خدای عز و جل

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۲۶.

فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً» یعنی برخی از شما به برخی دیگر نزدیک می‌شوند.[1]

۳) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب او، از ابو حمزه، از عقیل خزاعی نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: همانا ترس و وحشت از جنگ با کسی که باید با او جنگید و کسانی که در گمراهی اتحاد دارند، گمراهی در دین و از دست دادن دنیا است و با خفت و خواری همراه است و فرار از پیشروی در هنگام وقوع جنگ، موجب ورود به آتش است. خدای عز و جل می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ».[2]

۴) عیاشی: از زراره، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که گفت: به حضرت عرض کردم: آیا زبیر در بدر حضور داشت ؟ فرمود: بلی، اما در جنگ جمل فرار کرد. اگر بر علیه مؤمنان جنگیده باشد، به سبب جنگ با آنان به هلاکت می‌رسد و اگر بر علیه کافران جنگیده باشد، سرنوشت او غضب و خشم خدا است؛ چرا که از صحنه جنگ با آنان فرار کرده است.

۵) از امام باقر علیه السلام چنین پرسیدند: چرا هنگامی که آن حوادث بر علیه امیر مؤمنان علیه السلام طراحی و اجرا شد، ایشان نجنگید؟ فرمودند: به خاطر آن چه در علم خدا وجود داشت مبنی بر این که امیر مؤمنان علیه السلام نمی‌تواند بجنگد وقتی فقط سه نفر با او هستند، پس (با این عده اندک) چگونه می‌توانست بجنگد؟ مگر این سخن خدای عز و جل را نشنیده‌ای که فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ * وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ». با این وجود، چگونه امیر مؤمنان علیه السلام بجنگد در حالی که در آن روز جز سه نفر، کسی از مؤمنان با وی نبود!

۶) از ابو اسامه زید شحام نقل شده است که گفت: به ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، می‌گویند: اگر علی علیه السلام حق داشت، چرا حقش را نگرفت؟

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۹.
۲ـ کافی، ج ۵، ص ۳۸، ح ۱.

فرمودند: همانا خدا جز پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم کسی را به این کار مأمور نساخته است. خداوند به وی فرمود: «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ»[1] [پس در راه خدا پیکار کن. جز عهده‌دار شخص خود نیستی] و به دیگران فرمود: «إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ» علی علیه السلام گروهی را نیافته بود و اگر می‌یافت، می‌جنگید. سپس فرمودند: اگر جعفر و حمزه زنده بودند، دو مرد باقی مانده بودند. خداوند متعال فرمود: «مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ» آن حضرت فرمود: می‌گریزد، در حالی که می‌خواهد به آنان حمله کند یا متحیز است؛ یعنی از اصحابش عقب مانده است، بی آن که فرار کند. پس هر که فرار کند تا این که صف همرزمانش را پشت سر بگذارد، دچار غضب و خشم خدا می‌گردد.[2]

۷) و علی بن ابراهیم، در باره این سخن خدای عز و جل: «فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ * وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ» می‌گوید: یعنی برمی‌گردد «أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ» یعنی نزد صاحبش که رسول یا امام است برمی‌گردد «فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» سپس می‌گوید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَـكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» یعنی فرشتگان را نازل کرد تا این که آنان را کشتند. سپس می‌گوید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللَّهَ رَمَى» یعنی سنگریزه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برداشت و به طرف چهره قریشیان پرتاب کرد و فرمود: ننگ باد بر این چهره‌ها.[3]

۸) عیاشی: از محمد بن کلیب اسدی، از پدرش نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللَّهَ رَمَى» سئوال کردم. فرمودند: علی علیه السلام مشتی خاک به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، داد تا آن را پرتاب کند.[4] و در روایتی دیگر: علی علیه السلام مشتی از خاک را گرفت و آن را پرتاب کرد.[5]

۱ـ نسا/۸۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۳۱.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۹.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۳۲.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۳۳.

۹) از عمرو بن ابو مقدام، از علی بن حسین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشتی خاک را به علی علیه السلام داد، پس خدا فرمود: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللّهَ رَمَى».[1]

۱۰) ابن شهر آشوب: از ثعلبی و سِماک، از عِکرمة، از ابن عباس نقل کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: مشتی از سنگ ریزه به من بده. آن حضرت به ایشان داد و آن را به سوی چهره مشرکان انداختند. کسی از آنان باقی نماند، مگر این که چشمش از آن سنگریزه‌ها پر شد.[2]

و در روایت دیگری چنین آمده است: و دهان و بینی‌هایشان پر شده بود. انس گفت: سه سنگریزه را به مشرق و مغرب و زیر زمین انداخت. ابن عباس گفت: «وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاء حَسَناً» یعنی کافران را شکست داد تا پیامبر و وصی او پیروز شوند.

۱۱) طبرسی در احتجاج از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَـكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللّهَ رَمَى» فرمود: خداوند متعال کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کار خود خوانده است. مگر نمی‌بینی که تأویل آن با تنزیل آن تفاوت دارد.[3]

۱۲) و علی بن ابراهیم می‌گوید: این فرموده خدای عز و جل: «ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ» یعنی: تضعیف کننده توطئه و حیله و فریب آنان است.[4]

معنای این فرموده خدای عز و جل: «إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَاءكُمُ الْفَتْحُ» پیشتر در داستان مربوطه ذکر شد.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ (۲۲)»

[قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۳۴.

۲ـ مناقب، ج ۱، ص ۱۸۹، الدّر المنثور، ج ۴، ص ۴۰.

۳ـ احتجاج، ص ۲۵۰.

۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۹.

۱) طبرسی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه در باره بنی عبد الدار نازل شد و کسی از آنان به جز مصعب بن عمیر و یک هم‌پیمان آنان به نام سُوَیبط اسلام نیاورده بود.[۱]

۲) و در «جوامع الجامع» آورده است: امام باقر علیه السلام فرمودند: آنان بنو عبد الدار هستند و کسی از آنان به جز ابن عمیر و سوید ابن حرمله اسلام نیاورده بود و می‌گفتند: ما نسبت به آن چه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، کر و لال و نابینا هستیم. همه آنان در جنگ احد کشته شدند و آنان پرچمداران جنگ بودند.[۲]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴)﴾

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد]

۱) علی بن ابراهیم: فرمود: حیات یعنی بهشت.[۳]

۲) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، همگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبدالله بن مسکان، از زید بن ولید خثعمی، از ابو الربیع شامی نقل کردند که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ» پرسیدم. فرمودند: این آیه در باره ولایت علی علیه السلام نازل شد.[۴]

۳) و از طریق اهل سنت: ابن مردویه، حدیثی مرفوع را از رجال خود نقل کرده و آن را به امام باقر علیه السلام رسانده است که ایشان در باره این سخن

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۴۹.
۲ـ جوامع الجامع، ص ۱۶۷.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۰.
۴ـ کافی، ج ۸، ص ۲۴۸، ح ۳۴۹.

خدای عز و جل: «اسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ» فرمود که این آیه در باره ولایت علی ابن ابوطالب علیه السلام نازل شد.[1] آن چه را که ابو جارود از امام علیه السلام نقل کرده، این حدیث را تایید می‌کند؛ آن جا که می‌فرماید: این آیه در باره ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام نازل شد.[2]

۴) علی بن ابراهیم می‌گوید: از احمد بن محمد، از جعفر بن عبدالله، از کثیر بن عیاش، از ابو جارود نقل شده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ»، می‌فرماید: یعنی ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام. پیروی شما از او و ولایت او موجب وحدت هر چه بیشتر شما و پایدار ماندن عدالت در میان شما است.

و اما در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» می‌فرماید: خداوند متعال میان بنده و معصیت، حایل و مانع قرار می‌دهد تا این معصیت، او را به سوی آتش هدایت نکند و میان کافر و اطاعت، مانعی قرار می‌دهد تا ایمان را به وسیله آن کامل نکند. بدانید که اعمال به عاقبت آنها است.[3]

۵) احمد بن محمد بن خالد برقی: از علی بن حکم، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» فرمودند: او را مانع می‌شود از این که باطل بر او مشتبه شود و آن را حق بپندارد.[4]

۶) ابن بابویه می‌گوید: از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که خدا از او خشنود باد، از محمد بن حسن بن صفار و سعد بن عبدالله، همگی از ایوب بن نوح، از محمد بن عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» فرمودند: او را مانع می‌شود از این که بپندارد باطل حق است. گفته شده است: خدای تبارک و تعالی به وسیله مرگ میان انسان و دل او مانع قرار می‌دهد.

۱ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۱، از ابن مردویه.
۲ـ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۰.
۴ـ محاسن، ص ۲۳۷، ح ۲۰۵.

امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی بنده‌اش را از بدبختی به خوشبختی منتقل می‌کند و از خوشبختی به بدبختی منتقل نمی‌کند.[1]

۷) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از فضاله بن ایوب ازدی، از ابان بن احمر، از احمد بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از حمزة بن طیار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» پرسیدم: فرمودند: با گوش و چشم و دست و زبان و قلبش به کاری رغبت پیدا می‌کند، اما اگر مرتکب کاری می‌شود که به آن رغبت دارد، آن را انجام نمی‌دهد، مگر این که قلبش آن کار را انکار می‌کند (نمی‌پسندد) و کاری را که در حال انجام آن است، نمی‌پذیرد و می‌داند که حق غیر از آن است.[2]

۸) عیاشی: از حمزة بن طیار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، فرمودند: آن چیزی است که بنده با گوش و چشم و زبان و دست به انجام آن رغبت پیدا می‌کند، و در عین حالی که آن را انجام می‌دهد، قلبش از آن متنفر است و می‌داند که آن کار حق نیست.[3]

۹) و در روایت هشام از امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: مانع می‌شود از این که بپندارد، باطل، حق است.[4]

۱۰) از حمزة بن طیار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» فرمود: عبارت است از این که بنده با گوش و چشم و زبان و دستش به انجام کاری رغبت پیدا کند. و او آن کار را انجام می‌دهد، ولی قلبش از آن روی‌گردان است و آن را قلباً نمی‌پذیرد و می‌داند که حق در آن نیست.[5]

۱۱) از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: چیزی است که انسان با قلب و گوش و چشمش به آن رغبت پیدا می‌کند و جانش به چیز

۱ـ توحید، ص ۳۵۸، ح ۶.
۲ـ محاسن، ص ۲۷۶، ح ۳۸۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۳۵.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۳۶.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۳۷.

دیگری اشتیاق پیدا نمی‌کند. در این صورت، خداوند میان او و رغبت قلبی‌اش به آن چیز، مانع قرار داده است.[1]

۱۲) و در روایت یونس بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: هیچ گاه قلب یقین پیدا نمی‌کند که حق، باطل و باطل، حق است.[2]

«وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۵)»

[و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد، بترسید و بدانید که خدا سخت‌کیفر است]

۱) عیاشی: از عبد الرحمان بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً». فرمودند: پس از این که خدا، پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را به سوی خود فرا خواند، مردم دچار فتنه شدند و علی علیه السلام را رها کردند و با یکی دیگر بیعت کردند و آن همان فتنه‌ای بود که به آن مبتلا شدند؛ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به پیروی از علی علیه السلام و اوصیای آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، دستور داده بود.[3]

۲) از اسماعیل سُدی،[4] از بهی نقل شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» گفت: به من گفتند که آنان اصحاب جمل هستند.[5]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۳۸.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۳۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۳۹.
۴ اسماعیل سُدّی: اسماعیل بن عبد الرحمن بن کریمه سدی، ابو محمد قرشی، بنده کوفی و اعور آنان. او همان سدی بزرگ است و از عکرمه و دیگران روایت کرده و بسیاری نیز از او روایت کرده‌اند «تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۱۳».
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۸، ح ۴۱.

۳) محمد بن یعقوب: با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای عز و جل در جایی از کتاب خویش فرمود: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً». خداوند در جایی فرمود: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»[1] [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم] و در جایی دیگر فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ»[2] [و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمدند و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند، سپاسگزاران را پاداش می‌دهد]. در آیه نخست می‌گوید: همانا زمانی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، مخالفان دستور خدای عز و جل می‌گویند: شب قدر با رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سپری شد و اثری از آن باقی نماند. این فتنه‌ای است که متوجه آنان شده است و بر اثر آن مرتد شدند. زیرا که اگر بگویند: سپری نشد، خدای عز و جل باید در آن شب امری داشته باشد و اگر به این امر اقرار کنند، ناگزیر باید صاحبی (امامی) داشته باشند.[3]

۴) و علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در باره زبیر و طلحه که با امیر مؤمنان علیه السلام جنگیدند و به او ظلم کردند، نازل شد.[4]

۵) طبرسی از حاکم ابو قاسم حسکانی، از سید ابو حمد مهدی بن نزار حسنی، از محمد بن قاسم بن احمد، از ابو سعید محمد بن فضل بن محمد، از محمد بن صالح عرزمی، از عبد الرحمان بن ابو حاتم، از ابو سعید اشج، از ابو خلف أحمر، از ابراهیم بن طهمان، از سعید بن ابو عروبه، از قتاده، از سعید بن مسیب، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: هنگامی که این آیه: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که پس از درگذشت من به علی علیه

۱ـ قدر/۱.

۲ـ آل عمران/۱۴۴.

۳ـ کافی، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۴.

۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۰.

السلام ستم کند و مقام خلافت مرا را از او بگیرد، به منزله این است که نبوت من و نبوت پیامبران قبل از من را انکار کرده باشد.[1]

۶) و از طریق مخالفان: ابو عبدالله محمد بن علی سراج، حدیثی مرفوع را از عبدالله بن مسعود نقل کرده که او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای ابن مسعود! این آیه: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» نازل شده است و من آن را به عنوان امانت پیش تو می‌سپارم و ظالمان مخصوص را برای تو بر می‌شمارم. پس آن چه را به تو می‌گویم خوب درک کن و آن را از جانب من ادا کن. هر که به علی علیه السلام ظلم کند و جایگاهم را از او سلب کند، مانند کسی است که نبوت من و نبوت پیامبران قبل از من را انکار کرده باشد. سپس حدیثی را ذکر کرد که خلاصه آن همین مضمونی است که ذکر شد.

﴿وَاذْكُرُواْ إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶)﴾

[و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید؛ می‌ترسیدید مردم شما را بربایند. پس (خدا) به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد. باشد که سپاسگزاری کنید]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: بی گمان، این آیه مخصوص قریش نازل شده است.[2]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَخُونُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷)﴾

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و (نیز) در امانت های خود خیانت نورزید و خود می‌دانید (که نباید خیانت کرد)]

۱) طبرسی می‌گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و کلبی و زُهری نقل شده است که این آیه در باره لبابة بن عبد المنذر انصاری نازل شده است.

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۲۶۹.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۰.

داستان از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، یهودیان بنی قریظه را بیست و یک شب محاصره کرد. آنان از رسول الله که سلام و درود خدا بر او باد، خواستند که همان طور که با بنی نضیر صلح کرد، با آنان نیز صلح کند. به این شرط که نزد برادران خود در اذرعات و اریحا به سرزمین شام بروند. اما آن حضرت نپذیرفت که با آنان صلح کند، مگر این که به حکم سعد بن معاذ تن دهند. ایشان گفتند: ابا لبابه را به سوی ما بفرست. ابا لبابه با آنان پیمان صلح داشت و عیال و مال و فرزندانش نزد ایشان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابا لبابه را نزد آنان فرستاد. آنان به ابا لبابه گفتند: نظر تو چیست؟ آیا زیر ولایت سعد بن معاذ قرار بگیریم؟ ابا لبابه با دست به حلق خود اشاره کرد که این کار به معنای ذبح و خودکشی است و نباید انجام بدهید. جبرئیل نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آمد و او را از این خبر مطلع ساخت. ابا لبابه گفت: به خدا سوگند که هنوز قدم از قدم برنداشته بودم که دانستم به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم خیانت کرده‌ام. پس این آیه در مورد او نازل شد. وقتی آیه فرود آمد، ابا لبابه خود را به یکی از ستون‌های مسجد بست و گفت: به خدا سوگند که غذا و آب نمی‌خورم تا بمیرم یا آن که خداوند توبه مرا بپذیرد. هفت روز گذشت و او نه آب خورد و نه غذا، به طوری که بیهوش بر زمین افتاد. سپس خداوند توبه او را پذیرفت. به او گفته شد: ای ابا لبابه! توبه تو پذیرفته شد. گفت: نه به خدا سوگند، من خودم را باز نمی‌کنم تا این که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، مرا باز کند. پس آن حضرت آمدند و او را با دست خود باز کردند سپس ابا لبابه گفت: توبه‌ام در صورتی کامل می‌شود که خانه قومم را که به خاطر آن به گناه دست زدم، ترک گویم و از مالم دست بکشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر ثلث اموالت را صدقه بدهی، مقصود حاصل می‌شود.[1]

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸)»

[و بدانید که اموال و فرزندان شما (وسیله) آزمایش (شما) هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است]

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۵

۱) طبرسی از امیر مؤمنین علیه السلام روایت کرده است که نباید کسی از شما بگوید: پروردگارا! از فتنه‌ها به تو پناه می‌برم، زیرا کسی وجود ندارد، مگر این که فتنه، شامل او نیز می‌شود. اما همه باید از گمراهی‌های فتنه‌ها به خدا پناه ببرند؛ زیرا خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ».[1]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إَن تَتَّقُواْ اللّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از خدا پروا دارید، برای شما (نیروی) تشخیص (حق از باطل) قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: یعنی علمی که با آن علم، حق را از باطل تشخیص می‌دهید.[2]

«وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۳۰)»

[و (یاد کن) هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند و نیرنگ می‌زدند و خدا تدبیر می‌کرد و خدا بهترین تدبیرکنندگان است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در مکه قبل از هجرت نازل شد و شأن نزول آن چنین است که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعوت خویش را در مکه آشکار کرد، اوس و خزرج نزد او آمدند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به آنان فرمودند: آیا حاضرید از من دفاع کنید و همجوار من

---

۱ ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۶

۲ ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۰.

باشید تا کتاب پروردگارم را بر شما تلاوت کنم و پاداش شما از خدا، بهشت باشد؟ گفتند: هر چه می‌خواهی برای پروردگارت و خودت از ما بگیر. پس به آنان فرمودند: وعده‌گاه شما در عقبه، در شب میانی از شب‌های تشریق است. و آنان که تعداد زیادی بودند، حج گزاردند و به منی برگشتند. هنگامی که روز دوم از روزهای تشریق فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: هنگامی که شب فرا رسید، در خانه عبد المطلب در عقبه حضور داشته باشید و کسی را از خواب بیدار نکنید و یکی پس از دیگری بیرون آیید. پس هفتاد مرد از اوس و خزرج آمدند و وارد خانه شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمودند: آیا حاضرید از من دفاع کنید و به من کمک کنید تا کتاب پروردگارم را بر شما بخوانم و پاداش شما از خدا بهشت خواهد بود.

سعد ابن زراره و براء ابن معرور و عبدالله بن حرام گفتند: بلی ـ ای رسول خدا! ـ هر چه می‌خواهی برای پروردگارت و خودت بر ما شرط کن. فرمودند: اما شرطی را که برای پروردگارم می‌کنم این است که او را عبادت کنید و شریکی برای او قایل نشوید و برای خود شرط می‌کنم که همان طور که از خودتان دفاع می‌کنید، از من نیز دفاع کنید و همان گونه که از خانواده و فرزندانتان دفاع می‌کنید، از خانواده و فرزندانم نیز دفاع کنید. آنان گفتند: در مقابل چه پاداشی خواهیم داشت؟ فرمودند: بهشت در آخرت و این که عرب‌ها تابع شما بشوند و عجم به زیر سلطه شما درآیند و در آخرت در بهشت، پادشاه شوید. گفتند: می‌پذیریم.

سپس فرمودند: دوازده نماینده از میان خود جدا کنید، تا در باره آن موضوع بر شما گواهی دهند؛ همچنان که موسی دوازده نماینده از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود. پس جبرییل به آنان چنین توصیه کرد و گفت: این یک نماینده و این هم یک نماینده است (نماینده‌ها را جبرییل تعیین کرد)؛ نه نفر از خزرج، و سه نفر از اوس است. از خزرج سعد بن زراره و براء بن معرور و عبدالله بن حرام ـ و او همان جابر بن عبدالله است ـ و رافع بن مالک و سعد ابن عباده و منذر بن عمرو و عبدالله بن رواحه و سعد بن ربیع و عبادة بن صامت. و از اوس: ابو هیثم بن تیهان ـ که از یمن بود ـ و أسید ابن حُضَیر[1] و سعد بن خیثمه.

۱ـ أسید بن حضیر یکی از دوازده نماینده در شب عقبه بود. «أسد الغابه، ج ۱، ص ۹۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۱۲».

هنگامی که گرد هم آمدند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند، ابلیس فریاد زد: ای گروه قریش و عرب! محمد و گروندگان به دین او از اهل یثرب اکنون در جمرة العقبه هستند و با وی بر جنگ با شما بیعت می‌کنند. پس فریادش به گوش اهل منی رسید و قریش به تکاپو افتاد. آنان با سلاح آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فریادشان را شنیده و به انصار فرمودند: از هم جدا شوید. انصار گفتند: ای رسول خدا! اگر به ما دستور دهی که شمشیرهای خود را بر علیه آنان برکشیم، این کار را می‌کنیم. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: دستور جنگ به ما نرسیده است و خدا اجازه جنگ با آنان را به من نداده است. گفتند: آیا با ما بیرون می‌آیی؟ فرمودند: در انتظار دستور خدا می‌نشینیم.

تمامی افراد قریش آمدند و هیچ کس از آنان نمانده بود و سلاح‌های خود را در دست داشتند. حمزه و امیر مؤمنان علیه السلام نیز با شمشیرهایشان بیرون آمدند و بر روی عقبه ایستادند و به آنان نگاه کردند و گفتند: برای چه گرد هم آمده‌اید؟ حمزه گفت: نه گرد هم آمدیم و نه کسی را آماده کردیم. به خدا قسم هر که به این عقبه تجاوز کند، من او را با شمشیر خود می‌زنم. پس قریش به مکه بازگشتند و گفتند: از به هم خوردن جمع خود مطمئن نیستیم و بیم داریم یکی از رؤسای قریش به دین محمد گرایش کند. سپس در دارالندوه گرد هم آمدند و فقط کسانی که چهل سال به بالا داشتند، حق ورود به دارالندوه را داشتند. چهل مرد از رؤسای قریش وارد شدند و ابلیس در هیئت یک مرد مسن وارد شد. دربان به او گفت: که هستی؟ گفت: من شیخی از اهل نجد هستم و می‌توانم نظری درست به شما ارائه کنم. به مجرد این که خبر اجتماع شما در باره این مرد به من رسید، آمدم تا نظرم را به شما عرضه کنم. گفت: وارد شو. پس ابلیس وارد شد.

هنگامی که در جایگاه‌های خود نشستند، ابو جهل گفت: ای گروه قریش! همانا کسی از عرب با عزت‌تر از ما نیست. ما اهل خدا هستیم و عرب‌ها سالی دو بار نزد ما می‌آیند و ما را بزرگ می‌دارند و ما در حرم خدا به سر می‌بریم و کسی به ما چشم طمع ندارد. از همان آغاز چنین بوده‌ایم تا این که محمد بن عبدالله در میان ما بزرگ شد و او را به جهت شایستگی و متانت و راستگویی‌اش امین می‌خواندیم و هنگامی که به این مرحله رسید و او را بزرگ داشتیم، ادعا کرد که

پیامبر خداست و خبرهای آسمانی به او می‌رسد. پس افکار مارا به مسخره گرفت و به خدایان ما دشنام داد و جوانان ما را فاسد نمود و جمع ما را تار و مار کرد و ادعا کرد که مردگان پیشینیان ما در آتش هستند. چیزی بزرگتر از این تا به حال برای ما اتفاق نیفتاده است. من در باره او پیشنهادی دارم. گفتند: چه پیشنهادی داری؟ گفت: نظرم این است که مردی را به طور پنهانی به سوی او بفرستیم تا او را بکشد و اگر بنی هاشم دیه او را از ما بخواهند، ده برابر به آنان می‌دهیم.

آن مرد خبیث (ابلیس) گفت: این نظر بی ارزش است. گفتند: چگونه؟ گفت: قاتل محمد حتماً کشته خواهد شد. چه کسی از شما حاضر است خود را به کشتن دهد؟ چرا که اگر محمد کشته شود، بنی هاشم و هم‌پیمانان آنان از خزاعه متحد خواهند شد. بنی هاشم حاضر نیست قاتل محمد را آزاد ببیند، پس جنگها در حرم شما به وقوع خواهد پیوست و همدیگر را خواهید کشت. یکی از آنان گفت: من نظر دیگری دارم. گفتند: چیست؟ گفت: او را در خانه‌ای زندانی می‌کنیم و غذایش را می‌دهیم تا این که مرگ به سراغ او بیاید و بمیرد، چنان که زهیر و نابغه و امرء القیس مردند. ابلیس گفت: این نظر بی‌ارزش‌تر از آن نظر است. گفتند: چگونه؟ گفت: زیرا که بنی هاشم آن کار را نمی‌پذیرد و اگر یکی از مناسبت‌های گرد هم آمدن عرب‌ها فرا رسد، از آنان طلب کمک خواهند کرد و بر علیه شما متحد خواهند شد و او را آزاد خواهند کرد. یکی دیگر از آنان گفت: نه، بلکه او را از سرزمینمان می‌رانیم و به خدایانمان مشغول می‌شویم. ابلیس گفت: این نظر از دو نظر گذشته، فاسدتر است. گفتند: چگونه؟ گفت: زیرا در این صورت شما او را که زیباروی‌ترین و سخنورترین مردم و فصیح‌ترین آنها است به بادیه‌های اعراب می‌فرستید؛ او آنان را فریب می‌دهد و با زبانش شیفته خود می‌سازد و مدت زیادی نخواهد گذشت که آن بادیه‌ها را پر از اسب و مردان جنگی خواهد کرد. آنان متحیر ماندند. سپس به ابلیس گفتند: ای شیخ! پیشنهاد شما چیست؟ گفت: فقط یک پیشنهاد وجود دارد. گفتند: چیست؟ گفت: از هر تیره از تیره‌های قریش، یک مرد برگزیده شود، به شرط این که یک مرد از بنی هاشم نیز با آنان باشد. پس چاقویی یا تکه آهنی یا شمشیری به دست گیرند و همه آنان با هم او را به یک ضربه بزنند تا خبرش میان همه قریش پخش شود. در این صورت، بنی هاشم نمی‌تواند به خونخواهی او برخیزد؛ زیرا که همه در قتل او شرکت داشته‌اند. اگر از شما دیه

خواستند، به آنان سه دیه بدهید. گفتند: بلکه ده دیه به آنان می‌پردازیم. سپس گفتند: نظر درست، نظر این شیخ نجدی است. پس آنان گرد هم آمدند و ابولهب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز با آنان بود.

جبرییل علیه السلام بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نازل شد و به او خبر داد که قریش در دارالندوه گرد هم آمدند تا بر علیه تو توطئه چینند و خدا این آیه را در این باره نازل کرد: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».

قریشیان تصمیم گرفتند که شبانه به وی حمله کنند و او را بکشند. آنان به طرف مسجد به راه افتادند در حالی که سوت و کف می‌زدند و دور خانه خدا طواف می‌کردند. خدا این آیه را نازل کرد: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً»[1] [و نمازشان در خانه (خدا) جز سوت کشیدن و کف زدن نبود]. مُكاء یعنی سوت زدن و تصدیه به معنای دست زدن است. این آیه به گفته او: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا» معطوف است و پس از آیه‌های زیادی آمده است.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شامگاه شد، قریشیان آمدند تا به وی حمله کنند. ابولهب گفت: نمی‌گذارم شب هنگام به وی حمله کنید، چرا که بچه‌ها و زنان در خانه هستند و ما می‌ترسیم به اشتباه یکی از آنان کشته شود. امشب، نگهبانی او را می‌دهیم و صبح به او حمله می‌کنیم. پس آنان پیرامون اتاق رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، خوابیدند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، دستور داد که رختخوابش پهن شود و همین کار را کردند. سپس به علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود: خود را به جای من قرار ده. گفت: اطاعت، ای رسول خدا! سپس به او فرمود: روی رختخوابم بخواب و با بُرده‌ام خود را بپوشان. علی علیه السلام روی رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و با بُرده او خود را پوشانید و جبرییل علیه السلام آمد و دست رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، را گرفت و او را از میان قریشیان بیرون آورد در حالی که خواب بودند و او این آیه را می‌خواند: «وَ جَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»[2] [و (ما) فراروی آنها سدی و پشت‌سرشان

۱ـ انفال/۳۵.

۲ـ یس/۹.

سدي نهاده و پرده‌اي بر (چشمان) آنان فرو گسترده‌ايم در نتيجه نمي‌توانند ببينند] و جبرييل به او گفت: راه ثور را پيش بگير و آن كوهي است در راه مني كه داراي كوهاني مانند كوهان گاو است. پس وارد غار شد وآن را اتفاقاتي را كه مي‌دانيم، افتاد.

هنگامي كه صبح فرا رسيد و قريش وارد اتاق شدند و به طرف رختخواب پيامبر رفتند، علي عليه السلام به آنان اعتراض كرد و گفت: چه مي‌خواهيد؟ گفتند: محمد كجاست؟ علي عليه السلام فرمود: مگر مرا به نگهباني او گماشته بوديد؟ مگر نگفتيد او را از سرزمين خودتان اخراج خواهيد كرد؟ او هم سرزمين شما را ترک كرد. آنان به طرف ابولهب رفتند و او را زدند، در حالي كه مي‌گفتند: تو از سر شب ما را فريب داده‌اي. پس در كوه‌ها پخش شدند و مردي از خزاعه در ميان آنان بود كه ابو كرز نام داشت و رهگيري مي‌كرد. به او گفتند: اي ابو كرز! امروز بايد او را پيدا كني. او از حجره رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم شروع به راهنمايي كرد و به آنان گفت: اين رد پاي محمد است. به خدا قسم اين همان رد پايي است كه در مقام است. ابوبكر نيز با رسول خدا كه سلام و درود خدا بر او باد، همراه شده بود. ابو كرز گفت: اين نيز رد پاي ابن ابو قحافه يا پدرش است. سپس گفت: ابن ابو قحافه از همين جا رد شده است. سپس همچنان آنان را راهنمايي مي‌كرد تا اين كه آنان را به مدخل غار راهنمايي كرد. سپس گفت: از اين جا جلوتر نرفته‌اند؛ يا به آسمان فراز شده‌اند و يا درون زمين فرو رفته‌اند. خدا عنكبوت را فرستاده و بر مدخل غار تاري بافته بود و سوار كاري از فرشتگان آمد و بر در غار ايستاد. آن سوار گفت: كسي در غار نيست. آنان در دره‌ها پخش شدند و خدا دست آنان را از رسول خويش صلى الله عليه و آله و سلم كوتاه كرد. سپس به پيامبرش اجازه هجرت داد.[1]

۲) شيخ در امالي مي‌گويد: گروهي، از ابو مفضل، از ابو عباس احمد بن عبيد الله[2] بن عمار ثقفي در سال ۳۲۱ ، از علي بن محمد بن سليمان نوفلي در سال

۱ـ تفسير قمي، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲ـ ابو عباس بن عبيد الله بن عمار ثقفي. بنگريد به ترجمه وي در تاريخ بغداد ج ۴، ص ۲۵۲، و أعيان الشيعه، ج ۳، ص ۲۱.

۲۵۰. از حسن بن حمزه ابو محمد نوفلی، از پدرش و دایی‌اش یعقوب[1] بن فضل بن عبد الرحمان بن عباس بن ربیعة بن حارث بن عبد المطلب، از زبیر بن سعید هاشمی، از ابو عبیدة محمد بن عمار بن یاسر که خدا از او خشنود باد، بین منبر و روضه، از پدرش و عبیدالله بن ابو رافع همگی، از عمار بن یاسر که خدا از او خشنود باد، از ابو رافع غلام پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، نقل کردند که: ابو عبیده گفت: سنان بن ابو سنان دیلی[2] نقل کرد که همانا هند بن ابو هند بن ابو هاله اسیدی، از پدرش هند بن ابو هاله پسر خوانده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مادرش خدیجه همسر پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و خواهر مادری‌اش فاطمه علیها السلام است، این حدیث را روایت کرده‌اند.

ابو عبیده گفت: این راویان سه نفر بودند: هند بن ابو هاله، ابو رافع و عمار بن یاسر. همگی در باره هجرت امیر مؤمنان علی ابن ابو طالب صلوات الله علیه به سوی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به مدینه و خوابیدن او قبل از آن در رختخواب پیامبر، حدیث نقل می‌کردند. ـ گفت: و این حدیث از هند ابن ابو هاله و روایت او از آن سه نفر، هند، و عمار و ابو رافع صادر شده و حدیث برخی از آنان در حدیث برخی دیگر درآمیخته است.ـ آنان گفتند: خدای عز و جل از پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله عمویش ابوطالب حمایت می‌کرد. و در طول زندگیش هیچ آزاری از طرف قومش به او نرسید. هنگامی که ابوطالب درگذشت، قریش به هدف خود در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید. آنان آزار بسیاری به او می‌رساندند تا این که او را بر زمین انداختند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: عمو! چه زود، جای تو و خویشاوندی تو را خالی یافته‌ایم، خدا جزای خیر به تو دهد ای عموی من! خدیجه نیز یک ماه پس از ابو طالب درگذشت. پس دو غم و اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فرا گرفت، چنان که اثر این غم‌ها در او آشکار بود.

هند گفت: سپس منتقدان و بزرگان قریش در دارالندوه جمع شدند تا به رایزنی بپردازند و علیه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، توطئه بچینند و این امر

۱ـ لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۰۹.

۲ـ سنان بن ابو سنان دیلی مدنی، بنگرید به: انساب سمعانی، ج ۲، ص ۵۲۸ و تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۱۵۱.

را مخفی نگهداشتند. برخی از آنان گفتند: برای او قلعه‌ای می‌سازیم و او را در برجی زندانی می‌کنیم و دیگر کسی از گروندگان به دین او نخواهد توانست به او دسترسی یابد. او همچنان در تنگنا می‌ماند تا این که طعم مرگ را بچشد. صاحبان این پیشنهاد، عاص ابن وائل و امیه و ابی فرزندان خلف بودند. یکی از آنان گفت: خیر، این پیشنهاد درستی نیست و اگر این کار را انجام دهید، دوستان صمیمی او و هم‌پیمانان او به خشم خواهند آمد. سپس مراسم گرد هم آمدن قبایل و ماههای حرام در حالی فرا خواهد رسید که امنیت از دیار شما سلب خواهد شد. پس تصمیم خود را بگیرید. عتبه و شیبه همراه با ابوسفیان گفتند: ما پیشنهاد می‌کنیم که محمد را بر شتری چموش سوار کنیم و در حالی که او را از شانه و دست‌ها به غل و زنجیر بسته‌ایم، آن شتر را با نوک نیزه‌ها هی کنیم تا او را در میان زمین‌های شنی بکشاند و تکه تکه کند.

یکی دیگر از رؤسایشان گفت: این نظر نیز کارساز نیست، چه اینکه ممکن است که شتر، او را به برخی از قبایل بادیه نشین دور افتاده برساند. پس با افسونگری و بیان و زبان چرب خویش بر دل آنان چیره می‌شود و این قوم به دین او می‌گرایند و قبایل یکی پس از دیگری به او می‌پیوندند و آن گاه با گردان‌ها و گروه‌های جنگجو به طرف شما خواهد آمد، سپس به هلاکت می‌رسید، چنان که قبیله ایاد و کسانی که قبل از شما بودند، به هلاکت رسیدند. پس تصمیم خویش را بگیرید.

ابوجهل به او گفت: من پیشنهاد درستی برای شما دارم وآن این است که به قبایل دهگانه‌تان روی آورید و از هر قبیله یک مرد دلاور انتخاب کنید. سپس شمشیری را در اختیار آنان می‌گذارید و این جوانان را آماده می‌کنید و هنگامی که شب تاریک شود و به نیمه برسد، به این ابو کبشه (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) به طور ناگهانی حمله می‌کنند و خونش در تمامی قبایل قریش پخش خواهد شد و بنی هاشم و بنی مطلب نخواهد توانست با همه قبایل قریش در باره صاحبشان (یعنی محمد) به مقابله بپردازند و مجبور خواهند شد از ما دیه بخواهند و ما دو دیه به آنان خواهیم داد. رئیس آنان گفت: نظرت درست است ای ابو حکم! سپس نزد آنان آمد و گفت: این همان نظر درست است و هیچ نظر دیگری ندهید و دهان‌هایتان را ببندید تا این که امر شما استوار گردد.

سپس آن قوم تک تک بیرون آمدند، اما جبرئیل توطئه آنان را به وسیله وحی فاش کرده بود. و این آیه را بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، خواند: «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ» هنگامی که جبرئیل وحی خدا و دستور او مبنی بر هجرت را به وی رساند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را صدا کرد و به او گفت: ای علی! همانا روح الامین این کمی پیش آیه را بر من نازل کرد و به من خبر داد که قریش تصمیم گرفته‌اند بر علیه من توطئه بچینند و مرا بکشند. از جانب پروردگارم عز و جل به من وحی شد که دیار این قوم را ترک کنم و در تاریکی شب به طرف غار ثور راه بیفتم و به من دستور داد که از تو بخواهم در رختخوابم (ضجاعی) ـ یا گفت: مَضجعی ـ بخوابی تا آنان رد مرا گم کنند. حال چه می‌گویی و چه می‌کنی؟ حضرت علی علیه السلام گفت: آیا با خوابیدن من در آن جا تو در امان خواهی بود، ای پیامبر خدا؟ فرمود: بلی. پس علی صلوات الله علیه تبسم کرد و به نشانه تشکر از خدا بر زمین افتاد. زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر سلامتی خویش را به او دادند.

علی صلوات الله علیه نخستین کسی بود که به نشانه شکر برای خدا سجده کرد و نخستین کسی است که پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، صورتش را بر زمین نهاد. هنگامی که سرش را بالا آورد، به رسول خدا گفت: برو و دستور خداوند را انجام ده. گوش و چشم و سویدای قلبم فدای تو! هر چه می‌خواهی دستورم ده و همان چیزی را که می‌خواهی انجام می‌دهم و توفیق و رستگاریم فقط به کمک خدا است.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: هر چند که شبهی [مشکلی] از من در تو افتد ـ یا فرمود شبیه من ـ. حضرت علی فرمودند: «البته» ـ که معنای آن بلی است ـ . حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پس در رختخوابم بخواب و خود را با عبای حضرمی من بپوشان. من به تو خبر می‌دهم ای علی، که خدای عز و جل اولیای خویش را به اندازه ایمان و مراقبتشان در دینشان مورد آزمایش قرار می‌دهد. پس بلا و آزمایش پیامبران از دیگر مردم شدیدتر است. خود پیامبران بر حسب مقامشان، مورد آزمایش قرار می‌گیرند و خدا، ای

پسر مادرم،[1] تو را مورد آزمایش قرار داده است و مرا به تو آزموده است. چنان که خلیل وی ابراهیم را به ذبیح خدا اسماعیل آزمود. پس باید صبر پیشه خود سازیم، صبر؛ و همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. سپس پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، او را در آغوش گرفت و سخت گریست و علی علیه السلام به خاطر ناراحتی از دوری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، ابو بکر بن ابی قُحافه و هند ابن ابو هاله را پیشاپیش فرستاد و به آنان دستور داد، در جایی در راه غار که قبلاً به آنان گفته بود، در انتظار وی بنشینند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه السلام ماند و به او سفارش می‌کرد و به او دستور می‌داد که صبر را پیشه خود سازد، تا این که نماز مغرب و عشا را به جا آورد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در تاریکی میان نماز مغرب و عشا بیرون آمد، در حالی که دیده‌بانان قریش خانه‌اش را در محاصره گرفته و در انتظار فرا رسیدن نیمه شب و خوابیدن چشم‌ها بودند. پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد در حالی که این آیه را می‌خواند: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»[2] [و (ما) فراروی آنها سدی و پشت‌سرشان سدی نهاده و پرده‌ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده‌ایم؛ در نتیجه نمی‌توانند ببینند] و مشتی از خاک به دستش بود و آن را بر سر ایشان پرتاب کرد. قوم متوجه او نشدند تا این که آنان را پشت سر گذاشت و به راه افتاد و به هند و ابوبکر رسید و آنان را با خود همراه کرد تا این که به غار رسیدند. سپس هند به مکه بازگشت تا آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او دستور داده بود، انجام دهد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد و ابوبکر وارد غار شدند. هنگامی که شب ظلمانی شد و پرده‌هایش را انداخت و ردشان ناپدید شد، قریشیان آمدند و شروع به پرتاب سنگ به سوی علی صلوات الله علیه کردند در حالی که

۱ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این رو به علی علیه السلام گفت: ای پسر مادرم! چون فاطمه دختر اسد و مادر علی علیه السلام، مربی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را مادر صدا می کرد و از این رو بود که هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «مادرم فوت کرد» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلکه قسم به خدا که مادرم فوت کرد».

۲ـ یس/۹.

شک نداشتند که او همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و هنگامی که فجر طلوع کرد و ترسیدند که صبح آنان را رسوا کند، به علی صلوات الله علیه حمله کردند. خانه‌های مکه در آن زمان بدون در بود. هنگامی که علی علیه السلام دید که آنان شمشیر به دست به سوی او می‌آیند و خالد بن ولید بن مغیره پیشاپیش آنان هستند، از جا پرید و او را فریب داد و دستش را به شدت پیچاند. خالد از شدت درد، مانند شتر جوان شروع به پیچیدن به دور خود کرد. او سخت وحشت کرده بود و فریاد می‌زد، در حالی که بقیه آنان پشت در بودند.

علی علیه السلام با شمشیر او ـ یعنی شمشیر خالد ـ حمله کرد. آنان در برابرش مانند به لرزش در آمدن حیوانات خانگی و فرار آنها به پشت خانه، به لرزش درآمدند. چون به دقت به او نگاه کردند، متوجه شدند که او علی علیه السلام است، گفتند: تو علی هستی! فرمود: من علی هستم. گفتند ما با تو کاری نداریم. رفیقت کجاست؟ فرمود: خبری از او ندارم. در حالی که می‌دانست ـ یعنی علی علیه السلام ـ که خدای عز و جل، پیامبرش را که سلام و درود خدا بر او باد، نجات داده است. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی خبر داده بود که به غار می‌رود و در آن پنهان می‌شود. پس قریشیان جاسوسانی گماردند و برای یافتن او بر شترانی چموش و رام سوار شدند (یعنی به هر راهی متوسل شدند). هنگامی که شب بعد فرا رسید، او (علی علیه السلام) و هند بن ابو هاله به راه افتادند تا این که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غار آمدند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به هند دستور داد برای او و رفیقش دو شتر بخرد. ابوبکر گفت: من برای خود و تو ای رسول خدا، دو شتر برای سفر به یثرب آماده کرده‌ام. فرمودند: حتی یکی از آنها را بدون پرداخت بهای آن نمی‌گیرم. گفت: پس بهای آن را بده تا برای تو باشد.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به علی علیه السلام دستور داد تا بهای شتران را به او بپردازد، سپس به او سفارش کرد تا امانت‌هایی را که به گردن او است، ادا کند. قریشیان، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در جاهلیت، امین می‌خواندند و اموال و کالاهایشان را به او می‌سپاردند و عرب‌هایی که در مراسم (حج) به مکه می‌آمدند نیز چنین می‌کردند. در زمان نبوت و رسالت خدا نیز چنین بود. پس به علی علیه السلام دستور داد که یک نفر منادی در هنگام صبح و شام

بر ابطح بگمارد و چنین ندا دهد: هان! هر که امانت یا ودیعه‌ای نزد محمد دارد، بیاید تا امانتش را به او برگردانیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی! آنان اکنون نمی‌توانند به تو آسیب برسانند تا این که نزد من بیایی و به من ملحق شوی. پس امانت‌هایم را در برابر چشمان مردم و آشکارا ادا کن. مسئولیت دخترم فاطمه را نیز با تو است و شما دو نفر را به خدا می‌سپارم. و دستور داد که شترانی برای او و فواطم (فاطمه‌ها) و کسانی از بنی هاشم که عزم هجرت به سوی او را دارند، بخرد.

ابو عبیده گفت: به عبیدالله ـ ابن ابو رافع ـ گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌توانست این همه هزینه را بپردازد؟ گفت: من نیز همین سئوال را از پدرم پرسیدم و او این حدیث را نقل کرد و گفت: مگر اموال خدیجه علیه السلام از یادت رفته است؟ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: هیچ مالی مانند مال خدیجه برای من فایده نداشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مال او حق بدهکاران را می‌داد و به همه کمک می‌کرد و در هنگام مصیبت، با آن مال به دیگران یاری می‌رساند. در هنگام اقامت در مکه نیز به یاران نیازمندش کمک می‌کرد و هزینه هجرت کسانی را که مایل به هجرت بودند، می‌پرداخت. هرگاه کاروان‌های قریش برای دو سفر زمستانی و تابستانی خود بیرون می‌آمدند، قسمتی از کاروان‌ها از آن خدیجه بود. خدیجه ثروتمندترین فرد قریش بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر مقداری که می‌خواست، در هنگام حیات خدیجه از آن مال انفاق می‌کرد. پس از مرگش، ثروت او را فرزندانش به ارث بردند.

ـ گفت:ـ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به علی علیه السلام چنین سفارش کرد: هرگاه این ماموریت را به انجام رساندی، برای هجرت به سوی خدا و رسولش آماده باش. در انتظار نامه من باش و پس از آن دیگر در مکه نمان. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مدینه به راه افتاد و مدت اقامت او در غار سه روز بود. خوابیدن علی صلوات الله علیه در بستر، در شب نخست بود. عبدالله ابن ابو رافع گفت: علی ابن ابو طالب علیه السلام در وصف خوابیدنش بر بستر پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و اقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدت سه روز در غار، چنین سروده است:

من جان خویش به کف نهادم و از بهترین کسی که بر روی سنگریزه‌ها گام گذاشت و بهترین کسی که دور بیت العتیق و حجرالاسود طواف کرد، محافظت کردم.

مقصود، محمد است، آن گاه که ترسید دسیسه آنان علیه او کارگر شود؛ پس پروردگار دارای شکوه و عظمت من، او را از آن توطئه نجات بخشید.

شب را به صبح رساندم در این انتظار که آنان اسیرم کنند و خویشتن را برای قتل و اسارت آماده کردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شب را با امنیت و آرامش در غار سپری کرد؛ او در آن جا در پناه پروردگار و زیر چتر حمایت او بود.

سه روز ماند و آن گاه شتران جوان، بار سفر بسته و آهنگ رفتن کردند؛ شتران چابکی که هر جا بشتابند، سنگریزه‌ها را زیر پای خویش، خرد می‌کنند.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، نزد بنی عمرو بن عوف در قبا[1] فرود آمد. ابوبکر خواست تا حضرت وارد مدینه شود و بر این کار پافشاری کرد، ولی ایشان فرمودند: تا پسر عمویم و دخترم از راه نرسند، وارد آن جا نخواهم شد. (یعنی علی و فاطمه علیهما السلام.) ـ گفت ـ ابو یقظان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من (هنگامی که در قبا با او بودیم)، ماجرای قریش و توطئه آنان علیه او و خوابیدن علی علیه السلام در رختخوابش را بازگو کرد و فرمودند: خدای عز و جل به جبرئیل و میکائیل علیهما السلام وحی کرد که: من پیمان برادری را بین شما بستم و عمر یکی از شما را از عمر دیگری قرار دادم. پس کدام یکی از شما برادرش را ترجیح می‌دهد؟ و هر دوی آنان از مرگ کراهت داشتند. پس خدا به آنان چنین وحی کرد: بندگان من! چرا مانند ولیّ من علی علیه السلام نیستید؟ من پیمان برادری را میان او و پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بستم. پس زندگی او را بر خود ترجیح داد و در بستر او ماند ـ یا گفت: خوابید ـ تا با جانش از او محافظت کند. همه شما به زمین فرود آیید و او را از دشمنانش حفظ کنید. پس جبرییل فرود آمد و بالای سرش نشست و میکاییل در کنار پاهایش بود. جبرییل می‌گفت: خوشا به حالتان، چه کسی مانند شماست ـ ای پسر ابو طالب! ـ قسم به خدای عز و جل، فرشتگان به

1ـ شهری نزدیک مدینه، «معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۰۱».

تو افتخار می‌کنند. ـ گفت:ـ خدای عز و جل در باره علی علیه السلام و خوابیدن او در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را نازل کرد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»[1] [و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است].

ابو عبیده گفت: پدرم و ابن ابو رافع گفتند: سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به علی ابن ابی طالب علیه السلام نامه‌ای نوشت و در آن به وی دستور داد که بدون تاخیر و انتظار نزد او بیاید. فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو واقد لیثی بود. هنگامی که نامه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به او رسید، برای بیرون آمدن و هجرت آماده شد و به کسانی از مؤمنان مستضعفی که همراه وی بودند نیز دستور پیامبر را ابلاغ کرد و به آنان دستور داد که به طور مخفیانه بیرون بیایند و عجله کنند. هنگامی که شب، درون دره‌ها را تا ذی طوی[2] فرا گرفت. علی علیه السلام، فاطمه سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مادرش فاطمه بنت اسد فرزند هاشم، و فاطمه دختر زبیر فرزند عبد المطلب را با خود همراه کرد. گفته شد که: این زن، ضباعه بوده است. ایمن ابن ام ایمن غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو واقد، فرستاده رسول خدا نیز به دنبال آنان به راه افتادند. او شترها را تند می‌راند و با آنان (مسافران) با خشونت رفتار می‌کرد. علی علیه السلام فرمودند: ـ ای ابو واقد! ـ با زنان، مهربان باش؛ چرا که آنان ضعیف‌اند. گفت: من می‌ترسم که جویندگان به ما برسند. علی علیه السلام فرمودند: صبر کن و عجله نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: ای علی! آنان نمی‌توانند به تو آسیبی برسانند. و خود افسار شتران را در دست گرفت و به آرامی آنان را می‌برد و با خود این شعر را زمزمه می‌کرد:

کسی نیست جز خدا؛ پس به او گمان نیک داشته باشید و پروردگار آدمیان، آن چه را که تو را محزون ساخته است، کفایت می‌کند.

۱ـ بقره/۲۰۷.

۲ـ ذی طوی به جایی نزدیک مکه می‌گویند، «معجم بلدان، ج ۴، ص ۴۴».

هنگامی به کوه ضجنان[1] رسید، تعقیب کنندگان به او رسیدند و تعداد آنان هفت سوار کار از قریش بود که همگی نقاب بر صورت داشتند و هشتمین آنان بنده حارث بن امیه بود که جناح نام داشت. علی علیه السلام که آن گروه را از دور مشاهده کردند، نزد ایمن و ابو واقد آمدند و به آن دو فرمود: شتران را فرود آورید و آنها را ببندید و جلو آمد و زنان را پیاده کرد. سواران نزدیک شدند. علی علیه السلام در حالی که شمشیرش را بیرون کشیده بود به مصاف آنان رفت. آنان به طرف او هجوم آوردند و گفتند : ای ـ مکار ـ آیا گمان برده‌ای که تو با زنان نجات خواهی یافت، ای بی‌پدر، برگرد. فرمود: و اگر این کار را نکنم؟ گفتند: تو را مجبور می‌کنیم و یا با پر موترین قسمت‌های بدنت (یعنی سرت) برخواهیم گشت و مرگ برای تو آسان‌تر است.

آن سوار کاران به زنان و شتران نزدیک شدند تا شتران را رم دهند. علی علیه السلام جلوی آنان را گرفت و یکی از آنان شمشیرش را بر آن حضرت فرود آورد. حضرت خود را کنار کشید و ضربه شمشیر به او اصابت نکرد و سپس بر او نیرنگی زد و شمشیرش را بر شانه‌اش فرود آورد. شمشیر در بدنش فرو رفت و به اسب رسید و علی علیه السلام مانند اسبی که روی پاهای خویش بایستد یا مانند سوار کاری بر روی اسب با شمشیرش به آنان حمله‌ور می‌شد، در حالی که این شعر را می‌سرود:

راه مرا که جاهد و مجاهدم باز کنید.

من با خود عهد کرده‌ام که کسی را غیر از خدای یکتا نپرستم.

آن گروه در برابر او تار و مار شدند و به او گفتند: ای فرزند ابو طالب! به ما کاری نداشته باش. فرمود: همانا من به سوی پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله در یثرب خواهم رفت، هر کس که می‌خواهد گوشتش را تکه تکه کنم یا خونش را بریزم، به دنبال من بیاید یا به من نزدیک شود. سپس نزد همسفرانش ایمن و ابو واقد آمد و به آنان گفت: شترانتان را حرکت دهید و سپس پیروزمندانه به راه افتاد تا در ضجنان فرود آمد و در آن جا یک شبانه روز ماندند و گروهی از مؤمنان مستضعف به وی پیوستند. در میان آنان ام ایمن، کنیز رسول خدا صلی الله

1ـ ضجنان: کوهی است در منطقه تهامه، و گفته شده است: کوهی است که فاصله آن با مکه یک منزل است.« معجم البلدان، ج ۳، ص »۴۵۳.

علیه و آله و سلم نیز بود. در آن شب با فواطم نماز گزارد: مادرش فاطمه دختر اسد، فاطمه دختر رسول الله صلی علیه و آله و سلم و فاطمه دختر زبیر. آنان در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان، به یاد خدا بودند و با ذکر او سپری کردند و تا طلوع بامداد در این حالت بودند و سپس نماز صبح را گزاردند و به راه افتادند. این کاروان کوچک در تمام طول راه ذکر می‌گفتند و با خضوع و خشوع، خداوند را عبادت می‌کردند تا به مدینه رسیدند. در حالی که فرشته وحی قبل از رسیدن آنان در حالت آنان چنین نازل کرده بود: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً» [همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (که) پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای] تا آن جا که: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى» منظور از ذکر، علی علیه السلام و مراد از انثی، فاطمه سلام الله علیها است «بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ» [از یکدیگرید] می‌گوید: علی از فاطمه سلام الله علیها است ـ یا گفت: فواطم ـ و آنان از علی علیه السلام هستند «فَالَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّن عِندِ اللّهِ وَاللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ»[1] [پس کسانی که هجرت کرده و از خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده‌اند، بدی‌هایشان را از آنان می‌زدایم و آنان را در باغ‌هایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است، درمی‌آورم. (این) پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست] و این آیه را خواندند «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»[2] [و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است]. و به او فرمودند: ای علی! تو در میان امت، نخستین کسی هستی که به خدا و رسولش ایمان آورد و نخستین کسی که به خاطر خدا و رسولش هجرت کرد و آخرین کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از رحلتش دیدار خواهد کرد ـ و قسم به آن که جانم در دست او است ـ کسی جز مؤمنی که خدا قلبش را برای

۱ـ آل عمران/۱۹۱ـ۱۹۵.

۲ـ بقره/۲۰۷.

ایمان آزموده است، تو را دوست ندارد و کسی جز منافق یا کافر با تو دشمنی نمی‌کند.[1]

۳) شیخ با سند خود از گروهی، از حسین بن عبیدالله و احمد بن عبدون و ابو طالب بن عرفه و ابو حسن صفار و ابو علی حسن بن اسماعیل بن اشناس، از ابو مفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی، از احمد بن سفیان ابن عباس نحوی، از احمد بن عبید بن ناصح، از محمد بن عمر بن واقد اسلمی قاضی شرقیه، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه اشهلی، از داود بن حصین، از ابو غطفان، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: مشرکان در دار الندوه جمع شدند تا در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله مشورت کنند. جبرییل نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آمد و او را باخبر کرد و دستور داد که در آن شب در بسترش نخوابد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام خواست که آن شب را در بستر او بخوابد، علی علیه السلام اطاعت کرد و عبای سبز رنگ حضرمی را که حضرت رسول که سلام و درود خدا بر او باد، بر روی خود می‌کشید، هنگام خواب بر روی خود کشید و شمشیرش را در کنارش قرار داد. هنگامی که آن گروه از قریش جمع شدند تا او را به قتل برسانند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد، در حالی که آنان بر در می‌کوبیدند و تعدادشان بیست و پنج نفر بود. رسول خدا مشتی از خاک بطحاء برداشت و آن را بر سرهایشان پاشید، در حالی که چنین می‌خواند: «یس ❁ وَالْقُرآنِ الْحَکِیمِ» [یاسین ❁ سوگند به قرآن حکمت‌آموز] تا به (این آیه) رسید «فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ»[2] [و پرده‌ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده‌ایم، در نتیجه نمی‌توانند ببینند] یکی از آنان گفت: منتظر چه هستید؟ گفتند: محمد. گفت: شکست خوردید و زیان دیدید (خاک بر سرتان باد) ـ قسم به خدا ـ از کنار شما رد شد و خاک را بر سر همه شما پاشید. گفتند: به خدا قسم ما او را ندیدیم. ابن عباس گفت: پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ».[3]

۱ـ امالی، ج ۲، ص ۷۸.
۲ـ یس/۱ـ۹.
۳ـ امالی، ج ۲، ص ۶۰.

۴) عیاشی از زراره و حُمران و محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که قریشیان گرد هم آمدند. از هر تیره‌ای، تعدادی به طرف دارالندوه به راه افتادند تا در باره موضعشان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چاره اندیشی کنند. ناگاه شیخی را دیدند که نزدیک در ایستاده است. آن شیخ گفت: مرا به خودتان راه دهید. گفتند: ای شیخ! تو که هستی؟ گفت: من شیخی هستم از بنی مضر و برای شما پیشنهادی دارم. سپس وارد شدند و نشستند و به رایزنی پرداختند، در حالی که آن شیخ نیز با آنان بود. آنان تصمیم گرفتند که پیامبر را اخراج کنند. اما او گفت: این پیشنهاد مناسبی نیست. اگر او را بیرون کنید، مردم را بر علیه شما می‌شوراند. گفتند: راست گفتی، این پیشنهاد درستی نیست. سپس به رایزنی پرداختند و تصمیم گرفتند که او را زندانی کنند. گفت: این نیز نظر درستی نیست؛ اگر این کار را بکنید ـ با توجه به این که محمد دارای بیانی شیرین و جذاب است ـ فرزندان و خدمتکاران شما را بر علیه شما خواهد شورانید و اگر برادران و فرزندان و زنان شما از شما جدا شوند، چه سودی خواهید برد؟ پس از مشورت با هم، تصمیم گرفتند که از هر طایفه‌ای جوانی را انتخاب کنند و با شمشیرهایشان او را بزنند تا کشته شود. خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ» تا آخر آیه.[1]

۵) از زراره و حمران، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ». فرمودند: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قومش آزارهای بسیاری دید. روزی هنگامی که در حال سجود بود، شکنبه گوسفندی بر وی انداختند. دخترش نزد او آمد و در همان حالی که پیامبر در سجده بود، آن چه را مشرکان بر وی انداخته بودند، از سرش برداشت و (سر و روی پدر را) پاک کرد. سپس خدا آن چه را دوست می‌داشت به وی نشان داد. او در بدر بود در حالی که فقط یک سوار کار همراه او بود و هنگامی که روز فتح فرا رسید، دوازده هزار نفر همراه او بودند به طوری که ابو سفیان و مشرکان مجبور شدند از او طلب کمک کنند. سپس امیر مؤمنان علیه السلام به خاطر ایشان سختی و ابتلا و رویارویی‌های زیادی را دید و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۸، ح ۴۲.

کسی از قوم او به این پایه از مقام و منزلت نرسید. حمزه در جنگ احد کشته شد و جعفر در غزوه موته کشته شد.[1]

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۲) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳)﴾

[و (یاد کن) هنگامی را که گفتند: خدایا! اگر این (کتاب) همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور * (ولی) تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب‌کننده ایشان نخواهد بود]

۱) محمد بن یعقوب از عده‌ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر روایت کرده است که امام علیه السلام فرمودند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و امیر مؤمنان علیه السلام نزد او آمد. پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: همانا تو به عیسی بن مریم شباهت داری و اگر این احتمال وجود نداشت که ممکن است گروههایی از امتم در باره تو همان ادعاهایی را بکنند که مسیحیان در باره عیسی بن مریم کردند، در باره تو چیزی می‌گفتم که باعث خواهد شد که هر گاه از کنار گروهی از مردم بگذری، خاک زیر پایت را بردارند و از آن برکت جویند.

فرمود: پس آن دو مرد اعرابی و مغیرة بن شعبه و تعدادی از قریشیان که همراه آنان بودند، به خشم آمدند و گفتند: کسی را به عنوان مثال برای پسر عمویش جز عیسی بن مریم نیافته است. پس خدا این آیه‌ها را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنكُم مَّلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ»[2] [و هنگامی که (در مورد) پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن (سخن)

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۸، ح ۴۳.
۲ـ زخرف/۵۷ـ۶۰.

هلهله در انداختند (و اعراض کردند) ※ و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن (مثال) را جز از راه جدل برای تو نزدند؛ بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند ※ (عیسی) جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق (و آیتی) گردانیده‌ایم، نیست. ※ و اگر بخواهیم، قطعا به جای شما فرشتگانی که در (روی) زمین جانشین (شما) گردند، قرار دهیم].

فرمود: پس حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و گفت: خدایا! اگر این حق است و از جانب توست و چنین است که بنی هاشم افتخارات عرب را یکی پس از دیگری به ارث ببرند، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر ما نازل کن. پس خداوند گفته حارث را بر او نازل کرد و این آیه نازل شد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ». سپس به وی گفت: ای ابن عمرو! یا توبه می‌کنی و یا این جا را ترک می‌کنی؟ پس گفت: ای محمد! چیزی از آن چه در دست توست، برای قریش باقی بگذار؛ زیرا که بنی هاشم افتخارات عرب و عجم را از آن خود ساختند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: این در اختیار من نیست، بلکه در اختیار خدای تبارک و تعالی است.

پس گفت: ای محمد! دلم نمی‌خواهد توبه کنم و ترجیح می‌دهم از تو دور شوم. پس شترش را خواست تا برایش بیاورند و برآن سوار شد. هنگامی که از مدینه خارج شد، تخته سنگ بزرگی بر او سقوط کرد و سرش را شکست. سپس وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و خداوند چنین فرمود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ※ لِّلْكَافِرِينَ ـ به ولایت علی ـ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ※ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ»[1] [پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید ※ که اختصاص به کافران ـ به ولایت علی ـ دارد (و) آن را بازدارنده‌ای نیست ※ (و) از جانب خداوند صاحب درجات (و مراتب) است]

ابو بصیر می‌گوید: گفتم: فدایت شوم ما آن را این چنین نمی‌خوانیم؟ پس فرمودند: خدا این چنین جبرئیل را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم همراه آن آیه نازل کرد و در مصحف فاطمه سلام الله علیها نیز چنین به ثبت رسیده است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منافقینی که پیرامون ایشان بودند، فرمودند: به سوی صاحبتان بازگردید، پس آن چه را خواست، او را فرا گرفت.

۱ـ معارج/۱ـ۳.

خدای عز و جل فرمود: «وَٱسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»[1]ـ[2] [و (پیامبران از خدا) گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگوی لجوجی نومید شد].

۲) و نیز از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از محمد بن ابو حمزه، و تعداد زیادی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: تردیدی نیست که حیاتم برای شما خیر است و در مرگم نیز خیری برای شماست. پس گفته شد: ای رسول خدا! خیر حیات تو را می‌شناسیم، پس چه خیری در درگذشت تو برای ما خواهد بود؟ پس فرمودند: اما در حیاتم، خدای عز و جل فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ» و اما پس از مرگم، اعمال شما بر من عرضه خواهد شد و از خدا برای شما طلب آمرزش خواهم کرد.[3]

۳) علی بن ابراهیم از پدرش، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ماندن من میان شما برای شما بهتر است. چرا که خدا می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ» و دور شدن من از شما برای شما بهتر است. پس گفتند: ای رسول خدا! ماندن شما میان ما برای ما بهتر است، اما پس چگونه دور شدن شما برای ما بهتر است؟ فرمودند: همانا دور شدن من از شما برای شما بهتر است، چرا که اعمال شما هر پنجشنبه و دوشنبه بر من عرضه می‌شود؛ پس اگر کار نیکی بر من عرضه شود، خدا را سپاس می‌گویم و اگر کار بدی بر من عرضه شود، از خدا برای شما طلب آمرزش می‌کنم.[4]

۴) عیاشی: از عبد الله بن محمد جُعفی نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، استغفار و دو پناهگاه از عذاب برای شما بود؛ پس بزرگترین این دو پناهگاه رفت و استغفار باقی مانده است. پس آن را بسیار به جا آورید. چه آن موجب پاک شدن گناهان

۱ـ ابراهیم/۱۵.

۲ـ کافی، ج ۸، ص ۵۷، ح ۱۸.

۳ـ کافی، ج ۸، ص ۲۵۴، ح ۳۶۱.

۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۶.

است. اگر خواستید، این آیه را بخوانید: «وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ».[1]

۵) از حنان، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در حالی که میان گروهی از یارانش بودند، فرمودند: همان ماندنم در میان شما برای شما خیر است و دور شدن من از شما نیز برای شما خیر است. پس جابر ابن عبد الله انصاری از جا بلند شد و گفت: ای رسول خدا! ما می‌دانیم که ماندن شما میان ما خیر است، اما چگونه دور شدن شما از ما برای ما خیر است؟

پس فرمودند: خداوند در باره ماندن من میان شما می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» پس آنان را با شمشیر عذاب داده است و اما این که دور شدن من از شما برای شما بهتر است، زیرا که اعمالتان هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می‌شود. پس هر گاه کاری نیک بر من عرضه شود، خدا را ستایش می‌گویم و اگر کار بدی بر من عرضه شود، برای شما طلب مغفرت می کنم.[2]

شیخ در (امالی) با سند خود از ابراهیم بن اسحاق احمری، از محمد بن عبد الحمید و عبد الله بن صلت، از حنان بن سدیر، از پدرش، ابراهیم، از عبد الله بن حماد، از سدیر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که در میان گروهی از یارانش بود، فرمودند: همانا ماندن من در میان شما برای شما خیر است و دور شدن من از شما نیز برای شما خیر است. پس جابر بن عبد الله انصاری بلند شد و گفت: ای رسول خدا!... و این حدیث را به‌گونه‌ای که ذکر شد تا آخر آن ذکر کرده است.

۶) علامه حلی قدس سره در کتاب کشکول: از احمد بن عبد الرحمان ناوردی در روز جمعه در ماه رمضان سال صد و بیست و سه، از حسین بن عباس، از مفضل کرمانی، از محمد بن صدقه، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر جُعفی، از مولایم امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۹، ح ۴۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۹، ح ۴۵.

تعالی: «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»[1] [بگو برهان رسالت ویژه خداست و اگر (خدا) می‌خواست قطعا همه شما را هدایت می‌کرد] پرسیدم. پس جعفر بن محمد علیه السلام فرمودند: حجة بالغه، عبارت است از حجتی که به شخص نادان و جاهل از اهل کتاب می‌رسد و پس آن را با جهلش درمی‌یابد، چنان که شخص عالم با علم خویش آن را درک می‌کند. چرا که خدای تعالی بزرگوارتر و عادل‌تر از این است که کسی را بدون حجت، عذاب دهد.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ»[2] [و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی‌راه بگذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند، برایشان بیان کرده باشد] سپس امام صادق علیه السلام شروع به روایت حدیث کرد و حدیثی طولانی را ذکر کرد و در آن فرمود: روزی نضر بن حارث آمد و سلام کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او پاسخ داد. پس گفت: ای رسول خدا! اگر تو سرور فرزندان آدم هستی و برادرت سرور اعراب و دخترت فاطمه سرور زنان عالم و دو فرزندت حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت و عمویت حمزه سرور شهدا و پسر عمویت ذو الجناحین است که به وسیله آن در بهشت هر جا که می‌خواهد پرواز می‌کند و عمویت عباس به منزله میان دو چشمان شما (بر تارک پیشانی شما) و همتای پدرت است و کلید داری کعبه از آن بنی شیبه است، پس سایر قومت از قریش و سایر عربها چه فضیلتی دارند؟ در حالی که شما در آغاز اسلام به ما خبر دادی که ما اگر به آن چه می‌گویی ایمان بیاوریم، همان فضیلت از آن ما خواهد بود، که برای تو بود و بر ما آن چه بر شما است، خواهد بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در فکر فرو رفت. سپس سرش را بالا آورد وفرمود: به خدا قسم، من نبودم که این همه فضیلت را به آنان نسبت دادم، بلکه خدا بود، پس گناه من چیست؟ پس نضر بن حارث آن جا را ترک کرد و در حالی که می‌گفت: خدایا! اگر این (یعنی آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید) از جانب شما حق باشد، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر ما نازل کن. پس خدا گفته نضر بن حارث را نازل کرد در حالی که می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَـذَا هُوَ

۱ـ انعام/۱۴۹.

۲ـ توبه/۱۱۵.

الْحَقَّ مِنْ عِندِکَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاء أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» و این آیه نیز نازل شد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ» این سخن خدای تبارک و تعالی «وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال نضر بن حارث فهری فرستاده و این آیه را برای او خواندند. وی گفت: ای رسول خدا! من و کسانی که برای آنان فضایل اهل بیت خودت را از شرافت و فضیلت در دنیا و آخرت قرار نداده‌ای، همه آن امور را پنهان داشتیم، اما خدا آن چه را پنهان داشته‌ایم آشکار کرده است. اما من از تو اجازه می‌خواهم که مدینه را ترک کنم، چرا که من تحمل ماندن در آن را ندارم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او پند داد و فرمودند: همانا پروردگار تو بزرگوار است و اگر صبر پیشه خود سازی، تو را از مواهبش محروم نخواهد ساخت. پس رضایت ده و به واقعیت تسلیم شو، چرا که خدا آفریدگانش را با انواع سختیها مورد آزمایش قرار می‌دهد و از هر که می‌خواهد، آن سختی‌ها را سبک می‌کند و امر و خلق از آن او است و موهبتهایش بس بزرگ است و نیکی او وسیع و گسترده است. اما نضر بن حارث نپذیرفت و از او اجازه خواست. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه دادند.

او به خانه‌اش رفت و بر شترش سوار شد و با عصبانیت و خشم تاخت. در حالی که می‌گفت: خدایا اگر گفته پیامبر صلی که سلام و درود خدا بر او باد، از جانب توست، پس سنگی از آسمان بر ما فرو فرست. پس هنگامی که از مدینه بیرون آمد، ناگهان پرنده‌ای در آسمان ظاهر شد و در چنگش سنگی از آسمان بود و آن بر وی انداخت و بر سرش افتاد و در مغزش فرو رفت و در شکمش نفوذ کرد و از مقعدش خارج شد و بر پشت شترش افتاد و در آن نفوذ کرد تا این که از شکمش خارج شد. پس شتر به حالت اضطراب درآمد و بر زمین افتاد. نضر بن حارث نیز مرده بر زمین افتاد. پس خدای عز و جل این آیه‌ها را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِين ـ بعلی و فاطمه و الحسن و الحسین و آل محمد علیهم السلام ـ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ»[1] [پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید * که اختصاص به کافران به علی و فاطمه و حسن و حسین و آل محمد صلوات الله علیهم دارد (و) آن را بازدارنده‌ای نیست * (و) از جانب

۱ـ معارج/۱ـ۳.

خداوند صاحب درجات (و مراتب) است] پس آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال منافقینی که شبانه با نضر بن حارث گرد هم آمده بودند، فرستاده و آن آیه را برای آنان خواندند و فرمودند: پیش رفیق فهریتان بروید، تا او را ببینید که در چه حالی گرفتار شده است. پس هنگامی که او را دیدند، به زاری و گریه افتادند و گفتند: هر که با علی علیه السلام دشمنی کند و این دشمنی را آشکار کند، او را با شمشیرش می‌کشد و هر که به سبب دشمنی با علی علیه السلام از مدینه خارج شود، خدا آن چه را می‌بینی بر او نازل می‌کند.[1]

و این حدیث طولانی است و ما همه آن را در تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» در سوره انعام ذکر کردیم.

۷) و علی بن ابراهیم می‌گوید: آن آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قریش فرمودند: همانا خدا مرا فرستاد تا همه پادشاهان عالم را بکشم و پادشاهی را از آن شما سازم. پس دعوت مرا بپذیرید تا با آن بر عربها حکومت کنید و با آن عجم تابع شما شوند و در بهشت پادشاه و سرور باشید.

ابو جهل گفت: خدایا! اگر آن چه محمد می‌گوید از جانب شما حق است، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر ما بفرست. او این را از روی حسادت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت. سپس گفت: ما و بنی هاشم مانند اسبهای مسابقه (شرط بندی) بودیم. هر گاه آنان حمله می‌کردند، ما نیز حمله می‌کردیم و هر گاه با شمشیر می‌زدند، ما نیز می‌زدیم و هر گاه آتش بر می‌افروختند (برای میهمان نوازی) ما نیز آتش بر می‌افروختیم. پس هنگامی که بر یک مرتبه رسیدیم (همرتبه شدیم)،یکی از آنان گفت: من پیامبرم. ما نمی‌پذیریم که پیامبری از بنی هاشم باشد و از بنی مخزوم نباشد، سپس گفت: خدایا از تو طلب آمرزش می‌کنم. پس خدا در این باره این آیه را نازل فرمود: «وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»، هنگامی که گفت: خدایا از تو طلب آمرزش می‌کنم.

پس هنگامی که خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بکشند و او را از مکه اخراج کنند، خدا فرمود: «وَمَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ» یعنی قریش که اولیای مکه نبودند «إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ

۱ـ تفسیر آیات ۱۴۶ـ۱۵۱ از آن.

إلاَّ الْمُتَّقُونَ»[۱] تو و یاران تو ـ ای محمد ـ پس خدا آنان را در روز جنگ بدر به وسیله شمشیر، مورد عذاب خویش قرار داد، پس کشته شدند.[۲]

«وَمَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُواْ أَوْلِيَاءهُ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (۳۴) وَمَا كَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاء وَتَصْدِيَةً فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵)»

[چرا خدا (در آخرت) عذابشان نکند با این که آنان (مردم را) از (زیارت) مسجدالحرام باز می‌دارند در حالی که ایشان سرپرست آن نباشند؟ چرا که سرپرست آن جز پرهیزگاران نیستند. ولی بیشترشان نمی‌دانند * و نمازشان در خانه (خدا) جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید]

۱) طبرسی می‌گوید: معنای آیه شریفه این است که اولیای مسجد الحرام، جز متقیان نیستند. و نیز می‌گوید: این تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[۳]

۲) عیاشی از ابراهیم بن عمر یمانی، از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُواْ أَوْلِيَاءهُ» فرمود: یعنی اولیای خانه خدا، یعنی مشرکان «إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ» چرا که آنان از مشرکان، به مسجد الحرام شایسته‌تر بودند. «وَمَا كَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاء وَتَصْدِيَةً» ـ فرمود: ـ منظور، سوت زدن و دست زدن است.[۴]

۳) ابن بابویه می‌گوید: از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام

۱ـ انفال/۳۴.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۶۲.

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۹، ح ۴۶.

روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمَا كَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاء وَتَصْدِيَةً» فرمودند: سوت زدن و دست زدن.[1]

۴) و نیز از همو: از محمد بن ماجیلویه که رحمت خدا بر او باد، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبدالله ورّاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب که خدا از او خشنود باد، از محمد بن ابو عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان و از علی بن احمد بن عبدالله برقی و علی بن عیسی مجاور مسجد کوفه و ابو جعفر محمد بن موسی برقی در ری که رحمت خدا بر آنان باد، از محمد بن علی بن ماجلیویه، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان نقل شده است که: ابوالحسن امام رضا علیه السلام ضمن پاسخ به مسایل او چنین نوشتند: علت نامگذاری مکه این است که مردم در آن سوت می‌زدند و کسی که به مکه می‌رفت به او مکا می‌گفتند و این همان فرموده خدای عز و جل است: «وَمَا كَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاء وَتَصْدِيَةً» پس مکاء یعنی سوت زدن و تصدیه، یعنی دست زدن.[2] و تفسیر آن در داستانی که قبلاً آوردیم، آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ اللّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶).

[بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند، اموال خود را خرج می‌کنند تا (مردم را) از راه خدا بازدارند. پس به زودی (همه) آن را خرج می‌کنند و آن گاه حسرتی بر آنان خواهد گشت؛ سپس مغلوب می‌شوند و کسانی که کفر ورزیدند، به سوی دوزخ گردآورده خواهند شد]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در باره قریش هنگامی که ضمضم به آنان پیوسته بود، نازل شد و آنان را از بیرون آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای دست یافتن به کاروان قریش باخبر ساخت. آنان اموال خویش را بیرون

۱ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۷، ح ۱.

۲ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۷، ح ۱.

آوردند و بار زدند و هزینه کردند و برای جنگ با رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در بدر، بیرون آمدند، اما کشته شدند و وارد آتش شدند و آن چه را انفاق کردند، به حسرتی برای آنان مبدل شد.[1] و این معنا پیشتر در داستان مربوط به آن گفته شد.

«قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ (۳۸)»

[به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو: اگر باز ایستند، آن چه گذشته است برایشان آمرزیده می‌شود و اگر بازگردند، به یقین سنت (خدا در مورد) پیشینیان گذشت]

۱) عیاشی: از علی بن دراج اسدی نقل کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام آمدم و سپس به او عرض کردم: من عامل (کارگزار) بنی امیه بودم و مال بسیاری از این طریق به دست آوردم. حالا به این فکر افتادم که آن از راه حلال به دست نیامده است. فرمود: آیا از کسی غیر از من در باره آن مال پرسیده‌ای؟ ـ گفت:ـ گفتم: بلی، به من گفته‌اند: همانا خانواده و اموال و همه چیز بر تو حرام است. فرمودند: چنین نیست؟ گفتم: فدایت شوم، آیا می‌توانم توبه کنم؟ فرمود: بلی. توبه شما در کتاب خدا ذکر شده است آن جا که خدا می‌فرماید : «قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ».[2]

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹)»

[و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد. پس اگر (از کفر) باز ایستند، قطعا خدا به آن چه انجام می‌دهند بیناست]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۶.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴۷.

کردم: تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّه» چیست؟

فرمودند: تاویل این آیه هنوز فرا نرسیده است. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حاجت خود و یارانش به آنان اجازه داده است و اگر تاویل آن آمده بود، از آنان قبول نمی‌کرد. اما آنان کشته می‌شوند تا خدای عز و جل یگانه دانسته شود و تا شرک باقی نباشد.[1]

۲) عیاشی از زراره نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: از پدرم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّه» سئوال شد. فرمودند: همانا تاویل این آیه هنوز فرا نرسیده است و اگر قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از این قیام کند، کسی که زمان ایشان را درک کند، خواهد دید که تاویل آیه در مورد چه کسی مصداق پیدا خواهد کرد و دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم قطعا به جایی می‌رسد که شب به آن جا می‌رسد (به صبح و روشنایی) تا همان گونه که خدا فرمود، شرکی بر روی زمین نباشد.[2]

۳) از عبد الاعلی حلبی نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: صاحب این امر در برخی از این راه‌های کوهستانی غیبت خواهد داشت ـ سپس به ناحیه ذی طوی اشاره کردند ـ تا این که دو شب قبل از ظهور او، کارگزار او به او خواهد پیوست و با برخی از یارانش دیدار خواهد کرد. و به آنان می‌گوید: شما چند نفرید؟ می‌گویند: در حدود چهل مرد. می‌گوید: اگر صاحبتان (یعنی امام زمان) را ببینید چه خواهید گفت؟ می‌گویند: به خدا قسم، اگر ما را در کوه‌ها پناه دهد، با او در آن جا پناه خواهیم گرفت. سپس در شب بعدی نزد آنان می‌آید و می‌گوید: ده نفر از شما به سوی بزرگان و نیکان خود بروید. آن ده نفر به راه می‌افتند. او نیز همراه آنان راه می‌افتد تا این که به صاحبشان برسند و با آنان قرار می‌گذارند که در شب بعد آنان را ببینند.

سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا قسم، گویی من او را می‌بینم در حالی که پشتش را به سنگ حجرالاسود تکیه داده است و از خدا می‌خواهد که

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۰۱، ح ۲۴۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴۸؛ ینابیع المودة، ص ۴۲۳.

حقش را باز گرداند. سپس می‌فرماید: ای مردم! هر که در باره خدای تبارک و تعالی با من مُحاجّه کند، من شایسته‌ترین مردم به خدا هستم و هر که در باره آدم علیه السلام با من محاجه کند! من شایسته‌ترین مردم به آدم هستم. ای مردم! هر که در باره نوح علیه السلام با من به بحث و استدلال بپردازد، من شایسته‌ترین مردم به نوح هستم. ای مردم! هر که در باره ابراهیم علیه السلام با من محاجه کند، من شایسته‌ترین مردم به ابراهیم هستم. ای مردم! هر که در باره موسی علیه السلام با من به بحث و استدلال بپردازد، من شایسته‌ترین مردم به موسی هستم. ای مردم! هر که در باره عیسی علیه السلام با من محاجه کند، من شایسته‌ترین مردم به عیسی هستم. ای مردم! هر که در باره محمد که سلام و درود خدا بر او باد، با من به بحث و استدلال بپردازد، من شایسته‌ترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم. ای مردم! هر که در باره کتاب خدا با من محاجه کند، من شایسته‌ترین مردم به کتاب خدا هستم. سپس به مقام می‌رسد و دو رکعت به جای می‌آورد و حقش را از خدا می‌خواهد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: قسم به خدا، او همان مضطری است که در کتاب خدا ذکر شده است و آن همان فرموده خدای عز و جل : «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ»[1] [یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند، اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد. آیا معبودی با خدا هست؟ چه کم پند می‌پذیرید] است و جبرئیل بر وی به صورت پرنده‌ای سفید حاضر می‌شود. پس جبرئیل نخستین آفریدگان خدا خواهد بود که با وی بیعت می‌کند و آن گاه، سیصد و اندی مرد با او بیعت می‌کنند. راوی گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: هر که به رنج مسافرت مبتلا می‌شود، در آن ساعت به او می‌رسد و هر که به این رنج مبتلا نگردد، از بستر خویش ناپدید خواهد شد. ـ پس فرمودند: ـ به خدا قسم، آن مصداق سخن علی ابن ابو طالب علیه السلام است که می‌فرماید: آنان که از بسترشان ناپدید می‌شوند؛ و این همان سخن خدای عز و جل است: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا»[2] [در کارهای نیک بر

۱ـ نمل/۶۲.

۲ـ بقره/۱۴۸.

یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می‌آورد] یاران قائم سیصد و اندی مرد هستند ـ فرمود: ـ به خدا قسم، آنان همان امت معدوده هستند که خدا در کتابش به آن چنین اشاره کرده است: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»[1] [و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تاخیر افکنیم، حتما خواهند گفت: چه چیز آن را باز می‌دارد] ـ فرمود: ـ آنان در یک ساعت مانند تکه‌های ابر پاییزی جمع می‌شوند؛ سپس هنگام صبح در مکه ظاهر می‌شوند و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنند. پس گروهی اندک دعوت او را اجابت می‌کنند و کارگزاری از خود در مکه می‌گمارد. سپس به راه می‌افتد و به او خبر می‌رسد که کارگزار او کشته شده است. ایشان بر می‌گردد و قاتلان را می‌کشد و کار دیگری جز آن نمی‌کند. (یعنی به اسارت نمی‌گیرد.)

سپس به راه می‌افتد و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام و برائت از دشمنانش فرا می‌خواند و نام کسی را نمی‌برد تا این که به بیدا (نام زمینی میان مکه و مدینه) می‌رسد. در اینجا ارتش سفیانی به مصاف او می‌رود. خدا به زمین دستور می‌دهد و آنان را از زیر پاهایشان در کام خود فرو می‌برد. و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ❁ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ»[2] [و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که (کافران) وحشت‌زده‌اند؛ (آنجا که راه) گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند ❁ و می‌گویند: به او ایمان آوردیم] یعنی به قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف ایمان آورده‌ایم «وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ»[3] [و حال آن که پیش از این منکر او شدند] یعنی به قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف، تا آخر سوره. پس فقط دو مرد از آنان باقی می‌مانند که از بنی مراد هستند و به آنان وتر و ویتره گفته می‌شود و چهره‌هایشان در پس گردنشان است و رو به عقب راه می‌روند و به مردم خبر می‌دهند که چه بر سر یارانشان آمد. سپس وارد مدینه می‌شود و آن گاه قریش در برابرشان حضور

۱ـ بقره/۱۴۸.
۲ـ سبأ/۵۱ـ۵۲.
۳ـ سبأ/۵۳.

نخواهند داشت و این همان سخن علی ابن ابو طالب علیه السلام است: به خدا قسم، قریش آرزو می‌کند که ای کاش همه ثروت خود را فدا می‌کرد و همه آن چه را که خورشید بر آن طلوع یا غروب می‌کند می‌داد تا می‌توانست در برابر او یک موقعیت داشته باشد.

سپس حادثه‌ای را پدید می‌آورد و چون این کار را انجام داد، قریش خواهد گفت: ما را به مصاف این انسان ستمگر ببرید؛ به خدا قسم، اگر محمدی بود، این کار را نمی‌کرد و اگر علوی بود این کار را نمی‌کرد و اگر فاطمی بود، این کار را نمی‌کرد. پس خدا شانه‌هایشان را در اختیار او قرار می‌دهد (آنان را ذلیل او می‌کند) و قاتلان را می‌کشد و فرزندان آنان را به اسارت می‌گیرد. سپس به راه می‌افتد تا این که در منطقه شقره فرود می‌آید و به او خبر می‌رسد که کارگزارش را کشته‌اند. پس بر می‌گردد و آنان را از دم تیغ می‌گذراند تا جایی که تعدادی را که می‌کشد در مقابل کشته شدگان حره قابل مقایسه نیست. سپس به حرکت خویش ادامه می‌دهد و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام و برائت از دشمنانش دعوت می‌کند و هنگامی که به ثعلبیه[1] می‌رسد، مردی از نسل پدرش در حمایت از او قیام می‌کند و از لحاظ بدن، قوی‌ترین مردم و از لحاظ دل شجاع‌ترین آنان است، به جز صاحب امر که از او قوی‌تر است. پس می‌گوید: هان، چه می‌کنی؟ به خدا قسم تو مردم را مانند چهارپایان می‌ترسانی، آیا این کار را با تایید رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، انجام می‌دهی یا دلیل دیگری داری؟ غلامی که بیعت را به عهده گرفته است، می‌گوید: به خدا قسم، اگر ساکت نشوی، آن چه را که چشمانت در آن قرار دارد را (سرت را) خواهم زد. حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به او می‌فرماید: ساکت باش ای فلانی، به خدا قسم من به سفارش رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، این کار را می‌کنم. ای فلانی! زود عیبه و طبقه و درفش را برایم بیاور. آنها را می‌آورد و عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای او می‌خواند. آن گاه، آن فرد می‌گوید: خدا مرا قربان تو گرداند، سرت را به من نزدیک کن تا آن را ببوسم. آن حضرت سر خود را پیش می‌آورد و او به میان چشم‌های حضرت

۱ـ ثعلبیه: دهی در راه مکه، «معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۸».

بوسه می‌زند و می‌گوید: خدا مرا قربان تو گرداند، بیعت را تجدید کن. پس بیعت خود را با ایشان تجدید می‌کند.

امام باقر علیه السلام فرمودند: گویی که آنان را می‌بینم در حالی که از نجف کوفه حرکت کردند و تعدادشان سیصد و اندی است و دل‌هایشان شجاع و دلاور، مانند تکه‌های آهن است و جبرئیل در سمت راست او و میکاییل در سمت چپش قرار دارند و ترس و وحشت پیشاپیش او به مسافت یک ماه و در پس او به مسافت یک ماه راه می‌رود و خدا او را با پنج هزار فرشته، آماده جنگ و پشتیبانی می‌کند. هنگامی که از نجف بیرون می‌رود، به یارانش می‌گوید: امشب را در عبادت سپری کنید. پس آنان شب را در حالت رکوع و توسل به خدا به صبح می‌رسانند و هنگامی که صبح فرا می‌رسد، می‌گوید: راه نخیله را بگیریم[1] و اطراف کوفه، خندقی محکم و سپاهیانی آماده و مسلح قرار دارند.

عرض کردم: سپاهیانی مسلح و آماده؟ فرمود: به خدا قسم بلی، تا این که به مسجد ابراهیم علیه السلام در نخیله می‌رسد. پس دو رکعت در آن به جای می‌آورد. در کوفه، مرجئه و دیگران که به ارتش سفیانی پیوسته‌اند، به مصاف او بیرون می‌آیند. او به یارانش می‌گوید: آنان را تعقیب کنید. سپس می‌گوید: به آنان حمله کنید. امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا قسم، هیچ کدام از مخبران آنان نخواهد توانست خندق را پشت سر بگذارد. سپس وارد کوفه می‌شود. و هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند، مگر این که در آن باشد یا به آن دلتنگ شود؛ و این همان گفته امیر مؤمنان علیه السلام است. سپس به یارانش می‌گوید: به مصاف این ستمگر بروید. پس او را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می‌کند. سفیانی با او صلح و بیعت می‌کند. کلب (قبیله کلب) که از دایی‌های او هستند، به او می‌گویند: این چیست؟ چه کار کردی؟ به خدا قسم، هیچ گاه بر این کار با تو بیعت نمی‌کنیم. می‌گوید: چه کار کنم؟ می‌گویند: به مصاف او بروید. سپس حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به او می‌فرماید: برحذر باش، چرا که من حجت را بر تو تمام کردم و با تو خواهم جنگید. هنگام صبح، امام با آنان می‌جنگد و خدا او را بر آنان مسلط می‌کند و سفیانی به اسارت درمی‌آید. او را نزد آن حضرت می‌آورند. آن حضرت با دست خویش گردنش را می‌زند.

۱ـ نخیله: مکانی است نزدیک کوفه، «معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۷۸».

سپس گروهی از سوار کاران را به سوی رومی‌ها می‌فرستد تا باقی ماندگان از بنی امیه را احضار کنند. هنگامی که به سرزمین روم می‌رسند، می‌گویند: بگذارید هم‌کیشان ما به ما ملحق شوند. آنان نمی‌پذیرند و می‌گویند: به خدا قسم، این کار را نمی‌کنیم. آن گروه می‌گویند: به خدا قسم، اگر به ما دستور دهد، با شما خواهیم جنگید. سپس به سوی صاحبشان یعنی امام زمان علیه السلام می‌روند و این پیشنهاد را بر او عرضه می‌کنند. ایشان می‌فرماید: بروید و یارانشان را برای آنان خارج کنید، چرا که اینان حجت و برهان آورده‌اند. و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ»[1] [پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌گریختند * (هان) مگریزید و به سوی آن چه در آن متنعم بودید و (به سوی) سراهایتان بازگردید. باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید] ـ فرمود: ـ یعنی گنج‌هایی را که ذخیره می‌کردید: «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ»[2] [گفتند: ای وای بر ما که ما واقعا ستمگر بودیم * سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را دروشده، بی‌جان گردانیدیم] هیچ خبر دهنده‌ای از آنان باقی نمی‌ماند.

سپس به کوفه برمی‌گردد و آن سیصد و اندی مرد را به همه مناطق می‌فرستد. امام بر سینه‌هایشان دست می‌کشد و در پی آن، آنها در انجام هیچ فرمانی دریغ نمی‌ورزند و هیچ شهری در زمین باقی نمی‌ماند، مگر این که بانگ شهادت لااله إلا الله، وحده لا شریک له، و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است، از آن بلند می‌شود و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»[3] [هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوید] است و صاحب امر جزیه را نمی‌پذیرد؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را می‌پذیرفت، و این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّه».

۱ـ انبیا/۱۲ـ۱۳.
۲ـ انبیا/۱۴ـ۱۵.
۳ـ آل عمران/۸۳.

امام باقر علیه السلام فرمودند: ـ به خدا ـ آنان می‌جنگند تا خدا یگانه و یکتا دانسته شود و شریکی برای او قائل نشوند و تا این که پیرزنی ضعیف از مشرق به سمت مغرب مسافرت کند، بی آن که کسی مانع او شود و خدا دانه را از زمین بیرون آورد و باران را از آسمان فرود آورد و مردم خراجی را که بر گردن‌هایشان دارند، به مهدی علیه السلام می‌دهند و خدا شیعه ما را نعمت‌های فراوان دهد و اگر خوشبختی شامل حال آنان نمی‌شد، طغیان می‌کردند. هنگامی که صاحب این امر برخی از احکام را اجرا می‌کند و برخی سخنان را ایراد می‌کند، گروهی سرکش از مسجد به قصد نافرمانی از او خروج می‌کنند. ایشان به یارانش می‌فرماید: راه بیفتید. و در منطقه تمارین (خرما فروشان) به آنان می‌رسند و آنان را اسیر می‌کنند و دستور سر بریدن آنان را می‌دهد و آن آخرین گروهی است که بر علیه قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می‌کند.[1]

۴) طبرسی می‌گوید زراره و دیگران، از امام صادق علیه السلام روایت کردند که ایشان فرمودند: تاویل این آیه هنوز محقق نشده است و هر گاه قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، کسی که ایشان را درک کند، پی خواهد برد که مصداق تاویل این آیه چه کسی خواهد بود. همانا دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم به جایی خواهد رسید که شب به آن جا می‌رسد تا این که شرک بر روی زمین باقی نخواهد ماند.[2]

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۱)﴾

[و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان (او) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است. اگر به خدا و آن چه بر بنده خود در روز جدایی (حق از باطل) روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند، نازل کردیم، ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیزی تواناست]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴۹.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۶۶.

۱) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبد الرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل : «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى»، فرمودند: منظور از ذی القربی، امیر مؤمنان و ائمه که سلام و درود خدا بر ایشان باد، هستند.[1]

۲) و از همو: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» فرمودند: آنان خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و خمس از آن خدا و از آن پیامبر خدا که سلام و درود خدا بر او باد، و از آن ما است.[2]

۳) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت در باره این فرموده خدای عز و جل سئوال شد: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» و به ایشان عرض شد: آن چه که برای خداست، برای چه کسی است؟ فرمود: برای رسول خداست، و آن چه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، برای امام است. به ایشان عرض شد: چگونه می‌شود که نوعی از انواع، بیشتر و نوعی کمتر باشد؟ فرمود: تصمیم آن با امام است؛ آیا دیدی که رسول الله صلی علیه و آله و سلم چگونه عمل می‌کرد؟ آیا این گونه نیست که ایشان می‌بخشید بر آن چه که می‌دید؟ امام نیز همین طور است.[3]

۴) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالصمد بن بشیر، از حکیم مؤذن بنی عبس نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی پرسیدم: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» امام صادق علیه السلام در حالی که دو آرنجش بر زانوانش بود با دستش اشاره کرد، سپس فرمود: به خدا قسم، آن

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۱۲.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۷، ح ۷.

سود و بهره روز به روز است؛ اما پدرم دست شیعه خود را باز گذاشت (آن را بر ایشان حلال کرد) تا پاک شوند.[1]

۵) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حسین بن عثمان، از سماعه روایت شده است که گفت: از ابو الحسن علیه السلام در باره خمس پرسیدم. فرمودند: در هر چیزی که مردم بهره می‌برند، چه کم باشد و چه زیاد.[2]

۶) و از همو: از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از برخی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خمس از پنج چیز است: از غنیمت‌ها و غواصی و گنج‌ها و معادن و معادن نمک. از همه این انواع، خمس گرفته می‌شود و برای کسی است که خدا مقرر کرده است. چهار پنجم را میان کسانی که به خاطر آن جنگیدند و آن را به عهده گرفته‌اند، بر حسب شش سهم میان آنان تقسیم می‌شود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسولش و سهمی برای ذی القربی و سهمی برای یتیمان و سهمی برای در راه ماندگان.

سهم خدا و سهم پیامبرش به اولیای امر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث می‌رسد. پس سه سهم به او می‌رسد: دو سهم از ارث و سهمی که از جانب خدا به او می‌رسد و بنابراین نصف خمس برای او است و نصف خمس باقی مانده، میان اهل بیتش تقسیم می‌شود. پس سهمی برای یتیمان آنان و سهمی برای بیچارگان آنان و سهمی برای در راه ماندگان است و بر اساس کتاب و سنت میان آنان تقسیم می‌شود، به طوری که برای یک سالشان کافی باشد. اگر چیزی اضافه ماند، برای والی است و اگر به حد کفایت آنان نرسد، بر والی است که از نزد خود به اندازه‌ای که بی‌نیاز شوند انفاق کند و از این رو تامین هزینه آنان بر او واجب می‌شود، چون آن چه اضافه می‌ماند به او می‌رسد.

همانا خدا خمس را به آنان اختصاص داده است و به فقیران عادی و در راه ماندگان اختصاص نداده است؛ زیرا خمس برای آنان عوض صدقه‌های مردم است (تا از مردم صدقه نگیرند) و به خاطر رابطه خویشاوندی آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مقام آنان حفظ شود و آنان از ناپاکی‌های مردم (یعنی صدقه

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۷، ح ۱۰.

۲ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۷، ح ۱۱.

دادن اموال ناپاک مردم به آنان) به دور باشند. پس خداوند تبارک و تعالی بخششی مخصوص برای آنان قرار داده است، به طوری که آنان را بی‌نیاز می‌کند و در موضع ذلت و بیچارگی قرار نمی‌دهد و اشکالی در صدقه دادن آنان به یکدیگر نیست.

آنان که خدا خمس را برای آنان قرار داده است عبارتند از: خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدا آنان را ذکر کرده و فرموده است: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»[1] [و خویشان نزدیکت را هشدار ده] وآنان بنی عبدالمطلب هستند، چه مردان و چه زنان آنان و خانواده‌ای از خانواده‌های متشخص قریش و یا کسی از عرب‌ها در میانشان نیستند. و موالی (غلامان) ایشان را نیز آنان سهمی را از این خمس نیست و گاهی صدقه‌های مردم به موالی‌شان جایز است و آنان در این امر با مردم برابرند. و نیز هر که مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش از دیگر خانواده‌های قریش باشد، صدقه به آنان جایز است و بهره‌ای از خمس ندارند؛ چرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ»[2]ـ[3] [آنان را به (نام) پدرانشان بخوانید].

۷) و از همو: از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از احمد بن محمد، از جمیل بن دراج، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره معادن طلا و نقره و آهن و سرب و مس از ایشان سئوال شد که آیا خمس دارد؟ فرمودند: خمس دارد.[4]

۸) و از همو: از برخی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن ابو نصر نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام نوشتم که: خمس را قبل از جدا کردن هزینه‌های یک سال یا پس از آن، جدا کنم؟ نوشتند: پس از هزینه.[5]

۹) و از همو: از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر چیزی که برای به دست آوردن آن و برای شهادت (دادن مردم به) لا اله الا الله و محمد رسول الله

۱ـ شعرا/۲۱۴.
۲ـ احزاب/۵.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۴.
۴ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۷، ح ۸.
۵ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۱۳.

صلی الله علیه و آله و سلم جنگ بر پا شد، ما در آن خمس داریم و برای هیچ کس جایز نیست که چیزی را از خمس بخرد، مگر این که حق ما از آن به ما برسد.[1]

۱۰) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ضریس کُناسی نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: چگونه زنا در میان مردم شایع شد؟ عرض کردم: فدایت شوم، نمی‌دانم. فرمودند: به خاطر حق خمس ما اهل بیت؛ مگر شیعه پاک ما؛ چرا که خمس از بدو تولدشان برای آنان حلال است.[2]

۱۱) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حلبی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره گنج پرسیدند که چه قدر خمس دارد؟ فرمودند: یک پنجم. پرسیدند، معادن چه قدر خمس دارد؟ فرمودند: یک پنجم و همچنین از معادن سرب و مس و آهن و همه انواع فلزات، همان اندازه که از طلا و نقره خمس گرفته می‌شود، از آن‌ها نیز گرفته می‌شود.[3]

۱۲) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد ابو نصر، از محمد بن علی نقل شده است که از ابو الحسن علیه السلام در باره آن چه که از دریا استخراج می‌شود مانند مروارید و یاقوت و زبرجد و فلزات نقره و طلا و این که چه مقدار از آنها خمس گرفته می‌شود، سئوال کردم. فرمودند: اگر بهای آن به یک دینار رسید، خمس دارد.[4]

۱۳) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از صباح ازرق، از محمد بن مسلم، از یکی از آن دو علیهما السلام روایت شده است که فرمود: همانا سخت‌ترین مشکلی که مردم در روز قیامت با آن رو به رو می‌شوند، این است که صاحب خمس بلند شود و بگوید: پروردگارا! خمس من کجا است؟ و ما این را برای شیعه‌مان پاک نمودیم تا تولدشان طیب و پاک شود.[5]

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۱۴.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۱۶.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۱۹.
۴ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۲۱.
۵ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۲۰.

۱۴) و از همو: از علی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حلبی نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره عنبر و مروارید که از طریق غواصی استخراج می‌شود، سئوال کردم. فرمودند: خمس دارد.[۱]

۱۵) شیخ در تهذیب: با سند خود از علی بن حسن بن علی بن فضال، از حسن بن علی بن یوسف، از محمد بن سنان، از عبد الصمد بن بشیر، از حکیم مؤذن بنی عبس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به وی عرض کردم: معنای: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ» چیست؟ فرمودند: به خدا قسم، همانا سود و بهره روز به روز؛ بی گمان، پدرم علیه السلام آن را برای شیعه ما حلال نموده است تا پاکیزه شوند.[۲]

۱۶) و نیز همو: با سند خود از علی بن مهزیار، از فضاله و ابن ابو عمیر، از جمیل، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره فلزات طلا، نقره، و مس و آهن و سرب سئوال کردم. فرمودند: همه آنها خمس دارد.[۳]

۱۷) و نیز همو: از علی بن مهزیار، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حلبی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره عنبر و مروارید به دست آمده از طریق غواصی پرسیدم. پس فرمودند: خمس دارد. ـ گفت:ـ و از ایشان در باره گنج پرسیدم که چقدر خمس دارد؟ فرمودند: یک پنجم. و در باره فلزات پرسیدم که چقدر دارد؟ فرمودند: یک پنجم. و در باره سرب و مس و آهن و آن چه در معادن وجود دارد، پرسیدم که چقدر خمس دارد؟ گفت: از آنها به اندازه طلا و نقره گرفته می‌شود.[۴]

۱۸) و نیز همو: با سند خود از محمد بن علی بن محبوب ،از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره فلزات سئوال کردم که چقدر (خمس) باید از آنها

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۶۱، ح ۲۸.
۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۱، ح ۳۴۴.
۳ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۱، ح ۳۴۵.
۴ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۱، ح ۳۴۶.

کم شود؟ فرمودند: هر گنجی که درون زمین قرار دارد، خمس دارد.[1] و فرمودند: هر چه برای استخراج آن از مال خودت هزینه کنی، و سنگ آن معدن که خدا برای تو بیرون آورده است، به صورت خالص (وقتی هزینه را از آن کسر کنی) خمس دارد.[2]

۱۹) و نیز همو: با سند خود، از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حسین، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر انسانی که غنیمتی را به دست آورد یا درآمدی کسب کرد، خمس آن را باید برای فاطمه سلام الله علیها و برای ولی امرش پس از او از فرزندان او که بر مردم حجت دارند، بپردازد. پس آن (خمس) مخصوص آنان است و هر جا که می‌خواهند آن را قرار می‌دهند. چرا که خدا صدقه را بر آنان حرام کرده است. حتی خیاط اگر یک پیراهن پنج دوانیقی (واحد پول) بدوزد، یک قسمت از آن برای ما است، مگر کسانی از شیعه ما که آن را برای آنان حلال کردیم تا به وسیله آن، تولد آنان پاک و طیب باشد و همانا زنا بزرگترین گناه نزد خدا در روز قیامت است. صاحب خمس برمی‌خیزد و می‌گوید: پروردگارا، از این (مردم) در باره آن چه برای آنان مباح شده است [و آنچه مباح نشده است] بپرس.[3]

۲۰) و نیز همو: با سند خود، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام، در باره ملاحه پرسیدم. فرمودند: ملاحه چیست؟ عرض کردم: زمین بایر و شوری که آب در آن جمع می‌شود و به نمک مبدل می‌شود. فرمودند: این معدن خمس دارد. عرض کردم: گوگرد و نفت که از زمین بیرون می‌آید، آیا خمس دارد؟ ـ گفت:ـ فرمودند: این و مانند آن خمس دارد.[4]

۲۱) و نیز از همو: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: مال

۱ـ رکاز در نزد اهل حجاز، گنج‌های مدفون شده از دوران جاهلیت است و در نزد اهل عراق به معنای معادن است؛ چرا که ثابت شده در دل زمین است.« النهایه، ج ۲، ص۲۵۸»

۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۲، ح ۳۴۷.

۳ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۲، ح ۳۴۸.

۴ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۲، ح ۳۴۹.

ناصبی را (کسی که با اهل بیت که سلام و درود خدا بر ایشان باد، دشمن است) هر جا یافتی بگیر و خمس آن را به ما بپرداز.[1]

۲۲) و نیز همو: با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی، از معلی نقل کرده است که حضرت فرمود: مال ناصبی را هر جا یافتی بگیر و خمس آن را برای ما بفرست.[2]

۲۳) و نیز همو: با سند خود از سعد بن عبدالله، از ابو جعفر، از ابن مهزیار، از محمد بن حسن اشعری نقل کرده است که گفت: برخی از اصحاب ما به ابو جعفر ثانی، امام جواد علیه السلام چنین نوشتند: در باره خمس به ما بگویید، آیا بر هر چیزی که انسان از آن بهره می‌برد، از همه انواع و نیز بر پیشه‌وران واجب است و چگونه؟ پس با دست خط خود چنین نوشت: یک پنجم آن پس از (کسر هزینه سالانه زندگی) گرفته می‌شود.[3]

۲۴) و نیز همو: با سند خود از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت: ابراهیم بن محمد همدانی به او چنین نوشت: علی (بن مهزیار) کتاب پدرت را در باره آن چه که بر زمین داران (صاحبان مستغلات) واجب کرده است، برایم خواند که او نصف یک ششم را پس از جدا کردن هزینه واجب کرده است و این که کسی که آبادی او با هزینه‌اش سامان نمی‌یابد، بر او یک ششم یا هر مقدار دیگر، واجب نیست. سپس اصحاب در این باره اختلاف کردند و گفتند: خمس بر آبادی‌ها پس از (جدا کردن) هزینه و خراج آبادی واجب است و نه بر هزینه انسان و خانواده او. امام علیه السلام چنین نوشت ـ و این نوشته را علی بن مهزیار خواند ـ : خمس پس از جدا کردن هزینه او و خانواده‌اش و پس از پرداختن خراج حاکم واجب است.[4]

۲۵) و نیز همو: با سند خود از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت: ابو علی بن راشد به من گفت: به ایشان گفتم: به من دستور دادی که کار تو را انجام دهم و حقت را بگیرم. پس موالی شما را به این امر آگاه ساختم و برخی از آنان به

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۲، ح ۳۵۰.
۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۳، ح ۳۵۱.
۳ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۳، ح ۳۵۲.
۴ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۳، ح ۳۵۴.

من گفتند: حق او چیست (چه حقی دارد)؟ و من نمی‌دانستم چه جوابی به او بدهم. حضرت فرمود: خمس برآنان واجب است. گفتم: در چه چیزی؟ فرمود: در متاع و آبادی‌های آنان. گفتم: آیا بر تاجر و پیشه‌ور واجب است؟ فرمود: در صورتی که پس از جدا کردن هزینه زندگیشان، بتوانند (آن را پرداخت کنند).[1]

۲۶) و نیز همو: با سند خود از سعد، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب ابراهیم بن عثمان، از ابو عبیده حذاء نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: اگر ذمّی از یک فرد مسلمان زمین بخرد، خمس بر او واجب است.[2]

۲۷) و از همو: با سند خود از سعد، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از محمد بن علی بن ابو عبدالله، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که محمد گفت: از ایشان در باره آن چه از دریا از مروارید و یاقوت و زبرجد استخراج می‌شود و در باره فلزات طلا و نقره پرسیدم که آیا زکات بر آن واجب است؟ فرمودند: اگر بهای آن به یک دینار برسد، خمس برآن واجب است.[3]

۲۸) و از همو: با سند خود از سعد، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره مردی که از اصحاب ما باشد، ولی زیر پرچم آنان می‌جنگد و بهره‌ای از غنیمت نصیب او می‌شود، از او پرسیده شد. فرمودند: خمس آن را می‌پردازد و برای او حلال است.[4]

۲۹) و از همو: با سند خود از سعد، از یعقوب بن یزید، از علی بن جعفر، از حکم بن بهلول، از ابو همام، از حسن بن زیاد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد، پس عرض کرد: ای امیر مؤمنان، مالی به دستم رسید و نمی‌دانم آیا حلال است یا حرام؟ به او فرمودند:

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۳، ح ۳۵۳.
۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۳، ح ۳۵۵.
۳ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۴، ح ۳۵۶.
۴ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۴، ح ۳۵۷.

خمس را از آن مال جدا کن، چه خدای عز و جل خمس مال را پذیرفته است و از هر مالی که صاحب آن با آن کار می‌کند، اجتناب کن.[1]

۳۰) و نیز همو: از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن زید، از احمد ابن محمد بن ابو نصر نقل کرده است که گفت: از ابو الحسن علیه السلام در باره آن چه از معدن به دست می‌آید، چه کم یا زیاد باشد، پرسیدم که آیا (خمس یا زکات) دارد؟

فرمودند: چیزی برآن واجب نیست تا این که به مقداری برسد که زکات آن بیست دینار باشد.[2]

۳۱) و نیز همو: با سند خود از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: خمس نیست، مگر بر غنیمت‌ها به طور خاص. شیخ ما (شیخ طوسی) گفت: مراد از آن، این است که خمس در ظاهر قرآن نیست، مگر بر غنیمت‌ها به طور خاص.[3]

۳۲) و نیز همو: با سند خود از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان نقل کرده است که گفت: از زکریا بن مالک جعفی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام، در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» سئوال شد.

فرمودند: اما در باره خمس خدای عز و جل باید گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله سلم اختیار دارد که آن را در راه خدا خرج کند. اما خمس پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به خویشاوندانش می‌رسد و خمس ذوی القربی، به خویشاوندان او و یتیمان اهل بیتش می‌رسد. پس برای این چهار گروه سهم‌هایی را قرار داده است. و اما مساکین و در راه ماندگان؛ می‌دانی که ما صدقه نمی‌گیریم و برای ما حلال نیست؛ زیرا آن برای مساکین و در راه ماندگان است.[4]

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۴، ح ۳۵۸.
۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۸، ح ۳۹۱.
۳ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۴، ح ۳۵۹.
۴ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۵، ح ۶۰.

۳۳) و از همو: از احمد بن حسن بن علي بن فضال، از پدرش، از عبدالله بن بکیر، از بعضی از یارانش، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» فرمودند: خمس خدای عز و جل برای امام و خمس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای امام و خمس ذی القربی برای خویشاوندان پیامبر و امام و یتیمان یعنی یتیمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مساکین آنان و در راه ماندگان آنان است. این اموال به دیگران پرداخت نمی‌شود.[1]

۳۴) و نیز همو: با سند خود از علي بن حسن بن فضال، از محمد بن اسماعیل زعفرانی، از حماد بن عیسی، از عمر بن أذینه، از ابان بن ابو عیاش، از سلیم بن قیس بن هلالی نقل کرده است که گفت: از امیر مؤمنان علیه السلام سخنان زیادی شنیدم. سپس فرمودند: و از این جمله، سهم ذی القربی را که خدا در باره آنان فرمود: «إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ» به آنان بده و به خدا قسم، ذی القربی را که خدا ذکر کرده است ما هستیم و ما کسانی هستیم که خدا آنان را با او و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم مرتبط دانسته است. پس فرمود: «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» به ویژه از ما، و بهره‌ای را از سهم صدقه برای ما قرار نداده است. خدا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و ما را بزرگتر از این دانسته است که از چرک دست مردم، طعام بخوریم.[2]

۳۵) و نیز همو: با سند خود از علي بن حسين، از احمد بن حسن، از احمد بن محمد بن ابو نصر نقل کرده است که گفت: ابراهیم بن ابو بلاد به ابو الحسن علیه السلام چنین عرض کرد: آیا زکات بر تو واجب است؟ فرمودند: خیر، بلکه از آن چه اضافه می‌ماند (زکات) می‌پردازیم. از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» سئوال شد: و اینکه آن چه برای خدا است، برای کیست؟ فرمودند: برای پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و هر چه برای پیامبر

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۵، ح ۳۶۱.
۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۳۶۲.

صلی الله علیه و آله و سلم است، برای امام است. به وی عرض شد: اگر نوعی بیشتر از نوعی دیگر و یا کمتر باشد، در این صورت چگونه با آن رفتار می‌کنیم؟ فرمودند: آن برای امام است. مگر ندیده‌ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه عمل می‌کرد؟ در حقیقت او بر حسب آن چه می‌دید (صلاح می‌دانست) می‌داد و امام نیز چنین است.[1]

۳۶) و از همو: با سند خود از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبدالله بن جارود، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هر گاه غنیمتی به دست او می‌رسید، خالص آن را می‌گرفت و از آن او می‌شد، سپس مقدار باقی مانده را به پنج یک پنجم تقسیم می‌کرد و خمس آن را می‌گرفت. سپس چهار خمس آن را میان کسانی که برای به دست آوردن آن جنگیدند، تقسیم می‌کرد. و آن قسمتی (خمس) را که می‌گرفت، به پنج قسمت تقسیم می‌کرد و خمس خدای عز و جل را برای خود برمی‌داشت. سپس چهار قسمت دیگر را میان ذوی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان تقسیم می‌کرد و به هر کسی از آنان سهمی را می‌پرداخت و امام علیه السلام نیز به همین ترتیب عمل می‌کند.[2]

۳۷) و از همو: با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از علی بن یعقوب ابو حسن بغدادی، از حسن بن اسماعیل بن صالح صیمری، از حسن بن راشد، از حماد بن عیسی، از برخی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام چنین روایت شده است که فرمودند: خمس از پنج چیز گرفته می‌شود: از غنیمت‌ها، از غواصی و از گنج‌ها، از معادن و از ملاحه (معادن نمک).[3]

۳۸) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمان، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به ایشان عرض کردم: برخی از اصحاب ما تهمت می‌زنند و به مخالفانشان دشنام می‌دهند. به من فرمودند: خودداری از دشنام دادن برای آنان

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۳۶۳.
۲ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۸، ح ۳۶۵.
۳ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۸، ح ۳۶۶.

بهتر و شایسته‌تر است. سپس فرمودند: ای ابوحمزه! ـ قسم به خدا ـ همانا همه مردم حرام زاده‌اند به جز شیعه ما.

عرض کردم: دلیل این سخن شما چیست؟ به من فرمودند: ای ابو حمزه! کتاب نازل شده از خدا برآن دلالت می‌کند؛ همانا خدای تبارک و تعالی برای ما اهل بیت سه سهم در همه فیء (غنایم) قرار داده است. خدای عز و جل فرمود: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ». اصحاب خمس و فیء ماییم و ما آن را بر همه مردم به جز شیعه ما حرام کردیم. ای ابو حمزه! ـ به خدا قسم ـ هر سرزمینی که فتح می‌شود و هر خمسی که از مالی جدا می‌شود، و بر چیزی از آن دست گذاشته می شود، حرام است، چه زن [کنیز] باشد یا مال. اگر حق ظاهر شود، مردمی را که بسیار برای خود ارزش قائلند در معرض فروش گذاشته می شوند اما کسی بهایی برای آنان نمی‌پردازد. تا جایی که آنان حاضر هستند همه اموالشان را در مقابل آزادیشان بپردازند، اما موفق نمی‌شوند. اینان کسانی اند که ما و شیعه ما را بدون عذر و حق و حجت از حقمان محروم کردند.[1]

۳۹) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عثمان، از سلیم بن قیس هلالی نقل شده است که گفت: روزی امیر مؤمنان علیه السلام خطبه ایراد فرمودند. پس خدا را ستایش و ثنا گفتند... ـ و خطبه را ذکر کرد تا جایی که ـ ایشان فرمودند: و از آن، سهم ذوی القربی به من داده شد که خدای عز و جل در باره آن چنین فرمود: «إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ» و به خدا قسم، منظور او از ذی القربی ما هستیم، چرا که خدا ما را به خویش و به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم مرتبط دانسته است. خدای عز و جل فرمود: «فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» و این آیه فقط در باره ما نازل شده است. «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ» [تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آن چه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید] در

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۸۵، ح ۴۳۱.

ستم و ظلم به آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، «إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»[1] [که خدا سخت کیفر است] برای کسانی که به آنان ستم کرده‌اند و از روی رحمت به ما و بی‌نیازی که خدا ما را به وسیله آن بی‌نیاز ساخته است و به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به آن سفارش کرده است و سهمی از صدقه برای ما قرار نداده است. خداوند رسولش که سلام و درود خدا بر او باد، و ما اهل بیت را منزه ساخته است از این که ما را از چرک‌های مردم روزی دهد. پس، خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کردند و کتاب خدا را که به حق گواهی می‌دهد، انکار کردند و ما را از حقی که خدا برای ما واجب کرده است، محروم ساختند. خانواده هیچ پیامبری از سوی امتشان به اندازه آن چه که ما پس از پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم (ظلم و ستم) دیده‌ایم، ندیده‌اند. از خدا کمک می‌جوییم بر کسانی که به ما ظلم کردند و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم.[2]

۴۰) شیخ در تهذیب: با سند خود از مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد، از حریز، از محمد بن مسلم، از یکی از آن دو امام علیهما السلام، روایت کرده است که فرمود: غسل در هفده جا است، یکی از آنها شب هفدهم از ماه رمضان است و آن شبی است که دو گروه مسلمان و مشرک [شب نبرد بدر] روبروی هم قرار گرفتند.[3]

۴۱) عیاشی: از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که گفت: در باره این سخن خدای تعالی پرسیدم: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ». فرمود: ایشان از خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. پرسیدم: آیا یتیمان و مساکین و در راه ماندگان نیز شامل آنها می‌شوند؟ فرمود: بلی.[4]

۴۲) از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم که در باره غنیمت چنین فرمودند: خمس از آن جدا می‌شود و آن چه باقی می‌ماند، میان کسانی که برای به دست آوردن آن جنگیدند و آن را به عهده

۱ـ حشر/۷.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۶۳، ح ۲۱.
۳ـ تهذیب، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۳۰۲.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۵۰.

گرفتند، تقسیم می‌شود و اما فیء و انفال فقط به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داده می‌شود.[1]

۴۳) از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم: که نجده حروری به ابن عباس نامه نوشت و در باره موارد و مصادیق پرداخت خمس پرسید؟ پس به او چنین نوشت: اما خمس؛ پس ما ادعا می‌کنیم که از آن ما است و قوم ما ادعا می‌کنند که از آن ما نیست. پس صبر و تحمل کردیم.[2]

۴۴) از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر نقل شده است که به ایشان علیه السلام عرض کردند: حق امام در اموال مردم چیست؟ فرمودند: فیء و انفال و خمس و هر چیزی که فیء یا انفال یا خمس یا غنیمت از آن عاید می‌شود، خمس آن برای ایشان است؛ چرا که خدا می‌فرماید : «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» و هر چیزی که در دنیا است، ایشان بهره‌ای از آن دارند. پس اگر کسی با پرداخت خمس به آنان خود را به ایشان وصل کند، (بداند) مقداری را که برای آن شخص دعا می‌کنند (و از راه دعا به او می‌رسد)، بیشتر از چیزی است که (آنان) دریافت می‌کنند.[3]

۴۵) از سماعه، از امام صادق علیه السلام و ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که گفت: از یکی از آن دو در باره خمس پرسیدم، فرمودند: خمس فقط در غنیمت‌ها مصداق دارد.[4]

۴۶) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى»، فرمودند: آنان خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.[5]

۴۷) از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۵۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶، ح ۵۲.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶، ح ۵۳.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶، ۵۴.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶، ح ۵۵.

خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» پرسیدند. فرمودند: خمس از آن خدا و از آن رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و برای ما است.[1]

۴۸) از سدیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: فرمودند: ای ابو فضل! ما به گواهی کتاب خدا در خمس حق داریم، پس اگر آن را لغو کردند و گفتند: از جانب خدا نیست یا آن را نشناختند، تفاوتی ندارد (در هر صورت به ما تعلق دارد).[2]

۴۹) از ابن طیار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خمس غنیمت جدا می‌شود، سپس چهار قسمت بقیه آن میان کسانی که برای به دست آوردن آن جنگیدند و یا کسی که آن را به عهده گرفته است، تقسیم می‌شود.[3]

۵۰) از فیض بن ابو شیبه، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: همانا شدیدترین و سخت‌ترین حالتی که مردم در روز قیامت با آن مواجه خواهند بود، هنگامی رخ خواهد داد که صاحب خمس قیام کند و بگوید: پروردگارا! خمس من کجاست؟ و شیعه ما در قبال او مسئولیتی ندارند.[4]

۵۱) از اسحاق بن عمار نقل شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمودند: بنده‌ای که از (پول خمس) چیزی را بخرد، عذری ندارد که بگوید: پروردگارا! من آن را با مال خود خریدم، تا این که اهل خمس به او اجازه دهند.[5]

۵۲) از ابراهیم بن محمد نقل شده است که گفت: به امام هادی علیه السلام نامه نوشتم و از ایشان در باره آن چه پرداخت آن از آبادی‌ها واجب است، پرسیدم؟ چنین نوشتند: خمس پس از تأمین هزینه.

گفت: سپس با اصحابمان مناظره کردم. گفتند: هزینه، پس از آن چه را حاکم می‌گیرد (خراج) و پس از هزینه‌های شخصی است؟ پس به او چنین نوشتم: همانا تو چنین گفتی: خمس پس از هزینه، و اصحاب ما در باره تعیین هزینه، اختلاف

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶، ح ۵۶.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶، ح ۵۷.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۵۸.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۵۹.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۶۰.

کردند؟ ایشان چنین نوشتند: خمس پس از مقداری که حاکم می‌گیرد و پس از جدا کردن هزینه مرد و خانواده‌اش گرفته می‌شود.[1]

۵۳) از اسحاق، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره سهم صفوه (خالص) پرسیدم؟ فرمودند: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، چهار خمس برای مجاهدین و استواران و یک خمس که میان موارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تقسیم می‌شود. ما می‌گوییم: آن (این موارد) برای ما است و مردم می‌گویند: برای شما نیست. یک سهم برای ذوی القربی و از آن ما است و سه سهم برای یتیمان و مساکین و در راه ماندگان که امام آن را میان آنان تقسیم می‌کند. پس اگر به هر گروه از آنان یک درهم رسید، امام در باره آن حکم می‌کند و آن را برای ذوی القربی قرار می‌دهد. و فرمود: آن را به ما بر می‌گردانند.[2]

۵۴) از منهال بن عمرو، از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که گفت: امام فرمود: برای یتیمان، و مساکین و در راه ماندگان ما است.[3]

۵۵) از زکریا بن هالک جعفی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که از ایشان در بارهِ این سخن خدای تبارک و تعالی: «**وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ**» پرسیدم. فرمودند: اما خمس خدا برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که آن را در راه خدا هزینه می‌کند. و خمس پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و خمس ذوی القربی برای ما و خویشاوندان او است؛ چرا که ما خویشاوندان او هستیم. منظور از یتامی، یتیمان اهل بیت اوست. پس این چهار سهم را میان آنان تقسیم کرده است. اما مساکین و در راه ماندگان، تو می‌دانی که ما صدقه نمی‌خوریم و برای ما جایز نیست. پس آن به مساکین و در راه ماندگان تعلق دارد.[4]

۵۶) از عیسی ابن عبدالله علوی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: فرمودند: همانا خدایی که خدایی جز او نیست، صدقه را بر ما

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۶۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۶۲.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۶۳.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۶۴.

حرام دانسته است و خمس را برای ما قرار داده است. صدقه بر ما حرام است و خمس برای ما واجب است و کرامت، امری است که برای ما حلال است.[1]

۵۷) از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره مردی که از اصحاب ما باشد و زیر پرچم آنان می‌جنگد و غنیمتی به دست می‌آورد، پرسید. فرمود: خمس ما را می‌پردازد و سپس غنیمت برای او حلال و پاک است.[2]

۵۸) از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: در نوزدهم ماه رمضان دو گروه با یکدیگر ملاقات می‌کنند. عرض کردم: معنای این سخن او: ملاقات دو گروه (یلتقی الجمعان) چیست؟ فرمود: در این زمان، آن چه را می‌خواهد به پیش بفرستد یا به عقب بیاندازد و اراده و قضای او گرد هم می‌آید. (امور را تقدیر می‌کند)[3]

۵۹) از عمرو بن سعید نقل شده است که گفت: مردی از اهل مدینه در شب فرقان، هنگامی که دو گروه با یکدیگر ملاقات می‌کنند، آمد. این مرد مدنی گفت: آن شب، هفدهم ماه رمضان است. ـ گفت: ـ نزد امام صادق علیه السلام آمدم و به او عرض کردم و به ایشان خبر دادم. به من فرمودند: آن مرد مدنی، انکار کرده است، منظور تو ضربت خوردن امیر مؤمنان علیه السلام است و آن همان شبی است که عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان برده شد.[4]

۶۰) سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که: خدای عز و جل فرمود: «إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ» به خدا قسم، این ما هستیم که خدا آنان را با نام ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان ذکر کرده است و این آیه فقط در باره ما نازل شده است و بهره‌ای از سهم صدقه برای ما قرار نداده است. خدا پیامبرش را صلی الله علیه و آله و سلم و ما را از چرک (یعنی پول باقی مانده در دست مردم) منزه ساخته است و ستایش از آن پروردگار جهانیان است.[5]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۶۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۶۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۶۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۶۸.
۵ـ کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۵۰.

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۲) إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴۳)﴾

[آن گاه که شما بر دامنه نزدیکتر (کوه) بودید و آنان در دامنه دورتر (کوه) و سواران (دشمن) پایین‌تر از شما (موضع گرفته) بودند و اگر با یکدیگر وعده گذارده بودید، قطعا در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید. ولی (چنین شد) تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود، به انجام رساند (و) تا کسی که (باید) هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که (باید) زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند و خداست که در حقیقت شنوای داناست * (ای پیامبر! یاد کن) آن گاه را که خداوند آنان (=سپاه دشمن) را در خوابت به تو اندک نشان داد و اگر ایشان را به تو بسیار نشان می‌داد، قطعا سست می‌شدید و حتما در کار (جهاد) منازعه می‌کردید. ولی خدا شما را به سلامت داشت. چرا که او به راز دل‌ها داناست]

۱) علی بن ابراهیم: در باره این سخن خدای عز و جل: «إِذْ أَنْتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى» می‌گوید: مقصود قریش است آن زمان که در عدوه یمانی فرود آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عدوه شامیه فرود آمد. «وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ» و منظور از آن، کاروانی است که فرار کرد.[۱]

۲) عیاشی: از محمد بن یحیی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ». فرمود: ابوسفیان و اصحاب او.[۲]

۳) و علی بن ابراهیم می‌گوید: «وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ» یعنی برای جنگ، وفا نمی‌کردید، اما خدا شما را برای آن که با یکدیگر وعده کنید، جمع کرده است «لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ» می‌گوید: کسانی که باقی ماندند می‌دانند، که خدا به آنان یاری رساننده است.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۷.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۹، ح ۶۹.

و نیز می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلاً وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيراً لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ» خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، ولی در حقیقت، خطاب به یاران او است. خدا قریش را در خواب، کم نشان داده است و اگر بسیار نشان می‌داد، ترس و وحشت بر آنان چیره می‌شد.[1]

﴿وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ (۴۴)﴾

[و آن گاه که چون با هم برخورد کردید، آنان را در دیدگان شما اندک جلوه داد و شما را (نیز) در دیدگان آنان کم نمودار ساخت تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود، تحقق بخشد و کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود]

۱) محمد بن یعقوب: با سند خود از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابلیس در روز بدر، مسلمانان را در چشم کافران کم جلوه می‌داد و کفار را در چشم مسلمانان زیاد نشان می‌داد. جبرئیل علیه السلام با شمشیر به او حمله کرد و او فرار کرد در حالی که می‌گفت: ای جبرئیل! خدا به من مهلت داده است، تا این که در دریا افتاد. زراره گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: چرا می‌ترسید در حالی که مرگ او به تاخیر افتاده است؟ فرمود: می‌ترسید که برخی از دست و پاهایش قطع شود.[2]

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۴۶)﴾

[و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است]

۱) طبرسی که رحمت خدا بر او باد، در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» چنین می‌گوید: معنای آن این است که شوکت و قدرت شما از

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۷.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۲۷۷، ح ۴۱۹.

میان می‌رود، و مجاهد می‌گوید: نصرت شما از بین می‌رود. اخفش می‌گوید: دولت شما، و باد در اینجا کنایه از قاطع بودن امر و انجام گرفتن آن طبق مراد است. عرب‌ها می‌گویند: باد فلانی وزیده است؛ یعنی امر او بر آن چه می‌خواهد، قرار گرفته است. باد از وزیدن باز ایستاد، یعنی باد به او پشت کرد. گفته شده که منظور، باد پیروزی است که خدا آن را برای کسانی که او را یاری می‌دهند، می‌فرستد و (آن باد) علیه کسانی کار می‌کند که خدا را باور ندارند. این از قتاده و ابن یزید نقل شده است. مؤید این قول، این سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است: خدا مرا با باد صبا یاری کرد و قوم عاد به وسیله باد دبور به هلاکت رسیدند.[1]

۲) از نعمان بن مقرن نقل شده است که گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در هنگام جنگ، در اول روز و در آخر آن نمی‌جنگید تا این که خورشید غروب کند و باد بوزد و پیروزی نازل شود.[2]

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۴۷﴾﴾

[و مانند کسانی مباشید که از خانه‌هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و (مردم را) از راه خدا باز می‌داشتند و خدا به آن چه می‌کنند احاطه دارد]

تفسیر این آیه در حدیثی که مربوط به داستان این ماجرا می‌باشد، پیشتر ذکر شده است.

﴿وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۴۸﴾﴾

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۷۶.
۲ـ الدر المنثور، ج ۴، ص ۷۶.

[و (یاد کن) هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، (شیطان) به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم. من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا بیمناکم و خدا سخت کیفر است]

۱) شیخ در امالی می‌گوید: از محمد بن محمد، از ابو عبدالله بن ابو رافع کاتب، از جعفر بن محمد بن جعفر حسنی، از عیسی بن مهران، از یحیی بن حسن بن فرات، از ابو مقدم ثعلبة بن زید انصاری، از جابر بن عبدالله ابی حرام انصاری که رحمت خدا بر او باد شنیدم که می‌گفت: ابلیس که لعنت خدا بر او باد، در چهار صورت جلوه‌گر شد: در روز بدر در هیئت سراقة بن مالک بن جُعشم مدلجی جلوه‌گر شد. و به قریش چنین گفت: «لاَ غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكُمْ» و در روز عقبه در هیئت منبّه ابن حجاج در آمد، پس فریاد زد که محمد و بچه‌های گرونده به دین او در عقبه هستند. پس به آنان رسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به انصار فرمودند: نترسید. چرا که صدای او از خود او تجاوز نمی‌کند. در هنگام گرد هم آمدن قریشیان در دار الندوه به صورت شیخی از اهل نجد درآمده بود و در مشورت به آنان کمک کرد و خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».[1] و در روزی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، رحلت کردند، به صورت مغیرة بن شعبه درآمد و گفت: ای مردم! آن را (یعنی حکومت را) مانند حکومت پادشاهان فارس یا پادشاهان رم قرار ندهید. اگر آن را وسعت و گسترش دهید، وسعت و گسترش می‌یابد. آن را به بنی هاشم برنگردانید[2] که در این صورت منتظر زنان حامله خواهید شد.

۲) طبرسی می‌گوید: گفته شده است: هنگامی که آنان به مصاف هم رسیدند، ابلیس در صفوف مشرکان بود و دست حارث بن هشام را گرفته بود، اما عقب نشینی کرد. حارث بن هشام به او گفت: ای سراقه! کجا؟ آیا می‌خواهی ما را در این حالت تنها بگذاری؟ پس به او چنین گفت: «إِنِّي أَرَى مَا لاَ تَرَوْنَ» گفت: به خدا

۱ـ انفال/ ۳۰.
۲ـ امالی، ج ۱، ص ۱۸۰.

شما کسی را نمی‌بینید، جز گروهی بی‌ارزش و پست از مردم یثرب؛ پس به سینه حارث زد و او را هل داد و به راه افتاد و مردم پا به فرار گذاشتند و هنگامی که به مکه رسیدند، گفتند: سراقه مردم را فراری داده است. این خبر به سراقه رسید . گفت: به خدا قسم، من حرکت شما را نفهمیده بودم که خبر فرار شما به من رسید. گفتند: تو در فلان روز نزد ما آمدی. سراقه برای آنان قسم خورد و هنگامی که اسلام آوردند، متوجه شدند که آن شیطان بوده است. طبرسی می‌گوید: این روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شد.[1]

این حدیث را ابن شهر آشوب نیز از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرد. اما در روایت او چنین آمده است: حارث به او گفت: ای سراقه بن جعشم! آیا مرا در این حالت تنها می‌گذاری؟[2] و تفسیر آن در حدیث مربوط به این داستان، در پیش آمده است.

۳) عیاشی: از عمرو بن ابو مقدام، از پدرش، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: هنگامی که قوم در روز بدر دچار تشنگی شدند، علی علیه السلام مشک را برداشت و برای آوردن آب به راه افتاد. هنگامی که بر سر چاه بود، ناگهان بادی شدید وزید و سپس فرو نشست. پس منتظر ماند. باد دیگری وزید و رفت. و سپس باد دیگری آمد که نزدیک بود او را در حالی که سر چاه بود، به داخل چاه بیندازد. پس نشست تا آن باد تمام شد. هنگامی که به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت، به او خبر داد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: باد نخست، جبرییل بود با هزار نفر از فرشتگان. باد دوم میکاییل بود با هزار نفر از فرشتگان. باد سوم اسرافیل بود با هزار نفر از فرشتگان. آنان به تو سلام کردند و آنان به یاری ما آمدند و آنان همان کسانی هستند که ابلیس آنان را دید و عقب نشست و در حالت عقب نشینی چنین می‌گفت: «إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ».[3]

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۷۸.
۲ـ مناقب، ج ۱، ص ۱۸۸.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۹، ح ۷۰.

﴿إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۹)﴾

[آن گاه که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری بود می‌گفتند: اینان (=مؤمنان) را دینشان فریفته است و هر کس بر خدا توکل کند، (بداند که) در حقیقت، خدا شکست ناپذیر حکیم است]

تفسیر آن در حدیثی که مربوط به داستان این ماجرا می‌باشد، پیشتر ذکر شده است.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۵۰)﴾

[و اگر ببینی آن گاه که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند، بر چهره و پشت آنان می‌زنند و (گویند) :عذاب سوزان را بچشید]

۱) عیاشی می‌گوید: ابو علی محمودی، از پدرش در حدیثی مرفوع روایت کرده است که در باره این گفته خدای تعالی: «يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ». فرمود: همانا باسن‌هایشان را اراده کرده و خدا بزرگوار است و با کنایه سخن می‌گوید.

و در یکی از احادیث گذشته، معنای این سخن خدای عز و جل آمده است: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ»[1] [و کاش ستمکاران را در گرداب‌های مرگ می‌دیدی که فرشتگان [به سوی آنان] دست‌هایشان را گشوده‌اند] تا آخر آیه از سوره انعام. آن حدیث از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت شده بود.[2]

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳)﴾

۱ـ انعام/۹۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۹، ح ۷۱.

[این (کیفر) بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته، تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آنان آن چه را در دل دارند، تغییر دهند و خدا شنوای داناست]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی از ابن محبوب، از هیثم ابن واقد جَزری نقل کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: همانا خدای عز و جل یکی از پیامبرانش را به سوی قومش فرستاد و به او وحی کرد که به آنان (در باره خداوند) چنین بگوید: هر کس یا هر گروهی از اهالی شهرها و دهکده‌ها که بر طاعت من بودند، برای آنان گشایش در نعمت رخ داد و چون آنان از انجام کارهای دوست داشتنی نزد من، به کارهایی که مورد تنفر من است، روی آوردند، ایشان را به گونه ای قرار دادم که اموری را که آنان دوست دارند، به اموری که از آنها نفرت دارند، مبدل شود و (از سوی دیگر) نیز اهالی هر دهکده یا اعضای هر خانواده‌ای که مرا معصیت کردند، به خاطر آن معصیت در رنج و سختی افتادند و در نتیجه، از کارهایی که مورد تنفر من است، به کارهایی که من دوست دارم، روی آوردند. در این صورت، اموری را که آنها از آن کراهت داشتند، به اموری که دوست داشتند، مبدل ساختم.[1]

۲) از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از سماعه نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هیچ گاه خدا نعمتی را بر بنده‌ای ارزانی نمی‌دارد که از او سلب کند، مگر این که مرتکب گناهی شده باشد که به وسیله آن سزاوار سلب نعمت شود.[2]

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۵)﴾

[بی‌تردید بدترین جنبندگان پیش خدا کسانی‌اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی‌آورند]

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۲۵.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۲۴.

۱) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که در باره این سخن خداوند تبارک و تعالی: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» فرمودند: (این آیه) در باره بنی امیه نازل شد. پس آنان شرورترین خلق خدا هستند و آنانند که در باطن قرآن کافر محسوب می شوند، پس ایمان نمی‌آورند.[۱]

۲) عیاشی می‌گوید: از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این آیه: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» سئوال کردم. فرمودند: (این آیه) در باره بنی امیه نازل شد و آنان بدترین خلق خدا هستند و آنانند که در باطن قرآن کافر محسوب می شوند و آنانند که ایمان نمی‌آورند.[۲]

﴿الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لاَ يَتَّقُونَ (۵۶)﴾

[همانان که از ایشان پیمان گرفتی، ولی هر بار پیمان خود را می‌شکنند و (از خدا) پروا نمی‌دارند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: آنان اصحاب او هستند که در روز اُحد فرار کردند.[۳]

﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاء إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الخَائِنِينَ (۵۸)﴾

[و اگر از گروهی بیم خیانت داری، (پیمانشان را) به سویشان بینداز (تا طرفین) به طور یکسان (بدانند که پیمان گسسته است)، زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در باره معاویه هنگامی که به امیر مؤمنان علیه السلام خیانت کرد، نازل شد.[۴]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۷.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۹، ح ۷۲.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۷.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲) محمد بن یعقوب: از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از برخی از اصحابش، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر سه خصلت در کسی جمع شود، منافق است، حتی اگر روزه بگیرد و نماز بگذارد و ادعای مسلمانی کند: کسی که اگر امانتی نزد او نهاده شود، در آن خیانت کند و هر گاه سخنی بگوید، دروغ بگوید و اگر وعده کند، خلف وعده نماید. همانا خدای عز و جل در کتاب خود چنین می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الخَائِنِينَ»، و فرمود: «أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»[۱] [لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد]، و نیز در این سخن خدای تبارک و تعالی آمده است: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيًّا»[۲]ـ[۳] [و در این کتاب از اسماعیل یاد کن. زیرا که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود].

«وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ (۶۰)».

[و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده، بسیج کنید تا با این (تدارکات)، دشمن خدا و دشمن خودتان و (دشمنان) دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد، بترسانید و هر چیزی در راه خدا خرج کنید، پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت]

۱) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ» می‌گوید: منظور، سلاح است.[۴]

۲) محمد بن یعقوب می‌گوید: از محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از حسن بن ظریف، از عبدالله بن مغیره نقل شده است که در حدیثی مرفوع گفت:

۱ـ نور/۷.
۲ـ مریم/۵۴.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۸.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۷.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ»، فرمودند: منظور، تیراندازی است.[1]

۳) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از سعید بن جناح، از ابو خالد زیدی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: گروهی نزد حسین بن علی صلوات الله علیه آمدند و دیدند با رنگ مشکی خود را خضاب (رنگ) کرده است. از ایشان در این باره سئوال کردند. آن حضرت دست خویش را به سوی ریش خود برده و سپس فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از غزوه‌ها به یارانش دستور داد که ریش‌هایشان را با رنگ مشکی خضاب کنند (رنگ کنند) تا از آن بر علیه مشرکان قوت بگیرند.[2]

۴) ابن بابویه در حدیثی مرسل در الفقیه آورده است: امام صادق علیه السلام فرمودند: خضاب (رنگ کردن مو) موجب انس و شادمانی زنان و ترس دشمنان است. وی می‌گوید: امام علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل فرمودند: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ»، از جمله آن خضاب با رنگ مشکی است.[3]

۵) عیاشی: از محمد بن عیسی، از کسی که نامش را ذکر کرد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ»، فرمودند: شمشیر و زره.[4]

۶) از جابر انصاری نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ» یعنی تیراندازی.[5]

۷) زمخشری در ربیع الابرار: از عقبة بن عامر نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ»، همانا منظور از قوت، تیراندازی است.[6]

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۴۹، ح ۱۲.
۲ـ کافی، ج ۶، ص ۴۸۱، ح ۴.
۳ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۰، ح ۲۸۱، ۲۸۲.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۰، ح ۷۳.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۰، ح ۷۴.
۶ـ ربیع الابرار، ج ۳، ص ۳۳۸.

«وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱)»

[و اگر به صلح گراییدند، تو (نیز) بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست]

۱) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان، از ابن مسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تعالی: «وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا»، پرسیدم و عرض کردم: سلم چیست؟ فرمود: ورود در امر ما است. (یعنی اطاعت و فرمانبرداری از ما است).[۱]

۲) عیاشی: از محمد حلبی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» سئوال شد: سلم یعنی چه؟ فرمود: ورود در امر تو (اطاعت و فرمانبرداری از تو).[۲]

«وَإِن يُرِيدُواْ أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (۶۲) وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۳)»

[و اگر بخواهند تو را بفریبند، (یاری) خدا برای تو بس است. همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید * و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آن چه در روی زمین است، همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی. ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت. چرا که او توانای حکیم است]

۱) ابن بابویه: از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، که رحمت خدا بر او باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن سلمه اهوازی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عباس بن بکّار، از عبد الواحد بن ابو عمرو، از کلبی، از ابو صالح، از ابو هریره، از رسول خدا ص صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: روی عرش

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۱۶.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۰، ح ۷۶. در روایت صافی و کلینی، به جای« امرک»،« امرنا» آمده است.

چنین نوشته شده است: همانا من خدا هستم و خدایی جز من نیست، یگانه‌ام و شریکی برای من نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر من است. او را به وسیله علی علیه السلام تأیید کردم. سپس خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود: «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ» منظور از نصر، علی علیه السلام بود و در مفهوم مؤمنان نیز وارد شده است. پس در هر دو وجه وارد شده است.[1]

ابو نُعیم نیز این حدیث را در کتاب حلیة الاولیاء با سند خود از ابو صالح، از ابو هریره روایت کرده است. ابن فارسی نیز مانند همین حدیث را از ابو هریره روایت کرده است.

۲) ابن شهر آشوب در تاریخ بغداد می‌گوید: عیسی بن محمد بغدادی، از حسین بن ابراهیم، از حُمید طویل، از انس نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که به معراج رفتم، بر روی ساق عرش، این نوشته را دیدم: خدایی جز الله نیست، محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست، او را به وسیله علی علیه السلام تایید و یاری کردم و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ» یعنی علی ابن ابو طالب علیه السلام.[2]

۳) همچنین از سمعانی در کتاب «فضائل الصحابه» از ابو حمزه ثمالی، از سعید بن جبیر، از ابو الحمرا روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به آسمان هفتم بردند، به ساق عرش، سمت راست نگاه کردم و این نوشته را دیدم و آن را دیدم: محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است و او را به وسیله علی علیه السلام تایید کردم و یاری رساندم.[3]

۴) و در «الرساله القوامیه و حلیة الأولیاء» با این لفظ می‌گوید: از سعید بن جبیر نقل شده است که که ابو الحمرا گفت: پیامبر خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: در شبی که مرا به آسمان بردند، بر روی ساق عرش، این نوشته را دیدم: من بهشت جاودان را با دست خویش کاشتم، محمد صلی الله علیه و آله و

۱ـ امالی، ص ۱۷۹، ح ۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۲۹۹.
۲ـ تاریخ بغداد از خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۱۷۳، ح ۵۸۷۶
۳ـ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۳۰۴.

سلم برگزیده من از خلایق است، و او را با علی علیه السلام تایید کردم، و او را با علی علیه السلام یاری کردم.[1]

۵) شیخ در امالی می‌گوید: جماعتی برای ما از ابو مفضل، از ابو عبدالله جعفر بن محمد علوی حسنی که رحمت خدا بر او باد، در سال سیصد و هفت، از علی بن حسن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابو طالب امیر مؤمنان، صلوات الله علیهم روایت کردند که آن حضرت فرمود: از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، شنیدم که فرمود: مؤمن، فریب‌خور و بزرگوار است، و فاجر، حقه‌باز و پست است و بهترین مؤمنان کسی است که با مؤمنان انس داشته باشد و کسی که با دیگران انس نمی‌گیرد و دیگران با او انس نمی‌گیرند، خیری در او نیست.

فرمود: و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: بدترین مردم کسی است که با مؤمنان دشمنی کند و دل آنان نیز از او متنفر است. کسانی که سخن‌چینی می‌کنند و میان دوستان تفرقه می‌اندازند و از مردم عیبجویی می‌کنند، در روز قیامت، خدا به آنان نگاه نمی‌کند و آنان را تزکیه نمی‌کند. سپس این آیه را خواندند: «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ * وَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ».[2]

۶) و علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در باره اوس و خزرج نازل شد.[3]

۷) و می‌گوید: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا اینان قومی هستند از قریش که با او بودند. پس خدا فرمود: «فَإِنَّ حَسْبَکَ اللّهُ هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ * وَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِی الأَرْضِ جَمِیعاً مَّا أَلَّفَتْ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَـکِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَیْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ» آنان همان انصار هستند. در جاهلیت میان اوس و خزرج جنگی شدید و دشمنی بود. پس خدا دل‌های آنان را یکپارچه نمود و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را به وسیله آنان یاری داد. پس آنان که دل‌هایشان را یکپارچه کرده است، به طور خاص، انصار بودند.[4]

۱ـ حلیة الاولیا از ابو نعیم، ج ۳، ص ۲۷.
۲ـ امالی، ج ۲، ص ۷۷.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۸.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۸.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۴)»

[ای پیامبر خدا! کسانی از مؤمنان که پیرو تواند، تو را بس است]

۱) شرف‌الدین نجفی می‌گوید: تاویل آن را ابو نعیم در حلیة الاولیاء با اسناد به ابو هریره ذکر کرده است. گفت: این آیه در باره علی ابن ابو طالب علیه السلام نازل شد و منظور از این سخن خدای تبارک و تعالی: «اَلْمُؤْمِنِينَ» او است.[۱]

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ (۶۵) الْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶)»

[ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از (میان) شما بیست تن شکیبا باشند، بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می گردند. چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند * اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. پس اگر از (میان) شما یکصد تن شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند و خدا با شکیبایان است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: حکم در آغاز پیامبری در اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که بر هر یک از آنان واجب بود که با ده نفر از کفار بجنگد و اگر از برابر آنان فرار کند، (حکم او) مصداق همان کسی است که از پیشروی به سوی دشمن فرار کرده است و هر صد نفر باید با هزار نفر بجنگد. سپس خدا دانست که در آنان ضعف و سستی وجود دارد و نمی‌توانند از عهده جنگ با آن شرایط بر بیایند. پس خدا این آیه را نازل کرد: «الآنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ» خدا بر آنان واجب کرد که هر مرد از مؤمنان با دو مرد از کفار بجنگد، پس اگر از مقابل آنان فرار کند، (حکم او) مصداق فرار از پیشروی خواهد بود و اگر سه نفر از کفار و یک نفر از

۱ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۱۱.

مسلمانان رو در رو باشند و مسلمان از آنان فرار کند، این مصداق فراری از پیشروی نخواهد بود.[1]

۲) شیخ در تهذیب: از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از حسن بن صالح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: ایشان می‌فرمودند: هر که در جنگ، در مقابل دو مرد فرار کند، پس او فراری است و هر که در جنگ در مقابل سه نفر از لشکر فرار کند، فراری نیست.[2]

۳) عیاشی: از عمرو بن ابو مقدام، از پدرش، از جدش نقل کرده است که گفت: شدیدترین و سخت‌ترین روزهایی که با آن مواجه شدم، دو روز بود: روز اول همان روزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز درگذشتند و روز دوم روزی که زیر سقیفه بنی ساعده نشسته بودم و در سمت راست ابوبکر بودم، در حالی که مردم با او بیعت می‌کردند. در این هنگام عمر به او گفت: تو به چیزی نخواهی رسید، مگر این که علی با تو بیعت کند. پس به دنبال او بفرست تا بیاید و با تو بیعت کند. زیرا که اینان جز اراذل و اوباش نیستند. پس قُنفُذ را به سوی او فرستاد و به او گفت: برو و به علی بگو: دعوت خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کن. قنفذ رفت و دیری نگذشت که برگشت و به ابوبکر گفت: به تو چنین گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، کسی را جز من به عنوان جانشین انتخاب نکرد.

گفت: برگرد و بگو: اجابت کن، زیرا که مردم بر بیعت با او اجماع کردند و مهاجرین و انصار و قریش در حالت بیعت با او هستند و تو نیز جز مردی از مسلمانان نیستی. برای توست آن چه برای آنان است و بر توست آن چه بر آنان است. قنفذ به سوی او رفت و دیری نگذشت که برگشت و گفت: به تو می‌گوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود و سفارش کرد که هر گاه او را به خاک سپردم، از خانه‌ام خارج نشوم مگر پس از تنظیم و مرتب ساختن کتاب خدا؛ چرا که آن بر روی شاخه‌های درختان خرما و شانه‌های شتران نوشته شده است. راوی می‌گوید: عمر گفت: برخیزید تا پیش او برویم.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۱۱.
۲ـ تهذیب، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۳۴۲.

پس ابوبکر و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه و ابو عبیده ابن جرّاح و سالم، بنده ابو حنیفه و قنفذ، از جا برخاستند و من نیز با آنان بلند شدم. هنگامی که به در خانه علی علیه السلام رسیدند و فاطمه صلوات الله علیها آنان را دید، در را به روی آنان بست، در حالی که مطمئن بود که بی اجازه وارد نخواهند شد. پس عمر با پایش به در لگد زد و آن را شکست. سپس وارد شدند و علی علیه السلام را با لباسش[1] بر روی زمین کشیدند. فاطمه سلام الله علیها بیرون آمد و گفت: ای ابوبکر! آیا می‌خواهی بیوه شوم؟ به خدا قسم اگر دست از او برنداری موهایم را آشکار خواهم ساخت و دامنم را خواهم درید و به قبر پدرم پناه خواهم برد و به درگاه پروردگارم فریاد خواهم زد تا به داد من برسد. سپس دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتاد. علی علیه السلام به سلمان گفت: به دختر محمد که سلام و درود خدا بر او باد، برس؛ چرا که من می‌بینم دو سوی مدینه به جوش و خروش و تلاطم افتاده است. به خدا قسم اگر موهایش را آشفته کند و دامنش را بدرد و به قبر پدرش پناه ببرد و نزد پروردگارش فریاد بزند، دیری نخواهد گذشت که مدینه با اهل آن در درون زمین فرو رود.

سلمان به او رسید و گفت: ای دختر محمد! همانا خدا پدرت را رحمتی برای مردم فرستاد، پس برگرد. فرمود: ای سلمان! آنان می‌خواهند علی علیه السلام را بکشند و من نمی‌توانم آزار رساندن به علی را تحمل کنم. بگذار به قبر پدرم بروم و موهایم را آشفته کنم و دامنم را بدرم و فریاد مظلومیت در مقابل خدا سر دهم. سلمان گفت: من می‌ترسم مدینه درون زمین فرو رود. علی علیه السلام مرا نزد تو فرستاد و به تو دستور می‌دهد که به خانه‌ات برگردی و منصرف شوی. فرمود: پس برمی‌گردم و صبر می‌کنم و به حرف او گوش می‌دهم و از او اطاعت می‌کنم.

پس او را از خانه بیرون آورده و با لباس‌هایش بر زمین کشیدند و او را از کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور کردند. ـ گفت: ـ شنیدم که می‌گفت:

۱ـ تلبیب به این معناست که در گردن شخص، لباس یا چیز دیگری نهاده شود و او را بکشند. اخذتُ بتلبیب فلان؛ یعنی لباسی که او به تن دارد را جمع کردم و به دست گرفتم و او را کشیدم. «النهایه، ج ۴، ص۲۲۳»

«ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی»[1] [ای فرزند مادرم! این قوم مرا ناتوان یافتند] تا آخر آیه، و ابوبکر در سقیفه بنی ساعده نشست و علی علیه السلام آمد. عمر به وی گفت: بیعت کن. علی علیه السلام به او فرمود: اگر این کار نکنم، چه خواهد شد؟ عمر گفت: به خدا قسم، گردنت را خواهم زد. علی علیه السلام به او گفت: در این صورت، بنده کشته شده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهم بود. عمر گفت: این که بنده کشته شده خدا می‌شوی درست است و اما این که برادر رسول خدا شوی، خیر. او این عبارت را سه بار تکرار کرد.

این خبر به عباس بن عبدالمطلب رسید و شتابان آمد و شنیدم که گفت: با برادر زاده‌ام مهربان باشید و من تضمین می‌کنم که با شما بیعت کند. سپس عباس آمد و دست علی علیه السلام را گرفت و آن را به دست ابو بکر مالید. سپس او را در حالی که خشمگین بود، رها کردند. از او شنیدم که می‌فرمود: خدایا! تو می‌دانی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به من فرمود: هر گاه یاران تو به بیست نفر برسند، با آنان جهاد کن. و این همان سخن توست که در کتابت فرمودی: «إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ» راوی می‌گوید: و از او شنیدم که می‌فرمود: خداوندا! همانا تعداد آنان به بیست نفر نرسید. این را سه بار گفت و سپس آن جا را ترک کرد.[2]

۴) از فرات بن احنف، از برخی از اصحابش، از علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هیچ گاه بحرانی مردم را فرا نگرفته است، مگر این که حال شیعه من از دیگران بهتر است. و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا» است.[3]

۵) از حسن بن صالح نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امام علی صلوات الله علیه می‌فرمود: هر که در جنگ، به هنگام پیشروی، از برابر دو مرد فرار کند، در این صورت فرار از رویارویی بوده است و

۱ـ اعراف/۱۵۰.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۰، ص ۷۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۲، ص ۷۷.

هر که در جنگ در برابر سه مرد فرار کند، در این صورت، فرار از رویارویی به حساب نمی‌آید.[1]

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۷۰)»

[ای پیامبر! به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگر خدا در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آن چه از شما گرفته شده به شما عطا می‌کند و بر شما می‌بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»، شنیدم که فرمود: در باره عباس و عقیل و نوفل نازل شد. و فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر اصحابش را از کشتن کسی از بنی هاشم و ابو بختری[2] نهی کرد. پس به اسارت در آمدند. علی علیه السلام را فرستاد. و فرمود: نگاه کن چه کسی از بنی هاشم در این جاست؟ ـ فرمود: ـ علی علیه السلام با عقیل بن ابوطالب برخورد کرد، اما از او چشم پوشی کرد. عقیل به او گفت: ای پسر مادرم، علی! به خدا قسم تو جایگاهم را دیده‌ای ـ فرمود: ـ او نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، برگشت و فرمود: ابو فضل در دست فلانی و عقیل در دست فلانی و نوفل بن حارث در دست فلانی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست تا به عقیل رسید. و به او فرمود: ای ابو یزید! ابوجهل کشته شد. عقیل گفت: پس حریفی در تهامه برای شما نیست. و فرمود: اگر تعداد زیادی از قوم را کشتید (که هیچ) در غیر این صورت بر

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۲، ص ۷۸.

۲ـ ابو بختری: عاص بن هاشم است، و گفته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحابش را از کشتن او نهی کرد؛ زیرا که روزی سلاحش را در مکه برکشید و مردم را از آزار رساندن به او منع کرد. او از جمله کسانی بود که در نقض صحیفه معروف تحریم (بنی هاشم) سعی کرد. بنگرید به: « مغازی واقدی، چاپ اعلمی، ج ۱، ص ۸۰»

شانه‌های آنان سوار شوید. ـ فرمود: ـ عباس را آوردند. به او گفتند: خود و برادر زاده‌ات را با پرداختن فدیه آزاد کن. گفت: ای محمد! به من اجازه دهید تا از قریش کمک بخواهم. فرمود: از آن چه که نزد ام فضل نهادی، پرداخت کن. آن گاه که به او گفتی: اگر اتفاقی برای من بیفتد، آن را بر خویش و فرزندانت انفاق کن.

عباس به او گفت: ای پسر برادرم، چه کسی این را به شما گفت؟ فرمودند: جبرییل آن را از نزد خدای ـ که یادش گرامی باد ـ برای من آورد. عباس گفت: قسم به آن که به او قسم می‌خورند، هیچ کس آن را نمی‌دانست، مگر من و او (ام فضل)، گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدا هستی.

ـ گفت:ـ همه اسیران در حالی که مشرک بودند برگشتند، مگر عباس و عقیل و نوفل و این آیه: «قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الأَسْرَى إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً» تا آخر در مورد آنان نازل شد.[1]

۲) عبدالله بن جعفر حمیری: با سند خود از عبدالله بن میمون، از جعفر، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبلغی پول ـ درهم ـ آوردند. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به عباس فرمودند: ای عباس! ردایت را پهن کن و مقداری از این پول را بردار. پس ردایش را پهن کرد و مقداری از آن برداشت. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای عباس! این از پولی است که خدای تبارک و تعالی در باره آن چنین فرمود: «قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الأَسْرَى إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».[2]

۳) عیاشی از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان شنیدم که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الأَسْرَى إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» چنین فرمودند: در باره عباس و عقیل و نوفل نازل شد.

و گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر اصحاب خویش را از کشتن بنی هاشم و ابو بختری نهی کرد. آنان به اسارت در آمدند. پیامبر علی علیه السلام را فرستاد و فرمود: ببین چه کسی از بنی هاشم در این جا است. ـ

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۰۲، ح ۲۴۴.
۲ـ قرب الاسناد، ص ۱۲.

فرمود: ـ از کنار عقیل بن ابو طالب گذشت و از او دور شد. ـ گفت: ـ ای پسر مادرم، علی! به خدا قسم تو جایگاهم را دیده‌ای. ـ فرمود: ـ پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و به وی فرمود: ابو فضل در دست فلان اسیر است و عقیل در دست فلان و نوفل در دست فلان است.(نوفل بن حارث). رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، برخاست و به نزد عقیل رفت و به او فرمود: ای ابو یزید! ابوجهل کشته شد. او گفت: کسی در تهامه حریف شما نخواهد بود. فرمود: اگر تعداد زیادی از قوم را کشتید (که هیچ) در غیر این صورت بر شانه‌های آنان سوار شوید. سپس عباس را آوردند. رسول خدا به او گفتند: خود و پسر برادرت را (با پرداخت فدیه) آزاد کن. گفت: ای محمد، مرا رها کن تا از قریش کمک بخواهم! به وی فرمودند: از آن چه نزد امّ فضل گذاشتی، پرداخت کن، آن زمان که به او گفتی: اگر اتفاقی برایم بیفتد، آن را بر فرزندانت و خودت انفاق کن، گفت: ای پسر برادرم! چه کسی به شما این را گفت؟ فرمود: جبرییل آن را از جانب خدا به اطلاع من رساند. عباس گفت: قسم به آن که به او قسم می‌خورند، هیچ کس جز من و او آن را نمی‌دانست. گواهی می‌دهم که تو رسول خدایی.

ـ گفت:ـ پس همه اسیران جز عباس و عقیل و نوفل بن حراث، در حال شرک برگشتند و این آیه «قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الأَسْرَى» تا آخر در مورد آنان نازل شد.[1]

۴) علی بن اسباط، از امام رضا علیه السلام شنید که فرمودند: امام صادق علیه السلام فرمودند: مبلغی پول برای پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، آوردند. ایشان به عباس فرمود: ردایت را باز کن و مقداری از این پول بردار. او ردایش را گسترد و مقداری از آن پول را برداشت. فرمود: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این پول از جمله اموالی است که خدا در باره آن چنین فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الأَسْرَى إِن يَعْلَمِ اللّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».[2]

۵) شیخ مفید در کتاب اختصاص می‌گوید: از محمد بن حسن بن احمد، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن اسماعیل علوی، از محمد بن

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۳، ص ۷۹.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۳، ص ۸۰.

زبرقان دامغانی شیخ نقل کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: هنگامی که هارون الرشید دستور داد مرا نزد او ببرند، نزد او رفتم و سلام کردم، اما جواب سلام مرا نداد و او را خشمگین دیدم. طوماری را به طرف من انداخت و گفت: بخوان. در آن کلماتی را دیدم که خدای عز و جل می‌دانست که از من نیست. در آن چنین آمده بود: همانا از سوی شیعیان تندرو که به امامت موسی بن جعفر علیه السلام قائل هستند، برای موسی بن جعفر خراج مناطق مختلف آورده می‌شود و به این ترتیب، وام خویش نزد خدای می‌نهند (وامی برای آخرت خویش می‌اندوزند) و ادعا می‌کنند که بر آنان واجب است (که کاری کنند) تا این که خداوند، زمین و آن چه را بر روی آن است به ارث ببرد و گمان می‌کنند که هر که عشر (یک دهم) را به او نبخشد و به امامت آنان نماز نگزارد (امامت ایشان را تأیید نکند) و با اجازه آنان حج نگزارد و به دستور آنان جهاد نکند، و غنیمت را برای آنان نیاورد و امام را بر همه خلقش ترجیح ندهد و اطاعت از آنان را مانند اطاعت از خدا و اطاعت از رسولش واجب نداند، او کافر است و مال و خون او حلال است.

و در آن سخنانی تهمت آمیز بود مانند: انجام عقد صیغه بدون شاهد و حلال کردن فروج (ازدواج با زنان) به دستور او حتی با یک درهم و بیزاری از سلف (گذشتگان) و آنان (سلف) را در نمازشان نفرین می‌کنند و ادعا می‌کنند، هر که از آنان برائت نجوید، زنش باید از او جدا شود و هر که وقت را به تاخیر اندازد، نمازش باطل است زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا»[1] [نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند و به زودی (سزای) گمراهی (خود) را خواهند دید] و ادعا می‌کنند که آن (غیّ) دره‌ای در جهنم است. آن نوشته طولانی بود و من در حالی که ایستاده بودم، می‌خواندم و او چیزی نمی‌گفت. سپس سرش را بالا آورد و گفت: آن چه خوانده‌ای برایم بس است. پس پاسخت را بر آن چه خوانده‌ای بگوی.

گفتم: ای امیر مؤمنان! قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری فرستاده است، هیچ کس درهم یا دیناری از راه خراج برای من نیاورده است. اما ما آل ابوطالب هدیه‌ای را که خدای عز و جل برای پیامبرش که سلام و

۱ـ مریم/۵۹.

درود خدا بر او باد، حلال نمود، قبول می‌کنیم. که او فرمود: اگر یک پاچه به من هدیه شود آن را می‌پذیرم و اگر برای خوردن دست گوسفند دعوت شوم، اجابت می‌کنم. امیر مؤمنان تنگدستی ما و مکنت و ثروتمندی دشمنان ما را می‌داند و می‌داند که سلف (گذشتگان) ما را از خمس که قرآن به آن تصریح کرده است، محروم کردند و به تنگدستی دچار شدیم. زیرا صدقه بر ما تحریم شده است و خدای عز و جل به جای آن خمس را برای ما قرار داده است. پس مجبور شدیم هدیه را قبول کنیم و همه آن چه را که گفتم، اموری است که امیر مؤمنان می‌داند. هنگامی که سخنم به پایان رسید، در سکوت فرو رفت.

سپس گفتم: اگر ممکن است، امیر مؤمنان به پسر عمویش اجازه دهد حدیثی را از پدرانش، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند؟ گویی که این فرصت را غنیمت شمرد و گفت: اجازه داری، روایت کن. گفتم: پدرم از جدم در حدیثی مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است: هر گاه رحم (خویشاوند) با رحمی دیگر تماس پیدا کرد، به حرکت و جنبش درمی‌آید. اگر ممکن است دستت را به من بده؟ او دست خود را به سوی من داز کرد و سپس گفت: نزدیک شو. به او نزدیک شدم. او با من دست داد و برای مدتی طولانی مرا به طرف خود کشید. سپس در حالی که اشک از چشمش جاری شده بود، از من جدا شد. سپس به من گفت: ای موسی! بنشین و نترس. تو راست گفته‌ای و همچنین جدت و پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، راست گفته‌اند. خونم به حرکت درآمد و رگ‌هایم به جنبش درآمد و بدان که تو گوشت و خون من هستی و همان چیزی را که به من گفتی درست است و من می‌خواهم در باره مسئله‌ای از تو بپرسم. اگر به من پاسخ دادی، خواهم دانست که به من راست گفته‌ای و در این صورت تو را رها می‌کنم و به تو صله خواهم داد و آن چه را در باره‌ات گفته شده است، نخواهم پذیرفت. من گفتم: هر چیزی را که بدانم، به تو پاسخ خواهم داد.

گفت: چرا شیعه خود را از گفتن این سخن که می‌گویند: ای فرزند رسول خدا، نهی نمی‌کنی؟ حال آن که شما فرزندان علی هستید و فاطمه ظرفی بیش نبود و فرزند به پدر منسوب می‌شود نه به مادر؟ گفتم: اگر ممکن است امیر مؤمنان به من اجازه دهد که به این مسئله پاسخ ندهم. گفت: باید پاسخ دهی. گفتم: آیا به من امان می‌دهی که مرا آفت سلطان نرسد؟ گفت: امان می‌دهم. گفتم: اعوذ بالله من

الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم (پناه می‌بردم به خدا از شیطان رانده شده، به نام خداوند بخشنده مهربان): «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ كُلاً هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى»[1] [و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش، راه نمودیم و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی]. پدر عیسی کیست؟ گفت: پدر ندارد، بلکه از کلام خدای عز و جل و روح القدس آفریده شد. گفتم: همانا عیسی از جانب مریم به نسل انبیا علیهم السلام ملحق شد و ما از جانب فاطمه سلام الله علیها به نسل انبیا ملحق شدیم و نه از جانب علی علیه السلام. پس گفت: آفرین، آفرین، ای موسی! بیشتر به من بگو.

گفتم: افراد امت، چه نیکوکاران و چه بدکاران، بر حدیث نجرانی اجماع کرده‌اند، که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به مباهله فرا خواند، کسی در کسا جز پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم سلام الله اجمعین نبود. در آن جا که خدای تبارک و تعالی فرمود: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ»[2] [پس هر که در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم] و تاویل «ابناءنا» حسن و حسین، «نساءنا» فاطمه و «انفسنا» علی ابن ابو طالب علیه السلام است. گفت: آفرین بر شما. سپس گفت: در باره این گفته شما: عمو با وجود فرزند، ارث نمی‌برد؟ توضیح بده. گفتم: ـ ای امیر مؤمنان! ـ به حق خدا و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من اجازه دهید این آیه را تاویل نکرده و معنای آن را آشکار نکنم و این مسئله نزد علما مشهور است. گفت: تو به من قول دادی که به سئوالاتم پاسخ دهی و به تو اجازه نمی‌دهم. گفتم: پس مجدداً به من امان ده. گفت: به تو امان می‌دهم.

۱ـ انعام/۸۴ـ۸۵.

۲ـ آل عمران/۶۱.

گفتم: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای کسی که توانایی هجرت داشت اما هجرت نکرد، حق ارث قرار نداده است و همانا عمویم عباس توانایی هجرت داشت، اما هجرت نکرد، بلکه از جمله اسرای پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، بود و آزاد شدن خود به وسیله فدیه را انکار کرد. پس خدای تبارک و تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرد و به او خبر داد که او گنجی از طلا دارد. پس پیامبر علی علیه السلام را فرستاد و آن را از نزد ام فضل بیرون آورد و آن چه را جبرییل از خدای تبارک و تعالی خبر داده بود، به عباس خبر داد. آن گاه عباس گفت: ای برادر زاده! از این بیشتر نباید فرصت را از دست بدهم. من گواهی می‌دهم که تو رسول پروردگار جهان هستی. هنگامی که علی علیه السلام طلا را آورد، عباس گفت: ای برادر زاده! تو مرا بیچاره کرده‌ای. چیزی را برایم باقی نگذاشتی. سپس خدای ـ تبارک و تعالی ـ این آیه را نازل فرمود: «إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ» [اگر خدا در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آن چه از شما گرفته شده به شما عطا می‌کند و بر شما می‌بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است]

و نیز این آیه را: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُواْ وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ»[1] [و کسانی که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند، هیچ گونه خویشاوندی (دینی) با شما ندارند، مگر آنکه (در راه خدا) هجرت کنند و اگر در (کار) دین از شما یاری جویند، یاری آنان بر شما (واجب) است] و فرمود: او را دیدم که غمگین شد.[2]

۶) طبرسی: امام باقر علیه السلام فرمود: (مبلغ) فدیه هر مرد از مشرکان در روز بدر چهل (اونس) طلا بود ـ هر اونس چهل مثقال است ـ مگر عباس که فدیه او صد اونس بود و هنگامی که اسیر شد، بیست اونس طلا از او گرفته شده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آن غنیمت بود، پس فدیه خود و برادر زاده‌ات نوفل و عقیل را بپرداز. گفت: چیزی همراهم نیست. فرمود: پس آن طلایی را که به ام فضل تحویل داده بودی، کجا است؟ آن زمان که به او گفتی: اگر اتفاقی برایم بیفتد، این طلا مال تو و فضل و عبدالله است؟ گفت: چه کسی این را به شما

۱ـ انفال/۷۲.

۲ـ اختصاص، ص ۵۴.

گفته است؟! فرمود: خدای عز و جل. گفت: گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی، کسی این ماجرا را جز خدای عز و جل نمی‌دانست.[1]

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّن وَلَايَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲)﴾

[کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده‌اند و کسانی که (مهاجران را) پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان یاران یکدیگرند و کسانی که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند، هیچ گونه خویشاوندی (دینی) با شما ندارند، مگر آن که (در راه خدا) هجرت کنند و اگر در (کار) دین از شما یاری جویند، یاری آنان بر شما (واجب) است، مگر بر علیه گروهی باشد که میان شما و میان آنان پیمانی (منعقد شده) است و خدا به آن چه انجام می‌دهید بیناست]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: حکم در آغاز پیامبری چنین بود که ارثیه بر اساس (پیمان) برادری تقسیم می‌شد، نه بر اساس ولادت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کرد؛ میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بست. هر گاه کسی از آنان می‌مرد، برادر دینی او، از او ارث می‌برد و مال را می‌گرفت و آن چه را برای او باقی می‌گذاشت، به ورثه او نمی‌رسید. سپس خدا این آیه را نازل فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا»[2] [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا، بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند (و) بر مؤمنان و مهاجران (مقدمند)، مگر آن که بخواهید به دوستان

۱ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۵.
۲ـ احزاب/۶.

(مؤمن) خود (وصیت یا) احسانی کنید] پس آیه برادری با این فرموده خدای متعال: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» [و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند] منسوخ شد[1].

۲) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: آنان از طریق پیمان برادری از همدیگر ارث می‌بردند.[2]

۳) ابن بابویه می‌گوید : از احمد ابو هانی بن محمد بن محمود عبدی که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن محمود، با سند خود در حدیثی مرفوع از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هنگامی که نزد هارون الرشید آمدم، بر او سلام کردم. جواب سلام مرا داد و گفت: ای موسی بن جعفر! مگر می‌شود خراج برای دو خلیفه در یک آن، گرفته شود؟!

گفتم: ای امیر مؤمنان! به خدا پناه ببر از این که هم گناه من و هم گناه خودت را به عهده گیری و گفته‌های دروغین دشمنان ما را باور کنی. چرا که تو می‌دانی که دشمنان از هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به لقاء الله پیوست، بر ما دروغ بسته‌اند و شما به آن آگاهی. اگر ممکن است، به حق خویشاوندی تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ـ به من اجازه دهی ـ حدیثی را برای تو بازگو کنم که پدرم، از پدرانش، از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. گفت: به تو اجازه می‌دهم. گفتم: پدرم، از پدرانش، از جدش رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، چنین به من خبر داده است که گفت: هر گاه شخصی که رابطه رحمی با کس دیگری داشته باشد، تماس پیدا کند، این رحم به جنبش درمی‌آید. پس دستت را به من ده، فدایت شوم. گفت: نزدیک شو. به او نزدیک شدم. سپس دست مرا در دستش گرفت و مرا به طرف خود کشید و برای مدتی طولانی در آغوش گرفت و سپس مرا رها کرد و گفت: بنشین ای موسی! تو در امان هستی. به او نگاه کردم و دیدم که اشک از چشمانش جاری شد. سپس به حال خود برگشتم. گفت: راست گفته‌ای و جدت صلی الله علیه و آله راست گفته است. همانا خون من به جنبش درآمد و رگ‌هایم مضطرب گشتند تا این که مهربانی بر من غالب آمد و اشک از چشم‌هایم سرازیر شد. من می‌خواهم در باره

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۷.
۲ـ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۸.

برخی اموری که از مدتی پیش ذهنم را به خود مشغول کرده است، از تو سئوال کنم و تا به حال از هیچ کس در باره آن مسائل نپرسیده‌ام. اگر جواب مرا دهی تو را رها خواهم کرد و گفته هیچ کس را در باره تو نخواهم پذیرفت. به اطلاع من رسیده است که تو هیچ وقت دروغ نمی‌گویی، پس در باره آن چه که در دلم است و از تو می‌پرسم، حقیقت را به من بگوی.

گفتم: آن چه را می‌دانم به تو خواهم گفت، به شرط این که به من امان دهی. گفت: اگر حقیقت را به من بگویی و تقیه‌ای را که از شما فرزندان فاطمه سلام الله علیها معروف است ترک کنی، در امان هستی. گفتم: امیر مؤمنان هر چه می‌خواهد بپرسد. گفت: به من بگو چرا خدا شما را بر ما ترجیح داده است در حالی که ما و شما از یک درخت هستیم و همه فرزندان عبدالمطلب هستیم. ما فرزندان عباس و شما فرزندان ابوطالب هستید و آن دو عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و خویشاوندی آنان با او برابر است؟ گفتم: ما نزدیک‌تریم. گفت: چگونه؟ گفتم: زیرا که عبدالله و ابوطالب از یک پدر و مادرند و پدرت عباس، از مادر عبد الله و ابوطالب نیست.

گفت: چرا ادعا کرده‌اید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارث می‌برید، در حالی که عمو مانع به ارث رسیدن پسر عمو است و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در حالی درگذشت که ابوطالب قبل از او درگذشته بود و عموی او عباس زنده بود؟ به او گفتم: اگر ممکن است، امیر مؤمنان این سئوال را از من نپرسد و هر چه می‌خواهد در باره مسائل دیگر از من سئوال کند. گفت: خیر، باید جوابم را بدهی. گفتم: امانم ده. گفت: تو را قبل از سخن گفتن امان داده‌ام. گفتم: همانا علی ابن ابو طالب علیه السلام فرمود: کسی از فرزندان خونی، چه مرد باشد یا زن، بهره‌ای از ارثیه ندارد، مگر پدر و مادر و شوهر و همسر؛ و عمو با وجود فرزند خونی، چه مرد باشد یا زن، بهره‌ای از ارثیه ندارد و ارثیه برای عمو با وجود فرزند خونی به ثبت نرسیده است و قرآن به آن تصریح نکرده است. اما تَیم و عَدِی و بنی امیه از روی اجتهاد به رأی گفتند: عمو به منزله پدر است، بی آن که این گفته حقیقت داشته باشد و حدیثی از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آن را تایید کند. علمایی که قول علی علیه السلام را در این زمینه قبول دارند، مسائلشان بر خلاف مسائل اینان است. در حالی که نوح بن دراج، سخن علی علیه

السلام را در این مسئله باور دارد و به آن حکم کرده است، آن گاه که امیرالمؤمنین علیه السلام او را بر مصرین(کوفه و بصره) گمارد. این خبر به امیر مؤمنان رسید، پس دستور احضار او و احضار کسانی که خلاف قولش را اظهار کردند صادر کرد. از جمله آنان سفیان ثوری و ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض بودند. آنان گواهی دادند که قول او، همان قول علی علیه السلام در این مسئله است. ـ چنان که برخی از علما از اهل حجاز به من گفتند ـ به آنان چنین فرمود: پس چرا فتوایی مطابق آن حکم صادر نمی‌کنید، در حالی که نوح ابن درّاج بر اساس آن قضاوت کرده است؟ گفتند: نوح جرأت این کار را داشت، اما ما نداشتیم.

امیر مؤمنان این مسئله را با استناد به قول پیشینیان عامه از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش برد که فرمود: علی علیه السلام تواناترین شما در قضاوت است. همچنین عمر بن خطاب گفت: علی تواناترین ما در قضاوت است. و آن اسمی (صفتی) جامع و فراگیر است، چرا که همه صفاتی را که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به اصحابش در قرائت و فرایض و علم نسبت داده بود، جزء قضاوت است، گفت: ای موسی! ادامه بده. گفتم: امانت در مجالس و به ویژه در مجلس شما باید برقرار باشد. گفت: ترسی بر شما نیست (نگران نباش). گفتم: همانا پیامبر صلی که سلام و درود خدا بر او باد، به کسانی که هجرت نکردند، بهره‌ای از ارثیه قرار نداده و همچنین ولایتی برای آنان قائل نشده بود، مگر این که هجرت کنند. گفت: حجت شما چیست؟ گفتم: فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُواْ» و تردیدی نیست که عمویم عباس هجرت نکرده بود. گفت: ای موسی! من از تو می‌پرسم، آیا فتوای این را به کسی از دشمنان ما داده‌ای؟ یا به کسی از فقها در باره این مساله چیزی را گفته‌ای؟ گفتم: به خدا قسم، خیر، و کسی به جز امیر مؤمنان (یعنی هارون) در باره آن از من نپرسیده است. گفت: چرا به عوام و خواص اجازه داده‌ای که شما را به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، منسوب کنند و به شما بگویند: ای فرزندان رسول خدا، در حالی که شما فرزندان علی هستید و درست این است که انسان به پدرش نسبت داده شود و فاطمه سلام الله علیها ظرفی بیش نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جد مادری شما است.

گفتم: ای امیر مؤمنان! اگر فرض کنیم که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برانگیخته شود و از دختر گرامیتان خواستگاری کند، آیا موافقت خواهی کرد؟ گفت: سبحان الله! چرا موافقت نکنم، بلکه بر عرب و عجم و قریش افتخار خواهم کرد. به او گفتم: اما او علیه السلام نمی‌تواند از دخترهای من خواستگاری کند و من نمی‌توانم آنان را به او شوهر دهم. گفت: چرا؟ گفتم: زیرا که او مرا به دنیا آورده و تو را به دنیا نیاورده است. گفت: مرحبا ای موسی! سپس گفت: چگونه می‌گویید: ما فرزندان پیامبریم، در حالی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، پسری را به جای نگذاشت و همانا فرزندان به مرد منسوب می‌شوند نه به زن و شما فرزندان دختر او هستید، این فرزندان از دختر، نَسَب نمی‌برند؟ گفتم: از تو به حق خویشاوندی و به حق قبر و کسی که در آن است می‌خواهم که این سؤال را از من نپرسی. گفت: خیر، تو باید حجت خود را، ای فرزند علی! در این باره به من بگویی، و تو ای موسی! چنان که به اطلاع من رسیده است، سرور آنان و امام زمانشان هستی و من تو را از هیچ یک از سؤالاتی که از تو می‌پرسم، معاف نمی‌کنم، مگر این که حجتی را در باره آن از کتاب خدای عز و جل برایم بیاوری. شما ای فرزندان علی، ادعا می‌کنید که همه آنها را می‌دانید، و تاویل همه مسایل از الف تا واو نزد شما است و شما این فرموده خدای عز و جل را : «مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ»[1] [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده‌ایم] حجت قرار داده‌ای، و از رای و قیاس علما بی‌نیاز شده‌اید. گفتم: آیا اجازه پاسخ را به من می‌دهی؟ پس گفت: جواب ده.

گفتم: پناه می‌برم به خدا از شر شیطان رانده شده. به نام خداوند بخشاینده مهربان «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۞ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ»[2] [و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم ۞ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند] ای امیر مؤمنان! پدر عیسی کیست؟ گفت: عیسی پدری ندارد. گفتم: خدا او را از طریق مریم علیه السلام به فرزندان پیامبران علیهم السلام ملحق کرده است. ای امیر

۱ـ انعام/۳۸.

۲ـ انعام/۸۴ـ۸۵.

مؤمنان! بیشتر برایت بگویم؟ گفت: بگو. گفتم: این فرموده خدای عز و جل: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ»[1] [هر که در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] و کسی ادعا نکرده است که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، او را در هنگام مباهله با مسیحیان، جز علی ابن ابو طالب و فاطمه و حسن و حسین که سلام و درود خدا بر آنان باد، زیر یک عبا قرار داده است. پس تأویل این فرموده خدای عز و جل: «أَبْنَاءنَا» حسن و حسین علیهما السلام و «نِسَاءنَا» فاطمه سلام الله علیها و «أَنفُسَنَا» علی ابن ابی طالب علیه السلام است.

با این وجود، علما اجماع کرده‌اند که جبرئیل علیه السلام در روز احد گفت: ای محمد! همانا مواسات و برادری واقعی همان است که از طرف علی علیه السلام صورت گرفته است. رسول خدا فرمود: همانا او از من و من از او هستم. و سپس جبرئیل گفت: و من از شما دو نفر هستم ای رسول خدا. همچنین فرمود : شمشیری جز ذوالفقار نیست، و جوانمردی جز علی علیه السلام نیست، چنان که خدای عز و جل خلیلش علیه السلام را ستایش کرده است. آن جا که می‌گوید «فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»[2] [جوانی از آنها (به بدی) یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود] ما یعنی همه فرزندان عمویت، به این سخن جبرئیل که او از ما است، به خود می‌بالیم. هارون گفت: آفرین بر تو ای موسی! حاجت‌هایت را به ما بگو. به او گفتم: اولین حاجت این است که به پسر عمویت اجازه دهی که به حرم جدش که سلام و درود خدا بر او باد، و نزد خانواده‌اش برگردد. گفت: ان شاء الله، بررسی خواهیم کرد. روایت شده است که او (هارون) او را به سِندی فرزند شاهک، تحویل داد و ادعا کرد که امام علیه السلام نزد او وفات یافته است و خدا داناتر است.[3]

۱ـ آل عمران/۶۱.

۲ـ انبیا/۶۰.

۳ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۷۸، ح ۹.

۴) ابن شهر آشوب: از موسی بن عبدالله بن حسن و مُعتب و مُصادف موالی امام صادق علیه السلام در خبری روایت کرده است: هنگامی که هشام ابن ولید به مدینه رسید، فرزندان عباس نزد او آمدند و از امام صادق علیه السلام نزد او شکایت کردند که او ارثیه ماهر خَصی، را به خود اختصاص داده است و چیزی را برای ما باقی نگذاشته است. امام صادق علیه السلام به ایراد سخنرانی پرداخت و از جمله فرمود: همانا خدای عز و جل هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید، پدر ما ابوطالب با نفس خود برای او ایثار می‌کرد و او را یاری می‌کرد و پدر شما عباس و ابولهب او را تکذیب می‌کردند و شیاطین کفر را برای آزار رساندن به او بر می‌گماشتند. پدر شما سعی می‌کرد مصیبت‌ها را بر سر او فرود بیاورد و قبائل را در بدر به طرف او هدایت می‌کرد و او در طلیعه لشکر آنان بود و رهبر سوار کاران و پیاده آنان بود. او آذوقه ارتش کفر را تأمین می‌کرد و جنگ را بر علیه او بر می‌افروخت. ـ سپس فرمود: ـ پدر شما آزاد شده ما بود، و به زور شمشیر اسلام آورد، در حالی که از اسلام کراهت داشت و هیچ گاه به خاطر خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او باد، هجرت نکرد. و ولایتش را از ما برید، به گواهی این فرموده خدای عز و جل: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَيْءٍ». در سخنانی از او ـ سپس فرمود: ـ او یکی از غلامان ما بود و اکنون در گذشته است و ارث او به ما رسیده است، چون غلام ما بود، و چون ما فرزندان رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، هستیم و ارثیه او به مادر ما فاطمه سلام الله علیها رسیده است[1].

۵) عیاشی: از زرراه و حمران و محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که گفتند: از آن دو در باره این فرموده خدا: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُواْ» پرسیدیم. فرمودند: که اهل مکه از اهل مدینه ارث نمی‌برند[2].

۶) علی بن ابراهیم: این آیه در باره اعراب (بادیه نشینان) نازل شد. بدین ترتیب که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان به این شرط صلح کرد که آنان در دیار خود باقی بمانند و به مدینه هجرت نکنند، به این شرط که هر گاه

۱ـ مناقب، ج ۱، ص ۲۶۱

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵، ح ۸۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهد جنگ کند، آنان را احضار کند و بهره‌ای از غنیمت ندارند و آنان بر پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، شرط کردند که هر گاه اعراب بادیه نشین به آنان حمله کنند یا دشمنانشان به آنان گزند برسانند، آنان را یاری کنند، مگر قومی که میان آنان و رسول خدا تا مدتی عهد و پیمان وجود داشته باشد[1].

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۳) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴) وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷۵)»

[و کسانی که کفر ورزیدند یاران یکدیگرند. اگر این (دستور) را به کار نبندید، در زمین فتنه و فسادی بزرگ پدید خواهد آمد * و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته و کسانی که (مهاجران را) پناه داده و یاری کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند. برای آنان بخشایش و روزی شایسته‌ای خواهد بود * و کسانی که بعدا ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند، اینان از زمره شمایند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند. آری خدا به هر چیزی داناست]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» یعنی همدیگر را مودت و یاری می‌کنند. سپس می‌گوید: «إِلَّا تَفْعَلُوهُ» یعنی« ان لم تفعلوه» اگر آن کار را انجام ندهی. و حرفی در جای حرف دیگر قرار داده شده است «تَكُن فِتْنَةٌ فِي الأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ» سپس فرموده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَـئِكَ مِنكُمْ وَأُولُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي

۱- تفسیر قمی، ج۱، ص۲۷۹

کِتَابِ اللّهِ» می‌گوید: آیه فوق، این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ»[1] [و کسانی که شما (با آنان) پیمان بسته‌اید] را منسوخ کرده است.

۲) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: دایی و خاله ارث می‌برند، در صورتی که کس دیگری نباشد. همانا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ».[2]

۳) و از همو: از حُمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمودند: دایی و خاله در صورتی که کسی با آنان نباشد، ارث می‌برند. همانا خداوند می‌فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ».[3]

۴) عیاشی: از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمودند: علی علیه السلام در هنگام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او آمد، در حالی که (رسول خدا) بی‌هوش بود و سرش در آغوش جبرئیل قرار داشت، و جبرئیل در صورت دِحیه کلبی بود. هنگامی که علی علیه السلام وارد شد، جبرئیل به او گفت: سر پسر عمویت را بگیر، چرا که تو به آن شایسته‌تر هستی، زیرا خدا در کتابش می‌فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ». علی علیه السلام نشست و سر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، را گرفت و در دامانش نهاد. پس سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنان در آغوشش بود تا خورشید غروب کرد و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به هوش آمد. سرش را بالا برد و به علی علیه السلام نگاه کرد و گفت: ای علی! جبرییل کجاست؟ گفت: ای رسول خدا! من کسی را جز دحیه کلبی ندیدم و او سرت را در دامان من قرار داد و گفت: ای علی! سر پسر عمویت را بگیر، زیرا که تو به آن از من شایسته‌تری، چرا که خدا در کتابش می‌گوید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ» پس نشستم و سرت را گرفتم و همچنان تا غروب خورشید در آغوشم بودی.

۱ـ نسا/۳۳.
۲ـ کافی، ج ۷، ص ۱۱۹، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۷، ص ۱۱۹، ح ۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا نماز عصر را به جا آورده‌ای؟ گفت: خیر. فرمود: چرا مرا بیدار نکردی. گفت: بی‌هوش بودی و سرت در دامانم بود و دوست نداشتم بر تو ای رسول خدا فشاری بیاورم. نمی‌خواستم برای نماز برخیزم و سرت را رها کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدایا همانا او در حال اطاعت از تو و اطاعت از رسول تو بود تا این که نماز عصرش قضا شده است. خدایا خورشید را برای او برگردان تا بتواند نماز عصر را در وقت خود بخواند. ـ گفت:ـ پس خورشید طلوع کرد و هنگام عصر، روشن و شفاف در آسمان قرار گرفت و اهل مدینه آن را می‌دیدند. علی علیه السلام برخاست و نمازش را به جای آورد. هنگامی که جایگاه نمازش را ترک کرد، خورشید غروب کرد و نماز مغرب را به جای آوردند.

۵) از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: دایی و خاله ارث می‌برند، اما به این شرط که کسی دیگر با آنان نباشد، همانا خدا می‌فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ»، هرگاه خویشاوندان به هم رسیدند، پس آن که بیشتر است از خویشاوندان او به ارث سزاوارتر است.[1]

۶) از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هنگامی که علی ابن ابو طالب علیه السلام و عثمان بن عفان در باره مردی که می‌میرد و خویشاوندان نزدیکی نداشته باشد که از وی ارث برند، اما خویشاوندانی دارد که از او ارث نمی‌برند و برای آنان نصیبی نیست صحبت می‌کردند، علی علیه السلام فرمودند: ارثیه او به خویشاوندانش می‌رسد، زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ». عثمان گفت: ارثیه‌اش را در بیت المال مسلمین قرار می‌دهم و کسی از خویشاوندانش از او به ارث نمی‌برند.[2]

۷) از سلیمان ابن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: علی علیه السلام با وجود خویشاوندان، چیزی به غلامان نمی‌داد. چه فریضه برای او به شمار بیاید (نامیده شده باشد) یا نیاید و همیشه می‌فرمود: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». خدا

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵، ح ۸۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵، ح ۸۴.

جایگاه آنان را می‌داند و با وجود خویشاوندان نزدیک، چیزی را برای آنان قرار نداده است. آن جا که می‌فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ».[1]

۸) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ» فرمود: همانا برخی از آنان از برخی دیگر به ارثیه شایسته‌ترند، زیرا که نزدیکترین آنان به او از لحاظ قرابت و خویشاوندی، به (ارث) او شایسته‌ترند. سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا آنان از مرده شایسته‌ترند. مادرش و برادرش و خواهرش از طرف مادر و پدرش به او نزدیکترند. مگر مادر از برادران و خوهرانش به مرده نزدیکتر نیست؟[2]

۹) از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: به ایشان عرض کردم: در باره خروج امامت از فرزندان حسن به فرزندان حسین علیهما السلام به من بگو، چگونه است و حجت آن چیست؟ فرمودند: هنگامی که امر خداوند برای حسین علیه السلام فرا رسید، برای خود جایز نمی‌دانست که امامت را به فرزندان برادرش واگذار کند و آن را بر آنان سفارش کند، چرا که خدا می‌فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ»، پس رابطه خویشاوندی فرزندانش از فرزندان برادرش نزدیکتر بود، و آنان برای امامت شایسته‌تر بودند. پس این آیه، فرزندان حسن را از آن (امامت) خارج کرده است، پس امامت به فرزندان حسین رسیده است و آیه به امامت آنان حکم کرده است و تا روز قیامت در میان آنان خواهد ماند.[3]

۱۰) ابن شهر آشوب: از تفسیر جابر بن یزید، از امام علیه السلام روایت کرده است که: خدا با این آیه، ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام را ثابت کرده است. زیرا که علی علیه السلام برای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، از دیگران شایسته‌تر بود. چرا که او ـ چنان که فرمود ـ برادرش در دنیا و آخرت بود و میراث و سلاح و متاع و قاطر خاکستری رنگ و همه آن چه را به جای گذاشته بود، به او

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵، ح ۸۵
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵، ح ۸۶
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵، ح ۸۷

رسید و پس از او کتابش را به ارث برد. خدای عز و جل می‌فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»[1] [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم، به میراث دادیم]. و آن همه قرآن است که بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نازل شد و او (علی علیه السلام) به مردم، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن می‌آموخت و کسی آن را به او نیاموخت. همه مردم از او می‌پرسیدند، ولی او از کسی در باره هیچ یک از مسائل دین خدا نپرسید.[2]

۱۱) از زید بن علی علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» گفت: آن همان علی ابن ابو طالب علیه السلام است. او مهاجری بود که رابطه رحمی داشت.[3]

و ان شاء الله روایت‌های دیگری در این باره در سوره احزاب خواهد آمد.

۱ـ فاطر/۳۲.

۲ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۶۸.

۳ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۶۸.

سوره توبه

سوره توبه مدنی است به جز ۲ آیه آخر که مکی هستند. دارای ۱۲۹آیه است و بعد از سوره مائده نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره توبه

در آغاز سوره انفال ذکر شد، و ما در این جا این موارد را می‌افزاییم:

۱) در کتاب خواص قرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شد که فرمودند: هر که این سوره را بخواند، خدا در روز قیامت او را بدون نفاق و دو رویی برخواهد انگیخت. هر که آن را بنویسد و در عمامه یا عرقچینش قرار دهد، از گزند دزدان در هر جا در امان خواهد بود و اگر او را ببینند، به جایی دیگر می‌روند و اگر سر تا سر محله‌اش در آتش بسوزد، آتش به خانه‌اش نمی‌رسد و تا به صورت مکتوب نزد او باشد، آتش به او نزدیک نمی‌شود.[۱]

۲) طبرسی: از علی علیه السلام روایت کرده است که: از این رو بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز سوره برائت نازل نشده است که بسم الله برای امنیت و رحمت است و سوره برائت برای برداشتن امنیت با شمشیر نازل شد.[۲]

۳) و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: انفال و برائت یکی است.[۳]

۴) عیاشی: از ابو عباس، از یکی از دو امام باقر و امام صادق که سلام و درود خدا بر آن دو بزرگوار باد، روایت کرده است که فرمود: انفال و برائت یک سوره هستند.[۴]

۱ـ خواص القرآن، ص ۲.
۲ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۶.
۳ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۳.

۵) از داود ابن سرحان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: فتح در سال هشتم اتفاق افتاد و برائت در سال نهم و حجة الوداع در سال دهم صورت گرفت.[۱]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۲.

تفسیر سوره توبه

﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳)﴾.

[(این آیات) اعلام بیزاری (و عدم تعهد) است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان (بسته‌اید. پس (ای مشرکان)! چهار ماه (دیگر با امنیت کامل) در زمین بگردید و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را به ستوه آورید و این خداست که رسواکننده کافران است) و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند. (با این حال) اگر (از کفر) توبه کنید، آن برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید، پس بدانید که شما خدا را درمانده نخواهید کرد و کسانی را که کفر ورزیدند، از عذابی دردناک خبر ده]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: از پدرم، از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: این آیه پس از بازگشت رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، از غزوه تبوک، در سال نهم هجرت نازل شد. ـ فرمود ـ: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که مکه را فتح کرد، مشرکان را از گذاردن حج در آن سال منع نکرد و رسم عرب در حج این گونه بود که هر که به مکه می‌رسید و با لباسی که به تن داشت طواف می‌کرد، دیگر حق نداشت آن لباس را نگه دارد و باید حتماً آن را صدقه می‌داد و آن لباس را بعد از

طواف نمی‌پوشیدند. از این روی بود که هر کسی که پای به مکه می‌نهاد و به آن جا می‌رسید، لباسی را به امانت می‌گرفت و با آن طواف می‌کرد. سپس آن را باز می‌گرداند و هر که امانت دهنده ای را پیدا نمی‌کرد که لباسی را به او امانت بدهد، و نیز کرایه دهنده ای را پیدا نمی‌کرد تا لباسی را به او کرایه دهد و یک لباس هم بیشتر نداشت، (جز لباسی که به تن داشت، لباس دیگری نداشت) لخت و عریان طواف می‌کرد.

زنی عرب که خوش اندام و زیبا بود؛ لباس امانتی یا کرایه‌ای خواست، اما پیدا نکرد. به او گفتند: اگر با لباس‌هایت طواف کنی، باید آنها را به عنوان صدقه بدهی. گفت: چگونه آن را صدقه دهم در حالی که فقط آنها را دارم و لباس دیگری ندارم؟ پس برهنه دور خانه طواف کرد، و مردم به او نگاه می‌کردند. یکی از دستانش روی جلو و دست دیگری را عقبش گذاشته بود و این بیت را می‌خواند:

امروز قسمتی از آن یا همه‌اش نمایان می‌شود

پس نگاه کردن به آن چه نمایان شده را حلال نمی‌دانم

هنگامی که از طواف فارغ شد، چند نفر از او خواستگاری کردند. او به آنان گفت: من شوهر دارم.

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از نازل شدن سوره برائت چنین بود که با کسی جنگ نمی‌کرد، مگر کسی که با او بجنگد و با کسی نمی جنگید، مگر کسی که با او بجنگد و قصد او را داشته باشد. این آیه در این زمینه بر او نازل شده بود «فَاِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْاْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً»[1].[اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، (دیگر) خدا برای شما راهی (برای تجاوز) بر آنان قرار نداده است] پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، با کسی که از او کناره می‌گرفت و دور می‌شد، نمی‌جنگید تا این که سوره برائت نازل شد و خدا به وی دستور داد که با مشرکان، چه کسانی که از او فاصله گرفته یا فاصله نگرفته اند، بجنگد، مگر کسانی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در روز فتح مکه تا مدتی با آنان عهد و پیمان بسته بود. از جمله صفوان بن امیر و سهیل بن عمرو. خدای عز و جل فرمود: «بَرَاءةٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُواْ فِي

۱ـ نساء/۹۰

الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» پس هر جا آنان یافت شدند، کشته می‌شوند. ماه‌های سیاحت این ماه‌ها است: بیست روز ذی‌الحجه حرام و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی.

هنگامی که آیه‌های سوره برائت نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به ابوبکر داد و به او دستور داد که به مکه برود و در مِنا در روز نحر (قربان) بر مردم بخواند. هنگامی که ابوبکر رفت، جبرییل بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نازل شد و گفت: ای محمد! فقط مردی می‌تواند این مأموریت را انجام بدهد که از خود تو باشد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، امیر مؤمنان علیه السلام را به دنبال ابوبکر فرستاد. او در روحاء به ابوبکر رسید و آیات را از او گرفت. ابوبکر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و گفت: ای رسول خدا! آیا خدا چیزی در مورد من نازل کرده است؟ گفت: خیر. همانا خدا به من دستور داد که فقط من و مردی که از من باشد می‌تواند این مأموریت را انجام بدهد.[1]

۲) و نیز از همو، از پدرش، از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به من دستور داد که از جانب خدای عز و جل به مردم ابلاغ کنم که کسی برهنه طواف نکند و پس از این سال، هیچ یک از مشرکان به مسجد حرام نزدیک نشود و این آیه‌ها را برای آنان خواند: «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُواْ فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»، پس به مشرکانی که آن سال حج را گزاردند، چهار ماه مهلت داد تا به مکانِ امن خود (دیارشان) برگردند و پس از آن هر جا یافت شدند، کشته می‌شوند.[2]

۳) محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حسین بن خالد نقل کرده است که گفت: به ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: چرا به مدت چهار ماه برای حج گذار گناهی نوشته نمی‌شود؟ فرمود: همانا خدای عز و جل، حَرَم را برای مشرکان در چهار ماه تجویز کرده

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۰.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۱.

است، چرا که می‌فرماید: «فَسِيحُواْ فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» سپس گناه مؤمنان حج گزار را نیز به مدت چهار ماه بخشید.[1]

و این حدیث را ابن بابویه در کتاب علل از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن حسن بن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از حسین بن خالد روایت کرد و گفت: به ابو الحسن علیه السلام عرض کردم... و مانند همین حدیث را روایت کرد.[2]

۴) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از فُضیل بن عِیاض نقل کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه السلام، در باره حج اکبر پرسیدم. زیرا ابن عباس می‌گفت: روز عَرَفه است. امام صادق علیه السلام فرمودند: امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرمودند: حج اکبر روز نحر (کشتن قربانی‌ها) است و به این فرموده خدای عز و جل استناد می‌کرد: «فَسِيحُواْ فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» و آن بیست روز از ذی‌الحجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه رَبیع الثانی است و اگر حج اکبر روز عرفه بود، چهار ماه و یک روز می‌شد.[3]

۵) و نیز همو: از علی بن ابراهیم، با سند خود نقل کرده است که گفت: ماه‌های حج: شوال، ذی القعده و ده روز از ذی الحجه است و ماه‌های سیاحت: بیست روز از ذی الحجه، محرم، صفر، ماه ربیع الاول، و ده روز از ماه ربیع الثانی است.[4]

۶) عیاشی: از حَریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، ابوبکر را با سوره برائت به موسم حج اعزام کرد تا آن را برای مردم بخواند. سپس جبرییل نازل شد و گفت: هیچ کس جز علی علیه السلام آن را از جانب تو ابلاغ نمی‌کند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، علی علیه السلام را فرا خواند و به او دستور داد سوار ناقه (شتر ماده) عضباء (گوش بریده) شود و به ابوبکر برسد و سوره برائت را از او بگیرد و برای مردم در مکه بخواند. ابوبکر گفت: آیا رسول خدا از من خشمگین

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، ح ۱۰.
۲ـ علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۵۱، باب ۱۹۱، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۴، ص ۲۹۰، ح ۳.
۴ـ کافی، ج ۴، ص ۲۹۰، ح ۳

شده است؟ علی علیه السلام فرمود: نه، اما بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نازل شد که کسی که از تو باشد باید (این سوره را) از جانب تو ابلاغ کند.

هنگامی که به مکه رسید، بعد از ظهر روز نحر بود که روز حج اکبر به شمار می‌آمد. پس برخاست و چنین فرمود: همانا من فرستاده رسول خدا به سوی شما هستم و این آیه را بر آنان خواند: «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُواْ فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثّانی. و گفت: پس از امسال هیچ کس حق ندارد از مرد و زن، برهنه طواف کند و هر که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیمان داشته است، مهلت او تا چهار ماه است.[1]

۷) و در روایت محمد بن مسلم آمده است: ابوبکر گفت: ای علی! آیا هنگامی که از رسول خدا جدا شدم، چیزی در باره من نازل شد؟ فرمود: خیر، اما خدا نمی‌پذیرد کسی از طرف محمد که سلام و درود خدا بر او باد، به مردم ابلاغ کند، مگر این که آن کس از او باشد. پس موسم حج فرا رسید و او از جانب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عرفه و مزدلفه و روز نحر در جمار و در همه ایام تشریق به تبلیغ پرداخت و این آیه را می‌خواند: «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُواْ فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». و هیچ کس حق ندارد، برهنه طواف کند.[2]

۸) از زُراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: نه به خدا! رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، ابوبکر را برای تبلیغ برائت نفرستاده است و اگر می‌فرستاد، آن را از او نمی‌گرفت، بلکه او را به عنوان کارگزار خود در موسم حج فرستاد و علی علیه السلام را برای ابلاغ آن سوره. پس از این که ابوبکر بازگشت، علی علیه السلام را اعزام کرد و به او فرمود: همانا کسی جز تو از جانب من مأموریتی انجام نمی‌دهد.[3]

۹) از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: روزی علی علیه السلام برای مردم سخنرانی می‌کرد. سپس شمشیرش را بر کشید و گفت:

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۰ ح ۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۰ ح ۶.

از این به بعد کسی حق ندارد برهنه طواف کند و هیچ مرد مشرک و زن مشرک، حق ندارد حج را ادا کند و هر که مهلتی دارد تا پایان این مهلت منتظر بماند. هر که مهلت ندارد، مهلت وی چهار ماه است. او در روز نحر سخنرانی کرده بود. آن مهلت، بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی بود و فرمود: روز نحر، روز حج اکبر است.[1]

۱۰) و در روایت ابو صبّاح، از او (امام باقر) علیه السلام روایت شده است که: علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او باد، در عرفه و مزدلفه و نزد جمار و در همه ایام موسم حج به تبلیغ پرداخت و چنین ندا سر می‌داد: «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» و کسی برهنه طواف نکند و هیچ مشرکی پس از امسال به مسجد الحرام نزدیک نشود.[2]

۱۱) از حَنَش،[3] از علی علیه السلام روایت شده است که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را برای ابلاغ برائت فرستاد، گفت: ای پیامبر خدا! همانا من سخنور و سخنران نیستم. فرمود: گریزی نیست از این که یا من آن را ابلاغ کنم یا تو. گفت: اگر گریزی نیست، من آن را ابلاغ می‌کنم. فرمود: پس راه بیفت، همانا خدا زبانت را پایدار خواهد ساخت و قلبت را هدایت خواهد کرد. سپس دستش را بر دهانش گذاشت و گفت: راه بیفت و آن را برای مردم بخوان. و فرمود: مردم از تو طلب قضاوت خواهند کرد. هر گاه دو طرف متخاصم نزد تو بیایند، به نفع کسی قضاوت نکن مگر پس از گوش دادن به طرف مقابل؛ چرا که شایسته‌تر این است که حق را بدانی.[4]

۱۲) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَسِيحُواْ فِي

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۷.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۸.
۳ـ حنش بن معتمر کنانی کوفی از اصحاب امام علی علیه السلام بود. « تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۴۳۲».
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۳۱۹.

الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». فرمودند: بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی.[1]

۱۳) جعفر بن احمد، از علی بن محمد بن شجاع نقل کرده است که گفت: اصحاب ما چنین روایت کردند: به امام صادق علیه السلام گفته شد: چرا فرد حج گزار به مدت چهار ماه گناهانش بخشوده است؟ فرمود: همانا خدا ـ که یادش با شکوه و بلند مرتبه است ـ به مشرکین چنین دستور داد: «فَسِيحُواْ فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». پس برای مؤمنین نیز همین زمان را قرار داد (راضی نشد کمتر از آن را برای مؤمنین قرار دهد)[2]

۱۴) از حکیم ابن جُبیر، از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: سوگند به خدا، همانا علی علیه السلام نام‌هایی در قرآن دارد که مردم نمی‌شناسند. گفت: عرض کردم: قربانت گردم، کدام نام‌ها را می‌گویی؟

به من فرمود: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ» و فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، امیر مؤمنان علی علیه السلام را فرستاد و قسم به خدا مؤذن او بود. پس ندای خدا و رسولش را در روز حج اکبر در همه مناسک سر داد. از جمله این که پس از امسال کسی برهنه طواف نکند و هیچ مشرکی پس از این به مسجد الحرام نزدیک نشود.[3]

۱۵) از حَریز، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره اذان فرمود: آن نامی در کتاب خدا است و کسی جز من این را نمی‌داند.[4]

۱۶) از حکیم بن جبیر، از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ» فرمود: اذان، همان امیر مؤمنان علیه السلام است.[5]

۱۷) از جابر، از امام صادق و امام باقر علیهما السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ»

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۱۰.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۱۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۱۲.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۲، ح ۱۳.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۲، ح ۱۴.

فرمودند: منظور، خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و اذانِ دعوت او، دعوت به خود اوست.[1]

۱۸) از عبدالرحمان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: روز حج اکبر، روز نحر است و حج اصغر همان عمره است.[2]

۱۹) و در روایت داود بن سرحان، از همو علیه السلام روایت شده است که: حج اکبر روز عرفه و جمع و رمی جَمار (پرتاب کردن سنگ) در منا است و حج اصغر همان عمره است.[3]

۲۰) و در روایت بن اُذَینه، از زراره، از او (امام جعفر صادق) علیه السلام نقل شده است که فرمود: حج اکبر، وقوف در عرفه و جمع و رمی جمر در منا است و حج اصغر، حج عمره است.[4]

۲۱) و در روایت عبد الرحمان، از همو علیه السلام روایت شده است که فرمود: روز حج اکبر، روز نحر است و روز حج اصغر، روز عمره است.[5]

۲۲) و در روایت فضیل بن عیاض، از او علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره حج اکبر پرسیدم؛ چرا که ابن عباس می‌گفت: روز عرفه، روز حج اکبر است. فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود: حج اکبر، روز نحر است و به این فرموده خدای عز و جل : «فَسِيحُواْ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». احتجاج می‌کرد. بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی و اگر حج اکبر روز عرفه بود، چهار ماه و یک روز بود.[6]

۲۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم، از فضالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از حکیم بن جبیر، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»، فرمود: اذان همان امیر مؤمنان علیه السلام است.[7]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۲، ح ۱۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۲، ح ۱۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۲، ح ۱۷.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۱۸.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۱۹.
۶ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۲۰.
۷ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲۴) و از همو نقل شده است که گفت: و در حدیثی دیگر، امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: اذان در مردم، من بودم.[۱]

۲۵) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از ابو جارود، از حکیم بن جبیر، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای و عز و جل: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» فرمود: منظور از اذان، علی علیه السلام است.[۲]

۲۶) و از همو: از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از حارث بن مغیره نصری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» پرسیدم.

فرمود: همانا خدا علی علیه السلام را از آسمان نامگذاری کرد، زیرا که او بود که سوره برائت را از جانب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، ابلاغ کرد و حضرت رسول، نخست ابوبکر را برای ابلاغ آن گماشته بود. جبرییل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ای محمد! همانا خدا به تو می‌گوید: هیچ کس حق ندارد جز تو و یا مردی که از تو باشد، آن را ابلاغ کند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را فرستاد و ایشان به ابوبکر رسید و کاغذ را از او گرفت و آن را به مکه رساند. پس خدای عز و جل او را اذان از سوی خدا نامید و آن اسمی است که خدا آن را از آسمان به علی علیه السلام بخشید.[۳]

۲۷) و از همو: از پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از فضیل بن عیاض، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره حج اکبر پرسیدم. فرمود: آیا نظری در باره آن داری؟ عرض کردم: بلی، ابن عباس می‌گفت: حج اکبر روز عرفه است: یعنی کسی که روز عرفه تا طلوع آفتاب را در روز نحر درک کند، حج را درک کرده است و هر که آن را درک نکند، حج از او فوت شده است و دلیل آن

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۲.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۷، ح ۱.
۳ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۸، ح ۲.

این است که کسی که شب روز قربان را تا طلوع فجر درک کند، حج را درک کرده است و جزای او از عرفه داده می‌شود (حج او به حساب می‌آید).

پس امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: حج اکبر، روز نحر است و به فرموده خدای عز و جل: «فَسِيحُواْ فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» احتجاج نمود. پس آن چهار ماه است؛ بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی. اگر حج اکبر روز عرفه بود، سیاحت در آیه، چهار ماه و یک روز بود و به فرموده خدای عز و جل: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ» احتجاج کردند و فرمودند: اذان در مردم، من بودم. عرض کردم: پس معنای کلمه حج اکبر چیست؟ فرمودند: به آن اکبر گفته شد، چون سالی بود که مسلمانان و مشرکین (هر دو) حج را انجام دادند و پس از آن سال، دیگر مشرکین به حج نرفتند.[1]

۲۸) و از همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب یزید، از صفوان بن یحیی، از ذریح محاربی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: حج اکبر، روز نحر است.[2]

۲۹) و از همو: از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویة بن عمار نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره حج اکبر پرسیدم، فرمودند: آن، روز نحر است و حج اصغر، عمره است.[3]

۳۰) و از همو: از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: حج اکبر، روز اضحی و قربان است.[4]

و از همو، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی بن عبید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام مانند همین روایت نقل شده است.

۱ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۶، ح ۵.
۲ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۵، ح ۱.
۳ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۵، ح ۲.
۴ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۶، ح ۳.

۳۱) و از همو: از پدرش، از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسن، از حماد بن عیسی، از شعیب، از ابو بصیر و نضر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود حج اکبر، روز اضحی (قربان) است.[۱]

۳۲) و از همو: از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبد العزیز بن یحیی در بصره، از مغیرة بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جُعفی، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: امیر مؤمنان علی ابن ابو طالب صلوات الله علیه روزی در کوفه، هنگامی که نهروان را ترک کرد، به ایراد سخنرانی پرداخت. به اطلاع وی رسیده بود که معاویه به او دشنام می‌دهد و از او خرده می‌گیرد و اصحابش را به قتل می‌رساند. پس به ایراد سخنرانی پرداخت و پس از اینکه خدا را ستایش و ثنا گفت و بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، درود فرستاد ـ و خطبه را ذکر کرد ـ تا جایی که فرمود: مؤذن در دنیا و آخرت منم. خدای عز و جل فرمود: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»[۲].[پس آواز دهنده‌ای میان آنان آواز در می‌دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد] و آن مؤذن من هستم. و فرمود: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»[۳] آن اذان من هستم.

۳۳) و از همو، از محمد بن حسن که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غِیاث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» سئوال کردم. فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اذان در میان مردم من بودم. عرض کردم: معنای عبارت حج اکبر چیست؟ فرمود: از این رو به آن اکبر گفته شد، چون سالی بود که مسلمانان و مشرکان با هم حج را گزاردند و مشرکان پس از آن سال، دیگر حج نگذاردند.[۴]

۱ـ معانی الاخبار، ص ۲۹۶، ح ۴.
۲ـ اعراف/۴۴.
۳ـ معانی الاخبار، ص ۵۹، ح ۹.
۴ـ علل الشرائع، ص ۱۴۹، باب ۱۸۸.

۳۴) و از همو، از ابو حسن محمد بن ابراهیم بن اسحاق که خداوند از او خشنود باد، از ابو سعید نسوی، از ابراهیم بن محمد بن هارون، از محمد بن فضیل بلخی، از دایی‌اش یحیی بن سعید بلخی، از امام رضا علیه السلام، از پدرش، از اجدادش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: در حال راه رفتن با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از کوچه‌های مدینه بودم که ناگهان پیرمردی بلند قامت را با ریش پر پشت و شانه‌های پهن دیدیم. او بر پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، سلام کرد و به او خوش آمد گفت. پس رو به من کرد و گفت: سلام بر شما ای چهارمین خلیفه و رحمت و برکات خدا بر تو باشد، آیا چنین نیست، ای رسول خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی گفت: بلی و سپس رفت.

گفتم: ای رسول خدا! آن چه بود که آن پیرمرد به شما گفت و شما او را باور کردی؟ فرمود: تو، شکر خدا، چنین هستی. همانا خدای عز و جل در کتابش چنین می‌فرماید: «انی جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»[1] [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] و خلیفه قرار داده شده در آن، آدم علیه السلام بود و او خلیفه نخست بود و فرمود: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»[2]. [ای داود! ما تو را در زمین خلیفه (و جانشین) گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن] پس او دومی بود. و خدای عز و جل از زبان موسی هنگامی که به هارون علیه السلام فرمود: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ»[3].[در میان قوم من جانشینم باش و (کار آنان را) اصلاح کن] موسی علیه السلام او را (هارون) در میان قومش خلیفه (جانشین) خود قرار داد. او سومی بود و خدای عز و جل فرمود: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ» پس مؤذن از جانب خدا و از جانب رسولش تو بودی و تو وصی و وزیر و پرداخت کننده وام من و ادا کننده دین از جانب من هستی و تو نزد من به منزله هارون از موسی هستی، فقط پیامبری پس از من نیست. پس تو

۱ـ بقره/۳۰.
۲ـ ص /۲۶.
۳ـ أعراف/۱۴۲.

چهارمین خلیفه هستی، چنان که آن شیخ بر تو سلام کرد. آیا می‌دانی او که بود؟ عرض کردم: خیر، فرمود: بدان که او برادر تو خضر علیه السلام بود.[1]

۳۵) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از معاویه بن عمار نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره حج اکبر پرسیدم. پس فرمود: آن، روز نحر است، و حج اصغر، عمره است.[2]

۳۶) و از همو: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از ذَریح، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: حج اکبر، روز نحر است.[3]

۳۷) و از طریق مخالفان: آن چه که صدر الائمه آنان یعنی موفق بن احمد، روایت کرده است. وی می‌گوید: مهذب الائمه ابو مظفر عبد الملک بن علی بن محمد همدانی از طریق اجازه، از محمد بن حسین علی بزّاز، از ابو منصور و محمد بن علی بن عبد العزیز، از هلال بن محمد بن جعفر، از ابوبکر محمد بن عمر حافظ، از ابو حسن علی بن موسی خزاز، از کتابش، از حسن بن علی هاشمی، از اسماعیل بن ابان، از ابو مریم، از ثویر بن ابو فاخته، از عبد الرحمان بن ابو لیلا نقل کرده است که گفت: پدرم گفت: هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، درفش جنگ را در روز خیبر به علی ابن ابو طالب که خداوند از او خشنود باد، داد، خدای عز و جل به وسیله او مسلمانان را پیروز کرد و در روز غدیر خم، پیامبر او را کنار خود قرار داد و مردم را آگاه ساخت که او مولای هر مرد و زن مؤمن است و به او فرمود: تو از من هستی و من از تو هستم. و به وی فرمود: تو برای تاویل قرآن می‌جنگی، چنان که من برای تنزیل آن جنگیدم. و به او فرمود: تو نزد من به منزله هارون نزد موسی هستی. و به او فرمود: من با کسی که با تو صلح و سازش کند، صلح و سازش می‌کنم، و هر که با تو بجنگد من نیز با او در حال جنگم. و به او فرمود: تو عروة الوثقی (ریسمان محکم) هستی که هیچ گاه گسسته نشود. و به او فرمود: تویی که پس از من، آن چه فهم آن بر آنان مشکل و مشتبه شود، برای آنان

۱ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲، باب ۳۰، ح ۲۳.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۲۹۰، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۴، ص ۲۹۰، ح ۲.

بیان می‌کنی؛ و به او فرمود: تو پس از من امام هر مرد و زن مؤمن و ولیّ هر مرد و زن مؤمن هستی.

و نیز به او فرمود: تو هستی که خدای متعال این آیه را : «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ» در باره او نازل کرد و به او فرمود: تو به سنت (راه و روش) من جنگ می‌زنی و از دینم دفاع می‌کنی و به او فرمود: من اولین کسی هستم که زمین شکافته می‌شود و از آن خارج می‌شود، در حالی که با من هستی و به او فرمود: من نزد حوض خواهم بود و تو با من خواهی بود. و به وی فرمود: من نخستین کسی هستم که وارد بهشت می‌شود و تو با من وارد آن می‌شوی و همچنین حسن و حسین و فاطمه که سلام و درود خدا بر ایشان باد، وارد آن می-شوند. و فرمود: همانا خدای عز و جل به من وحی کرد که فضیلت تو را به مردم اعلام کنم. پس این مهم را انجام دادم و آن چه را خدا مرا به ابلاغ آن دستور داد، به مردم ابلاغ کردم. و به او فرمود: از کینه‌هایی که در سینه‌های کسانی است که این کینه‌ها را آشکار نمی‌کنند، بر حذر باش. آنان مورد لعنت خدا و لعن کنندگان هستند.

سپس (پیامبر) صلی الله علیه و آله گریستند. به وی عرض شد: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: جبرییل علیه السلام به من خبر داده است که آنان به او ستم خواهند کرد و او را از رسیدن به حقش مانع خواهند شد و با او می‌جنگند و فرزندانش را می‌کشند و پس از او به آنان ظلم خواهند کرد. و نیز جبرییل علیه السلام از جانب خدای عز و جل به من خبر داد که آن ظلم و ستم از بین خواهد رفت و این هنگامی اتفاق خواهد افتاد که قائم فرزندان علی علیه السلام که خداوند فرج او را نزدیک گرداند، قیام کند و کلمه‌اش مسلط شود و امت بر محبتشان اجماع کند و دشمنشان کم باشد و کسانی که آنان را دوست نمی‌دارند، خوار و ذلیل باشند و ستایش کنندگان آنان زیاد باشند و این هنگامی صورت خواهد گرفت که کشورها دگرگون شوند و بندگان ضعیف باشند و مردم از فرج نا امید شوند و در آن هنگام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در میان آنان ظهور خواهد کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نام او مانند نام من، و نام پدرش مانند نام پدرم است. او از فرزندان دخترم فاطمه سلام الله علیها است و

خدا به وسیله آنان حق را آشکار می‌کند و باطل را با شمشیرهایشان فرو می‌نشاند و مردم چه از روی رغبت و چه از روی ترس، از آنان پیروی می‌کنند.

ـ گفت:ـ سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، از گریه باز ایستاد. و فرمود: ای مسلمانان! شما را به فرج مژده می‌دهم، چرا که وعده خدا خلف نمی‌شود و قضای او بازگشت ندارد و او حکیم و دانا است و همانا فتح و پیروزی خدا نزدیک است. خدایا آنان خانواده من هستند، پس ناپاکی را از آنان دور ساز و آنان را نیک و پاک گردان. خدایا آنان را مورد لطف و عنایت خود قرار ده و با آنان باش و آنان را یاری کن و آنان را عزیز کن و هرگز خوارشان مکن. همانا تو بر هر چه می‌خواهی توانایی.[1]

مولف کتاب می‌گوید: به آن چه که عامه (اهل تسنن) روایت کرده‌اند با چشم انصاف نگاه کن. چرا که آنان حق و فضیلت اهل بیت که سلام و درود خدا بر ایشان باد، را شناختند و بی انصافی را رها کردند.

۳۸) و از طریق مخالفان: روایتی است که حبری در کتاب خویش آورده است. وی در حدیثی مرفوع از ابن عباس روایت کرده و گفته است: از جمله آن چه از قرآن در خصوص اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و اهل بیتش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، و نه برای سایر مردم، در قرآن آمده است، این آیات است: در سوره بقره: «وَبَشِّرِ الَّذِين آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ»[2] [و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند مژده ده] تا آخر آیه، که در باره علی علیه السلام و حمزه و جعفر و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب نازل شد و نیز این فرموده خدای عز و جل: «وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ»[3].[و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید] در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و آنان نخستین کسانی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند. و نیز این فرموده خدای عز و جل: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ»[4] [از شکیبایی و نماز یاری جویید و به راستی این (کار) گران است مگر

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۲۳.

۲ـ بقره/۲۵.

۳ـ بقره/۴۳.

۴ـ بقره/۴۵.

بر فروتنان] خاشع: آن کسی است که در نمازش ذلیل باشد و در آن حضور قلب داشته باشد، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و نیز این فرموده خدای عز و جل: «أَلَّذِينَ يَظُنُّونَ انهم مُّلاَقُو رَبِّهِمْ وَانهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»[1].[همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت] در باره علی علیه السلام و عثمان بن مضعون و عمّار بن یاسر و برخی از اصحابشان نازل گردید. و نیز این فرموده خدای عز و جل: «بَلَى مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيـئَتهُ »[2] [آری کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] که در باره ابوجهل نازل شد و این سخن خدای تبارک و تعالی «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَـئِكَ اصحاب الْجَنَّة هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»[3] [و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند] مخصوص علی علیه السلام است، و او نخستین مؤمنان است و نخستین کسی که پشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد و در باره این فرموده خدای عز و جل: «قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بخَيْرٍ مِّن ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الآنهارُ خَالِدِينَ فِيهَا»[4] [بگو آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر (درختان) آنها نهرها روان است و در آن جاودانه‌اند] باید گفت که این آیه‌ها در باره علی علیه السلام و حمزه و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب نازل شد. و نیز این فرموده خدای عز و جل «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» تا آخر آیه.. و مؤذن در آن روز از جانب خدا و رسولش، علی بن ابو طالب علیه السلام بود.[5]

۳۹) ابن شهر آشوب: مفسران و ناقلان اخبار و روایات در باره جانشینی و ولایت دادن از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام در ابلاغ سوره برائت و عزل ابوبکر، اجماع دارند.

این حدیث را طبری و بلاذُری و تِرمذی و واقدی و شعبی و سدّی و ثعلبی و واحدی و قرطبی و قشیری و سمعانی و احمد بن حنبل و ابن بُطه و محمد بن

۱ـ بقره/۴۶.
۲ـ بقره/۸۱.
۳ـ بقره/۸۲.
۴ـ آل عمران/۱۵.
۵ـ تفسیر حبری، ص ۲۳۵ـ۲۴۰.

اسحاق و ابو یعلی موصلی و اعمش و سماک بن حرب در کتاب‌هایشان از عروة بن زبیر و ابو هریره و انس و ابو رافع و زید بن نفیع و ابن عمر و ابن عباس روایت کرده اند (با توجه به این که عبارت‌های روایت) از (ابن عباس) است: هنگامی که «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». تا نه آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ابلاغ آن ابوبکر را به مکه فرستاد. جبرییل علیه السلام نازل شد و گفت: همانا کسی جز تو و یا کسی که از تو باشد، آن را ادا نمی‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: شتر ماده عَضباء را سوار شو و به ابوبکر برس و برائت را از دستش بگیر. ـ می‌گوید:ـ هنگامی که ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت، غمگین بود و گفت: ای رسول خدا! همانا شما مرا بر امری گماشتی که همه آرزوی آن را دارند، ولی هنگامی که برای ادای آن اعزام شدم، مرا از آن بازگرداندی! پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: جبرییل امین از جانب خدای عز و جل بر من نازل شد و به من گفت که کسی جز تو و یا مردی که از جانب تو باشد، آن را ادا نمی‌کند و علی علیه السلام از من است و کسی جز علی علیه السلام از سوی من، ماموریت من را انجام نمی‌دهد.

۴۰) سدّی و ابو مالک و ابن عباس و زین العابدین نقل کرده‌اند که: اذان، همان علی ابن ابو طالب علیه السلام است که آن را سر داد.

۴۱) و از همو نقل شده است که در حدیثی از امام باقر علیه السلام فرمود: خِداش و سعید برادر عمرو بن عَبدود برخاستند و گفتند: ما مجبور نیستیم چهار ماه منتظر شویم، بلکه از تو و از پسر عمویت برائت می‌جوییم و چیزی میان ما و پسر عمویت جز شمشیر و نیزه نیست و اگر بخواهی، از تو شروع می‌کنیم. علی علیه السلام فرمود: برویم. سپس فرمود: «وَاعْلَمُواْ انكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللَّهِ». تا این قسمت از آیه: «إِلَى مُدَّتِهِمْ».

و روایات در این مورد قابل شمارش نیستند و ما برای جلوگیری از به درازا کشیدن سخن، به همین تعداد اکتفا کردیم.

«فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الحُرُمُ فَاقْتُلُواْ المُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(۵).

[پس چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید. پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید؛ زیرا خدا آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، همگی از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نقل کرده‌اند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای حفص! همانا هر که صبر کرد، کم صبر کرد و هر که بی تابی کند مدت کمی بی تابی کرده است. سپس فرمود: بر تو است که در همه امور صبر کنی، چرا که خدای عز و جل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برانگیخت و به او دستور داد که صبر کند و مهربان باشد. پس فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ»[۱] [و بر آن چه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر * و مرا با تکذیب کنندگان توانگر واگذار و اندکی مهلتشان ده]. و همچنین خدای تبارک و تعالی فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»[۲] [و نیکی با بدی یکسان نیست (بدی را) با آن چه بهتر است دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد * و این (خصلت) را جز کسانی که شکیبا بوده‌اند نمی‌یابند و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ نخواهد یافت]. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله صبر کرد، تا این که حوادث سخت را از جانب آنان متحمل شد و به وی تهمت زدند. پس غم بر او مستولی شد و خدای عز و جل این آیه‌ها را نازل فرمود: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ

۱_ مزمل/ ۱۰_۱۱.
۲_ فصلت/ ۳۴_ ۳۵.

صَدْرُکَ بِمَا یَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَکُن مِّنَ السَّاجِدِینَ»[1] [و قطعا می‌دانیم که سینه تو از آن چه می‌گویند تنگ می‌شود * پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش]. سپس او را تکذیب کردند و تهمت‌ها زدند او غمگین شد و خدای عز و جل این آیه‌ها را نازل فرمود: «قَدْ نَعْلَمُ انهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ فَانهُمْ لاَ یُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیَاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ فَصَبَرُواْ عَلَى مَا کُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا»[2] [به یقین می‌دانیم که آن چه می‌گویند، تو را سخت غمگین می‌کند در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند * و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند ولی بر آن چه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید].

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صبر را پیشه خود ساخت. ولی آنان تجاوز کردند، و خدای تبارک و تعالی را به بدی یاد کردند و او را تکذیب کردند. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: همانا من در مورد خود و خانواده و ناموسم صبر کردم، اما نمی‌توانم بدگویی به خدایم را تحمل کنم، پس خدای عز و جل این آیه‌ها را نازل فرمود: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَى مَا یَقُولُونَ»[3] [و در حقیقت، آسمان‌ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است در شش هنگام آفریدیم و احساس ماندگی نکردیم * و بر آن چه می‌گویند صبر کن].

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همه احوالش صبور بود. سپس در مورد عترت یعنی ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، بشارت داده شد و آنان به صبر توصیف شدند. خدای عز و جل فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ»[4] [و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند]. در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جایگاه صبر نسبت به ایمان، مانند جایگاه

۱ـ حجر/ ۹۷ـ۹۸.

۲ـ انعام/۳۳ـ۳۴.

۳ـ ق/ ۳۸ـ۳۹.

۴ـ سجده/ ۲۴.

سر در بدن است. پس خدای عز و جل او را به خاطر صبر مورد ستایش قرار داد و این آیه را نازل فرمود: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَآئِيلَ بِمَا صَبَرُواْ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُواْ يَعْرِشُونَ»[1].[به پاس آن که صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آن چه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند، ویران کردیم].

امام علیه السلام فرمود: سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشارت و انتقام است. خدای عز و جل قتل مشرکین را بر او مباح کرد و این آیه شریفه را نازل کرد: «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ»،«وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ»[2] [هر کجا آنان را یافتید بکشیدشان] پس خدای متعال که یادش بزرگ و با شکوه باد، آنان را به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش کشت و پاداش صبر را ذخیره آخرت او قرار داد. پس هر که صبر کند و منتظر پاداش خدا باشد، دنیا را ترک نمی‌کند، مگر این که خدای چشم او را به غلبه بر دشمنانش، علاوه بر ذخیره وی در آخرت، روشن نماید.[3]

۲) و از همو: با سند خود از منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی از پدرم علیه السلام در باره جنگ‌های امیر مؤمنان صلوات الله علیه سئوال کرد و شخص سئوال کننده از دوستداران ما بود. امام باقر علیه السلام به او فرمود: خدا محمد صلی الله علیه و آله را همراه با پنج شمشیر مبعوث کرد ـ و این شمشیرها را نام برد، سپس در باره آن فرمود:ـ و اما سه شمشیر معروف، شمشیر مسلط بر مشرکان عرب است. خدای عز و جل فرمود: «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُواْ». یعنی امنیت یافتند «وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»[4] پس از آنان چیزی پذیرفته نمی‌شود مگر این که یا کشته شوند و یا اسلام بیاورند و اموال و فرزندانشان چنان که ـ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، تشریح کردند ـ به عنوان غنیمت تلقی می‌شوند. چرا که او به غنیمت می‌گرفت و

۱ـ اعراف/۱۳۷.
۲ـ توبه/ ۵، نساء/۹۱.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۷۱، ح ۳.
۴ـ توبه/۱۱.

می‌بخشید و فدیه را می‌پذیرفت.[1] و این حدیث طولانی است و ما آن چه را مورد نیاز است، از آن برگرفتیم.

۳) عیاشی: با سند خود از جعفر بن محمد، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا خدا محمد که سلام و درود خدا بر او باد، را همراه با پنج شمشیر فرستاده است، شمشیری که بر علیه مشرکان عرب است، پس خدا که یادش باشکوه باد فرمود: «**فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإن تَابُواْ**» یعنی اگر ایمان بیاورند «**فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ**» از آنان چیزی پذیرفته نمی‌شود، مگر کشته شدن یا اسلام آوردن و فرزندانشان اسیر نمی‌شوند و فیء ندارند.[2]

۴) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «**فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ**» فرمود: این ماه‌ها عبارتند از: روز نحر تا پایان ده روز از ماه ربیع الثانی.

«وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلاَمَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْلَمُونَ (۶)»

[و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود. سپس او را به مکان امنش برسان. چرا که آنان قومی نادانند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: بر او بخوان و آن را تعریف کن، سپس تا برگشتن او به جایگاه امنش، متعرض او نشو.[3]

۲) ابن شهر آشوب از تفسیر قُشیری نقل کرده است که: مردی به علی ابن ابوطالب علیه السلام عرض کرد: هر که از ما خواست که پس از پایان چهار ماه برای امری با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات کند، آیا عهد و پیمان

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۱۰، ح ۲.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۲۱.

۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۲.

ندارد؟ علی علیه السلام فرمود: بلی دارد. همانا خدای عز و جل فرمود: «وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ» تا پایان آیه.[1]

﴿وَإِن نَّكَثُوا أَيْمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ﴾ (۱۲)

[و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید. چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست. باشد که (از پیمان شکنی) باز ایستند]

۱) عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عبد الحمید و عبد الصمد بن محمد، همگی از حنان ابن سَدیر نقل کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: گروهی از مردم بصره نزد من آمدند و در باره طلحه و زبیر از من پرسیدند. به آنان گفتم: آنان از اصحاب کفر بودند. علی علیه السلام هنگامی که لشکر را به صف کرد، به یارانش فرمود: به جنگ با این قوم شتاب نکنید تا این که حجت خدای عز و جل را بر آنان تمام کنید. پس برخاست و به آنان فرمود: ای اهل بصره! آیا ستمی را در قضاوت از من دیده‌اید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا بی‌عدالتی را در تقسیم بیت المال از من دیده‌اید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا چیزی را از دنیا به خود و اهل بیتم اختصاص داده‌ام و شما را از آن محروم ساختم و از من خشمگین شده‌اید و بیعتم را شکسته‌اید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا حدود را بر شما اجرا کرده‌ام و بر دیگران اجرا نکرده‌ام؟ گفتند: خیر. فرمود: پس چرا بیعتم شکسته‌اید اما بیعت با دیگران شکسته نمی‌شود، همانا من این مسئله را نیک بررسی کرده‌ام. پس راه حلی را جز کفر یا شمشیر نیافته‌ام.

سپس به اصحابش رو کرد و فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی در کتاب خود چنین می‌گوید: «وَإِن نَّكَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ». پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: قسم به آن که دانه را شکافت و جان را بیافرید و محمد صلی الله علیه و آله و سلم

۱ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۲۷.

را به پیامبری برگزید، آنان مصداق این آیه‌اند و از هنگامی که آن آیه نازل شد، کسی با آنان نجنگیده است.[1]

۲) شیخ: در امالی، از محمد بن محمد، از ابو حسن بن علی بن خالد مراغی، از حسن بن علی بن حسن کوفی، از قاسم بن محمد دلال، از یحیی بن اسماعیل مزنی، از جعفر بن علی، از علی بن هاشم، از پدرش، از بکیر بن عبدالله طویل و عمار بن ابو معاویه، از ابو عثمان بجلی یعنی مؤذن بنی افصی ـ بکیر گفت: وی چهل سال برای ما اذان گفت ـ نقل شده است که گفت: از علی علیه السلام در روز جمل چنین شنیدم: «وَإِن نَّكَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ»، سپس هنگامی که آن را قرائت کرد، چنین سوگند یاد کرد که از هنگامی که این آیه نازل شد تا امروز، مسلمانان با اهل آن نجنگیده‌اند. بُکیر گفت: از امام باقر علیه السلام در باره آن پرسیدم. ایشان فرمود: شیخ راست گفته است. علی علیه السلام چنین فرمود و چنین بوده است.[2]

۳) شیخ مفید در امالی، از ابو حسن علی بن خالد مراغی، از ابو قاسم حسن بن علی کوفی، از جعفر بن محمد بن مروان، از پدرش، از اسحاق بن یزید، از سلیمان بن قرم، از ابو جحاف، از عمار دُهنی، از ابو عثمان، مؤذن بن افصی نقل کرده است که گفت: از علی بن ابو طالب علیه السلام هنگام خروج طلحه و زبیر برای جنگ با او شنیدم که فرمود: گله من از طلحه و زبیر است. آنان به میل خود با من بیعت کردند و سپس بی‌آن که اتفاقی از جانب من بیفتد، بیعتم را شکستند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند:«وَإِن نَّكَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ».[3]

۴) عیاشی: از حنان بن سدیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از او شنیدم که فرمود: مردمی از اهل بصره نزد من آمدند و در باره طلحه و زبیر از من پرسیدند. به آنان گفتم: آنان دو امام از ائمه کفر بودند. همانا علی صلوات الله علیه هنگامی که لشکر را در روز بصره (جنگ جمل) آراست، به اصحابش فرمود: در جنگ با این قوم شتاب نکنید تا این که حجت خدا را بر آنان

۱ـ قرب الاسناد، ص ۴۶.

۲ـ امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳ـ امالی مفید، ص ۷۲، ح ۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۲۸۱.

تمام کنم. پس برخاست و فرمود: ای اهل بصره! آیا تا به حال ستمی را از من در قضاوت دیده‌اید؟ گفتند: خیر. فرمود: عمل نکردن به قسم را؟ به او گفتند: خیر. فرمود: آیا دیده‌اید که تا به حال غنیمتی را از دنیا به خود و خانواده‌ام اختصاص داده باشم و شما را از آن محروم سازم، پس به خاطر آن بر من خشمگین شده و بیعتم را شکسته باشید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا حدود را بر شما اجرا کردم و بر دیگران تعطیل کردم؟ به او گفتند: خیر. فرمود: پس چرا بیعت مرا شکستید و بیعت با دیگران را نشکستید؟ من به نیکی در این امر نظر کردم و چاره‌ای جز کفر یا شمشیر (بر شما) نیافته‌ام.

سپس به اصحابش رو کرد و فرمود: همانا خدا در کتابش چنین می‌فرماید: «وَان نَّكَثُواْ ايمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ انهُمْ لاَ ايمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ». پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: قسم به آن که دانه را شکافت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید، آنان مصداق این آیه‌اند و از زمانی که آیه نازل شد، کسی با آنان نجنگیده است.[1]

۵) از ابو طفیل نقل شده است که گفت: در روز جمل از علی علیه السلام شنیدم که مردم را به جنگ تهییج می‌کرد و می‌فرمود: قسم به خدا، تا امروز کسی به سمت اهل این آیه، تیر کنانه پرتاب نکرده است. سپس این آیه را خواند: «فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ انهُمْ لاَ ايمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ». به ابو طفیل گفتم: کنانه چیست؟ فرمود: تیری که جای آهن باشد، در آن استخوانی است که برخی عرب‌ها به آن کنانه می‌گویند.[2]

۶) از حسن بصری نقل شده است که گفت: هنگامی که علی ابن ابوطالب صلوات الله علیه از جنگ طلحه و زبیر و عایشه فارغ شد، بالای منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد. او پس از ستایش و ثنای خداوند، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و سپس فرمود: ای مردم! به خدا قسم، دیروز با این قوم نجنگیدم مگر با آیه‌ای که در کتاب خدا برجای گذاشتم. همانا خداوند می‌فرماید: «وَان نَّكَثُواْ ايمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ انهُمْ لاَ ايمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ» سوگند به خدا، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد،

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۲۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۴، ح ۲۴.

به من فرمودند: ای علی! همانا تو با گروه متجاوز (قاسطین) و گروه ناکث (پیمان شکن) و گروه مارق (گمراه) خواهی جنگید.[1]

۷) از عمار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر که در دین شما طعنه بزند، کافر است. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ» تا: «يَنتَهُونَ».[2]

۸) از شعبی نقل شده است که گفت: عبدالله[3] این آیه را خواند: «وَإِن نَّكَثُواْ ايمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ انهُمْ لاَ ايمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ» تا آخر آیه، سپس گفت: هنوز با اهل این آیه نجنگیده‌اند. هنگامی که روز جمل فرا رسید، علی علیه السلام آن را خواند، سپس فرمود: از زمانی که این آیه نازل شده تا امروز، کسی با اهل این آیه نجنگیده است.[4]

۹) از ابو عثمان مؤذن بنی افصی نقل شده است که گفت: با علی صلوات الله علیه به مدت یک سال تمام بودم و هیچ ولایت یا برائتی از وی نشنیدم و از او شنیدم که می‌فرمود: خدا بر طلحه و زبیر اتمام حجت کرد و اکنون می‌توانم با آنان بجنگم. آنان در حالی که اختیار داشتند و اجباری نداشتند با من بیعت کردند، سپس بی‌آن که اتفاقی از من سر بزند، پیمان شکنی کردند. به خدا قسم از زمانی که این آیه نازل شد: «وَإِن نَّكَثُواْ ايمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ انهُمْ لاَ ايمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ» ـ تا آخر آیه ـ کسی با اهل این آیه نجنگیده است.[5]

﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (۱۴) وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵)﴾

[با آنان بجنگید. خدا انان را به دست شما عذاب و رسوایشان می‌کند و شما را بر ایشان پیروزی می‌بخشد و دل‌های گروه مؤمنان را خنک می‌گرداند * و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۴ ح ۲۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۵، ح ۲۶.
۳ـ او عبد الله بن مسعود است، یکی از صحابه معروف و قاری مشهور قرآن.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۵، ح۲۷
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۵، ح ۲۸.

خشم دل‌هایشان را ببرد و خدا توبه هر که را بخواهد، می‌پذیرد و خدا دانای حکیم است]

۱) احمد بن محمد بن خالد برقي: از ابن فضّال، از علي بن عقبه بن خالد نقل کرده است که گفت: من و معلي بن خُنيس بر امام صادق عليه السلام وارد شديم. به ما اجازه ورود دادند، در حالي که در محل جلوسشان نبودند. پس از سوی اندروني از نزد همسرانشان، بيرون آمدند در حالي که با لباس زير بودند. هنگامي که ما را ديدند خوش آمد گفتند و سپس بر جاي خويش نشستند. ايشان فرمودند: اولو الالباب در کتاب خدا شما هستيد. خداي تبارک و تعالي فرمود: «انما يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَآب»[1] [تنها خردمندانند که عبرت مي‌گيرند] پس مژده باد شما را، چرا که شما داراي يکي از دو حُسن از جانب خدا هستيد: به خدا قسم، اگر بمانيد تا آن چه آرزوی آن را داريد، ببينيد، خدا سينه‌هاي شما را شفا دهد و خشم دل‌هايتان را از بين ببرد و بر دشمنانتان پيروز گرداند. اين فرموده خداي عز و جل است که فرمود: «وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ * وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ». و اگر قبل از اين که آن امر را ببينيد برويد، در حالي از اين جا مي‌رويد که بر دين خدا که خدا براي پيامبرش صلی الله عليه و آله و سلم برگزيد و او را بر آن برانگيخت، هستيد.[2]

۲) عياشي: از علي بن عقبه، از پدرش نقل کرده است که گفت: روزي من و معلي نزد امام صادق عليه السلام بوديم. پس فرمودند: مژده باد شما را، شما يکي از دو حسن را داريد: خدا سينه‌هايتان را شفا دهد و خشم دل‌هايتان را از بين ببرد و شما را بر دشمنانتان پيروز گرداند. اين همان فرموده خدا است: «وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ» و اگر قبل از اين که آن امر را ببينيد، از اين جا برويد، به دين خدا که براي پيامبرش و علي عليه السلام برگزيده است، خواهيد رفت.[3]

۳) و از ابو اغرّ تميمي نقل شده است که گفت: در روز جنگ صفين به عباس بن ربيعة بن حارث بن عبدالمطلب نگاه کردم و ديدم که تا دندان مسلح است و بر سرش کلاهخود گذاشته و در دستش شمشير يماني پهني است، در حالي که بر روی ماديان مشکي سوار است و گويا چشمانش مانند چشم افعي است. او ماديانش را

۱ـ رعد/۱۹

۲ـ محاسن، ج ۱ ص ۱۶۹، ح ۱۳۵.

۳ـ تفسير عياشي، ج ۲، ص ۸۵ ح ۲۹و ۳۰.

با دست می‌زد و آن را رام می‌کرد. ناگهان مردی از شام به نام عِرار ابن ادهم فریاد زد: ای عباس! مبارزه کنیم. گفت: پیاده شویم چون پیاده شدن امید برگشت را از بین می برد. گفت: آن مرد شامی وارد کارزار شد، در حالی که خشمگین بود و می‌گفت:

اگر سوار شوید، سوار شدن بر اسب‌ها، عادت ما است و اگر پیاده شوید، پس ما گروهی پیاده شونده هستیم. عباس پایش را بر رکاب فشرد، در حالی که می‌گفت:

سر مرد شرور را از برابر خویش برمی‌گیری به طوری که استخوان آن پیدا شود؛ آن هم با لبه شمشیرت یا زبانت، که کلام اصیل همچون دردناک‌ترین زخم‌هاست.

سپس اضافه‌های زرهش را گره زد و مادیانش را به غلامی با نام اَسلَم تحویل داد و گویی به طره‌های موهایش نگاه می‌کنم که هر کدام از آنان برای مبارزه جلو آمده بودند. پس گفته ابو ذوَیب به یادم آمد:

پس به مبارزه و جنگ پرداختند و اسب‌هایشان در برابر یکدیگر ایستادند و هر دو در هنگام کارزار، قهرمان و با تجربه و کارآزموده بودند.

ـ گفت:ـ ساعاتی طولانی از روز با شمشیرهایشان به جنگ پرداختند و هیچ یک از آنان به خاطر کامل بودن افزار جنگ نمی‌توانست به (بدن) دیگری برسد تا این که عباس شکافی را در زره مرد شامی دید. پس شمشیرش را بر او فرود آورد و شانه او را تا پستانش شکافت. مرد شامی برای ادامه جنگ برخاست، درحالی که زرهش شکافته بود، پس عباس او را با شمشیر زد و شمشیر را درون سینه‌اش فرو برد و مرد شامی با صورت بر زمین افتاد. عباس راهش را در میان مردم باز کرد و تکبیر گفت و مردم نیز تکبیر گفتند تا جایی که زمین به لرزه افتاد. پس صدای کسی را شنیدم که می‌گفت: «قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ* وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَن يَشَاءُ» به سمت صدا رو کردم و دیدم که امیر مؤمنان علیه السلام است. فرمود: ای ابو اغر! چه کسی با دشمن ما می‌جنگد؟ گفتم: این پسر شیختان است، عباس بن ربیعه. فرمود: ای عباس! گفت: فرمان ده. فرمود: مگر تو را و حسن و حسین و عبدالله بن جعفر را از خالی گذاشتن مواضعتان و یا مبادرت به انجام کاری، نهی نکردم؟ گفت: چنین است. گفت: پس چه شده است؟ گفت: ای امیر مؤمنان! چگونه به مبارزه

دعوت شوم و نپذیرم. فدایت شوم! گفت: اطاعت از امامت، از پذیرفتن دعوت دشمن شایسته‌تر است. معاویه دوست دارد که برای خاموش کردن نور خدا کسی از بنی هاشم باقی نماند، مگر این که رگ قلبش بریده شود. اما خدا به چیزی جز کامل شدن نورش راضی نمی‌شود حتی اگر مشرکان از این امر کراهت داشته باشند. به خدا قسم مردانی از ما برآنان حکومت خواهند کرد. و مردانی که آنان را ذلیل و خوار خواهند کرد تا این که با دست‌هایشان گدایی کنند و چاه‌ها را حفر کنند. اگر به سوی تو بازگشتند، به سوی من برگرد.

و این خبر به معاویه رسید. پس گفت: قسم به خدا، خون عِرار به هدر نخواهد رفت، آیا مردی است که به خونخواهی از عِرار برخیزد؟ دو نفر از قبیله لخم برای انتقام برگزیده شدند و گفتند: ما از عهده این کار بر می‌آییم. گفت: بروید و هر یک از شما بتواند عباس را از طریق مبارزه بکشد، فلان و فلان جایزه را به او خواهیم داد. پس نزد او آمدند و او را برای مبارزه فرا خواندند. گفت: من سروری دارم که از او دستور می‌گیرم.

او نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد. حضرت فرمود: سلاح‌هایمان را با یکدیگر عوض کنیم. پس این کار را کردند. امیر مؤمنان علیه السلام سوار بر مادیان عباس شد و مادیانش را به عباس داد و به سوی شامیان بیرون آمد. آنان مطمئن بودند که او عباس است. به او گفتند: سرورت به تو اجازه داده است؟ او (علی علیه السلام) از گفتن بلی خودداری کرد. و فرمود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»[1] [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت (جهاد) داده شده است. چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست]. سپس یکی از آنان برای مبارزه با او بیرون آمد. گویی (علی علیه السلام) او را ربود. سپس مرد دوم بیرون آمد، پس او را به اولی ملحق ساخت و آن جا را ترک کرد، در حالی که می‌گفت: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»[2] [این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و (هتک) حرمت‌ها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید و از خدا پروا دارید و بدانید که خدا با

۱ـ حج/۳۹.
۲ـ بقره/۱۹۴.

تقوا پیشگان است] سپس گفت: ای عباس! سلاحت را برگیر و سلاحم را به من بازگردان. این خبر به معاویه رسید. پس چنین گفت: خدا لجوج را تقبیح کند. همانا او همت ندارد، هرگز نشده است که به جنگ او بروم و شکست نخورم. عمرو بن عاص گفت: به خدا قسم آن که شکست خورده است، آن دو مرد لخمی هستند نه تو. گفت: ساکت باش ـ ای شیخ ـ اکنون هنگام سخن گفتن تو نیست. عمرو گفت: اگر خدا آن دو مرد لخمی را رحمت نکرده باشد چه؟ که فکر نمی‌کنم رحمت بکند! معاویه گفت: به خدا سوگند که این کار باعث می‌شود که سوراخ تو تنگ‌تر و معامله تو زیانبارتر شود. گفت: آری، به خدا سوگند! اگر مصر نبود، سوار می‌شدم و خودم را از این مهلکه نجات می‌دادم. گفت: ـ به خدا قسم ـ مصر تو را کور کرده و اگر مصر نبود، بینا بودی.[1]

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾﴾

[آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان محرم اسراری نگرفته‌اند، معلوم نمی‌دارد و خدا به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: یعنی هنوز ندیده است، پس علم را در مقام رؤیت قرار داده است، چرا که او پیش از این که آنان بدانند، دانا بود.[2]

۲) و نیز می‌گوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» فرمود: یعنی مؤمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و منظور از وَلیجه، اطرافیان است.[3]

۳) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از مثنی، از عبدالله بن عجلان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۵، ح ۳۰.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۲.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۲.

سخن خدای تبارک و تعالی: «أَمْ حَسِبْتُمْ ان تُتْرَكُواْ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» فرمود: منظور او از مؤمنان، ائمه علیهم السلام هستند که جز از غیر خدا و رسول و امامان محرم رازی نگرفتند.[1]

۴) و از همو: از علی بن محمد و محمد بن ابو عبدالله، از اسحاق بن محمد نخعی، از سفیان بن محمد ضبعی نقل شده است که گفت: به ابو محمد، امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از ایشان در باره ولیجه پرسیدم در این فرموده خدای عز و جل: «وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» و با خود گفتم: ولی در نامه ننوشتم به نظر شما مؤمنان در این جا چه کسانی هستند؟ پس پاسخ آن مسئله چنین به من رسید: ولیجه: کسی که جز ولی امر انتخاب شود، و با خود گفته‌ای که مؤمنان در این جا چه کسانی هستند؟ آنان ائمه علیهم السلام هستند که با ضمانت الهی امان می دهند و خداوند امان اینان را امضاء می کند.[2]

۵) عیاشی: از ابو عباس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! با من بیعت کن، فرمود: به شرطی که پدرت را بکشی. آن مرد گفت: بلی، به شرطی که پدرم را بکشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون است که کسی را جز خدا و رسولش و مؤمنان محرم نگرفته ای. همانا ما به تو دستور نمی‌دهیم که پدر و مادرت را بکشی، بلکه به تو دستور می‌دهیم که آنان را گرامی بداری.[3]

۶) از ابن ابان نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ای گروه نوجوانان! از خدا بترسید و به رؤسا مراجعه نکنید. آنان را رها کنید تا از ریاست بیفتند و خوار شوند و رجال را دوست و محرم اسرار به جای خدا قرار ندهید. به خدا ما برای شما از آنان بهتریم. سپس با دست به سینه‌اش زد.[4]

۷) ابوصبّاح کنانی گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو صبّاح! شما را از ولیجه (شرکا) برحذر می‌دارم، زیرا که هر ولیجه‌ای جز ما، طاغوت است.[5]

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح۱۵.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۸، ح ۳۱.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۳۲.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۳۳.

«مَاكَانَ لِلْمُشْرِكِينَ ان يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ الله شَاهِدِينَ عَلَى انفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (١٧) انمايَعْمُرُ مَسَاجِدَ الله مَنْ آمَنَ بِالله وَالْيَوْمِ الآخر وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلاّ اللهَ فَعَسَى أُوْلَئِكَ ان يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (١٨)»

[مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش شهادت می‌دهند. آنانند که اعمالشان به هدر رفته و خود در آتش جاودانند * مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند. پس امید است که اینان از راه‌یافتگان باشند]

۱) علی بن ابراهیم، در باره این فرموده خدای عز و جل: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ ان يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ الله شَاهِدِينَ عَلَى انفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ» می‌گوید: یعنی تعمیر نمی‌کنند و حق ندارند در آن اقامت کنند. چرا که آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اخراج کردند. سپس می‌گوید: این آیه: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِر» تا آخر آن، از جمله آیات محکم است.[۱]

«أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِالله وَالْيَوْمِ الآخر وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ الله لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ الله وَاللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٩) الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ الله بِأَمْوَالِهِمْ وَانفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ الله وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (٢٠) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (٢١) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ان الله عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (٢٢)»

[آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند؟ (نه این دو) نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد * کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته‌اند،

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۲.

نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند * پروردگارشان آنان را از جانب خود به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی (در بهشت) که در آنها نعمت‌هایی پایدار دارند، مژده می‌دهد * جاودانه در آنها خواهند بود؛ در حقیقت، خداست که نزد او پاداشی بزرگ است]

۱) از علی بن ابراهیم نقل شده است که گفت: از پدرم، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: این آیات در باره علی علیه السلام و حمزه و عباس و شیبه نازل شد. عباس گفت: من بهترم، زیرا که سقایت حجاج به دست من است و شیبه گفت: من بهترم، زیرا کلید داری خانه خدا به دست من است و حمزه گفت: من بهترم، زیرا عمارت مسجد الحرام به دست من است و علی علیه السلام گفت: من بهترم، زیرا من قبل از شما ایمان آوردم و سپس هجرت و جهاد کردم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان داور پذیرفتند. خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: تا این فرموده خدای عز و جل: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ وَاللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ آمَنُواْ وَ هَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ».[1]

۲) و همو گفت: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: این آیه در شأن علی ابن ابوطالب علیه السلام نازل شد: «كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ وَاللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». سپس علی ابن ابو طالب علیه السلام را توصیف کرد: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» و سپس آن چه را علی علیه السلام نزد او دارد توصیف کرد. پس فرمود: «يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ».[2]

۳) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از یکی از آن دو امام علیهما السلام روایت کرده

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۳.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۳.

است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ» فرمود: در باره حمزه و علی علیه السلام و جعفر و عباس و شیبه نازل شد، آنان به سقایت و دربانی افتخار کردند، پس خدا ـ که یاد او با شکوه باد ـ این آیه را نازل کرد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ وَاللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». و علی علیه السلام و حمزه و جعفر بودند که به خدا و روز قیامت ایمان آوردند و در راه خدا جهاد کردند و نزد خدا یکسان نیستند.[1]

۴) شیخ در مجالس می‌گوید: از گروهی، از ابو مفضل، از حسن بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غدانی، از ربیع بن سیار، از اعمش، از سالم بن ابو جعد در حدیثی مرفوع از ابوذر که خداوند از او خشنود باد، روایت شده است که عمر بن خطاب به علی علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمان بن عوف و سعد ابن ابی وقّاص دستور داد که وارد خانه‌ای شوند و درهایش را ببندند و به رایزنی بپردازند و مدت سه روز به آنان مهلت داد. و گفت، اگر پنج نفر از آنان در مورد یک قول به توافق برسند و یکی از آنان نپذیرد، آن مرد باید کشته شود و اگر چهار نفر به توافق برسند و دو نفر نپذیرند، آن دو باید کشته شوند. هنگامی که همه آنها بر سر یک قول بر توافق رسیدند، علی بن ابو طالب علیه السلام به آنان گفت: همانا من دوست دارم آن چه را می‌گویم از من بشنوید، اگر حق باشد آن را بپذیرید و اگر باطل باشد، آن را انکار کنید.

گفتند: بگو. او فضایلش را برای آنان ذکر کرد و آنان این فضایل را برای او (و نه برای خود) می‌پذیرفتند و به آن اعتراف می‌کردند. حضرت به آنان گفت: آیا در میان شما کسی جز من است که این آیه برای او نازل شده باشد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»[2] گفتند: خیر.

۵) عیاشی: از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا به امیر مؤمنان صلوات الله علیه گفته شد: ای امیر مؤمنان! بهترین مناقب و فضایلت را به ما بگو؟ گفت: من و عباس و عثمان بن ابو شیبه در مسجد

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۰۳، ح ۲۴۵.
۲ـ امالی، ج ۲، ص ۱۵۹، ۱۶۳.

الحرام بودیم. عثمان بن ابو شیبه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خزانت یعنی کلیدهای کعبه را به من واگذار کرد و عباس گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سقایت را، یعنی زمزم را به من واگذار کرد و به تو چیزی نداده است، ای علی! ـ فرمود:ـ پس خدا این آیه را نازل کرد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ».[1]

۶) از ابو بصیر، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ». فرمود: در باره علی علیه السلام و حمزه و جعفر و عباس و شیبه نازل شد. آنان به سقایت و دربانی افتخار کردند و خدا این آیه را نازل کرد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ».تا این فرموده حق تعالی: «وَالْيَوْمِ الآخِرِ»، آنان، علی علیه السلام و حمزه و جعفر بودند که به خدا و روز قیامت ایمان آوردند و در راه خدا جهاد کردند و آنان نزد خدا برابر نیستند.[2]

۷) طبرسی می‌گوید: حاکم ابو قاسم حسکانی با سند خود از ابن بریده، از پدرش روایت کرد که فرمود: شیبه و عباس بر یکدیگر تفاخر می‌کردند که علی بن ابو طالب علیه السلام از کنار آنان گذشت و به آنها گفت: به چه افتخار می‌کنید؟ عباس گفت: به من فضیلتی داده شده است که به هیچ کس داده نشده است، یعنی سقایت حجاج. شیبه گفت: عمارت مسجدالحرام به من واگذار شد. علی علیه السلام گفت: و من به شما می‌گویم که با وجود خردسالی‌ام فضیلتی به من داده شد که به شما داده نشده است. گفتند: ای علی! چه چیزی به تو داده شده است؟

گفت: من خرطوم‌های شما (بینی‌هایتان) را با شمشیر زدم تا این که به خدا و رسولش ایمان آوردید.

پس عباس برخاست در حالی که سخت خشمگین بود و دامن کشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: آیا نمی‌بینی علی چگونه با من برخورد می‌کند؟ فرمود: علی علیه السلام را نزد من بیاورید. او را آوردند. فرمود: چرا آن گونه با عمویت برخورد کردی؟ گفت: ای رسول خدا! حق را به رخ او

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۳۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۳۵.

کشیدم، می‌خواهد خشمگین یا خرسند باشد. پس جبرییل علیه السلام نازل شد، و گفت: ای محمد! همانا پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: این آیه را برای آنان بخوان: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ»، تا این فرموده حق تعالی: «ان اللّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ».[1]

۸) و از طریق مخالفان: ثعالبی در تفسیرش آورده و گفته است: حسن و شعبی و محمد بن کعب قُرظی روایت کردند که: این آیه در باره علی ابن ابو طالب علیه السلام و عباس بن عبد المطلب و طلحه و ابن شیبه نازل شد. چرا که آنان بر یکدیگر تفاخر می‌کردند. طلحه می‌گفت: من صاحب این خانه هستم و کلیدهایش به دست من است و اگر بخواهم، در مسجد بیتوته می‌کنم. عباس می‌گفت: من صاحب سقایت و مسئول آن هستم. علی علیه السلام گفت: نمی‌دانم چه می‌گویید. من شش ماه قبل از مردم نماز می‌خواندم و من جهاد کرده‌ام. پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».[2]

۹) و از مناقب ابن مَغازلی شافعی: در حدیثی مرفوع از عبدالله بن عبیده، روایت شده است که گفت: علی علیه السلام به عباس فرمود: ای عمو! ای کاش به مدینه هجرت کرده بودی! او در پاسخ گفت: مگر اکنون من در حالتی نیستم که از هجرت بهتر است؟ مگر سقایت حجاج خانه خدا را بر عهده ندارم و مسجد الحرام را تعمیر نمی‌کنم. پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد.[3]

۱۰) و از کتاب جمع بین صحاح ششگانه از عبدری، و در جلد دوم از صحیح نسائی با سند خود روایت کرده است که: طلحه بن شیبه از بنی عبدالله و عباس بن عبد المطلب و علی بن ابو طالب علیه السلام بر همدیگر تفاخر می‌کردند. طلحه می‌گفت: کلید خانه خدا به دست من است و می‌توانم در آن بیتوته کنم. علی علیه السلام می‌گفت: نمی‌دانم چه می‌گویید، من قبل از همه مردم به مدت شش ماه رو به

۱ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۷.
۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۶۹.
۳ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۲۲، ح ۳۶۸.

قبله نماز خواندم و من صاحب جهاد هستم. پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: .«أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» تا آخر آیه.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٣) قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (٢٤)».

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، (آنان را) به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند * بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را (به اجرا در)آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند]

۱) عیاشی: از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از ایشان در باره این آیه سئوال کردم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ» تا این سخن خدای تبارک و تعالی: «الْفَاسِقِينَ» و «لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ» فرمود: کفر در باطن، در این آیه ولایت اولی و دومی است. و در این فرموده او: «عَلَى الْإِيمَانِ» ایمان، همان ولایت علی ابن ابوطالب علیه السلام است. فرمود: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».[۱]

۲) ابن شهر آشوب: از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۳۶.

وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاء ان استَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلَى الايمان»، فرمود: ایمان همان ولایت علی بن ابوطالب علیه السلام است.[1]

۳) طبرسی: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که: این آیه در باره حاطب بن ابو بلتعه نازل شد. آن جا که به قریش نامه نوشت و آنان را از عزم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر فتح مکه آگاه ساخت.[2]

۴) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «قُلْ ان کان» تا این قسمت از آیه: «اقترفتُمُوهاَ» می‌گوید: آن را کسب کرده‌اید.

و علی بن ابراهیم می‌گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در مکه اعلام کرد که پس از آن سال احدی از مشرکان حق ندارد وارد مسجدالحرام شود، قریش سخت غمگین شده و گفتند: تجارت ما از بین رفت و خانواده‌های ما تباه شدند و خانه‌های ما خراب شد. پس خدای عز و جل این آیه را در این باره نازل کرد: «قُلْ ان کَان آباؤُکُمْ وَابنآؤُکُمْ وَإِخْوَانکُمْ وَأَزْوَاجُکُمْ وَعَشِیرَتُکُمْ». تا این فرموده خدای عز و جل: «وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ».[3]

«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (۲۵)».

[قطعا خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است و (نیز) در روز حنین آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود. ولی به هیچ وجه از شما دفع (خطر) نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید. سپس در حالی که پشت (به دشمن) کرده بودید، برگشتید]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: محمد بن عمرو این حدیث را برایم نقل کرد که: متوکل سخت بیمار شده بود. نذر کرد اگر خدا او را شفا دهد، مبلغ زیادی از دینار را به عنوان صدقه خواهد داد ـ یا گفت: مبلغ زیادی درهم ـ پس شفا یافت و علما را جمع کرد و در باره مقدار آن (صدقه) از آنان پرسید. نظرهای مختلفی دادند. یکی

۱ـ مناقب، ج ۳، ص ۹۴.

۲ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۹.

۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۳.

از آنان گفت: ده هزار و برخی دیگر گفتند: صد هزار. هنگامی که اختلاف پیدا کردند، عباده به او گفت: به دنبال پسر عمویت علی بن محمد (امام هادی) علیه السلام بفرست و در این باره از او بپرس. پس به دنبال او فرستاد و از او سئوال کرد. آن حضرت علیه السلام فرمود: مبلغ بسیار، هشتاد است. گفتند: پیک را به سوی او برگردان و بگو به چه استناد کرده‌ای؟ فرمود: به فرموده خدای عز و جل: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» پس این مواطن (مواضع) هشتاد موطن بود.[1]

۲) محمد بن یعقوب: از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از تعدادی از اصحابش نقل کرده است که گفت: هنگامی که متوکل مسموم شد، نذر کرد اگر شفا یابد، مبلغ زیادی پول صدقه خواهد داد. هنگامی که شفا یافت از فقها در باره مقدار آن مال بسیار پرسید. آنان اختلاف نظر پیدا کردند و برخی گفتند: صد هزار و برخی گفتند: ده هزار و نظرهای مختلفی ارائه دادند. پس این مسئله بر او مشتبه شد. یکی از همدمانش به نام صفعان گفت: پیشنهاد می‌کنم به دنبال آن مرد سیاه بفرستید و از وی سئوال کنید. متوکل به وی گفت: وای بر تو، منظورت چه کسی است؟ گفت: پسر رضا. به وی گفت: آیا چیزی در باره این امر می داند؟ گفت: اگر مشکل تو را حل کرد، فلان و فلان چیز را باید به من دهی، در غیر این صورت مرا صد تازیانه بزن. متوکل گفت: پذیرفتم ـ ای جعفر بن محمود ـ به سوی او راه بیفت و از او در مورد اندازه مال بسیار سئوال کن. جعفر بن محمود به سوی امام هادی علیه السلام به راه افتاد و از او در باره مقدار مال بسیار پرسید. امام به او فرمود: مال بسیار یعنی هشتاد. جعفر بن محمود گفت: سرورم! او در باره، علت از من خواهد پرسید؟ امام هادی صلوات الله علیه فرمود: همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» پس این جاها را برشمردیم و تعداد آنها هشتاد بود.

۳) ابن بابویه: از محمد بن موسی بن متوکل که خداوند از او خشنود باد، روایت کرد که گفت: از حسین سعد آبادی، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش، از ابو عمیر، از تعدادی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره مردی که نذر کرد مال بسیاری به عنوان صدقه دهد، از ایشان پرسید. فرمود: آن چه بسیار است، هشتاد به بعد است. زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» و آن جا هشتاد موطن بود.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۴.

۴) عیاشی: از یوسف بن سُخْت نقل کرده است که گفت: متوکل دچار بیماری سختی شده بود. پس برای خدا نذر کرد که اگر شفایش دهد، مال بسیاری به عنوان صدقه دهد. وقتی از آن بیماری شفا یافت و از اصحاب خود در این باره پرسید. به اطلاع وی رساندند که پدرش مبلغ هشتاد هزار درهم به عنوان صدقه داده بود و اگر صلاح می‌بینند، او مبلغ پنج هزار درهم به عنوان صدقه بدهد. این مبلغ به نظر او بسیار آمد. پس ابو یحیی ابن ابو منصور منجّم گفت: پیشنهاد می‌کنیم به پسر عمویت ـ یعنی امام هادی علیه السلام ـ نامه بنویسید. پس دستور داد به او بنویسند و از او سئوال کنند. امام هادی علیه السلام در پاسخ چنین جواب داد: مبلغ هشتاد درهم به عنوان صدقه بده. گفتند: این اشتباه است. از او بپرسید از کجا این حکم را آورده است؟ فرمود: این از کتاب خدا است. خدا به رسولش که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» و مواطنی (مواردی) که خدا رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کرده است، هشتاد موطن بود. بنابراین هشتاد درهم از مال حلالش، مال بسیاری است.[1]

۵) عیاشی: از عَجلان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ» تا «ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ» فرمود: ابو فلان.[2]

«ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶)»

[آن گاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد و سپاهیانی فرو فرستاد که آنها را نمی دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود]

۱) از حسن بن علی بن فضّال نقل شده است که گفت: امام هادی علیه السلام به حسن بن احمد فرمود: سکینه در نزد شما چیست؟ گفت: ـ فدایت شوم ـ نمی‌دانم چیست؟ فرمود: بادی است از جانب خدا که خوشبو است و دارای صورتی

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۳۷.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۳۸.

مانند چهره انسان است. آن باد همراه پیامبران می‌باشد و آن همان بادی است که بر ابراهیم خلیل هنگامی که کعبه را ساخت، نازل شد، پس شروع کرد (یعنی باد) به گرفتن فلان و فلان چیز، پس ابراهیم، کعبه را بر آن اساس ساخت.

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: علت غزوه حنین این بود که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای فتح مکه بیرون آمد، اعلام کرد که می‌خواهد به قبیله هوازن حمله کند. این خبر به هوازن رسید و آنان آماده شدند و شروع کردند به جمع‌آوری افراد و اسلحه. رؤسایشان نزد مالک بن عوف نضری گرد هم آمدند و او را به عنوان رییس انتخاب کردند و بیرون آمدند و اموال و زنان و فرزندانشان را همراه خود بردند و به راه افتادند تا این که در اَوْطاس[1] فرود آمدند. دُرَید بن صمّه جُشَمی[2] در میان آنان بود و او رییس جُشَم بود و پیرمردی بود که به سبب کهنسالی، بینایی‌اش را از دست داده بود. پس زمین را با دستش لمس کرد و گفت: شما در کدام دره هستید؟ گفتند: در دره اوطاس. گفت: این جا سرزمینی وسیع برای اسبان است و در آن زمینی سفت و ناهموار و دشتی خرم نیست. چرا صدای شتر و عرعر الاغ و صدای گاو و بع بع میش و گریه کودک را می‌شنوم؟ به او گفتند: مالک بن عوف، اموال و زنان و فرزندان مردم را با خود آورده است تا هر فردی از خویش و مال و خانواده‌اش دفاع کند. دُرید گفت: ـ قسم به پروردگار کعبه ـ او چوپان گوسفندان است، او را با جنگ چه کار؟! سپس گفت: مالک را نزد من بیاورید.

هنگامی که نزد او آمد، به او گفت: ای مالک! چه کرده‌ای؟ گفت: اموال، زنان و فرزندان مردم را با آنان آورده‌ام تا خانواده و مال هر مردی پشتیبانش باشد و در جنگ شجاع‌تر باشد. آن پیرمرد گفت: ای مالک! همانا تو رئیس قومت شده‌ای و تو با مردی بزرگوار می‌جنگی و از امروز به بعد از ابتدا تا انتهای هوازن چیزی را قرار نده. وای بر تو، مگر انسان فراری به چیزی اعتنا می‌کند؟! ناموس قبیله هوازن را به تپه‌های سرزمینشان و جاهای دست نیافتنی محل آنان برگردان و دستور بده مردان سوار اسب‌هایشان شوند. چرا که هیچ کس به تو سود نمی‌رساند، مگر مردی

۱ـ اوطاس: دره‌ای است در دیار هوازن که نبرد حنین در آن جا اتفاق افتاد «معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۸۱».

۲ـ بنگرید به: «جمهرة انساب العرب، ص ۲۷۰».

که شمشیر و زره و مادیانش همراه او باشد. پس اگر با تو باشد به تو خواهد پیوست و اگر بر تو باشد، نزد خانواده و بچه‌هایت رسوا نخواهی شد. مالک به وی گفت: همانا تو سالخورده شده‌ای و علم و خِردت از بین رفته است، و نصیحت دُرید را نپذیرفت. درید گفت: کعب و کلاب چه کردند؟ گفتند: کسی از آنان حاضر نشد. گفت: پس جدیت و دور اندیشی در این جا حضور ندارد. اگر روز بزرگواری و سعادت بود، کعب و کلاب غیبت نمی‌کردند. سپس گفت: پس چه کسی از هوازن در آن حضور یافت؟ گفتند: عمرو بن عامر و عوف بن عامر. گفت: آن دو نفر بی مصرف و بی عرضه نه فایده‌ای می‌رسانند و نه زیانی. سپس درید نفسی کشید و گفت: جنگی است سخت و طولانی.

ای کاش مرا در این جنگ اسبی بود که به سرعت حرکت می‌کرد و من با شتاب می‌شتافتم. اسبی پر موی که موها از پاهایش آویخته باشد. گویی گوسفندی است جوان و قوی.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، از آمدن هوازن به اوطاس و گرد آمدن آنان در آن جا باخبر شد. پس قبایل را جمع‌آوری کرد و آنان را به جهاد تشویق کرد و به آنان وعده پیروزی داد و خدا به او وعده داد که اموال و زنان و فرزندانشان را به عنوان غنیمت نصیب او کند. پس مردم تشویق شدند و در زیر پرچم‌هایشان گرد آمدند و او پرچم بزرگ را برافراشت و به امیر مؤمنان علیه السلام تحویل داد. به هر که با پرچم خود وارد مکه شد دستور داد که آن را به دست گیرد و همراه دوازده هزار مرد خارج شد؛ ده هزار نفر از جمله کسانی بودند که با وی بودند و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام فرمود: هزار مرد از بنی سلیم همراه او بود و رئیس ایشان عباس بن مرداس سُلمی بود و از مَزینه هزار مرد با او بودند.

برگردیم به روایت علی بن ابراهیم، که در ادامه گفت: پس به راه افتادند تا این که به مسافت نیمی از یک شب، به آنان نزدیک شدند. مالک بن عوف به قومش گفت: هر مردی از شما خانواده و مالش را پشت سرش نگاه دارد و پلک (غلاف) شمشیرهایتان را بشکنید و در راه‌های این دره و در میان درختان کمین کنید. هر گاه سپیده زد، مانند یک مرد حمله کنید و قوم را تار و مار کنید، چرا که محمد به مصاف کسی نرفته و جنگ را نمی‌داند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله

نماز صبح را به جای آورد، در دره حنین سرازیر شد و آن دره‌ای است که دارای سرازیری شدیدی است و بنو سُلَیْم در مدخل آن بودند. گردان‌های هوازن از هر جهت به او حمله کردند. بنی سلیم فرار کردند و نیروهایی که پشت سرشان بودند نیز فرار کردند و هیچ کس نماند، مگر این که پا به فرار گذاشت. امیر مؤمنان علیه السلام با تعدادی اندک باقی ماند و به جنگ ادامه داد.

فراریان از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشتند و به فرار خود ادامه دادند. عباس دهنه قاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست راستش گرفته بود و ابو سفیان حارث بن عبد المطلب در سمت چپش بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد می‌زد: ای گروه انصار! به کجا فرار می‌کنید؟ من رسول خدا هستم. ولی کسی به او اعتنایی نکرد. نُسیبه دختر کعب مازنی خاک بر چهره فراریان می‌پاشید و می‌گفت: از خدا و رسولش به کجا فرار می‌کنید؟ عمر از کنار او گذشت. نُسیبه به او گفت: وای بر تو، این چه کاری بود که کردی؟ گفت: این تقدیر خدا است.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این شکست را دید، سوار بر قاطر در حالی که شمشیرش را کشیده بود، شروع به دویدن کرد و فرمود: ای عباس! از این تپه بالا برو و بگو: ای یاران بقره! ای اصحاب شجره! به کجا فرار می‌کنید، این رسول خدا است. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، دستش را بالا برد. فرمود: خدایا ستایش از آن تو و شکایت به تو است و از تو کمک می‌گیرم. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ای رسول خدا! شما همان دعایی را کردی که موسی هنگامی که خدا دریا را برای او شکافت، کرد و او را از فرعون نجات داد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابو سفیان بن حارث فرمودند: مشتی از سنگریزه به من ده. پس به او داد و او به چهره مشرکان پرتاب کرد و فرمود: ننگ باد بر این چهره‌ها. سپس سرش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: خدایا! اگر این گروه اندک را به هلاکت برسانی، دیگر مورد پرستش قرار نخواهی گرفت و اگر بخواهی مورد پرستش قرار نگیری، می‌توانی.

هنگامی که انصار ندای عباس را شنیدند، برگشتند و غلاف شمشیرهایشان را شکستند و لبه‌های شمشیرها را رو به بالا بردند و در حالی که فریاد می‌زدند: دعوت تو را لبیک می‌گوییم، از کنار رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد،

گذشتند و شرم داشتند از این که به سوی او برگردند. آنان به پرچم رسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عباس فرمود: اینان چه کسانی هستند، ای ابو فضل! گفت: ای رسول خدا! اینان انصارند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: اکنون تنور جنگ گرم شد و کار بالا گرفت. پس پیروزی از آسمان نازل شد و هوازن پا به فرار گذاشتند و صدای چکاچک سلاح‌ها را در هوا می‌شنیدند و به هر سو فرار می‌کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اموال، زنان و فرزندانشان را به غنیمت گرفت. این همان فرموده خدای عز و جل است: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ».

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی:«ثُمَّ انزلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَانزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَعذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُواْ» فرمود: و آن قتل است. «وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ».

و می‌گوید: مردی از بنی نصر بن معاویه که به او شجرة بن ربیعه می‌گفتند و به دست مسلمانان اسیر شده بود، به آنان گفت: اسبان و مردان سفید جامه کجایند؟ همانا آنان ما را می‌کشتند و ما شما را در میانشان مانند خال می‌دیدیم. گفتند: آنان فرشتگان بودند.[1]

۴) محمد بن یعقوب: از حمید بن زیاد، از عبیدالله بن احمد دهقان، از علی بن حسن طاطری، از محمد بن زیاد بیاع سابری، از ابان، از عجلان ابو صالح نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: علی بن ابو طالب علیه السلام در روز حنین چهل نفر را کشت.[2]

۵) و از همو: از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: سکینه همان ایمان است.[3]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۸۴.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۶ ۳۷، ح ۵۶۶
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۳. ۳

۶) ابن بابویه: از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از سندی بن محمد، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: سکینه یعنی ایمان[1].

۷) و از همو: گفت: از پدرم که خداوند از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو همام اسماعیل بن همام، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که به مردی فرمود: سکینه نزد شما چیست؟ قوم او نمی دانستند چیست. گفتند: فدایت شویم، آن چیست؟ گفت: بادی است که از بهشت بیرون می‌آید، دارای صورتی مانند صورت انسان و همراه انبیا علیهم السلام است و آن همان بادی است که بر ابراهیم هنگامی که کعبه را ساخت، نازل شد، پس آن باد فلان و فلان را می‌گرفت و ابراهیم پی کعبه را بر آن ساخت.[2]

۸) ابن طاوس در کتاب طرائف آورده است: یکی از روایات جالب، روایتی است که ابو هاشم بن صبّاغ در کتاب «نور و برهان آورده و به محمد بن اسحاق اسناد داده و گفته است: حسان گفت: به مکه برای ادای عمره رفتم در حالی که گروهی از قریش، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را متهم می‌کردند. پس گفت ـ به این عبارت و لفظ ـ پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به علی علیه السلام دستور داد در رختخوابش بخوابد و بیم داشت ابوبکر آنان را به جای او راهنمایی کند. پس او را همراه خود برد و به غار رفت.[3]

﴿یا أیها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء ان الله علیم حکیم (۲۸)﴾

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حقیقت این است که مشرکان ناپاکند. پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند و اگر (در این قطع رابطه) از فقر بیمناکید، به زودی خدا اگر بخواهد شما را به فضل خویش بی‌نیاز می گرداند که خدا دانای حکیم است]

۱ـ معانی الاخبار، ص ۲۸۴، ح ۱

۲ـ معانی الاخبار، ص ۲۸۵، ح ۳.

۳ـ طرائف، ص ۴۱۰.

۱) از جابر نقل شده است که گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: به خدا قسم اگر بمانم، مشرکان را از جزیرة العرب اخراج می‌کنم.[۱]

۲) در «دعائم الاسلام آمده است: از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: اگر در برابر یهود و نصاری و دیوانگان خودتان از مساجد خویش دفاع نکنید، خدا شما را در حالت رکوع و سجود به بوزینه و خوک مبدل خواهد کرد، و خدای عز و جل فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاَ يَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ».[۲]

«قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (۲۹)

[با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست‌خود جزیه دهند]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، و علی بن محمد قاسانی، همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در حدیث اسیاف که آن را از پدرش علیه السلام نقل کرد، فرمود: و اما سه شمشیر معروف: اولین شمشیر، شمشیر بر مشرکان عرب است؛ خدای عز و جل فرمود: «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ»[۳] [مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید] و آن را در تفسیر این آیه ذکر کردیم. شمشیر دوم بر اهل ذمه (اهل کتاب) است. خدای عز و جل فرمود: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً»[۴]. [و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید] این آیه در باره اهل ذمه نازل شد. سپس این فرموده خدای عز و جل: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ

۱ـ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۶۶.
۲ـ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۴۹.
۳ـ توبه/۵.
۴ـ بقره/۸۳.

الآخر وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» آن را منسوخ کرد. پس هر که از آنان در دارالاسلام (سرزمین مسلمانان) باشد، یا باید جزیه دهد و یا باید کشته شود و اموال آنان فیء (غنیمت) است و فرزندانشان باید اسیر شوند و اگر جزیه را بر خود قبول کنند، اسارت آنان و اموالشان بر ما حرام است و ازدواج با آنان حلال است و هر که از آنان در دارالحرب (سرزمین خودشان) باشند، اسارت و به غنیمت گرفتن اموالشان برای ما حلال است و ازدواج با آنان بر ما جایز نیست و از آنان چیزی پذیرفته نمی‌شود، مگر این که در دار الاسلام وارد شوند و یا جزیه بپردازند و یا کشته شوند.[1]

۲) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حد (مقدار) جزیه از اهل کتاب چیست وآیا چیزی وجود دارد که بر آنان واجب است و نباید از آن به چیز دیگری تجاوز کنند؟ فرمود: این در صلاحیت امام است که از هر نفر از آنان هر چه می‌خواهد، به اندازه مالش و توانایی‌اش بگیرد. در حقیقت، آنان قومی هستند که فدیه دادند تا به بردگی گرفته نشوند و خون آنان ریخته نشود. پس جزیه به اندازه توانایی‌شان گرفته می‌شود تا این که اسلام بیاورند، چرا که خدای تبارک و تعالی فرمود: «حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»، و چگونه ذلیل باشد در حالی که به آن چه از او گرفته می‌شود اعتنایی نمی‌کند تا این که احساس ذلت و خواری کند. پس به خاطر آن دردمند شده و اسلام آورد.

و نیز می‌گوید: ابن مسلم گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اینان مقداری از خمس از زمین جزیه می‌گیرند، و از دهقانان نیز جزیه سرهایشان را می‌گیرند، آیا مقداری معینی بر آنان واجب است؟ فرمودند: هر چه به خودشان اجازه دادند [بر آن توافق کردند] بر آنان واجب است، و برای امام، مقدار بیشتر از جزیه جایز نیست، اگر امام بخواهد آن را برای سرهایشان قرار می‌دهد و چیزی بر اموالشان واجب نیست، و اگر بخواهد، (جزیه) را بر اموالشان قرار می‌دهد و چیزی بر سرهایشان واجب نیست. عرض کردم: پس این خمس است. فرمود: همانا آن

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۱۰، ح ۲.

چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره آن با آنان به توافق رسیده بود.[1]

۳) و از همو: از حریز، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از ایشان در باره اهل ذمه پرسیدم که برای ریختن خونشان و نگهداشتن اموالشان، چه مقداری باید بپردازند؟ فرمود: باید خراج بپردازند. پس اگر جزیه از یکایک آنان گرفته شود، حق نداریم سرزمینشان را تصرف کنیم و اگر از سرزمینشان جزیه گرفته شد، حق نداریم آنان را به اسارت بگیریم.[2]

۴) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی، همگی، از عبدالله بن مغیره، از طلحة بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: سنت بر این جاری شد که جزیه از ابلهان و دیوانگان گرفته نشود.[3]

۵) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از تعدادی از اصحاب ما نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مجوس سئوال شد که آیا پیامبر داشتند؟ فرمود: بلی، مگر خبر نامه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به اهل مکه به تو نرسیده است: که اسلام بیاورید وگرنه بر شما اعلام جنگ خواهم کرد؛ پس به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نوشتند که جزیه را از ما بگیر و بگذارید بر پرستش بت‌ها باقی بمانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان (چنین) نوشت: همانا من جزیه را فقط از اهل کتاب می‌گیرم. سپس به او نوشتند ـ و می‌خواستند او را تکذیب کنند ـ که: تو ادعا کردی که جزیه را فقط از اهل کتاب می‌گیری، پس چرا جزیه را از مجوسیان هَجَر گرفته‌ای. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان چنین نوشت: مجوسیان پیامبر داشتند اما او را کشتند، و کتابی داشتند اما آن را

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۷، ح ۲.
۳ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۳.

سوزاندند، و پیامبرشان کتابی را برای آنان آورد که بر دوازده هزار تکه پوست گاو نوشته شده بود.[1]

۶) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره صدقه‌های اهل ذمه پرسیدم و آن چه از بهای شراب و گوشت خوک و مردارشان باید گرفته شود. فرمود: پرداخت جزیه در مورد اموالشان بر آنان واجب است و از بهای گوشت خوک و یا شرابشان از آنان گرفته می‌شود و هر چه از آنان از این چیزها گرفته می‌شود، گناه آن به گردن آنان است و بهای آن برای مسلمانان حلال است.[2]

۷) و از همو: از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ابن ابو یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا جزیه از زمین جزیه برداشته نمی‌شود، بلکه جزیه، عطای مهاجرین و انصار است و صدقه به اهل آن که خدا در کتابش آنان را ذکر کرد، پرداخت می‌شود و آنان بهره‌ای از جزیه ندارند.

سپس فرمود: عدالت چقدر وسیع و گسترده است. و فرمود: اگر در میان مردم عدالت برقرار شود، بی‌نیاز می‌شوند و آسمان روزیش را فرود می‌آورد و زمین به خواسته خدای عز و جل، برکت خود را نازل می‌کند.[3]

۸) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام، در باره اهل جزیه پرسید، آیا چیزی جز جزیه از اموالشان گرفته می‌شود؟ فرمود: خیر.[4]

۹) شیخ: با سندش از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حسین، از صفوان، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام که گفت: از ایشان در باره سیرت و راه و روش امام در زمینی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۴.
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۵.
۳ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۶.
۴ـ کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۷.

فتح شد، سئوال کردم. فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام در میان اهل عراق راه و روشی را اعمال کرد و آن الگویی است برای سرزمین‌های دیگر.

و فرمود: در باره زمین جزیه، جزیه از اهل آن برداشته نمی‌شود، بلکه جزیه، عطای مهاجرین و انصار است، و صدقه‌ها به اهل آن که خدا آنان را در کتابش برشمرده است پرداخت می‌شود، و بهره‌ای از جزیه ندارند.

سپس گفت: عدالت چقدر گسترده است! اگر با مردم با عدالت رفتار شود، بی‌نیاز می‌گردند و آسمان برکات خویش را فرود می‌آورد، و زمین برکت خود را به خواست خدای عز و جل خارج می‌کند.[1]

۱۰) علی بن ابراهیم: گفت: محمد بن عمر، از ابراهیم بن مَهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از اسماعیل بن سهل، از حمّاد بن عیسی، از حَریز، از زراره نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقدار جزیه بر اهل کتاب چیست و آیا چیزی بر آنان در این مورد واجب است و آیا نباید از آن اندازه تجاوز کرد؟ فرمود: اختیار آن در دست امام است که از هر فرد از آنان به اندازه مال و توانایی‌اش می‌گیرد. آنان قومی هستند که برای جلوگیری از بردگی و قتل فدیه داده‌اند. پس جزیه به اندازه توانایی‌شان از آنان گرفته می‌شود، تا این که اسلام بیاورند. چه خدا می‌فرماید: «حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ». و چگونه ذلیل باشد، در حالی که به آن چه از او گرفته می‌شود اعتنایی ندارد تا به خاطر آن چه از او گرفته شده احساس خواری کند. در این صورت است که اسلام می‌آورد.[2]

۱۱) عیاشی: از عبدالملک بن عتبه هاشمی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که گفت: فرمود: هر که مردم را با شمشیرش بزند و آنان را به خود دعوت کند، در حالی که در میان آنان کسی است که از او داناتر است، او گمراه و متکلّف است. این حدیث را به عمرو بن عبید، هنگامی که از او خواست که با محمد[3] بن عبدالله بن حسن بن حسن بیعت کند، فرمود.[4]

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۱۱۸، ح ۳۴۰.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۷

۳ـ او ذو النفس الزکیه است که پس از آن که ادعای خلافت کرد، امام صادق علیه السلام را به بیعت با خویش فرا خواند. امام وی را موعظه کرد و پند داد. پس رفت تا این که در سال ۱۴۵هجری به دست منصور عباسی کشته شد.« معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۳۵»

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۴۰.

۱۲) از زُراره، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: به ایشان عرض کردم: حد (مقدار) جزیه بر اهل کتاب چیست، و آیا مقداری (معین) بر آنان واجب است که نباید از آن تجاوز کرد؟

فرمود: خیر، آن از صلاحیت و اختیار امام است که هر چه می‌خواهد، از هر فردی به اندازه مال و توانایی‌اش می‌گیرد. آنان قومی هستند که (حاضر بودند) فدیه دهند و خود را از بردگی و کشته شدن رها سازند، پس جزیه به اندازه توانایی‌شان از آنان گرفته می‌شود تا این که اسلام بیاورند، چه خدا می‌گوید: «حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»، چگونه ذلیل باشد در حالی که بدان چه از او گرفته می‌شود [به خاطر کمی] اعتنایی نمی‌کند تا احساس ذلت و خواری و ناراحتی کند، پس اسلام می‌آورد.[1]

۱۳) از حفص ابن غیاث، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر فرستاده است: شمشیری بر علیه اهل ذمه، که خدا می‌فرماید: «قُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً»[2] [و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید] و این آیه در باره اهل ذمه نازل شد. سپس آیه دیگری آن را منسوخ کرد. آیه: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ» تا «وَهُمْ صَاغِرُونَ» پس هر که از آنان در دار الاسلام باشد، از او چیزی پذیرفته نیست، مگر پرداخت جزیه یا قتل و بهره‌ای از فیء ندارند و فرزندانشان به اسارت گرفته می‌شود. هر گاه جزیه را پذیرفتند، ازدواج با آنان و خوردن گوشت حیواناتی که توسط خودشان کشته می‌شود، برای ما حلال است.[3]

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰)﴾

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۴۱.
۲ـ بقره/۸۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۴۲.

[و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. این سخنی است (باطل) که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند، شباهت دارد. خدا آنان را بکشد. چگونه (از حق) بازگردانده می‌شوند]

۱) امام عسکری علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا پدرم امام باقر علیه السلام این حدیث را از جدّم امام سجاد علیه السلام، از پدرش حسین بن علی سرور شهیدان، از امیر مؤمنین علی بن ابو طالب که درود خدا بر همه آنان باد، نقل کرد که روزی پیروان پنج دین نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گرد هم آمدند: یهودیان، مسیحیان، دهریان، ثنویان و مشرکان عرب.

یهودیان گفتند: ما می‌گوییم: عُزیر پسر خدا است و ما ـ ای محمد ـ نزد تو آمدیم تا در باره آن چه می‌گویی، نظر کنیم. اگر از ما پیروی کنی ما قبل از تو به حق رسیده‌ایم، بلکه بهتریم. و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می‌کنیم. مسیحیان گفتند: ما می‌گوییم: مسیح پسر خداست و خدا در او حلول کرد و ما آمدیم تا در آن چه می‌گویی نظر کنیم. اگر از ما پیروی کنی، ما قبل از تو به حق رسیده‌ایم بلکه بهتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می‌کنیم. دهری‌ها گفتند: ما می‌گوییم: اشیا را آغازی نیست و ازلی (دائمی) است و ما نزد تو آمده‌ایم تا در آن چه می‌گویی نظر کنیم، اگر از ما پیروی کنی، ما قبل از تو به حق رسیده‌ایم بلکه بهتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می‌کنیم. ثنویها گفتند: ما می‌گوییم که روشنایی و تاریکی مدبّر امور هستی هستند و ما آمده‌ایم تا در آن چه می‌گویی نظر کنیم، اگر از ما پیروی کردی، پس ما پیش از تو به حق و صواب رسیده‌ایم بلکه بهتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می‌کنیم. مشرکان عرب گفتند: ما می‌گوییم: بتان ما خدایانند و ما نزد تو آمده‌ایم تا در آن چه می‌گویی نظر کنیم. اگر از ما پیروی کنی، ما پیش از تو به حق و صواب رسیده‌ایم، بلکه بهتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می‌کنیم.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: به خدای یگانه‌ای که شریک و همتا ندارد ایمان آورده‌ام و به هر معبودی جز او کفر ورزیده‌ام و سپس فرمود: همانا خدای عز و جل مرا بر همه آفریدگان به حق فرستاده است تا آنها را بشارت و بیم دهم و حجتی باشم بر همه جهانیان و خدا توطئه هر که

می‌خواهد بر علیه دینش توطئه کند را به خودش باز خواهد گرداند. سپس به یهودیان فرمود: آیا نزد من آمده‌اید تا قولتان را بدون هیچ حجتی قبول کنم؟ گفتند: خیر. فرمود: پس چه چیزی باعث شد که ادعا کنید عُزیر پسر خدا است و موسی نیست در حالی که موسی تورات را آورده است و معجزه‌های عجیبی که از او می‌دانید، دیده شد. اگر عزیر پسر خدا بود، کرامت او [موسی] در احیا و زنده کردن تورات آشکار نمی‌شد. پس موسی به فرزندی اولی‌تر و شایسته‌تر بود و اگر این مقدار از بزرگداشت عزیر مستوجب ادعای پسری او برای خدا باشد، پس چندین برابر این کرامت، برای موسی است. او (موسی) مستوجب جایگاهی بالاتر از پسری خداوند است. زیرا اگر منظورتان از پسری، زاییدن، به همان طریق که در دنیا می‌بینید یعنی مانند به دنیا آمدن فرزندانی از سوی مادران به وسیله جماع پدرانشان با مادران باشد، در این صورت به خدای عز و جل کفر ورزیده‌اید و او را به آفریدگانش مانند کرده‌اید و در او صفات مُحدثان (ایجاد شدگان) را واجب کرده‌اید و باید بگویید که او حادث و مخلوق است و این که او آفریدگاری دارد که او را ساخته و آفریده است!

گفتند: منظورمان این نیست، چرا که آن چه که گفتی، کفر است. بلکه منظورمان این است که او از روی کرامت پسر او است و زایشی در کار نبوده است. چنان که برخی از علمای ما به کسی که می‌خواهد او را گرامی بدارد و جایگاهش را از دیگران مشخص کند می‌گوید: پسرم! او پسرم است. و منظور او اثبات تولد او از او نیست، زیرا که ممکن است آن عبارت را به شخص غریبه‌ای که رابطه نسبی با او ندارد، بگوید و چنین گفته‌ای در مورد عزیر نیز صادق است و او (یعنی خدا) از روی کرامت و نه از روی تولد، او را پسر به شمار آورده است.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: پاسخ من چنین است که اگر با این دلیل نیز عزیر پسر خدا باشد، این جایگاه برای موسی شایسته‌تر است و همانا خدا هر انسان مدعی باطل را با اقرار و اعتراف خود رسوا می‌کند و حجتش را بر علیه او برمی‌گرداند. همان چیزی را که به آن احتجاج کردی، در حقیقت شما را به بزرگتر از آن چه برای شما گفتم، می‌کشاند. زیرا که شما ادعا کردید که بزرگی از بزرگان شما ممکن است به بیگانه‌ای که رابطه نسبی با او ندارد بگوید: ای پسرم! و یا این پسرم است، اما نه از طریق تولد. پس ممکن

است این شخص بزرگ به بیگانه‌ای دیگر بگوید: این برادرم است و به دیگری بگوید: این شیخ من و پدرم است و به کسی دیگر بگوید: این سرور من است و ای سرورم! از روی بزرگداشت او و هر که او را بیشتر گرامی بدارد، گفته‌های بیشتری را به او می‌گوید. پس نزد شما جایز است که موسی برادر خدا یا شیخ یا پدر یا سرور باشد؛ زیرا که او را بیشتر از عزیر گرامی داشته است. چنان که کسی که مردی را بیشتر گرامی بدارد و به او بگوید: ای سرورم! و ای شیخم! و ای عمویم! و ای رئیسم! و ای امیرم! از روی بزرگ داشتن او؛ هر که او را بیشتر گرامی بدارد، گفته‌های بیشتری را از این قبیل به او خواهد گفت. آیا نزد شما جایز است که موسی برادر خدا یا شیخ یا عمو یا رئیس یا سرور یا امیر باشد، به این دلیل که او را بیشتر از کسی که به او گفت: ای شیخم یا ای سرورم یا ای عمویم یا ای رئیسم یا ای امیرم، گرامی داشته است؟

گفت: آن قوم سخت شگفت زده و حیران شدند و گفتند: ای محمد! به ما مهلت دهید تا در باره آن چه که به ما گفته‌ای تفکر کنیم. پس فرمود: با دل‌هایی که به انصاف می‌گروند، نظر کنید تا خدا شما را هدایت کند.

سپس حضرت که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رو به نصاری کرد و فرمود: شما گفته‌اید: همانا خدای قدیم عز و جل با پسرش مسیح متحد شده است (حلول کرده است)، منظورتان از این گفته چیست؟ آیا منظورتان این است که قدیم از جهت وجود این حادث که عیسی باشد، حادث شده است؟ یا حادثی که عیسی باشد، به خاطر وجود قدیم یعنی خدا، قدیم شده است یا معنای گفته شما که او (خدا) در عیسی حلول کرده است، این است که او را به کرامتی اختصاص داده است که نصیب کسی دیگر غیر از او نشده است. اگر منظورتان این باشد که خدای قدیم عز و جل حادث شده است، در تناقض افتاده‌اید؛ زیرا محال است که قدیم دگرگون و حادث شود و اگر منظورتان این باشد که حادث، قدیم شده است، باز هم در تناقض افتاده‌اید، زیرا که حادث نیز محال است قدیم شود. و اگر منظورتان این باشد که خدا در او حلول کرده است بدین طریق که او را به خود اختصاص داده و بر سایر بندگانش برگزیده است، در این صورت، به حادث بودن عیسی و حادث بودن معنایی که به خاطر آن در او حلول کرده است، اقرار کرده‌اید، زیرا که اگر عیسی حادث باشد و خدا در او حلول کرده باشد، به این طریق که معنایی را در او

ایجاد کرده است که به وسیله آن با کرامت‌ترین آفریدگان خدا شده، پس در این صورت، عیسی و آن معنی حادث می‌شوند و این بر خلاف گفته‌های آغازین شما است.

مسیحیان گفتند: ای محمد! همانا خدای عز و جل هنگامی که آن امور عجیب را به دست عیسی آشکار نمود، او را از جهت کرامت، پسرش برشمرده است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان فرمود: شما آن چه را به یهودیان در مورد این معنی که ذکر کردید، شنیدید. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، همه گفته‌های پیشین را تکرار کرد. همراهشان به جز یک نفر از آنان ساکت شدند. او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! مگر نمی‌گویید که ابراهیم خلیل خدا است؟

فرمود: بلی، این را گفته‌ایم. گفت: اگر چنین باشد، پس چرا ما را از گفتن عیسی پسر خدا است، نهی می‌کنی؟!

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: آن دو [خدا و ابراهیم] با هم شبیه نمی شوند، زیرا گفته ما که ابراهیم خلیل الله است، از خَلّه و خُلّه گرفته شده است و معنای خَلّه، فقر و بیچارگی است، چرا که او نسبت به خدا فقیر بود و خود را برای خدا وقف کرده بود و از دیگران روی گردان و بی نیاز بود و این هنگامی بود که خواستند او را در آتش بیاندازند. وقتی او را در منجنیق (ابزار پرتاب آتش) گذاشتند، خدای عز و جل جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او فرمود: به داد بنده‌ام برس. جبرئیل به ابراهیم رسید و او را در هوا دید و به او گفت: هر چه می‌خواهی از من بخواه. خدا مرا برای یاری به تو فرستاده است. او گفت: خداوند مرا کفایت می‌کند و او بهترین کسی است که به او اعتماد می‌کنند. من از کسی دیگر غیر از او طلب حاجت نمی‌کنم و من فقط به او نیازمندم. پس او را خلیل خدا نامید، یعنی فقیر و نیازمند به او که از کسان دیگر روی گردان است و فقط به خدا روی می‌آورد.

و اگر معنای آن را از خُلّه بگیریم، به این معنی است که در لابه‌لای معانی او فرو رفت و بر اسرار و رازهایی مطلع شد که دیگران نمی‌دانند، گویی که معنای آن دانا به او و به اموزش است. این معنا مستوجب این نمی‌شود که خدا را به خلقش تشبیه کنیم. مگر نمی‌بینید، اگر ابراهیم خود را وقف او نمی‌کرد، خلیل او نمی‌بود و

اگر اسرار و رازهایش را نمی‌دانست، خلیل وی نمی‌بود. هر که از جانب مردی متولّد می‌شود، پسر او محسوب می‌شود اگر چه پدر، او را مورد اهانت قرار دهد و از خود دور سازد؛ معنای تولّد به قوّت خود باقی است. سپس اگر واجب شود ـ زیرا که خدای عز و جل فرمود: ابراهیم خلیل من است ـ قیاس کنید و بگویید که عیسی پسر او است، واجب خواهد بود که به موسی نیز بگویید که او پسر خداست. چه این که، معجزاتی که همراه او بود، کمتر از عیسی نبود. پس بگویید که موسی نیز پسر او است و همین طور جایز است بگویید که او شیخ و عمو و سرور و رئیس و امیر او است، چنان که به یهودیان گفته‌ام.

برخی از آنان گفتند: در کتاب‌های آسمانی چنین آمده است که عیسی گفت: به سوی پدرم بروم.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: اگر به آن کتاب عمل می‌کنید، در آن چنین آمده است: پروردگارم و پروردگار شما، و به سوی پدرم و پدر شما می‌روم، پس بگویید: همانا همه آنان را مورد خطاب قرار داده است و آنان همگی پسران خدا بودند، چنان که عیسی پسر او بود، از این وجه که عیسی پسرش بود. وانگهی آن چه در این کتاب است، این معنی را باطل می‌کند که ادعا کرده‌اید که اختصاصاً عیسی پسر او بود؛ زیرا که شما گفته‌اید: ما از این رو گفتیم که او پسر خدا است، چون خدای عز و جل او را به چیزی اختصاص داده است که دیگران را به آن اختصاص نداده است و شما می‌دانید، چیزی که عیسی به آن اختصاص داده شده است، در این قول که عیسی به آنان گفت: به سوی پدرم و پدر شما می‌روم، به آن اختصاص داده نشده است.

پس، این که اختصاص برای عیسی بود، باطل است؛ زیرا که نزد شما از طریق گفته عیسی به کسانی که مانند اختصاص عیسی را نداشتند، ثابت شده است و همانا شما گفته عیسی را حکایت کرده‌اید و آن را به غیر از وجه آن تأویل کرده‌اید. زیرا که اگر بگوید: پدرم و پدر شما، منظور او غیر از آن چه که شما به او نسبت می‌دهید است. از کجا می‌دانید؟ شاید منظور او این باشد که بگوید: به سوی آدم و به سوی نوح می‌روم، خدا مرا به سوی آنان بالا می‌برد و مرا با آنان جمع می‌کند و آدم پدر من و پدر شما است و نوح نیز چنین است، بلکه چیزی را جز این اراده نکرده است.

مسیحیان ساکت شدند، و گفتند: تا به حال جدال کننده و خصمی را مانند شما ندیده‌ایم. در امورمان نظر و تأمل خواهیم کرد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به دهریان رو کرد و فرمود: و شما! چه چیز شما را وادار ساخته است بگویید که اشیا را آغازی نیست و این که دایمی است، فنا نپذیرفته است و هنوز پا برجا است؟ گفتند: ما فقط به چیزی که مشاهده می‌کنیم، حکم می‌کنیم و ما حدوثی را برای اشیا نیافته‌ایم و پایان و فنایی را برای آن نیافته‌ایم، پس حکم کردیم که آنها همچنان وجود دارند و لایزال‌اند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: آیا قدمتی را برای آن یافته‌اید، یا بقایی را برای آن تا ابد یافته‌اید؟ اگر بگویید که شما آن را یافته‌اید پس برای خودتان ثابت کرده‌اید که شما و عقل‌هایتان تا بی‌نهایت باقی بوده اید و اگر این را بگویید، عیان را دور ساخته‌اید [خلاف امری بدیهی سخن گفته اید] و جهانیانی که شما را می‌بینند تکذیبتان خواهند کرد. گفتند: بلکه برای خودمان نه قدمت را می‌بینیم و نه بقا تا ابدیت را. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس چرا به قدمت و بقای دایم [جهان] حکم کرده‌اید، در حالی که شما حدوث و پایان آن را مشاهده نکرده‌اید. از کسی چون شما که اول و آخر جهان را ندیده است سزاوار آن است که حکم به حدوث و پایان جهان نماید، چرا که او نه قدیم بودن آن را مشاهده کرده است و نه بقای ابدی آن را . مگر شب و روز و آمدن هر کدام از آنها پس از دیگری را مشاهده نمی‌کنید؟ گفتند: بلی. فرمود: گمان می برید که آنها از قدیم بوده‌اند و همچنان ادامه دارند؟ گفتند: بلی. فرمود: پس جمع شدن شب و روز نزد شما جایز است، گفتند: خیر. حضرت رسول که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: پس یکی از آنها از دیگری بریده می‌شود و یکی از آنها پیشی می‌گیرد و دومی پس از آن جریان می‌یابد. گفتند: چنین است. فرمود: همانا شما به حدوث روز و شبی را که ندیده‌اید حکم کرده‌اید، پس قدرت خدا را انکار نکنید.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: آیا آن چه را از شب و روز گذشته است، پایان پذیر یا پایان ناپذیر در تقدیر می‌گیرید؟ اگر بگویید پایان ناپذیر است، چگونه آخری به شما رسیده است که پایانی برای اولش نیست؟ و اگر بگویید پایان پذیر است، پس بود و چیزی از آندو نیست.

گفتند: بلی. به آنان فرمود: آیا گفته‌اید که عالم قدیم است و حادث نیست و شما معنای آن چه را پذیرفته‌اید و آن چه را انکار کرده‌اید می‌دانید؟ گفتند: بلی.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: آن چه را که از اشیا می‌بینیم، برخی به برخی دیگر نیازمند است؛ زیرا که برخی قوام ندارد، مگر به آن چه به آن متصل است. چنان که در ساختمان می‌بینیم، برخی از اجزایش به برخی دیگر محتاج است وگرنه سامان نمی‌یافت و مستحکم نمی‌شد و همچنین سایر آن چه را که می‌بینیم. و نیز فرمود: اگر برخی که برای قوّت و کمال خود به همدیگر احتیاج دارند، قدیم است، به من بگویید، اگر حادث بود چگونه بود؟ و صفت آن چگونه می‌بود؟ آنان مبهوت شدند و دریافتند که آنان برای حادث صفتی را نمی‌یابند که آن را به آن صفت وصف کنند، مگر این که در آن چیزی که ادعا کردند قدیم است، (آن صفت) موجود باشد. پس نتوانستند پاسخ دهند و گفتند: در باره تصمیم‌مان نظر خواهیم کرد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به ثنویان که گفتند نور و تاریکی مدبر امور هستی است، رو کرده و فرمود: چه چیزی باعث شد که شما این ادعا را بکنید؟ گفتند: زیرا ما جهان را بر دو نوع یافته‌ایم: خیر و شر. خیر را ضد شر یافته‌ایم، پس انکار کردیم که یک فاعل، یک کار و ضد آن را انجام بدهد، بلکه برای هر کدام از آنها فاعلی است. آیا نمی‌بینید که یخ محال است گرم شود، چنان که آتش محال است سرد شود، پس برای آن، دو صانع قدیم را ثابت کرده‌ایم: تاریکی و روشنایی.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان فرمود: آیا سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی و سبزی و آبی ندیده‌اید و هر کدام از آنها ضد دیگری است. از این رو که جمع شدن دو تا از آنها در یک جا محال است؛ چنان که گرما و سرما متضادند، از این جهت که جمع شدن آنها در یک جا محال است؟ گفتند: بلی. فرمود: پس چرا به تعداد هر رنگ، یک صانع و یک قدیم ثابت نمی‌کنید تا فاعل هر ضدی از این رنگ‌ها، غیر از فاعل ضد دیگر باشد؟ آنها ساکت شدند.

سپس فرمود: چگونه روشنایی با تاریکی آمیخته شده است در حالی که ویژگی روشنایی، صعود و ویژگی تاریکی، نزول است؟ اگر فرض کنیم که کسی به

طرف مشرق راه بیفتد و دیگری به طرف مغرب، آیا نزد شما جایز است، مادامی که به این دو سمت می‌روند، به هم برسند؟ گفتند: خیر.

فرمود: پس روشنایی نباید با تاریکی آمیخته شود، زیرا که هر کدام از آنها به جهتی حرکت می‌کند که دیگری به آن طرف حرکت نمی‌کند. چگونه این هستی از آمیخته شدن چیزی که محال است آمیخته شود، به وجود آمده است. گفتند: تصمیم‌مان را اعلام خواهیم کرد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رو به مشرکان عرب کرد و فرمود: و شما! چرا بتان را مورد پرستش قرار داده‌اید و خدا را عبادت نمی‌کنید؟ گفتند: با آنها به خدای عز و جل تقرّب می‌جوییم. فرمود: آیا آنها پروردگارشان را می‌شنوند و از او اطاعت می‌کنند و او را عبادت می‌کنند تا با تعظیم آنها از خدای عز و جل تقرّب جویید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا خودتان آنها را می‌سازید؟ گفتند: بلی، فرمود: پس اگر آنها شما را عبادت کنند ـ اگر عبادت از آنها جایز باشد ـ شایسته‌تر از این است که شما آنها را عبادت کنید. بنابراین، کسی که شما را به تعظیم آنها امر کرده است، عارف و دانا به منفعت و عاقبت شما و حکیم در آن چه شما را به آن امر تکلیف می‌کند، نبوده است.

هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن سخن را گفت، آنها با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. برخی از آنان گفتند: ممکن است خدا در اسکلت مردانی که به این صورت بودند، حلول کند. پس ما کسی را که این صورت‌ها را به تصویر کشیده است تعظیم می‌کنیم، از این جهت که اینها صورت‌هایی است که پروردگار ما در آنها حلول کرده است. و دیگران گفتند: اینها تصاویر اقوام گذشته است که قبل از ما خدا را اطاعت می‌کردند. پس تصاویر آنان را مجسم کردیم و برای بزرگداشت خدا آنها را عبادت کردیم. دیگران گفتند: خدا هنگامی که آدم را آفرید و فرشتگان را به سجود برای او دستور داد، ما برای سجود برای آدم از فرشتگان شایسته‌تر بودیم، پس این کرامت را از دست دادیم و تصویرش را مجسم کردیم و برای تقرّب به خدا، برای آن سجده کردیم، چنان که فرشتگان به وسیله سجود برای آدم، به خدای عز و جل تقرّب جسته‌اند و چنان که شما، به سجود به سمت مکه امر شده‌اید و این کار را انجام داده‌اید، سپس در شهر دیگری با دست خودتان محراب‌هایی را بر پا کرده‌اید و به سجود برای آنها

پرداخته‌اید و منظورتان کعبه است و نه محراب‌هایتان و نماز به سوی کعبه خدای عز و جل را اراده کرده‌اید، نه آن‌ها را.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: شما راه را به خطا رفته و گمراه شده‌اید. اما شما ـ خطابش در این جا متوجه کسانی بود که گفتند: خدا در بدن مردانی حلول می‌کند که به این صورتی که ما مجسم کردیم بودند، پس ما این تصاویر را به جهت بزرگداشت آن کسانی که پروردگار ما در آنها حلول کرد، بزرگ می‌داریم ـ پروردگارتان را به صفت مخلوقات توصیف کرده‌اید. مگر پروردگار شما در چیزی حلول می‌کند تا آن چیز به او احاطه کند؟

چه فرقی میان او و آن چه در آن حلول می‌کند، از لحاظ رنگ و طعم و بو و نرمی و سفتی و سنگینی و سبکی‌اش وجود دارد؟ و چرا این چیزی که خدا در آن حلول کرد، حادث و آن قدیم است بی آن که آن حادث و این قدیم شود؟ و چگونه کسی که قبل از محال همچنان وجود داشت، به محال محتاج باشد، در حالی که او ـ عز و جل ـ لا یزال است چنان که لم یزل است (همچنان وجود دارد). پس اگر او را به صفت حادث‌ها در حلول توصیف کنید، مستوجب این می‌شود که او را به زوال نیز توصیف کنید، و چیزی را که به زوال و حدوث توصیف کنید، به فنا نیز توصیف کرده‌اید، زیرا که آن از صفات حال و محلول نیز جامع‌تر است، و همه آن (امور) ذات را تغییر می‌دهد. پس اگر جایز باشد ذات باری عز و جل با حلول آن در چیزی تغییر پیدا کند، جایز است که به وسیله حرکت و سکون و سیاه شدن و سفید شدن و قرمز شدن و زرد شدن، تغییر پیدا کند و صفاتی که بر موصوف به آنها رد و بدل می‌شوند، در او حلول کند تا همه صفات حادث‌ها در او باشد و خدا ـ که پاک و منزه از آن است ـ حادث باشد. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: اگر آن چه به آن عقیده دارید که خدا در چیزی حلول می‌کند، باطل گردد، پس اساس قول شما فاسد و تباه خواهد بود. گفت: پس مشرکان ساکت شدند و گفتند: در امرمان نظر خواهیم کرد.

سپس به گروه دوم رو کرد و به آنان فرمود: در باره ـ عقیده‌تان ـ برای ما سخن بگویید که تصاویر کسانی که خدا را می‌پرستیدند را مورد پرستش قرار داده‌اید و برای آنها سجده کرده‌اید و نماز گزارده‌اید، و چهره‌های با کرامت را بر روی خاک نهاده‌اید، پس چه چیزی برای پروردگار جهانیان باقی گذاشته‌اید؟ آیا

ندانسته‌اید که حق کسی که باید بزرگ داشته و عبادت شود این است که بنده‌اش با او برابر نشود؟ اگر شما یک پادشاه بزرگ را با بردگانش در تعظیم و خشوع و اطاعت مساوی و برابر بشناسید، آیا این موجب پست شمردن بزرگ و مبالغه در تعظیم کوچک نخواهد بود؟ گفتند: بلی. فرمود: آیا نمی‌دانید که شما پروردگار جهانیان را حقیر و کوچک می‌شمارید در حالی که می‌پندارید که او را از طریق تعظیم تصاویر بندگان مطیعش، بزرگ می‌دارید؟ بعد از این که آنان گفتند: در امورمان تفکر خواهیم کرد، ساکت شدند.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به گروه سوم فرمودند: شما مثالی آوردید و ما را به خودتان تشبیه کردید، در حالی که شبیه هم نیستیم، چرا که ما بندگان خدا هستیم و از سوی او خلق شدیم و خدا پروردگار ما است و از دستورات او اطاعت می‌کنیم و از نهی او خودداری می‌کنیم و او را از راهی که خود از ما می‌خواهد، عبادت می‌کنیم. پس اگر به وجهی از وجوه به ما دستور دهد، از او اطاعت می‌کنیم و به چیزهای دیگر تجاوز نمی‌کنیم؛ کارهایی که به ما دستور انجام آنها را نداده است، زیرا که ما نمی‌دانیم، شاید امر اول را از ما خواسته است، در حالی که دومی را نمی‌پسندد و ما را نهی کرده است از این که به انجام چیزی مبادرت کنیم که او ما را از انجام آن نهی کرده است. پس هنگامی که به ما دستور داد که او را از طریق نماز به سوی کعبه عبادت کنیم، دستور او را اطاعت کردیم، سپس ما را به عبادت او از طریق به جا آوردن نماز به سوی آن (کعبه) در سرزمین‌های دیگر که در آن به سر می‌بریم دستور داده است و او را اطاعت کردیم. پس ما از هیچ کدام از دستورات او سرپیچی نکرده‌ایم و آن جایی که خدای عز و جل فرشتگان را به سجود برای آدم دستور داد، به سجود برای صورت او که غیر از او است، امر نکرده است. پس شما حق ندارید در این مورد به قیاس عمل کنید. زیرا که شما نمی‌دانید، شاید از آن چه انجام می‌دهید کراهت داشته باشد، زیرا که شما را به انجام آن دستور نداده است.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان فرمود: اگر فرض کنیم مردی شما را به ورود به خانه‌اش در همان روز دستور دهد، آیا می‌توانید پس از آن (در روزی دیگر) بدون دستورش وارد آن شوید؟ و می‌توانید به خانه دیگری که متعلق به اوست، بدون دستورش وارد شوید؟ و یا

مردی لباسی از لباس‌های خود را یا برده‌ای از برده‌هایش، یا مرکوبی از مرکوب-هایش را به شما بخشید، آیا می‌توانید آن را بگیرید؟ گفتند: بلی. گفت: اگر آن شیء بخشیده شده را نیافتید، می‌توانید چیز دیگری را بردارید؟ گفتند: خیر. زیرا که او در مورد دومی چنان که در مورد اولی اجازه داده است، اجازه نداده است. فرمود: پس به من بگویید، آیا خدا به این که بدون دستورش چیزی از ملک او گرفته شود، شایسته‌تر است یا برخی از بردگان؟ گفتند: بلکه خدا شایسته‌تر است به این که بدون دستور و اجازه‌اش نباید در ملکش تصرف شود. فرمود: پس چرا آن کار را کردید و چه کسی به شما دستور داده است که برای این تصاویر سجده کنید؟ مشرکان گفتند: در باره این مسئله تأمل خواهیم کرد. سپس ساکت شدند.

امام صادق علیه السلام فرمود: قسم به آن که او را به حق به عنوان پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرستاد، هنوز سه روز نگذشته بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و اسلام آوردند و تعداد آنان بیست و پنج نفر بود و پنج نفر از هر گروه بودند و گفتند: ما حجتی را مانند حجت شما تاکنون ندیده‌ایم ـ ای محمد ـ گواهی می‌دهیم که تو رسول خدا هستی.

و امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنین علیه السلام فرمود: سپس خدا این آیه را نازل کرد: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِم یَعْدِلُونَ»[1] [ستایش خدایی را که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد. با این همه کسانی که کفر ورزیده‌اند (غیر او را) با پروردگار خود برابر می‌کنند]. در این آیه، پاسخ سه گروه از آنان بود، هنگامی که گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» این پاسخ به دهریانی بود که گفتند: اشیا را آغازی نیست و ازلی است. سپس خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» این پاسخی بر ثنویت بود که گفتند: همانا روشنایی و تاریکی، مدبرند. سپس خدای تبارک و تعالی فرمود: «ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِم یَعْدِلُونَ» و این پاسخی بود بر مشرکان عرب که گفتند: همانا بت‌های ما خدایانند. سپس خدای عز و جل این عبارت را نازل فرمود: «قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ»[2] [بگو اوست

۱ـ انعام/۱.

۲ـ اخلاص/۱.

خدای یگانه] تا آخر، و در آن پاسخی بود بر کسانی که ضد یا همتایی برای خدا ادعا کردند.

ـ گفت:ـ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به اصحابش فرمود: بگویید: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ». یعنی یکی را می‌پرستیم، و مانند دهریه که گفتند: اشیا را آغازی نیست و دائمی است، نمی‌گوییم و نه چنان که ثنویها که گفتند: همانا روشنایی و تاریکی مدبر امور هستی‌اند و نه چنان که مشرکان عرب گفتند: همانا بت‌های ما خدایانند. پس شریکی برای او قائل نمی‌شویم و کسی را غیر از تو، الله و خدا نمی‌خوانیم، چنان که این کافران می‌گویند. و نیز مانند یهودیان و مسیحیان نمی‌گوییم که تو فرزند داری. پاک و منزه هستی از این ادعاها.[1]

۲) عیاشی: از یزید بن عبد الملک، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا چیزی مانند درخت طلح[2] و سدر برای خدا خشمگین نمی‌شود. طلح، مانند ترنج[3] بود و سدر مانند هندوانه بود؛ هنگامی که یهودیان گفتند: دست خدا بسته است، میوه آنها کاستی پذیرفت و کوچک شد. سپس هسته دار شد و هسته‌هایش سخت شد و هنگامی که مسیحیان گفتند: مسیح پسر خدا است، آن میوه‌ها به وحشت افتادند و خاردار شدند و میوه‌های آن کاستی پذیرفت و به جای آن خار رویید و تا قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و فرا رسیدن روز قیامت به ثمر نخواهد نشست. سپس فرمودند: هر که به درخت سدری آب دهد، مثل این می‌ماند که مؤمنی را از تشنگی سیراب کرده است.[4]

۳) از عَطیه عَوفی، از ابو سعید خُدری نقل شده است که گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: خشم خدا بر یهود هنگامی شدت گرفت که گفتند: عُزیر پسر خدا است و خشم خدا بر مسیحیان هنگامی

۱ـ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۵۳۰، ح ۳۲۳.

۲ـ طلح درخت بزرگی است که در دل دره‌ها می‌روید و خار آن بسیار بزرگ و چوب آن بسیار سخت و شیره آن بسیار مرغوب است.« لسان العرب، ماده طلح» معادل آن در فارسی، اقاقیای شیره‌دار است.

۳ـ اترج، درختی است بسیار بلند که شاخه، برگ و میوه آن نرم است و میوه‌اش مانند لیموی بزرگ، طلائی رنگ، خوشبو و ترش است. معرب است.«معجم الوسیط، ج ۱، ص ۴»

۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۲، ح ۴۴.

شدت گرفت که گفتند: مسیح پسر خدا است و خشم خدا بر کسی که خون مرا ریخت و مرا از طریق آزار رساندن به عترتم، آزار داد، بسیار شد.[1]

۴) طبرسی در احتجاج می‌گوید: از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»، یعنی خدا آنان را لعن کرده است. چگونه دروغ و افترا می‌کنند، پس لعنت را قتال نامیده است، و همچنین «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»[2] [کشته باد انسان چه ناسپاس است] یعنی لعنت بر انسان باد.[3]

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱)»

[اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز این که خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزه است او از آن چه (با وی) شریک می‌گردانند]

۱) محمّد بن یعقوب: از عده‌ای از اصحابمان، از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالله بن یحیی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که از امام در باره آیه: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللَّه» پرسیدم؟ فرمود: سوگند به خدا، آنان را به عبادت خویش دعوت نکردند که اگر آنان را به عبادت خویش دعوت می‌کردند اجابت نمی‌کردند، بلکه کارهای حرام را برای آنان حلال، و کارهای حلال را برای آنان تحریم کردند، پس ناخود آگاه آنان را پرستیدند.[4]

و همچنین احمد بن محمّد بن خالد برقی در (محاسن) از پدرش، از عبدالله بن یحیی، با سایر سند و متن آن را روایت کردند.[5]

۲) احمد بن محمّد بن خالد برقی: از محمّد بن خالد، از حمّاد، از ربعی بن عبدالله، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، در باره این سخن خدای تبارک و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۴۳.
۲ـ عبس/۱۷.
۳ـ احتجاج، ص ۲۵۰.
۴ـ کافی، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱.
۵ـ محاسن، ص ۲۴۶، ح ۲۴۶.

تعالی: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ»، فرمودند: قسم به خدا برای آنان نماز نخواندند و روزه نگرفتند، بلکه حرامی را (کار حرام) برای آنان حلال، و حلالی را حرام دانستند، و از آنان پیروی کردند.[1]

۳) و از همو: از پدرش، از عمرو بن ابو مقدام، از مردی، از امام باقر علیه السلام، در باره این فرموده خدای عز و جل: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ» پرسید. فرمود: به خدا قسم، برای آنان نماز نگزاردند و روزه نگرفتند، بلکه در معصیت خدا از آنان اطاعت کردند.[2]

۴) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، در باره این فرموده خدای عز و جل: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ»، فرمود: به خدا قسم، برای آنان نماز نگزاردند و روزه نگرفتند، بلکه در معصیت خدا از آنان اطاعت کردند.

و در خبری دیگر (چنین آمده است): اما در معصیت خدا از آنان اطاعت کردند.[3]

۵) از جابر روایت شده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ»، سئوال کردم و ایشان فرمود: همانا، آنان را به عنوان خدا اتخاذ نکردند، بلکه حرامی را حلال نمودند و به آن عمل کردند، و حلالی را حرام کردند و به آن عمل کردند، پس آنان به جز خدا پروردگاران بودند.[4]

۶) ابو بصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آنان را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر آنان را به عبادت خویش دعوت می‌کردند، اجابت نمی‌کردند، بلکه حرامی را برای آنان حلال نمودند و حلالی را حرام کردند. پس ناخودآگاه آنان را می‌پرستیدند.[5]

۷) از حُذیفه نقل شده است که از او علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ». سئوال شد. فرمود:

۱ـ محاسن، ص ۲۴۶، ح ۲۴۵.
۲ـ محاسن، ص ۲۴۶، ح ۲۴۴.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۲، ح ۴۵ـ۴۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۲، ح ۴۷.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۲، ح ۴۸.

آنان را عبادت نمی‌کردند، بلکه اگر برخی امور را برای آنان حلال می‌کردند، حلال می‌دانستند، و اگر بر آنان حرام می‌کردند، حرام می‌دانستند.[1]

۸) علی بن ابراهیم می‌گوید: در روایتی از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ»، فرمود: و اما مسیح؛ پس بعضی او را چنان بزرگ شمردند تا جایی که برای او ادعای الوهیت کردند و این که او پسر خدا است. گروهی از آنان نیز به تثلیث قایل شدند و گروهی از آنان گفتند که او خدا است. اما این فرموده خدای عز و جل: «أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ» به این معناست که از آنان اطاعت کردند؛ قولشان را پذیرفتند، و از آن چه به آنان دستور دادند پیروی کردند، و به آن چه به آن دعوت کردند، ایمان آوردند. پس آنان را با اطاعت از آنان و رها کردن دستور خدا و کتاب‌هایش و پیامبرانش، به عنوان سرور خود اتخاذ کردند و از آن چه احبار و راهبان به آن امر کردند، تبعیت کردند و از آنان اطاعت کردند و خدا را معصیت کردند، و این امر در کتاب ما ذکر شده است تا از آن پند گیریم. پس خدا از بنی اسرائیل به خاطر کارهایی که مرتکب شدند، خرده گرفته است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُواْ إِلاَّ لِيَعْبُدُواْ إِلَـهاً وَاحِداً لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ».[2]

۹) طبرسی، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمودند: سوگند به خدا، آنان نه روزه گرفتند و نه نماز خواندند، بلکه برای آنان حرامی را حلال کردند و حلالی را حرام کردند. پس از آنان تبعیت کردند و مورد پرستش قرار دادند، بی آن که متوجه شوند.[3]

۱۰) طبرسی می‌گوید: ثعلبی با اسناد به عدیّ بن حاتم، روایت کرد که گفت: نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمدم در حالی که صلیبی از طلا به گردنم بود. به من فرمودند: ای عدی! این را از گردنت بردار. گفت: آن را برداشتم. ایشان در حال خواندن این آیه را از سوره برائت بود: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً» تا این که از خواندن آن فارغ شد. به او عرض

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۲، ح ۴۹.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۸.
۳ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۳.

کردم: ما آنان را نمی‌پرستیم؟ فرمود: مگر آن چه را خدا حلال نموده است تحریم نمی‌کنند و شما نیز آن ها را تحریم نمی‌کنید و آن چه را خدا حرام کرده است، حلال نمی‌کنند و شما نیز آنها را حلال نمی‌دانید؟ گفت: عرض کردم: بلی. فرمود: عبادت ایشان این گونه است.[1]

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳)»

[او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند. هر چند مشرکان خوش نداشته باشند]

۱) ابن بابویه می‌گوید: محمد بن موسی بن متوکل که خداوند از او خشنود باد گفت: علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» چنین فرمودند: سوگند به خدا هنوز تأویل آن نازل نشده است و تأویل آن تا ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف نازل نمی‌شود. هر گاه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خارج شود، هیچ کس از کافران به خدای بزرگ و مشرکان به امام نمی‌ماند، مگر این که از خروج او متنفر گردد تا جایی که اگر کافر یا مشرکی درون سنگی باشد، آن سنگ می‌گوید: ای مؤمن! در درونم کافری است. پس مرا بشکن و او را بکش.[2]

۲) عیاشی: از ابو مقدام، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، فرمود: در آن هنگام هیچ کس نمی‌ماند مگر این که پیامبری را برای محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بپذیرد.[3]

۱ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۳.

۲ـ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۰۷، ح ۱۶، باب ۵۸. نوادر الکتاب، ینابیع المودة، ص ۴۲۳.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۵۰.

۳) و در خبر دیگری از ایشان روایت شده است که فرمود: تا خدا آن را در رجعت آشکار کند.[۱]

۴) از سماعه نقل شده است که امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، فرمود: هر گاه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، کسی از مشرکان به خدای بزرگ و کافران باقی نمی‌ماند، مگر این که از ظهورش متنفر شود.[۲]

۵) طبرسی: از امام باقر علیه السلام فرمود: همانا آن اتفاق هنگامی صورت می‌گیرد که مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف، ظاهر شود، پس کسی باقی نمی‌ماند مگر این که به نبوّت محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ایمان بیاورد.[۳]

۶) علی بن إبراهیم می‌گوید: این آیه در باره قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف نازل شد و این همان است که در ضمن آن چه تأویل آن بعد از تنزیل آن می‌آید، ذکر کردیم.[۴]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ (۳۵)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و (آنان را) از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند. ایشان را از عذابی دردناک خبر ده * روزی که آن گنجینه‌ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۵۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۵۲.
۳ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۵.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۸.

پشت آنان را با آنها داغ کنند (و گویند): این است آن چه برای خود اندوختید. پس (کیفر) آن چه را می‌اندوختید، بچشید]

۱) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن سنان، از مُعاذ بن کثیر نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: دست شیعیان ما در انفاق آن چه در دست آنان است، به گونه شایسته باز است. پس هرگاه قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، گنج‌هایی را که ثروتمندان اندوخته‌اند بر آنان تحریم می‌کند تا این که آن گنج‌ها را بیاورند و از آنها بر علیه دشمن خود کمک گیرد و این همان فرموده خدای عز و جل است در کتابش که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»[1]

۲) شیخ در امالی می‌گوید: گروهی از ابو مفضّل با سند و متن نقل کرده‌اند که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: هنگامی که این آیه «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» نازل شد، هر مالی که زکات آن پرداخت شود، گنج به حساب نمی‌آید حتی اگر زیر هفت زمین نهفته باشد و هر مالی که زکات آن پرداخت نشود، گنج شمرده می‌شود، حتی اگر روی زمین باشد.[2]

۳) و از همو: با اسناد خود روایت شده است که گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: بی گمان، کسی که زکات را نمی‌پردازد، قُصب خود را به آتش می‌کشد. یعنی آتش را در روده‌هایش قرار می‌دهد.[3]

۴) و از همو: با اسناد از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام روایت شده است که از ایشان در باره دینار و درهم پرسیدند و این که مردم چه مقداری از آن را باید بپردازند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: آنها امانت خدا در زمین او است و خدا آنها را برای منفعت خلق خویش قرار داده است و به وسیله آن امور و حاجت‌هایشان سامان می‌یابد. هر که مقدار زیادی از آنها در دستش باشد و حق خدای عز و جل

۱ـ کافی، ج ۴، ص ۶۱، ح ۴.
۲ـ امالی، ج ۲، ص ۱۳۳.
۳ـ امالی ج ۲، ص ۱۳۳.

را در مورد آنها ادا کرده باشد و زکات آنها را پرداخته باشد، آن پول برای او پاکیزه و خالص می‌باشد و هر که مقدار بسیاری از آن دارا باشد، اما به آنها بخل بورزد و حق خدا را از آن ادا نکند و از آنها ساختمان سازی کند، او همان است که تهدید و هشدار خدای عز و جل در کتابش، در مورد او انجام خواهد شد. خدای عز و جل می‌فرماید: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَـذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ».[1]

۵) عیاشی: از سَعدان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»، فرمود: همانا منظور او از آن، مبلغی است که از دو هزار درهم تجاوز کند.[2]

۶) از مُعاذ بن کثیر ــ صاحب اکسیه ــ نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: دست شیعه ما در انفاق آن چه در دستشان است، به گونه شایسته باز است. هر گاه قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، هر که گنجی داشته باشد، این گنج را بر او حرام می‌داند تا این که آن را بیاورد و قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از آن بر علیه دشمنش کمک گیرد و این همان فرموده خدا: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» است.[3]

۷) از حسین بن عُلْوان، از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا انسان مؤمن اگر چیزی از آن (مالی) داشته باشد، می‌تواند آن را به هر مقداری که می‌خواهد بر خانواده‌اش انفاق کند. سپس هر گاه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، آن چه دارد باید در اختیار او قرار دهد و هر چه از آن باقی می‌ماند، برای امرار معاش خویش کمک می‌گیرد. و در این صورت آن چه را بر او واجب است ادا کرده است.[4]

۱ـ أمالی، ج ۲، ص ۱۳۳.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۵۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۵۴.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۵۵.

۸) علی بن ابراهیم در باره معنای این آیه چنین می‌گوید: همانا خدا اندوختن طلا و نقره را حرام دانسته است و به انفاق آن در راه خدا دستور داده است.

و نیز در باره این فرموده خدای عز و جل: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ» تا آخر آیه می‌گوید: ابوذر غفاری هنگامی که در شام بود، هر روز صبح بیرون می‌آمد و با صدای بلند می‌گفت: گنج داران را مژده دهید به داغ کردن در پیشانی و داغ کردن در پهلوها و داغ کردن در پشت تا این که گرما در شکم‌هایشان به گردش درآید.[1]

و حدیث ابوذر با عثمان و کعب در معنای این آیه را در سخن خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ»[2] [و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید] تا آخر آیه، از سوره بقره، پیش از این ذکر شد.

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلاَ تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶)»

[در حقیقت شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است. از این (دوازده ماه) چهار ماه (ماه) حرام است. این است آیین استوار. پس در این (چهار ماه) بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان بجنگید، چنان که آنان همگی با شما می‌جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است]

۱) محمّد بن ابراهیم نُعمانی، از علی بن حسین، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن حسّان رازی، از محمّد بن علی کوفی، از ابراهیم بن محمد بن یوسف، از محمّد بن عیسی، از محمد بن سنان، از فضیل رسان، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که گفت: روزی نزد امام باقر علیه السلام بودم. هنگامی که حاضران از نزد او رفتند، به من فرمود: ای ابوحمزه! قیام قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف از

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۸.
۲ـ بقره/ ۸۴ـ۸۶.

جمله امور حتمی است که نزد خدا تغییر پذیر نیست. هر که در آن چه می‌گویم شک کند، با خدا در حالی دیدار خواهد کرد که به او کافر و منکر است.

سپس فرمود: پدر و مادرم فدایت شوند، ای کسی که نام و کنیه‌ام را داری و هفتمین (امام) پس از منی. پدرم فدای کسی شود که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که پر از ظلم و ستم شده است.

سپس فرمودند: ای ابو حمزه! هر که او را درک کند و به او تسلیم نشود، بر محمد و علی علیهما السلام تسلیم نشده است و همانا خدا بهشت را بر او تحریم می‌کند و جایگاه او در آتش است که بدترین جایگاه برای ستمگران است.

و ـ به حمد خدا ـ از این واضح‌تر و روشن‌تر و آشکارتر و نورانی‌تر برای کسی که خدا او را هدایت کند و به او نیکی کند، فرموده خدای عز و جل در محکم کتاب اوست که می‌فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ» است و شناخت ماه‌ها ـ محرم و صفر و ربیع و پس از آن و ماه‌های حرام از آنها: رجب، ذی قعده، ذی حجّه و محرم ـ دین قیّم (ارزشمند) نمی‌باشند. زیرا که یهودیان و مسیحیان و مجوس و سایر آیین‌ها و همه مردم از موافق و مخالف، این ماه‌ها را می‌دانند و آنها را با نام می‌شمارند. در حقیقت، آنان ائمه هستند که سلام و درود خدا بر آنان باد. ایشان بر پادارنده دین خدایند، و ماه‌های حرام از آنها این ها است: امیر مؤمنان علی علیه السلام که خدا نامی را از نام‌هایش (یعنی علی) اشتقاق کرده است، چنان که برای رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نامی را از نام محمودش اشتقاق کرده است و نام سه نفر از فرزندانش: علی بن حسین و علی بن موسی و علی بن محمد علیهم السلام است. پس این نام گرفته شده از نام خدای عز و جل است و به وسیله او دارای حرمت شد، و درود خدا بر محمد و آل بزرگوارش باد.[1]

۲) و از همو از سلامة بن محمّد، ابو حسن علی بن عمر معروف به حاجی، از حمزة بن قاسم علوی عباسی رازی، از جعفر بن محمّد حسنی، از عُبید بن کثیر، از احمد بن موسی اسدی، از داود بن کثیر نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام در مدینه آمدم. به من فرمود: ای داود! این همه مدت کجا بودی؟

۱ـ غیبه نعمانی، ص ۵۵.

عرض کردم: در کوفه کاری برایم پیش آمد. فرمود: چه کسی در آنجا هست؟ عرض کردم: فدایت شوم، عمویت زید در آن جا است. در حالی از او جدا شدم که سوار بر مادیان بود و شمشیر به دست داشت و با صدای بلند می گفت: از من بپرسید، از من بپرسید قبل از این که مرا از دست دهید. چرا که در سینه‌ام علم بسیاری است و همانا من ناسخ و منسوخ و مثانی و قرآن بزرگ را شناخته‌ام و همانا من میان خدا و شما عَلم (شخصیت برجسته) هستم.

به من فرمودند: ای داود! همانا راه‌ها و روش‌های گوناگون تو را گمراه ساخته است. پس صدا زد: ای سماعة بن مهران! یک سبد خرما برایم بیاور. سماعه سبدی از خرما برای او آورد. یک دانه خرما از آن برداشت و خورد و هسته آن را درآورد و آن را در زمین کاشت. پس شکافته شد و سبز شد و بزرگ شد و دارای خوشه شد و به بار نشست.آن گاه، خرمایی از یک خوشه را با دست خود گرفت و آن را شکافت و کاغذی سفید از درون آن بیرون آورد و آن را باز کرد و به من داد و فرمود: آن را بخوان. آن را خواندم و در آن دو خط بود: اولی: لا إله الا الله، محمد رسول الله، و دومی: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» امیر مؤمنان علی ابن ابو طالب، حسین بن علی، علی بن حسین، محمّد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و خَلَف حجة.

سپس فرمود: ای داود! آیا می‌دانی چه زمانی این نوشته شد؟ عرض کردم: خدا و رسولش و شما داناترید. پس فرمود: دو هزار سال پیش از این که آدم آفریده شود.[1]

و شیخ مفید این دو خبر را در کتاب الغیبة روایت کرده است.

۳) و از همو: از سلامة بن محمد، از محمّد بن حسن بن علی بن مهزیار، از احمد بن محمّد سیّاری، از احمد بن هلال، از امیة بن میمون شّعیری، از زیاد قندی نقل شده است که گفت: شنیدم از ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمّد علیهم السلام اجمعین شنیدم که فرمود: همانا خدای عز و جل خانه‌ای را از نور آفرید و اساس آن را چهار ستون قرار داده است: الله أکبر و لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله،

۱ـ غیبه نعمانی، ص ۵۵.

سپس از این چهار ستون چهار تا، و از این چهار تا، چهار تا آفریده است. سپس خدای عز و جل فرمود: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ».[1]

۴) شیخ در الغیبة که آن را به حذف سند، از جابر جُعفی روایت کرده است گفت: از امام باقر علیه السلام در باره تأویل این فرموده خدای عز و جل: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ». پرسیدم. ـ گفت:ـ سرورم نفس راحتی کشید و سپس فرمود: ای جابر! اما منظور از سنّت، جدم رسول خداست که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و ماه‌های آن دوازده تا است. پس او امیر مؤمنان، تا حسن و حسین و تا پدرم علی زین العابدین و تا من و تا پسرم جعفر و پسرش موسی و پسرش علی و پسرش محمد و پسرش علی و تا پسرش حسن و تا پسرش محمد هادی مهدی، دوازده امام و حجت‌های خدا در میان خلقش و امنای او بر وحی و علمش هستند. و چهار (ماه‌های) حرام که دین قیّم هستند؛ چهار نفر از آنان با یک اسم پا به عرصه می‌گذارند: علی امیر مؤمنان و پدرم علی بن حسین و علی بن موسی و علی بن محمد علیهم السلام. دین قیم، به رسمیت شناختن این امامان است، پس در آنها به خود ظلم نکنید، یعنی به همه آنان ایمان بیاورید، تا هدایت شوید.[2]

۵) سید شرف الدین نجفی: از مُقلّد بن غالب حسنی که رحمت خدا بر او باد، از رجال خود، با سند متصل به عبدالله بن سنان اسدی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم ـ یعنی محمد باقر علیه السلام ـ به جابر بن عبدالله فرمود: من با تو کاری دارم که باید در مورد آن با تو خلوت کنم؛ هنگامی که با او خلوت کرد، گفت: ای جابر! در باره لوحی که نزد مادرم فاطمه زهرا سلام الله علیها دیدی به من بگو؟

گفت: خدا را گواه می‌گیرم که نزد سرورم فاطمه سلام الله علیها آمدم تا ولادت حسین علیه السلام را به او تهنیت گویم که ناگهان در دستش لوحی سبز از زمرد سبز دیدم که در آن نوشته‌ای نورانی‌تر از آفتاب و خوش رایحه‌تر از مشک بود. عرض کردم: این لوح چیست، ای دختر رسول خدا؟ فرمود: این لوحی است که

۱ـ غیبه نعمانی، ص ۵۶.

۲ـ غیبه نعمانی، ص ۱۴۹، ح ۱۱۰

خدای عز و جل بر پدرم نازل کرد، و به من فرمود: آن را نگهدار؛ پس این کار را کردم و در آن نام پدرم و شوهرم و نام اوصیا پس از فرزندم حسین است. از او خواستم آن را به من دهد تا از آن نسخه برداری کنم و چنین کرد. پدرم به او فرمود: تو نسخه خود را چه کردی؟ فرمود: نزد من است. فرمود: آیا می‌توانی آن را به من نشان دهی؟

ـ گفت:ـ جابر به خانه‌اش رفت و تکه‌ای از پوستی سرخ رنگ برای او آورد. حضرت به او فرمود: در مکتوبت نگاه کن تا آن را بر تو بخوانم، پس در مکتوبش چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحیم.

این کتاب از خدای با عزت و دانا که روح امین آن را بر محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران نازل کرد است. ای محمّد: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ». ای محمّد! نام‌هایم را بزرگ بدار و از من به خاطر نعمت‌هایم سپاس گو و نعمت‌هایم را انکار نکن و به کسی جز من امیدوار نباش و از کسی جز من نترس. چرا که هر که به کسی جز من امید ببندد و از او بترسد، او را به عذابی مبتلا خواهم کرد که کسی دیگر از جهانیان را به آن مبتلا نمی‌کنم.

ای محمد! همانا من تو را بر پیامبران برگزیده‌ام و وصی تو علی علیه السلام را بر سایر اوصیا برگزیدم و حسن علیه السلام را پس از انقضای دوره امامت پدرش، مخزن علم خویش قرار دادم، و حسین علیه السلام بهترین فرزندان اولین و آخرین است و در او امامت پایدار می‌ماند و سایر امامان از او به وجود می‌آیند و علی بن حسین زین العابدین علیه السلام و باقر العلوم علیه السلام، شکافنده علم که به راه من یعنی بر راه و روش حق دعوت می‌کند و جعفر علیه السلام که در گفتار و کردار صادق و درستکار است و پس از او فتنه‌ای فراگیر به وقوع خواهد پیوست. پس وای بر کسی که عترت پیامبرم و بهترین خلقم را تکذیب کند و موسی علیه السلام که خشم خود را نگه می‌دارد، و علی الرضا علیه السلام که دیوی کافر او را می‌کشد که در شهری دفن می‌شود که عبد صالح آن را ساخت، در کنار بدترین خلق خدا دفن می‌شود. و محمد هادی علیه السلام شبیه جد فرخنده‌اش و علی که به راهم دعوت می‌کند و از حریم من دفاع می‌کند و امور رعیتم را اداره می‌کند و

حسن أعزّ علیه السلام، که امامی دارای دو اسم از وی به وجود می‌آید و خلف محمد است و در آخر الزمان در حالی که بر سرش عمامه‌ای سفید است که او را از نور خورشید حفاظت می‌کند، ظهور می‌کند و یک نفر با زبانی رسا و فصیح ندا در می‌دهد و جن و انس و هر که زیر آسمان به سر می‌برد، صدای او را می‌شنود: این مهدی آل محمد است که سلام و درود خدا بر ایشان باد. پس زمین را پر از عدل می‌کند، همچنان که از ظلم و ستم پر شده بود.[1]

۶) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مُغیره، از عمرو شامی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» پس نخستین ماه، ماه خداست که یادش با شکوه باد و آن ماه رمضان است و شب قدر، قلب ماه رمضان است و قرآن در نخستین شب از ماه رمضان نازل شد. پس با خواندن قرآن به استقبال این ماه بروید.[2]

۷) عیاشی، از ابو خالد واسطی نقل کرده است که گفت: در روز شک (بین ماه شعبان و ماه رمضان) نزد امام باقر علیه السلام آمدم. سفره‌ای گسترده دیدم و او از آن غذا می‌خورد و ما می‌خواستیم از او سئوال کنیم. فرمود: به غذا نزدیک شوید، اگر سببی برای روزه در این روز ثابت نشد، روزه نگیرید.

سپس فرمود: پدرم، امام سجاد علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام این حدیث را برایم نقل کرد که فرمود: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هنگامی که بیماری بر او شدت گرفت، فرمود: ای مردم! بی گمان سال، دوازده ماه است و از جمله آن چهار (ماه) حرام است. سپس در حالی که با دستش اشاره می‌کرد، فرمود: رجب مفرد و ذی قعده و ذی حجه و محرم سه (ماه) پشت سر هم. آگاه باشید که این ماه واجب، ماه رمضان است. پس با رؤیت هلال آن روزه بگیرید، و با رؤیت هلال ماه (شوال) افطار کنید. اگر هلال دیده نشد، عده ماه شعبان را به مدت سی روز کامل کنید، و روز سی و یکم را روزه بگیرید و با دستش فرمود: یک و دو و سه، سپس انگشت شصتش را تا کرد. سپس فرمود: ای مردم! ماه فلان و ماه فلان. و علی علیه السلام فرمود: بیست و نه روز با رسول خدا

۱ـ تأویل آیات، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۱۳.
۲ـ کافی، ج ۴، ص ۶۵، ح ۱.

که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، روزه گرفتیم و آن را به اتمام نرسانیدم و وی آن را کامل دید.[1]

۸) از زُراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: نزد امام باقر علیه السلام در پشت مقام نشسته بودم و ایشان رو به قبله نشسته و چمباتمه زده بود. پس فرمود: همانا نگاه کردن به آن (کعبه) عبادت است و خداوند هیچ قطعه‌ای از زمین را نیافریده است که به اندازه این قطعه برای او دوست داشتنی باشد ـ سپس با دست به سوی کعبه اشاره کرد ـ و هیچ زمینی برای او با ارزش تر از این زمین نیست. روزی که خدا آسمان‌ا و زمین را آفرید. به خاطر این زمین بود که خداوند متعال ماه‌های حرام را در کتاب خویش حرام دانست. سه ماه پشت سر هم و یک ماه مفرد برای عمره. امام صادق علیه السلام فرمود: شوال و ذیقعده و ذی‌حجه و رجب.[2]

«إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۳۷)».

[جز این نیست که جابجا کردن (ماه‌های حرام) فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می‌شوند. آن را یکسال حلال می‌شمارند و یکسال (دیگر) آن را حرام می‌دانند تا با شماره ماه‌هایی که خدا حرام کرده است موافق سازند و در نتیجه آن چه را خدا حرام کرده (بر خود) حلال گردانند. زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این فرموده خدای عز و جل: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» کافه یعنی همه «كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً».[3]

۲) و نیز علی بن ابراهیم می‌گوید: شان نزول این فرموده خدای عز و جل: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۵۶.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۵۷.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۹.

لِّيُوَاطِؤُواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّهُ» آن بود که مردی از کِنانه در موسم حج می‌ایستاد و می‌گفت: همانا من خون حلال کنندگان از طییء و خَثعم را در ماه حرام مباح کرده‌ام و آن را به تأخیر انداخته‌ام و به جای آن ماه صفر را ماه حرام قرار داده‌ام. چون سال آینده فرا می‌رسید، می‌گفت: ماه صفر را حلال کردم و آن را به تعویق انداختم و به جای آن ماه محرم را ماه حرام شناخته‌ام. پس خدای تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: « إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلِّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِّيُوَاطِؤُواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّهُ فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ اللّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ».[1]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ (۳۸)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود در راه خدا بسیج شوید، کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست]

۱) علی علیه السلام فرمود: ـ رحمت خداوند بر شما باد ـ برای جنگ با دشمنتان آماده شوید و به زمین وابسته نشوید که در این صورت، خواری را خواهید پذیرفت و به ذلّت مبتلا می‌شوید و بهره شما کمترین بهره خواهد بود و بی تردید، این جنگجوست که بیدار است و هر که به خواب رود، دیگران چشم از او بر نخواهند داشت (بیدار خواهند بود).[2]

«إِلاَّ تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۹.
۲ـ نهج البلاغه، ص ۶۰۴، شماره ۳۰۰ چاپ اعلمی ـ بیروت.

الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۰) انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱)».

[اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، قطعا خدا او را یاری کرد، هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند او را (از مکه) بیرون کردند و او نفر دوم از دو تن بود. آن گاه که در غار (ثور) بودند. وقتی به همراه خود می‌گفت: اندوه مدار که خدا با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهیانی که آنها را نمی‌دیدید، تایید کرد و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند، پست‌تر گردانید و کلمه خداست که برتر است و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است * سبکبار و گرانبار بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید. اگر بدانید این برای شما بهتر است]

۱) محمّد بن یعقوب از حمید بن زیاد، از محمد بن ایوب، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از یوسف بن صهیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در غار به سوی ابوبکر آمد و به او فرمود: آرام بگیر، چرا که خدا با ما است.

اما ابوبکر دچار لرزش شده بود و آرام نمی‌گرفت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حال او را دید، فرمود: آیا می‌خواهی اصحابم را از انصار (اصحابم انصاری ام) به تو نشان دهم که در مجالس خود مشغول سخن گفتن هستند و جعفر و اصحابش را به تو نشان بدهم در حالی که در دریا فرو می‌روند؟ گفت: بلی. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دستش را روی چهره ابوبکر کشید و او به انصار نگاه کرد در حالی که در مجالس خویش در حال گفتگو بودند و به جعفر و اصحابش نگاه کرد در حالی که در دریا فرو می‌رفتند. پس در آن ساعت با خود گفت که او (پیامبر) جادوگر است.[1]

۲) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از معاویة بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هنگامی که غار را به سوی مدینه ترک کرد و قریش صد شتر جایزه برای کسی که او را بگیرد، تعیین کرده بود. سراقة بن مالک

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۶۲، ح ۳۷۷.

بن جُعشم همراه کسانی که برای یافتن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، خارج شدند، بیرون آمد. او به رسول خدا رسید. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: خدایا! شر سراقه را به هر وسیله‌ای که می‌خواهی، از من دور ساز. ناگهان دست و پای مادیانش در شن فرو رفت و از حرکت ایستاد. سراقه گفت: ای محمد! من می‌دانم که آن چه دست و پای مادیانم دچار آن شد، از سوی تو است، از خدا بخواه که مادیانم را به حرکت در بیاورد. قسم به جانم، اگر خیری از من به شما نرسد، لا اقل شری نیز از من به شما نخواهد رسید. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دعا کرد و خدای عز و جل مادیانش را آزاد ساخت. ولی باز هم به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتاد تا این که این کار را سه بار انجام داد و در هر بار که زمین دست و پای مادیانش را در خود فرو می‌برد، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دعا می‌کرد. هنگامی که در مرتبه سوم، او را آزاد ساخت، گفت: ای محمد! شتران و غلام من در اختیار شما است. اگر به مرکوب یا شتری نیازمند شدی از آن بردار و این تیر از تیردانم را به شما می‌دهم تا نشانه‌ای باشد و من بر می‌گردم و از تعقیب تو جلوگیری می‌کنم. رسول خدا فرمود: به آن چه نزد شما است نیازی نداریم.[1]

۳) و زمخشری در ربیع الابرار می‌گوید: سراقة بن مالک بن جُعشم کنانی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را در هجرتگاهش تعقیب می‌کرد، دست و پای مادیانش در زمین فرو رفت و آن حضرت برای او دعا کرد و نجات یافت، و ابو جهل را با اشعار خویش چنین خطاب کرد:

ای ابو حکم! به خدا اگر اتفاقی را که برای اسبم پیش آمد، دیده بودی هنگامی که پاهایش در زمین فرو رفت، یقین می‌کردی و در شک نمی‌افتادی که محمد رسول است و با برهان تأیید شده است. پس چه کسی می‌تواند در برابر او مقاومت کند؟

و نیز می‌گوید: و عِکرمة بن ابوجهل هر گاه مصحف را می‌گشود، بی هوش می‌شد و می‌گفت: این سخن پروردگارم است.[2]

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۲۶۲، ح ۳۷۸.
۲ـ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۸۱

۴) و طبرسی در «إعلام الورَی» در باره داستان سراقة بن جعشم با رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، چنین می‌گوید: آن چه نزد عرب-ها مشهور است و در اشعار آن را ذکر می‌کنند و در دیار خود در باره آن گفتگو می‌کنند، این است که او یعني سراقه، در حالی که پیامبر به سوی مدینه در حرکت بود، او را تعقیب کرد. پس دست و پای مادیانش در زمین فرو رفت تا این که همه آن در زمین ناپدید شد در حالی که در جایی خشک و بی‌علف و بیابانی خالی بود. او دریافت که آن چه برایش رخ داده، یک حادثه آسمانی است. و چنین فریاد زد: ای محمد! پروردگارت را دعا کن مادیانم را آزاد کند و در مقابل خدا به شما قول می‌دهم که کسی را به جای شما راهنمایی نکنم. پس برای او دعا کرد و اسبش پرید، گویی که از گرهی آزاد شد، و او (سراقه) مردی زیرک بود، و بر اساس آن چه دید، دریافت که حادثه‌ای برایش اتفاق خواهد افتاد. بنابراین گفت: امان نامه‌ای برایم بنویس. برای او نوشت و سپس آن جا را ترک کرد.

محمد بن اسحاق می‌گوید: ابوجهل در داستان سراقه شعری را سرود و سراقه به او چنین جواب داده است:

ای ابو حکم! قسم به لات اگر اتفاقی را که برای اسبم پیش آمده بود می‌دیدی که چگونه دست و پایش در زمین فرو رفت، شگفت زده می‌شدی و در شک نمی‌افتادی که محمد، پیامبری است با برهان. پس چه کسی می‌تواند در برابر او بایستد. بر تو است که مردم را از او دور سازی. چرا که من می‌بینم روزی نشانه‌های دعوتش آشکار خواهد شد.[1]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم، از برخی رجالش، در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام این حدیث را نقل کرد که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار بود، به ابوبکر فرمود: گویی کشتی جعفر و اصحابش را می‌بینم که در حال حرکت در دریا است و انصار را می‌بینم. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! آیا آنان را می‌بینی؟ فرمود: بلی. گفت: آنان را به من نشان ده. پس دستش را بر چشم‌هایش کشید و او آنان را دید.[2]

۱ـ اعلام الوری، ص ۲۴.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۶) سید مرتضی در خصائص، در حدیثی مرفوع روایت کرده است که: ابن کوّاء به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: هنگامی که خدای عز و جل پیامبرش و ابوبکر را در این آیه: «ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» ذکر کرد، شما کجا بودی؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: وای بر تو ای ابن کواء! من روی بستر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بودم و لباسش را روی من انداخته بود. قریشیان آمدند و همراه هر مرد از آنان چماقی خار دار بود. ولی رسول خدا را که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هنگامی که بیرون آمد ندیدند، پس به سوی من آمدند و مرا با آن چه در دستشان بود، می‌زدند تا این که همه بدنم زخمی شد و مانند تخم مرغ شد. سپس مرا بردند و می‌خواستند مرا بکشند. برخی از آنان گفتند: امشب او را نکشید، بلکه کشتن او را به تأخیر بیاندازید و محمد را تعقیب کنید ـ فرمود: ـ پس مرا با غل و زنجیر بستند و در خانه‌ای نگه داشتند و در را قفل کردند. من در این حالت بودم که صدایی از گوشه خانه به گوشم رسید که می‌گفت ای علی! پس دردی را که می‌کشیدم آرام گرفت و ورمی که در بدنم بود از بین رفت. سپس صدایی دیگر شنیدم که می‌گفت: ای علی! ناگهان غل و زنجیری که به پایم بود پاره شد. سپس صدای دیگری شنیدم که می‌گفت: ای علی! ناگهان آن چه روی در بود ریخت و باز شد. پس برخاستم و بیرون آمدم و آنان پیرزنی نابینا را که نمی‌دید و نمی‌خوابید، به نگهبانی در گماشته بودند. من از کنار او رد شدم، بی آن که متوجّه من شود.[1]

۷) و صاحب کتاب «سیر الصحابه» روایت کرد و گفت: از ابو عبدالله حسین بن احمد بن موسی همدانی، از محمّد بن علی طالقانی، از جعفر کِنانی، از ابان بن تغلِب، نقل شده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، آیا در میان اصحاب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، کسانی بودند که ابوبکر را مورد سرزنش قرار دادند؟

فرمود: بلی ـ ای ابان! ـ دوازده مرد ابوبکر را سرزنش کردند: شش نفر از مهاجرین و شش نفر از انصار که عبارت بودند از: خالد بن سعید بن عاص اموی، و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و عمّار بن یاسر، و مقداد ابن اسود کِندی، و بُریده

۱ـ خصائص أمیر المؤمنین، ص ۵۸.

اسلمی، و از انصار: قیس بن سعد بن عباده، و خُزیمة بن ثابت ذو الشهادتین، و سهل بن حُنیف، و ابو الهیثم بن تیِّهان، و اُبی بن کعب، و ابو ایوب انصاری ـ و این حدیث را آورده است ـ و آنان از امیر مؤمنان علیه السلام در باره اتمام حجت بر ابوبکر، اجازه خواستند و این که حق فقط با علی علیه السلام است. پس هر کدام از آنان، آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تعیین علی علیه السلام به عنوان خلیفه پس از او شنیده بودند، بر ابوبکر احتجاج کردند.

پس از احتجاج آن دوازده نفر بر او، ابوبکر گفت: من بهترین شما نیستم. به او گفتند: اگر راستگو هستی از منبر پایین بیا و برنگرد. او پایین آمد، پس عمر بن خطاب گفت: به خدا قسم ما شما را بر کنار نکردیم و از تو [علی] نخواستیم که بر کنار شوی. سپس عمر بن خطاب دست ابو بکر را گرفت و او را برد، در حالی که مردم بر او شوریدند و بر در خانه ابوبکر آمده بودند.

این اتفاقاتی بود که زمانی که ابوبکر بالای منبر رفت برای آنان پیش آمد. ابوبکر سه روز در خانه‌اش ماند و خود را به مردم نشان نداد. هنگامی که روز چهارم فرا رسید، عمر نزد او آمد و گفت: چه چیزی تو را در خانه نگهداشته است؟ همانا اصلع قریش (یعنی علی علیه السلام) به آن (خلافت) چشم طمع دوخته است! ابوبکر گفت: از من دور شو ـ ای عمر! ـ همانا من را با خلافت کاری نیست، مگر ندیدی مردم با من چه کردند. سپس عثمان بن عفان همراه با هزار مرد نزد او آمد و گفت: چرا آن (خلافت) را مطالبه نمی‌کنی، در حالی که اصلع قریش به آن طمع ورزیده است؟ و سالم مولای حذیفه همراه با هزار مرد آمد و همچنان جمع می‌شدند تا این که تعدادشان به چهار هزار نفر رسید و شمشیر به دست داشتند و عمر در پیشاپیش آنان بود تا این که در وسط مسجد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، قرار گرفتند و امیر مؤمنان علیه السلام در میان گروهی از اصحابش بود. عمر گفت: ای اصحاب علی! به خدا قسم، اگر کسی از شما امروز همان سخن دیروز را بگوید، سر او را خواهیم برید. خالد بن سعید بن عاص اموی در مقابل او برخاست و گفت: ای پسر خطاب! آیا با شمشیرهایتان ما را تهدید می‌کنید در حالی که شمشیرهای ما برنده‌تر است و از جمله آنها ذوالفقار است؟! و با جمعتان ما را می‌ترسانید و به خدا سوگند، کشتن ما، ستایش ما و سرزنش شما است و در میان ما کسی است که از شما بزرگتر است: حجت خدا، و وصی رسول

خدا. و اگر من به اطاعت از امامم امر نشده بودم، شمشیرم را بر می‌کشیدم و در راه خدا با شما جهاد می‌کردم، و خدای عز و جل فرمود: «كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»[1] [گفتند بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است] پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خدا به تو خیر دهد.

سپس سلمان گفت: الله اکبر، از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شنیدم که فرمود: هنگامی که برادرم و پسر عمویم در مسجدم در میان گروهی از اصحابش بود، گروهی از سگان اهل آتش از آنان جدا شدند و می‌خواستند او و همراهانش را بکشند و من شکی ندارم که شما آنان هستید. پس عمر بن خطاب خواست او را بکشد که علی علیه السلام برخاست و یقه عمر بن خطاب را گرفت و او را بر زمین زد و پایش را روی سینه‌اش گذاشت و گفت: ای ابن صهّاک! اگر کتاب خدا و عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود، خونت را می‌ریختم. این تو هستی که صبر و تحمل و تعداد یارانت کمتر است.

سپس به سوی اصحابش آمد و گفت: بروید ـ رحمت خدا بر شما باد ـ قسم به خدا اگر کسی از آنان شمشیرش را بر شما می‌کشید یا دستش را به روی شما بلند می کرد، اولشان را به آخرشان ملحق می‌ساختم. پس همراهانشان سرهایشان را پایین انداختند. سپس گفت: قسم به خدا وارد این مسجد خواهم شد، چنان که برادرانم موسی و هارون وارد شدند، هنگامی که قومش به او گفتند: «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا قَاعِدُونَ»[2] [ما هرگز پای در آن ننهیم. تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم] سوگند به خدا وارد آن نخواهم شد، مگر برای زیارت رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، یا برای قضاوت در امری، زیرا که برای حجت خدا و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایز نیست که کسی را که از او طلب هدایت می‌کند، ترک کند. سپس پایش را از سینه عمر برداشت و او را لگد زد و به وی گفت: برو، خدا کاری را با تو خواهد کرد که حتمی است.

۱ـ بقره/۲۴۹.

۲ـ مائده/۲۴.

ابان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پس وارد آن نشد مگر چنان که فرمود. سپس او و اصحاب بیرون آمدند و ابوبکر و گروه او وارد شدند. پس از منبر بالا رفت و یک درجه پایین‌تر از مرتبه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نشست. خدا را ستایش و ثنا گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر کرد. مردی از جماعت گفت: چگونه به او درود می‌فرستد در حالی که برخلاف دستورش که از جانب خدای عز و جل آمده است، عمل کرده است! سپس ابوبکر از خود آغاز کرد و از آن لحظه‌ای سخن گفت که آن حشره او را نیش زد و پشتش شکافته (زخم) شد. پس ردای خود را جمع کرد و آن را بر پشتش انداخت و سخنش را کوتاه کرد و از منبر پایین آمد و به سوی خانه‌اش شتافت تا خود را نظافت کند. ابوذر با عجله به دنبال او به راه افتاد و هنگامی که ابوبکر وارد خانه‌اش شد، به او حمله کرد و به دنبال او وارد شد. سپس به وی گفت: ای ابوبکر! به خدا قسمت می‌دهم، آیا پشت تو از آن جایی شکافته نشد که آن حریش (حشره) آن جا را در غار نیش زد، و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به تو فرمود: وای بر تو، نترس. گفتی: از مرگ می‌ترسم. فرمود: نمی‌میری، بلکه هنگامی که عهد و پیمانم را می‌شکنی و نسبت به وصیّم سستی می‌کنی، پشت تو شکافته می‌شود.

ابوبکر به وی گفت: این را از کجا می‌دانی، در حالی که در غار با ما نبودی؟ گفت: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: برو و به ابوبکر نگاه کن. او به خانه‌اش می‌رود و پشت او که نیش زده شده بود، شکافته می‌شود. من چنان که مظلوم راستگو گفت، نزد تو آمدم، سپس عمر وارد شد و ابوذر با عجله بیرون آمد.[1]

و صاحب قاموس گفت: حَرِیش، حشره‌ایست به اندازه انگشت که دارای پاهای بسیاری است.

۸) ابن طاوُس در طرائف روایت کرده است که: ابو هاشم ابن صبّاغ در کتاب نور و برهان، از طریق اهل تسنن، حدیثی مرفوع را ذکر کرده و آن را به محمد بن اسحق اسناد داده است. وی می‌گوید: روزی به مکه برای عمره رفته بودم و گروهی از قریش، اصحاب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را به قصد کشتن می‌زدند. و سپس عین این عبارت را گفت: رسول خدا صلی الله علیه و

۱ـ احتجاج، ص ۱۸۶.

آله و سلم به علی علیه السلام دستور داد. وی بر روی بسترش خوابید و از ابوبکر ترسید که مبادا آنان را به جای او راهنمایی کند. پس او را همراه خود به غار برد.[1]

۹) مفید در اختصاص: از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عمرو بن سعید ثقفی، از یحیی بن حسن بن فُرات، از یحیی بن مُساور، از ابو جارود مُنذر بن جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به درون غار رفت، علی ابن ابی طالب علیه السلام به دنبال او رفت و ترسید مشرکان او را بکشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حراء و علی علیه السلام در ثَبیر بود. وقتی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، او را دید، به او فرمود: تو را چه شده است، ای علی؟ گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، ترسیدم مشرکان تو را بکشند، و به دنبال تو افتادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دستت را به من بده ای علی! پس کوه به لرزش درآمد تا این که به کوه دیگر رسید. و سپس کوه به جای قبلی‌اش برگشت.[2]

۱۰) و حسین بن حَمدان خصیبی، با سند خود از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام محمد باقر علیه السلام، از پدرش امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که جابر بن عبدالله انصاری نامه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پسرش باقر علیه السلام تلقین کرد، علی بن حسین علیه السلام به او فرمود: ای جابر! آیا حدیث جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غار شاهد بودی؟ جابر گفت: خیر، ای فرزند رسول خدا! فرمود: پس به تو می‌گویم، ای جابر.

گفت: قربانت شوم، به من بگو، چرا که (انگار که) آن را از جد تو صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنوم. فرمود: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از دست مشرکان قریش به غار فرار کرد و هنگامی که برای کشتن او به خانه‌اش حمله کردند و گفتند: به بسترش بروید تا او را در آن بکشیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرموده بود: ای برادرم! همانا مشرکان قریش امشب به من به طور ناگهانی حمله می‌کنند و به بسترم می‌روند، ای علی! چه می‌کنی؟

۱ـ طرائف، ص ۴۱۰.
۲ـ اختصاص، ص ۳۲۴.

امیر مؤمنان به ایشان گفت: من ـ ای رسول خدا! ـ در بستر شما می‌خوابم و خدیجه[1] در گوشه‌ای از خانه باشد. شما بیرون بروید و در امان خدا بیرون باشید تا جانتان حفظ شود و در امان باشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فدایت شوم ـ ای ابو الحسن! ـ ماده شتر عَضبایم را آماده کن تا سوار آن شوم و از مشرکان قریش به سوی خدا فرار کنم و هر کار را که صلاح می‌دانی انجام بده و خدا جانشین من بر تو و بر خدیجه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و سوار بر شتر شد و به راه افتاد و جبرییل علیه السلام به استقبال او آمد و گفت: ای رسول خدا! همانا خدا به من دستور داده است که در مسیر تو و در غاری که وارد آن می‌شوی همراه تو باشم و با تو به مدینه برگردم تا این که شترت را در برابر در خانه ابو ایوب انصاری متوقف کنی. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به راه افتاد. در راه ابوبکر را دید. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! همراه تو بیایم؟ فرمود: وای بر تو ـ ای ابوبکر ـ من نمی‌خواهم کسی متوجّه من شود. پس گفت: ای رسول خدا! من بیم دارم مشرکان مرا به دیدار با تو قسم دهند و مجبور شوم حقیقت را به آنان بگویم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو ـ ابوبکر ـ آیا این کار را می‌کنی؟ گفت: قسم به خدا، بلی، تا کشته نشوم و اگر به دروغ قسم بخورم، آن قسم را خواهم شکست. حضرت که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: وای بر تو ـ ای ابوبکر ـ همراه بودن تو با من سودی به تو نمی‌رساند. پس ابوبکر به او گفت: اما تو ممکن است مرا فریب دهی و می‌ترسی مشرکان را به سوی تو راهنمایی کنم. پس به وی فرمود: اگر می‌خواهی راه بیفت. وقتی به غار رسیدند، پیامبر از شتر ماده عضبای خود پیاده شد و آن را در برابر مدخل غار نگه داشت و همراه جبرییل و ابوبکر وارد غار شدند.

خدیجه در گوشه خانه در حال گریه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و امیر مؤمنان علیه السلام بر بستر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، خوابیده بود تا خود را قربانی او کند و مشرکان شب هنگام به خانه رسیدند.

۱ـ ذکر نام خدیجه ام المؤمنین ـ سلام الله علیها ـ در این جا درست نیست، چرا که او ـ که رحمت خدا بر او باد ـ در عام الحزن (سال اندوه) قبل از هجرت درگذشت و کتاب‌های سیره و تاریخ بر این امر اجماع کرده و اتفاق نظر دارند.

پس از دیوار بالا رفتند و وارد شدند و به طرف بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و دیدند که امیر مؤمنان علیه السلام بر روی آن خوابیده است. او را بیدار کردند و گفتند: ای ابن ابو کَبشه! جادو و کهانت و خدمت جنیان به تو، سودی برای تو نداشت، امروز اسلحه‌مان را از خون تو سیراب می‌کنیم. امیر مؤمنان دست آنان را از خود دور ساخت، و در بستر نشست و گفت: ـ ای مشرکان قریش! ـ شما را چه شده است؟ من علی ابن ابو طالب هستم! به او گفتند: پس محمد کجا است، ای علی؟

گفت: جایی که خدا می‌خواهد. گفتند: چه کسی در خانه است؟ گفت: خدیجه. گفتند: محبوبه‌ای بزرگوار بود، اگر همسر محمد نبود. ای علی! قسم به لات و عزّی اگر حرمت پدرت ابو طالب و جایگاه بزرگش در قریش نبود، شمشیرهایمان را در تو فرو می‌بردیم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای مشرکان قریش! همانا فراوانی تعداد شما، شما را فریفته است. قسم به شکافنده دانه، و آفریدگار جان‌ها، چیزی جز آن که خدا می‌خواهد، رخ نخواهد داد و اگر بخواهم جمع شما را از بین ببرم، این کار نزد من آسان‌تر از کشتن پروانه‌های چراغ است، چرا که چیزی ضعیف‌تر از آن نیست. پس مشرکان از روی استهزا خندیدند و به همدیگر گفتند: برای رعایت حرمت پدرش، او را رها کنید و به دنبال محمد بروید.

در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غار بود و جبرییل علیه السلام و ابوبکر همراه او بودند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نگران علی علیه السلام و خدیجه بود. جبرییل علیه السلام گفت: نگران مباش، همانا خدا با ما است. سپس حجاب در برابر او دریده شد و علی و خدیجه علیهما السلام را دید و نیز کَشتی جعفر بن ابو طالب علیه السلام و همراهان او را در حال حرکت در دریا مشاهده کرد. پس خدا تسکین و آرامش را بر رسولش نازل کرد، و رؤیت علی و خدیجه، نگرانی او در باره آنان را از بین برد و خداوند تبارک وتعالی این آیه را نازل فرمود: «ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» و منظور او جبرییل علیه السلام: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُواْ السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و اگر این ابوبکر بود که احساس نگرانی کرده بود، پس از رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم به تسکین یافتن شایسته‌تر بود، (باید به جای پیامبر، او تسکین می‌یافت) اگر رسول خدا احساس نگرانی نکرده است.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به ابو بکر فرمود: ای ابو بکر، همانا من علی و خدیجه را می‌بینم، و مشرکان قریش و گفت و گوی آنان و کشتی جعفر بن ابو طالب و همراهان او را که در حال حرکت در دریا هستند مشاهده می‌کنم و گروه انصار را در حال اظهار خوشحالی در مدینه می‌بینم.

ابو بکر گفت: ـ ای رسول خدا ـ (آیا) آنان را در این شب و در این ساعت در حالی که در غار و در این تاریکی هستید و فاصله شما از آنان (همان فاصله) مدینه از مکه است، می‌بینید؟!

پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: ـ ای ابو بکر ـ همانا من به تو نشان می‌دهم تا باور کنی. و دستش را بر چشمانش کشید، پس فرمود: ـ ای ابو بکر ـ به مشرکان قریش نگاه کن و به برادرم که در بسترم است و گفت و گوی او با آنان، و خدیجه در گوشه خانه و به کشتی جعفر که در دریا در حال حرکت است نگاه کن. پس ابو بکر به همه این صحنه‌ها نگاه کرد و به شدت در وحشت و ترس افتاد و گفت: ای رسول خدا! نمی‌توانم نگاه کردن به آن چه را دیدم تحمل کنم، پس حجابم را به من برگردان. حضرت بر چشمانش دست کشید، پس در برابر آن چه رسول خدا به او نشان داد، حجاب گرفت.

مشرکان به تعقیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرداختند تا این که به مدخل غار رسیدند و خدا شتر را از برابر چشمانشان ناپدید کرد و آن را ندیدند و گفتند: این جای پای شتر محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و جای نشستن آن در مدخل غار است. پس وارد شدند و در مدخل غار تار عنکبوت را دیدند که بر آن سایه انداخته بود. پس گفتند: مگر شما تار این عنکبوت را در مدخل غار نمی‌بینید، پس چگونه محمّد درون آن رفته است؟! پس خدا آنان را از او بازداشت و ایشان برگشتند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از غار بیرون آمد و به مدینه هجرت کرد و ابو بکر بیرون آمد و مشرکان را از داستانش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه ساخت و به آنان گفت: نمی‌توانید با جادوی محمد مقابله کنید و نیز داستانهایی که شرح آن به درازا می‌کشد. جابر گفت: ـ ای فرزند رسول خدا! ـ به خدا سوگند، جد تو رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم این گونه به من گفت و حتی یک حرف به آن اضافه و یا کم نکردم.[1]

مؤلف گوید: پیشتر در تفسیر فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ»[2] [و (یاد کن) هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند] تا آخر آیه، حدیث ابن ابو هاله را ذکر کردیم مبنی بر این که خدیجه یک ماه پس از ابو طالب درگذشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو غم و اندوه را متحمل شده بود و این قبل از هجرت بود.

و این حدیث ـ ان شاء الله تعالی ـ در فرموده خدای عز و جل: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»[3] [و (نیز) نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره (مقرون با) حضور (فرشتگان) است] خواهد آمد. در حدیثی از امام سجاد علیه السلام چنین آمده است: خدیجه یک سال پیش از هجرت درگذشت و ابو طالب پس از درگذشت خدیجه، درگذشت. پس هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از اقامت در مکّه به تنگ آمد و غم و اندوه شدیدی به وی دست داد و از کفار قریش بر خود ترسید، به جبرییل علیه السلام شکایت کرد. پس خدای عز و جل به وی وحی کرد: از این قریه‌ای که اهالی آن ستمگرند بیرون بیا و به مدینه هجرت کن، چرا که امروز یاوری در مکه نداری و بر علیه مشرکان اعلام جنگ کن. پس آن گاه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به سوی مدینه راه افتاد. پس شاید روایت حسین بن حمدان در باره ماندن خدیجه تا موقع هجرت، از روی سهو و توهم از سوی راوی صورت گرفته باشد و خدا داناتر است.

(۱۱) محمّد بن یعقوب: از محمّد از احمد، از ابن فضّال، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین قرائت کرد: «فأنزل الله سکینته علی رسوله و أیّده بجنود لم تروها» [پس خداوند سکینه (آرامش) را بر پیامبرش نازل

۱ـ هدایة الکبری، ص ۸۲.
۲ـ به هنگام تفسیر آیه ۳۰ از سوره انفال.
۳ـ اسرا/۷۸.

کرد و با سپاهیانی که دیده نمی‌شدند او را یاری داد]. گفتم: چنین است؟ فرمود: آن را این گونه می‌خوانیم و این چنین نازل شده است.[1]

۱۲) عیاشی، از عبد الله بن محمّد حجّال نقل کرده است که گفت: نزد امام رضا علیه السلام بودم و حسن بن جَهم همراه من بود. پس حسن به ایشان عرض کرد: همانا آنان با این سخن خدای تبارک و تعالی: «ثَانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ» بر ما احتجاج می‌کنند. فرمود: چه دلیلی در این آیه برای آنان می‌تواند باشد، به خدا قسم، خدا فرمود: «فأنزل الله سکینته علی رسوله» [پس خدا سِکینه و آرامش خود را بر رسولش نازل کرد] و او را در این جا ذکر نکرده است (که در این خیر سهیم باشد).

گفت: من به او عرض کردم: فدایت شوم، این آیه را چنین می‌خوانید؟ فرمود: بله، چنین خوانده‌ام.

و در این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ» [و (یاد کن) هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند] تا آخر آیه، در سوره انفال برخی روایات در این باره آمده است و این که غار در کوه ثور در مکه بود و این که حضرت رسول که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سه روز در آن مانده بود.[2]

۱۳) زُراره می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «فأنزل الله سکینته علی رسوله» [پس خدا سِکینه و آرامش خود را بر رسولش نازل کرد] آیا نمی‌بینی که سِکینت فقط بر رسولش نازل شد. «وَجَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُواْ السُّفْلَی» ـ زراره می‌گوید: ـ این همان سخنی است که عتیق آن را ایراد کرد. و این حدیث را حلبی ازامام باقر علیه السلام نقل کرده است.[3]

۱۴) و علی بن ابراهیم می‌گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَجَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُواْ السُّفْلَی وَکَلِمَةُ اللّهِ هِیَ الْعُلْیَا» همان گفته رسول خدا صلی الله

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۳۷۸، ح ۵۷۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۵۸.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۵۸.

علیه و آله و سلم: «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» است و این سخن خدای تبارک و تعالی: «انْفِرُواْ خِفَافاً وَثِقَالاً» یعنی جوان و پیر؛ یعنی به سوی غزوه تبوک.[1]

لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَراً قَاصِداً لاَّتَّبَعُوكَ وَلَكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۴۲)

[اگر مالی در دسترس و سفری (آسان و) کوتاه بود، قطعاً از پی تو می‌آمدند. ولی آن راه پر مشقت بر آنان دور می‌نماید و به زودی به خدا سوگند خواهند خورد که اگر می‌توانستیم، حتما با شما بیرون می‌آمدیم. (با سوگند دروغ) خود را به هلاکت می‌کشانند و خدا می‌داند که آنان سخت دروغگویند]

۱) ابن بابویه از پدرش از محمّد بن حسن که خداوند از آن دو خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبدالله بن محمد حجّال اسدی، از ثعلبة بن میمون، از عبد الاعلی بن اعین، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَراً قَاصِداً لاَّتَّبَعُوكَ وَلَـكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» فرمود: همانا آنان می‌توانستند، و خدا می‌دانست که اگر چیزی زودگذر از دنیا بود و سفری نزدیک بود، آن کار را انجام می‌دادند.[2]

۲) و نیز از همو، از پدرش و محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن عبدالله، از ابو محمّد برقی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» فرمود: خدای عز و جل آنان را در این گفته ایشان تکذیب کرده است و آنان می‌توانستند برای جنگ بیرون آیند «لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ».[3]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۹.
۲ـ توحید، ص ۳۵۱، ح ۱۵.
۳ـ توحید، ص ۳۵۱، ح ۱۶.

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: در روایتی از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَوْ کَانَ عَرَضاً قَرِیباً»، فرمود: یعنی غنیمتی نزدیک بود «لَاتَّبَعُوکَ».

۴) عیاشی از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَوْ کَانَ عَرَضاً قَرِیباً وَسَفَراً قَاصِداً لَاتَّبَعُوکَ» تا آخر آیه، چنین فرمود: تردیدی نیست که آنان می‌توانستند آن کار را انجام بدهند و در علم الهی بود که اگر پیشنهادی نزدیک و سفری آسان و کوتاه بود، آن کار را می‌کردند.

۵) و علی بن ابراهیم می‌گوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَـٰکِن بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّةُ»: یعنی به سوی تبوک، چرا که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سفری دورتر و سخت‌تر از آن نکرده بود و علت آن این بود که برخی از شام به مدینه می‌آمدند و دُرنُوک (نوعی زیرانداز مخملی) و غذا همراهشان بود و آنان نبطی‌ها بودند. آنان در مدینه شایع کردند که رومی‌ها گرد هم آمده‌اند و می‌خواهند با ارتش خویش به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، حمله کنند و این که هرمکیوس با سپاهیانش به راه افتاده، و قبایل غَسّان و جُذَام و بهراء و عامله را با خود آورده و سپاهیانش به بَلْقاء رسیده‌اند و خود در شهر حمص فرود آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابش دستور داد که برای رفتن به تبوک که از سرزمین بلقا بود، آماده شوند و به سوی قبایل اطراف و به مکه و به دنبال کسانی از خُزاعه و مُزینه و جُهینه که اسلام آورده بودند فرستاد و آنان را به جهاد تشویق کرد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به سپاهیانش دستور داد در ثنیه وَداع (جایی نزدیک مدینه)، اردو زدند و به ثروتمندان دستور داد که به کسانی که قدرت ندارند کمک کنند و هر که چیزی دارد، آن را بیاورد. به این ترتیب، آنان بار زدند و خود را توانمند ساختند و مردم را تشویق کردند.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به ایراد سخنرانی پرداخت و پس از حمد و ستایش خدا فرمود: ای مردم! همانا کتاب خدا درست‌ترین سخن است و شایسته‌ترین سخن، کلمه تقوا است و بهترین آیین‌ها آیین ابراهیم است و مهمترین سنت، سنت محمّد و با شرافت‌ترین سخن ذکر خداست و

بهترین داستان‌ها، این قرآن است و بهترین امور، راسخترین آنها است و بدترین امور، امور بدعت آمیز است و بهترین هدایت، هدایت پیامبران است و شریف‌ترین کشته شدگان، شهدا هستند و نابیناترین نابینایی، گمراهی پس از هدایت است و بهترین اعمال آن است که سود داشته باشد و بهترین هدایت، آن است که از آن پیروی کنند و بدترین کوری، کور دلی است و دست بالا (دست کمک کننده) از دست پایین (کمک گیرنده) بهتر است و آن چه کم است اما کفایت می‌کند، از آن چه زیاد است و موجب سرگرمی است، بهتر است و بدترین عذرخواهی آن است که در هنگام مرگ انجام می‌گیرد و بدترین ندامت، در روز قیامت است و از مردم کسانی هستند که به ندرت برای نماز جمعه می‌آیند و از آنان کسانی هستند که خدا را فقط به بدی یاد می‌کنند و از بزرگترین گناهان زبان، دروغ است و بهترین بی نیازی، بی نیازی نفس است و بهترین توشه، تقوا است و سرّ حکمت، ترسیدن از خدا است و یقین بهترین چیزی است که در دل‌ها القا می‌شود. شک و تردید از کفر است و دور شدن از همدیگر از اعمال جاهلیت است و کینه و بدخواهی از چرک جهنم است و مستی، اخگر آتش است، و شعر (سرودن) کار ابلیس است و شراب، مجمع گناهان است و زنان دام ابلیسند و جوانی شاخه‌ای از دیوانگی است و بدترین کاسبی، ربا خواری است و بدترین غذا، خوردن مال یتیم است و سعادتمند آن است که از دیگران پند گیرد و بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت بوده است. همانا یکی‌تان ممکن است در فاصله چهار بازو به آخر کار باشد، (ولی بدانید که) مِلاک امور به فرجام آنها است و این آخر کار است که مهم است. بدترین ربا دروغ است و هر چه آمدنی است، نزدیک است (سرانجام خواهد رسید) و دشنام به مؤمن به منزله خروج از دین است و جنگ با مؤمن کفر است و خوردن گوشت او [غیبت] معصیت خدا است و حرمت مال او مانند حرمت خون او است و هر که به خدا توکّل کند، خدا او را کفایت می‌کند و هر که صبر کند، به مرادش می‌رسد و هر که گذشت کند، خدا از او گذشت می‌کند و هر که خشم خود را نگهدارد، خدا او را ثواب می‌دهد و هر که بر مصیبت صبر کند، خدا او را عوض می‌دهد و هر که به دنبال شایعات (بدنام کردن) دیگران باشد، خداوند، او را انگشت نما و بد نام می‌کند. هر که روزه گیرد، خدا او را چندین برابر اجر می‌دهد و هر که خدا را معصیت کند،

خدا او را عذاب می‌دهد. خدایا از من و امت من در گذر. خدایا از من و امت من در گذر و از خدا برای خویش و برای شما طلب آمرزش می‌کنم.

ـ گفت:ـ مردم هنگامی که این سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند به جهاد تشویق شدند و قبایلی که آنان را به جهاد دعوت کردند، آمدند و گروهی از منافقان و دیگران نیز به او پیوستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جَدّ بن قیس را دید. به وی فرمود: ای ابو وَهْب! آیا با ما در این جنگ بیرون نمی‌آیی، شاید که دختران اصفر (دختران رومی‌ها) را به عنوان کنیزک به دست آوری؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم قوم من می‌دانند که کسی از آنان به اندازه من به زنان دلبستگی ندارد و من بیم دارم اگر با تو بیرون آیم، هنگامی که دختران رومی را ببینم، نتوانم تحمل کنم. پس مرا دچار فتنه نکنید و به من اجازه دهید بمانم. او به گروهی از قومش نیز گفت: در هنگام گرما بیرون نیایید. پسرش به وی گفت: به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پاسخ می‌دهی و آن چه را که می‌خواهی، به او می‌گویی. سپس به قومت می‌گویی: در هنگام گرما خارج نشوید؛ به خدا قسم، خدا در این باره آیه‌هایی را نازل خواهد کرد که مردم تا روز قیامت آن را می‌خوانند. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلاَ تَفْتِنِّي أَلاَ فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُواْ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»[1] جدّ بن قیس گفت: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌پندارد که جنگ با روم مانند جنگ با دیگران است؟ هیچ کدام از آنان به هیچ وجه بر نخواهد گشت.[2]

«عَفَا اللّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (۴۳)»

[خدایت ببخشاید، چرا پیش از آن که (حال) راستگویان بر تو روشن شود و دروغگویان را بازشناسی، به آنان اجازه دادی]

۱) ابن بابویه می‌گوید: تمیم بن عبدالله بن تمیم قُرشی که خداوند از او خشنود باد از پدرم، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جَهم نقل کرده

۱ـ توبه/۴۹.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۹.

است که گفت: در مجلس مأمون حضور داشتم و امام رضا علیه السلام نیز حضور داشت. مامون به او گفت: ای فرزند رسول خدا! مگر نمی‌گویی که پیامبران معصومند؟ گفت: بلی. مامون از او پرسید: ای ابو الحسن! پس این سخن خدای تبارک و تعالی خدای عز و جل چه می‌شود: «عَفَا اللَّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ»؟

امام رضا علیه السلام فرمود: این از جمله آیه‌هایی است که مورد خطاب آنها به ظاهر متوجه شخص خاصی است اما کسی دیگر را اراده کرده است. خدای عز و جل با آن عبارت، پیامبرش را که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مورد خطاب قرار داده است، اما منظور وی امت اوست. و همچنین این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[1] [اگر شرک ورزی، حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد] و نیز این فرموده خدای عز و جل: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً»[2] [و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی] مأمون گفت: راست گفتی، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.[3]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «عَفَا اللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ». می‌فرماید: اهل عُذر را می‌شناسی و نیز کسانی را که بدون عُذر نشستند.[4]

لاَ يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَن يُجَاهِدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴) إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵) وَلَوْ أَرَادُواْ الْخُرُوجَ لأَعَدُّواْ لَهُ عُدَّةً وَلَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ

۱ـ زمر/۶۵.
۲ـ اسرا/۷۴.
۳ـ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۳.

فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالاً وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷)».

[کسانی که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، در جهاد با مال و جانشان از تو عذر و اجازه نمی‌خواهند و خدا به (حال) تقواپیشگان داناست * تنها کسانی از تو اجازه می‌خواهند (به جهاد نروند) که به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و دل‌هایشان به شک افتاده و در شک خود سرگردانند * و اگر (به راستی) اراده بیرون رفتن داشتند، قطعا برای آن ساز و برگی تدارک می‌دیدند. ولی خداوند راه افتادن آنان را خوش نداشت. پس ایشان را منصرف گردانید و (به آنان) گفته شد: با ماندگان بمانید * اگر با شما بیرون آمده بودند، جز فساد برای شما نمی‌افزودند و به سرعت خود را میان شما می‌انداختند و در حق شما فتنه جویی می‌کردند و در میان شما جاسوسانی دارند (که) به نفع آنان (اقدام می‌کنند) و خدا به (حال) ستمکاران داناست]

۱) در روایت علی بن ابراهیم، در باره این فرموده خدای عز و جل: «لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» تا این فرموده حق تعالی: «مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالاً» آمده است که خبال یعنی وبال (عذاب) «وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ» یعنی از شما فرار کردند. گروهی از اهل استقامت و بصیرت که شک و تردید را در دل ایشان راهی نبود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقب افتادند. اما آنان گفتند: به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ملحق می‌شویم و از جمله آنان ابوخیثمه بود که مردی قوی و نیرومند بود و دو همسر و دو سایه بان داشت و همسران او سایه‌بان هایش را آبپاشی کرده و آب را خنک کرده و غذایی را برای او آماده کرده بودند. پس به سایه‌بان هایش رسید و هنگامی که به آنان نگاه کرد، گفت: به خدا این انصاف نیست، خدا گناهان پیشین و پسین رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را بخشیده است و او زیر آفتاب شدید و باد بیرون آمده و سلاح را برگرفته تا در راه خدا جهاد کند، در حالی که ابوخیثمه که قوی است، زیر سایه‌بانش همراه با دو زن زیبا نشسته است. به خدا این انصاف نیست. سپس شتر ماده‌اش را گرفت و بار سفر را بر آن بست و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوست. مردم سوار کاری را در راه دیدند و به رسول خدا که

سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، خبر دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او باید ابوخیثمه باشد. پس آمد و تصمیم خود را به اطلاع او رساند. پس رسول خدا برای او دعای خیر کرد.

ابوذر که رحمت خدا بر او باد، به مدت سه روز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقب افتاد، زیرا که شترش لاغر و ضعیف بود و در میانه راه زمین گیر شد و پس از سه روز به او ملحق شد. او وسایلش را بر پشتش بست و حرکت کرد هنگامی که نیمروز فرا رسید، مسلمانان مردی را دیدند که به طرف آنان در حال حرکت است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: باید ابوذر باشد. گفتند: او ابوذر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زود به او آب دهید چرا که او تشنه است. به او آب دادند. ولی دیدند که که ظرفی آب همراه اوست. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: ای ابوذر! چگونه تشنه شده‌ای در حالی که آب همراه تو است! گفت: بلی ـ ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت شوند ـ به صخره‌ای رسیدم که آب آسمان بر آن بود. آن را چشیدم و آبی زلال و خنک بود، با خود گفتم: آن را نمی‌نوشم تا این که حبیبم رسول خدا از آن بنوشد.

رسول خدا فرمود: ای ابوذر! ـ رحمت خدا بر تو باد ـ تو تنها زندگی می‌کنی و تنها می‌میری و تنها برانگیخته می‌شوی و تنها وارد بهشت می‌شوی و سبب خوشبختی گروهی از مردم عراق می‌شوی. آنان غسل و تجهیز و نماز خواندن بر تو و دفن تو را به عهده می‌گیرند.

پس هنگامی که عثمان او را به رَبَذه تبعید کرد و پسرش در آن جا درگذشت، بر سر قبرش ایستاد و گفت: رحمت خدا باد بر تو ـ ای ذر ـ همانا تو خوش اخلاق بودی و نسبت به پدر و مادرت به نیکی رفتار می‌کردی و مرگ تو موجب ذلت و خواری من نشده است و من به کسی جز خدا نیازمند نیستم. بی گمان، عنایت و توجه به تو مرا از غمگین شدن برای تو باز داشته است و اگر صحنه آغازین مرگ، ترسناک نبود دوست داشتم به جای تو باشم. ای کاش می‌دانستم چه به تو گفتند و تو چه به آنان گفته‌ای؟ سپس دستش را بالا برد و گفت: خدایا همانا تو حقوقی را برای خودت بر او واجب کرده‌ای و حقوقی را برای من بر او واجب کرده‌ای. من حقوقی را که تو برای من بر او واجب کرده‌ای، بخشیده‌ام، پس تو نیز حقوقی را که

برای خویش بر او واجب کرده‌ای، به من ببخش. چرا که تو به حق، شایسته‌تر و از من بزرگوارتر هستی.

ابوذر تعداد کمی چهارپا داشت که او و خانواده‌اش از طریق آنها امرار معاش می‌کردند. آنها دچار نوعی بیماری شدند که به آن نُقاز می‌گویند و همه آنها از بین رفتند و ابوذر و دخترش دچار گرسنگی شدند و همسرش از دنیا رفته بود. دخترش به او گفت: ما گرسنه هستیم و مدت سه روز است چیزی نخورده‌ایم.

ابوذر گفت: دخترم، به طرف شن‌زار برویم تا در آنجا قَت ـ گیاهی دانه‌دار ـ پیدا کنیم. به شن زار رفتیم، اما چیزی را نیافتیم. پدرم مقداری شن جمع کرد و سرش را روی آن گذاشت، و دیدم که چشم‌هایش واژگون شدند (برگشتند)، من گریه کردم و به او گفتم: پدر، من که تنها هستم. چه کاری می‌توانم برای تو انجام دهم ؟

گفت: دخترم، نترس، اگر من بمیرم، کسانی از اهل عراق می‌آیند و ترتیب تدفین مرا خواهند داد. چرا که حبیبم رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در غزوه تبوک به من خبر داد و فرمود: ای ابوذر! تو تنها زندگی می‌کنی و تنها می‌میری و تنها برانگیخته می‌شوی و تنها وارد بهشت می‌شوی و مایه خوشبختی مردمانی از اهل عراق خواهی شد، چرا که آنان غسل و تجهیز و دفن تو را به عهده خواهند گرفت. هر گاه مُردم، لباسم را روی صورتم بینداز. سپس در راه عراق بنشین. هر گاه قافله‌ای آمد به سوی آن برو، و بگو: ابوذر، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشته است.

می‌گوید: قومی از اهل ربذه نزد او آمدند و گفتند: ای ابوذر! ناراحتی تو چیست؟ گفت: گناهانم؟ گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: رحمت پروردگارم. گفتند: پزشک برای تو بیاوریم؟ گفت: پزشک مرا بیمار کرده است. دخترش گفت: هنگامی که مرگ را مشاهده کرد شنیدم که گفت: خوش آمد می‌گویم به حبیبی که در هنگام فقر و نیاز شدید آمد. هر که پشیمان شود، هیچ گاه رستگار نمی‌شود، خدایا! جانم را تو بستان. قسم به حق تو، تو می‌دانی که من دیدار تو را دوست دارم.

دخترش گفت: هنگامی که درگذشت، ردا را بر صورتش انداختم. سپس در کنار راه عراق نشستم. پس گروهی آمدند و به آنان گفتم: ای گروه مسلمانان، ابوذر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت. آنان پیاده شدند و در

حالی که گریه می‌کردند به راه افتادند. آنان آمدند و او را غسل و کفن و تدفین کردند و اَشتر در میان آنان بود. روایت شده است که او (اشتر) گفت: او را در حله‌ای که همراهم بود دفن کردم و بهای آن چهار هزار درهم بود.

دخترش گفت: با نماز او نماز می‌خواندم و با روزه او روزه می‌گرفتم و شبی در کنار قبرش خوابیده بودم که ناگهان در خواب شنیدم که قرآن را تلاوت می‌کند. چنان که در حیاتش قرآن را می‌خواند. گفتم: پدرم، پروردگارت با تو چه کرد؟ گفت: دخترم، نزد پروردگاری کریم و بزرگوار آمدم. از من راضی شد و من از او راضی شدم و مرا بزرگ داشته و جز اجر جزیل به من نداده است. پس عمل کنید و فریب نخورید.

در تبوک مردی همراه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بود که به او مُضَرَّب (ضربت خورده) می‌گفتند زیرا که ضربه‌های بسیاری در جنگ بدر و اُحد به او وارد شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: سپاهیان را برایم بشمار. وی آنان را شمرد و گفت: تعداد آنان بیست و پنج هزار مرد است به جز بردگان و وابستگان. آن حضرت فرمود: مؤمنان را بشمار. آنان را شمرد و گفت: بیست و پنج مرد. گروهی از منافقان از رسول خدا صلی الله علیه و آله عقب افتادند و به او ملحق نشدند و گروهی از مؤمنان که دارای بصیرت بودند و نشانه‌های نفاق در آنان یافت نمی‌شد نیز عقب افتادند؛ از جمله آنان: کعب بن مالک شاعر و مُرارة بن ربیع و هلال بن امیری واقفی بودند.[1] هنگامی که خدا توبه آنان را پذیرفت، کعب گفت: من هیچ گاه، به اندازه آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای (غزوه) تبوک بیرون آمدند، قوی و قدرتمند نبودم و هیچ گاه دو شتر مسافرتی با هم نداشتم مگر در آن روز. با خود می‌گفتم: فردا عازم می‌شوم، پس فردا عازم می‌شوم، چرا که من قدرتمند هستم. سستی کردم و چندین روز پس از بیرون آمدن پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ماندم و به بازار می‌رفتم بی آن که کاری را انجام دهم. پس با هلال بن امیه و مَرارة بن ربیع دیدار کردم و آنان نیز عقب مانده بودند. به توافق رسیدیم که صبح زود به بازار برویم ولی کاری انجام نمی‌دادیم. همچنان می‌گفتیم: فردا و یا پس فردا عازم

۱ـ هلال بن امیری واقفی منسوب به بنی واقف که تیره‌ای از اوس بودند. بنگرید به «اسد الغابه، ج۵، ص۶۶؛ انساب سمعانی، ج۵، ص۵۶۷»

می‌شویم، تا این که خبر آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسید و پشیمان شدیم.

هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از راه رسید از او استقبال کردیم و او را به سلامتی تهنیت گفتیم. بر او سلام کردیم، اما جواب سلام ما را نداد و از ما روی گردان شد و این خبر به خانواده‌های ما رسید. آنان با ما صبحت نمی‌کردند. ما در مسجد حضور می‌یافتیم و کسی بر ما سلام و صحبت نمی‌کرد. زنان ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند: خبر خشمگین شدن شما بر شوهران ما به ما رسیده است، آیا از آنان جدا شویم؟ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: از آنان جدا نشوید، بلکه نگذارید به شما نزدیک شوند.

هنگامی که کعب بن مالک و رفقایش سرنوشت خویش را دیدند، گفتند: برای چه در مدینه باقی بمانیم در حالی که نه رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما سخن می‌گوید و نه خانواده‌های ما و نه برادران ما. به سوی این کوه برویم و در آن بمانیم تا این که خدا توبه ما را بپذیرد یا بمیریم. پس به پای کوهی در مدینه رفتند. آنان روزه می‌گرفتند و خانواده‌هایشان برایشان غذا می‌آوردند و در گوشه‌ای می‌گذاشتند، سپس به آنان پشت می‌کردند و با آنان سخن نمی‌گفتند. روزهای بسیار در آن حالت باقی ماندند و شب و روز گریه می‌کردند و دعا می‌کردند که خدا گناهشان را بیامرزد. هنگامی که داستانشان به درازا کشید، کعب به آنان گفت: ای قوم! همانا خدا و رسولش بر ما خشم گرفتند و خانواده و برادران ما نیز بر ما خشم گرفتند و کسی با ما سخن نمی‌گوید، پس چرا بر همدیگر خشم نگیریم.

سپس در میان دو کوه پراکنده شدند و سوگند یاد کردند که هیچ کس از آنان با دیگری تا مرگ و یا تا پذیرفتن توبه‌اش از سوی خدا، سخن نگوید. سه روز در این حالت باقی ماندند و هر کدام از آنان در گوشه‌ای از کوه بود و کسی از آنان به دیگری اعتنا نمی‌کرد و با او سخن نمی‌گفت. هنگامی که شب سوم فرا رسید، خبر پذیرفته شدن توبه آنان از جانب خدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در خانه ام سلمه بود، نازل شد.

امام صادق علیه السلام فرمود این سخن خدای تبارک و تعالی این گونه نازل شده است: «لَقَد تَّابَ اللهُ بِالنَّبِيِّ عَلى الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ

الْعُسْرَةِ». و آنان ابوذر و ابو خیثمه و عمرو بن وهب بودند که عقب ماندند. سپس به رسولِ خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پیوستند.

سپس در باره این سه نفر چنین فرمود: «وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ» [(نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند (و قبول توبه آنان به تعویق افتاد)][1] امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره این آیه فرمود: این آیه چنین نازل شده است: «و علی الثلاثة الذین خالفوا» [و بر آن سه نفر که مخالفت کردند]. زیرا اگر عقب می‌ماندند، این کارشان عیب نبود. «حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ» [تا آن جا که زمین با همه فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید] از این رو که نه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان سخن می‌گفتند و نه برادرانشان و نه خانواده‌هایشان. پس در مدینه به تنگ آمدند، تا این که آن جا را ترک کردند: «وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ» [و از خود به تنگ آمدند] از این رو که سوگند یاد کردند با همدیگر صحبت نکنند، پس پراکنده شدند و خدا توبه آنان را پذیرفت، هنگامی که خلوص و صداقت را در نیت ایشان دریافت.[2]

۲) عیاشی می‌گوید: از مُغیره شنیدم که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَوْ أَرَادُواْ الْخُرُوجَ لأَعَدُّواْ لَهُ عُدَّةً». چنین گفت: منظور او از عُدَّه، نیت است. می‌گوید: اگر نیت داشتند، بیرون می‌آمدند.[3]

﴿إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُواْ قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّواْ وَّهُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلاَّ مَا كَتَبَ اللّهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱)﴾

[اگر نیکی به تو رسد، آنان را بدحال می‌سازد و اگر پیشامد ناگواری به تو رسد، می‌گویند: ما پیش از این تصمیم خود را گرفته‌ایم و شادمان روی بر می‌تابند ❋ بگو: جز آن چه خدا برای ما مقرر داشته، هرگز به ما نمی‌رسد. او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند]

۱ـ توبه/۱۱۸.

۲ـ تفسیر قمّی، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۶۰.

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در روایتی از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِن تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ» فرمود: حسنه یعنی غنیمت و سلامتی، و مصیبت یعنی بلا و سختی «یَقُولُواْ قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَیَتَوَلَّواْ وَّهُمْ فَرِحُونَ * قُل لَّن یُصِیبَنَا إِلاَّ مَا کَتَبَ اللّهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا وَعَلَى اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».[1]

«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسْنَیَیْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ أَن یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَیْدِینَا فَتَرَبَّصُواْ إِنَّا مَعَکُم مُّتَرَبِّصُونَ (۵۲)»

[بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید؟ در حالی که ما انتظار می‌کشیم که خدا از جانب خود یا به دست ما عذابی به شما برساند. پس انتظار بکشید که ما هم با شما در انتظاریم]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمان، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به او عرض کردم: در باره این فرموده خدای عز و جل: «هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسْنَیَیْنِ» چه می‌فرمایید؟ فرمود: (منظور از إِحْدَى الْحُسْنَیَیْنِ) یا مرگ در طاعت خداست و یا درک ظهور یک امام «وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ» با وجود مشقت و سختی که با آن مواجه هستیم «أَن یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ» ـ فرمود: ـ یعنی (عذاب) مسخ است «أَوْ بِأَیْدِینَا» یعنی قتل است، خدای عز و جل به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَتَرَبَّصُواْ إِنَّا مَعَکُم مُّتَرَبِّصُونَ».[2]

«قُلْ أَنفِقُواْ طَوْعاً أَوْ کَرْهاً لَّن یُتَقَبَّلَ مِنکُمْ إِنَّکُمْ کُنتُمْ قَوْماً فَاسِقِینَ (۵۳) وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ أَنَّهُمْ کَفَرُواْ بِاللّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ یَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ کُسَالَى وَلاَ یُنفِقُونَ إِلاَّ وَهُمْ کَارِهُونَ (۵۴) فَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُم بِهَا فِی

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲ـ کافی، ج ۸، ص ۲۸۶، ح ۴۳۱.

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۵۵) وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷)»

[بگو: چه به رغبت چه با بی میلی انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد. چرا که شما گروهی فاسق بوده‌اید * و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاق‌های آنان نشد، جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با (حال) کسالت نماز به جا نمی‌آورند و جز با کراهت انفاق نمی‌کنند * اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد. جز این نیست که خدا می‌خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود * و به خدا سوگند یاد می‌کنند که آنان قطعا از شمایند. در حالی که از شما نیستند. لیکن آنان گروهی هستند که می‌ترسند * اگر پناهگاه یا غارها یا سوراخی (برای فرار) می‌یافتند، شتابزده به سوی آن روی می‌آوردند]

۱) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از ابو امیه یوسف بن ثابت ابن ابو سعیده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آنان هنگامی که نزد او آمدند چنین گفتند: همانا ما شما را به خاطر خویشاوندیتان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشتیم و نیز به خاطر این که خدای عز و جل حق شما را بر ما واجب کرده است. همانا ما به خاطر دنیا شما را دوست نداشتیم، مگر برای خدا و آخرت، تا هر کس از ما دین خود را اصلاح کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: راست گفتی، راست گفتی. سپس فرمود: هر که ما را دوست داشت، در روز قیامت این چنین با ما است ـ یا با ما می‌آید. ـ سپس دو انگشت سبابه‌اش را کنار هم قرار داد و فرمود: به خدا قسم اگر مردی، روز را روزه گیرد و شب را شب زنده داری کند، سپس بدون ولایت ما اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، در برابر خدای عز و جل قرار بگیرد، در حالی در برابر خداوند تبارک و تعالی قرار خواهد گرفت و با او دیدار خواهد کرد که از او راضی نیست و یا بر او خشمگین است. سپس فرمود: و این همان فرموده خدای عز و جل است که می‌فرماید: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ أَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ كُسَالَى وَلاَ يُنفِقُونَ إِلاَّ وَهُمْ كَارِهُونَ * فَلاَ تُعْجِبْكَ

أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»

سپس فرمود: و ایمان چنین است؛ عمل همراه با ایمان به ایمان زیان نمی‌رساند و کفر نیز چنین است؛ یعنی عمل همراه با کفر فایده‌ای ندارد. سپس فرمود: اگر یکتا پرست باشید. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نیز یکتاپرست بود و مردم را دعوت می‌کرد. اما او را اجابت نکردند و اولین کسی که دعوت او را پذیرفت، علی ابن ابو طالب علیه السلام بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا جایگاه تو نزد من مانند جایگاه هارون نزد موسی است، منتها پیامبری پس از من نیست.[1]

۲) و از همو: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن بکیر، از ابو امیر یوسف بن ثابت نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: عمل با ایمان ضرری ندارد، و عمل همراه کفر، فایده‌ای ندارد؛ مگر نمی‌بینی که او فرمود: «وَمَا مَنَعَهُمْ ان تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ انهُمْ كَفَرُواْ بِاللّٰهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ كُسَالَى وَلاَ يُنفِقُونَ إِلاَّ وَهُمْ كَارِهُونَ * فَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ انما يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ انفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ».[2]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از علی بن نعمان، از ابن مسکان؛ و ابن محبوب، از علی بن رئاب و عبدالله بن بکیر، از یوسف بن ثابت، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عملی که همراه با ایمان باشد، ضرری نمی‌رساند و عملی که همراه کفر باشد، سودی نمی‌رساند. سپس فرمود: آیا نمی‌بینی که خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَمَا مَنَعَهُمْ ان تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ انهُمْ كَفَرُواْ بِاللّٰهِ وَبِرَسُولِهِ».[3]

۴) عیاشی از یوسف بن ثابت، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. او گفت: هنگامی که نزد امام وارد شدیم، به او گفتیم: همانا ما به خاطر خویشاوندی شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را دوست داریم و به خاطر حقی که

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۱۰۶، ح ۸۰.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۳.
۳ـ محاسن، ص ۱۶۶، ح ۱۲۳.

خداوند آن را برای شما بر گردن ما نهاده است و ما به خاطر چشم‌داشت به دنیا و این که به وسیله شما به دنیا دست پیدا کنیم، شما را دوست نداریم و فقط برای خدا و برای آخرت است که شما را دوست داریم، تا این که خدا دین ما را اصلاح کند. امام صادق علیه السلام فرمودند: راست گفتید، راست گفتید، هر که ما را دوست دارد، در روز قیامت، این گونه با ما می‌آید. سپس دو انگشت سبابه‌اش را به هم نزدیک کرد و فرمود: به خدا قسم اگر مردی روز را روزه بگیرد و شب را در عبادت سپری کند، سپس بدون ولایت ما در برابر خدا قرار گیرد، با او در حالی دیدار خواهد کرد که از او راضی نیست یا بر او خشمگین است.

سپس فرمود: و این همان این سخن خدای تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «وَمَا مَنَعَهُمْ ان تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إلاَّ انهُمْ كَفَرُواْ باللّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَةَ إلاَّ وَهُمْ كُسَالَى وَلاَ يُنفِقُونَ إلاَّ وَهُمْ كَارِهُونَ * فَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ انما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ انفُسُهُمْ» ـ تا این قسمت از آیه ـ «وَهُمْ كَافِرُونَ» سپس فرمود: ایمان نیز چنین است؛ عمل همراه آن، ضرری ندارد و کفر نیز چنین است، یعنی عمل همراه با کفر، سودی ندارد.[1]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: و سخن خدای تبارک و تعالی در مورد منافقان: «قُلْ» به آنان ای محمد: «انفِقُواْ طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ انكُمْ كُنتُمْ قَوْماً فَاسِقِينَ» تا این آیه شریفه: «وَتَزْهَقَ انفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» و آنان برای پیامبر قسم می‌خوردند که آنان مؤمن‌اند، پس خدا این آیه را نازل کرد: «وَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ انهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَـكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ * لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ» یعنی غارهایی در کوه‌ها، «أَوْ مُدَّخَلاً» می‌گوید: جایی که به آن پناه می‌برند «لَّوَلَّوْاْ إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ» یعنی از شما روی‌گردان می‌شوند.[2]

۶) طبرسی در معنای «أَوْ مُدَّخَلاً» می‌گوید: (یعنی) تونلی در زمین. این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.[3]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۶۱.
۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۷.
۳ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۱.

﴿وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ (۵۸) وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوْاْ مَا آتَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ سَيُؤْتِينَا اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللّهِ رَاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰)﴾

[و برخی از آنان در (تقسیم) صدقات بر تو خرده می‌گیرند. پس اگر از آن (اموال) به ایشان داده شود، خشنود می‌گردند و اگر از آن به ایشان داده نشود، به ناگاه به خشم می‌آیند * و اگر آنان به آن چه خدا و پیامبرش به ایشان داده‌اند، خشنود می‌گشتند و می‌گفتند: خدا ما را بس است، به زودی خدا و پیامبرش از کرم خود به ما می‌دهند و ما به خدا مشتاقیم؛ (قطعا) برای آنان بهتر بود * صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان (گردآوری و پخش) آن و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود و در (راه آزادی) بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده اختصاص دارد. (این) به عنوان فریضه از جانب خداست و خدا دانای حکیم است]

۱) محمد بن یعقوب از علی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از اسحق بن غالب نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحق! تعداد اهل این آیه را: «فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»؟ چقدر برآورد می‌کنی؟ ـ گفت:ـ سپس فرمود: آنان بیشتر از دو سوم مردمند.[1]

۲) حسین بن سعید در کتاب زهد: از نضر بن سوید، از ابراهیم بن عبد الحمید، از اسحاق بن غالب نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای اسحق! تعداد اصحاب این آیه «فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» را چقدر تخمین می‌زنی؟ سپس فرمود: آنان بیش از دو سوم مردمند.

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۴.

۳) عیاشی: از اسحق بن غالب نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحق! تعداد اهل این آیه را: «فَإِن أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنهَآ إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» چقدر برآورد می‌کنی؟ فرمود: آنان بیش از دو سوم مردمند.[1]

۴) علی بن ابراهیم می‌گوید: همانا این آیه، هنگامی که صدقات آمد و ثروتمندان گمان بردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میانشان تقسیم خواهد کرد نازل شد. هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن را میان فقرا تقسیم کرد، در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کنایه حرف می‌زدند و پشت سر او عیب جویی می‌کردند و می‌گفتند: ما جنگ را به عهده می‌گیریم و همراه او جنگ می‌کنیم و از او پشتیبانی می‌کنیم، سپس صدقات را به اینان که به او یاری نمی‌رسانند و سودی به او نمی‌رسانند، می‌پردازد؟! پس خدا این آیه را نازل کرد: «فَإِن أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ». سپس خدای عز و جل بیان کرد که صدقات از آن که است، و بر چه کسی واجب است. پس فرمود: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوْاْ مَا آتَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ سَيُؤْتِينَا اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللّهِ رَاغِبُونَ» و خدا صدقات را مشمول همه مردم ندانست، به جز هشت گروهی که آنان را نام برده است.

و امام صادق علیه السلام بیان کرد که چه کسانی هستند. پس فرمود: آنان همان کسانی هستند که کمک نمی‌طلبند و هزینه خانواده‌هایشان به دوش آنان است و دلیل بر این که آنان کمک نمی‌طلبند و هزینه خانواده‌هایشان بر دوش آنان است، این فرموده خدا در سوره بقره: «لِلْفُقَرَاء الَّذِينَ أُحصِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاء مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لاَ يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»[2] [(این صدقات) برای آن (دسته از) نیازمندانی است که در راه خدا فرو مانده‌اند، و نمی‌توانند (برای تأمین هزینه زندگی) در زمین سفر کنند. از شدّت خویشتن‌داری، فرد بی‌اطلاع، آنان را توانگر می‌پندارد. آنها را از سیمایشان می‌شناسی. با اصرار، (چیزی) از مردم نمی‌خواهند و هر مالی (به آنان) انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است].

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۶۲.
۲ـ بقره/۲۷۳.

«وَالْمَسَاكِينِ» منظور از آنان کسانی هستند که به عیوب مزمن مبتلا هستند مانند نابینایان و لنگان و جذامی‌ها و همه انواع آنان از مردان و زنان و کودکان و «وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» منظور از آنان کسانی هستند که متولی جمع‌آوری صدقات و محافظت از آن هستند تا به قسمت کنندگان آن برسد. «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» آنان عبارتند از قومی که خدا را یگانه پنداشتند اما معرفت در دل آنان جای نگرفته است که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رسول خدا است، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را جذب می‌کرد و به آنان می‌آموخت تا حق را بشناسند، پس خدا بهره‌ای از صدقات را برای آنان قرار داده است تا به اسلام تشویق شوند.

و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»: یعنی ابوسفیان بن حرب بن امیه، و سهیل بن عمرو، که از بنی عامر بن لُوی بود، و هَمّام بن عمرو و برادرش، و صفوان بن امیة بن خلف قرشی سپس جُمحی، و اقرع بن حابس تمیمی، سپس یکی از بنی حازم، و عُیینة بن حِصْن فزاری، و مالک بن عوف، و علقمة بن عُلاثه، و به من خبر رسید که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به هر کدام از آنان صد تا شتر با شتربانان آنها، یا بیشتر یا کمتر می‌داد.

«وَفِي الرِّقَابِ» قومی هستند که کفاره قتل اشتباه و کفاره ظهار و کفاره کشتن شکار در حرم و کفاره شکستن قسم بر گردن آنان باشد، ولی مبلغ کفاره را نداشته باشند، در حالی که آنان مومن‌اند. پس خدا سهمی را از صدقات برای آنان اختصاص داده است تا کفاره ایشان باشد. «وَالْغَارِمِينَ» مردمانی که وام به گردن آنها است و آن را در اطاعت از خدا و بدون اسراف انفاق کردند، پس بر امام واجب است که دین آنان را از طریق مال الصدقات بپردازد. «وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی کسانی که برای جهاد خارج می‌شوند در حالی که چیزی ندارند که انفاق کنند، یا گروهی از مسلمانان که مبلغی را که رفتن به حج را تأمین کند نداشته باشند، و یا در سایر راه‌های خیر. پس بر امام واجب است که مبالغی را از صدقات به آنان بپردازد تا به وسیله آن بتوانند حج و جهاد را به جا آورند. «وَابْنِ السَّبِيلِ» یعنی فرزندان راه که در مسافرتی باشند که برای اطاعت از خدا است ولی در میانه راه زمین‌گیر می‌شوند و مالشان از بین می‌رود. پس بر امام است که آنان را از طریق پرداختن مبالغی از

مال الصدقات، به دیارشان برگرداند. صدقات به هشت قسمت تقسیم می‌شود. به هر انسانی از این هشت قسمت مبلغی به اندازه نیازش و بدون اسراف یا بخل ورزی، داده می‌شود. این کار بر عهده امام است و به صلاح‌دید خود عمل می‌کند[1].

۵) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، و محمد بن مسلم نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردند: نظر شما در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «**انما الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ**» چیست؟ آیا همه آنان در مال الصدقات سهم دارند، حتی اگر ندانند (امام شناس نباشند)؟ فرمود: امام به همه آنان می‌پردازد، زیرا که اطاعت از او را پذیرفته‌اند.

گفت: عرض کردم: اگر امام شناس نباشد چی؟ فرمود: ای زراره! اگر (قرار باشد که پیامبر یا امام) فقط به کسانی که امام شناس باشند بپردازد، هیچ جایی برای پرداخت آن پیدا نمی‌کند و همانا او به کسی که اسلام شناس نباشد می‌دهد تا به اسلام آوردن تشویق شود و بر آن استوار بماند و اما امروز، پس به هیچ کس نده، نه تو و نه اصحابت، مگر به کسی که اسلام و امام شناس باشد. پس اگر در میان اصحاب شما کسی را یافتی که امام شناس باشد به او بده و به دیگران نده. سپس فرمود: سهم مولفة قلوبهم و سهم رقاب، عام است و سهم بقیه خاص است.

گفت: عرض کردم. اگر یافت نشدند؟ فرمود: هیچ فریضه‌ای که خدای عز و جل آن را واجب کرده است نیست، مگر این که اهل آن وجود داشته باشند. عرض کردم: اگر صدقات برایشان کافی نبود؟ فرمود: همانا خدا از مال اغنیا برای فقرا مبلغی را واجب کرد که برایشان کافی باشد و اگر می‌دانست آن مبلغ برایشان کافی نیست، آن را افزایش می‌داد. همانا آنان از جانب فریضه‌ای که خدا واجب کرده، آسیب نمی بینند، بلکه از طریق کسانی که حقشان را منع کردند و نه از مبلغی که خدا برای آنان واجب کرده است، آسیب می بینند و اگر مردم حقوقی را که بر گردن آنان است بپردازند، در خیر و رفاه زندگی می‌کردند.[2]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲ـ کافی، ج ۳، ص ۴۹۶، ح ۱.

۶) و از همو: از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از عبدالله بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم. این فرموده خدای عز و جل: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ» به چه معناست؟ فرمود: فقیری که از مردم طلب کمک نمی‌کند و مسکین کسی است که از مردم طلب کمک می‌کند و بیچاره‌ترین آنان است و هر چه را خدای عز و جل بر تو واجب کرده است، اظهار آن از مخفی نگهداشتن آن بهتر است و هر چه داوطلبانه باشد، مخفی نگهداشتن آن از آشکار ساختن آن بهتر است و اگر انسان، زکات مالش را بر دوشش حمل کند و به طور آشکار تقسیم کند، این کار او نیکو و زیبا است.[1]

۷) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که از ایشان در باره فقیر و مسکین پرسید. ایشان فرمود: فقیر کسی است که طلب کمک نمی‌کند و مسکین کسی است که حال او بدتر است، و طلب کمک می‌کند.[2]

۸) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر نقل شده است که گفت: ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: هر که روزی از راه حلال طلب کند تا بر خود و خانواده‌اش انفاق کند، مانند مجاهد در راه خدای عز و جل است. پس اگر دچار تنگنایی شد، با توکل به خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مبالغی را قرض بگیرد که هزینه خانواده‌اش را تأمین کند. و اگر بمیرد و نتواند آن را ادا کند، بر امام واجب است که آن را ادا کند. و اگر ادا نکرد بار، مسئولیت به دوش او (امام) است. همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» تا: «وَالْغَارِمِينَ» پس این، فقیر مسکین بدهکار است.[3]

۹) شیخ در تهذیب: با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از عباس، از علی بن حسن، از سعید، از زُرعه، از سماعه نقل کرده است که گفت: از ایشان در

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۵۰۱، ح ۱۶.
۲ـ کافی، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۱۸.
۳ـ کافی، ج ۵، ص ۹۳، ح ۳.

باره زکات سئوال کردم که چه کسی شایسته است آن را بگیرد؟ فرمود: برای کسانی که خدای عز و جل در کتابش چنین توصیف کرده است: «لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ» حلال است، و زکات ممکن است برای مالک هفتصد درهم جایز باشد و بر مالک پنجاه درهم حرام باشد. به ایشان عرض کردم: چگونه ممکن است؟ فرمود: اگر صاحب هفتصد درهم، بچه‌های زیادی داشته باشد و اگر آن را میان آنان تقسیم کند کفایت نمی‌کند پس باید خود را از آن محروم کند و بر عیالش انفاق کند. اما مالک پنجاه درهم، اگر تنها باشد و صاحب حرفه‌ای باشد که به وسیله آن امرار معاش می‌کند و از آن پولی عاید او می‌شود که به خواسته خدا برای او کافی باشد، بر او حرام است.

گفت: و از ایشان در باره زکات پرسیدم که آیا برای صاحب خانه و خدمتکار جایز است؟ فرمود: بلی، مگر این که خانه‌اش را کرایه داده باشد. پس از آن کرایه به مقداری خارج می‌کند که برای خودش و عیالش کافی باشد و اگر کرایه برای خودش و عیالش در مصرف غذا و لباس و نیازهایشان بدون اسراف، کافی نباشد، زکات برای او جایز می‌شود، و اگر کرایه برای آنان کافی باشد، نه (جایز نیست).[1]

۱۰) و از همو: با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از ابو اسحاق، از برخی اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره بنده مقروضی (مکاتب) سئوال شد که نتوانسته است قرض (قسط) خود را ادا کند و مقداری از آن را داده است. فرمود: آن چه را به عهده او است از مال الصدقه به او پرداخت شود، چرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَفِي الرِّقَابِ».[2]

۱۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، همگی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم کسانی هستند که خدا را یگانه پنداشته‌اند و از کسانی که غیر از خدا را می‌پرستند جدا شدند؛ ولی این که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رسول

۱ـ تهذیب، ج ۴، ص ۴۸، ح ۱۲۷.
۲ـ تهذیب، ج ۸، ص ۲۷۵، ح ۱۰۰۲.

خدا است، در دلشان وارد نشده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را جذب می‌کرد و به آنان می‌آموخت تا اسلام را بشناسند.[1]

۱۲) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» پرسیدم. فرمود: آنان قومی هستند که خدای عز و جل را یگانه پنداشتند و از مشرکان جدا شدند و گواهی داده‌اند که خدایی جز الله نیست و این که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رسول خدا است و آنان در برخی از آن چه را محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده است شک دارند. پس خدای عز و جل به پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دستور داده است که آنان را به وسیله مال و صله جذب کند تا اسلامشان نیکو شود و بر دینشان که به آن گرویده‌اند و به آن اقرار کرده‌اند، باقی بمانند و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز (جنگ) حنین، دل رؤسای عرب از قبیله قریش و سایر قبایل مُضر را به دست آورد و از جمله آنان ابو سفیان بن حرب، عُیینه بن حصن فزاری، و مانند آنها از مردم بودند. پس انصار به خشم آمدند و نزد سعد بن عُباده گرد هم آمدند. وی آنان را نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در جعْرانه برد و گفت: ای رسول خدا! آیا به من اجازه می‌دهی سخن بگویم؟ فرمود: بلی. گفت: اگر امر تقسیم اموال در میان قومت، چیزی باشد که خدا آن را نازل کرده، با آن موافقیم و اگر غیر از این باشد، موافق نیستیم.

زراره گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه انصار! آیا همه‌تان با قول سرورتان سعد موافقید؟ گفتند: سرور ما خدا و رسولش است. و سه مرتبه گفتند: ما با قول و نظر او موافقیم. زراره گفت: و از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: پس خدا نورشان را از بین برد و برای مؤلّفة قلوبهم در قرآن سهمی را قرار داده است.[2]

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۲.

۱۳) و از همو: از علی بن محمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مؤلّفة قلوبهم هیچ گاه بیشتر از امروز نبوده است.[۱]

۱۴) و از همو: از برخی ازاصحاب ما، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از موسی بن بکر، از مردی روایت شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: مؤلّفة قلوبهم هیچ گاه بیشتر از امروز نبوده‌اند. همانا آنان قومی هستند که خدا را یکتا پنداشتند و از شرک خارج شدند و شناخت این که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رسول خداست و آن چه را آورده است، هنوز در دل‌هایشان جای نگرفته است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دل‌های آنان را جذب کرد و مؤمنان پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نیز آنان را جذب کردند تا حقیقت اسلام را بشناسند.[۲]

۱۵) عیاشی: از سماعه نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره زکات پرسیدم که چه کسانی برای گرفتن آن صلاحیت دارند؟ فرمود: کسانی که خدا در باره آنان در کتابش چنین فرموده است: «لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ»، و ممکن است زکات برای کسی که مبلغ سیصد درهم داشته باشد جایز باشد و بر کسی که پنجاه درهم داشته باشد، حرام باشد.

به او عرض کردم: چگونه ممکن است؟ فرمود: اگر صاحب سیصد درهم عیال وار باشد و اگر آن را میان آنان تقسیم کند کفایت نمی‌کند، پس خود را از آن محروم کند و همه را برای عیالش بردارد. اما صاحب پنجاه درهم اگر تنها باشد، و صاحب حرفه‌ای باشد که از طریق آن امرار معاش کند و به خواسته خدا از طریق آن مبلغی کسب می‌کند که برای او کافی باشد، بر او حرام است.[۳]

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۶، ح ۶۳.

۱۶) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره فقیر و مسکین، فرمود: فقیر کسی است که طلب کمک می‌کند و مسکین از او بدتر است و بینوا کسی است که از همه آنان بیچاره‌تر است.[۱]

۱۷) از ابی بَصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ» چیست؟ فرمود: فقیر کسی است که طلب کمک می‌کند، و مسکین از او بدتر است، کسی که طلب کمک نمی‌کند.[۲]

۱۸) از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره مردی که سهمی از مالش را وصیت کند و نمی‌داند چه مقدار است، پرسیدم.

فرمود: هشت سهم است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آنها را چنین تقسیم کرده است، سپس این آیه راخواند: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ» تا آخر آیه، سپس فرمود: همانا سهم، یکی از هشت تا است.[۳]

۱۹) از ابو مریم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ» تا آخر آیه.. فرمود: چه در میان همه ایشان و چه برای یک نفر، آن را قرار دهی، به تکلیف خود عمل کرده‌ای.[۴]

۲۰) از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: عرض کردم: در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ» تا آخر آیه، چه می‌گویید، آیا به همه آنان صدقه پرداخته می‌شود حتی اگر معرفت [به اسلام و امام] نداشته باشند؟ فرمود: همانا امام به همه آنان از مبلغ صدقه می‌پردازد زیرا که به اطاعت از او گردن نهاده‌اند. گفت: به او عرض کردم: پس اگر معرفت نداشته باشند؟

پس فرمود: ای زراره! اگر قرار بود به کسی که معرفت داشته باشد بدهد و به کسی که معرفت نداشته باشد ندهد، هیچ جایی برای پرداخت آن پیدا نمی‌کرد، و همانا او به کسی که معرفت نداشت از این رو می‌داد که به اسلام تشویق شود و بر آن استوار باشد و اما امروز، تو و اصحابت فقط به کسانی که معرفت دارند بدهید.[۵]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۶، ح ۶۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۶، ح ۶۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۶، ح ۶۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۶، ح ۶۷.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۷، ح ۶۸.

۲۱) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» فرمود: آنان کارگزاران (جمع‌آوری زکات و صدقات) هستند.[1]

۲۲) از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» پرسیدم. فرمود: کسانی که خدایانی را جز خدای تبارک و تعالی می‌پرستیدند، جدا شدند، و گواهی دادند که خدایی جز الله نیست و این که محمد رسول خدا است و آنان پس از آن، به آن چه را محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آورده است، شک دارند. پس خدا به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که آنان را با مال و عطا جذب کند تا اسلامشان نیکو باشد و بر دینشان که به آن گرویدند و به آن اقرار کردند بمانند. همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در روز حنین سران آنان را از قریش جذب کرده بود و از جمله آنان ابو سفیان بن حرب و عیینة بن حصین فزاری و مانند آنان از مردم بودند. پس انصار به خشم آمدند و نزد سعد بن عباده گردهم آمدند. سعد آنان را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله در جعرانه برد و گفت: ای رسول خدا! آیا اجازه سخن گفتن می‌دهی؟ فرمود: بلی. گفت: اگر این امر، یعنی اموالی که شما میان قوم تقسیم کردید، چیزی باشد که خدا تو را به آن امر کرده است، پس موافقت می‌کنیم و اگر چیزی جز این باشد، موافق نیستیم.

زراره گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه انصار! آیا همه‌تان با قول سرورتان موافقید؟ گفتند: سرور ما خدا و رسول او است. و سه بار گفتند: ما با قول و نظر او موافقیم. زراره گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: پس خدا نورشان را از بین برد، و در قرآن برای مؤلّفة قلوبهم سهمی قرار داده است.[2]

۲۳) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»، فرمود: آنان قومی‌اند که

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۷، ح ۶۹.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۶، ح ۷۰.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دل‌های آنان را جذب نمود و اموال را میان آنان تقسیم کرد.[1]

۲۴) از زراره، امام باقر علیه السلام: هنگامی که سال آینده فرا رسید، دو برابر چیزی را که گرفته بودند، آوردند، و بسیاری از مردم نیز اسلام آوردند. ـ فرمود:ـ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد سخنرانی پرداخت و فرمود: آیا این بهتر است یا چیزی را که گفته بودید. آنان فلان تعداد و فلان تعداد از شتران آورده‌اند (یعنی) دو برابر آن چه را به آنان دادم و مردم بسیاری هم اسلام آورده‌اند، قسم به آن که جان محمد در دست اوست، من دوست دارم آن قدر داشته باشم تا دیه هر انسانی را بدهم، به شرط این که تسلیم خدا که پروردگار جهانیان است، باشد.[2]

۲۵) حسن بن موسی نیز از وجه دیگری در حدیثی مرفوع نقل کرده است که گفت: هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، غنیمت‌های جنگ را چنین تقسیم کرد، مردی از آنان گفت: این قسمت کردن را خدا نمی‌پسندد. برخی از آنان به او گفتند: ای دشمن خدا! باید این را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بگویی. سپس نزد پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمد و گفته‌اش را به او رساند. فرمود: همانا برادرم موسی علیه السلام بیش از این مورد آزار قرار گرفت و تحمل کرد. ـ گفت:ـ و به هر مردی از مؤلّفه قلوبهم صد تا شتر (مسافرتی) می‌داد.[3]

۲۶) از سماعه، از امام صادق یا ابو الحسن علیهما السلام چنین روایت کرد که مردی در روز تقسیم غنیمت‌های حنین بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، وارد شد و آن حضرت به هر نفر از مؤلّفه قلوبهم صد تا شتر یا مقداری از این قبیل می‌داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قسمی که به او دستور داده شده بود، آن غنیمت‌ها را تقسیم می‌کرد. آن مرد که خدا قلبش را گمراه کرده بود و بر او مهر گمراهی زده بود، نزد او آمد و به او گفت: قسمت کردن تو عادلانه نبود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: وای بر تو، چه

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۷۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۷۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۷۲.

می‌گویی؟ مگر نمی‌بینی که چهارپایان (گوسفندان و بزغاله‌ها) را تقسیم کرده‌ام تا جایی که حتی یک گاو نزد من باقی نمانده است؟ و شتران را تقسیم کرده‌ام تا جایی که حتی یک شتر نزد من باقی نمانده است؟

برخی از اصحابش به او عرض کردند: ـ ای رسول خدا ـ بگذارید گردن این مرد بدجنس را بزنیم. فرمود: نه، این مرد در میان مردمانی ظهور می‌کند که قرآن را می‌خوانند اما از حلق‌هایشان تجاوز نمی‌کند، و کسی دیگر غیر از من، آنان را خواهد کشت.[1]

۲۷) از زراره نقل شده است که گفت: من و حمران، نزد امام باقر علیه السلام آمدیم و به ایشان عرض کردیم: ما مطمر را می‌گسترانیم؟ فرمود: مطمر چیست؟ عرض کردیم: هر که از علویان و دیگران با ما موافق باشند، با او دوستی می‌کنیم و هر که با ما مخالفت کند از او تبری می‌جوییم، چه علوی باشد یا دیگران.

گفت: ای زراره! گفته خدا از گفته تو درست‌تر است. کسی که خدا در مورد او چنین فرمود: «إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً»[2] [مگر آن مردان و زنان و کودکان فرو دستی که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند] و کسانی که امرشان به خدا واگذار شده است کجایند؟ که کردارهای نیک با بد را در هم آمیخته‌اند؟ اصحاب اعراف کجایند؟ مؤلّفه قلوبهم (کسانی که خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دل آنان را با پرداخت اموال جذب کرده است) کجایند؟

زراره گفت: صدای امام باقر و صدای من آن چنان بلند شده بود که کسانی که دم در منزل بودند، می‌شنیدند. هنگامی که سخن میان من و او بسیار شد و به درازا کشید، به من فرمود: ای زراره! بر خدا حق است که تو را وارد بهشت کند.[3]

۲۸) از عیص بن قاسم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا مردمی از بنی هاشم نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمدند و از او خواستند که آنان را به عنوان مسئول جمع آوری صدقات چهار پایان و شتران بگمارد. آنان گفتند: این سهمی که خدا برای مسئولین جمع‌آوری آن

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۷۳.
۲ـ نساء / ۹۸.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۷۴.

و مؤلّفه قلوبهم قرار داده است برای ما باشد. چرا که ما به آن شایسته‌تریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! صدقه برای من و شما جایز نیست، اما خدا مرا به شفاعت وعده داده است. ـ و سپس فرمود: من گواهی می‌دهم که به او وعده داده شده است ـ هرگاه حلقه در بهشت را به دست گیرم، فکر می‌کنید چه خواهم کرد، آیا غیر از شما را ترجیح خواهم داد؟![1]

۲۹) از ابو اسحاق، از برخی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره برده‌ای که از دادن اقساط آزادی‌اش عاجز شده است، (برده مکاتب) سئوال شد و این که قسمتی از آن را ادا کرده است. فرمود: از مال صدقه ادا می‌کند، همانا خداوند تبارک و تعالی در کتابش می‌فرماید: «وَفِی الرِّقَابِ».[2]

۳۰) از زراره نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حکم برده‌ای که زنا می‌کند چیست؟ به من فرمود: به اندازه نصف حد شلاق می‌خورد. ـ گفت:ـ عرض کردم، اگر این کار را تکرار کند؟ فرمود: همان حکم اجرا می‌شود.

ـ گفت:ـ عرض کردم: و اگر بازهم تکرار کند؟ فرمود: همان حکم اجرا می‌شود. عرض کردم: و اگر باز هم تکرار کند. فرمود: بیش از نصف حد شلاق نمی‌خورد. عرض کردم: آیا سنگسار شدن حتی برای یکی از گناهانش بر او واجب نمی‌شود؟ فرمود: بلی، در بار هشتم باید کشته شود، یعنی اگر آن کار را هشت بار تکرار کند. عرض کردم: پس فرق بین او و آزاده چیست، در حالی که گناهشان یکی است؟ فرمود: خدای عز و جل به او رحم کرده و خواری بردگی و حدّ انسان آزاده را (با هم) بر وی تحمیل نکرد.

سپس فرمود: بر امام مسلمانان واجب است که بهای او را از سهم الرقاب به اربابش بپردازد.[3]

۳۱) از صبّاح بن سیابه نقل شده است که گفت: هر مسلمانی که بمیرد و وامی در گردن او باشد و آن دین بر اثر فساد و اسراف نبوده باشد، بر امام واجب است

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۷۵.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۷۶.

۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۷۷.

که دینش را ادا کند. و اگر ادا نکند گناهش به گردن او (امام) است. همانا خدا می‌فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ» پس او از بدهکاران است و نزد امام سهمی دارد. و اگر آن را به او ندهد، گناهش به گردن اوست.[1]

۳۲) از عبد الرحمان بن حجاج نقل شده است که: محمد بن خالد از امام صادق علیه السلام در باره صدقات پرسید، فرمود: آن را در میان کسانی که خدا تعیین کرده است تقسیم کنید و از آن، سهم بدهکارانی که ندای جاهلیت را دارند، داده نمی‌شود. عرض کردم: ندای جاهلیت چیست؟ فرمود: مردی که می‌گوید: ای آل بنی فلان! و سپس کشتار و خونریزی در میان آنان صورت می‌گیرد و این از سهم بدهکاران ادا نمی‌شود و کسانی که مهر زنان را بدهکارند و همچنین کسانی که به آن چه در مورد اموال مردم انجام دادند، اعتنایی نمی‌کنند؛ یعنی در مورد اموال مردم سهل انگاری کرده‌اند.[2]

۳۴) حسن بن راشد می‌گوید: از امام حسن عسگری علیه السلام در مدینه، در باره مردی که مالی را در راه خدا وصیت کند، سؤال کردم. فرمود: راه خدا، شیعه ما هستند.[3]

۳۵) از حسن بن محمد نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی در راه خدا به من مالی را وصیت کرد. ـ گفت:ـ به من فرمود: آن را در انجام مراسم حج خرج کن. عرض کردم: او در سبیل الله وصیت کرد. فرمود: در حج خرج کن، چرا که من سبیل اللهی بهتر از حج گزاردن سراغ ندارم.[4]

﴿وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾(۶۱)

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۷۸.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۸۰.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۸۱.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۸۲.

[و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او زودباور است. بگو: گوش خوبی برای شماست. به خدا ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را باور می‌کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند، عذابی پر درد (در پیش) خواهند داشت]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد بن عیسی، از حریز نقل کرده است که گفت: اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام مقداری دینار داشت و مردی از قریش می‌خواست به یمن سفر کند. اسماعیل گفت: ای پدر! فلانی می‌خواهد عازم یمن شود و من فلان مبلغ دینار دارم. آیا به او بدهم تا کالایی را برای من از یمن بخرد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: پسرم مگر نمی‌دانی که او شراب می‌خورد؟ اسماعیل گفت: مردم چنین می‌گویند. فرمود پسرم! این کار را نکن. اما اسماعیل به حرف پدرش گوش نداد و پولش را به آن مرد داد. پس آن را خرج کرد و چیزی از آن برای او نیاورد. این اتفاق در سالی افتاد که امام صادق علیه السلام در آن سال همراه با اسماعیل حج می‌گزارد. اسماعیل کعبه را طواف می‌کرد و می‌گفت: خدایا به من اجر و عوض ده. امام صادق علیه السلام بر پشت او زد و به او فرمود: ـ بس کن پسرم ـ به خدا قسم در این مورد حجتی بر خدا نداری و حقی نداری که تو را اجر و عوض دهد. چرا که به تو خبر رسیده بود که او شراب می‌خورد، و با این وجود پولت را نزد او به امانت گذاشته‌ای.

اسماعیل گفت: پدر! من او را در حال شراب خوردن ندیده‌ام، بلکه از مردم شنیدم. فرمود: پسرم، همانا خدای عز و جل در کتابش می‌فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»، می‌گوید: خدا را باور می‌کند و مؤمنان را نیز باور می‌کند. پس هر گاه مؤمنان نزد تو شهادت دهند، آنان را باور کن و هیچ گاه امانتی را نزد شراب خوار نگذار، چون خدای عز و جل در کتابش می‌فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ»[1] [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] چه سفیهی سفیه‌تر از مشروب خوار است؟ همانا به شراب خوار نباید زن داد و اگر میانجی‌گری کند، میانجی‌گری او پذیرفته نمی‌شود و امانت نزد او نهاده نمی‌شود. پس هر که امانتی را نزد او بگذارد و آن را خرج کند، کسی که

۱ـ نساء/۵.

این امانت را نزد او ودیعه گذاشت، حقی بر خدا ندارد که امانتش را به او پس دهد و یا عوض دهد.[1]

۲) و از همو: از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از کسی، از ابان بن عثمان، از حماد بن بشیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: هر که شراب بخورد، با وجود این که خدای عز و جل آن را از زبان من تحریم کرده است،(من خبر تحریم آن را به ایشان رسانده‌ام)، شایسته نیست به او زن دهند و سخن او پذیرفته شود و میانجیگری او قبول شود و امانتی نزد او نباید به ودیعه گذاشته شود و هر که امانتی را نزد او بگذارد، آن را می‌خورد یا تباه می‌کند. پس کسی که او را به عنوان امانتدار قرار داده است، حق ندارد از خدا بخواهد که امانتش را پس دهد و یا این که به او عوض دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: من می‌خواستم کالایی را برای تجارت به یمن بفرستم. نزد امام باقر علیه السلام آمدم و به او عرض کردم: من می‌خواهم کالایی را همراه فلان بفرستم؟ به من فرمود: مگر نمی‌دانی که او شراب می‌خورد؟ عرض کردم: مؤمنان به من گفتند که او شراب می‌خورد. به من فرمود: سخن آنان را باور کن، چرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» سپس فرمود: هر گاه کالایی را نزد او به امانت گذاشتی، و آن کالااز دستت رفت و تباه شد، حق نداری از خدای عز و جل بخواهی آن را به تو پس دهد یا عوضت دهد. به ایشان عرض کردم: چرا؟ به من فرمود: همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً»[2] [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] آیا سفیهی را سفیه‌تر از شراب خوار دیده‌ای؟ ...تا آخر حدیث.[3]

۳) عیاشی: از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: روزی می‌خواستم کالایی را به عنوان امانت همراه فلان به یمن بفرستم. نزد امام باقر علیه السلام آمدم و عرض کردم: من می‌خواهم کالایی را با فلان کس

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۲۹۹، ح ۱.
۲ـ نساء/ ۵.
۳ـ کافی، ج ۶، ص ۳۹۷، ح ۹.

بفرستم؟ به من فرمود: مگر نمی‌دانی که او شراب می‌خورد؟ عرض کردم، مؤمنان به من خبر دادند که او شراب خوار است. فرمود: از آنان باور کن، همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ». پس فرمود : یعنی خدا را باور دارد و مؤمنان را باور دارد، چرا که او نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است.[1]

۴) ابن فارسی در روضه: از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مراسم حج را انجام داد ـ و خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر را که در آن خطبه، علی علیه السلام را به عنوان امام برای مردم معرفی کرد ـ ذکر کرد. آن حضرت در خطبه‌اش چنین فرمود:

بسم الله الرحمن الرحیم «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا انزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ»[2] [ای پیامبر آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن] ای مردم! همانا من در تبلیغ آن چه را خدا نازل کرد، کوتاهی نکردم و من شأن نزول این آیه را برای شما تبیین می‌کنم. همانا جبرئیل علیه السلام سه بار بر من فرود آمد و از طرف پروردگارم که صاحب امنیت و آرامش، و (نام او) سلام است، به من دستور می‌داد که در این جایگاه به ایراد سخنرانی بپردازم و به سفید و سرخ و سیاه، (به همه نژادها) اعلام کنم، که علی ابن ابو طالب علیه السلام برادر، وصی و خلیفه من است و امام پس از من اوست و جایگاه او نزد من، همانند جایگاه هارون نزد موسی است، منتها پیامبری پس از من نیست و او ولیّ شما پس از خدا و رسولش است و همانا خدای تبارک و تعالی این آیه را در این باره بر من نازل فرموده است: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ»[3].[ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند] و علی ابن ابو طالب علیه السلام است که نماز را اقامه و زکات را ادا کرده است، در حالی که در حالت رکوع بود و در هر حال هدف او خدای عز و جل بوده است.

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۸۳.
۲ـ مائده/ ۶۷.
۳ـ مائده/ ۵۵.

من از جبرئیل خواستم که مرا از ابلاغ آن امر به شما معاف کند. زیرا که من کم بودن متقیان و کثرت منافقان و فریب گناهکاران و دورویی مسخره کنندگان را می‌دانم. کسانی که خدا در کتاب خود در توصیفشان گفت که آنان چیزی را بر زبان می‌آورند که در دلشان نیست و آن را سبک می‌گیرند در حالی که نزد خدای بزرگ و با اهمیت است. زیرا آنان چندین بار مرا آزار دادند تا این که مرا خوش باور خواندند و ادعا کردند که به خاطر همنشینی زیاد با او خوش باور هستم. تا این که خدا این آیه را در این باره نازل فرمود: «الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ» پس گفت: «قُلْ أُذُنُ» به کسانی که ادعا می‌کنید که او خوش باور است «خَيْرٍ لَّكُمْ» تا آخر آیه. و اگر بخواهم کسانی که این ادعا را کرده‌اند، نام ببرم، آنان را نام می‌برم و به آنان به طور صریح اشاره می‌کنم و اگر بخواهم شما را به آنان راهنمایی کنم، این کار را می‌کردم، اما من در باره آنان بزرگواری کرده‌ام و همه آن (بزرگواری‌ها) خدا را از من راضی نمی‌سازد مگر این که آن چه را بر من نازل شد، ابلاغ کنم. پس فرمود: «يَا أَيها الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا انزلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ» در باره علی علیه السلام «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».[1] [و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد][2] و این خطبه طولانی است و ما تمام متن آن را در تفسیر این سخن خدای تبارک و تعالی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ».[امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم] تا آخر آیه، از سوره مائده، آورده‌ایم.[3]

۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: شان نزول آن این بود که عبدالله ابن نُفَیل (مردی) منافق بود و به سخنان رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گوش می‌داد و آن را به منافقان منتقل می‌کرد و علیه او سخن چینی می‌کرد. جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نازل شد و گفت: ای محمد! مردی از منافقین بر علیه تو سخن چینی می‌کند و سخن شما را به منافقان منتقل می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او کیست؟

۱ـ مائده/۶۷.
۲ـ روضة الواعظین، ص ۱۰۴.
۳ـ مائده/۳.

گفت: ای رسول خدا، او همان مرد رو سیاه است با مویی پر پشت. او با چشمانی نگاه می‌کند که مانند دو دیگ‌اند و با زبانی سخن می‌گوید که مانند زبان شیطان است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، او را احضار کرد و موضوع را به او گفت. او قسم خورد که این کار را نکرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از تو پذیرفتم، دیگر این کار را نکن.

او نزد اصحابش برگشت و گفت: محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، خوش باور است. خدا به او خبر داده است که من بر علیه او سخن چینی می‌کنم و اخبارش را منتقل می‌کنم، از خدا پذیرفت و من نیز به او گفتم که من این کار را نکرده‌ام؛ از من نیز پذیرفت. در این هنگام، خدا بر پیامبرش این آیه را نازل کرد: «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی خدا را در آن چه به او می‌گوید باور می‌کند و شما را در آن چه به ظاهر از او معذرت می‌خواهید، باور می‌کند ولی در باطن باور نمی‌کند. این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی اقرار کنندگان به ایمان، بدون اعتقاد.[1]

۶) و در نهج البیان از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: این آیه در باره عبدالله بن نفیل منافق نازل شده است. او به سخن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گوش می‌داد و به منافقان منتقل می‌کرد و نزد آنان از او عیب جویی می‌کرد و نیز بر علیه او سخن چینی می‌کرد. جبرییل علیه السلام نازل شد و داستان آن منافق را به پیامبر رساند. پیامبر او را احضار کرد و از این کار نهی کرد و از او خواست که توبه کند.

«يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲)»

[برای (اغفال) شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند. در صورتی که اگر مؤمن باشند، (بدانند) سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را خشنود سازند]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۹.

۱) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «یَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَکُمْ لِیُرْضُوکُمْ» آورده است که این آیه در باره منافقان که برای مؤمنان سوگند می‌خوردند تا مؤمنان از آنان راضی شوند، نازل شد. پس خدا فرمود: «وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ ان یُرْضُوهُ ان کَانُواْ مُؤْمِنِینَ».[۱]

یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ ان تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِی قُلُوبِهِم قُلِ اسْتَهْزِئُواْ أن اللّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ (۶۴) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ انمَا کُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللّهِ وَآیَاتِهِ وَرَسُولِهِ کُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵) لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ کَفَرْتُم بَعْدَ ایمَانِکُمْ ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنکُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ کَانُواْ مُجْرِمِینَ (۶۶).

[منافقان بیم دارند از این که (مبادا) سوره‌ای در باره آنان نازل شود که ایشان را از آن چه در دل‌هایشان هست،خبر دهد. بگو: ریشخند کنید؛ بی‌تردید خدا آن چه را که (از آن) می‌ترسید، برملا خواهد کرد * و اگر از ایشان بپرسی، مسلما خواهند گفت: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو:آیا خدا وآیات او و پیامبرش را ریشخند می‌کردید * عذر نیاورید؛ شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید. اگر از گروهی از شما درگذریم، گروهی (دیگر) را عذاب خواهیم کرد. چرا که آنان تبهکار بودند]

۱) عیاشی از جابر جعفی نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه: «وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ انما کُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللّهِ وَآیَاتِهِ وَرَسُولِهِ کُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ کَفَرْتُم بَعْدَ ایمانکُمْ ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَة نُعَذِّبْ طَآئِفَةً» نازل شد. گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم، تفسیر این آیه چیست؟

فرمود: تفسیر آن؟ ـ به خدا سوگند ـ هیچ گاه آیه‌ای نازل نشده است، مگر این که تفسیری داشته باشد. سپس فرمود: بلی، در باره تیمی و عدوی و ده نفر که با آنان بودند نازل شد که آنان به تعداد دوازده نفر گردهم آمدند. پس در عقبه به کمین رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند و نقشه کشیدند که او را بکشند.آنان به

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۹.

همدیگر گفتند: اگر متوجه شد، می‌گوییم: ما سرگرم بودیم و بازی می‌کردیم و اگر متوجه نشد، او را از پای در می‌آوریم. خدا این آیه را نازل کرد: «وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ انما كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ» خدا به پیامبرش فرمود: « قُلْ آباللّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ » یعنی محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد. «كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ ايمانكُمْ ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ» یعنی علی علیه السلام، اگر از لعن و نفرین آنان بر روی منابر و از لعن و نفرین دیگران، بگذرد، و از این جهت خدای عز و جل فرموده است: «ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً».[1]

۲) طبرسی می‌گوید: آورده اند که این آیه در باره دوازده مرد نازل شد که بر عقبه ایستادند تا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را در هنگام بازگشت از تبوک بکشند. جبرییل این توطئه را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند و به او دستور داد که به دنبال آنان بفرستد و بر چهره شترهایشان بزند. عمار مرکوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از جلو می‌برد و حذیفه آن را از عقب حرکت می‌داد. پس به حذیفه گفت: چهره شترهایشان را بزن. او به چهره شتران زد تا این که آنان را کنار زد. هنگامی که رسول خدا پیاده شد به حذیفه فرمود: چه کسانی از این قوم را شناختی؟ گفت: کسی را از آنان نشناخته‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنان فلانی و فلانی هستند تا این که همه آنان را برشمرد. حذیفه گفت:آیا به دنبال آنان می‌فرستی تا آنان را بکشی؟ فرمود: کراهت دارم از این که عرب‌ها بگویند: هنگامی که اصحابش را گرفت، به کشتن آنان روی آورد.[2]

از ابن کیسان نقل شده است که گفت: و از امام باقر علیه السلام مانند (این حدیث) روایت شده است، اما او فرمود: توطئه چیدند تا او را بکشند و به همدیگر گفتند: اگر متوجه شد، می‌گوییم همانا ما سرگرم بودیم و بازی می‌کردیم و اگر متوجه نشد، او را می‌کشیم.

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عازم تبوک شد، گروهی از منافقان با یکدیگر می‌گفتند: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فکر می‌کند جنگ با روم مانند جنگ با دیگران است.

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۸۴.
۲ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۸۱.

هیچ کس از آنان بر نخواهد گشت. برخی از آنان گفتند: شاید خدا به محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را که با هم گفتیم و آن چه را در دل‌های ما است، خبر دهد و در این باره آیه‌ای نازل کند که مردم آن را بخوانند! و این را از باب استهزا و تمسخر گفتند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به عمار بن یاسر فرمود: به این گروه برس، چرا که آنان در آتش سوختند. عمار به آنان رسید و گفت: چه گفته‌اید؟ گفتند: چیزی را نگفته‌ایم، بلکه چیزی را از روی بازی و شوخی می‌گفتیم. پس خدا این آیه را نازل کرد «وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ انما كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ آبِاللّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ ايمانكُمْ ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِانهُمْ كَانُواْ مُجْرِمِينَ»[1]

۴) و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ ايمانكُمْ». فرمود: اینان قومی هستند که مؤمن بودند. پس در شک افتادند و پس از ایمانشان به نفاق روی آوردند و چهار نفر بودند. و اما در این فرموده خدای تعالی: «ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً» یکی از این چهار نفر مَخشی بن حُمیّر[2] بود. او گناه خود را پذیرفت و توبه کرد و گفت: ای رسول خدا! نامم مرا کشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را عبدالله بن عبد الرحمان نامید. پس گفت: پروردگارا! شهادت را در جایی که کسی نمی‌داند کجا است، تصیم کن. پس در جنگ یمامه کشته شد و کسی ندانست کجا کشته شد. پس او کسی است که خدا از او درگذشت.[3]

۵) شیبانی: از امام باقر علیه السلام روایت شد: این آیه در باره بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از غزه تبوک در حق منافقینی که شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در شب عقبه ترساندند، نازل شد. حذیفة بن یمان آن را از عقب می‌راند و عمار زمام آن را گرفته بود. آنان دوازده مرد بودند. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به حذیفه دستور داد که چهره شترهایشان را

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲ـ او مَخشی بن حُمیّر اشجعی، هم‌پیمان بنی سلمه از انصار است. او از منافقین و از اصحاب مسجد ضرار بود. « أسد الغابه، ج ۴، ص ۳۳۸؛ الاصابه، ج ۳، ص ۳۹۱»

۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۰.

بزند تا آنان را به کناری براند. حذیفه آنان را نشناخت، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را شناخت. ایشان را احضار فرمود و توبیخ کرد. آنان گفتند: ما سرگرم بودیم و بازی می‌کردیم. پس ایشان را تکذیب کرده و لعنت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان آنان پیمان برادری بسته بود. پس به آنان فرمود: آیا پس از ایمان کافر شده‌اید؟

۶) ادامه حکایت: امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: آن مردان می‌خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در شب، بر سر عقبه به قتل برسانند و کسانی از سران منافقان مرتد که در مدینه مانده بودند، خواستند علی بن ابو طالب علیه السلام را بکشند، پس نتوانستند بر خدای خود پیروز شوند. حسادت، آنان را به این امر واداشته بود، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را بزرگ داشته و مقام او را بالا برده بود.

و از جمله، این بود که هنگامی که از مدینه خارج شد و او را (یعنی علی علیه السلام) را در مدینه جانشین خود کرد، به او فرمود: همانا جبرئیل نزد من آمد و به من گفت: ای محمد! همانا خدای علی اعلا (بزرگوار و بلند مرتبه) به تو سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: ای محمد! شما از مدینه خارج شو و علی بماند یا تو در آن بمان و علی از آن خارج شود، چرا که علی را برای یکی از دو کار مهم گماشته‌ام و کسی ماهیت جلالِ کسی که در مورد آندو مرا اطاعت کند و ثواب کارش را جز من نمی‌داند. هنگامی که در جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر خوابید، منافقان، بیشتر پشت سر او حرف زدند و به او تهمت زده و می‌گفتند: از او خسته شده و از همنشینی با او کراهت دارد (چون او را با خود نبرده است).

علی علیه السلام به دنبال پیامبر رفت تا این که به او رسید، در حالی که از آن چه که در مورد او می‌گفتند خشمگین بود. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به او فرمود: چرا جایگاهت را ترک کرده‌ای؟ گفت: از مردم چنین و چنان به گوش من رسید. به او فرمود: آیا راضی نیستی از این که جایگاه تو نزد من، مانند جایگاه هارون نزد موسی باشد، به جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد؟ پس به جایگاه خود برگشت.

همچنین منافقان بر علیه او توطئه چیدند تا او را بکشند، و پیشنهاد کردند که در راهش چاله‌ای گود به اندازه پنجاه ذرع بکنند و آن را با حصیری پوشاندند و

مقداری خاک روی آن پاشیدند تا او و مرکبش در آن چاله بیفتد. در اطراف چاله، زمین سنگلاخ بود و آنان نقشه کشیدند که اگر با مرکبش در آن جا بیفتد، او را با سنگ بزنند تا این که کشته شود. هنگامی که علی علیه السلام به آن جا نزدیک شد، مادیانش گردن خود را برگرداند و به خواست خدا لبهای مادیان به گوش‌های آن حضرت رسید و گفت: ای امیر مؤمنان! در این جا چاله‌ای کنده‌اند و توطئهٔ قتل تو را کشیده‌اند ـ و تو داناتری ـ پس از این جا گذر مکن. علی علیه السلام به آن فرمود: خدا تو را که نصیحت کننده خوبی هستی، خیر دهد. چون به من هشدار دادی، خدای عز و جل الطافش را از تو قطع نکند. و به راه افتاد تا این که به آن جا نزدیک شد. مادیان ترسید و از حرکت باز ایستاد. علی علیه السلام فرمود: به خواسته خدای عز و جل با سلامت و در حالی که شأن تو عجیب و امر تو بدیع است، راه بیفت. مادیان راه افتاد و ناگهان خدای عز و جل زمین را محکم و سفت نمود و چاله پر شد و مانند زمین اطرافش گردید. هنگامی که علی علیه السلام آن را پشت سر گذاشت، مادیان، گردنش را برگرداند و لبانش را به گوش آن حضرت نزدیک کرد و گفت: چقدر نزد پروردگار جهانیان بزرگواری، تو را از این حفره عمیق عبور داد!! امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خدا در برابر نصیحتی که به من کردی، به تو سلامتی دهد. سپس چهره مادیان را به نزدیک کفلش برگرداند در حالی که قومی همراه با او بودند. برخی جلوی او و برخی پشت سر او حرکت می‌کردند. به آنان فرمود: این مکان را آشکار کنید (روی آن را بردارید). ناگهان دیدند که آن جا گودالی است که اگر کسی بر روی آن می‌رفت، در آن گودال می‌افتاد. پس قوم از آن چه دیدند اظهار ترس و شگفتی کردند. علی علیه السلام به آن قوم فرمود: آیا می‌دانید چه کسی این کار را کرده است؟ گفتند: نمی‌دانیم. علی علیه السلام فرمود: اما مادیانم می‌داند. سپس فرمود: ای مادیان! چگونه این اتفاق افتاده است و چه کسی نقشه آن را کشیده است؟ مادیان گفت: ای امیر مؤمنان! اگر خدای عز و جل بخواهد، آن چه را نادانان خلق می‌خواهند آن را باز کنند، می‌بندد و اگر بخواهد، آن چه را نادانان خلق می‌خواهند آن را ببندند، باز کرده و نقش بر آب می‌کند؛ این خداست که غالب است و این خلق خدایند که مغلوبند. ـ ای امیر مؤمنان! ـ این کار را فلانی و فلانی انجام دادند تا این که نام ده نفر را ذکر کرد که

با بیست و چهار نفر از کسانی که همراه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بودند، همکاری کرده بودند.

سپس آنان نقشه کشیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در عقبه بکشند و خدای عز و جل از رسول خدا صلی الله علیه و آله حفاظت می‌کرد و کافران نمی‌توانند بر ولیِ خدا فایق آیند. برخی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام پیشنهاد کردند که در این باره با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکاتبه کنند و سریعاً پیکی را بفرستند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا پیک خدا ـ یعنی جبرییل علیه السلام ـ در رسیدن به پیامبرش محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سریعتر است و نامه‌اش به او زودتر می‌رسد. پس نگران نباشید. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عقبه که محل رسوایی‌های منافقان و کافران بود، نزدیک شد، پایین‌تر از عقبه فرود آمد. سپس آنان را جمع کرد و فرمود: جبرییل که روح الامین است اکنون بر من نازل شده و به من خبر داده است که در فلان نقطه بر علیه علی علیه السلام دسیسه‌ای چیده شد و خدای عز و جل با الطاف و معجزه‌های شگفت خویش، او را با فلان و فلان چیز حفظ کرد و زمین را زیر سم مادیانش و پای اصحابش سفت نمود. سپس آن چه آن جا را پوشانده بود برای من آشکار شد و من آن گودال را دیدم. و خدای عز و جل آن را چنان که بود پر کرد و این اتفاق از آن روی بود که علی نزد او کرامت داشت. به او گفته شد: در این باره نامه ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرست. و او گفت: پیک خدا به رسول خدا سریعتر است و نامه او زودتر و پیشتر می‌رسد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن چه را علی علیه السلام در کنار دروازه مدینه در این باره گفته بود، که کسانی بر علیه رسول خدا توطئه خواهند چید، اما خدای عز و جل او را حفظ خواهد کرد، به آنان نگفت.

هنگامی که آن بیست و چهار نفر از اصحاب عقبه آن چه را حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره علی علیه السلام گفته بود، شنیدند، به همدیگر گفتند: محمد در دروغگویی و افترا چقدر ماهر و توانا است. گویی پیکی راهور به سوی او شتافت یا پرنده‌ای نزد او فرود آمد و به او خبر داد که می‌خواستند علی را با فلان و فلان حیله بکشند شد و آن حیله‌ای بود که یاران ما آن را ترتیب دادند. او (محمد) که اکنون خبر به او رسیده، آن را پنهان کرده و ضد آن را می‌گوید و هدف

او این است که همراهانش را آرام کند تا دستشان را به سوی او دراز نکنند (به او اعتراض نکنند) و به خدا ـ چه دور است ـ همانا اجل علی را در مدینه نگهداشت و این اجل است که محمد را به این جا کشانده است. علی علیه السلام به هلاکت رسید، و او نیز در این جا از هلاکت گریز ندارد. اما بیایید تا به سوی او برویم و از ماجرای علی برای او اظهار خوشحالی کنیم تا دلش بیشتر به ما اطمینان یابد تا این که نقشه‌مان را علیه او اجرا کنیم. پس نزد او رفتند و او را به نجات علی از مهلکه‌ای که دشمنانش برای او تدبیر کرده بودند، تبریک گفته و اظهار داشتند که: ای رسول خدا! در باره علی علیه السلام به ما بگویید، آیا او بهتر است یا فرشتگان مقرب درگاه خدا؟

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: مگر فرشتگان جز با دوستی محمد و علی و پذیرفتن ولایت آنان، با چیز دیگری کرامت و شرافت یافته‌اند؟ همانا کسی از دوستداران علی علیه السلام نیست که دل خویش را از کثافت تقلب و دغل و کینه و پلیدی گناهان پاک کرده باشد، مگر این که پاکتر و بهتر از فرشتگان باشد. مگر خداوند به این خاطر به فرشتگان دستور نداد بر آدم سجده آورند که آنان می‌پنداشتند اگر قرار باشد خلقی در دنیا به وجود آید، ایشان ـ منظور خود فرشتگان هستند ـ از این خلق، در دیانت بهترند و نسبت به آنها به خداوند، علم بیشتری دارند؟ خدا خواست که به آنان ثابت کند که در گمان و اعتقاد خویش به راه خطا رفته‌اند. از این روی، آدم را خلق کرد و همه اسما را به او آموخت و سپس همین اسما را به فرشتگان عرضه کرد و آنان از شناخت اسما ناتوان بودند. پس به آدم دستور داد که آن را به ایشان خبر دهد و فضیلت آدم در علم و برتری او بر ایشان را به آنان ثابت کرد. آن گاه از صلب آدم، ذریه او را بیرون آورد که انبیا و رسولان و بهترین بندگان خدا از آن جمله بودند و برترین آنان محمد و آل او که سلام و درود خدا بر آنان باد، بودند و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و برگزیدگان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از افراد برجسته این ذریه بودند. بدینسان به فرشتگان شناساند که اینان از ملائکه برترند به شرطی که بار مسئولیت و امانت خدا را به دوش کشند و از توطئه یاران شیاطین و مجاهدت با نفس رنج ببرند و آزار مسئولیت عیال را تحمل کنند و در طلب حلال سعی و کوشش کنند و خطرات ترس از دشمنان، یعنی دزدان ترسناک و حکام

ستمگر و گردنکش و سختی راه‌ها در تنگناها و جاهای ترسناک و دره‌های پهن و کوه‌ها و تپه‌ها برای به دست آوردن قوت و روزی جان‌ها و عیال را از راه‌های پاکیزه و حلال، به جان بخرند.

خدای عز و جل به اطلاع آنان رساند که مؤمنان نیکوکار این مصیبت‌ها را تحمل می‌کنند و از آنها خلاصی می‌یابند و با شیاطین می‌جنگند و آنها را شکست می‌دهند و با نفس خود برای دفع شهوت‌هایشان مجاهده می‌کنند و بر آنها با وجود شهوت جنسی و تمایل به لباس و غذا و عزت و ریاست و فخر و غرور، فایق می‌آیند و از درد و بلا از طرف ابلیس ـ که لعنت خدا بر او باد ـ و شیطان‌های وابسته به او و وسوسه و فریب و استهزای ایشان و مقابله با آن چه از درد صبر و تحمل تهمت‌هایی که از سوی دشمنان خدا متوجه آنان می‌شود و شنیدن وسایل سرگرمی (آواز و موسیقی) و دشنام دادن به اولیای خدا رنج می‌کشند و در سفرهایشان برای تحصیل قوتشان و فرار از دشمنان دینشان و در جستجوی مخالفان فراری دین خود و برای تعامل با آنان که از مخالفان دینشان هستند، رنج می‌برند.

خدای عز و جل فرمود: ای فرشتگانم! و شما از همه این امور به دور هستید. نه شهوت‌های جنسی شما را ناراحت می‌کند و نه شهوت غذا شما را تحقیر می‌کند و نه ترس از دشمنان دین و دنیایتان در دل‌هایتان نفوذ می‌کند و نه ابلیس در ملکوت آسمان‌هایم و زمینم به فریب دادن فرشتگانم که آنان را از او دور نگهداشتم، اعتنایی می‌کند. ای فرشتگانم! هر که از آنان مرا اطاعت کند و دینش از این آفت‌ها در امان باشد! در راه محبت به من مصیبت‌هایی را تحمل می‌کند، که شما نمی‌توانید تحمل کنید و از غربت‌ها مقداری نصیبش می‌شود که شما نمی‌توانید به دست بیاورید. پس هنگامی که خدا فضیلت بهترینان، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و شیعه علی علیه السلام و خلفای او بر آنان، و تحمل آنان در راه محبت پروردگارشان، آن چه را فرشتگان تحمل ندارند را به اطلاع آنان رساند، فضیلت فرزندان آدم را که بهترینها و پرهیزکار هستند، برای آنان آشکار کرد. سپس فرمود: از این جهت باید برای آدم سجده کنید که او دربردارنده انوار این بهترینان خلایق است، و سجود آنان برای آدم نبود، بلکه آدم برای آنان قبله بود و برای خدای عز و جل بود که به سوی او سجده کردند و به این وسیله او را تعظیم نموده و بزرگ

داشتند، و نباید کسی برای غیر از خدا سجده کند و مانند خدا برای او خضوع و اظهار ذلت و خواری کند و با سجود، او را مانند تعظیم خدا، تعظیم کند و اگر (قرار بود) به کسی دستور بدهم که این چنین برای غیر از خدا سجده کند، به ضعفای شیعه و سایر مکلفین از شیعه خویش دستور می‌دادم تا برای کسی که واسطه علوم است یعنی علی علیه السلام و وصی رسول خداست که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و کسی که از روی اخلاص، بهترین خلق خدا پس از محمد رسول خداست (یعنی علی علیه السلام)، سجده کنند. کسی که ناملایمات و مصیبت‌ها را در راه آشکار کردن حقوق خدا متحمل شد و هیچ حقی از حقوق مرا که توقع داشتم آن را رعایت کند و آن را نشناخته بود یا از آن غفلت کرده بود، انکار نکرد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: همانا ابلیس از دستور خدا سرپیچی کرد، پس به هلاکت رسید (گمراه شد) چون معصیت او تکبر نسبت به آدم بود و آدم با خوردن از درخت، از دستور خدا سرپیچی کرد، اما نجات یافت و به هلاکت نرسید، چون با معصیت خویش دچار تکبر بر محمّد و آل پاکبازش که سلام و درود خدا بر آنان باد، نشده بود. زیرا که خدای عز و جل به او فرمود: ای آدم! ابلیس با تکبر بر تو از دستور من سرپیچی کرد. او بر تو تکبر کرد، پس به هلاکت رسید و اگر با دستور من برای تو فروتنی می‌کرد و خدای تبارک و تعالی را بزرگ می‌داشت، به کمال رستگاری می‌رسید، چنان که تو رستگار شدی. تو به وسیله خوردن از درخت از دستورم سرپیچی کردی و با اظهار فروتنی برای محمد و آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، به کمال رستگاری می‌رسی و ننگ لغزش از تو پاک می‌شود. پس برای آن امر (توبه)، مرا به وسیله محمد و آل پاکبازش علیهم السلام بخوان. پس (آدم) به حق آنان دعا کرد و به کمال رستگاری رسید زیرا به ریسمان ما اهل بیت چنگ زد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دستور داد که در آغاز نیمه دوم شب حرکت کنند و به منادی دستور داد که چنین ندا در دهد: همانا کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای رسیدن به عقبه پیشی نگیرد و تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را پشت سر نگذاشته است، در آن پا نگذارد. سپس به حذیفه دستور داد در مرکز عقبه بنشیند و ببیند چه کسی از کنار او رد می‌شود و به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد،

خبر دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او دستور داده بود که پشت سنگی پنهان شود. حذیفه گفت: ای رسول خدا! همانا من شر را در چهره فرماندهان سپاه تو می‌بینم و می‌ترسم اگر پای کوه موضع گیرم و کسی از آنان بیاید تا قبل از تو به آنجا برسد و نقشه خود را عملی کند، متوجه من شود و مرا بشناسد و بفهمد که چه قصدی دارم و بترسد و در نتیجه مرا بکشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به پای عقبه رسیدی، به سوی بزرگترین تخته سنگ در آن جا برو و به آن بگو: همانا رسول خدا به تو دستور می‌دهد که شکافته شوی تا درون تو بروم؛ و به تو دستور می‌دهد که سوراخی در تو ایجاد شود تا به عابران نگاه کنم و از آن هوا به من برسد تا مبادا به هلاکت برسم. آن صخره به خواست خدای پروردگار جهانیان، به سخن تو گوش خواهد داد.

حذیفه آن پیام را رساند و درون صخره رفت و آن بیست و چهار مرد از راه رسیدند در حالی که روی شترهایشان بودند و افرادی جلوی آنان بودند و به یکدیگر می‌گفتند: هر که را در این جا دیدید، ـ هر که باشد ـ بکشید، تا به محمد خبر ندهد که ما را در این جا دیده است و در نتیجه، محمد عقب نشینی کند و روز از این جا بگذرد و تدبیر و توطئه ما علیه او با شکست مواجه شود. حذیفه سخن آنان را شنید. آنان همه جا را گشتند، اما کسی را نیافتند. خدا حذیفه را به وسیله سنگ از دید آنان پنهان ساخته بود. سپس پراکنده شدند و برخی از آنان از کوه بالا رفتند و برخی بر روی دامنه کوه در سمت راست و چپ موضع گرفتند، در حالی که می‌گفتند: آیا اجل محمد را نمی‌بینید که چگونه او را فریفته است که مردم را از بالا رفتن از کوه عقبه برحذر داشته است تا خود بالا رود و ما او را به چنگ آورده و گرفتار سازیم و توطئه خود را بر علیه او و یارانش در این مکان دور افتاده، عملی کنیم؟ همه این سخنان را خدا به گوش حذیفه، از نزدیک یا دور می‌رسانید و حذیفه آن را می‌شنید.

هنگامی که مشرکان بر روی کوه، در جایی که می‌خواستند، استقرار یافتند. سنگ به سخن آمد و به حذیفه گفت: فوراً به سوی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، راه بیفت و او را در باره آن چه دیدی و شنیدی، آگاه ساز. حذیفه گفت: چگونه از درون تو بیرون آیم؟ اگر مشرکان مرا ببینند، از ترس

این که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر دهم، مرا خواهند کشت. تخته سنگ گفت: همانا کسی که تو را به درون من راه داد و از طریق سوراخی که در من ایجاد کرد هوا را به تو رساند، همان کس تو را به رسول خدا خواهد رساند و تو را از دشمنان خدا نجات خواهد داد. حذیفه برخاست تا بیرون بیاید. صخره شکافته شد و خدا او را به پرنده‌ای مبدل کرد و به آسمان رفت تا این که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و به صورت قبلی خود برگشت. پس آن چه را دیده و شنیده بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا چهره ایشان را دیدی؟ گفت: ای رسول خدا! آنان نقاب بر چهره داشتند و بیشتر آنان را از طریق شترهایشان می‌شناختم. ولی هنگامی که آنجا را بازرسی کردند و کسی را نیافتند، نقاب را از چهره‌شان برداشتند. چهره‌هایشان را دیدم و آنان را با اسم و رسمشان شناختم. و آنان فلانی و فلانی بودند و همه آنان را که بیست و چهار نفر بودند بر شمرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای حذیفه! اگر خدای عز و جل از محمد پشتیبانی می‌کند، نه اینان و نه همه خلایق، هیچ کدام نمی‌توانند او را از بین ببرند. همانا خدای عز و جل اهدافِ خود را از طریق رسالتِ محمد محقق خواهد ساخت. سپس فرمود: ای حذیفه! برخیز، تو و سلمان و عمار، مرا ببرید و بر خدا توکل کنید. پس از این که گردنه صعب العبور را پشت سر گذاشتیم، به مردم اعلام کنید که به دنبال ما به راه بیفتند.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بر روی شتر سوار شد و حذیفه یا سلمان زمام شتر را گرفته بود و دیگری از پشت آن را می‌راند، در حالی که عمار در کنار آنان بود. مشرکان نیز بر روی شترهایشان بودند و نیروی پیاده آنها در اطراف گردنه روی تپه‌ها پراکنده بودند. کسانی که در بالا کوه بودند، تخته سنگی را از آن بالا رها کردند تا شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بترسانند و رسول خدا در آن پرتگاه ترسناک و مخوف سقوط کند. هنگامی که شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد، خدای عز و جل به آن دستور داد که در هوا بالا رود. تخته سنگ از کنار شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رد شد و در کنار پرتگاه سقوط کرد و تکه تکه شد. گویی شتر رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم متوجه صداهای پیاپی سنگ‌هایی که خرد می‌شد، نبود.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به عمار گفت: از بالای کوه برو و با این چوبدستی، بر چهره شترهایشان بزن. عمار این کار را کرد و شترها ترسیده و برخی از آنها سقوط کردند و بازوی آنها شکست و برخی پاهایشان و برخی پهلویشان شکست و دچار درد شدیدی شدند. بعدها که این دردها التیام یافت، آثار شکستگی تا موقع مرگ در آنها باقی ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره حذیفه و امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: همانا آنان داناترین مردم به منافقان هستند، زیرا که در پای کوه عقبه موضع گرفته بودند و کسانی را که از آن جا گذشتند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبقت گرفته بودند، مشاهده کردند. بدین ترتیب خدا شر کسانی را که قصد کشتن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را داشتند دفع کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه بازگشت. خداوند لباس ذلت و خواری را بر کسانی که او را یاری نکردند پوشاند و ننگ را نصیب کسانی کرد که بر علیه علی علیه السلام توطئه چیده بودند.

ان شاء الله تعالی، به زودی در تفسیر این فرموده خدای عز و جل :«يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ».[1] نام کسانی را که بر روی عقبه بودند، از طریق خاصه و عامه، ذکر خواهیم کرد.

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (٦٧)

[مردان و زنان دو چهره (همانند) یکدیگرند؛ به کار ناپسند وامی‌دارند و از کار پسندیده باز می‌دارند و دست‌های خود را (از انفاق) فرو می‌بندند. خدا را فراموش کردند. پس (خدا هم) فراموششان کرد. در حقیقت این منافقانند که فاسقند]

۱) ابن بابویه: از محمد بن محمد بن عصام کلینی که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یعقوب کلینی که رحمت خدا بر او باد، از علی بن محمد مشهور به بعلان،

۱ـ توبه/۷۴ـ ۷۹.

از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم و از حسن بن قاسم بن رقام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ» پرسیدم.

فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی هیچ گاه دچار فراموشی و سهو نمی‌شود، بلکه مخلوقات حادث دچار فراموشی و سهو می‌شوند. آیا این فرموده خدای عز و جل را نمی‌شنوی که می‌فرماید: «وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»[1] [و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است]. و در حقیقت، فقط کسی را که او و روز حساب (روز قیامت) را فراموش می‌کند، دچار خودفراموشی می‌کند، چنان که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَانسَاهُمْ انفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»[2] [و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او (نیز) آنان را دچار خودفراموشی کرد. آنان همان نافرمانانند]، و این فرموده خدای عز و جل: «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَـذَا»[3] [پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می‌کردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می‌بریم]، یعنی آنان را رها می‌کنیم، چنان که آماده شدن برای این روز را فراموش کرده‌اند.

۲) و از همو: با اسناد خود به ابو معمر سَعدانی، از امیر مؤمنان علی بن ابو طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ» منظور این است که آنان خدا را در دنیا فراموش کردند و طبق دستور او عمل نکردند. پس آنان را در آخرت فراموش می‌کند؛ یعنی نصیبی از پاداش او برای آنان قرار نداده است. پس برای ورود به بهشت، از جمله فراموش شدگان بودند.[4]

۳) عیاشی: از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدا: «نَسُواْ اللّهَ» فرمود: طاعت خدا را ترک کردند. «فَنَسِيَهُمْ» پس آنان را ترک کرد.[5]

۱ـ مریم/۶۴.
۲ـ حشر/۱۹.
۳ـ اعراف/۵۱؛ توحید، ص ۱۵۹، ح۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص ۱۱۴، باب ۱۱، ح ۱۸
۴ـ توحید، ص ۲۲۵.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۸۵.

۴) از ابو معمر سَعدی نقل شده است که گفت: علی علیه السلام در باره این فرموده خدا «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ» فرمود: بی گمان، منظور او این است که آنان در دنیا خدا را فراموش کردند و از او اطاعت نکردند، و به او و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ایمان نیاوردند «فَنَسِيَهُمْ» در آخرت، یعنی نصیبی را برای آنان در پاداش خویش قرار نداده است. پس، از جمله فراموش شدگان از خیر شدند.[1]

﴿كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُواْ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلاَداً فَاسْتَمْتَعُواْ بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلاَقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلاَقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُواْ أُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۹)﴾

[(حال شما منافقان) چون کسانی است که پیش از شما بودند. آنان از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتر بودند. پس از نصیب خویش (در دنیا) برخوردار شدند و شما (هم) از نصیب خود برخوردار شدید. همان گونه که آنان که پیش از شما بودند از نصیب خویش برخوردار شدند و شما (در باطل) فرو رفتید، همان گونه که آنان فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به هدر رفت و آنان همان زیانکاراانند]

۱) شیخ در امالی: با سند خود از ابو عمرو، از ابن عقده، از احمد بن یحیی، از عبد الرحمان بن ابیه، از ابو معشر، از سعید، از ابو هریره، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: همان کارهایی را که امت‌های پیش از شما انجام داده بودند، شما نیز به تقلید از آنان و عیناً انجام می‌دهید، تا جایی که اگر یکی از آنان وارد سوراخ سوسماری بیابانی شد، شما نیز وارد آن می‌شوید.

شیخ می‌گوید: ابوهریره نقل کرد: و اگر خواستید، قرآن را بخوانید: «كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُواْ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلاَداً فَاسْتَمْتَعُواْ بِخَلاقِهِمْ»، و نیز ابو هریره گفت: خَلاق یعنی دین «فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلاَقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۸۶.

بِخَلاَقِهِمْ» و تا این که آن حضرت از خواندن آیه فارغ شد. گفتند: ای پیامبر خدا! پس یهودیان و مسیحیان چه کار کردند؟ فرمود: همانا مردم کسی جز آن‌ها نیستند.[1]

«أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ ابراهيمَ وَاصحاب مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا انفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰)»

[آیا گزارش (حال) کسانی که پیش از آنان بودند، قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده به ایشان نرسیده است؟ پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند؛ خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند]

۱) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: عرض کردم: این سخن خدای تبارک و تعالی: «والمؤتفکة أهوی»[2] [و شهرهای (سدوم و عاموره) را فرو افکند] یعنی چه؟ فرمود: آنان اهل بصره‌اند.

عرض کردم: «وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالبيّناتِ»؟ فرمود: آنان قوم لوط هستند، یعنی زمین بر آنان وارونه شد و بالای آن جایگزین پایین آن شد.[3]

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُوْلَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللهُ ان اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱)»

[و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده وا می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و نماز را بر پا می‌کنند و زکات می‌دهند و از خدا

۱ـ امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۷۲.
۲ـ نجم/۵۳.
۳ـ کافی، ج ۸، ص ۱۸۰، ح ۲۰۲.

و پیامبرش فرمان می‌برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است]

۱) شیخ در تهذیب: از عبد الرحمان بن حجاج، از صفوان بن مهران نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گاهی زنی مسلمان پیش من می‌آید و مرا با کارم می‌شناسد و من او را با اسلامش می‌شناسم و محرمی ندارد، آیا می‌توانم او را با شتر به مکه ببرم؟ فرمود: او را ببر، زیرا که مرد مؤمن محرم زن مومن است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ».

گفتم: صفوان بن مهران همان شتربان است و این فرموده او: «أَحْمِلُها» یعنی او را به مکه می‌برم. شیخ این حدیث را در کتاب جمع آورده است.[1]

۲) عیاشی: از صفوان جَمّال نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پدر و مادرم فدایت شوند، گاهی زن مسلمانی پیش من می‌آید و مرا با کارم می‌شناسد و من او را با اسلامش و دوستی و ولایت شما می‌شناسم و محرمی همراه او نیست.

فرمود: هر گاه زن مسلمان پیش تو آید، او را سوار کن (و به مکه ببر) چه مرد مؤمن، محرم زن مؤمن به شمار آید و این آیه را تلاوت فرمودند: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ».[2]

﴿وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنهارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲)﴾

[خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ‌هایی وعده داده است که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است در آن جاودانه خواهند بود و (نیز) سراهایی پاکیزه در بهشت‌های جاودان (به آنان وعده داده است) و خشنودی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ]

۱ـ تهذیب، ج ۵، ص ۴۰۱، ح ۱۳۹۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۸۷.

۱) عیاشی: از ثُویر، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر گاه اهل بهشت وارد بهشت می‌شوند و ولی خدا وارد جنّات و مساکن خویش می‌شود، هر مؤمنی به پشتی و اریکه خود تکیه می‌کند، خدمتکاران او، دور او را می‌گیرند و میوه‌ها بر سر او خم می‌شوند و چشمه‌ها دور او به جوشش در می‌آیند و رودها از زیر او به جریان می‌افتند و فرش‌ها برای او گسترده می‌شوند و از برابر او گذر می‌کنند و خدمتکاران هر چه را که به آن تمایل پیدا کند، برای او برآورده می‌سازند قبل از این که آنان بخواهند. ـ فرمود: ـ و حور العین (زنان بهشتی) از باغ‌ها برای او بیرون می‌آیند. پس تا مدتی که خدا می‌خواهد در آن حالت باقی می‌مانند، سپس خدای جبار و قدرتمند به آنان نگاه می‌کند و به آنان می‌گوید: ای اولیا و اهل طاعت من و ای ساکنان بهشت من در جوار من، آیا شما را به بهتر از آن چه در آن به سر می‌برید، با خبر کنم؟

می‌گویند پروردگار ما! چه چیزی بهتر از آن چه در آن به سر می‌بریم؟ ما در آن چه جان‌های ما خواهان آن هستند به سر می‌بریم و چشم‌هایمان از دیدن نعمت‌ها در جوار خدای کریم لذت می‌برد. ـ فرمود: ـ پس دوباره همان گفته را برای ایشان تکرار می‌کند. می‌گویند: بله ای پروردگار ما! بهتر از آن چه در آن به سر می‌بریم را برای ما بیاور. خدای تبارک و تعالی به آنان می‌گوید: رضایت من از شما و دوستی من نسبت به شما بهتر و بزرگتر است از آن چه در آن به سر می‌برید. ـ فرمود: ـ پس می‌گویند، بلی، ای پروردگار ما! رضایت شما از ما و محبت شما به ما برای ما بهتر و برای جان‌های ما پاکیزه‌تر است.

سپس علی بن حسین علیه السلام این آیه را خواندند: «**وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنهارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**».[1]

۲) بستان الواعظین: امام حسین علیه السلام ـ و در نسخه‌ای امام حسن ـ در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ»، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کاخ‌هایی در بهشت از مروارید سفید است و در آن هفتاد خانه از یاقوت سرخ وجود دارد و در هر خانه، هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه، هفتاد بستر و بر روی هر بستر، زنی از زنان بهشتی است و در هر خانه

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۸۸.

سفره‌ای وجود دارد و بر هر سفره مرد و زنی خدمتکار وجود دارد، و خدا آن چیزها را در اول روز می‌دهد و مؤمن آن غذا را می‌خورد و نزد آن همسران می‌رود.

۳) طبرسی در جوامع الجامع: ابو الدَّرداء، از پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، روایت کرده است که فرمود: عَدْن، خانه خداست که هیچ گاه چشمی آن را ندیده است و به دل هیچ یک از آدمیان خطور نکرده است و فقط سه گروه در آن سکونت دارند: پیامبران، صدّیقین، شهیدان. خدای عز و جل (به عدن) می‌فرماید: خوشا به حال کسی که وارد تو می‌شود.[۱]

۴) زمخشری در ربیع الابرار: از جابر که خدا از او خشنود باد، از امام علیه السلام روایت کرده است که: هر گاه بهشتیان وارد بهشت شدند، خدای عز و جل می‌فرماید: آیا چیز بیشتری را میل دارید تا به شما بیشتر بدهم؟ می‌گویند: پروردگار ما! مگر چیزی بهتر از آن چه که به ما داده‌اید، وجود دارد؟! می‌فرماید: رضوان من بزرگتر است.[۲]

۵) از زید بن ارقم نقل شده است که مردی به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عرض کرد: ـ ای ابوالقاسم! ـ آیا ادعا می‌کنی که اهل بهشت می‌خورند و می‌نوشند؟ فرمود: بلی قسم به آن که جانم به دست او است، همانا به هر یک از آنان نیروی صد مرد در خوردن و آشامیدن داده می‌شود. گفت: کسی که غذا می‌خورد، ناگزیرست از این که قضای حاجت کند در حالی که بهشت پاکیزه است و پلیدی ندارد!

فرمود: فضله آنان عرقی است که از آنان مانند بوی مشک بیرون می‌آید، پس (در نتیجه این تعریق) شکم او خالی می‌شود.[۳]

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷۳)

۱ـ جوامع الجامع، ص ۱۸۲.
۲ـ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۲۴۷.
۳ـ ربیع الأبرار، ج ۱، ص ۲۴۸.

[ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: حضرت فرمود: این آیه در اصل این گونه نازل شده است: «یَا ایها النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ بِالْمُنَافِقِینَ» [ای پیامبر! به وسیله منافقین با کافران، جهاد کن] زیرا که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، با شمشیر با منافقان جهاد نکرد، بلکه با کافران با شمشیر جهاد کرد.[۱]

۲) سپس فرمود: پدرم، از ابن عُمیر، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام این حدیث را نقل کرد: با کافران جهاد کن و با منافقین از طریق واجب کردن فرایض، جهاد کن.[۲]

یَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَکَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ یَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ یَتُوبُوا یَكُ خَیْرًا لَهُمْ وَإِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللهُ عَذَابًا أَلِیمًا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَلَا نَصِیرٍ (۷۴) وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِینَ (۷۵) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِی قُلُوبِهِمْ إِلَى یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا یَكْذِبُونَ (۷۷) أَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللهَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ (۷۸) الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِینَ لَا یَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ (۷۹).

[به خدا سوگند می‌خورند که (سخن ناروا) نگفته‌اند در حالی که قطعا سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند و بر آن چه موفق به انجام آن نشدند، همت گماشتند و به عیبجویی برنخاستند، مگر (بعد از) آن که خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی‌نیاز گردانیدند. پس اگر توبه کنند، برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می‌کند

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۰.

و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت * و از آنان کسانی‌اند که با خدا عهد کرده‌اند که اگر از کرم خویش به ما عطا کند، قطعاً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد * پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند و به حال اعراض روی برتافتند * در نتیجه به سزای آن که با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می‌گفتند، در دل‌هایشان تا روزی که او را دیدار می‌کنند، نفاق را باقی گذارد *آیا ندانسته‌اند که خدا راز آنان و نجوای ایشان را می‌داند و خدا دانای رازهای نهانی است * کسانی که بر مؤمنانی که (افزون بر صدقه واجب) از روی میل صدقات (مستحب نیز) می‌دهند، عیب می‌گیرند و (همچنین) از کسانی که (در انفاق) جز به اندازه توانشان نمی‌یابند، (عیبجویی می‌کنند) و آنان را به ریشخند می‌گیرند، (بدانند که) خدا آنان را به ریشخند می‌گیرد و برای ایشان عذابی پر درد خواهد بود]

۱) عیاشی از جابر بن ارقم نقل کرده است که گفت: هنگامی که در یکی از مجالس خودمان بودیم و برادرم زید بن ارقم برای ما حدیث نقل می‌کرد، مردی سوار بر مادیان به سوی ما آمد و آثار سفر بر وی نمایان بود. بر ما سلام کرد و سپس ایستاد و گفت: آیا زید بن ارقم در میان شما است؟ زید گفت: من زید بن ارقم هستم، چه می‌خواهی؟ آن مرد گفت: آیا می‌دانی از کجا آمده‌ام؟ گفت: خیر. گفت: از فُسطاط مصر، تا از شما در باره حدیثی که به من گفته شده که تو از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نقل کردی، سئوال کنم. زید به او گفت: کدام حدیث؟ گفت: حدیث غدیر خم در ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام.

گفت: ای برادر زاده‌ام! حدیثی برایت نقل می‌کنم که پیش از غدیر خم است. همانا روح الامین، جبرییل علیه السلام بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، با ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد. رسول خدا گروهی را که من در میانشان بودم، فرا خواند و در مورد آن امر با آنان مشورت کرد تا در موسم (حج) آن را ابلاغ کند. من نمی‌دانستم چه باید بگویم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه کرد. جبرییل به او گفت: ـ ای محمد! ـ تو را چه شده است؟ آیا از امر خدا به تنگ آمده‌ای! ایشان فرمود: خیر ـ ای جبرییل! ـ پروردگارم می‌داند چه آزارهایی را از قریش متحمل شدم. آنان به رسالت من اقرار

نکردند، تا این که خداوند مرا به جهاد دستور داد و سربازانی از آسمان برایم نازل کرد و مرا یاری کردند. چگونه پس از من علی علیه السلام را قبول کنند! جبرییل او را ترک کرد و سپس این آیه بر او نازل شد: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ».[1] [و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می‌شود، ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد].

هنگامی که که در راه بازگشت در جُحفه[2] فرود آمدیم و خیمه‌های خود را بر پا کردیم، جبرییل علیه السلام با این آیه نازل شد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا انزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَان لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ».[3] [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده را ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد] ما در آن حالت (برپا کردن خیمه‌ها) بودیم که صدای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را شنیدم که با صدای بلند می‌فرمود: ای مردم! دعوت خدا را اجابت کنید. من رسول خدا هستم. پس با شتاب نزد او آمدیم.

در حالی که اوج گرما بود و او از شدت گرما قسمتی از لباسش را روی سرش و قسمتی را روی پاهایش انداخته بود، دستور داد زمین زیر درخت که پر از خار و سنگ بود، جارو شود. مردی گفت: چه چیزی باعث شده است که این جا را جارو کند در حالی که می خواهد الان از این جا برود؟! بی گمان، امروز مصیبتی بر سر شما فرود خواهد آمد. هنگامی که از جارو زدن فارغ شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد بار مرکوب‌های ما و جهاز شتران و بارهای ما آورده شود. سپس آنها را روی یکدیگر گذاشتیم و پارچه‌ای را روی آنها انداختیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنها بالا رفت. آن گاه خدا را حمد و سپاس گفته و فرمود:

ای مردم! همانا شامگاه عرفه، امری بر من نازل شد که از ترس تکذیب اهل دروغ (افک) از آن به تنگ آمدم (از اعلام آن خودداری کردم) تا این که در این موضع (که در آن قرار داریم) پروردگارم مرا تهدید کرد که حتماً این ماموریت را

۱ـ هود/۱۲.

۲ـ جُحفه، روستایی در راه مدینه.«معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۱۱».

۳ـ مائده/۶۷.

انجام دهم. من از مردم نمی‌ترسم و از خویشاوندانم نیز طرفداری و پشتیبانی نمی‌کنم. ای مردم! چه کسی از خودتان بر خودتان شایسته‌تر است؟ گفتند: خدا و رسولش. فرمود: خدایا! تو گواه باش، و تو ـ ای جبرییل! ـ شاهد باش. ایشان این عبارت را سه بار تکرار فرمود. سپس دست علی ابن ابو طالب علیه السلام را گرفته و به سوی خود بالا برد. سپس فرمود: خدایا! هر که من مولای او هستم، علی مولای او است. خدایا کسی را که او را یاری می‌کند یاری کن و با کسی که با او دشمنی می‌کند، دشمنی کن و یاری کن آن که او را یاری می‌رساند و تنها بگذار کسی را که او را تنها می گذارد. ایشان این سخن را سه بار تکرار کرده و سپس فرمود: آیا شنیدید؟ گفتند: خدایا بلی. فرمود: آیا اقرار کردهید؟ گفتند: خدایا! بلی. سپس فرمود: خدایا گواه باش و تو ـ ای جبرییل! ـ شاهد باش.

سپس پایین آمد و ما به طرف بارهایمان رفتیم و در کنار خیمه من خیمه‌ای برای گروهی از قریش بود و آنان سه نفر بودند و حذیفة بن یمان نیز همراه من بود. از یکی از آن سه نفر شنیدیم که می‌گفت: به خدا قسم، محمد احمق است، اگر گمان می‌کند که این امر پس از او برای علی دوام می‌آورد! و دیگری گفت: او را احمق می‌خوانی، آیا نمی‌دانی که او دیوانه است؟ او نزدیک بود نزد زن پسر ابو کبشه دچار صرع شود؟ و سومی گفت: او را رها کنید؛ این امر به او مربوط است، می‌خواهد احمق باشد یا دیوانه، به خدا قسم آن چه را می‌گوید، هیچ گاه به واقعیت نمی‌پیوندد. پس حذیفه از گفته ایشان به خشم آمد و کناره خیمه را بالا زد و سرش را داخل خیمه آنان کرد و گفت: این سخنان را می‌گویید در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما است و وحی خدا بر او نازل می‌شود. به خدا قسم فردا سخنان شما را به او خواهم گفت. به او گفتند: ای ابو عبدالله! تو در این جا هستی و گفته‌های ما را شنیدی؟ حرف‌های ما را نشنیده بگیر، زیرا برای همسایگی امانت و حرمتی است. به آنان گفت: این سخنان از قبیل رعایت حرمت همسایگی و مجالس آن نیست و اگر آن را از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پنهان کنم، با خدا و رسولش اخلاص نداشته‌ام. به او گفتند: ای ابو عبدالله! هر چه را می‌خواهی انجام ده. ما به خدا سوگند یاد خواهیم کرد که این را نگفته‌ایم و تو به ما دروغ بسته‌ای. آیا تو را باور کرده و ما سه نفر را تکذیب می‌کند؟ به آنان گفت: برای من مهم نیست، وقتی که برای خدا و برای رسول او

صلی الله علیه و آله و سلم اخلاص می‌ورزم (نصیحتی خالصانه می‌کنم) شما هر چه می‌خواهید، بگویید.

سپس آن جا را ترک کرد تا این که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و علی علیه السلام در کنار او بود و شمشیر خود را با حمایلش پوشانده بود. حذیفه سخنان آن اشخاص را به او گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال آنان فرستاد و به آنان فرمود: چه گفته‌اید؟ گفتند: به خدا قسم، چیزی نگفته‌ایم. اگر چیزی در مورد ما گفته شده است، دروغ است. جبرییل با این آیه نازل شد: «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ» و آن گاه علی علیه السلام گفت: بگذار آن چه را می خواهند بگویند؛ به خدا قسم، قلبم در میان دنده های سینه‌ام و شمشیرم در گردنم است. اگر بخواهند مرا بکشند، من نیز آنان را خواهم کشت. جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: برای امری که اتفاق افتاده است، صبرکن. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن چه را جبرئیل گفت، به علی علیه السلام رساند و سپس فرمود: صبر می کنم تا ببینم چه سرنوشتی رقم خواهد خورد. امام صادق علیه السلام فرمود: در این میان، پیرمردی از آن جماعت گفت: اگر ما در میان قبایل خویش چنان که این می‌گوید بوده‌ایم، پس ما از الاغ بدتر باشیم. فرمود: و یک نفر دیگر که جوانی بود و در کنارش ایستاده بود، گفت: اگر تو در گفته‌ات صادق باشی، ما از الاغ بدتریم.[1]

۲) از جعفر ابن محمد خُزاعی، از پدرش نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن سخنرانی را در غدیر خم ایراد کرد و وارد خیمه‌ها شد، مقداد نزد گروهی از آنان آمد، در حالی که می‌گفتند: به خدا اگر اصحاب کسری و سزار بودیم، اکنون ابریشم و لباس‌های زر دوز و دیبا و منسوجات را بر تن داشتیم، در حالی که ما با او از دو چیز رنج می‌بریم: غذای خشن را می خوریم و لباس خشن بر تن می‌کنیم. وانگهی هنگامی که مرگش نزدیک شده و سال‌های زندگیش به اتمام رسیده و اجلش فرا رسیده نیز می‌خواهد خلافت را پس از خود به علی واگذار کند. به خدا قسم خواهد دانست که چه کار خواهیم کرد. ـ گفت:ـ مقداد به پیامبر

ـ۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۳، ح ۸۹.

صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد. حضرت فرمود: به جماعت حاضر شوید. ـ راوی می‌گوید: ـ آنان با خود گفتند: بی گمان، مقداد مشت ما را باز کرده است، برخیزید تا بر علیه او سوگند بخوریم. پس نزد پیامبر آمدند و در برابرش به خاک افتادند و گفتند: قسم به پدران و مادران ما ای رسول خدا! قسم بر آن که تو را به حق فرستاده است و تو را با نبوّت مشرف کرده است، ما آن چه را به تو رسیده است، نگفته‌ایم. نه، قسم به آن که تو را برای بشر برگزیده است، چنین نگفته‌ایم. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: «**بسم الله الرّحمن الرّحیم * يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ**» به تو ـ ای محمد ـ در شب عقبه، «**وَمَا نَقَمُواْ إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ**» بعضی از آنان (قبلاً) کله و برخی پاچه می‌فروختند و گیسوی پشمین یا ابریشمی می‌تافتند. پس خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم آنان را بی‌نیاز کرد. سپس همانان اسلحه‌شان را علیه او برکشیدند.[1]

۳) و از همو: از ابان بن تغلب، از همو علیه السلام روایت شده است که: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در روز غدیر خم علی علیه السلام را به عنوان خلیفه تعیین نمود و فرمود: هر که مولای اویم پس علی مولای اوست، دو مرد از قریش سرهایشان را پنهان کردند و گفتند: به خدا قسم، هیچ وقت تسلیم آن چه گفت نمی‌شویم. سخن ایشان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از آنان در باره آن چه که گفتند، پرسید. آنان انکار کردند و به خدا سوگند یاد کردند که چیزی نگفته‌اند. جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و این آیه نازل شد: «**يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِم**»تا آخر آیه. امام صادق علیه السلام فرمود: همانا آنان بی آن که توبه کنند، رفتند.[2]

۴) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در باره کسانی نازل شده است که در کعبه سوگند یاد کردند که این امر را به بنی هاشم واگذار نکنند و آن، همان «کلمه کفر» است. سپس برای کشتن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۹۰.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۹۱.

باد، در عقبه به کمین نشستند و خواستند او را بکشند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که فرمود: «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ».[1]

۵) ابن بابویه می‌گوید: احمد بن محمد بن هیثم عجلی که خدا از او خشنود باد، از احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبدالله ابن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از زیاد بن منذر، از گروهی از مشایخ، از حذیفة بن یمان نقل کرده است که که گفت: کسانی که شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در هنگام بازگشت از تبوک ترساندند، چهارده نفر بودند: ابو شرور، ابو دواهی، ابو معازف و پدرش، طلحه، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده، ابو اعور، مغیره، و سالم مولای ابو حذیفه، خالد بن ولید، عمرو ابن عاص، ابو موسی اشعری و عبد الرحمان بن عوف. آنان کسانی بودند که خدای عز و جل آیه شریفه: «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ» را در مورد آنان نازل کرد.[2]

۶) طبرسی می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هشت نفر از آنان از قریش بودند؛ و چهار نفر از سایر قبایل عرب.[3]

۷) و در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» [بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید] در سوره انعام،[4] حدیثی مسند از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیشتر در داستان نضر بن حارث فهری با گروهی از منافقان که شبانه نزد عمر بن خطاب گرد هم آمدند، ذکر شد. سپس این حدیث را ذکر کرد و در آن فرمود: هنگامی که او را ـ یعنی نضر فهری ـ را در اطراف مدینه دیدند، در حالی که (در اثر ضربت) کلوخی مرده بود، ولوله کردند و گریستند، و گفتند: هر که با علی علیه السلام دشمنی کند و این دشمنی را آشکار کند، او را با شمشیرش خواهد کشت. و هر که به سبب دشمنی با علی علیه السلام از مدینه خارج شود، خدا بر او آن چه را می‌بینیم نازل می‌کند. به خدا قسم هر گاه به مدینه بازگشتیم، عزیزترین آن (از اهل مدینه)، خوارترین شیعه علی علیه السلام را مانند سلمان و ابوذر و عمار و مانند آنان از

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۱.
۲ـ خصال، ص ۴۹۹، ح ۶.
۳ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۹۱.
۴ـ از تفسیر آیات ۱۴۶ـ ۱۵۱.

ضعیفان شیعه اخراج خواهد کرد. خدا آن چه را گفتند به پیامبرش وحی کرد. هنگامی که به مدینه رفتند، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، موضوع را به اطلاع آنان رساند. آنان به دروغ سوگند یاد کردند که آن را نگفته‌اند. سپس خدا این آیه را در باره آنان نازل فرمود: «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ» اسلام ظاهریشان با گفتن این سخن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: همانا ما ایمان آورده‌ایم و برای خدا و رسولش در اطاعت از علی علیه السلام تسلیم شده‌ایم «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ» از کشتن محمد صلی الله علیه و آله و سلم در شب عقبه و اخراج ضعفای شیعه از مدینه از روی دشمنی با علی علیه السلام «وَمَا نَقَمُواْ» از آنان، «إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ» با شمشیر علی علیه السلام در جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فتوحات او «فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيْراً لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَاباً أَلِيماً فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ».[1]

و این حدیث طولانی است و ما آن را با وجود طولانی بودن آن در تفسیر این فرموده خدای عز و جل «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» ذکر کرده‌ایم.

۸) ابن شهر آشوب: روایت شده است که هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از غدیر خم فارغ شد و مردم پراکنده شدند، گروهی از قریش گرد هم آمدند و بر آن چه که اتفاق افتاد، تأسف خوردند. پس سوسماری از کنار آنان رد شد. برخی از آنان گفتند: کاش که این سوسمار را بر ما گماشته بود و علی را بر ما نگماشته بود. ابوذر این سخن را شنید و آن را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشت. حضرت به دنبال آنان فرستاد و آنان را احضار کرد. اما ایشان انکار کردند و قسم خوردند که آن سخن را نگفته‌اند. خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ» تا آخر آیه، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا آسمان بر کسی سایه نینداخته و زمین، کسی را بر دوش خویش حمل نکرده است که راستگوتر از ابوذر باشد.[2]

۹) و از طریق عامه (اهل تسنن) حدیثی روایت شده است که زمخشری آن را در کشاف، در تفسیر این فرموده خدای عز و جل «لَقَدِ ابْتَغَوُاْ الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُواْ

۱ـ کشکول در آن چه بر آل رسول علیهم السلام گذشت، ص ۱۸۴.

۲ـ مناقب، ج ۳، ص ۴۱.

لَکَ الأُمُورَ»[1] ذکر کرده است و آن را به صورت مرفوع به ابن جُریج اسناد داده است که گفت: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در گردنه، در شب عقبه کمین کرده بودند و دوازده نفر بودند تا او را بکشند.[2]

۱۰) و نیز زمخشری در تفسیر این فرموده خدای عز و جل «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ وَمَا نَقَمُواْ» می‌گوید: منظور از آن، قصد کشتن ناجوانمردانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام بازگشتش از تبوک است. پانزده نفر از آنان توافق کرده بودند که او را هنگامی که به بالای عقبه برسد، از شتر بر زمین بیندازند تا در دره سقوط کند. عمار بن یاسر زمام شتر آن حضرت را گرفته بود و حذیفه از پشت آن را می‌راند و آنان در این حالت بودند که حذیفه صدای پای شترها و اسلحه را شنید. به آنان که گروهی نقاب بر چهره بودند رو کرد و گفت: وای بر شما، وای بر شما، ای دشمنان خدا! پس آن‌ها فرار کردند.[3]

۱۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: خسیسان را ذکر کرد و آنان را منافق و دروغگو خواند. سپس فرمود: «وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ» تا این قسمت از آیه: «أَخْلَفُواْ اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ».[4]

۱۲) و نیز علی بن ابراهیم می‌گوید: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: او ثعلبة بن حاطب بن عمرو بن عوف بود و او نیازمند بود. او با خدا عهد کرد و هنگامی که خدا به او روزی داد، نسبت به آن بخل ورزید.

همو می‌گوید: سپس منافقان را ذکر کرده و فرمود: «أَلَمْ يَعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللّهَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ»، و فرمود: اما در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ» باید گفت: سالم بن عمیر انصاری پیمانه‌ای از خرما آورده بود. گفت: ای رسول خدا! شب را برای جریر کار می‌کردم تا این که دو پیمانه خرما به دست آوردم. من یکی از آنها را نگهداشتم و دیگری را به پروردگار

۱ـ توبه/۴۸.

۲ـ کشاف، ج ۲، ص ۲۷۷.

۳ـ کشاف، ج ۲، ص ۲۹۱.

۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۱.

وام می‌دهم. رسول خدا دستور داد آن را در کنار صدقه‌ها بگذارد. منافقان او را مسخره کردند و گفتند: به خدا قسم، خدا از این پیمانه بی‌نیاز است. پیمانه او چه فایده‌ای به خدا می‌رساند! ابا عقیل خواسته است خود را مطرح کند تا چیزی از صدقات به او داده شود. خداوند فرمود: «سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عذابٌ أَليمٌ».[1]

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ان تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَاللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۰)».

[چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی (یکسان است. حتی) اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید. چرا که آنان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید که این آیه هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به مدینه بازگشت نازل شد و عبدالله بن ابی مریض شده بود. پسرش عبد الله بن عبدالله، از مؤمنین بود. او در حالی که پدرش در حال احتضار و جان دادن بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدایت شوند، اگر نزد پدرم نیایی، این امر برای ما موجب ننگ است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او آمد در حالی که منافقان پیش او بودند. پسرش عبدالله بن عبدالله گفت: ای رسول خدا! برای او استغفار کن. پس رسول خدا برای او استغفار کرد. عمر گفت: ای رسول خدا! مگر خدا تو را از نماز خواندن بر آنان و استغفار برای آنان نهی نکرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن او را نشنیده گرفت و او (عمر) آن را تکرار کرد. پس به وی فرمود: وای بر تو، همانا من مخیر شدم و این را اختیار کردم؛ همانا خدا می‌فرماید: «**اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ان تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ**».

هنگامی که عبدالله درگذشت، پسرش نزد رسول خدا آمد و گفت: پدر و مادرم فدایت شوند ـ ای رسول خدا! ـ اگر صلاح می‌بینید، در تشییع جنازه‌اش حاضر شوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور یافت و بر سر قبرش ایستاد.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۱.

عمر به ایشان گفت: ای رسول خدا! مگر خدا تو را از نماز بر مرده آنان و ایستادن بر سر قبر ایشان نهی نکرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو؛ آیا می‌دانی من چه گفته‌ام؟ من گفتم: خدایا قبر و شکم او را از آتش پر کن و او را با آتش شکنجه کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را آشکار کرد که دوست نداشت.[1]

۲) عیاشی: از ابو جارود، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ» فرمود: علی امیر مؤمنین علیه السلام قراردادی بر این اساس بست که در آبیاری درختان خرما در برابر هر دلو یک خرما به انتخاب خود بردارد. پس از جمع آوری خرما مقداری را نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و عبد الرحمان بن عوف در آنجا بود و از او عیب جویی کرد ـ یا منظورش آن بود ـ پس این آیه نازل شد: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ» تا این فرموده خدای تعالی: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ».[2]

۳) از عباس بن هلال، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا خدای عز و جل به محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: «ان تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ»، پس صد بار برای آنان استغفار کرد تا خدا گناهانشان را بیامرزد. خداوند این آیه را نازل کرد: «سَوَاء عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»[3] [برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود] و فرمود: «وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَداً وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ»[4] و پس از آن برای آنان استغفار نکرد و بر سر قبر هیچ کدام از آنان حضور نیافت.

۴) از زُراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پسر عبدالله بن ابی فرمود: هر گاه از

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۲.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۹۳.
۳ـ منافقون/۶.
۴ـ توبه/۸۴.

پدرت فارغ شدی به من اطلاع بده. و پدرش در گذشته بود. پس نزد او آمد و به او خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نعلین خود را برداشت تا بر او نماز بخواند. عمر به او گفت: مگر خدا نفرموده است: «وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبداً وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ»؟! رسول خدا به او فرمود: وای بر تو ـ ویحک یا ویلک ـ همانا من می‌گویم: خدایا قبر و شکمش را از آتش پر کن و در روز قیامت او را با آتش بسوزان (شکنجه کن).[1]

۵) از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: مردی از منافقان از دنیا رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال پسرش فرستاد و فرمود: هر گاه خواستید برای تشییع جنازه بیرون آیید، به اطلاع من برسانید. هنگامی که زمان تشییع جنازه‌اش فرا رسید، به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند. ایشان به سوی آنان آمد تا این که دست پسرش را در تشییع جنازه گرفت و حرکت کرد. ـ فرمود: ـ پس عمر راه را بر او بست و گفت: ای رسول خدا! مگر پروردگارت تو را از این کار نهی نکرده است که بر جنازه کسی از آنان نماز بخوانی یا بر سر قبرش حاضر شوی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله به وی جوابی نداد. ـ فرمود: ـ عمر قبل از رسیدن به قبر، باز هم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مگر خدا شما را از نماز گزاردن بر مرده آنان یا حضور بر سر قبرشان نهی نکرده است، چه آنان به خدا و رسولش کفر ورزیده‌اند و در حال کفر مردند؟! آن گاه پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به عمر فرمود: تو ما را در حال نماز بر جنازه‌اش و بر سر قبرش ندیدی. سپس فرمود: پسرش مردی از مؤمنان است و شایسته بود که حقش را ادا کنیم. پس عمر گفت: به خدا پناه می‌برم از خشم خدا و خشم تو، ای رسول خدا.[2]

۶) از محمد بن مهاجر، از مادرش ام سلمه نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام آمدم و به او عرض کردم: خدا تو را خیر دهد، زنی از مرجئه با من همراه شد. هنگامی که به ربذه رسیدیم، مردم محرم شدند و او نیز با آنان محرم شد و من احرام را تا عقیق به عقب انداختم. او گفت: ای گروه شیعیان! شما در همه چیز با مردم مخالفت می‌کنید؛ مردم از ربذه احرام می‌بندند و شما از عقیق محرم

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۹۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۹۵.

می‌شوید و همچنین در نماز بر میت با مردم مخالفت می‌کنید؛ مردم چهار بار تکبیر می‌گویند و شما پنج بار تکبیر می‌گویید؟! در حالی که قسم به خدا تکبیر بر میت چهار بار است.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بر میت نماز می‌خواند، تکبیر می‌گفت و سپس شهادتین می‌گفت. دوباره تکبیر می‌گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستاد و دعا می‌کرد. سپس تکبیر می‌گفت و برای مؤمنان استغفار می‌کرد. بار دیگر تکبیر می‌گفت و برای میت دعا می‌کرد. سپس تکبیر می‌گفت و نماز را تمام می‌کرد. هنگامی که خدا او را از نماز بر منافقان نهی کرد، تکبیر گفت و شهادتین گفت، سپس تکبیر گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و دعا کرد و آن گاه تکبیر گفت و برای مؤمنان دعا کرد، سپس تکبیر گفت و رفت و برای میت دعا نکرد.[1]

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (۸۳) وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۴)﴾.

[این که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند و گفتند: در این گرما بیرون نروید. بگو: اگر دریابند، آتش جهنم سوزان‌تر است * از این پس کم بخندند و به جزای آن چه به دست می‌آوردند، بسیار بگریند * و اگر خدا تو را به سوی طایفه‌ای از آنان بازگرداند و آنان برای بیرون آمدن (به جنگ دیگری) از تو اجازه خواستند، بگو: شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد. زیرا شما نخستین بار به نشستن تن در دادید. پس

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۸، ح ۹۶.

(اکنون هم) با خانه‌نشینان بنشینید * و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست؛ چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: (این آیه) در باره جدّ بن قیس نازل شد هنگامی که به قومش گفت: در گرما بیرون نیایید؛ پس خدا جد بن قیس و اصحابش را رسوا نمود. هنگامی که اسب‌ها برای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، جمع شد (مردمان برای جنگ بسیج شدند) ایشان از گردنه وداع خارج شد و امیر مؤمنان علیه السلام را در مدینه جانشین خود ساخت. پس منافقان شروع به شایعه پراکنی در باره علی علیه السلام کردند و گفتند: او را به خاطر قدم بدی که دارد (شوم است)، در مدینه باقی گذاشته است. این سخن به گوش علی علیه السلام رسید. شمشیر و سلاحش را برداشت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جُرف پیوست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمود: ای علی! مگر تو را در مدینه به جانشینی خود برنگزیده بودم؟! فرمود: بلی، اما منافقان ادعا کردند که شما به خاطر روی بد قدم بودن من، مرا در مدینه جانشین خود ساخته‌ای. فرمود: ـ ای علی! ـ منافقان دروغ گفته‌اند؛ آیا راضی نمی‌شوی که برادرم باشی و من برادر تو باشم و جایگاه تو نزد من مانند جایگاه هارون نزد موسی باشد، جز این که پیامبری پس از من نیست و تو خلیفه من در امتم و وزیر و وصی و برادرم در دنیا و آخرت باشی؟ پس علی علیه السلام به مدینه برگشت.[۱]

﴿وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۵)﴾

[و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد. جز این نیست که خدا می‌خواهد ایشان را در دنیا به وسیله آن عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود]

۱) شیخ در امالی با سند خود از علی بن عقبه از ابو کهمس، از عمرو ابن سعید بن هلال روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من وصیت کن. فرمود: تو را به تقوای خدا و ورع و پرهیزکاری و اجتهاد

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۲.

سفارش می کنم و بدان که اجتهادی که بی ورع باشد سودی ندارد، و به کسی که پایین‌تر و نه بالاتر از تو باشد نگاه کن. چه بسیار خدای عز و جل به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ»، و همچنین خدایی که یادش گرامی باد، فرمود: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»[1][و نگشای به خواهش دو چشمت را به سوی آنچه کامیاب کردیم به آن کسانی را از ایشان با خوشی زندگانی دنیا] پس اگر نفس، تو را به انجام چیزی از چیزهایی که در آیه ذکر شده است وسوسه کند، بدان که قوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جو، حلوای او خرما، و سوخت او برگ درخت خرما بود. هر گاه به مصیبتی مبتلا شدی، مصیبت خود را با رحلت رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مقایسه کن؛ چرا که مردم تا به حال هیچ گاه به مصیبتی مانند آن دچار نشده‌اند و هیچ گاه نیز دچار نخواهند شد.[2]

«وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶)»

[و چون سوره‌ای نازل شود که به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید، ثروتمندانشان از تو عذر و اجازه خواهند و گویند: بگذار که ما با خانه‌نشینان باشیم]

۱) طبرسی می‌گوید: از ابن عباس و دیگران روایت شده است که: «أُولُوا الطَّوْلِ» به معنای پولداران و قدرتمندان و بی‌نیازان است.[3]

۲) از ابن جریر و ابن منذر و ابن ابو حاتم و ابن مردویه، از ابن عباس نقل شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أُولُوا الطَّوْلِ» گفت: یعنی ثروتمندان.[4]

۱ـ طه/۱۳۱.

۲ـ امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۰۲.

۴ـ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۵۹.

«رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۸۷)»

[راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند و بر دل‌هایشان مهر زده شده است، در نتیجه قدرت درک ندارند]

۱) عیاشی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» فرمود: با زنان.

۲) از عبدالله حلبی نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» پرسیدم و آن حضرت فرمود: زنان، همانا آنان گفتند: خانه‌های ما بی حفاظ هستند؛ و خانه‌هایشان در اطراف شهر بود، جایی دور از همه مردم،[1] پس خدا آنان را تکذیب کرد و فرمود: «وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»[2] [(ولی خانه‌هایشان) بی‌حفاظ نبود، (آنان) جز گریز (از جهاد) چیزی نمی‌خواستند]. خانه هایشان دارای دیواری ضخیم و مستحکم بود.[3]

«لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۹۱) وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳)»

[بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند (تا در راه جهاد) خرج کنند، در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی نمایند، هیچ گناهی نیست (و نیز) بر نیکوکاران ایرادی نیست و خدا آمرزنده مهربان است * و (نیز) گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو بیایند تا سوارشان کنی (و) گفتی چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم، برگشتند و در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو می‌ریخت که (چرا) چیزی نمی‌یابند تا (در راه جهاد) خرج کنند * ایراد فقط بر

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۸، ح ۹۷.
۲ـ احزاب/۱۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۸، ح ۹۸.

کسانی است که با این که توانگرند، از تو اجازه (ترک جهاد) می‌خواهند (و به این) راضی شده‌اند که با خانه‌نشینان باشند و خدا بر دل‌هایشان مهر نهاد. در نتیجه آنان نمی‌فهمند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: بکّائون (بسیار گریه کنندگان) نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمدند و آنان هفت نفر بودند: از بنی عمرو بن عوف، سالم بن عمیر، که در جنگ بدر شرکت کرده بود و اختلافی در این مورد نیست؛ و از بنی واقف، هرمی بن عمیر و از بنی حارثه، علیبة بن زید، که آبرو و حیثیت خود را صدقه داد. ـ داستان چنین بود که رسول خدا دستور داد که صدقه بیاورند. مردم شروع به آوردن صدقات کردند. علیبه گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم چیزی ندارم که به عنوان صدقه دهم و از همین روی، آبروی خویش را حلال می‌گردانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا صدقه‌ات را پذیرفته است.ـ از بنی مازن بن نجار؛ ابو لیلی عبد الرحمان بن کعب و از بنی سلمه، عمرو بن غنمه؛ و از بنی زریق، سلمة بن صخر؛ و از بنی سلیم بن منصور، عرباض بن ساریه سلمی. اینان گریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا! نمی‌توانیم با شما بیرون بیاییم. سپس خدا این آیه را در باره آنان نازل کرد: «**لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلاَ عَلَى الْمَرْضَى وَلاَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ**» گفت: و این گریه کنندگان، کفش می‌خواستند تا آن را به پا کنند [و به جنگ بروند].[1]

۲) عیاشی: از عبد الرحمان بن حرب نقل کرده است که گفت: هنگامی که مردم با امیر مؤمنان علیه السلام از صفین آمدند، ما نیز با او بودیم. پس راهی غیر از راهی را که رفته بودیم، برگزید تا این که نخیله را پشت سر گذاشتیم و خانه‌های کوفه را دیدیم (سواد کوفه پیدا شد). به ناگاه پیرمردی را دیدیم که در سایه خانه‌ای نشسته بود و بر چهره‌اش آثار بیماری، آشکار بود. امیر مؤمنان علیه السلام به سوی او رفت و ما نیز همراه او بودیم تا این که بر او سلام کرد و ما نیز بر او سلام کردیم. پیرمرد به نیکویی جواب داد و گمان کردیم که او را شناخته است. امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: چرا رنگ چهره‌ات این قدر پریده است، علت آن چیست، آیا بیماری؟ آن پیرمرد گفت: بلی. فرمود: آیا از آن متنفر شده‌ای؟ گفت: دوست ندارم

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۲؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

این بیماری به سراغ من آید، اما فکر می‌کنم خیری در آن بوده است که من به این بیماری دچار شوم. فرمود: تو را به رحمت خدا و آمرزش گناهانت مژده می‌دهم، تو که هستی ای بنده خدا؟ گفت: من صالح بن سُلیم هستم. فرمود: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: اصل و نسبم از سلامان بن طیء است، اما از لحاظ همسایگی و معیشت، از بنی سُلیم بن منصور هستم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نام تو و نام پدرت و نام نیاکانت و نام کسی که به او منسوب شده‌ای، چه نیکو است! آیا در این غزوه ما شرکت داشتی؟ گفت: خیر، ولی من قصد داشتم در آن شرکت کنم، اما آثار تشنج این تب که می‌بینی، نگذاشت. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلاَ عَلَى الْمَرْضَى وَلاَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ» ـ تا آخر آیه ـ مردم در باره آن چه بین ما و اهل شام است چه می‌گویند؟ گفت: برخی از آن چه بین تو و آنان اتفاق افتاده است، شادمان و خرسندند؛ آنان خائن‌ترین مردم به شما هستند. حضرت به او فرمود: راست گفتی. گفت: برخی شرم دارند و به خاطر آن چه اتفاق افتاد، تأسف می‌خورند و آنان مخلصان مردم به شما هستند. حضرت به وی فرمود: راست گفتی، خداوند، درد و بیماریت را موجب کاستن گناهانت قرار دهد. چرا که بیماری، اجری ندارد، اما چیزی از گناهان شخص باقی نمی‌گذارد و همه آن‌ها را می‌ریزد. تحصیل ثواب، از طریق گفتار با زبان و کار با دست و پا انجام می‌پذیرد. همانا خدا، بسیاری از بندگان خویش را به خاطر صدق نیت و نهاد خوب و شایسته وارد بهشت می‌کند.[1]

۳) از حلبی، از زراره، و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: همانا خدا به وسیله آن چه برای بندگان آورده و به آنان معرفی کرده است، بر آنان احتجاج کرده است. سپس کتابی را بر آنان فرود آورده و در آن امر و نهی کرده و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد را به نماز دستور داده است. ولی روزی رسول خدا خواب ماند (و نماز نگزارد). خداوند فرمود: همانا این منم که تو را خواباندم و این منم که تو را بیدار کردم؛ پس هر گاه بیدار شدی، نماز بخوان تا بدانند، هنگامی که به این امر دچار می‌شوند، باید چه کار کنند، و این گونه نیست که آن‌ها می‌گویند که اگر کسی بخوابد و (نماز نگذارد) به هلاکت می‌رسد؛ و روزه دار نیز چنین است. خداوند به او

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۹۹.

می‌فرماید: همانا من تو را بیمار کردم و من تو را سالم نگهداشته‌ام، پس هر گاه تو را از بیماری شفا دادم، آن روزه را قضا کن.

در سایر امور نیز این چنین است؛ اگر نیک نظر کنی، هیچ گاه کسی را در تنگنای (عدم آگاهی) نمی‌بینی، و هیچ کسی را نمی‌بینی، مگر این که خدا بر او اتمام حجت کرده است و اراده و مشیت خداوند در مورد او اعمال می‌شود. ـ فرمود:ـ پس نمی‌توانند بگویند: هر چه می‌خواهند، انجام می‌دهند و هر چه نمی‌خواهند، انجام نمی‌دهند. ـ و فرمود: ـ همانا خدا هر که را می‌خواهد، گمراه می‌کند و هر که را می‌خواهد، هدایت می‌کند، و بندگان همواره به کمتر از آن چه که طاقت دارند، دستور داده می‌شوند. پس هر چیزی که مردم به آن امر شدند و آن را انجام دادند، به این معناست که می‌توانند آن را انجام دهند و هر چه نمی‌توانند آن را انجام دهند، از (گردن) آنان برداشته شده است. اما خیری در مردم نیست. سپس این سخن خدای تبارک و تعالی را تلاوت فرمودند: «لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلاَ عَلَى الْمَرْضَى وَلاَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ» ـ فرمود: ـ از آنان برداشته شده است «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاَ أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّواْ وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاَّ يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ» ـ فرمود ـ از آنان برداشته شده است، چون چیزی برای انفاق ندارند. فرمود: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاء» تا این سخن خدای تبارک و تعالی: « لاَ يَعْلَمُونَ» ـ و فرمود ـ بر آن‌ها قرار داده شده است، چرا که توانایی انجام آن را دارند. «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاء رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ» پس سبیل را بر آنان قرار داده است، زیرا که توانایی آن را دارند «وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ»، تا آخر آیه ـ فرمود: ـ عبدالله بن یزید بن ورقاء خزاعی یکی از آنان بود.[1]

۴) از عبد الرحمان بن کثیر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای عبد الرحمان! ـ به خدا قسم ـ شیعه ما مرتکب گناهان و معاصی نمی‌شوند، آنان برگزیده خدا هستند؛ همان کسانی که آن ها را برای دین خود

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۱۰۰.

برگزیده است، و این همان سخن خدا است که فرمود: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ».[1]

۵) محمد بن یعقوب، از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم،[2] از ابان احمر، از حمزة بن طیّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به من فرمود: بنویس و چنین بر من دیکته کردند: از جمله گفته‌های ما این است که: خداوند فقط به آن چه برای بندگان آورده و معرفی کرده است، احتجاج می‌کند (آن را از آنان می‌خواهد). سپس پیامبری را برای آنان فرستاد و کتاب را بر آنان نازل کرد و در آن کتاب، امر و نهی کرده و در آن به نماز و روزه دستور داده است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، (روزی) خواب ماند و نماز را به موقع نخواند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: همانا من تو را می‌خوابانم و من تو را بیدار می‌کنم، پس هر گاه بیدار شدی نماز بخوان تا بدانند که اگر این اتفاق برایشان بیفتد، چه کاری باید بکنند و نه چنان که می‌گویند: اگر به خواب رود و نماز را به موقع نخواند، پس به هلاکت رسیده است. روزه‌دار نیز چنین است. خدا به او می‌فرماید: همانا من تو را بیمار می‌کنم و من به تو سلامتی می‌دهم، پس هر گاه تو را شفا دادم، آن را قضا کن.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: چنین است اگر به سایر امور نگاه کنی. هیچ کس را نمی‌یابی، مگر این که خدا بر او اتمام حجت کرده است و هر چه می‌خواهد نسبت به او انجام می‌دهد و نمی‌گوییم هر چه خواستند، انجام می‌دهند و ـ سپس فرمود: ـ همانا خدا هر که را می‌خواهد هدایت می‌کند و هر که را می‌خواهد گمراه می‌سازد ـ و فرمود: ـ و هیچ گاه به آنان دستوری داده نشده است، مگر این که کمتر از توانایی‌شان بوده و هر چیزی که مردم به آن امر شده‌اند، توانایی انجام آن را داشته اند و هر چیزی که نمی‌توانند انجام دهند (ظرفیت انجام آن را ندارند)، از آنان برداشته شده است. اما خیری در مردم نیست ـ و سپس این آیه را تلاوت فرمودند ـ «لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَى الْمَرْضَى وَلاَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلّهِ وَرَسُولِهِ» پس از آنان برداشته شده است «مَا عَلَى

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۱۰۱.

۲ـ احمد بن محمد بن خالد، از کتاب علی بن حکم و بعضی از روایاتش، روایت کرده است. بنگرید به: «رجال نجاشی: ص ۲۷۴؛ الفهرست: ۸۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۸۱».

الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوكَ لِتَحْمِلَهُمْ» ـ فرمود: ـ پس از آنان برداشته شده است زیرا که (مبلغ صدقه) را ندارند.[1]

«يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لاَّ تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴)»

[هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما عذر می‌آورند. بگو: عذر نیاورید؛ هرگز شما را باور نخواهیم داشت. خدا ما را از خبرهای شما آگاه گردانیده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را می بیند. پس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید و از آن چه انجام می‌دادید، به شما خبر می‌دهد]

۱) ابن بابویه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» فرمود: غیب آن چیزی است که هنوز اتفاق نیفتاده و شهادت آن چیزی است که اتفاق افتاده است.[2]

«سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶) الأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً وَأَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَماً وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۸) وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۹۹)»

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۴.

۲ـ معانی الاخبار، ص ۱۴۶، ح ۱.

[وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرفنظر کنید. پس از آنان روی برتابید؛ چرا که آنان پلیدند و به (سزای) آن چه به دست آورده‌اند، جایگاهشان دوزخ خواهد بود * برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید. پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید، قطعا خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد * بادیه نشینان عرب در کفر و نفاق (از دیگران) سخت‌تر و به این که حدود آن چه را که خدا بر فرستاده‌اش نازل کرده ندانند، سزاوارترند و خدا دانای حکیم است * و برخی از آن بادیه نشینان کسانی هستند که آن چه را (در راه خدا) هزینه می‌کنند، خسارتی (برای خود) می‌دانند و برای شما پیش آمدهای بد انتظار می‌برند. پیش‌کتاب بد برای آنان خواهد بود و خدا شنوای داناست * و برخی (دیگر) از بادیه نشینان کسانی‌اند که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آن چه را انفاق می‌کنند، مایه تقرب نزد خدا و دعاهای پیامبر می‌دانند. بدانید که این (انفاق) مایه تقرب آنان است. به زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش درآورد که خدا آمرزنده مهربان است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: و هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از تبوک آمد، اصحاب مؤمنش به منافقان تعرض می‌کردند و آنان را آزار می‌دادند. منافقان برای آنان قسم می‌خوردند که بر حق هستند و منافق نیستند که از آنان روی گردان شوند. تا از آنان خرسند شوند، پس خدا این آیه را نازل کرد: «سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُواْ عَنْهُمْ فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمْ انهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاء بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ * يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَان تَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَانَ اللّهَ لاَ يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ». سپس اعراب را توصیف کرد و فرمود: «الأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً وَأَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُواْ حُدُودَ مَا انزَلَ اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَماً وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ».[1]

۲) عیاشی از داود بن حصین، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۲.

باللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخر وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّهِ» پرسیدم که آیا به خاطر آن به ایشان ثواب می‌دهد؟ فرمود: بلی.[1]

و در روایت دیگری از ایشان علیه السلام آمده است: به خاطر آن، پاداش به آنان تعلق می‌گیرد؟ فرمود: بلی.

«وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالانصار وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحسان رَّضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الآنهارُ خَالِدِينَ فِيهَا أبداً ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰)».

[و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند و برای آنان باغ-هایی آماده کرده که از زیر (درختان) آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ]

۱) شیخ در کتاب مجالس خویش می‌گوید: جماعتی، از ابو مفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمان همدانی که در کوفه بود، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسّان تابتی از عبد الرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش علی بن حسین که سلام و درود خدا بر ایشان باد، روایت کرده است که فرمود: هنگامی که حسن بن علی علیه السلام تصمیم گرفت که با معاویه صلح کند، بیرون آمد و با او دیدار کرد و چون که با یکدیگر دیدار کردند، معاویه به ایراد سخنرانی پرداخت. وقتی بالای منبر رفت، به امام حسن علیه السلام دستور داد که یک پله پایین‌تر از او بایستد. سپس معاویه، داد سخن داد و چنین گفت: ای مردم! همانا حسن بن علی و فرزند فاطمه، مرا برای خلافت شایسته دانسته و خویش را شایسته خلافت ندانسته است و او آمده است تا داوطلبانه با ما بیعت کند.

سپس گفت: برخیز، ای حسن! امام حسن علیه السلام برخاست و سخنرانی کرد؛ و چنین فرمود: ستایش خدایی را که اهل فهم (و فضیلت) و دیگران، به خاطر

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۱۰۲، و ۱۰۳.

نعمت‌های معنوی و نیز به خاطر توالی نعمت‌های مادی‌اش و نیز به خاطر بلاگردانی‌ها و ممانعت‌هایش از مصائب، او را ستایش می‌کنند؛ آن دسته از بندگانی که به خاطر اوج مناعت و بزرگی خداوند و نیز به خاطر منزه بودن ساحت او از هر گونه وهم و خیال نسبت به بقاء و جاودانگی او، به جلال و جبروت و کبریای او اذعان دارند. کسی که از عمق گمان ورزی‌های آفریدگان بالاتر است و منزه است از این که تأملاتِ افکار و اندیشه‌های بینندگان بر غیب مکنون و نهفته وی احاطه یابد. و شهادت می‌دهم که خدایی جز او نیست و در ربوبیت و وجود و یگانگی‌اش یکتاست. او صمد و بی‌نیازی است که شریکی ندارد و یگانه‌ای است که همتایی ندارد، و شهادت می‌دهم که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بنده و رسول اوست و او را انتخاب کرده و برگزیده و از او راضی شده است، و او را به عنوان دعوت کننده به حق و چراغی روشن برای بندگان فرستاده است تا هشدار دهنده‌ای باشد نسبت به آن چه از آن می ترسند و بشارت دهنده‌ای باشد نسبت به آن چه که به آن امید دارند. پس (از روی اخلاص و خلوص) امت را نصیحت گفت و رسالت را آشکار و عیان کرد و مراتب اجر و پاداش را برای آنان تبیین نمود؛ شهادتی که بر اساس آن مردم را می‌میراند و محشور می‌کند و به وسیله آن در آینده (قیامت) به پیش و پس می‌اندازد (مراتب را تعیین می‌کند).

و می‌گوییم ـ ای خلق خدا! ـ گوش فرا دهید، و شما دارای قلب و گوش هستید. پس درک کنید: ما اهل بیتی هستیم که خدا ما را با اسلام بزرگ داشته است، و ما را از میان سایر خلق، انتخاب کرده و برگزیده است. پلیدی را از ما دور ساخته و ما را تطهیر کرده است و رجس همان شک است. پس هیچ گاه به خدای تعالی که حق است و نیز به دینش شک نمی‌کنیم و او ما را از هر نقص و فساد پاک و مبرا کرده است، و بر ما این نعمت را ارزانی داشته است که ما را تا آدم (اصل و ریشه) پاک و پالوده گردانیده است. مردم هیچ گاه دچار دو دستگی نشدند، مگر این که خدا ما را در بهترین آن دو دسته قرار داد. زمان‌ها سپری شدند تا این که خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برانگیخت و او را برای رسالت برگزید و کتاب خویش را بر او نازل کرد. سپس به او دستور داد تا مردم را به سوی خدای عز و جل دعوت کند. پدرم علیه السلام نخستین کسی بود که دعوت خدای عز و جل و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را تصدیق

کرد. و همانا خدای عز و جل در کتاب خویش که بر پیامبر مرسل، نازل شده است چنین می‌فرماید: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»[1] [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای بینه‌ای از سوی خداست و پدرم پس از او می‌آید و او شاهدی از او است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هنگامی که به او دستور داد به مکه و موسم حج برود تا سوره برائت را بخواند، به او فرمود: ـ ای علی! ـ آن را تو ببر، چرا که به من دستور داده شده است که کسی آن را نبرد جز من و مردی که از من است، و تو ای علی! تو همان شخص هستی. پس او از رسول خدا و رسول خدا از اوست. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که میان او و برادرش جعفر بن ابو طالب علیه السلام و مولای او زید بن حارثه در باره پسرش حمزه قضاوت کرد، به او فرمود: اما تو ـ ای علی! ـ تو از منی و من از تو هستم، و تو ولی هر مؤمن پس از من هستی. پدرم در ایمان آوردن به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پیشی گرفت و با جان خود از او حفاظت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر مناسبت او را مقدم می‌داشت و برای هر امر سختی او را می‌فرستاد، زیرا که به او اطمینان و اعتماد داشت، چون می‌دانست که او برای خدا و رسولش مخلص است و نزدیکترین مقربان به خدا و رسولش می‌باشد. همانا خدای عز و جل فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ۞ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»[2] [و سبقت‌گیرندگان مقدمند ۞ آنانند همان مقربان (خدا)]. پدرم نزد خدای عز و جل و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم سابق السابقین و اقرب الاقربین بود، و خدای عز و جل فرمود: «لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً»[3] [کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق و جهاد کرده‌اند (با دیگران) یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه برتر از کسانی‌اند که بعدا انفاق و جهاد کردند] پس پدرم از لحاظ اسلام و ایمان و از لحاظ هجرت و پیوستن به خدا و رسولش نخستین آنان بود و نیز نخستین آنان از لحاظ وسعت انفاق بود. خدای سبحان می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ

۱ـ هود/۱۷.

۲ـ واقعه/۱۰ـ۱۱.

۳ـ حدید/۱۰.

يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»[1] [و (نیز) کسانی که بعد از آنان (مهاجران و انصار) آمده‌اند (و) می‌گویند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند، ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند (هیچ گونه) کینه‌ای مگذار. پروردگارا! براستی که تو رئوف و مهربانی] پس مردم از همه امت‌ها برای او استغفار و طلب آمرزش می‌کنند، از این جهت که او از آنان در ایمان آوردن به پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سبقت گرفت؛ زیرا که کسی در ایمان از او پیشی نگرفته است.

و خدای عز و جل فرمود: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالانصار وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحسان رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» پس او از همه پیشی گیرندگان پیشی گرفت، و همان گونه که خدای عز و جل پیشی گیرندگان را بر عقب افتادگان ترجیح داده است، اسبق السابقین را نیز بر سابقین ترجیح داده است. و خدای عز و جل فرمود:«أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخر»[2] [آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند؟] او مجاهد به حق در راه خدا است، و این آیه در باره او نازل شده است. عمویش حمزه و جعفر عمو زاده اش نیز از جمله کسانی بودند که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کردند و خدا از آنان خشنود باد، آن دو مثل بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند، ولی خدای عز و جل از میان آنان، حمزه را سرور شهدا قرار داد و برای جعفر دو بال قرار داد تا با آنها در میان ملائکه هر طور که می‌خواهد، پرواز کند و این به خاطر جایگاهشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خویشاوندی آنان با او بود. و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از میان شهیدانی که همراه با او به شهادت رسیدند، هفتاد بار بر حمزه نماز گزاردند.

همچنین خدای عز و جل برای زنان نیکوکار نبی اکرم که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دو پاداش در نظر گرفت و برای زنان گناه کار وی نیز دو

۱ـ حشر/۱۰.

۲ـ توبه/۱۹.

مجازات در نظر گرفت، آن هم به خاطر ارتباطی بود که با رسول خدا داشتند. خداوند متعال نماز را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هزار برابر بالاتر از نماز در سایر مساجد قرار داد؛ البته به جز مسجد الحرام یعنی مسجد خلیلش ابراهیم علیه السلام در مکه. همه این‌ها به خاطر جایگاه و مقامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد پروردگارش دارد و نیز خدای عز و جل درود فرستادن بر پیامبرش را بر همه مؤمنان واجب کرد. گفتند: ای رسول خدا! درود بر شما چگونه است؟ فرمود: بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد. پس بر هر مسلمان شایسته است که با صلوات فرستادن بر پیامبر ، بر ما نیز به عنوان فریضه واجب، صلوات بفرستد و خدای عز و جل خمس غنیمت را برای پیامبرش حلال نموده و آن را در کتابش واجب کرده است. خداوند که ستایش از آن او است ـ ما را از همان امتیازاتی که برای پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، قائل شد، بهره‌مند ساخت و ما را از آن چه او را از آن پاک و منزه نمود، پاک و منزه ساخت. و این کرامتی است که خدای عز و جل ما را به آن اختصاص داده است و فضیلتی است که به وسیله آن ما را بر سایر بندگانش برتری داده است. خدای عز و جل هنگامی که کافران اهل کتاب او را انکار کردند و با او به محاجه پرداختند، به محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود: « فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»[1] [بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم. سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان مردان، پدرم و از میان فرزندان، من و برادرم را، و از میان زنان، مادرم فاطمه سلام الله علیها را با خود برد و از بین همه مردم، (ما را برگزید). پس ما اهل بیت و گوشت و خون و جان او هستیم و ما از او هستیم و او از ما است.

و خدای عز و جل فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[2] [و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید. خدا می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند].

۱ـ آل عمران/۶۱.
۲ـ احزاب/۳۳.

هنگامی که آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را یعنی من و برادرم و پدر و مادرم را گرد هم آورد، پس کسای خیبری ام سلمه را در اتاقش و در روزی که نزد او بود بر ما انداخت و فرمود: خدایا اینان اهل بیتم و خانواده و عترتم هستند. پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را به نیکی پاکیزه کن. ام سلمه که خدا از او خشنود باد عرض کرد: می‌توانم به آنان بپیوندم ای رسول خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحمت خدا بر تو باد، تو در راه راست هستی و عاقبتت خیر است، و من از تو راضیم! اما این (کرامت) مخصوص من و آنان است. سپس رسول خدا صل که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ما بقی عمرش را گذراند تا این که خداوند، او را به نزد خویش فرا خواند و هر روز در هنگام طلوع فجر نزد ما می‌آمد و می‌فرمود: (وقت نماز است) رحمت خدا بر شما باد «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا به جز درهای ما، همه درهای باز مسجدش را ببندند. دیگران در این باره با او سخن گفتند و ایشان فرمود: من به خواسته خود درهای شما را نبستم و در علی علیه السلام را باز نکردم. پس از آن کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی بن ابو طالب علیه السلام حق نداشت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جنب شود و فرزندان او در آن جا به دنیا بیایند و این از روی کرامت خدای عز و جل بر ما بود و فضیلتی را که از بین سایر مردم به ما اختصاص داده است. در خانه پدرم، نزدیک در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجدش است و منزل ما در میان منازل رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چرا که خدا به پیامبرش دستور داد که مسجد خود را بنا کند. پس او ده خانه در آن ساخت: نُه خانه برای فرزندان و همسرانش، و دهمین آنها که در میان آنها واقع بود، از آن پدرم است. پس اوست که سبیل مقیم است و خانه او همان مسجد مطهر است و از همین روست که خدای عز و جل می فرماید: ما اهل بیت هستیم، و ما هستیم که خدا پلیدی را از ما دور ساخته و به نیکی، تطهیر کرده است.

ای مردم! همانا من اگر سال‌هایی پیاپی همچنان کرامت‌هایی را که خدای عز و جل به ما عطا فرموده است و فضیلتی را که در کتابش بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله به ما اختصاص داده است، بر شمارم نمی‌توانم آن را به شمارش بیاورم.

من فرزند نذیر بشیر و سراج منیر هستم که خدا او را رحمتی برای جهانیان قرار داده است و پدرم علی علیه السلام ولی مؤمنان و شبیه هارون است. معاویه فرزند صخر ادعا کرد که من او را برای خلافت شایسته دانسته‌ام و خود را برای این امر شایسته ندانسته‌ام. معاویه دروغ گفته است. به خدا قسم، همانا من به مردم، از خود مردم در کتاب خدا و بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شایسته‌ترم، اما ما اهل بیت از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند، همچنان در حالت ترس و مظلومیت به سر می بریم. خدا میان ما و کسانی که حق ما را سلب کردند و بر دوش ما سوار شدند و مردم را بر شانه‌های ما سوار کردند (حقانیت ما را زیر سئوال بردند) و ما را از سهم خویش در کتاب خدا یعنی از فیء و غنیمت‌ها محروم ساختند و مادر ما فاطمه علیها السلام را از ارثیه پدرش بی‌بهره ساختند، داوری کند.

ما از کسی نام نمی‌بریم، بلکه با قسمی خداوار به خدا سوگند یاد می‌کنم اگر مردم به سخن خدای عز و جل و رسولش گوش می‌دادند، آسمان بارانش را و زمین برکتش را به آنان می‌داد و هیچ گاه شمشیری از شمشیرهای این امت اختلاف نمی‌کردند، و تا روز قیامت، روزی و برکات فراوان را می‌خوردند. پس تو ای معاویه! به آن خلافت طمع نمی‌ورزیدی، اما چون قبلاً از جایگاه اصلی آن بیرون آورده شد و پایه‌های آن جا به جا شد، قریش برای به دست آوردن آن به نزاع پرداختند و آن را مانند توپ به بازی گرفتند تا این که تو ـ ای معاویه ـ و اصحاب تو پس از تو، طمع ورزیده‌اید و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: هیچ امتی کسی را برای حکومت بر آن برنگزیده است، در حالی که کسی وجود دارد که از او داناتر است و امرشان به تباهی بیانجامد تا این که به آن چه را که ترک کردند، برگردند. و همانا بنی اسرائیل ـ که اصحاب موسی بودند ـ برادرش و خلیفه و وزیرش هارون را ترک کردند و به پرستش گوساله پرداختند و از سامری پیروی کردند، در حالی که می‌دانستند که هارون جانشین موسی است و این امت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند که به پدرم فرمود: همانا جایگاه تو نزد من مانند جایگاه هارون نزد موسی است، منتها پیامبری پس از من نیست و آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در هنگامی که او را در

غدیر خم منصوب کرد و ولایت را برای او اعلام کرد، دیدند و شنیدند و سپس به آنان دستور داد که حاضر به غایب ابلاغ کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ترس قومش به غار رفت ـ هنگامی که او آنان را دعوت می‌کرد و ایشان تصمیم گرفتند او را به توطئه بکشند ـ هنگامی که یاری برای مقابله با آنان نداشت و اگر داشت، با آنان جهاد می‌کرد. پدرم دست از بیعت باز داشت و از اصحابش طلب کمک نمود، اما به داد او نرسیدند و به او یاری نرساندند و اگر بر علیه آنان یاری در اختیار داشت، به آنان پاسخ مثبت نمی‌داد؛ و دست او [در ترک جهاد] باز گذاشته شد همان گونه که دست پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، باز گذاشته شده بود.

همانا این امت مرا تنها گذاشتند و با تو ـ ای ابن حرب! ـ بیعت کردم و اگر یارانی مخلص و وفادار بر علیه تو داشتم، با تو بیعت نمی‌کردم و خدای عز و جل دست هارون را هنگامی که قوم او بر او جرأت کردند و با او دشمنی نمودند، باز گذاشت. همچنین هنگامی که امت ما را ترک کردند و از دیگران تبعیت کردند و یارانی را بر علیه آنان نیافتیم، خدا دست من و پدرم را باز گذاشت. تردیدی نیست که این‌ها سنت‌ها و مثل‌هایی است که به طور پیاپی می‌آید.

ای مردم! بی گمان، اگر مابین مشرق و مغرب کسی را جستجو کنید که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد و پدرش وصی رسول خدا، کسی را غیر از من و برادرم پیدا نخواهید کرد. از خدا بترسید و پس از بیان آیه‌ها و نشانه‌ها، گمراه نشوید. اما چگونه می‌توان این را از شما خواست؟ شما کجا و این حرف‌ها کجا؟ همانا من با این بیعت کردم ـ و با دستش به معاویه اشاره کرد ـ «وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»[1] [و نمی‌دانم، شاید آن برای شما آزمایشی و تا چند گاهی (وسیله) برخورداری باشد]

ای مردم! همانا از انسان به خاطر گرفتن حقش خرده نمی‌گیرند، بلکه هنگامی که آن چه را مال او نیست می‌گیرد، بر او عیب می‌گیرند. هر کار درستی، مفید است و هر اشتباهی به اهل آن زیان می‌رساند و خدا آن قضیه را به سلیمان تفهیم کرد. پس برای سلیمان مفید بود اما به داود ضرر نرساند. بی تردید، این خویشاوندی، به مشرک فایده رساند، ولی به خدا قسم که برای مؤمن سودمندتر است. رسول خدا

۱ـ انبیاء/۱۱۱.

صلی الله علیه و آله و سلم به عمویش ابوطالب در حالی که در حالت مرگ بود فرمود: بگو: لا اله الا الله، و من به وسیله آن در روز قیامت برای شما شفاعت خواهم کرد، و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فقط از روی یقین به او می‌گفت و وعده می‌داد و این فقط مخصوص شیخ ما ـ یعنی ابو طالب بود ـ خدای عز و جل می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَـئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»[1] [و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می‌گوید: اکنون توبه کردم پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می‌میرند، پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم].

ای مردم! گوش دهید و بفهمید و از خدا بترسید و به خود آیید. حال که واژگونگی حق بر شما غلبه کرده و طغیان و انکار بر شما چیره شده است، دور است که شما بتوانید به راه حق بازآیید «أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»[2] [آیا ما (باید) شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم] و درود خدا بر هر که از هدایت تبعیت کرده باشد.

راوی گوید: سپس معاویه گفت: به خدا قسم همین که حسن از منبر پایین آمد، زمین در برابر من تاریک شد و نزدیک بود او را بکشم. ولی فکر کردم که چشم پوشیدن (از این سخنان)، به سلامتی و عافیت نزدیکتر است.[3]

۲) عیاشی از ابو عمر زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: همانا خدای عز و جل میان مؤمنان مسابقه گذاشته است، چنان که میان اسب‌ها در روز مسابقه، مسابقه می‌گذارند. عرض کردم: در باره سفارش خدا بر انسان مؤمن به سبقت و رقابت در ایمان به من بگویید؟ فرمود: در این فرموده خدای عز و جل: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»[4] [(برای رسیدن) به آمرزشی از پروردگارتان و

۱ـ نساء/۱۸.
۲ـ هود/۲۸.
۳ـ امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۷۴.
۴ـ حدید/۲۱.

بهشتي که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است (و) برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، بر یکدیگر سبقت جویید.] و فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»[1] [و سبقت گیرندگان مقدمند * آنانند همان مقربان (خدا)] و فرمود: پس از مهاجرین نخستین، بر حسب مرتبه سبقت ایشان آغاز کرد. سپس در مرتبه دوم به انصار بر حسب مرتبه سبقت ایشان اشاره کرد. و در مرتبه سوم به تابعانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، اشاره نمود. پس هر گروهی را بر حسب مرتبه و جایگاهشان نزد خویش قرار داده است.[2]

۳) ابن شهرآشوب می‌گوید: و اما روایات مبنی بر این که علی علیه السلام در اسلام آوردن از دیگران پیشی گرفته، بسیار است و کتاب‌هایی در باره آن تالیف شده است. از جمله این روایات، روایتی است که سدی از ابو مالک، از ابن عباس در باره گفته (خدای) عز و جل: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» روایت کرد. ابن عباس گفت: سابق (پیشی گیرنده) این امت، علی بن ابو طالب علیه السلام است.[3]

۴) مالک بن انس، از کسانی که نام آنان را ذکر کرده است، از ابو صالح، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: آیه شریفه: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ» در باره امیر مؤمنان علیه السلام نازل شد، چرا که او از همه مردم در ایمان آوردن پیشی گرفته است و به سوی دو قبله (مسجد الاقصی و مسجد الحرام) نماز گزارده است و دو بیعت را انجام داده است: بیعت بدر، و بیعت رضوان، و صاحب دو هجرت است: با جعفر از مکه تا حبشه، و از حبشه تا مدینه.[4] از گروهی مفسران روایت شده است که این آیه در باره علی علیه السلام نازل شد.

۵) و علی بن ابراهیم می‌گوید: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ» سپس سابقین را ذکر کرد و فرمود: و آنان همان نقبا هستند: ابوذر، مقداد، سلمان، عمار، و کسانی که ایمان آوردند و باور کردند و بر ولایت امیر مؤمنان علیه السلام استوار ماندند.[5]

۱ـ واقعه/۱۰ـ۱۱.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۱۰۴.

۳ـ مناقب، ج ۲، ص ۵.

۴ـ مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۵، شواهد تنزیل، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۳۴۶.

۵ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۳.

۶) و در نهج البیان از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: این آیه در باره علی علیه السلام و پیروان او از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکویی از آنان تبعیت کردند، و خداوند از آنان خرسند و آنان نیز از او خرسند باشند، نازل شد و بهشت‌هایی را برای آنان آماده کرد که رودها از زیر آنها جاریند و این همان رستگاری بزرگ است.

«وَآخرونَ اعترَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخر سَيِّئاً عَسَى اللهُ ان يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ان اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(۱۰۲)»

[و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با (کاری) دیگر که بد است، درآمیخته‌اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد که خدا آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب از عده‌ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از علی ابن حسان، از موسی بن بکر، از مردی نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: کسانی که «خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخر سَيِّئاً» آنان گروهی مؤمن‌اند و در ایمانشان مرتکب گناهانی می‌شوند که مؤمنان از آنها خرده می‌گیرند و آنها را خوش ندارند، آنان «عَسَى اللّهُ ان يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» هستند.[۱]

۲) ابن بابویه می‌گوید: جعفر بن محمد مسرور، از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبدالله بن عامر، از محمد بن ابو عمیر، از گروهی از مشایخ ما از میان ایشان ابان بن عثمان و هشام بن سالم و محمد بن حمران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: کلمه عسی (معنای) ایجاب دارد.[۲]

۳) عیاشی از محمد بن خالد بن حجّاج کرخی، از بعضی از یارانش در حدیثی مرفوع از خیثمه نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» فرمودند: و (عسی) از خدا ایجاب است؛ و در باره شیعیان گناهکار نازل شد.[۳]

۱ـ کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۲.
۲ـ خصال، ص ۲۱۸، ح ۴۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۱.

۴) از احمد بن محمد بن ابو نصر در حدیثی مرفوع از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً» فرمود: آنان گروهی هستند که مرتکب برخی گناه‌ها شدند مانند کشتن حمزه و جعفر طیار و سپس توبه کردند ـ و سپس فرمود: ـ و هر که مؤمنی را به قتل رساند، برای توبه توفیق نمی‌یابد؛ البته خدا چشم داشت بندگان خویش و امید آنان به خود را قطع نمی‌کند. او یا کسی دیگر گفت: همانا (عسی) از جانب خدا معنای وجوب می‌دهد.[1]

۵) از حلبی، از زُراره و حُمران و محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که فرمود کسانی که گناه خود را پذیرفتند، گروهی‌اند که «اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَءَاخَرَ سَيِّئاً».[2]

۶) از ابو بَکر حضرمی نقل شده است که محمد بن سعید به من گفت: از امام صادق علیه السلام بپرس و سخنم را بر او عرضه کن و به او بگو: همانا من از شما اطاعت می‌کنم و شما را به عنوان ولی می‌شناسم و از دشمنتان برائت می‌جویم و به قدر قائل هستم و سخن من در زمینه قدر، همان گفته تو است. ـ گفت: ـ سخن او را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم، ایشان دستش را تکان داد و سپس فرمود: «خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ». سپس فرمود: او را از پیروان امیر مؤمنان نمی‌دانم. عرض کردم: ادعا می‌کنند که حکومت هشام از خدا نیست. فرمود: وای بر او، او را چه شده است، مگر نمی‌داند که خدا برای آدم دولت قرار داده است و برای ابلیس نیز دولت قرار داده است![3]

۷) از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً» فرمود: آنان قومی گناهکار هستند و مرتکب گناهانی شده‌اند که مؤمنان آن را عیب می‌شمارند و کراهت دارند. پس «عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ».[4]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۱۰۶.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۱۰۷.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۱۰۸.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۱۰۹.

۸) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: هر که با ما موافق باشد چه علوی و چه دیگران، او را تأیید می‌کنیم و هر که با ما مخالفت کند از او برائت می‌جوییم، چه علوی باشد یا غیر علوی. فرمود: ای زراره! گفته خدا از گفته تو درست‌تر است. آنان که کردارهای نیکو را با کردارهای بد آمیختند، کجایند؟[1]

۹) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این آیه در باره ابو لبابه نازل شده و از کسی دیگر غیر از او نام نبرده است و شأن نزول آن، همان است که در باره بنی قریظه از او سر زد، که: اگر حکم او را بپذیرید، این پذیرفتن به منزله کشته شدن است. ـ گفت:ـ و مجاهد نیز همین نظر را داشت.[2]

۱۰) علی بن ابراهیم می‌گوید: در باره ابو لبابة بن عبد المندر نازل شد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی قریظه را به محاصره گرفت، به او گفتند: ابو لبابه را نزد ما بفرست تا در باره این قضیه با او مشورت کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابو لبابه! هم‌پیمانان و پیروانت را جمع کن. آنان را گرد آورد. به او گفتند: ای ابو لبابه! چه می‌گویی آیا قضاوت محمد را بپذیریم؟ گفت: بپذیرید، و بدانید که حکم او در مورد شما، همان کشته شدن است. و به حلقش اشاره کرد. سپس پشیمان شد و گفت: من به خدا و رسولش خیانت کردم. از قلعه آنها بیرون آمد و به مسجد رفت و طنابی را به گردن خود انداخت و آن را به ستونی که به آن ستون توبه می‌گویند، بست و گفت: آن را تا هنگام مرگ باز نمی‌کنم تا این که خدا توبه مرا بپذیرد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از این ماجرا اطلاع یافت و فرمود: اگر نزد ما می‌آمد، از خدا برای او طلب آمرزش می‌کردیم و حال که به پروردگارش روی آورد، خدا به او شایسته‌تر است. ابو لبابه روز را روزه می‌گرفت و در شب مقداری غذا می‌خورد که به وسیله آن بتواند گرسنگی را تحمل کند و دختر او غذایش را می‌آورد و در هنگام قضای حاجت او را باز می‌کرد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه بود، قبول توبه او در قرآن نازل شد. فرمود: ای ام سلمه! همانا خدا توبه ابو لبابه را پذیرفت. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۱۱۰.
۲ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۱۶.

به او خبر دهم؟ فرمود: این کار را بکن. او سرش را از اتاق بیرون آورد و گفت: ای ابو لبابه! مژده باد تو را، خدا توبه‌ات را پذیرفته است. ابولبابه گفت: خدا را شکر. مسلمانان برای بازکردن طناب از گردن او شتافتند، اما او گفت: نه، به خدا قسم، دوست دارم رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مرا باز کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد آمد و فرمود: ای ابو لبابه! همانا خدا به گونه‌ای توبه تو را پذیرفت که مانند هنگامی که مادرت تو را به دنیا آورد، از گناهان پاک شده‌ای. گفت: ای رسول خدا! آیا همه مالم را به عنوان صدقه بدهم؟ فرمود: خیر گفت: دو سومش را؟ فرمود: خیر. گفت: نصفش را؟ گفت: خیر. گفت: یک سومش را؟ فرمود: بلی. پس خدا این آیه‌ها را نازل کرد: «وَآخرونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخر سَيِّئاً عَسَى اللّهُ ان يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ان اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ان صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * أَلَمْ يَعْلَمُواْ ان اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَان اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».[1]

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ان صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَلَمْ يَعْلَمُواْ ان اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَان اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)»

[از اموال اتان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی و برایشان دعا کن؛ زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست *آیا ندانسته‌اند که تنها خداست که از بندگانش توبه را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد و خداست که خود توبه‌پذیر مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، همگی، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا» در ماه رمضان نازل شد، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد،

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۳.

به منادی خود دستور داد که چنین اعلام کند: همانا خدا زکات را واجب کرد، چنان که نماز را بر شما واجب کرد. خدای عز و جل بر ایشان (زکات را) بر طلا و نقره واجب کرد و صدقه را بر شتران و گاو و گوسفندان، و گندم و جو، و خرما و کشمش واجب کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این حکم را در ماه رمضان به سمع مردم رساند و آنان را از دیگر موارد معاف نمود.

سپس گفت: چیزی از اموالشان پرداخت نشد تا این که سال آینده فرا رسید (یک سال گذشت). پس روزه گرفتند و افطار کردند و پیامبر به منادی خود دستور داد که چنین اعلام کند: ای مسلمانان! زکات اموالتان را دهید تا نمازتان قبول شود ـ گفت: ـ سپس کارگزاران صدقه و کارگزاران طُسوق (خراج زمین) را اعزام کرد.[1]

۲) و از همو: از حسین بن محمد بن عامر، با سند خود در حدیثی مرفوع نقل کرده و گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که ادعا کند امام به آن چه به دست مردم است نیازمند است، او کافر است. همانا مردم نیازمند به این هستند که امام از آنان بپذیرد، خدای عز و جل می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا».[2]

۳) ابن بابویه می‌گوید: احمد بن محمد بن هیثم عجلی که رحمت خدا بر او باد، از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو حسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» فرمود: یعنی آن را از اهلش قبول می‌کند و بر آن پاداش می‌دهد.[3]

۴) عیاشی: از علی بن حسان واسطی، از یکی از اصحابمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا» سئوال کردم که آیا پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در باره امام نیز جریان دارد؟ فرمود: بلی.[4]

۱ـ کافی، ج ۳، ص ۴۹۷، ح ۲.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۱، ح ۱.
۳ـ توحید، ص ۱۶۱، ح ۲.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۱۱۱.

۵) از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: آیا این فرموده خدا: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا»، (آیا) همان فرموده او: «وَءَاتَوُا الزَّكَوٰةَ»[1] [و زکات داده‌اند] است؟ گفت: فرمود: صدقه در گیاهان و حیوانات است و زکات در طلا و نقره و زکات روزه.[2]

۶) از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: روزی به (مبلغ) یک دینار صدقه دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: آیا نمی‌دانی که صدقه (انسان) مؤمن همین که از دستش خارج می‌شود، هفتاد شیطان از او جدا می‌شوند و همین که در دست درخواست کننده قرار بگیرد، به دست پروردگار تبارک و تعالی می‌رسد. مگر این آیه نفرمود: «أَلَمْ يَعْلَمُواْ ان اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» تا آخر آیه.[3]

۷) از معلی بن خُنیس نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام در یک شب بارانی به سوی سقیفه بنی ساعده رفت. به دنبال او رفتم و ناگهان چیزی از دستش افتاد. فرمود: بسم الله، خدایا آن را به ما برگردان. نزد او آمدم و بر او سلام کردم،. فرمود: معلی؟! عرض کردم: بلی، فدایت شوم. فرمود: با دستت جستجو کن و هر چه را می‌یابی به من ده. نان زیادی را پراکنده یافتم. قرص‌های نان را به او می‌دادم و همراه او کیسه‌ای بود که نمی‌توانستم آن را حمل کنم. عرض کردم: فدایت شوم، آن را بر پشتم قرار ده. فرمود: من به حمل آن از تو شایسته‌ترم، اما با من بیا. سپس به سایه‌بان بنی ساعده رفتیم، ناگهان گروهی را دیدیم که خواب بودند. او شروع کرد به قرار دادن آن قرص‌های نان در کنار آنان، تا این که از این کار فارغ شد و هنگامی که آن جا را ترک کردیم به او عرض کردم: آیا اینان با ولایت و امامت آشنایند؟ فرمود: خیر، اگر با ولایت آشنا بودند، بر ما واجب بود که آنان را با نمک کمک کنیم، همانا خدا چیزی را نیافریده است مگر این که نگهبانی را برای آن قرار داده است که آن را ذخیره کند مگر صدقه. چه ای که پروردگار تبارک و تعالی خود آن را به عهده می‌گیرد. پدرم هر گاه چیزی را صدقه می‌داد، آن را در

۱ـ بقره/۲۷۷، توبه/۵ و ۱۱، حج/۴۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۱۱۲.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۱۱۳.

دست نیازمند قرار می‌داد، سپس از او می‌گرفت و آن را می بوسید و می‌بویید و دوباره آن را به دست نیازمند برمی‌گرداند، چرا که صدقه، قبل از این که در دست نیازمند قرار بگیرد، به دست خدا می‌رسد. من دوست داشتم آن (صدقه) را به عهده گیرم، چون خدا آن را به عهده گرفته است و پدرم آن را به عهده گرفت و همانا صدقه دادن در شب، خشم پروردگار را فرو می‌نشاند و گناه بزرگ را از بین می‌برد و حساب (روز قیامت) را آسان می‌کند و صدقه دادن در روز، مال را می‌افزاید و عمر را طولانی می‌کند.[1]

۸) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: برای هر چیزی یک فرشته وجود دارد که آن به عهده می‌گیرد، به جز صدقه که در دست خدا قرار می‌گیرد.[2]

۹) از ابو بکر، از سَکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: دو خصلت وجود دارد که دوست ندارم کسی در آنها با من شریک شود: وضویم چون از نمازم است و صدقه‌ام با دستم به دست نیازمند؛ چرا که آن در دست خدای تبارک و تعالی قرار می‌گیرد.[3]

۱۰) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی بن حسین صلوات الله علیه هر گاه به نیازمند صدقه می‌داد، دستش را می‌بوسید و می‌بویید. سپس دستش را در دست فرد نیازمند قرار می‌داد. به وی گفته شد: چرا این کار را می‌کنی؟ فرمود: زیرا که بیش از این که در دست نیازمند قرار بگیرد، در دست خدا قرار می‌گیرد. و فرمود: برای هر چیز فرشته‌ای موکل است، مگر صدقه که در دست خدا می‌افتد. فضل گفت: گمان می‌کنم که او نان یا درهم را می‌بوسید.[4]

۱۱) از مالک بن عطیه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی بن حسین علیه السلام فرمود: از جانب پروردگارم تضمین می‌کنم که صدقه به

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۱۱۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۱۱۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱۱۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱۱۷.

دست بنده نمی رسد، مگر این که قبل از او به دست پروردگار برسد و این همان فرموده اوست: «هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَیَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ».[1]

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)»

[و بگو: (هر کاری می‌خواهید) بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید. پس ما را به آن چه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کارها ـ کارهای بندگان ـ چه خوبان و چه بدان، هر بامداد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود، پس از آنها بر حذر باشید، و این همان فرموده خدای عز و جل است: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» و ساکت شد.[2]

۲) و از همو: از برخی از یارانمان، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الحمید طائی، از یعقوب بن شعیب، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» سئوال کردم، فرمود: آنان ائمه هستند که سلام و درود خدا بر آنان باد.[3]

۳) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از او شنیدم که فرمود: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ناراحت می‌کنید؟ مردی به او عرض کرد: چگونه او را ناراحت می‌کنیم؟ فرمود: آیا نمی‌دانید که کردارهای شما بر او عرضه

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱۱۸.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۲.

می‌شود و اگر معصیتی را ببیند ناراحت می‌شود؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ناراحت نکنید و او را خوشحال کنید.[1]

۴) و از همو: از علی، از پدرش، از قاسم بن محمد زیات، از عبدالله ابن ابان زیات ـ که نزد رضا علیه السلام جایگاه و منزلت داشت ـ گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: برای من و خانواده‌ام دعا کنید. فرمود: آیا این کار را نمی کنم؟ به خدا قسم، اعمال شما هر روز و شب بر من عرضه می‌شود. ـ گفت:ـ پس این امر را بزرگ شمردم [باور نکردم]. به من فرمود: مگر کتاب خدای عز و جل را نمی‌خوانی که می‌گوید «اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» فرمود ـ به خدا او علی بن ابو طالب علیه السلام است.[2]

۵) و از همو: از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابو عبدالله صامت، از یحیی بن مساور، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که که او این آیه را ذکر کرد«فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، فرمود: به خدا قسم او علی بن ابو طالب علیه السلام است.[3]

۶) و از همو: از برخی اصحاب ما، از احمد بن محمد، از وشاء نقل شده است که گفت: از رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا اعمال چه خوب و چه بد، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شود.[4]

۷) و از همو: از احمد، از عبد العظیم، از حسین بن میّاح، از کسی که خبر داد، نقل شده است که مردی این آیه را: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» نزد امام صادق علیه السلام خواند و ایشان فرمود: این آیه چنین نیست، بلکه این چنین است: والمأمونون. مأمونون ما هستیم.[5]

۸) و از همو: از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن دراج نقل شده است که گفت: بیش از یک نفر از اصحاب ما روایت کرد که فرمود: در باره امام سخن نگویید، چه امام در شکم مادرش سخن شما را می‌شنود و هر گاه (مادرش) او را زایید، فرشته (این آیه را) در میان چشم‌هایش

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۳.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۴.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۵.
۴ـ کافی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۶.
۵ـ کافی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۵.

می‌نویسد: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»[1] [و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییر دهنده‌ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست] پس هر گاه به این امر قیام کند، در هر شهر مناره‌ای از نور برای او بر پا می‌شود که از آن به کارهای بندگان نگاه می‌کند.[2]

۹) و از همو: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید نقل شده است که گفت: من و ابن فضال نشسته بودیم که ناگهان یونس آمد و گفت: نزد امام رضا علیه السلام بودم و به او عرض کردم: فدایت شوم، مردم در باره ستون بسیار سخن گفته‌اند. ـ گفت:ـ به من فرمود: ای یونس، تو آن را چگونه می‌بینی؟آیا آن را ستونی آهنی می‌بینی که برای صاحب تو بر پا می‌شود؟! عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: آن فرشته‌ایست که برای حفاظت از هر شهری گماشته شده است، و خدا به وسیله آن (ستون) کارهای اهالی آن شهر را بالا می‌برد. ـ گفت:ـ ابن فضال برخاست و سرش را بوسید و گفت: رحمت خدا باد بر شما ای ابو محمد! همچنان سخنان درستی را می‌گویی که خدا به وسیله آن گشایش می‌دهد.[3]

۱۰) محمد بن حسن صفار: از احمد بن محمد و یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا اعمال (بندگان) در هر پنجشنبه بر من عرضه می‌شود. هر گاه هلال (ماه) پدید آمد و هر گاه نیمهٔ شعبان فرا رسید، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر علی علیه السلام عرضه می‌شود، سپس در ذکر حکیم نگاشته می‌گردد.[4]

۱۱) و از همو: از یعقوب بن زید، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عمر، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره فرموده خدای عز و جل: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» سئوالاتی شد. فرمود: همانا کارها چه خوب و چه بد، هر بامداد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌گردد. پس بر حذر باشید.[5]

۱ـ انعام/۱۱۵.
۲ـ کافی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۶.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۷.
۴ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۳، باب ۴، ح ۱.
۵ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۳، باب ۴، ح ۲.

۱۲) و از همو: از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از داود بن نعمان، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: همانا کارها هر شامگاه پنجشنبه بر پیامبر شما صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شود پس هر یک از شما باید حیا کند از این که عمل زشت بر پیامبرش عرضه می‌شود.[1]

۱۳) و از همو: از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از منصور، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمود: همان اعمال هر پنجشنبه بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عرضه می‌گردد. هر گاه روز عرفه فرا رسد، پروردگار تبارک و تعالی فرود می‌آید. و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا»[2] [و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را (چون) گردی پراکنده می‌سازیم].[3] گفتم: به فدایت شوم، اعمال چه کسی؟ پس گفت: اعمال مغضوبین ما و شیعیان ما.

۱۴) و از همو: از احمد بن موسی، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از حفص بن بختری، از افراد بسیاری نقل شده است که گفت: اعمال بندگان روز پنجشنبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، عرضه می‌شود.[4]

۱۵) و از همو: از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: شنیدم که امام می فرمود: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناراحت می‌کنید؟ مردی به او عرض کرد: چگونه او را ناراحت می‌کنیم؟ فرمود: آیا نمی‌دانید که کردارهای شما بر او عرضه می‌شود و اگر معصیتی را ببیند ناراحت می‌شود؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ناراحت نکنید و او را خوشحال کنید.[5]

۱۶) و از همو: از محمد بن حسین و یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از ابن اذینة، از بُرید عجلی نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم و از

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۳، باب ۴، ح ۲.
۲ـ فرقان/۲۳.
۳ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۵، باب ۴، ح ۱۵.
۴ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۵، باب ۴، ح ۱۶.
۵ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۵، باب ۴، ح ۱۷.

او در باره قول خدای عز و جل پرسیدم: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، فرمود: منظور ما هستیم.[1]

۱۷) و از همو، از احمد بن حسین، از پدرش، از عبد الکریم بن یحیی خثعمیّ، از بُرید بن عجلی نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، فرمود: هیچ مؤمنی یا کافری نمی‌میرد و در قبر نهاده نمی‌شود، مگر این که عمل او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و همین طور تا آخرین کسی که خدا طاعتش را بر بندگان واجب کرده است، عرضه شود.[2]

۱۸) و از همو: از یعقوب بن یزید، از حسین بن علی وشاء، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در این فرموده خدای تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، مؤمنان چه کسانی هستند ؟ فرمود: چه کسی جز صاحب [امام] شما می تواند باشد؟[3]

۱۹) و از همو: سندیّ بن محمد، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره اعمال پرسیدم، که آیا بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شود؟ گفت: در آن شکی نیست. آیا فرموده خدای تعالی را دیده‌ای: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قسم به خدا، خداوند در زمین خود گواهانی دارد.[4]

۲۰) و از همو: از هیثم نهدی، از پدرش، از عبدالله بن ابان نقل شده است که گفت: به امام رضا علیه السلام که سوء تفاهمی بین من و او پیش آمده بود، عرض کردم: برای من و موالیان خود دعا کن. فرمود: به خدا قسم، کردارهای شما در هر پنجشنبه بر من عرضه می‌شود.[5]

۲۱) و از همو، از هیثم نهدی، از محمد بن علی بن سعید زیّات، از عبدالله بن ابان نقل شده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: همانا گروهی از

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۶، باب ۵، ح ۱.
۲ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۷، باب ۵، ح ۸.
۳- بصائر الدرجات، ص ۳۹۷، باب ۶، ح ۱.
۴ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۹، باب ۶، ح ۱۰.
۵ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۸، باب ۶، ح ۸.

پیروان شما از من خواستند که برای آنان دعا کنید؟ فرمود: قسم به خدا، اعمال شما هر روز بر من عرضه می‌شود.[1]

۲۲) ابن بابویه: از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از پدرش سعید آدمی، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ابو خطاب می‌گفت: اعمال امت رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر پنجشنبه بر او عرضه می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: چنین نیست، بلکه اعمال امت هر بامداد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شود، چه اعمال نیکو کاران یا بد کاران، پس بر حذر باشید. و این همان فرموده خدای عز و جل، «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» است و ساکت شد.

ابو بصیر گفت: همانا منظور ائمه هستند که سلام و درود خدا بر آنان باد.[2]

۲۳) علی بن ابراهیم: از پدرش، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» فرمود: مؤمنون در این جا ائمه اطهار که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.[3]

۲۴) شیخ در امالی: با سند خود از ابراهیم احمری، از محمد بن حسین و یعقوب بن یزید و عبدالله بن صَلْت و عباس بن معروف و منصور و ایوب و قاسم و محمد بن عیسی، از ابن اُذینه نقل کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم و به وی عرضه داشتم: فدایت شوم، در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» به من بگویید، فرمود: منظور او ما هستیم.[4]

۲۵) و از همو با سند خود از ابراهیم احمری، از محمد بن عبد الحمید، و عبدالله بن صلْت، از حنان بن سدیر، از پدرش ابراهیم، از عبدالله بن حمّاد، از سدیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا که سلام و درود

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۳۹۹، باب ۶، ح ۱۱.
۲ـ معانی الأخبار، ص ۳۹۲، ح ۳۷.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۴.
۴ـ أمالی، ج ۲، ص ۲۳.

خدا بر او و اهل بیت او باد، در حالی که در میان گروهی از اصحابش بود، فرمود: بودن من در میان شما برای شما خیر است و جدا شدن من از شما، برای شما خیر است. جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! شکی نیست که ماندن شما در میان ما برای ما خیر است، چگونه جدا شدن شما از ما برای ما خیر می‌باشد؟ فرمود: اما این که ماندن من میان شما خیر است، از این رو است که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»[1] [(ولی) تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود] یعنی آنان را با شمشیر عذاب دهد. و اما این که جدا شدنم از شما برای شما خیر است؛ چون اعمال شما هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می‌شود، پس بابت کارهای نیک شما خدا را سپاس می‌گویم و برای کارهای بد، برای شما طلب آمرزش می‌کنم.[2]

۲۶) و از همو: از محمد بن محمد، از ابو حسن علی بن بلال مهلبی، از علی بن سلیمان، از احمد بن قاسم همدانی، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد برقی، از سعید بن مسلم، از داود بن کثیر رقی نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که به من گفت: ای داود! همانا اعمال شما در روز پنجشنبه بر من عرضه می‌گردد. از جمله اعمال شما، برقراری صله رحم با پسر عمویت، بر من عرضه شد و خوشحال شدم. چرا که من دریافتم که صله شما موجب پایان عمر او و فرا رسیدن اجلش قبل از تو است. داود گفت: من پسر عمویی داشتم که معاند و ناصب اهل بیت علیهم السلام و خبیث بود و به اطلاع من رسید که او و عیالش در تنگنا به سر می‌برند. قبل از سفرم به مکه مبلغی را برای هزینه او اختصاص دادم. هنگامی که به مدینه رسیدم، امام صادق علیه السلام این موضوع را به اطلاع من رساند.[3]

۲۷) عیاشی، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره اعمال سئوال شد که آیا بر رسول خدا که سلام و

۱ـ انفال/۳۳.
۲ـ امالی، ج ۲، ص ۲۲.
۳ـ امالی، ج ۲، ص ۲۷.

درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عرضه می‌گردد؟ فرمود: شکی در این نیست. به ایشان گفتند: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» چه می‌گویید؟ فرمود: برای خدا شاهدانی در زمین وجود دارند.[1]

۲۸) از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، سئوال کردم. فرمود: می‌خواهید آن را از من روایت کنید؟ (مصداق آن) همان است که در درون توست.[2] (همان که به آن معتقد هستی.)

۲۹) از یحیی حلبی نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در باره علی علیه السلام حدیثی را به من بگویید؟ فرمود: آیا آن را به تفصیل بگویم یا به طور مختصر؟ عرض کردم: بلکه به طور مختصر. فرمود: علی علیه السلام درِ (باب) هدایت است؛ هر که از او پیشی گیرد کافراست و هر که از او عقب بماند، کافر است. عرض کردم: بیشتر بگویید. فرمود: هر گاه روز قیامت فرا رسد، منبری در سمت راست عرش بر پا می‌شود که بیست و چهار پله دارد. علی علیه السلام پرچم به دست می‌آید تا این که از آن بالا رود و بر آن بنشیند و خلایق بر او عرضه می‌شوند. هر که او را شناخت وارد بهشت می‌شود و هر که نشناخت وارد آتش می‌شود. عرض کردم: آیا آیه‌ای از کتاب خدا در این باره هست؟ فرمود: بلی در باره این آیه چه می‌گویی؟ خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» به خدا، او همان علی بن ابو طالب علیه السلام است.[3]

۳۰) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: ابو خطاب می‌گفت: اعمال امت در هر پنجشنبه بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عرضه می‌گردد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: چنین است. اعمال امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه خوب و چه بد، در هر صبح بر او

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱۱۹.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱۲۰.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱۲۱.

عرضه می‌شود، پس مواظب باشید. و این همان فرموده خدا: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» است.[1]

۳۱) از محمد بن فضیل، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» سئوال کردم. فرمود: اعمال امت چه خوب و چه بد، در هر صبح بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می‌گردد؛ پس مواظب باشید.[2]

۳۲) از برید عجلی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» بگویید. فرمود: هیچ مؤمن یا کافری نمی‌میرد و در قبر نهاده نمی‌شود، مگر پس از این که عمل او بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و علی علیه السلام و همین طور تا آخرین کسی که خدا طاعتش را بر بندگان واجب کرده است، عرضه شود.[3]

۳۳) و امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنون همان ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.[4]

۳۴) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، فرمود: برای خدا شاهدی در زمینش است و اعمال بندگان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شود.[5]

۳۵) از محمد بن حسان کوفی، از محمد بن جعفر، از پدرش جعفر، از پدرش علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر گاه روز قیامت فرا رسد، منبری در سمت راست عرش بر پا می‌شود که بیست و چهار پله دارد. علی بن ابو طالب علیه السلام می‌آید، در حالی که پرچم حمد (ستایش) به دست او است. پس از آن بالا می‌رود و بر آن می‌نشیند و خلایق بر او عرضه می‌گردند. هر که او را شناخت وارد بهشت می‌شود و هر که او را نشناخت، وارد آتش می‌شود و تفسیر این در کتاب

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۲۲.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۲۳.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۲۴.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۲۵.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۲۶.

خدا، در این آیه است: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» ـ فرمود ـ به خدا قسم او امیر مؤمنان علی بن ابو طالب صلوات الله علیه است.[1]

و معنای این سخن خدای تبارک و تعالی: «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» در پیش ذکرشد.

«وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)»

[و عده‌ای دیگر (کارشان) موقوف به فرمان خداست؛ یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه آنها را می‌پذیرد و خدا دانای سنجیده‌کار است]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ» فرمود: آنان گروهی مشرک بودند و کسانی مانند حمزه و جعفر و امثال آنان را کشتند. سپس به اسلام گرویدند و خدا را یگانه پنداشتند و شرک را رها کردند، اما ایمان را با دل‌هایشان نشناختند تا از مؤمنان باشند و بهشت برای آنان واجب شود و در حالت جحود و انکار نبودند تا کافر باشند و از جمله دوزخیان گردند. پس آنان در آن حالت باقی می‌مانند.«مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ».[2]

۲) و از همو: از مردی از سهل بن زیاد، از علی بن حسّان، از موسی بن بکر واسطی، از مردی نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: مرجون قومی هستند که مشرک بودند و اشخاصی مانند حمزه و جعفر و مانند آنان از مؤمنان را کشتند، سپس اسلام آوردند و به توحید خدا قائل شدند و شرک را رها کردند. آنان از جمله مؤمنانی نبودند که باید وارد بهشت شوند و کفر نورزیده‌اند تا آتش بر آنان واجب شود. پس آنان در این حالت باقی می‌مانند «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ».[3]

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از یحیی بن ابو عمران، از یونس، از ابن طیّار، نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: مرجون لأمر الله،

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۲۷.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۱.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۲.

قومی هستند که مشرک بودند و کسانی را مانند حمزه جعفر و مانند آنان را از مؤمنان کشتند، سپس اسلام آوردند و خدا را پرستیدند و شرک را رها کردند و ایمان را با دل‌هایشان نشناختند تا از مؤمنان باشند و بهشت برای آنان واجب شود و به حجود و انکار قبلی خود ادامه ندادند تا آتش بر آنان واجب گردد. آنان همچنان در این حالت باقی می‌مانند و امرشان به خدا واگذار شده است؛ یا آنان را عذاب می‌دهد و یا به آنان توجه می‌کند.[1]

۴) عیاشی: از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَءَاخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ»، فرمود: آنان گروهی از مشرکان هستند که خون برخی از مسلمانان را ریختند، سپس اسلام آوردند. پس امر آنان به خدا واگذار شده است.[2]

۵) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: مرجون قومی هستند که در روز بدر و اُحد و روز حنین جنگیدند و از مشرکان در امان ماندند. و پس از گذشت مدت زیادی اسلام آوردند. خداوند یا آنان را عذاب می‌دهد و یا توبه آنان را می‌پذیرد.[3]

۶) از زُراره، از امام باقرعلیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ» فرمود: آنان گروهی مشرک بودند و کسانی را مانند حمزه و جعفر و امثال آنان از مؤمنان را کشتند، پس اسلام آوردند و خدا را پرستیدند و شرک را رها کردند. آنان آن گونه ایمان نیاوردند تا از مؤمنان باشند و بهشت برای آنان واجب شود و کفر نورزیدند تا آتش بر آنان واجب شود. پس در این حالت باقی هستند. «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ».[4]

۷) حُمران گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفان پرسیدم. فرمود: آنان نه مؤمن و نه کافرند. آنان به امر خدا واگذار شده‌اند.[5]

۸) از ابن طیار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: مردم بر شش گروهند و بر سه گروه تاویل (تعبیر) می‌شوند: ایمان، کفر و گمراهی. آنان اهل

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۴.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۲۸.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۲۹.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۳۰.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۳۰.

وعده هستند: کسانی که خدا به آنان وعده بهشت یا آتش را داده است و عبارتند از: مؤمنان، کافران، مستضعفان. و کسانی که به حکم خدا واگذار شده‌اند. یا آنان را عذاب می‌دهد، و یا توبه آنان را می‌پذیرد. و آنان که بر گناهانشان اقرار کردند و عمل نیک را با بد آمیخته‌اند و اصحاب اعراف.[1]

۹) از زُراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مرجون لأمر الله، گروهی مشرک بودند و کسانی را مانند حمزه و جعفر و امثال آنان کشتند، سپس اسلام آوردند و خدا را پرستیدند و شرک را رها کردند و ایمان را با دل‌هایشان نشناختند تا از جمله مؤمنان باشند و ورودشان به بهشت حتمی باشد. و به جحود و انکارشان ادامه ندادند تا کافر شوند، تا ورودشان به آتش حتمی شود. آنان در آن حالت باقی می‌مانند. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند طبق نظر خویش با آنان رفتار می‌کند«إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ». عرض کردم: فدایت شوم روزیشان از کجا می‌آید؟ فرمود: از هر جایی که خدا می‌خواهد. ابو ابراهیم علیه السلام فرمود: اینان قومی هستند که خدا آنان را نگهداشته است تا این که در مورد آنان تصمیم بگیرد.[2]

۱۰) از حارث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان پرسیدم: آیا میان ایمان و کفر مرتبه‌ای وجود دارد؟ فرمود: بله! بلکه منازلی وجود دارد که اگر انسان یکی از آنها را انکار کند، خدا او را با چهره‌اش در آتش می‌اندازد. میان آنان کسانی دیگر هستند که امرشان به خدا واگذار شده است و میان آنان مستضعفان قرار دارند و همچنین در میان آنان کسان دیگری هستند که کردارهای نیک را با کردارهای بد آمیخته‌اند و در میان آنان (اهل اعراف) هستند، در این سخن خدای تبارک و تعالی که می‌فرماید :«وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ»[3]ـ[4]

۱۱) از داود بن فرقد نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرجون کسانی هستند که فضیلت علی علیه السلام برای آنان ذکر شد؟ گفتند:

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۳۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۳۲.
۳ـ اعراف/۴۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۳۳.

نمی‌دانیم شاید چنین باشد و شاید چنین نباشد؟ فرمود: امر او را عقب بیانداز، خدای عز و جل می‌فرماید: «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ» تا آخر آیه.[۱]

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ (۱۰۸)﴾

[و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه زیان و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است و (نیز) کمینگاهی است برای کسی که قبلاً با خدا و پیامبر او به جنگ برخاسته بود و سخت سوگند یاد می‌کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم. (ولی) خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعا دروغگو هستند * هرگز در آن جا نایست؛ چرا که مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن (به نماز) ایستی (و) در آن مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند و خدا کسانی را که خواهان پاکی‌اند، دوست می‌دارد]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: شان نزول آن این است که گروهی از منافقان نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمدند و گفتند: ای رسول خدا! آیا به ما اجازه می‌دهید در (دیار) بنی سالم مسجدی را برای بیماران و شب بارانی و پیرمرد سالخورده بسازیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان اجازه داد. سپس در حالی که عازم تبوک بود نزد او رفتند و گفتند: ای رسول خدا! اگر ممکن است نزد ما بیایید و در آن نماز بخوانید؟ فرمود: اکنون من عازم سفر هستم و هر گاه برگشتم ـ به خواست خدا ـ می‌آیم و در آن نماز خواهم گزارد.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تبوک مراجعت کرد، این آیه در باره آن مسجد و ابو عامر راهب نازل شد و آنان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کرده بودند که آن را برای صلاح و کارهای نیک می‌سازند. خدا این آیه را بر پیامبرش نازل کرد: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۳۴.

«وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَاداً لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ» یعنی ابو عامر راهب که او نزد آنان می‌آمد و رسول خدا و اصحابش را ذکر می‌کرد «وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لاَ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ» یعنی مسجد قبا[1] «أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ» فرمود: آنان با آب، خود را پاک می‌کردند.[2]

۲) امام عسگری علیه السلام فرمود: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: عجلِ (گوساله) زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابو عامر راهب است که پیامبر اکرم او را فاسق نامید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروزمندانه و همراه با غنیمت برگشت و خدا توطئه منافقان را باطل کرد و خدای عز و جل دستور داد مسجد خدا را به آتش بکشند و این آیه را تا آخر آن «وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِداً ضِرَاراً» نازل کرد. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: در زمان حیات پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلم خداوند، این گوساله را تباه ساخت و او را به فلج و جذام مبتلا ساخت و به مدت چهل روز در شدیدترین عذاب باقی ماند و سپس به سوی عذاب خدای عز و جل رهسپار شد.[3]

۳) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از ابن ابو عمیر، از حمّاد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره مسجدی که بر اساس تقوا بنا شد، سئوال کردم. فرمود: مسجد قبا.

۴) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی و ابن ابو عمیر، همگی، از معاویة بن عمار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: رفتن به مساجد را رها نکنید، هر مسجدی که باشد، به خصوص مسجد قبا که از همان روز اول بر اساس تقوا بنا شده است.[4]

۱ـ قبا: دهی است نزدیک مدینه به فاصله دو مایل و مسجد تقوی در آن است. «معجم البلـدان، ج ۴، ص ۳۰۱».

۲ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳ـ کافی، ج ۳، ص ۲۹۶، ح ۲.

۴ـ کافی، ج ۴، ص ۵۶۰، ح ۱.

۵) شیخ: با سند خود از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حمّاد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره مسجدی که بر اساس تقوی بنا نهاده شده است، سئوال کردم. آن حضرت فرمود: مسجد قبا.[۱]

۶) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از برقی، از ابن ابو عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای گروه انصار! همانا خداوند از شما به نیکی یاد کرده است؛ مگر شما چه کار می کنید؟ گفتند: خود را با آب پاک می‌کنیم.[۲]

۷) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره مسجدی که از همان روز اول بر اساس تقوی بنا نهاده شده بود، پرسیدم. فرمود: مسجد قبا.[۳]

۸) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ» از ایشان پرسیدم. فرمود: مسجد قبا.

و اما در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ» فرمود: یعنی از مسجد نفاق (شایسته‌تر است). او به راه خویش می‌رفت که به مسجد قبا رسید. پس بر خود آب و سدر می‌پاشید و لباسش را از پاهایش بالا می‌زد، و بر حاشیه سنگی کناره راه، راه می‌رفت و به تندی قدم می‌نهاد و دوست نداشت چیزی از آن به لباسش برسد. از ایشان سئوال کردم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا نماز می‌خواند؟ فرمود: بلی، اقامت او نزد سعد بن خیثمه انصاری بود. از ایشان پرسیدم: آیا مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سقف داشت؟ فرمود: خیر و برخی از اصحابش گفته بودند: ای رسول خدا! برای مسجد ما سقف نمی‌سازی؟ فرمود: آن جا عریش (داربست ـ سایبان) داشت، مانند عریش موسی.[۴]

۱ـ تهذیب، ج ۳، ص ۲۶۱، ح ۷۳۶.
۲ـ تهذیب، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۱۰۵۲.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۳۵.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۳۶.

۹) از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ»، سئوال کردم. فرمود: آنان که دوست دارند با وضو خود را پاک کنند و آن استنجا به وسیله آب است ـ فرمود: ـ این آیه در باره اهل قبا نازل شد.[۱]

۱۰) در روایت ابن سنان از همو علیه السلام نقل شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: این طهارت چه بوده است؟ فرمود: وضو، هنگامی که از مستراح بیرون می‌آمدند. خداوند به خاطر این طهارتشان آنان را ستوده است.[۲]

۱۱) طبرسی می‌گوید: «يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ» با آب از مدفوع و ادرار. و نیز می‌گوید: و این حدیث از دو سید، امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است. می‌گوید: و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شد که به اهل قبا فرمود: در پاک کردن خویش چه کار می‌کنید، چرا که خدای عز و جل به نیکی شما را ستایش کرده است؟ گفتند: اثر مدفوع را می‌شوییم. سپس فرمود: خدا این آیه را «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ»[۳] در باره شما نازل کرده است.

«أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹)»

[آیا کسی که بنیاد (کار) خود را بر پایه تقوا و خشنودی خدا نهاده، بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می‌افتد و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی‌کند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در روایتی از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: مسجد ضرار که از ابتدا بر لبه پرتگاهی مشرف به سقوط ساخته شد، سرانجام در آتش جهنم سقوط کرد.[۴]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ۲ص ۱۱۸، ح ۱۳۷.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۸، ح ۱۳۸.
۳ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۲۷.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۵.

«لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰)»

[همواره آن ساختمانی که بنا کرده‌اند در دل‌هایشان مایه شک (و نفاق) است تا آنکه دل‌هایشان پاره پاره شود و خدا دانای سنجیده‌کار است]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: (الا) در موضع (حتی) است و دل‌هایشان پاره می‌شود و خدا دانا و حکیم است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مالک بن دخشم خزاعی و عامر بن عدی از بنی عمرو بن عوف را فرستاد تا آن را خراب کنند و به آتش بکشند. مالک آمد و به عامر گفت: منتظرم باش تا آتشی را از خانه‌ام بیاورم، سپس وارد خانه‌اش شد و برگ درخت خرمایی آورد و سپس آن را در مسجد به آتش کشید. پس پراکنده شدند. زید بن حارثه در آن جا ماند تا این که ساختمان مسجد آتش گرفت. سپس دستور داد دیوارش را خراب کنند.[1]

۲) طبرسی می‌گوید: از برقی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: تا این که از هم گسیخت.[2]

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲)»

[در حقیقت، خدا از مؤمنان جان و مالشان را به (بهای) این که بهشت برای آنان باشد، خریده است و همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند و (این) به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۲۱.

چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید، شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است * (آن مؤمنان) همان توبه‌کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، باز دارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عباد بصری در راه مکه با امام سجاد علیه السلام دیدار کرد. به او عرض کرد: ای علی بن حسین! جهاد و سختی آن را رها کردی و به حج و نرمی آن روی آورده‌ای، همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «انَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ انفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بان لَهُمُ الجَنَّةَ یُقَاتِلُونَ فِي سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالانجِیلِ وَالْقرآن وَمَنْ أَوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَیْعِکُمُ الَّذِي بَایَعْتُم بِهِ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».

علی بن حسین علیه السلام فرمود: آیه را کامل کن و سپس فرمود: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنکَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ». اگر افرادی را که چنین صفاتی دارند ببینیم (پیدا کنیم)، جهاد با آنان از حج بهتر است.[۱]

۲) از همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: در باره دعوت به سوی خدا و جهاد در راه او به من بگویید، آیا مخصوص قومی است که فقط این عمل برای آنان جایز است و کسی (نمی‌تواند) آن را به جا بیاورد، مگر این که از آنان باشد یا این که برای هر کسی که خدای عز و جل را یگانه می داند و به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده است جایز است و هر که چنین باشد، می‌تواند به خدای عز و جل و اطاعت از او دعوت کند و در راهش جهاد کند. فرمود: این فقط برای یک قوم جایز است و کسی نمی‌تواند آن را به جا بیاورد، مگر این که از آنان باشد.

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۲۲، ح ۱.

عرض کردم: آنان که هستند؟ فرمود: هر که شرایط خدای عز و جل در جنگ و جهاد به همراه مجاهدان را به جا بیاورد، برای او جایز است که به خدای عز و جل دعوت کند و هر که شرایط خدای عز و جل را در جهاد به همراه مجاهدان به جا نیاورد، جهاد و دعوت برای خدا برای او جایز نیست، مگر این که شرایطی را که خدا برای جهاد تعیین کرده است، در خود فراهم کند.

عرض کردم: برای من تبیین کنید، رحمت خدا بر شما باد. فرمود: خدای عز و جل در کتاب خویش به پیامبرش دستور داده است که مردم را به سوی خدا دعوت کند و دعوت کنندگان به سوی او را توصیف کرده و برای دعوت کنندگان، مراتبی قرار داده است که این مراتب، معرف یکدیگر هستند و بر یکدیگر دلالت دارند. و نیز خداوند خبر داد که خدای تبارک و تعالی نخستین کسی بود که به خویش دعوت کرد و (مردم را) به اطاعت و پیروی از دستورات خود فرا خواند. پس از خودش شروع کرد و فرمود: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[1] [و خدا (شما را) به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند] سپس در مرتبه دوم، رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را ذکر کرد و فرمود: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه‌ای) که نیکوتر است مجادله نمای][2] یعنی به وسیله قرآن؛ و کسی که مخالف دستور خداست و به غیر از آن چه خدا در کتابش دستور داده است، به سوی خدا دعوت می‌کند، دعوتگر به شمار نیامده است. منظور همان چیزی است که خدا دستور داده است که فقط به وسیله آن دعوت شود.

و در باره پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، چنین فرمود: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[3] [راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی] یعنی دعوت می‌کنی. سپس در مرتبه سوم، دعوت به او را در کتابش نیز یاد کرد. خدای تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ

۱ـ یونس/۲۵.
۲ـ نحل/۱۲۵.
۳ـ شوری/۵۲.

أَقْوَمُ» [قطعا این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می‌نماید] یعنی دعوت می‌کند «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ»[1] [مژده می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود] سپس کسانی را که پس از او و پس از پیامبرش به آنان اجازه دعوت به او را داده است، ذکر کرده و فرمود: «وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»[2] [و باید از میان شما گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند] سپس مشخصات این امت را بازگو کرد و این که از چه کسانی هستند. و این که این امت از فرزندان ابراهیم و نسل اسماعیل یعنی از ساکنان حرمند و هیچ گاه کسی را غیر از خدا پرستش نکردند و دعوت یعنی دعوت ابراهیم و اسماعیل که از اهل مسجدند، برای آنان واجب شده است. کسانی که در کتابش در باره آنان سخن گفت و تصریح کرد که ناپاکی و پلیدی را از آنان دور ساخته و به نیکی آنان را پاک گردانیده است؛ کسانی که آنان را در ذکر صفت امت ابراهیم علیه السلام توصیف کردیم و خدای تبارک و تعالی در این فرموده خویش: «قُلْ هَـٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»[3] [بگو: این است راه من که من و هر کس پیروی‌ام کرد] به آنان اشاره کرده است؛ یعنی نخستین کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایمان به او و تصدیق آن چه را از خدای عز و جل آورده است پیروی کردند؛ از امتی که قبل از آفرینش، در آن و از آن و به آن برانگیخته شده اند، کسانی که هیچ گاه برای خدا شریک قائل نشده‌اند و نسبت به خدا ستم و شرک روا نداشته‌اند.

سپس پیروان پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و پیروان این امت را ذکر کرده است. پیروانی که در کتابش آنان را با امر به معروف و نهی از منکر توصیف کرده است و آنان را دعوت کننده به او قرار داده است، و به آنان اجازه دعوت به او را داده است. سپس فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»[4] [ای پیامبر خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس

۱ـ اسراء/۹.
۲ـ آل عمران/۱۰۴.
۳ـ یوسف/۱۰۸.
۴ـ انفال/۶۴.

است] سپس پیروان پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را که مؤمنند توصیف کرد. در آن جا که خدای عز و جل فرمود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ»[1] [محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصه) آنان اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل] و فرمود: «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا»[2] [در آن روز خدا پیامبر (خود) و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی‌گرداند. نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است، می‌گویند: پروردگارا! نور ما را برای ما کامل گردان] یعنی آن مؤمنان. و فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»[3] [به راستی که مؤمنان رستگار شدند].

سپس آنان را توصیف کرد تا کسی به رسیدن به آنان طمع نورزد، مگر از آنان باشد. از جمله صفاتی را که با آن صفات، آنان را ستوده و توصیف کرده است این است که: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ـ تا آن جا که ـ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»[4] [همانان که در نمازشان فروتنند * و آنان که از بیهوده روی گردانند ـ آنانند که خود وارثانند * همانان که بهشت را به ارث می‌برند و در آنجا جاودان می‌مانند] و نیز در باره صفت و خصلت‌های نیکوی ایشان چنین فرمود: « وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا»[5] [و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر کس این ها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد

۱ـ فتح/۲۹.

۲ـ تحریم/۸.

۳ـ مومنون/۱.

۴ـ مومنون/۲ـ۱۱.

۵ـ فرقان / ۶۸ـ ۶۹.

کرد * برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند] سپس خبر داده است که جان های این مؤمنان و کسانی که صفاتی شبیه به صفاتشان را دارند، را خریده است: «أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ» سپس وفاداری آنان به عهد و پیمان و بیعت با او را ذکر کرد. و فرمود: «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

هنگامی که آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» نازل شد، مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت: ای پیامبر خدا! مردی که شمشیرش را برمی‌دارد و می‌جنگد تا این که کشته می‌شود، اما برخی از گناهان را مرتکب شده است، آیا او شهید است؟

خدای عز و جل این آیه را بر پیامبرش نازل کرد: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجاهدان مؤمن را که به صفت و زینت شهادت آراسته‌اند (این ویژگی‌ها را با خود دارند)، چنین تفسیر کرده و فرموده است: توبه کنندگان از گناهان. عابدانی که فقط خدا را می‌پرستند و برای او شریک قایل نمی‌شوند. ستایش کنندگانی که خدا را در هر حال چه در سختی و چه در نعمت ستایش می‌کنند. سیاحت کنندگان که همان روزه دارانند. راکعان و ساجدانی که نمازهای پنجگانه را به موقع برگزار می‌کنند و از نماز با رکوع و سجود آن و در خشوع در آن و در اوقاتش، محافظت می‌کنند. پس از آن امر به معروف می‌کنند و به آن عمل می‌کنند، و از منکر نهی می‌کنند و خود نیز مرتکب آن نمی‌شوند.

سپس فرمود: کسی را که کشته می‌شود در حالی که این شرایط را دارا است، به شهادت و بهشت بشارت ده. همچنین خدای تبارک و تعالی خبر داده است که جز دارندگان این شرایط، کسی را به رزم و جهاد دستور نداده است. خدای عز و جل فرمود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»[1] [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت (جهاد) داده شده است؛ چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته

۱ـ حج/ ۳۹ـ ۴۰.

خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست * همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند (آنها گناهی نداشتند) جز این که می‌گفتند: پروردگار ما خداست] (و این از آن جهت است) که همه آن چه میان آسمان و زمین است، از آن خدای عز و جل و پیامبرش و پیروان مؤمن آنان که دارندگان این صفات هستند می‌باشد. هر چه از دنیا در دست مشرکان و کافران و ظالمان و گناهکاران و فاجرانی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان مخالفند و طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنون را ترک کرده اند، چیزهایی است که به خاطر آن به مؤمنان دارای این صفات ستم کردند و (این امکانات را) که خدا به رسول خویش بخشیده است، از آنان به زور گرفتند. پس این حق آنان است که خدا به آنان ارزانی داشته و به آنان برگردانده است.

و همانا معنای فیء، هر چیزی است که مشرکان بر آن دست یافتند و سپس مسلمین بر آن غلبه کرده و از (تسلط مشرکان) بیرون آمده و به مؤمنان برگشته است. پس برای هر گفتار یا کرداری که باز می گردد، از تعبیر فیء استفاده می‌شود (یعنی برگشته است) مانند این فرموده خدای عز و جل: «لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَآؤُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»[1] [برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می‌خورند (=ایلاء) چهار ماه انتظار (و مهلت) است پس اگر (به آشتی) بازآمدند، خداوند آمرزنده مهربان است] یعنی برگشتند، سپس فرمود: «وَإِنْ عَزَمُواْ الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[2] [و اگر آهنگ طلاق کردند، در حقیقت، خدا شنوای داناست] و فرمود: «وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» یعنی بر می‌گردد «فَإِن فَاءَتْ» یعنی برگشت «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»[3] [و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر (باز) یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن (طایفه‌ای) که تعدی می‌کند، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت،

۱ـ بقره/۲۲۶.
۲ـ بقره/۲۲۷.
۳ـ حجرات/۹.

میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد] و مراد او از «تَفِيءَ»، بر می‌گردد است، پس این است دلیل این که (مراد) از فیء، هر چیزی است که بر جای قبلی آن برگشته است. و به خورشید در هنگام زوال می‌گویند: قد فاءت؛ یعنی هنگامی که برمی‌گردد. فیء برگشتن خورشید به زوال آن را می‌گویند. همچنین آن چه را که خدا از کفار می‌گیرد و به مؤمنان برمی‌گرداند نیز فیء می‌باشد؛ چرا که آن، حقوق خود مؤمنان بوده است که پس از ستم کافران به مؤمنان، به آنان برگشته است. از این روست که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا» یعنی در آن چه که مؤمنان به آن شایسته بودند.

و همانا فقط به مؤمنانی که به شرایط ایمانی که آنها را بیان کردیم، آراسته باشند اجازه (جهاد) داده شده است. چرا که هنگامی به او اجازه جنگ داده می‌شود که مظلوم باشد و تا مؤمن نباشد، نمی‌تواند مظلوم باشد و تا شرایط ایمان را که خدای عز و جل بر مؤمنان و مجاهدان واجب کرده است به جا نیاورد، نمی‌تواند مؤمن باشد. پس هر گاه شرایط خدای عز و جل در او به کمال برسد، مؤمن خواهد بود و اگر مؤمن باشد، پس باید مظلوم باشد و اگر مظلوم باشد، به او اجازه جهاد داده می‌شود، چرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»[1] [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت (جهاد) داده شده است؛ چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست] و اگر شرایط ایمان به طور کامل در او فراهم نباشد، او ظالم است و از کسانی است که شایسته است با او جهاد شود تا این که به درگاه خدا توبه کند. کسی مانند او به جهاد و دعوت به سوی خدای عز و جل مجاز نیست، چرا که او از جمله مؤمنان ستمدیده‌ای که قرآن به آنان اجازه جنگ داده است، نیست. هنگامی که (این آیه): «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا» در باره مهاجرینی که اهل مکه، آنان را از دیار و اموالشان اخراج کردند، نازل شد، جهاد آنان به علت ستمی که به آنان رفته بود، تجویز شده و به آنان اجازه جنگ داده شد.

عرض کردم: این آیه در باره مهاجرینی که از سوی اهل مکه مورد ستم واقع شدند، نازل شد. در باره جنگ آنان با خسرو و سزار و فروتر از آنان یعنی مشرکان قبایل عرب، (حکم) چیست؟ فرمود: اگر فقط به آنان اجازه داده شده باشد که با

۱ـ حج/۳۹.

کسانی از اهل مکه که به آنان ستم کردند بجنگند، دیگر نمی‌توانستند با خسرو و سزار و قبایل عربی که از اهل مکه نبودند، بجنگند. زیرا کسانی که به آنان ستم کردند، غیر از آنان (خسرو و سزار و ..) هستند و (اگر این فرض را بپذیریم)، در حقیقت به آنان اجازه داده شد که فقط با ستمگران اهل مکه، آن هم به خاطر اخراج به ناحق آنان از دیار و اموالشان بجنگند. اگر منظور این آیه فقط مهاجرینی که مورد ستم اهل مکه واقع شدند باشد، دیگر این آیه بر کسانی که بعد از آنان آمدند، واجب نخواهد بود، چرا که در این صورت کسی از آن ظالمان و مظلومان (اهالی مکه) باقی نمانده است و وجوب آن از مردم پس از آنان برداشته می‌شود. در این صورت کسی از ستمگران و ستمدیدگان باقی نمانده است.

و چنین نیست که تو فکر کرده‌ای، بلکه مهاجران از دو جهت مورد ستم واقع شدند: اهل مکه با اخراج کردن آنان از دیارشان و گرفتن اموالشان به ایشان ستم کردند و به اذن خدا با آنان جنگیدند، و کسری و سزار و دیگران یعنی قبایل عرب و عجم به آنان ستم کردند؛ زیرا چیزی در دست ایشان بود که مؤمنان به آن شایسته‌تر بودند. پس با اذن خدای عز و جل در این زمینه با آنان جنگیدند. مؤمنان، همواره و در هر زمان با استناد به همین آیه می‌جنگند.

همانا خدای عز و جل به مؤمنانی اجازه جهاد داده است که شرایطی را که خدای عز و جل بر مؤمنان در ایمان و جهاد واجب کرده است، در خود فراهم کنند و هر که این شرایط را به جا بیاورد، مؤمن و مظلوم است و به او با آن معنی، اجازه جهاد داده شده است و هر که برخلاف این باشد ستمگر است و از ستمدیدگان نیست و به او اجازه جنگ و نیز نهی از منکر و امر به معروف داده نشده است؛ چرا که او شایسته (این کار) نیست و همچنین دعوت به سوی خدای عز و جل برای وی تجویز نشده است، چرا که نمی شود چنین کسی در آن واحد، هم به جهاد مأمور شود و هم به او امر شود که به خدای عز و جل روی آورد. و کسی که مؤمنان به جهاد با او دستور داده شدند، نمی‌تواند مجاهد باشد و خدا او را از جهاد بازداشته و منع کرده است. کسی که خودش به توبه و حق و امر به معروف و نهی از منکر امر شده است، نمی‌تواند به خدای عز و جل دعوت کند. و کسی که به او امر شده است که معروف را به جا آورد، امر به معروف نمی‌کند و کسی که به او دستور داده شده است که از منکر نهی شود، نهی از منکر نمی‌کند.

پس هر کسی که شرایط خدای عز و جل را که خداوند، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را به این شرایط توصیف کرده است، دارا باشد، مظلوم است و به آنان اجازه جهاد داده شده است، زیرا که حکم خدای عز و جل در اولین انسان‌ها و آخرین آنان و فرایض او بر همه مردمان یکسان است، مگر به خاطر علتی یا اتفاقی که رخ می‌دهد. و مردمان اولین و آخرین نیز در ممنوعیت استثنا شریک هستند و فرایض بر همه آنان یکسان است (هیچ استثنایی وجود ندارد) و آخرینان در برابر ادای فرایض مسئولند چنان که نخستینیان نیز مسئولند و به همان ترتیب آنان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و هر که دارای صفات مؤمنانی که خدا اجازه جهاد به آنان داده است نباشد، او از اهل جهاد نیست و اجازه جهاد ندارد تا این که به آن چه که خدای عز و جل بر او شرط کرده است، بازگردد (آن شرایط را در خود فراهم کند). هر گاه شرایط خدای عز و جل بر مؤمنان و مجاهدان در او به کمال برسد، او از جمله کسانی است که جهاد برای آنان تجویز شده است.

پس باید بندگان از خدای عز و جل بیم داشته باشند و فریب آرزوهایی را که خدای عز و جل از آنها نهی کرده است نخورند؛ یعنی همین آرزوهایی که در سخنان دروغینی که به خدا نسبت داده می‌شود و قرآن آن را تکذیب می‌کند، تجلی می‌یابد و از ناقلان و روایت کنندگان این دروغ‌ها برائت بجوید و نزد خدای عز و جل با شبهه‌ای نیاید که در آن عذری نداشته باشد، چرا که (در این صورت) برای کسی که خود را در راه خدا در معرض قتل قرار می‌دهد، جایگاه و منزلتی از جانب خدا نیست، با این که این عمل (شهادت در راه خدا)، با ارزش‌ترین و گرانقدرترین اعمال است. پس هر فرد باید بخود قضاوت کند (کلاه خود را پیش خود قاضی کند) و کتاب خدای عز و جل را به نفس خویش نشان دهد و آن را بر نفس خود عرضه کند، چرا که هر کسی، نفس خود را بهتر از هر کس دیگری می‌شناسد. هر گاه دید که نفس او شرایط خدا برای جهاد را حاصل کرده است، به جهاد اقدام کند و اگر کوتاهی و تقصیری را در آن می‌بیند، آن را اصلاح کند و نفس خویش را بر جهادی که از سوی خدا بر آن نفس، واجب شده است، وا دارد. سپس در حالی پای به میدان جهاد بگذارد که طاهر و مطهر از هر پلیدی باشد که مانع جهاد او می‌شود.

ما به کسی که می‌خواهد جهاد کند و شرایط خدای عز و جل بر مؤمنان و مجاهدان را دارا نیست، نمی‌گوییم جهاد نکن، بلکه می‌گوییم: ما به شما شرایط

خدای عز و جل را بر اهل جهاد که با آنان بیعت کرد و جان و اموالشان را در مقابل بهشت خریده است، آموخته‌ایم. هر انسان، تقصیری را که در خویش می‌شناسد، اصلاح کند و آن را بر شرایط خدای عز و جل عرضه کند و هر گاه دید که آن شرایط را به طور کامل در خود فراهم کرده است، او از جمله کسانی است که خدای عز و جل به آنان اجازه جهاد داده است. اگر اصرار دارد که با وجود پافشاری اش بر معصیت‌ها و کارهای حرام، مجاهد باشد و با گمراهی و کوری بصیرت، اقدام به جهاد کند و نیز اصرار داشته باشد که با جهل و روایت‌های دروغین، نزد خدای عز و جل وارد شود، قسم به جان خودم، حدیثی در باره کسی که این کار را انجام می‌دهد، به ما رسیده است و آن این است که همانا خدای عز و جل این دین را به وسیله اقوامی که اخلاق نیکو ندارند، یاری می‌رساند. پس هر کس باید در برابر خدای عز و جل تقوی پیشه کند و بر حذر باشد از این که از آنان باشد. چرا که او دلایل را برای شما بیان کرده است و شما پس از بیان آشکار، برای ماندن در جهل عذری ندارید. و هیچ قدرتی جز از خدا نیست و خدا ما را بس است؛ بر او توکل می‌کنیم و بازگشت همه ما به سوی او است.[1]

۳) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: (این آیه را) خواندم: «التائِبون العابِدون» فرمود: خیر، چنین بخوان: التائبین العابدین، تا آخر آن. پس از ایشان در باره علت این قرائت سئوال شد؟ فرمود: از مؤمنان تائب و عابد خریداری کرده است.[2]

۴) و از همو: از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر که سارقی را بگیرد و از او در گذرد، این کار در صلاحیت و اختیار او است. و اگر او را به امام وا گذارد، به بریدن دست او حکم می‌کند. اگر کسی که از او سرقت شده است، بگوید: من او را می‌بخشم، امام او را رها نمی‌کند تا این که حد را بر او اجرا کند، چون سارق به او واگذار شده است. هبه (بخشش سارق) در صورتی پذیرفته می‌شود که قبل از عرضه شدن بر امام انجام گیرد، و این همان فرموده

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۱۳، ح ۱.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۳۷۷، ح ۵۶۹.

خدای عز و جل است: «وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ». اگر حد به امام برسد، هیچ کس حق ندارد آن را ترک کند.[۱]

۵) سعد بن عبدالله: از احمد بن محمد بن عیسی، و محمد بن حسین ابن ابو خطّاب و عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره نقل کرده است که گفت: نمی‌خواستم مستقیماً از امام باقر علیه السلام خواهشی کنم. بنابراین یک مسئله ظریف دست و پا کردم تا به وسیله آن حاجتم را به وی برسانم. پس عرض کردم: در باره کسی که کشته شده است، آیا معنای مرگ بر او منطبق است؟ فرمود: خیر، مرگ، مرگ است، قتل، قتل است. عرض کردم: این سخن شما مبنی بر فرق بین موت و قتل در قرآن وارد نشده است. فرمود: «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ»[۲] [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود] و فرمود: «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى اللَّه تُحْشَرُونَ»[۳] [و اگر (در راه جهاد) بمیرید یا کشته شوید، قطعا به سوی خدا گرد آورده خواهید شد] چنین نیست که گفته‌ای ـ ای زراره ـ مرگ، مرگ است و قتل، قتل است و خدای عز و جل فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً».

ـ گفت:ـ عرض کردم: همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ»[۴] [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] آیا کسی که کشته می‌شود مرگ را نمی‌چشد؟ فرمود: کسی که با شمشیر کشته شود، مانند کسی که بر بسترش می‌میرد نیست. همانا کسی که کشته می‌شود باید به دنیا برگردد تا مرگ را بچشد.[۵]

۶) و از همو از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از وهیب بن حفص نخاس[۶]، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» تا آخر آیه پرسیدم و ایشان فرمود: آن در

۱ـ کافی، ج ۷، ص ۲۵۱، ح ۱.
۲ـ آل عمران/ ۱۴۴.
۳ـ آل عمران/ ۱۵۸.
۴ـ آل عمران/ ۱۸۵، انبیاء/ ۳۵، عنکبوت/ ۵۷.
۵ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹.
۶ـ وهیب بن حفص جریری نخاس، وی برده بنی اسد بود. « معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ؛ الرجال از نجاشی، ص۲۰۶؛ الفهرست از شیخ طوسی، ص ۱۷۳.

میثاق است. سپس این آیه: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ» را تا آخر آن خواندم و امام باقر علیه السلام فرمود: چنین نخوان، بلکه چنین بخوان: التائبین العابدین تا آخر آیه، سپس فرمود: هر گاه آنان را ببینی، می‌بینی که آنان کسانی هستند که خدا جان و اموالشان را از آنان می‌خرد. یعنی در رجعت.[1]

۷) و از همو: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از صفوان یحیی، از ابو خالد قماط، از عبد الرحمان قصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: این آیه را «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم» خواند. سپس فرمود: آیا می‌دانی چه کسانی را اراده کرده است؟ عرض کردم: مؤمنان می‌جنگند. می‌کشند و کشته می‌شوند. فرمود: خیر، بلکه مؤمنانی که کشته می‌شوند، برگردانده می‌شوند تا بمیرند و کسانی که مردند، برگردانده می‌شوند تا کشته شوند و این همان قدرت است. پس آن را انکار نکنید.[2]

۸) عیاشی از زراره نقل کرده است که گفت: نمی‌خواستم در باره رجعت از امام باقر علیه السلام سؤال کنم. یک مسئله ظریف ساختم تا به وسیله آن به هدفم برسم. عرض کردم: فدایت شوم، آیا کسی که کشته شده است، مرده است؟ فرمود: خیر، مرگ، مرگ است، و قتل، قتل است. گفت: به ایشان عرض کردم هر که کشته می‌شود نیز می‌میرد؟ فرمود: ای زراره! سخن خدای عز و جل از سخن تو درست‌تر است. چه او در قرآن میان آنان فرق گذاشته است، فرمود: «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ...»[3] [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید] و فرمود: «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللهِ تُحْشَرُونَ»[4] [و اگر (در راه جهاد) بمیرید یا کشته شوید، قطعا به سوی خدا گردآورده خواهید شد] چنین نیست که شما گفته‌ای ای زراره! مرگ با قتل فرق می‌کند و خدا فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» تا آخر آیه.

به ایشان عرض کردم: همانا خدا می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»[5] [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] پس به نظر شما، آیا کسی که کشته می‌شود نیز

۱ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۱.
۲ـ مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۳.
۳ـ آل عمران/۱۴۴.
۴ـ آل عمران/۱۵۸.
۵ـ آل عمران/۱۸۵. انبیاء/۳۵. عنکبوت/۵۷.

می‌میرد؟ گفت: ایشان فرمود: هر که با شمشیر کشته شده است، مانند کسی که بر بسترش مرده است نیست. همانا هر که کشته شده است ناگزیر از این است که به دنیا برگردد تا مرگ را بچشد.[1]

۹) از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ» تا آخر آیه سئوال کردم. فرمود: منظور وی در میثاق است. ـ گفت:ـ سپس این آیه را بر او خواندم «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» امام باقر علیه السلام فرمودند: خیر، چنین بخوانید: التائبین العابدین، تا آخر آیه و فرمود: هر گاه اینان را ببینی، می‌بینی که خدا از آنان جان و اموالشان را خریده است؛ یعنی در هنگام رجعت.[2]

۱۰) محمد بن حسن، از حسین بن خُرزاد، از برقی نقل کرده است که ـ در این حدیث ـ حضرت فرمودند: هیچ مؤمنی نیست مگر این که به مرگ یا قتل مبتلا شود؛ هر که مرده است برانگیخته خواهد شد تا کشته شود. و هر که کشته شده است برانگیخته خواهد شد تا این که بمیرد.[3]

۱۱) صباح بن سیابه، در باره این فرموده خدا: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ» گفت: ـ سپس فرمود: ـ آنان را توصیف کرده است و فرموده است: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» تا آخر آیه و فرمود: آنان، امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.[4]

۱۲) از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام هر گاه می‌خواست جنگ کند، این دعاها را می‌گفت: خدایا همانا شما راهی از راه‌های خود را (به ما) نشان داده‌ای که رضایتت را در آن قرار داده‌ای، و اولیایت را به آن دعوت کرده‌ای. و آن را از لحاظ پاداش شریفترین راه‌هایت، و از لحاظ بازگشت و سرنوشت، با شرافت‌ترین راه‌هایت و از لحاظ روش، دوست داشته‌ترین راه‌هایت قرار داده‌ای. سپس جان و اموال مؤمنان را از

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۸، ح ۱۳۹.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۸، ح ۱۴۰.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۱۴۱.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۱۴۲.

ایشان در مقابل بهشت خریداری کرده‌ای. آنان در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند و این وعده‌ای راستین از جانب او است. مرا از جمله کسانی قرار ده که جانشان را از آنان خریده‌ای سپس به بیعتی تو که با تو بسته اند وفا کرده اند، بی آن که آن را بشکنند و پیمانی را زیر پا بگذارند و تغییر دهند.[1] و این حدیث مختصر است. و همین حدیث را با برخی اضافات، محمد بن یعقوب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: امیر مؤمنان علیه السلام هر گاه می‌خواست... و این حدیث را آورده است.

۱۳) از عبدالرحیم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: این آیه را «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» خواندند و فرمودند: آیا می‌دانی منظور او چیست؟ عرض کردم: مؤمنان می جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر این که کشته شود و بمیرد؛ هر که از مؤمنان مرده است، بازگردانده می‌شود تا کشته شود. و هر که کشته شده است، بازگردانده می‌شود تا بمیرد. این قدرت خدا است، پس آن را انکار نکنید.[2]

۱۴) از یونس بن عبد الرحمان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که که فرمودند: هر که سارقی را بگیرد سپس از او در گذرد، این در اختیار اوست، اما اگر به امام معرفی شود، حد را بر او اجرا می‌کند، و همانا بخشش قبل از معرفی کردن او به امام پذیرفته می‌شود، و چنین است این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ» هر گاه حد به امام برسد، کسی حق ندارد آن ترک کند.[3]

۱۵) طبرسی می‌گوید: التائبین العابدین با یاء. (این حدیث) از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است.[4]

«مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۱۳)».

۱ـ کافی، ج ۵، ص ۴۶، ح ۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۱۴۴
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۴۵.
۴ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۲۸.

[بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آمرزش کنند. هر چند خویشاوند (آنان) باشند]

۱) طبرسی می‌گوید: در تفسیر امام حسن عسگری چنین آمده است: همانا مسلمانان به پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گفتند: نمی‌خواهی برای پدران ما که در جاهلیت مردند استغفار کنی؟ خدای سبحان این آیه را نازل کرد.[۱]

﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴)﴾

[و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که به او داده بود نبود، و(لی) هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. راستی ابراهیم دلسوزی بردبار بود]

۱) عیاشی از ابراهیم بن ابو بلاد، از برخی اصحاب ما نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: مردم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ ابراهيم لِابِيهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ» چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: همانا ابراهیم به پدرش وعدهٔ داده بود که برای او طلب آمرزش کند. فرمود: چنین نیست، پدر ابراهیم به او وعده داده بود که اسلام بیاورد. ابراهیم برای او طلب آمرزش کرد و هنگامی که برای او روشن شد که او دشمن خدا است، از او بیزاری جست.[۲]

۲) ابو اسحاق همدانی در حدیثی مرفوع از مردی نقل کرده است که گفت: مردی در کنارم نماز خواند و برای پدر و مادرش طلب آمرزش کرد. آنان در زمان جاهلیت مرده بودند. گفتم: آیا برای پدر و مادرت که در جاهلیت مردند، طلب آمرزش می‌کنی؟ گفت: ابراهیم نیز برای پدرش طلب آمرزش کرد. من ندانستم چه جوابی به او بدهم، پس این مسئله را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان

۱ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۳۲.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۴۶.

گذاشتم. خدا این آیه را نازل کرد: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ ابراهيم لِابِيهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ انهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» ـ گفت:ـ هنگامی که مرد؟ متوجه شد که او دشمن خدا است، برای او طلب آمرزش نکرد.[1]

۳) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: عرض کردم: این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» به چه معناست؟ فرمود: کسی که بسیار آه می کشد و دعا می‌کند.[2]

۴) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اوّاه، همان دعّاء(بسیار دعا کننده) است.[3]

۵) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اوّاه کسی است که هم در نمازش در برابر خدا تضرع (توسل) می‌کند، و هم هنگامی که در بیابان و خلوت‌ها تنها باشد.[4]

۶) علی بن ابراهیم ـ در معنای این آیه: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ ابراهيم لِابِيهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ» ـ چنین می گوید: ابراهیم به پدرش گفت: اگر بت‌ها را نپرستی برای تو استغفار خواهم کرد. هنگامی که عبادت بت‌ها را ترک نکرد، از او بیزاری جست. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» یعنی بسیار دعا کننده.[5]

«وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ ان اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵)»

[و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود، بی راه بگذارد؛ مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند، برایشان بیان کرده باشد. آری خدا به هر چیزی داناست]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۴۸.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۴۷.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۶.
۵ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۶.

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از حمزة بن محمد طیّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ». فرمود: تا این که به آنان آن چه را مایه رضایت و مایه خشمش است، نشان دهد. و «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»[1] [سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد]. فرمود: آن چه را که باید انجام دهد یا ترک کند بیان می‌کند و «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»[2] [ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس] فرمود: به او نشان داده‌ایم؛ یا به دستور خدا عمل می‌کند و یا آن را ترک می‌کند. و در باره این فرموده او: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى»[3] [و اما ثمودیان، پس آنان را راهبری کردیم و(لی) کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند] فرمود: به آنان نشان داده‌ایم، اما کوری را بر هدایت و بصیرت ترجیح دادند.[4]

۲) از همو: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از حمّاد بن عبد الاعلی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا تو را اصلاح کند (خیردهد)، آیا ابزاری در اختیار مردم قرار داده شده است که با آن به معرفت برسند؟ فرمود: خیر. عرض کردم: آیا معرفت بر آنان واجب است؟ فرمود: خیر، بر خدا است که تبیین کند «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»[5] [خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند] و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»[6] [خدا هیچ کس را جز (به قدر) آن چه به او داده است تکلیف نمی‌کند] ـ گفت:ـ از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» سؤال کردم. فرمود: تا این که به آنان آن چه را مایه رضایت و آن چه را مایه خشم او است، نشان دهد.[7]

۱ـ شمس/۸.

۲ـ انسان/۳.

۳ـ فصلت/۱۷.

۴ـ کافی، ج ۱، ص ۱۲۴، ح ۳.

۵ـ بقره/۲۸۶.

۶ـ طلاق/۷.

۷ـ کافی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۵.

و این دو حدیث را ابن بابویه در کتاب توحید روایت کرده است.[1]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از فضالة بن ایوب ازدی، از ابان احمر، از احمد ، از ابن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از حمزة بن طیار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ»، فرمود: تا این که آن چه را مایه رضایت یا خشم او است، برای آنان نشان دهد و فرمود: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» برای آنان آن چه را باید انجام دهد یا ترک کند، بیان کرده است. و فرمود: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً و إِمَّا كَفُوراً» [ما راه را به او نشان دادیم، یا شاکر است یا کافر] و به او نشان داده‌ایم، یا به دستور خدا عمل می‌کند و یا آن را ترک می‌کند.[2]

۴) عیاشی: از علی بن ابو حمزه نقل کرده است که گفت: به ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: همانا پدر تو جانشین پس از خود را برای ما معرفی کرده است، اگر ممکن است، شما نیز جانشین خود را برای ما معرفی کن؟ دستم را گرفت و آن را تکان داد و سپس فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» ـ گفت:ـ پلک زدم و امام به من فرمود: بس است، چشمانت را به خواب بسیار عادت نده، زیرا چشم از دیگر اندام‌های بدن ناسپاس‌تر است.[3]

۵) از عبدالله علی نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» پرسیدم. فرمود: تا این که به آنان آن چه را مایه رضایت و آن چه را مایه خشمش است، نشان دهد. سپس فرمود: همانا ما از فرد مؤمن نمی‌پسندیم که کاری را انجام دهد که خدا به خاطر ندانستن آن، عذر مردم را نمی پذیرد و تأمل در هنگامه شبهه، از سقوط در هلاکت بهتر است. روایت نکردن حدیثی که آن را حفظ نکرده‌ای، از روایت کردن آن بهتر است. همانا بر هر حقی، حقیقتی است و بر هر صواب و درستی، نوری است. پس هر چه با کتاب خدا توافق دارد، آن را

۱ـ توحید، ص ۴۱۱، ح ۴، و ص ۴پ۴، ح ۱۱.
۲ـ محاسن، ص ۲۷۶، ح ۳۸۹.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۴۹.

بگیرید و هر چه با کتاب خدا مخالف است، آن را رها کنید و بسیاری از مردم این جهان، آن را ترک نخواهند کرد.[1]

«لَقَد تَّابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالانصار الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ انهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ انفُسُهُمْ وَظَنُّوا ان لاَّ مَلْجَأَ مِنَ اللهِ إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا ان اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸)».

[به یقین خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند، ببخشود بعد از آن که چیزی نمانده بود که دل‌های دسته‌ای از آنان منحرف شود. باز بر ایشان ببخشود چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است * (نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند (و قبول توبه آنان به تعویق افتاد) تا آنجا که زمین با همه فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است]

به هنگام ذکر غزوه تبوک در روایت علی بن ابراهیم، ذکر شد که این آیه در باره ابوذر، ابوخیثمه و عمیرة بن وهب نازل شد که عقب ماندند. سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوستند.

۱) طبرسی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام روایت شده است که چنین خواند: «لَقَد تَّابَ الله عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالانصار» تا آخر آیه. و امام سجاد و امام باقر و امام صادق که سلام و درود خدا بر آنان باد، در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا» تا آخر آیه، چنین خواندند: خالفوا.[2]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: در حقیقت، آیه چنین نازل شده است: «وَ عَلَى الثلاثه الذين خالفوا» و اگر عقب گذاشته می‌شدند، این کارشان عیب نبود «حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ» تا جایی که نه

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۱۵۰.
۲ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۳۸.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خانواده یا برادرانشان با آنان صحبت نمی‌کردند. پس در مدینه به تنگ آمدند تا این که آن جا را ترک کردند و از خودشان نیز به تنگ آمدند و قسم خوردند با یکدیگر سخن نگویند. پس پراکنده شدند و خدا توبه آنان را پذیرفت. چه این که او صداقت را در نیّتشان دید.[1] و ذکر این حادثه، پیش‌تر در هنگام ذکر غزوه تبوک در همین سوره، البته با مقداری اضافات گفته شد و قبلاً ذکر کردیم که آن سه نفر عبارت بودند از: کعب بن مالک شاعر، مرارة بن ربیع و هلال بن امیه رافعی، و این داستان به طور کامل در روایت علی بن ابراهیم آورده شده است.

۳) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از فیض بن مختار روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه «وَعَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا» را می‌خوانی؟ عرض کردم: «خُلِّفُوا» فرمود: اگر «خُلِّفُوا» بود در حالِ اطاعت بودند، بلکه آنان مخالفت کردند؛ یعنی عثمان و دو رفیقش. به خدا قسم صدای سم اسب یا به هم خوردن سنگ‌ها را نمی‌شنیدند، مگر این که می‌گفتند ما را گرفتند. و خدا ترس را تا صبح بر آنان مسلط کرد.[2]

۴) در نهج البیان: روایت شده است که شأن نزول این آیه از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده است که: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که به غزوه تبوک عازم شد، کعب بن مالک شاعر و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه رافعی برای بر طرف کردن بعضی نیازهایشان از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عقب ماندند و قرار بر این بود که بعداً به وی ملحق شوند. اما آنان به اموال و حاجات خویش سرگرم شدند، سپس پشیمان شدند و توبه کردند. هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پیروزمندانه برگشت، از آنان روی گردان شد. آنان دل به بیابان زدند و با حیوانات وحشی همراه شدند و صادقانه پشیمان شدند و بیم داشتند که خدا و رسولش به خاطر روی گردانی از آنان، توبه شان را نپذیرند. جبرییل علیه السلام نازل شد و وحی را بر پیامبر خواند. رسول خدا کسی را به دنبال آنان فرستاد تا آنان را بیاورد و سپس آیه را بر آنان تلاوت کرد و به آنان خبر داد که خدا توبه‌شان را پذیرفته است.

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۷.
۲ـ کافی، ج ۸، ص ۳۷۷، ح ۵۶۸.

۵) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از ابن فضّال، از علی بن عقبه، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ» فرمود: آن اقاله است. (یعنی توبه و نجات دادن از گناه).[1]

۶) عیاشی از علی بن ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ»پرسیدم. فرمود: کعب و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه بودند.[2]

۷) از فیض بن مختار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه این آیه را «وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ» می‌خوانی؟ عرض کردم: «خُلِّفُواْ». فرمود: اگر خُلِّفوا بود در حال طاعت بودند ـ و حسین بن مختار (این گفته را) از قول ایشان افزود: اگر خُلِّفوا بود، مورد سرزنش واقع نمی‌شدند ـ بلکه آن «خالفوا» (مخالفت کردند) است، یعنی عثمان و دو رفیقش. به خدا قسم آنان صدای سم اسب یا به هم خوردن سنگ‌ها را نمی‌شنیدند، مگر این که می‌گفتند: ما را می‌گیرند و خدا ترس را تا صبح بر آنان مسلط کرد.[3]

۸) صفوان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابو لبابه جزء آنان نبود؛ یعنی مصداق این آیه«وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ» نبود. و در یک نسخه دیگر: امام صادق علیه السلام فرمود: ابو لبابه یکی از آنان بود. تا آخر حدیث.[4]

۹) از سلام، از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده (خدا): «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ»، روایت شده است که فرمود: دست آنان را گرفت، به خدا قسم آنان توبه نکرده بودند.[5]

۱۰) طبرسی از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که که ایشان چنین خواند: «لقد تابَ اللهُ بالنَّبیِّ علی المُهاجرین والأنصار». ابان گفت: به وی عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، همانا عامه، آیه را چنین نمی‌خوانند؟ فرمود: چگونه می‌خوانند، ای ابان؟ گفت: عرض کردم چنین می‌خوانند: «لَقَد تَّابَ

۱ـ معانی الاخبار، ص ۲۱۵، ح ۱.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۱۵۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۱۵۲.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۱۵۳.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۱۵۴.

اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالانصار»[1] فرمود: وای بر آنان، مگر چه گناهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر زده بود تا خدا توبه او را بپذیرد، بلکه خدا به وسیله او توبه امتش را پذیرفت.[2]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و با راستان باشید]

۱) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذینه، از بُرید بن معاویة عجلی نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «**اتَّقُواْ اللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ**»، پرسیدم. فرمود: ما را اراده کرده است.[3] و این حدیث را صفار در بصائر الدرجات با همان سند و متن روایت کرده است.[4]

۲) از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابو نصر، از امام رضا علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ**» پرسیدم. فرمود: صادقان همان امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند که در طاعتشان صدیقند.[5]

۳) محمد بن حسن صفار: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن، از احمد بن محمد نقل کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «**اتَّقُواْ اللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ**» سئوال کردم. فرمود: صادقان همان ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند که در طاعتشان صدیقند.[6]

۴) شیخ در امالی: از ابن ابو عمیر، از احمد، از یعقوب بن یوسف بن زیاد، از حسن بن حمّاد، از پدرش، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در

۱ـ توبه / ۱۱۷.
۲ـ احتجاج، ص ۷۶.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۱۶۲، ح ۱.
۴ـ بصائر الدرجات، ص ۴۶، باب ۱۴ ح ۱.
۵ـ کافی، ج ۱، ص ۱۶۲، ح ۲.
۶ـ بصائر الدرجات، ص ۴۶، باب ۱۴، ح ۲.

باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» فرمود: با علی بن ابو طالب علیه السلام.[1]

۵) سلیم بن قیس هلالی آورده است که: ـ در حدیث مُناشَده ـ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: شما را به خدایی که نامش بس بزرگ است قسمتان می‌دهم، آیا می‌دانید که خدا این آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» را (در باره که) نازل کرد؟ سلمان گفت: ای رسول خدا! این آیه عام است یا خاص ؟ فرمود: اما مؤمنان (کلمه آمنوا)، آن عام است؛ چرا که همه مؤمنان به آن دستور داده شدند و اما صادقان، مخصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای پس از او که سلام و درود خدا بر آنان باد، تا روز قیامت است. گفتند: خدا را گواه می‌گیریم که بلی.[2]

۶) عیاشی: از ابو حمزه ثمالی نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه! همانا فقط کسی که خدا را می‌شناسد، او را به حق می‌پرستد و اما کسی که خدا را نمی‌شناسد، گویی غیر از او را پرستش می‌کند و گمراه است. عرض کردم : خدا خیرتان دهد، معرفت خدا چیست؟ فرمود: خدا را تصدیق کند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان رسول خدا در موالات علی علیه السلام تصدیق کند و به او و ائمه هدی که سلام و درود خدا بر آنان باد پس از او اقتدا کند و از دشمنشان به خدا برائت جوید، و عرفان خدا چنین است. گفت: عرض کردم: خدا خیرتان دهد؛ چه چیزی است که اگر به آن عمل کنیم، حقیقت ایمان را کامل نموده‌ایم؟ فرمود: از اولیای خدا اطاعت کنی و با دشمنان خدا دشمنی کنی و چنان که خدا به تو دستور داده است، با صادقان باشی.

گفت: عرض کردم: اولیای خدا چه کسانی هستند و دشمنان خدا چه کسانی هستند؟ فرمود: اولیای خدا، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و علی و حسن و حسین و علی بن حسین علیهم سلام الله اجمعین، سپس امامت به ما رسیده و سپس فرزندم جعفر ـ و به جعفر در حالی که نشسته بود اشاره کرد ـ پس هر که از اینان اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و چنان که خدا به او دستور داده است، با صادقان خواهد بود. عرض کردم: خدا خیرتان دهد، دشمنان خدا چه

۱ـ امالی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲ـ کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۷۳.

کسانی هستند؟ فرمود: بت‌های چهار گانه. گفت: عرض کردم : آنان کدامند؟ فرمود: آنان ابو فَصیل و رُمَع و نَعثل و معاویه‌اند و هر که از راه و روش ایشان پیروی کند. هر که با اینان دشمنی کند، با دشمنان خدا دشمنی کرده است.[1]

۷) از مُعَلی بن خُنَیس نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» پرسیدم. فرمود: با اطاعت از آنان.[2]

۸) از هشام بن عَجلان نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از شما در باره چیزی می‌پرسم که هیچ گاه از کسی پس از شما نمی‌پرسم. از شما در باره ایمانی که مردم را در جهل آن عذری نیست، می پرسم؟ فرمود: شهادت به این که خدایی جز الله نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است و اقرار به آن چه از جانب خدا آورده است و خواندن نماز و دادن زکات و طواف خانه خدا و روزه گرفتن در ماه رمضان و ولایت ما و برائت از دشمن ما و این که با صدیقان باشی.[3]

۹) ابن شهر آشوب از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان، از مالک بن انس، از نافع، از ابن عمر روایت کرده است که در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ» گفت: خدا به صحابه دستور داد که از خدا بترسند. سپس فرمود: «وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» یعنی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او که سلام و درود خدا بر آنان باد، باشید.[4]

۱۰) و از همو: از شرف النبی، از خرکوشی، و کشف از ثعلبی نقل شده است که گفتند: اصمعی، از ابو عمرو بن علاء، از جابر جعفی، از امام باقر محمد علیه السلام روایت کرده است که در باره این آیه فرمود: محمد صلی الله علیه و آله و آل او که سلام و درود خدا بر آنان باد.[5]

۱۱) و از طریق مخالفان: روایتی است که موفق بن احمد با اسناد به ابن عباس، در باره این گفته خدای عز و جل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۱۵۵.
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۱۵۶.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۱۵۷.
۴ـ مناقب، ج ۳، ص ۹۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۳۵۷.
۵ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۹۲.

الصَّادِقِينَ» نقل کرده است. وی در این روایت گفت: این آیه، مخصوص علی بن ابو طالب که خدا از او خشنود باد است.

و مانند همین روایت در کتاب «رموز الکنوز» عبد الرزاق بن رزق الله بن خلف روایت شده است.[1]

۱۲) طبرسی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» فرمود: با آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد. ـ جابر گفت:ـ قرائت ابن عباس چنین است: «من الصادقين». و گفت: این قرائت از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.[2]

۱۳) و در نهج البیان، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است که: همانا صادقین در این جا، همان ائمه پاکباز آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، می‌باشند.

۱۴) و نیز در آن: روایت شد که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره صادقین در این آیه سئوال شد. فرمودند: آنان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و نسل پاک آنها تا روز قیامت می‌باشند که سلام و درود خدا بر آنان باد.

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ اللهِ وَلاَ يَرْغَبُواْ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلاَ يَطَؤُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَلاَ يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً وَلاَ يَقْطَعُونَ وَادِياً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (۱۲۱)﴾

[مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از (فرمان) پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند؛ چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۱۹۸.

۲ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۲۵۳.

می‌آورد، قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند، مگر این که به سبب آن عمل صالحی برای آنان (در کارنامه‌شان) نوشته می‌شود. زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند * و هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادیی را نمی‌پیمایند، مگر این که به حساب آنان نوشته می‌شود تا خدا آنان را به بهتر از آن چه می‌کردند، پاداش دهد]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: در این فرموده خدای عز و جل: «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الأَعْرَابِ ان يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ اللّهِ وَلاَ يَرْغَبُواْ بِانفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِكَ بِانهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ» ظمأ یعنی تشنگی «وَلاَ نَصَبٌ» یعنی رنج «وَلاَ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّهِ» یعنی گرسنگی «وَلاَ يَطَؤُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ» یعنی وارد سرزمین کافران نمی‌شوند «وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلاً» یعنی کشتن و به اسارت گرفتن «إِلاَّ كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ان اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» و در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً وَلاَ يَقْطَعُونَ وَادِياً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» می‌گوید: هر چه از آن کارها را انجام دادند، خدا پاداششان می‌دهد.[۱]

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲)»

[و شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا (دسته‌ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند. باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از یعقوب بن شعیب نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر اتفاقی برای امام بیفتد، مردم چه باید بکنند؟ فرمود: این فرموده خدای عز و جل: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» کجا است؟ [در باره چیست؟] ـ فرمود: ـ آنان مادامی

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۷.

که در جستجو هستند معذورند و نیز آنان که با وجود عذر، منتظر هستند تا این که اصحابشان نزد آنان برگردند.[1]

۲) از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا خیرتان دهد، شکایت شما به ما رسیده است و ناراحت شدیم، بهتر است که به اطلاع ما برسانی یا او [عالم] را برای ما تعیین کنی؟ فرمود: همانا علی علیه السلام عالم بود و علم به ارث می‌رسد. هیچ عالمی نمی‌میرد، مگر این که پس از او کسی باقی بماند که علم او را دارد یا هر چه که خدا می‌خواهد. عرض کردم: آیا مردم حق دارند که هر گاه عالمی مرد، عالم پس از او را نشناسند؟ فرمود: اما اهل این شهر ـ مدینه ـ خیر، و اما شهرهای دیگر، پس [عذرشان] به اندازه فاصله ایشان با این جا است. همانا خدا می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».

ـ گفت: ـ عرض کردم: کسی که در آن هنگام بمیرد، حکمش چیست؟ فرمود: او به منزله «وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلى اللّهِ»[2] [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعاً بر خداست].

عرض کردم: اگر بیایند، به چه نشانه‌ای امامشان را می‌شناسند؟ فرمود: به او سکینت و متانت و هیبت داده می‌شود.[3]

و این حدیث را ابن بابویه در علل چنین روایت کرد: پدرم که رحمت خدا بر او باد گفت، عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی و حسین بن سعید، همگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم نقل کرده‌اند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۱.
۲ـ نساء/۱۰۰.
۳ـ کافی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳.

خیرتان دهد، شکایت شما به ما رسیده است... و مانند همان حدیث را آورده است.[1]

۳) و از همو: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از حمّاد، از عبد الاعلی نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این گفته مردم که می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر کسی بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است»، پرسیدم. فرمود: به خدا قسم، این سخن، حق است. عرض کردم: اگر امام بمیرد و مردی در خراسان باشد و وصی او را نشناسد، آیا معذور است؟ فرمود: خیر. هر گاه امام درگذرد، حجت وصی او بر کسی که در شهر او باشد، واقع می شود، و حق نفر «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» بر کسانی است که در شهر او نیستند، البته هر گاه خبر مرگ امام به آنان برسد. همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلى اللَّهِ» [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعاً بر خداست].[2]

عرض کردم: اگر برخی از آنان به شهر برسند و ببینند که در خانه‌ات بسته است و پرده بر شما انداخته شده است و آنان را به خویش دعوت نمی‌کنی و کسی نیست که آنان را به سوی شما راهنمایی کند، چگونه بدانند [بشناسند]؟ فرمود: با کتاب مُنزل خدا. عرض کردم: خدای عز و جل چه می‌گوید؟ فرمود: گمان می‌کنم قبلاً در این مورد پرسیده بودی؟ عرض کردم بلی. فرمود: پس به یاد آور آن چه را خدا در باره علی علیه السلام نازل کرد و آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره حسن و حسین علیهما السلام فرمود و آن چه خدا علی علیه السلام را به آن مختص ساخته است و آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وصیتش به او و یقین او برای خلافت و آن چه را به آن مبتلا می‌شود، و اقرار حسن و حسین به آن، و وصیت او به حسن علیه السلام و تسلیم بودن حسین علیه السلام به او فرمود. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ

۱ـ علل الشرائع، ص ۳۱۶، ح ۴۰ باب ۳۸۵، باب نوادر العلل.
۲ـ نساء/۱۰۰.

أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»[1] [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان، (طبق) کتاب خدا بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند]. عرض کردم: مردم در باره امام باقر علیه السلام می‌گویند: چگونه از فرزندان پدرش، کسی را که همان رابطه خویشاوندی را دارد و از او مسن‌تراست، وا گذاشته‌اند و به کسی که از او کوچکتر است، روی آورده‌اند؟ فرمود: صاحب این امر به سه نشانه شناخته می‌شود و این نشانه‌ها در دیگران نیست: او شایسته‌ترین مردم است به کسی که قبل از او بود؛ و او وصی او است و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصیتش نزد او است. و این ها نزد من است و کسی نمی‌تواند از من بگیرد. عرض کردم: آیا این امر از ترس حاکم مخفی شده است؟ فرمود: هیچ گاه [امام] در پوشش به سر نمی‌برد، مگر این که حجتی آشکار داشته باشد. پدرم آن چه را در آن جا است، نزد من به ودیعه گذاشته است. هنگامی که مرگ او فرا رسید، فرمود: شاهدی برای من بیاور. من چهار نفر از قریش را دعوت کردم و در میان آنان نافع مولای عبدالله بن عمر نیز بود. فرمود: بنویس: این را یعقوب به فرزندانش وصیت کرد که: «يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»[2] [ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید. البته نباید جز مسلمان بمیرید] و به محمد بن علی تا فرزندش جعفر بن محمد وصیت کرد و به او دستور داد که او را در عبایی که نماز جمعه را با آن می‌خواند، کفن کند و عمامه‌اش را بر سرش بگذارد و قبرش را چهار گوشه کند و تا چهار انگشت بالا ببرد و سپس او را ترک کند. پس فرمود: آن را بپیچید. سپس به شاهدان فرمود: بروید، رحمت خدا بر شما باد. پس از این که رفتند، عرض کردم: پدر ـ به شاهدان چه نیازی بود؟ فرمود: من دوست نداشتم بر تو چیره شوند و بگویند او وصیت نکرده است، پس خواستم که حجتی داشته باشی. پس اگر مردی به شهر وارد شود و سئوال کند: وصی فلانی کیست؟ باید به او گفته شود: فلانی.

۱ـ احزاب/۶.

۲ـ بقره/۱۳۲.

عرض کردم: اگر در وصیت شریک قائل شد، چه؟ فرمود: از او بپرسید و برای شما توضیح خواهد داد.[1]

۴) ابن بابویه می‌گوید: پدرم که رحمت خدا بر او باد ، از عبدالله بن جعفر، از علی بن اسماعیل و عبدالله بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر امام درگذرد و خبر مرگ او به قومی برسد که در شهر او زندگی نمی‌کنند، حکم چیست؟ فرمود باید به جستجو بپردازند و مادامی که در حالت جستجو هستند، معذورند. عرض کردم: همه‌شان باید جستجو کنند، یا کافی است برخی از آنان جستجو کنند؟ فرمود: همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»[؟] ـ فرمود ـ آنان معذورند تا اصحابشان (که برای جستجو رفته بودند) برگردند.[2]

۵) از همو: از پدرش، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبد الجبار، از شخصی که نام او را ذکر کرده است، از یونس بن یعقوب، از عبد الاعلی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر خبر درگذشت امام به ما برسد، چه باید بکنیم؟ فرمود: کوچ بر شما واجب است. عرض کردم: همه؟ فرمود: همانا خدا می‌فرماید: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ» ...تا آخر آیه. عرض کردم: اگر خارج شویم و برخی در راه بمیرند چه؟ ایشان فرمود: همانا خدای عز و جل می‌فرماید: «وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيمًا» [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعا بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است].[3-4]

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۲.
۲ـ علل الشرائع، ص ۳۱۶، باب ۳۸۵، ح ۴۱.
۳ـ نساء/ ۱۰۰.
۴ـ علل الشرائع، ص ۳۱۶، باب ۳۸۵، ح ۴۲.

۶) و از همو: از علی بن احمد بن محمد که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن ابو عبدالله کوفی، از ابو خیر صالح بن ابو حمّاد، از احمد بن هلال، از محمد بن ابو عمیر، از عبد المؤمن انصاری نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اختلاف امتم مایه رحمت است. فرمود: راست گفته‌اند.

عرض کردم: اگر اختلافشان رحمت است، آیا اتحادشان مایه عذاب است؟ فرمود: چنین نیست که تو می‌گویی و آنان گفتند. بلکه خدای عز و جل فرمود: «**فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**» خدا دستور داد که به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشتابند و نزد او بیایند تا یاد گیرند و سپس نزد قومشان برگردند و به آنان بیاموزند و منظور او، آمدن آنان از شهرهای (مختلف) است نه اختلاف در دین، چرا که همانا دین یکی است. آری دین یکی است.[1]

۷) عیاشی از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به او عرض کردم: اگر اتفاقی برای امام بیفتد، مردم چه کار کنند؟ فرمود: چنان باشند که خدا فرموده است: «**فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ**» تا این فرموده او: «**يَحْذَرُونَ**».

ـ گفت:ـ به ایشان عرض کردم: پس حکم آنان چیست؟ فرمود: عذرشان پذیرفته است.[2]

۸) و نیز از همو در روایت دیگری نقل شده است که: در باره قومی که امامشان در گذشته است چه می‌گویی و تکلیفشان چیست؟ ـ گفت:ـ به من فرمود: آیا کتاب خدا را نمی‌خوانی که می‌فرماید: «**فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ**»... تا این فرموده او: «**يَحْذَرُونَ**»؟ عرض کردم: فدایت شوم، پس حکم آنان که تا برگشتن متفقهان در انتظار می‌نشینند، چیست؟ به من فرمود: رحمت خدا بر تو باد، آیا نمی‌دانی که فاصله میان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی که درود بر او و بر پیامبر ما باد، پانصد و پنجاه سال بود؟ گروهی بر دین عیسی و در حالت انتظار

۱ـ علل الشرائع، ص ۱۰۶، ح ۴، باب ۷۹.

۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۱۵۸.

دین محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مردند و خدا پاداششان را دو برابر به آنان داد.[1]

۹) از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام روایت شده است. ـ راوی گفت: ـ به من چنین نوشت: همانا شیعه ما کسانی هستند که از ما پیروی کردند و با ما مخالفت نکردند. هر گاه بترسیم، آنان نیز می‌ترسند و هر گاه در امنیت به سر ببریم، آنان نیز در امنیت به سر می‌برند؛ خدا فرمود: «...فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُون»[2] [و پیش از تو (هم) جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم. پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جویا شوید] «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ»... تا آخر آیه، پس سئوال بر شما واجب شده است و ما در پاسخ دادنً مختاریم، و پاسخ بر ما واجب نشده است.[3]

۱۰) از عبد الاعلی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر خبر وفات امام به ما برسد، چه کنیم؟ فرمود: نَفر بر شما واجب است. عرض کردم: به همه؟ فرمود: همانا خداوند می‌فرماید: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ».. تا آخر آیه. عرض کردم: اگر راه بیفتیم و برخی از ما در راه بمیرند چه؟ این آیه شریفه را خواندند که: «وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ» تا آن جا که می‌فرماید: «أَجْرُهُ عَلى اللّهِ»[4] [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعا بر خداست] عرض کردم: اگر به مدینه رسیدیم و دیدیم که در خانه صاحب این امر (امام) بر او بسته است و پرده آن کشیده شده است، چه؟ به من فرمود: همانا این امر صورت نمی‌گیرد، مگر با امری آشکار و آن این است که هر گاه وارد مدینه شدی، بگویی: فلانی به چه کسی وصیت کرده است؟ بگویند: به فلانی.[5]

۱۱) از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: تفقه کنید (دانش فقه را بیاموزید) همانا کسی که از شما در دین تفقه نکند،

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۱۵۹.
۲ـ نحل/۴۳. انبیاء/۷.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۱۶۰.
۴ـ نساء/۱۰۰.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۶۱.

او بادیه نشین و به دور از مدنیت است. همانا خدا در کتابش می‌فرماید: «لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ» تا این سخن خدای تبارک و تعالی: «يَحْذَرُونَ».[1]

۱۲) طبرسی: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که مردم (مسلمان) زیاد شدند. خدای سبحان به آنان دستور داد که گروهی از آنان بسیج شوند و گروهی را برای تفقه تعیین کنند و جهاد به نوبت باشد.[2]

۱۳) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» می‌گوید: (یحذرون) یعنی تا یقین را بشناسند.[3]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ قَاتِلُواْ الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کافرانی که مجاور شما هستند، کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است]

۱) شیخ با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از یکی از اصحاب ما، از محمد بن حمید، از یعقوب قمی، از برادرش عمران بن عبدالله قمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ» فرمود: آنان دیلمان هستند.[4]

۲) عیاشی: از عمران بن عبدالله قمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ» فرمود: آنان دیلمان هستند.[5]

۳) علی بن ابراهیم: فرمود: بر هر قوم واجب است با کسانی که در سرزمین-های مجاور هستند یعنی با کافران بجنگند و از آن محدوده تجاوز نکنند، و غِلْظت یعنی با خشونت با آنان رفتار کنید.[6]

۱ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۶۲.
۲ـ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴۴.
۳ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۷.
۴ـ تهذیب، ج ۶، ص ۱۷۴، ح ۳۴۵.
۵ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۶۳.
۶ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۷.

﴿وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴) وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ (۱۲۵)﴾

[و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می‌گوید: این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود؟ اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان می‌افزاید و آنان شادمانی می‌کنند * اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حال کفر درمی‌گذرند]

۱) محمد بن یعقوب می‌گوید: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: به او عرض کردم: ای عالم! به من بگویید کدام عمل نزد خدا بهتر است؟ فرمود: آن که خدا چیزی را قبول نکند، مگر با انجام آن. عرض کردم، آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدا و این که خدایی جز او نیست؛ بالاترین کارها از لحاظ مرتبت و با شرافت‌ترین آنها از لحاظ جایگاه و افزون‌ترین آنها از لحاظ بهره.

عرض کردم: آیا ممکن است ایمان را به من بشناسانی؟ آیا ایمان، گفتار و کردار است یا گفتار بدون عمل؟ فرمود: ایمان، همه‌اش عمل است و گفتار، قسمتی از آن است، با وجوب از جانب خدا در کتابش که نور آن روشن و حجت آن استوار است و کتاب به آن شهادت می‌دهد و او را به آن دعوت می‌کند. ـ گفت:ـ به او عرض کردم: آن را برای من توصیف کن ـ قربانت شوم ـ تا آن را درک کنم. فرمود: ایمان را حالت‌ها و درجه‌ها و طبقه‌ها و جایگاه‌هایی است و برخی از آن کامل و به غایت کمال رسیده است و برخی ناقص است و نقص آن آشکار است و برخی افزوده است و افزودگی آن آشکار است. عرض کردم: آیا ایمان قابل کمال و قابل کاهش و افزایش است؟ فرمود: بلی. عرض کردم: چگونه؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی ایمان را بر اندام‌های آدمی واجب کرده است و آن را میان آنها تقسیم کرده است. هیچ اندامی از اندام‌های او نیست، مگر این که از ایمان چیزی به آن موکول شده است که بر اندام دیگر موکول نشده است. از جمله آنها دل انسان است که به وسیله آن تعقل و فهم و درک می‌کند و آن امیر و سرور بدن اوست که اندام‌ها جز با نظر و دستور او نمی‌توانند کاری را انجام بدهند؛ و از جمله آن چشم-

هایش است که به وسیله آن می‌بیند و گوش‌هایش که به وسیله آن می‌شنود و دست‌هایش که به وسیله آن قدرتش را اعمال می‌کند و پاهایش که به وسیله آن راه می‌رود، و عورتش که شهوت از جانب آن است و زبانش که به وسیله آن سخن می‌گوید و سرش که چهره‌اش در آن است. پس هیچ اندامی نیست، مگر این که ایمانی به آن واگذار شده است که به اندام دیگر واگذار نشده است و این با ایجاب خدای تبارک و تعالی صورت گرفته است و کتاب به آن‌ها تصریح می‌کند و به وسیله آن بر آنها شهادت می‌دهد. پس بر قلب، وظیفه‌ای را تعیین کرده است که با گوش فرق دارد و بر گوش وظیفه‌ای را واجب کرده است که با وظیفه چشم فرق می‌کند و بر چشم‌ها وظیفه‌ای معین کرده است که بر زبان معین نکرده است و بر زبان چیزی را واجب کرده است که بر پاها واجب نکرده است و بر پاها کاری را واجب کرده است که بر عورت واجب نکرده است و بر عورت چیزی را واجب کرده است که بر چهره واجب نکرده است. اما ایمانی که بر قلب واجب شده است، اقرار به معرفت و محبت و رضایت و تسلیم است به این که خدایی جز الله نیست، یکتا است و شریکی ندارد؛ خدایی است یگانه که همسر و فرزندی ندارد و این که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بنده و رسول او است و اقرار به آن چه را که از جانب او آمده است، چه از طریق پیامبر یا از طریق کتاب. پس این است آن چه که خدا بر قلب واجب کرده است؛ یعنی اقرار و معرفت؛ و این وظیفه او است و همان فرموده خدای عز و جل است که می‌فرماید: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَـكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا»[1] [مگر آن کس که مجبور شده، (ولی) قلبش به ایمان اطمینان دارد؛ لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد] و نیز فرمود: «أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»[2] [آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد] و فرمود: «الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»[3] [آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده بود] و فرمود: «وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاء وَيُعَذِّبُ مَن

۱ـ نحل/۱۰۶.
۲ـ رعد/۲۸.
۳ـ مائده/۴۱.

يَشَاء»[1] [و اگر آن چه در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند؛ آن گاه هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند].این بود کارهایی را که خدای عز و جل بر قلب واجب کرده است یعنی اقرار و معرفت، و این عمل قلب است و آن، سر ایمان است.

و خدا گفتار و پیمان آن چه را که قلب به آن استوار شده است، بر زبان واجب کرده است. خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً»[2] [و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید] و فرمود: «وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْنَا وَأُنزِلَ إِلَیْکُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُکُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»[3] [بگویید به آن چه به سوی ما نازل شده و (آن چه) به سوی شما نازل گردیده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم]. این بود آن چه را خدا بر زبان واجب کرده است و آن وظیفه زبان است.

و بر گوش واجب کرده است که خود را از شنیدن آن چه خدا حرام دانسته است پاک و منزه بدارد و از آن چه برای او تجویز نشده است، یعنی چیزهایی که خدای عز و جل نهی کرده است، روی بگرداند و از گوش دادن به چیزی که موجب خشم خدا است. و خداوند تبارک و تعالی در این باره فرمود: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آیَاتِ اللّهِ یُکَفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى یَخُوضُواْ فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ»[4] [و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند]. سپس خدای عز و جل حالت نسیان و فراموشی را مستثنی کرده است و فرمود: «وَإِمَّا یُنسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»[5] [و اگر شیطان تو را (در این باره) به فراموشی انداخت پس از توجه، (دیگر) با قوم ستمکار منشین] و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»[6] [مژده باد. پس بشارت ده به آن

۱ـ بقره/۲۸۴.
۲ـ بقره/۸۳.
۳ـ عنکبوت/۴۶.
۴ـ نساء/۱۴۰.
۵ـ انعام/۶۸.
۶ـ زمر/۱۷ـ۱۸.

بندگان من که * به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان]. و فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ»[1] [به راستی که مؤمنان رستگار شدند * همانان که در نمازشان فروتنند * و آنان که از بیهوده روی گرداناند * و آنان که زکات می‌پردازند] و فرمود: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ»[2] [و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می‌گویند، کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست. سلام بر شما] و فرمود: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»[3] [و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر لغو بگذرند، با بزرگواری می‌گذرند] پس این بود آن چه خدا از ایمان بر گوش‌ها واجب کرده است به این که به گفتاری که شنیدن آن برای آن جایز نیست گوش ندهد و این وظیفه آن است و از ایمان است.

و بر چشم‌ها واجب کرده است که به چیزی که خدا آن را حرام دانسته است نگاه نکند، از آن چه که خدا از آن نهی کرده است و برای آن تجویز نشده است روی گرداند و این وظیفه آن است و از ایمان است. خدای تبارک تعالی فرمود: «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»[4] [به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند] پس آنان را نهی کرده است از این که به عورتشان نگاه کنند و انسان به عورت برادرش نگاه کند، و خود نیز عورتش را حفظ کند تا به آن نگاه نکنند، و فرمود: «وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»[5] [و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند] این که زن به عورت خواهرش نگاه نکند و عورتش را از دید دیگران پنهان سازد. و فرمود: هر چیزی که در قرآن در باره حفظ عورت آمده است، از باب زنا است، مگر این آیه که از باب نگاه کردن است.

۱ـ مؤمنون/۱ـ۴.
۲ـ قصص/۵۵.
۳ـ فرقان/۷۲.
۴ـ نور/۳۰.
۵ـ نور/۳۱.

سپس آن چه را بر قلب و زبان و شنوایی و بینایی واجب کرده است، در آیه دیگری بیان کرده است. و فرمود: «وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ» [و (شما) از این که مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند، (گناهانتان را) پوشیده نمی‌داشتید][1] مراد او از جلود، عورت‌ها و ران‌ها است و فرمود: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَـئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»[2] [و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد] پس این بود وظایفی را که خدا بر چشم‌ها، از خودداری از نگاه کردن به آن چه را که خدا حرام دانسته است، واجب کرده است و این وظیفه آنها است و از ایمان است.

و خدا بر انسان واجب کرده است که دستانش را در اعمال قدرت بر آن چه خدا حرام دانسته است به کار نبرد و بر آنها واجب کرده است که صدقه دهند و صله رحم را به جا بیاورند و در راه خدا جهاد کنند و برای نماز پاک شوند. و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ»[3] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون به (عزم) نماز برخیزید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پشتین (هر دو پا) مسح کنید] و فرمود: «فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاء حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»[4] [پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند، برخورد کنید گردن-ها(یشان) را بزنید تا چون آنان را (در کشتار) از پای درآوردید، پس (اسیران را) استوار در بند کشید. سپس یا (بر آنان) منت نهید (و آزادشان کنید) و یا فدیه (و عوض از ایشان بگیرید) تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود.] این بود آن چه را خدا بر دست‌ها واجب کرده است؛ زیرا علاج آن‌ها زدن (الضرب) است.

و بر پاها این وظیفه را واجب کرده است که انسان با آنها برای انجام معصیتی راه نرود و بر آنها واجب کرده است که به آن چه موجب رضایت خدای عز و جل

۱ـ فصلت/۲۲.
۲ـ اسراء/۳۶.
۳ـ مائده/۶.
۴ـ محمد/۴.

است راه برود. و فرمود: «وَلاَ تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً»[1] [و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار؛ چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوه‌ها نمی‌توانی رسید] و فرمود: «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ * أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ»[2] [و در راه‌رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است] و در باره آن چه دست‌ها و پاها بر خویش و بر صاحبانش از انجام ندادن آن چه خدای عز و جل به آن دستور داده است و بر آنها واجب کرده است، شهادت می دهند، فرمود: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»[3] [امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بدآن چه فراهم می‌ساختند، گواهی می‌دهند] پس این نیز از جمله کارهایی بود که خدا بر دستان و پاها، واجب کرده است و این وظیفه آنها است و این وظیفه، از ایمان است.

و خدا بر چهره، سجود برای او را در شب و روز، در اوقات تعیین شده نماز واجب کرده است. و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»[4] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید. باشد که رستگار شوید] و در جایی دیگر می‌فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»[5] [و مساجد ویژه خداست. پس هیچ کس را با خدا مخوانید].

و در باره آن چه را خدا به اندام‌ها از پاکی در هنگام نماز واجب کرده، سخن گفته است و آن هنگامی است که خدای عز و جل به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد، جهت نماز را از بیت المقدس به سمت کعبه تغییر دهد. خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»[6] [و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند؛ زیرا خدا (نسبت) به مردم

۱ـ اسراء/۳۷.
۲ـ لقمان/۱۹.
۳ـ یس/۶۵.
۴ـ حج/۷۷.
۵ـ جن/۱۸.
۶ـ بقره/۱۴۳.

دلسوز و مهربان است] سپس نماز را ایمان نامیده است؛ هر که با خدای عز و جل در حالی دیدار کند که اندام‌هایش را حفظ کرده و هر اندامی از اندام‌هایش را به آن چه خدای عز و جل بر آن واجب کرده است، وا دارد و ایمانش را به کمال برساند، او از اهل بهشت است و هر که نسبت به آن امانت، خیانت کند یا از آن چه را که خدای عز و جل در مورد آن امر کرده است، تجاوز کند، در حالی با خدای عز و جل دیدار خواهد کرد که ایمانش ناقص است. عرض کردم: کاهش ایمان و به کمال رسیدن آن را دریافته‌ام، افزایش آن از کجا آمده است؟

فرمود: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَـٰذِهِ إِيمَاناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ فَزَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ» و این آیه: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»[1] [ما خبرشان را بر تو درست حکایت می‌کنیم. آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم] و اگر ایمان یکی بود و در آن افزایش یا کاهش نبود، هیچ کدام از آنان بر دیگری برتری نمی‌یافت و نعمت‌ها در آن یکسان بود و مردم یکسان می‌شدند و برتری و تفضیل باطل می‌شد. اما با کامل شدن ایمان است که مؤمنان وارد بهشت می‌شوند و با افزایش ایمان، مؤمنان در مرتبه ایشان نزد خدا بر یکدیگر برتری یافته‌اند و با کاهش ایمان است که تفریط کنندگان، وارد آتش شده‌اند.[2]

۲) عیاشی از زراره بن اعین، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی : «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ» می‌فرماید: شکی بر شک ایشان.[3]

۳) و علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ» چنین می‌گوید : شکی بر شک ایشان (می‌افزاید).[4]

۱ـ کهف/۱۳.
۲ـ کافی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۱.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۶۴.
۴ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۷.

﴿أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶) وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۲۷) لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱۲۹)﴾.

[آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال یک یا دو بار آزموده می‌شوند، باز هم توبه نمی‌کنند و عبرت نمی‌گیرند؟ * و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند (و می‌گویند:) آیا کسی شما را می‌بیند؟ سپس (مخفیانه از حضور پیامبر) باز می‌گردند. خدا دل‌هایشان را (از حق) برگرداند؛ زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند * قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است، شما در رنج بیفتید. به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است * پس اگر روی برتافتند، بگو: خدا مرا بس است. هیچ معبودی جز او نیست. بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است]

۱) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «أَوَلاَ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ» می‌گوید: یعنی بیمار می‌شوند «ثُمَّ لاَ يَتُوبُونَ وَلاَ هُمْ يَذَّكَّرُونَ» و می‌گوید: منظور از این آیه شریفه: «وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ» منافقان هستند «ثُمَّ انصَرَفُواْ» یعنی پراکنده شدند «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُم» از حق به باطل، به خاطر ترجیح باطل بر حق. سپس خدای عز و جل مردم را مورد خطاب قرار داده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان احتجاج کرده و فرموده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ» یعنی مانند شما در آفرینش، و چنین خوانده می‌شود «من أَنفَسِكُم» یعنی از شریفترین شما «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» یعنی انکار و ناسپاسی که شما کرده‌اید «حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» سپس پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را مورد خطاب قرار داده است. پس فرمود: «فَإِن تَوَلَّوْاْ» ای محمد! از آن چه آنها را به آن دعوت می‌کنی «فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».[1]

۱ـ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲) محمد بن یعقوب از برخی اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای عز و جل این آیه را چنین نازل کرده است: «لقد جاءَنا رَسولٌ من أنْفُسِنا عزیز علیه ما عَنِتْنا حَریصٌ علینا بالمُؤمنین رءوف رحیم» [قطعا برای ما پیامبری از خود ما آمد که بر او دشوار است، ما در رنج بیفتیم. به (هدایت) ما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.][1]

۳) عیاشی از ثعلبه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی فرمود: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ» در میان ما «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» در میان ما «حَرِيصٌ عَلَيْكُم» در میان ما «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»، فرمود: مؤمنان در این (مورد) چهارم با ما شریک شدند و سه مورد از آن ما است.[2]

۴) از عبدالله بن سلیمان، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: امام باقر علیه السلام این آیه را «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ» تلاوت کرد و فرمود: «مِن أنْفُسِنا» [از خودمان] و «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» فرمود: «ما عَنِتْنَا» [ما در رنج بیفتیم]. و «حَرِيصٌ عَلَيْكُم»، فرمود: «علینا» [بر ما است]. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»، فرمود: نسبت به شیعه ما مهربان و بخشنده است، پس سه چهارم آن از آن ما است و یک چهارم آن برای شیعه ما است.[3]

۵) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از عبدالله بن جعفر، از سیاری، از محمد بن بکر، از ابو جارود، از اصبغ بن نباته، از امیر مؤمنان صلوات الله علیه روایت کرده است که گفت: مردی برخاست و به امیر مؤمنان چنین گفت: ای امیر مؤمنان زمینی[4] دارم که حیوانات وحشی در آن بسیار یافت می‌شوند و این حیوانات وحشی (درنده) وارد منزلم می‌شوند و تا شکارشان را نبرند، خانه‌ام را رها نمی‌کنند.

فرمود: این آیه‌ها را بخوان: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ * فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِيَ اللّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»

۱ـ کافی، ج ۸، ص ۳۷۸، ح ۵۷۰
۲ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۶۵.
۳ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۶۶.
۴ـ مسبعة، زمینی که حیوانات وحشی در آن جا زیاد است. «المعجم الوسیط، مادة سبع».